

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سفید

مشکات

تدوین و تحقیق:

حجت الاسلام حسین نیشابوری

شناسنامه

فهرست مطالب

سخنرانی‌های حجت الاسلام و المسلمین عالی

- زیارت ۱۳
- رعایت حقوق دیگران ۲۷
- ثبات قدم در دینداری ۳۹
- چرا بعضی‌ها از خط امامت و ولایت منحرف شدند؟! ۵۰

سخنرانی حجت الاسلام و المسلمین عبد خدایی

- شخصیت امام جواد علیه السلام ۶۵

سخنرانی‌های حجت الاسلام و المسلمین عبدوس

- آموزه‌های اخلاقی و رفتاری امام صادق (۱) ۷۳
- آموزه‌های اخلاقی و رفتاری امام صادق (۲) ۸۳
- ویژگی‌های حضرت فاطمه معصومه علیها السلام ۹۲

سخنرانی‌های آیت الله علم الهدی

- عید سعید غدیر ۱۰۳
- ولادت امام زمان علیه السلام ۱۱۶
- ولایت علی علیه السلام ۱۲۵
- شخصیت امام صادق علیه السلام ۱۳۵

- شخصیت امام جواد علیه السلام در کلام پدرش ۱۴۴
- شخصیت امام هادی علیه السلام ۱۵۴
- جلوه‌های ولایت پذیری در عاشورای حسینی ۱۶۳
- أربعین امام حسین علیه السلام ۱۷۵

سخنرانی حجت الاسلام و المسلمین فاطمی نیا

- نسیم‌های رحمت خداوند ۱۸۷

سخنرانی حجت الاسلام و المسلمین فرحزاد

- شکر نعمات ۱۹۵

سخنرانی‌های حجت الاسلام و المسلمین فرزانه

- شب قدر ۲۰۳
- پیامدهای جدایی مردم از ولایت ۲۰۹
- معاد (۱) ۲۱۴
- معاد (۲) ۲۲۰
- معاد (۳) ۲۲۷
- صفات انسانی ۲۳۰

سخنرانی حجت الاسلام و المسلمین کازرونی

- توصیه‌های امام حسین علیه السلام ۲۳۵

سخنرانی حجت الاسلام و المسلمین گرجیان

- امید بخشی در فرهنگ انتظار ۲۴۱
- نشانه‌های امید واقعی ۲۴۷

سخنرانی حجت الاسلام و المسلمین لقمانی

جایگاه انسان در بستره هستی..... ۲۵۳

سخنرانی‌های حجت الاسلام و المسلمین ماندگاری

- شب ولادت امام حسین علیه السلام..... ۲۶۵
- نشانه‌های معرفت به اهل بیت علیهم السلام..... ۲۶۶
- روز ولادت امام حسین علیه السلام..... ۲۷۴
- بردن کادو برای اهل بیت علیهم السلام..... ۲۷۶
- دین‌شناسی و دینداری (۱)..... ۲۸۴
- ملاک‌های ارزش‌گذاری برتر در قرآن..... ۲۸۵
- دین‌شناسی و دینداری (۲)..... ۲۹۳
- ویژگی‌های ماه مبارک رمضان..... ۳۰۳
- مراقبت..... ۳۱۳
- دوربین‌های خدا..... ۳۱۵

سخنرانی حجت الاسلام و المسلمین محدثی

- شخصیت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام..... ۳۲۵
- القاب حضرت فاطمه..... ۳۲۹

سخنرانی‌های آیت الله مکارم شیرازی

- امام زمان علیه السلام..... ۳۴۵
- موعظه (۱)..... ۳۴۵
- واعظان برون..... ۳۴۶
- واعظان درون..... ۳۴۹
- موعظه (۲)..... ۳۵۳

۳۵۸.....	موعظه (۳)
۳۶۰.....	مراحل وجدان در قرآن کریم
۳۶۴.....	موعظه (۴)
۳۷۱.....	موعظه (۵)
۳۷۱.....	دشمنان انسان

سخنرانی‌های آیت الله ممدوحی

۳۷۹.....	امام زمان (۱)
۳۸۱.....	انتظار حضرت از ما
۳۸۵.....	امام زمان (۲)

سخنرانی حجت الاسلام و المسلمین مهندس

۳۹۳.....	بعثت پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>
----------	-----------------------------------------------------

سخنرانی حجت الاسلام و المسلمین میرباقری

۴۰۱.....	آداب زیارت
----------	------------

سخنرانی‌های حجت الاسلام و المسلمین نظافت

۴۱۱.....	شخصیت فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small> (۱)
۴۱۴.....	ویژگی‌های بندگی
۴۲۱.....	شخصیت فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small> (۱)
۴۳۲.....	شرح فرازهایی از دعای بیستم صحیفه سجادیه

سخنرانی‌های حجت الاسلام و المسلمین نظری منفرد

۴۵۳.....	اخلاق
۴۶۰.....	ویژگی‌های پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>

تفسیر عباد الرحمن (۱)..... ۴۶۴

تفسیر عباد الرحمن (۲)..... ۴۶۸

سخنرانی‌های حجت الاسلام و المسلمین نقویان

شخصیت حضرت زینب علیها السلام..... ۴۷۵

شب قدر..... ۴۹۰

سخنرانی‌های آیت الله هادوی

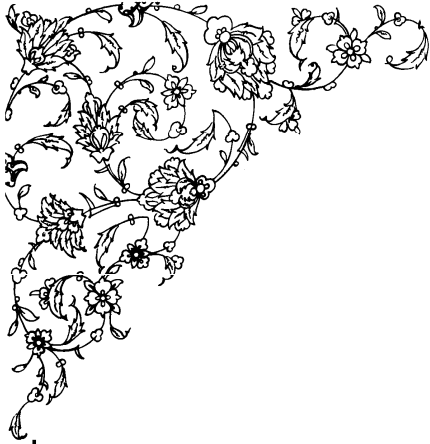
اثبات امامت از آیات قرآن..... ۵۰۷

امامت..... ۵۲۱

سخنرانی حجت الاسلام و المسلمین هاشمی نژاد

امانت..... ۵۳۹

منابع و مآخذ..... ۵۴۵



سخنرانی‌های

حجت الاسلام و المسلمین

عالی



زیارت

«وَرَوَى الْبَزَنْطِيُّ عَنِ الرَّضَا عليه السلام قَالَ مَا زَارَنِي أَحَدٌ مِنْ أَوْلِيَائِي عَارِفًا بِحَقِّي إِلَّا شَفَعْتُ فِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۱

مقدمه

چند تا نکته در رابطه زیارت با معرفت بیان کنیم. در حضور امام جواد عليه السلام شخصی گفت: از پدر بزرگوارتان امام رضا عليه السلام رسیده که اگر کسی مرا زیارت کند ثواب هزار حج را دارد، آیا درست است؟ امام جواد عليه السلام فرمودند: بله ثواب هزار هزار حج؛ یعنی یک میلیون حج را دارد برای کسی که معرفت به حق پدرم داشته باشد.^۲ در روایت دیگری از موسی بن جعفر عليه السلام پدر بزرگوارشان هست که فرمودند: اگر کسی فرزند من علی بن موسی را در سرزمین طوس «عَارِفًا بِحَقِّهِ» در حالی که معرفت به حق او داشته باشد زیارت کند، ثواب شهدای بدر را دارد.^۳ که از آن شهدای اول اسلام بودند و بسیار مقام بالایی دارند؛ بنابراین معرفت به حق امام یک چیزی است که در روایات ما تکرار شده است.

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۵۸۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۵۲.

۲. «وَرَوَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ الْبَزَنْطِيِّ قَالَ قَرَأْتُ كِتَابَ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَ بَلِّغْ شِيعَتِي أَنَّ زِيَارَتِي تُعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى أَلْفَ حَجَّةٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ يُعْنِي ابْنَهُ عَ أَلْفَ حَجَّةٍ قَالَ إِي وَاللَّهِ وَأَلْفَ أَلْفَ حَجَّةٍ لِمَنْ زَارَهُ عَارِفًا بِحَقِّهِ» (من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۵۸۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۶۶؛ مستدرک، ج ۱۰، ص ۳۵۸).

۳. «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَ قَالَ: مَرَّ بِهِ ابْنُهُ وَهُوَ شَابٌ حَدِيثٌ وَبَنُوهُ مُجْتَمِعُونَ عِنْدَهُ فَقَالَ إِنَّ ابْنِي هَذَا يَمُوتُ فِي أَرْضٍ غُرَبَاءَ فَمَنْ زَارَهُ مُسَلِّمًا لِأَمْرِهِ عَارِفًا بِحَقِّهِ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ جَلًّا وَعَزًّا كَشُهَدَاءِ بَدْرٍ» (مستدرک، ج ۱۰، ص ۳۵۶؛ بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۴۱؛ کامل الزیارات، ص ۳۰۴).

داستان علی بن یقطین

قضیه‌ای را خدمتتان به عنوان زمینه استفاده آن زیارت بامعرفت عرض کنم. جناب علی بن یقطین از اصحاب بزرگ امام کاظم علیه السلام است که وزیر هارون الرشید بود. خود امام کاظم علیه السلام فرموده بود آنجا باش! شیعیان ما که مشکل پیدا می‌کنند و به دربار می‌آیند، تو کار آن‌ها را راه بینداز! چند بار خواست استعفا بدهد و از دربار بیرون بیاید، امام کاظم علیه السلام فرمود: در دربار هارون باش!

حضرت فرمود: تو یک چیزی را برای من ضمانت کن، من سه چیز را برای تو ضمانت می‌کنم. علی بن یقطین گفت: آن یک چیزی که من باید برای شما ضمانت کنم چیست؟ امام کاظم علیه السلام فرمودند: تو ضمانت کن که هر کدام از شیعیان ما مشکلی داشت، به دربار مراجعه کرد تو به عنوان وزیر، آنچه که از دستت برمی‌آید انجام بده و احسان و اکرام کن! در مقابل من سه چیز را برای تو تضمین می‌کنم: ۱- این که تو دچار شمشیر هارون نشوی، ۲- این که حبس هم شامل حال تو نشود، ۳- دچار فقر و تنگدستی نگردی. ^۱ آدم بسیار با عظمتی بود و انصافاً هم آن عهدی را که با امام بست، پایش ایستاد؛ یعنی شیعیان که مراجعه می‌کردند ولو در ظاهر خودش را نشان نمی‌داد که شیعه است؛ چون در دربار عباسی بود که به شدت علیه شیعیان خشونت به خرج می‌دادند، اما در خفا کمک می‌کرد، مثلاً: مالیات اگر از شیعیان به ظاهر می‌گرفت به طور پنهانی به آن‌ها برمی‌گرداند، جوان‌های شیعه که می‌خواستند ازدواج کنند - آن موقع شیعیان در فقر شدیدی بودند، خاندان عباسی اجازه نمی‌دادند که شیعه قدرت بگیرد و ثروتی پیدا بکند - علی بن یقطین موجبات ازدواج بسیاری از جوانان را فراهم می‌کرد. در تاریخ نوشته که سالیانه صد و پنجاه الی سیصد نفر را با خرج خودش به حج می‌فرستاد.

تواضع علی بن یقطین در برابر یک ساریان

وجود مقدس موسی بن جعفر علیه السلام خیلی جاها کمکش کرد و نجاتش داد. حالا مقصودم این

۱. بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۱۳۶؛ قاموس الرجال، ج ۷، ص ۸۶.

است که شخصی به نام ابراهیم جمال شتردار بود؛ یعنی شتر کرایه می‌داد، یک مرتبه این ابراهیم جمال به دربار آمد، حالا چه شده بود و به چه علت بود علی بن یقطین راهش نداد، ابراهیم جمال که از شیعیان بود، وقتی وزیر راهش نداد برگشت و قضیه تمام شد.

علی بن یقطین از بغداد که پایتخت عباسی بود برای حج به مکه رفت و بعد مدینه آمد که خدمت امام کاظم علیه السلام برای زیارت و ملاقات برسد. همه حرف من اینجاست، خوب عنایت بفرمایید! وقتی آمد در خانه امام کاظم علیه السلام خادم حضرت دم در آمد، سؤال کرد، گفت: من علی بن یقطین هستم، به حضرت عرض کنید که من می‌خواهم خدمت آقا برسم، خادم رفت یک چند لحظه بعد برگشت به او گفت: امام کاظم علیه السلام فرمودند: راهش نده! علی بن یقطین خیلی تعجب کرد، گفت: به امام گفתי که علی بن یقطین آمده؟! گفت: بله، خیلی نگران شد، که من چه کرده‌ام که امام برای زیارت و ملاقات راهم نمی‌دهد.

علی بن یقطین آن روز را با همین نگرانی سپری کرد، دور و بر خانه امام می‌گشت تا به یک بهانه‌ای حضرت بیرون تشریف بیاورد تا در کوچه امام را ببیند و از او بپرسد. فردای آن روز همان دور و بر می‌چرخید که امام کاظم علیه السلام به کوچه آمد، علی بن یقطین خدمت حضرت رسید، بعد از عرض ادب گفت: که آقا من کاری کردم که دیروز مرا راه ندادید؟!

امام کاظم علیه السلام فرمودند: ابراهیم جمال از شیعیان ما بود پیش تو آمد، تو او را راه ندادی، ما هم تو را راه ندادیم، اگر می‌خواهی به ما راه پیدا کنی باید او تو را ببخشد. علی بن یقطین گفت: آقا اینجا مدینه است، ابراهیم جمال خانه‌اش در کوفه است، من چگونه بروم از او عذرخواهی کنم؟ امام کاظم علیه السلام فرمود: امشب برو کنار بقیع، شتری آنجا آماده هست سوار شو کوفه برو، عذرخواهی کن و شبانه برگرد و به احدی هم نگو! علی بن یقطین همین کار را کرد، کنار بقیع رفت دید شتری هست با همان شتر به اذن امام علیه السلام به کوفه رفت، در خانه ابراهیم جمال، وقتی در زد، از داخل منزل، ابراهیم گفت کیست؟ گفت علی بن یقطین هستم، ابراهیم

جمال با ناباوری گفت: علی بن یقطین وزیر با من چه کار دارد؟ ابراهیم وقتی بیرون آمد، علی بن یقطین گفت: من خدمت امام موسی بن جعفر علیه السلام رسیدم، حضرت مرا راه نداده مگر تو مرا ببخشی! ابراهیم جمال هم گفت: «يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ» خدا تو را ببخشد، گفت: نه اینگونه نمی‌شود، صورتش را روی زمین گذاشت و گفت پایت را روی صورت من بگذار، من به تو بی‌اعتنایی کردم، گفت: من این کار را نمی‌کنم، قسمش داد که این کار را بکن، من به تو بی‌اعتنایی کردم، وقتی ابراهیم جمال پایش را روی صورت علی بن یقطین گذاشت، او آن زیر گفت: «اللهمَّ أشهد» خدایا! شاهد باش کاری که از دستم بر می‌آید در یک دلی که شکسته بودم انجام دادم. بعد بلند شد همان شتر را سوار شد و به مدینه برگشت، خدمت امام کاظم علیه السلام که رسید، حضرت خیلی تحویلش گرفت.^۱

چند نکته درباره زیارت

۱. دعوت به زیارت

دو سه تا نکته درباره زیارت خدمتتان عرض می‌کنم. برای زیارت این امام بزرگواری که همه شما توفیق پیدا کرده‌اید، در حقیقت دعوت شده‌اید. نکته اول: این که زیارت دعوت است، ممکن است کسی برود تا آن نزدیکی ولی راهش ندهند. علی بن یقطین رفت اما دعوت نداشت، راهش ندادند. هر خیری که به ما می‌رسد، اشک، سوز، ناله، حالت دعا و حال زیارت این‌ها چیزهایی است که باید از آن سمت بدهند. علامت این که ما را دعوت کردند این است که آدم وقتی وارد حرم می‌شود دلش شکسته باشد، اشکش جاری شود. به قول مرحوم علامه مجلسی رحمه‌الله اذن دخول حرم اهل بیت علیهم السلام دل شکسته است. بعضی از خوبان بودند که وقتی می‌خواستند پابوس امام رضا علیه السلام برسند می‌دیدند دلشان سنگین است و حال ندارند،

۱. بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۸۵؛ شاگردان مکتب ائمه، ج ۳، ص ۶۲.

بیرون می‌نشستند آنقدر صلوات هدیه به امام رضا علیه السلام می‌کردند تا دل بشکند و اشک جاری شود. چقدر حافظ قشنگ گفته:

در خرابات مغان نور خدا می‌بینم این عجب بین که چه نوری ز کجا می‌بینم
سوز دل اشک روان آه سحر ناله شباین همه از نظر لطف شما می‌بینم^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای صباح می‌گوید: «إِلَهِي إِنَّمَا تَبْتَدِئُنِي الرَّحْمَةُ مِنْكَ بِحُسْنِ التَّوْفِيقِ فَمَنْ السَّالِكُ بِي إِلَيْكَ فِي وَاضِحِ الطَّرِيقِ»^۲ اگر عنایت تو جاری نباشد، من نمی‌توانم تکان بخورم و بالا بیایم.

این ضرب المثلی که بین ماها هست که گاهی مواقع می‌خواهیم زیارت امام رضا علیه السلام بیاییم یا می‌خواهیم مثلاً کربلا مشرف شویم یک جاهایی می‌گوییم آقا ما را طلبیده، این کاملاً درست است. این از فرهنگ اهل بیت علیهم السلام گرفته شده است.

۲. زیارت، اجر و پاداش اعمال

نکته دوم: این که زیارت مزد است، اگر آدم قبل از زیارت کار خوبی کرده باشد، زیارت با معرفت و با حال نصیبتش می‌شود. علی بن یقطین یک اشتباهی و بی‌اعتنایی کرد، زیارت و ملاقات نصیبتش نشد. البته حساب فضل اهل بیت علیهم السلام و بزرگواری آنها یک حساب دیگری است، من دارم روی آن فرمول ظاهریش عرض می‌کنم. ای چه بسا یک دل شکستن، یک بی‌حرمتی به یک مؤمن، یک غفلت و بی‌اعتنایی کردن، آبروی کسی را بردن باعث شود آدم از چشم امامش بیفتد، بچرخد در حرم امام ولی اشک نداشته باشد.

۱. حافظ شیرازی.

۲. بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۳۳۹.

خدمت‌رسانی عامل زیارت بامعرفت

یکی از اساتید نقل می‌کرد (قضیه مال همین سال‌های نزدیک است نه خیلی دور) می‌گفت: یک تاجر ثروتمندی به مشهد آمده بود، هر روز حرم می‌آمد، دروغ از یک قطره اشک، از این ور می‌آمد، از آن ور می‌آمد، دل سنگین بود هیچ حالی نداشت، گفت: فایده ندارد من اینگونه باشم، بلیط هواپیما برای برگشت گرفت، هنوز چند ساعت وقت تا پرواز داشت، وقتی که داشت در کوچه‌ای راه می‌رفت، دید یک پیرمردی که چرخ دستی دارد، بار سنگینی رویش گذاشته، به زور دارد جلو می‌برد، معلوم است خیلی برایش سخت است، این تاجر که پشت سرش می‌رفت به او کمک داد و با این پیرمرد همراه شد، گفت: پیرمرد مگر مجبوری این بار به این سنگینی را حمل کنی که زیرش بمانی؟!

گفت: ای آقا! دست روی دلم نگذار، دختر دم بخت دارم، برای جهیزیه‌اش مانده‌ام، خانم به من گفته تا پول جهیزیه‌اش را تهیه نکردی به خانه نیا، من مجبورم بار سنگین بزنم تا پولش را دریاورم. این بنده خدا که تاجر و پولدار بود، همراه این پیرمرد شد بارش را آنجایی که می‌خواستند خالی کنند خالی کرد، گفت: پیرمرد به خانه‌ات می‌رویم، این بنده خدا همراهش شد وقتی در خانه این پیرمرد آمد، دید واقعاً همینطور است، این بنده خدا هشتش گرو نهش است، خیلی مشکل دارد، تمام پول جهیزیه را و مقداری که سرمایه‌ای برای آن پیرمرد باشد در چکی نوشت و بعد این چک را به او داد، داشت از آن خانه بیرون می‌آمد فقط گریه‌های اعضای آن خانواده بود که این مرد تاجر را بدرقه کرد، آن پیرمرد گفت: آقا جان من چیزی ندارم به تو بدهم، فقط دعا می‌کنم که عاقبت به خیر شوی و امام رضا علیه السلام دستت را بگیرد. برای زیارت وداع آمد که آخرین سلام را بدهد و بعد به فرودگاه برود، وقتی به حرم امام رضا علیه السلام آمد، این بار چشمانش مثل چشمه جوشید و طعم زیارت بامعرفت را چشید که زیارت بامعرفت این است که آن کسی که امام رضا علیه السلام را دوست دارد، دوستان امام رضا را هم دوست داشته باشد، به شیعیان امام رضا علیه السلام هم اعتنا داشته باشد.

کسی که اعتنایی به دوستان امام رضا ندارد، هنوز معرفتش ناقص است. در زیارت عاشورا یک جمله‌ای هست که همه شما این را خوانده‌اید.

می‌دانید که زیارت عاشورا سندش از خداست. می‌فرماید: «فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَتِكُمْ وَمَعْرِفَةِ أَوْلِيَائِكُمْ وَرَزَقَنِي الْبِرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِكُمْ»^۱ از خدا می‌خواهم که معرفت شما اهل بیت علیهم‌السلام و دوستان شما را به من بدهد.

ببینید این است، آن کسی که می‌بیند که پیرمردهایی زیر بار دارند خم می‌شوند، پیرمردهایی که از دوستان اهل بیت علیهم‌السلام هستند، جوان‌هایی در خانه چه دختر و چه پسر به خاطر نداشتن جهیزیه یا خرج زندگی می‌مانند و خدای ناکرده فاسد می‌شوند، یک موقع هست نمی‌تواند کمک کند خودش هم فقیر است و مشکل دارد آن حرف دیگری است، اما توان این را دارد که به دوستان امام رضا علیهم‌السلام برسد و کمک نمی‌کند آن وقت به زیارت امام رضا علیهم‌السلام می‌رود، می‌خواهد امام رضا به او اشک هم بدهد و تحویلش هم بگیرد! امام رضا علیهم‌السلام می‌گوید: تو به دوستان ما اعتنا نکردی ما هم به تو اعتنا نمی‌کنیم. خود وجود مقدس علی بن موسی الرضا علیهم‌السلام فرمود: آن کسی که ما را دوست دارد، دوستان ما را هم دوست دارد. واقعاً هم همین‌طور است این را باید عنایت داشته باشیم.

احترام فقراء توسط پیامبر

بعضی از این گردن کلفت‌های عرب می‌آمدند به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌گفتند: ما مخلص تو هستیم، ما دور شما می‌چرخیم، اما این غربتی‌های پابرنه را از دورتان دور کنید، امثال سلمان، ابوذر و... آیه نازل شد: «وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ»^۲ نکند این پابرنه‌ها را از خودت دور کنی؛ چون این‌ها یار تو هستند، این‌ها همان‌هایی هستند که موقع سختی پای

۱. بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۲۹۲؛ البلد الأمين، ص ۲۶۹؛ مصباح المتجهد، ص ۷۷۴.

۲. أنعام، ۵۲.

تو ایستادند. پیغمبر ﷺ هم برگشت به آن گردن کلفت‌ها گفت: شما هم می‌خواهید با من باشید، می‌خواهید نباشید، این‌ها رفیق من هستند. من این‌ها را از خودم دور نمی‌کنم.^۱

همنشینی امام رضا علیه السلام با فقراء

گاهی اوقات امام رضا با بعضی از افرادی که از جهت طبقات اجتماعی پایین بودند می‌نشست و هم‌غذا می‌شد، مثلاً: طرف مال آفریقا بود، در روایت دارد مال سودان بود هم‌غذا می‌شد، بعضی از افراد به امام رضا علیه السلام می‌گفتند: آقا در شأن شما نیست با این‌ها هم‌غذا بشوید، برای این‌ها یک سفره دیگر بیندازید، امام رضا علیه السلام با تندی می‌فرمود: چرا؟ خدای ما یکی است، پدر و مادر ما آدم و حوا یکی است، جزای آخرت ما هم که به عمل ماست؛ پس من چرا این‌ها را طرد کنم؟! زیارت بامعرفت لازمه‌اش این است که هم امام را دوست داشته باشی و هم دوستان امام را دوست داشته باشی.

۳. توجه کردن با تأخیر

نکته سوم: این که امام کاظم علیه السلام علی بن یقطین را راه نداد، با خودی‌ها این کارها را می‌کنند که توجه آن‌ها بیشتر شود. گاهی موقع ائمه علیهم السلام با خودی‌ها، با آن‌ها که غریبه نبودند و دوستشان داشتند دیرتر توجه می‌کردند، برای این که بعداً مقرب‌تر شوند. شما به پشت دست بچهارت می‌زنی؛ چون دوستش داری، می‌خواهی آن اشتباه را تکرار نکند، اما با غریبه کار نداری، بچه غریبه را چه بسا که لبخند هم به او بزنی، چون کاری با او نداری، اما آن کسی که دلت برایش می‌سوزد، گاهی اوقات تنبیهش هم می‌کنی.

ائمه علیهم السلام گاهی اوقات، خودی‌ها را محروم می‌کردند، یک تنبیهی می‌کردند برای این که حواسشان را جمع کنند راه را درست بروند. اگر به جای علی بن یقطین، هارون الرشید یا

۱. تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۲۵۳.

مأمون خدمت امام کاظم علیه السلام می‌آمد، امام می‌فرمود: بیا داخل، راهش می‌داد، او را از زیارت و ملاقات خودش محروم نمی‌کرد، ای چه بسا بالای مجلس هم می‌نشاند؛ چون هارون الرشید یک گرگ است، برای این که ندرد فقط بیاید بنشیند و بعد هم دنبال کارش برود، اما علی بن یقطین دوست داشتنی را، تنبیهش کرد و راهش نداد. گاهی اوقات خودی‌ها را محروم می‌کنند، اگر یک موقعی تنبیه شدیم، قهر نکنیم، آن‌ها از باب دوستی این کار را می‌کنند.

تنبیه بندگان عامل تقرب بیشتر

در روایت هست که خداوند متعال می‌فرماید: بعضی از مؤمنین هستند که خیلی اهل نماز شب، اشک، گریه، تهجد و شب‌زنده‌داری می‌باشند، این‌هایی که اینگونه اهل زحمت و تلاشند، یواش یواش یک حالت خودپسندی و غروری به آن‌ها به طور ناخودآگاه دست می‌دهد، پروردگار عالم در این روایت می‌فرماید: «فَأَضْرِبْهُ بِالنُّعَاسِ اللَّيْلَةِ وَاللَّيْلِ تَيْنِ» یکی دو شب من او را به خواب می‌اندازم، همان شخصی که تخته گاز به سمت ما می‌آمد، اهل اشک، نماز شب و این حرف‌ها بود خداوند می‌فرماید من او را به خواب می‌اندازم، یک مرتبه از خواب بلند می‌شود... آفتاب طلوع کرده، نماز شب که هیچ نماز صبحش هم قضا شده، شروع می‌کند بر سر و کله زدن، خاک بر سرت این هم مسلمانی است؟ این هم مؤمن بودن است؟ شروع می‌کند به خودش بد و بیراه گفتن.

در این روایت دارد خداوند می‌فرماید: الان قشنگ شدی، الان که دلت شکست، آن موقع که داشتی تخته گاز می‌آمدی، یواش یواش داشت هول برت می‌داشت این خطرناک بود.^۱ ببینید خدا مؤمنین را اینگونه در پریشان می‌زند، اینگونه از نماز شب محرومشان می‌کند، اما با غریبه‌ها کاری ندارد. این خیلی نکته مهمی است.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۰؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۹۸؛ مستدرک، ج ۱، ص ۱۳۸.

خاطره‌ای از علامه امینی

علامه امینی رحمه‌الله صاحب‌الغدیر، احیاء‌کننده شیعه، این بزرگوار زمانی که در نجف بود حاجتی داشت هی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رفت و عرضه می‌داشت: آقا آن حاجتم را بده! پس از مدتی که حاجتش را به او ندادند، در حرم یک گوشه‌ای ایستاده بود، دید یک عرب بادیه نشین، فرزندش را داخل حرم امیرالمؤمنین علیه السلام آورد و عرضه داشت: یا ابا الغوث این بچه من را شفا بده - یکی از القاب امیرالمؤمنین «أبا الغوث» است؛ یعنی کسی که فریادرس است - خیلی معطل نشد، بچه در بغلش شفا پیدا کرد.

علامه امینی این صحنه را دید، کنار ضریح رفت و گفت: یا امیرالمؤمنین مثل این که ماها غریبه‌ایم به ما چیزی نمی‌دهی، مثل این که باید برویم مثل این عرب بیابان گرد شویم... تقریباً یک مقدار گله در حرف‌هایش بود که چرا به ما ندادی و به او دادی؟ در عالم رؤیا علی علیه السلام را دید، به او فرمود: حاج عبدالحسین شما خودی هستی. وقتی که از این حالت بیرون آمد خیلی خوشحال شد که امیرالمؤمنین علیه السلام اگر حاجتش را نداده، دوست دارد صدایش را بشنود.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از جنگ حنین غنیمت‌های زیادی گرفتند - مهمترین سرمایه اعراب آن زمان شتر بود - صد و ده تا از این شترها را پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در تقسیم غنائم به ابوسفیان داد، نوبت به انصار رسید، هر کدام یک شتر بیشتر نصیب‌شان نشد، بعضی‌ها گفتند: یا رسول الله به ابوسفیان صد و ده تا شتر دادی که او ظاهراً مسلمان است، اما واقعاً که مسلمان نیست، آن وقت به ما که از اول کنارت بودیم و کمکت کردیم یک شتر؟ پیغمبر فرمود: در یک چادر و خیمه جمع شوید، خصوصی هم باشد، غریبه‌ها نیابند. در یک خیمه‌ای این‌ها را جمع کرد، فرمود: من صد و ده تا شتر به ابوسفیان دادم اما می‌دانید به شما چه دادم؟ من خودم را به شما دادم، خود من پیش شماها هستم، من زندگی‌ام را به مدینه پیش شماها آورده‌ام، راضی نیستید

که من خودم مال شما باشم، شترها مال ابوسفیان باشد؟ همه اشک ریختند، گفتند: ما نفهمیدیم. گاهی اوقات خودی‌ها را به ظاهر از چیزی محروم می‌کنند؛ چون دوستشان دارند.

درسی از علی بن یقطين

آخرین نکته‌ای که خدمتتان عرض می‌کنم این است این درس را از علی بن یقطين بزرگوار بگیریم که وقتی حضرت به خانه راهش نداد، قهر نکرد، کینه نعوذ بالله به دل نگرفت و دلخور نشد، اگر هم دلخور شد از خودش دلخور شد که من چه کردم که امام کاظم علیه السلام مرا راه نمی‌دهد. این درس بزرگی است، گاهی اوقات حاجتی را به ما نمی‌دهند، از خدا و پیغمبر و امام گله‌مند می‌شویم، شروع می‌کنیم که خدایا! اینگونه است، من دیگر نماز نمی‌خوانم، من دیگر زیارت نمی‌روم. عزیز من! شاید به تو ندادند مصلحت بوده، شاید به تو ندادند تو را دوست داشتند که هی صدایت را بشنوند. ببینید علی بن یقطين قهر نکرد، رفت یک روز دور خانه امام کاظم علیه السلام هی چرخید، بلکه امام بیرون بیاید او را در کوچه ببیند، این خیلی درس بزرگی است.

گرفتن حاجت از روی اخلاص

نادرشاه افشار که در خشونت زبانزد بود، به حرم امام رضا علیه السلام آمد، دید یک گدایی کور بیرون حرم ایستاده دارد گدایی می‌کند، نادرشاه به او گفت: چند سال است که اینجا داری گدایی می‌کنی؟ گفت شش سال است اینجا دارم گدایی می‌کنم، نادرشاه به او گفت: تو شش سال است که در حرم امام رضا علیه السلام ایستادی، هنوز بینایی‌ات را نگرفتی؟ من الان زیارت می‌روم، زمانی که برگشتم اگر بینایی‌ات را از امام رضا علیه السلام گرفتی که گرفتی، وگرنه می‌گویم گردنت را بزنند. دو تا مأمور هم آنجا نشانند، بایستید که این فرار نکند. نادرشاه هم داخل حرم رفت. این گدا هم می‌دانست که حرف نادرشاه دو تا نمی‌شود، روی حرفی که زده می‌ایستد، مضطر و بیچاره شد: «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ»^۱.

عاشق که شد یار به حالش نظر نکرد ای خواجه درد نیست و گرنه طیب هست^۱

رو به حرم امام رضا علیه السلام کرد، گفت: یا امام رضا! جان من در خطر است، تو را قسمت می‌دهم... نیم ساعت بیشتر نگذشت که نادرشاه از حرم بیرون آمد، دید گدا بینایی‌اش را گرفته، برگشت به این گدا گفت: تابحال گدایی نمی‌کردی، تابحال با امام رضا علیه السلام شوخی می‌کردی و الا همان روز اول بینایی‌ات را گرفته بودی. خوشا به حال آنهایی که گدایی بلدند.

مرحوم شیخ مرتضی حائری عاشق امام رضا علیه السلام

خداوند مرحوم آیت الله آقا شیخ مرتضی حائری یزدی، فرزند آیت الله شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم را رحمت کند، خیلی باعظمت بود، حدود بیست سال پیش از دنیا رفت، من خدمتشان رسیده بودم واقعاً آدم بزرگواری بود. حضرت امام رحمه الله او را خیلی دوست داشت و خیلی با او رفیق بود. آیت الله آقا شیخ مرتضی حائری عاشق امام رضا علیه السلام بود. این مرجع باعظمت کتابی به نام سردلبران دارد در این کتاب آقای شیخ مرتضی ملاقات‌هایی که خودش با بعضی از یاران امام زمان علیه السلام داشته نوشته است.

ایشان عاشق امام رضا علیه السلام بود. گاهی مواقع سه روز حوزه علمیه قم تعطیل بود، مشهد می‌آمد، آن هم با وسایل حمل و نقل قدیمی. اتوبوس‌های قدیم که مثل امروز نبود، با آن سختی بلیط هم گاهی مواقع گیرش نمی‌آمد روی پیت حلبی آخر اتوبوس می‌نشست تا مشهد یک آخ هم نمی‌گفت. وقتی هم که می‌آمد وارد مشهد می‌شد، صاف حرم امام رضا علیه السلام می‌آمد. یک روز یا هر چقدر که وقت داشت در حرم بود و برمی‌گشت. حدود هفتاد و سه یا هفتاد و چهار مرتبه در کل عمرش مشهد آمده بود، ایشان از دنیا رفت مرحوم آیت الله مرعشی نجفی با ایشان یک عهدی داشت، خوب با هم رفیق بودند با هم عهد بسته بودند که هر کدام از ما

۱. حافظ شیرازی.

زودتر از دنیا رفتیم آن کسی که از دنیا رفته بیاید در خواب یا به هر حال بیداری (مکاشفه) هر چه که هست برای آن کسی که زنده است از آن طرف خبر بدهد.

آقای حائری زودتر از آقای مرعشی نجفی از دنیا رفت، ظاهراً حالت خوابی بود، آیت الله مرعشی نجفی می‌گوید: من آقای حائری را دیدم، از او پرسیدم که آقای حائری چه خبر؟ ایشان گفت: وقتی که موقع مرگم فرا رسید خیلی ترسیدم، می‌گفت دیدم دو نفر دارند به سمت من می‌آیند که ظاهراً دو تا ملک بودند، من خیلی ترسیده بودم، در عمرم اینقدر ترسیده بودم، یک مرتبه یک صدایی از پشت سرم شنیدم که ترس! دل‌م گرم شد.

آن صدا که از پشت سرم می‌آمد نزدیک‌تر شد، دیدم شخصی بسیار بزرگوار است، با نزدیک شدن او آن دو ملک رفتند و من آرام گرفتم، وقتی آمد و نزدیک شد فرمود: ترسیدی؟ گفتم: خیلی ترسیدم، تابحال در عمرم اینقدر ترسیده بودم، فرمود: دیگر مشکلی برایت نیست. من وقتی سؤال کردم، آقا شما چه کسی هستی؟ فرمود: شما هفتاد و چند بار من را در مشهد زیارت کردی، این اولین بار است که من به بازدید شما آمدم، همان هفتاد و خورده‌ای که مرا زیارت کردی ما این طرف بازدیدت می‌آییم. فهمیدم که وجود مقدس علی بن موسی الرضا علیه السلام امام رئوف هست که آمده بازدید پس بدهد. بالاخره هر دیدی یک بازدیدی دارد. دیدم بازدیدش را آن طرف گذاشته که ماها خیلی محتاج هستیم.

امام رضا علیه السلام فرمود: آنهایی که زیارت من آمده‌اند، من در سه جای حساس به دیدنشان می‌آیم:
۱- «عِنْدَ الصَّرَاطِ» آن موقعی که آدم‌ها از صراط عبور می‌کنند که فریاد وانفسای همه بلند است.

۲- «إِذَا تَطَايَرَتِ الْكُتُبُ» آن موقع که نامه عمل را بخوانند به دست آدم بدهند. نامه عمل آخرت یک کاغذ نیست، نمی‌دانیم چیست، فقط طوری است که یک مرتبه آدم تمام هفتاد سال عمر خودش را حاضر می‌بیند، نه ذره‌ای کار آدم کم شده و نه ذره‌ای گم شده است.

صحنه خطرناکی است! امام رضا علیه السلام فرمود: من آنجا برای نجات زائرانم می آیم.
 ۳- «عِنْدَ الْمِيزَانِ»^۱ آن موقعی که اعمال ما را می خواهند وزن کنند، اما نه با ترازو؛ بلکه اعمال ما را پیش میزان اعمال امیرالمؤمنین علیه السلام می گذارند و با آن می سنجند که همه کم دارند.
 امام رضا علیه السلام فرمود: آنجا هم من می آیم.

۱ . «وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ الدَّبَّانِ عَنِ الرَّضَا أَنَّهُ قَالَ مَنْ زَارَنِي عَلَى بُعْدِ دَارِي أَتَيْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ حَتَّى أُخَلِّصَهُ مِنْ أَهْوَالِهَا إِذَا تَطَايَرَتِ الْكُتُبُ يَمِينًا وَشِمَالًا وَعِنْدَ الصَّرَاطِ وَعِنْدَ الْمِيزَانِ» (من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۵۸۴؛ وسائل الشيعه، ج ۱۴، ص ۵۵۱؛ مستدرک، ج ۱۰، ص ۳۵۶).

رعایت حقوق دیگران

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ أَدَاءِ حَقِّ الْمُؤْمِنِ»^۱

مقدمه

یکی از بهترین صفات مؤمن رعایت حقوق دیگران می‌باشد. ما در دنیای رابطه‌ها زندگی می‌کنیم، در دنیایی زندگی می‌کنیم که بی‌نهایت ارتباطات اطراف ما را گرفته است. ارتباط با خانواده، ارتباط با پدر و مادر، با همسر، با بچه‌ها، با دوست، با همکار، با همسایه، با خدا، با اهل بیت، با قرآن، با طبیعت، با حیوانات، با گیاهان و... به تعداد تمام این رابطه‌ها حقوقی به گردن آدم می‌آید. امیرالمؤمنین علیه السلام یک تعبیر بلندی دارند، می‌فرمایند: «فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّى عَنِ الْبَقَاعِ وَ الْبَهَائِمِ»^۲ روز قیامت حتی راجع به زمین از ما سؤال می‌کنند، آن زمینی که می‌توانستی احیاء بکنی و نکردی، این حقی داشته که ضایع شده، تو حقش را ضایع کرده‌ای. حیواناتی که در حق‌شان ظلم شده، از ما سؤال می‌کنند. این که شما شنیدید در قیامت بعضی از موجودات شکایت می‌کنند همین‌طور است.

شکایت کردن سه چیز در قیامت

سه چیز در قیامت پیش خداوند متعال شکایت می‌کنند: ۱- قرآن، از بعضی شکایت می‌کند که خدایا من را فقط برای بوسیدن، جلوی ماشین‌شان گذاشتن و برای جهیزیه بردن استفاده

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۷۰؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۰۳؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۲۲.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۷.

کردند، من کتاب زندگی‌شان و دستورالعمل زندگی‌شان نبودم. ۲- مسجد، از بعضی شکایت می‌کند که خدایا این در همسایگی من زندگی می‌کرد، اما نماز را نمی‌آمد اینجا بخواند. همسایه مسجد آن کسی است که اگر یک نفری بیرون مسجد بیاید اذان بگوید، بدون بلندگو صدایش را بشنود. ۳- عالم^۱. سومین چیزی که روز قیامت شکایت می‌کند علمایی هستند که به عنوان نشانه‌هایی از خداوند متعال در دنیا گذاشته شده بودند، برای این که مردم بروند و نشانه‌های دین را از این‌ها بگیرند، ولی ضایع شدند و آنچنان که باید حقشان ادا نشد. معنای این که شکایت می‌کنند؛ یعنی این که حقی در دنیا داشته‌اند که این حقشان ضایع شده است.

رساله حقوق امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام یک رساله‌ای به نام رساله حقوق دارد. ای کاش این رساله حقوق امام سجاد کتاب درسی در دبیرستان و دانشگاه‌های ما می‌شد. عهدنامه امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر بهترین منشور حکومتی است که یک حاکم به آن عمل کند. این را چند سال پیش یونسکو اعلام کرد. یکی از کمیته‌های سازمان ملل اعلام کرد که بهترین منشور حکومتی، عهدنامه‌ای است که علی بن ابی طالب علیه السلام برای مالک اشتر نوشته است. آدم تا یک همچنین چیزهایی را نشنود، قدر داشته‌های خودش را نمی‌داند که من چه چیزهایی دارم. رساله حقوق امام سجاد علیه السلام یکی از همین چیزها است که ریزترین حقوق: حق چشم، حق زبان، حق دست، حق گوش تا حق خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بیان کرده است.

هر کسی خودش را حساب کند، من نمی‌خواهم به همه بگویم، اما بسیاری هستند که با عرض معذرت، مسلمان بودن را کیلویی حساب می‌کنند؛ مثلاً: فرض کنید اگر کسی تعداد سفرهای زیارتی‌اش خیلی زیاد باشد آدم خوبی است. آن آقا را ببین بیست سفر حج رفته، سی

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ ثَلَاثَةٌ يَشْكُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَسْجِدَ خَرَابٍ لَا يُصَلِّي فِيهِ أَهْلُهُ وَعَالِيَتَيْنِ جُهَالٍ وَمُصْحَفٍ مُعَلَّقٍ قَدْ وَقَعَ عَلَيْهِ النَّبَارُ لَا يُقْرَأُ فِيهِ» (الكافي، ج ۲، ص ۶۱۳؛ وسائل الشيعه، ج ۵، ص ۲۰۱؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۴۱).

مرتبه مشهد رفته، بیست مرتبه کربلا رفته است، چه آدم مؤمنی است! یا مثلاً: فلان فرد عجب آدمی است، از این روزه به آن روزه، از این مجلس به آن مجلس، چه آدم باصفایی است. کمیت را در نظر می‌گیرند، اما ائمه علیهم‌السلام فرموده‌اند این طوری حساب نکنید! مؤمن بودن آدم‌ها کیلویی نیست.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «لَا تَنْظُرُوا إِلَى كَثْرَةِ صَلَوَاتِهِمْ وَصِيَامِهِمْ وَكَثْرَةِ الْحَجِّ وَالزَّكَاةِ وَكَثْرَةِ الْمَعْرُوفِ وَطَنَطَتِهِمْ بِاللَّيْلِ» به کمیت‌ها خیلی نگاه نکنید، به طول رکوع و سجود آدم‌ها خیلی نگاه نکنید! این‌ها صرفاً نشانه مومن بودن و بنده بودن نیست، اگر می‌خواهید بدانید شخصی مؤمن است، ببینید اهل رعایت حقوق هست یا نه، «انظروا إلى صدق الحديث و أداء الأمانة»^۱ نگاه کنید آدم باصدقتی هست آن موقع که می‌خواهد جنس خودش را بفروشد، رعایت انصاف را می‌کند، امانت‌دار هست، اگر یک پولی به او دادی، یک جنسی پیش او به امانت گذاشتی، یک پولی به او قرض دادی زجر کشت نمی‌کند وقتی می‌خواهد پس بدهد؟

بعضی‌ها هستند وقتی یک پولی به آن‌ها می‌دهی، دیگر انگار اصلاً نمی‌خواهند برگردانند. مؤمن بودن‌ها را از آن جاها نگاه نکنید. ما گاهی مواقع چیزهایی را خیلی رویش حساب باز می‌کنیم که خدا و پیغمبر و اهل بیت خیلی رویش حساب باز نمی‌کنند. چیزهایی در چشم ما چه بسا بزرگ است که در چشم خدا بزرگ نیست و برعکس گاهی مواقع‌ها یک چیزهایی را ما کوچک می‌شماریم، اما در چشم خدا و اهل بیت چه بسا همان چیز کوچک ما، خیلی بزرگ باشد!

کوچک نشمردن عمل دیگران

ذوالنون مصری بیشتر به تصوّف معروف است. نقل می‌کنند یک مرتبه از خانه‌اش بیرون آمد، دید اطراف خانه‌اش که یک یهودی زندگی می‌کرد، در یک هوای برفی که همه جا را برف گرفته است دارد دانه روی زمین می‌پاشد، رفت از او سؤال کرد که برای چه دانه

۱. مستدرک، ج ۱۴، ص ۶؛ بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۹؛ مشکاة الأنوار، ص ۵۳.

می‌پاشی؟ گفت: این روزها هوا خیلی سرد است، قاعدتاً پرنده‌ها برای این که غذا پیدا کنند خیلی با مشکل مواجه می‌شوند، من مقداری دانه می‌پاشم تا چهار تا پرنده یک غذایی بخورند، ذوالنون گفت: این کار را برای چه کسی می‌کنی؟ آن یهودی گفت: ان شاء الله برای خدا. ذوالنون با یک نگاه عاجزانه لبخندی زد و گفت خدا کار تو را نمی‌بیند، «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»^۱ چون خدا کار را از متقین قبول می‌کند. یهودی گفت: خوب حالا ببیند یا نبیند بالاخره چهار تا پرنده سیر می‌شوند، مدتی گذشت، ذوالنون در هنگام حج داشت طواف می‌کرد، یک مرتبه دید در سیل جمعیتی که دارند طواف می‌کنند همان یهودی که همسایه‌اش بود دارد طواف می‌کند این کجا، اینجا کجا؟ کی مسلمان شد ما خبر نداشتیم؟! در بین جمعیت خودش را به این یهودی رساند، گفت: تو کجا اینجا کجا؟ یهودی گفت: جناب ذوالنون خدا هم دید و هم پسندید.

مژده بده، مژده بده، یار پسندید مرا	سایه او گشتم و او برد به خورشید مرا
جان دل و دیده منم، گریه خندیده منم	یار پسندیده منم، یار پسندید مرا

ذوالنون همان جا سرش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! چقدر ارزان خریدی! چیزهایی که به چشم ما کوچک می‌آید، اما خدا بزرگ می‌بیند و همچنین بالعکس.

نازل نشدن وحی به خاطر بعضی از مسائل

حدیثی هست که خیلی عجیب است، شما ببینید آن وقت خدا رو چه چیزهایی حساب باز می‌کند، شاید یک مقدار دیدمان عوض شود. یک چند روزی وحی بر پیغمبر اکرم ﷺ قطع شد. طبیعی است که همه نگران بودند، از همه نگران‌تر خود پیغمبر اکرم ﷺ بود که چرا این طوری شده است؟! بعضی از مسلمان‌ها از پیغمبر پرسیدند که چرا وحی قطع شده است؟

پیغمبر ﷺ فرمود: «كَيْفَ لَا يَحْتَسِبُ عَنِّي الْوَحْيُ وَأَنْتُمْ لَا تُقَلِّمُونَ أَظْفَارَكُمْ وَلَا تُنْقُونَ رَوَائِحَكُمْ»^۱ می‌خواهید وحی قطع نشود در حالی که شما ناخن‌هایتان را نمی‌گیرید، عطر نمی‌زنید؟! اصلاً ما این چیزها را به حساب می‌آوریم؟ همین چیزی که آدم اصلاً این را به حساب نمی‌آورد، همین سبب شده است که وحی قطع شود. همین چیزی که سبب دعوا و مرافعه چه بسا در بسیاری از خانه‌ها است. آقا یا خانم وقتی می‌خواهند به یک مجلسی بروند، مثلاً: مجلس عقدی، عروسی، مهمانی و... کلی به سر و صورت و لباسشان می‌رسند، اما برای هم‌دیگر نمی‌رسند، برای هم‌دیگر نظافت نمی‌کنند. چقدر مشکلات به خاطر همین چیز کوچکی است که ما کوچک می‌دانیم. عرفان کجاست؟ سلوک کجاست؟ معمولاً در ریاضت‌ها، ذکرها، ختم‌ها و...، نه عزیز من! گاهی اوقات اشتباه است، در رعایت حقوق دیگران است.

رعایت نکردن حقوق دیگران عامل بدبختی

چند سال پیش از حرم امام رضا علیه السلام بیرون می‌رفتم، سوار یک ماشین شدم، یک بنده خدای دیگری هم از زوار سوار شد. آن بنده خدایی که سوار شده بود یک مسافت کوتاهی آمد پیاده شد - البته ما جسارت به همه راننده‌ها نمی‌کنیم ولی خوب بعضی‌ها متأسفانه این طوری هستند - راننده چون دید این غریب است، کرایه را چند برابر از او گرفت. این بیچاره هم می‌دانست که اینقدر نمی‌شود، اما چون وقت نداشت بایستد چانه بزند رفت، ولی معلوم بود راضی نبود.

راننده شروع کرد با من درد و دل کردن، گفت: حاج آقا چند وقت است که نمی‌دانم چرا روزی‌ام برکت ندارد، دو شیفت دارم کار می‌کنم اما روزی‌ام برکت ندارد. پیش حاج آقای رفتیم و گفتم یک ذکری، یک وردی، یک چیزی به ما یاد بده تا روزی ما برکت پیدا کند، آن حاج

۱. «قَالَ احْتَسِبَ الْوَحْيُ عَلَى النَّبِيِّ صَ فَيَقْبَلُ احْتِسَابَ عَنَّا الْوَحْيُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَ وَ كَيْفَ لَا يَحْتَسِبُ عَنِّي الْوَحْيُ وَأَنْتُمْ لَا تُقَلِّمُونَ أَظْفَارَكُمْ وَلَا تُنْقُونَ رَوَائِحَكُمْ» (بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۵۵؛ قرب الاسناد، ص ۱۳؛ مکارم الاخلاق، ص ۶۶).

آقا به ما یه ذکری داده است، مدتی است که مشغول آن هستم، هیچ خبری نشده است. من به او گفتم: خدا پدرت را بیامرزد، تو همین چند دقیقه پیش این بیچاره را نقره داغش کردی، کرایه چند برابر از او گرفتی، تو این ظلم را نکن، بین چطور از در و دیوار برایت می‌ریزد. همه چیز با سر فشار دادن روی مُهر و تسبیح گرداندن درست نمی‌شود! آن جای خود، من نمی‌خواهم ارزش آن را کم کنم. در روایت هست که نماز بینی شیطان را به خاک می‌مالد، اما من از شما سؤال می‌کنم ده دقیقه سر به سجده گذاشتن سخت‌تر است یا اگر در خانه مرافعه‌ای شد، حق هم با او باشد بتواند خودش را کنترل کند؟ شکی نیست که این دومی سخت‌تر است. خدا به خاطر کارهای سخت است که چیزهای ناب به آدم می‌دهد. آدم باید یک هنری از خودش نشان بدهد تا چیزهای ناب گیرش بیاید.

سفارش امام صادق علیه السلام به باز کردن گره از کار دیگران

یک کسی خدمت امام صادق علیه السلام آمد، گفت: آقا من اهل اهواز هستم، یک نان بخور و نمیری درمی‌آورم، امسال بر من یک مالیات سنگین بسته‌اند که اگر این مالیات را بخواهم بدهم از زندگی ساقط می‌شوم، اشتباه شده است. به حاکم اهواز سفارش کنید. امام صادق علیه السلام روی یک تکه کاغذ نوشتند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُرَّ أَخَاكَ يَسْرُكَ اللَّهُ» برادر دینی‌ات را خوشحال کن، خدا تو را خوشحال می‌کند. این نامه را به این کشاورز داد، کشاورز پیش حاکم اهواز نجاشی رفت و گفت: من از خدمت امام صادق علیه السلام آمده‌ام یه نامه دارم، نامه را دست حاکم کوفه داد.

وقتی نامه را نگاه کرد، دید خط امام صادق علیه السلام است آن را بوسید و روی چشمش گذاشت. گفت: چه می‌خواهی؟ گفت بر من ده هزار درهم مالیات بسته‌اید، ندارم بدهم، حاکم اهواز گفت: نگران نباش مالیات را من خودم از مال خودم می‌دهم لازم نیست تو پرداخت کنی. دفتر مالیات را آوردند و اسمش را خط زدند، گفت: سال بعد هم نمی‌خواهد مالیات بدهی،

خوشحال شدی؟ گفت: بله. گفت: این فرشی هم که زیر پایت است به برکت این نامه مولایم امام صادق علیه السلام را که روی این فرش به من دادی، این فرش را هم برای خودت بردار! خوشحال شدی؟ گفت: فدایت شوم بله، گفت: یک مرکب هم به او داد، نه از بیت المال، بلکه از مال خودش، گفت: خوشحال شدی؟ گفت: فدایت شوم بله؛ چون امام صادق علیه السلام فرموده بود: برادر دینی‌ات را خوشحال کن تا خدا خوشحالت کند. این حاکم هر کاری می‌کرد هی سؤال می‌کرد خوشحال شدی؟ او هم می‌گفت بله. بعد هم وقتی داشت می‌رفت گفت: از این به بعد هر کاری داشتی بیا پیش خودم اگر توانستم حاجتت را برآورده می‌کنم، بی‌جوابت نمی‌گذارم.

این طرف زمانی که خدمت امام صادق علیه السلام در مدینه رسید، امام صادق علیه السلام سؤال کرد چه شد؟ شروع کرد به گفتن، هر چه که می‌گفت امام صادق علیه السلام خوشحال‌تر می‌شد تا وقتی که کل داستان را گفت، امام صادق علیه السلام فوق العاده خوشحال شد. بعد این کشاورز اهوازی گفت: آقا مثل این که شما هم خیلی خوشحال شدی به خاطر این که این‌ها را به من داده است؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «إِي وَاللَّهِ لَقَدْ سَرَّ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»^۱ تو خیال می‌کنی تو خوشحال شدی؟ قبل از این که تو خوشحال شوی خدا و رسولش خوشحال شدند.

شما نگاه کنید وقتی به بچه‌ای احترام می‌گذارید، پدرش خوشحال می‌شود. وقتی به یک شیعه‌ای احترام بگذاری بابای او هم خوشحال می‌شود. پدر امت چه کسی است که اول از همه او خوشحال می‌شود؟ امام زمان و ائمه و رسول خدا هستند که خوشحال می‌شوند. بسیاری از چوب‌هایی که در زندگی می‌خوریم به خاطر این که حقوق دیگران را گاهی موقع‌ها رعایت نمی‌کنیم.

قطع صلّه رحم عامل گرفتاری

یک عالمی از علمای بزرگوار تهران که سنی از او گذشته، ایشان نقل می‌کرد: من قبل از انقلاب ریفیقی داشتیم که کارمند اداره‌ای بود. خود او برای من نقل می‌کرد، گفت: یک مرتبه در

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۹۰؛ التهذیب، ج ۶، ص ۳۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۹۶.

اداره‌ای که در قسمت بایگانی کار می‌کردم، پرونده‌ها زیر دست من بود، رئیس اداره از اتاق بالا زنگ زد، گفت: فلان پرونده را بردار بیا بالا! من گشتم دیدم آن پرونده نیست، به اتاق رئیس زنگ زدم و گفتم آن پرونده نیست، گفت: یعنی چه که نیست؟ تو در بایگانی کار می‌کنی چشمت را باز کن پرونده را بردار بیاور بالا! می‌گوید: من هر جایی را که می‌دانستم گشتم اما پیدا نکردم، دو مرتبه زنگ زدم گفتم پرونده نیست، با خشونت به من گفت که اگر تا فردا آخر وقت اداری پرونده را پیدا کنی بیاوری که هیچ، وگرنه کمترین مجازات اخراج است و بعد من گزارشت را به مقامات بالاتر می‌فرستم، برایت سنگین تمام می‌شود.

این بیچاره هر جایی را که توانست تا فردا گشت، اصلاً انگار این پرونده آب شده است. فردا هم ساعت اداری تمام شد، می‌دانست که دیگر شنبه سرکار بیاید اخراج می‌شود. همان پنج‌شنبه‌ای که از اداره بیرون آمد به مسجدی رفت و توسلی پیدا کرد که خدایا من کوتاهی در کارم نکردم، از کجا دارم می‌خورم، خودت عنایتی کن! می‌گوید: این توسل را کردم و از مسجد بیرون آمدم، یک نفر من گفت: فلانی دواي دردت پیش آقای حاج شیخ رجبعلی خیاط است، برو آنجا. شیخ رجبعلی خیاط کیست؟ این که آمد به من گفت، درد من را از کجا می‌دانست؟ گفت: چون مستأصل شده بودم، دیگر دست به هر جایی می‌انداختم. گفتم حالا ضرری ندارد پیش ایشان بروم.

سؤال کردم، آدرس آقای حاج شیخ رجبعلی خیاط را پیدا کردم. وقتی رفتم در زدم دیدم ایشان دم در آمدند، اولین باری بود که او را می‌دیدم، بغلش کردم و او را بوسیدم، گفتم: آقا برای من یک بیچارگی پیش آمده است، من را پیش شما حواله داده‌اند، می‌توانید کمکم کنید؟ شیخ رجبعلی خیاط یک نگاهی به من کرد و گفت: شما حدود چهار سال است که با خواهرت قهر هستی، خواهرت چند مدت هست که شوهرش از دنیا رفته است، دارد با فلاکت بچه‌های یتیمش را بزرگ می‌کند، تو حق خواهر و برادری را رعایت نکردی! می‌خواهی خدا چوب لای

چرخ نگذارد؟ برو آنجا را درست کن، خدا کارت را درست می‌کند. این بنده خدا می‌گوید: تعجب کردم، دیدم آدرس‌هایی که دارد می‌دهد دقیقاً درست است. من با خواهرم چهار سال است قهر هستیم، شوهر خواهرم دو سه سال است از دنیا رفته است، اما من نرفته‌ام سر بزخم. به سمت خانه خواهرم رفتم، وقتی خواهرم بیرون آمد من را دید شروع کرد گریه کردن و گفت: تو هم مرد هستی؟ تو با من قهر بودی، این بچه‌ها چه گناهی کرده‌اند که در این وضع دارند در تهران بزرگ می‌شوند، نیامدی یک سر بزنی! می‌گوید: من هم گریه کردم و شروع کردم به حالیت خواستن و معذرت خواستن، گفتم: دیگر تکرار نمی‌شود حلالم کن.

بیرون آمدم یک مقدار گوشت، میوه و یک سری چیزها خریدم، به خانه برگشتم با یک مقدار پول گذاشتم باز هم معذرت خواهی کردم، او هم رو حساب عاطفه خواهری گذشت و بعد گفتم زود به زود سر می‌زنم. بیرون آمدم می‌گویند: خدا را شاهد می‌گیرم روز شنبه وقتی به اداره رفتم این کشوی زیر میز، همین کشویی که همیشه پشت آن می‌نشستم وقتی باز کردم پرونده را دیدم، اصلاً انگار خدا کورم کرده بود و می‌خواست من را تنبیه کند.

البته معلوم بود که آدم خوبی بود، والا اگر آدم خوبی نبود به این زودی او را تنبیه نمی‌کردند. بسیاری از چوب‌هایی که در زندگی می‌خوریم برای همین است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اولین قدم اگر آدم می‌خواهد بنده باشد این است که حقوق دیگران را رعایت کند، «أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْخُلُوقِ حُقُوقَهُمْ»^۱ یک مقدار بیشتر دقت کنیم. آدمی که مومن باشد دقتش بیشتر می‌شود، ظرافت‌ها را بیشتر می‌بیند و وقتی ظرافت‌ها را بیشتر دید، حواسش را بیشتر جمع می‌کند.

۱ . «لَقَائِلَ قَالَ بِحَضْرَتِهِ أَشْتَفِرُّ اللَّهَ تَكَلِّتُكَ أَتَدْرِي مَا الْإِسْتِغْفَارُ - [إِنَّ لِلْإِسْتِغْفَارِ دَرَجَةَ الْعُلَيَّيْنِ] الْإِسْتِغْفَارُ دَرَجَةُ الْعُلَيَّيْنِ وَهُوَ اسْمٌ وَقَعَ عَلَى سَيِّئَةٍ مَعَانٍ أَوْلَاهَا النَّدَمُ عَلَى مَا مَضَى وَ النَّائِبُ الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعُودِ إِلَيْهِ أَبَدًا وَ النَّالِيُّ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْخُلُوقِ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ [أَمَلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ نَبِئَةٌ وَ الرَّابِعُ أَنْ تُعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ صَبَعْتَهَا فُؤَدِي حَقَّهَا وَ الْحَامِسُ أَنْ تُعْمِدَ إِلَى اللَّسْعِ] (نهج البلاغه، حکمت ۴۱۷).

توصیه حضرت امام رحمه الله به فرزندش

امام راحل رحمه الله به حاج احمد آقا فرموده بود پسر! بعد از مرگ آن جایی که حساب ما با خدا باشد خدا ارحم الراحمین است، اما آن جایی که حساب ما با مردم باشد مردم دیگر ارحم الراحمین نیستند، آن جا به سادگی از هم نمی گذرند، آن جا دیگر با دو کلمه حلالم بکن، من را ببخش آن جا دیگر حلال نمی کنند، می دانی چرا؟ چون آنجا همه کم دارند تا یک چیزی از شما نگیرند رهایت نمی کنند.

خداوند در قرآن می فرماید: «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ»^۱ یعنی خدا در کمین است. ذیل این آیه روایتی هست که مرصاد یک گذرگاهی در قیامت است، کسی که حقی بر گردنش باشد از آن نمی گذرد.^۲

مفلس واقعی در کلام پیامبر ﷺ

پیغمبر ﷺ در جمع اصحاب نشسته بود، فرمود: می دانید مفلس به چه کسی می گویند؟ گفتند آقا معلوم است مفلس؛ آدمی که مال نداشته باشد. پیغمبر ﷺ فرمود: نه، مفلس آن کسی است که روز قیامت او را بیاورند، نامه اعمالش پر از اعمال خیر باشد، ولی از آن طرف یک مرتبه طلبکارها می آیند، آنجا از عمل خیر این برمی دارند در کیسه دیگران می گذارند تا راضی شوند.^۳ مگر ما چقدر کار خیر داریم که این طوری بذل و بخشش کنیم؟ چه بسا برای آن که دیگری راضی شود، بعضی از کارهای بد او را در کیسه ما بگذارند. این عمل خود ماست، این بار خودمان است که درست به مقصد نبرده ایم.

۱. فجر ۱۴.

۲. «عَنِ الصَّادِقِ أَنَّهُ قَالَ الْمُرْصَادُ قَنْطَرَةٌ عَلَى الصَّرَاطِ لَا يَجُوزُهَا عَبْدٌ بِمَظْلَمَةٍ» (بحار الأنوار، ج ۸، ص ۶۴؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۸۷).

۳. «أَتَدْرُونَ مَا الْمَفْلُوسُ فَقِيلَ الْمَفْلُوسُ فِيمَا مِنْ لَا دِرْهَمَ لَهُ وَلَا مَتَاعَ لَهُ فَقَالَ الْمَفْلُوسُ مِنْ أُمَّي مَنْ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِصَلَاةٍ وَصِيَامٍ وَزَكَاةٍ وَيَأْتِي قَدْ سَتَمَ وَ قَدَفَ هَذَا وَ أَكَلَ هَذَا وَ سَفَكَ دَمَ هَذَا وَ صَرَبَ هَذَا فَيُعْطَى هَذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ وَ هَذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ فَإِنْ فَيَّتْ حَسَنَاتُهُ قَبْلَ أَنْ يُشْفَى مَا عَلَيْهِ أُخِذَ مِنْ خَطَايَاهُمْ فَطُرِحَتْ عَلَيْهِ ثُمَّ طُرِحَ فِي النَّارِ» (بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۶).

عذاب‌های جهنم و لذت‌های بهشت را از کرة دیگر برابمان نمی‌آورند، ما از این جا با خودمان می‌بریم، مار و مور و عقرب قبر را ما با خودمان از این جا می‌بریم. یک حرفی که گاهی موقع‌ها به یک نفر زدی و دلش را سوزاندی، این همان نیشی است که در قبر تبدیل به مار و عقرب می‌شود که به خودمان نیش می‌زند.

آن سخن‌های چو مار و کژدمت مار و کژدم گشت و می‌گیرد دمت^۱

ما برای این که این حرف‌ها را قبول کنیم نیازی نیست که یقین داشته باشیم تا بتوانیم در زندگی صاف باشیم. اگر ده درصد احتمال بدهیم همین کافی است که تکانی بخوریم. معمولاً دنبال این هستیم که خدا یک گوشه‌ای از آن طرف را به ما نشان بدهد تا صاف شویم. عزیزم روند خدا این نیست. حتی براساس احتمال اول باید بروی تا بعد نشانت دهند. شب عاشورا ابا عبدالله الحسین علیه السلام فرمود: هر که می‌خواهد بلند شود برود، آنهایی که رفتنی بودند رفتند، آنهایی که ماندنی بودند ماندند، وقتی ماندند آن وقت ابا عبدالله جایشان را نشان داد. اگر آن اول نشان می‌داد که همه می‌مانند اما آن ماندن فایده نداشت. ابتدا آدم «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»^۲ باید نادیده‌ها را قبول بکند ولو یقین هم ندارد، تا بعد به مرحله یقین برسد.

من در تهران روی منبر صحبت می‌کردم، پایین آمدم یک جوانی دانشجویی آمد به من گفت: حاج آقا من قبر و قیامت و این حرف‌ها را باور ندارم، صادقانه دارم می‌گویم که شک دارم، گفتم: پنجاه درصد احتمال می‌دهی که قبر و قیامت هست؟

گفت: بله، گفتم: پنجاه درصد که خیلی خوب است، ده درصد آدم احتمال بدهد خبری هست باید تکان بخورد.

۱. مولوی.

۲. بقره، ۳.

ابتکاری از آیت الله شوشتری

مرحوم شیخ جعفر شوشتری رحمه الله در مسجد مدرسه سپه سالار تهران - که الان به آنجا مدرسه شهید مطهری رحمه الله می گویند که شهید مطهری آنجا منبر می رفت. شیخ جعفر شوشتری مرجع تقلید بود. ابتکاراتی روی منبر داشت - یک مرتبه روی منبر گفت: مردم بوی سوختگی می آید! همه شروع کردند تکان تکان خوردن که مثلاً چی سوخته است که بویش دارد آقا را اذیت می کند، کاغذی هست، پارچه ای هست، همه های شد، جمعیت شروع کردند با هم دیگر حرف می زدند. ایشان مدتی صبر کردند، بعد فرمودند: یک جعفر کذابی امروز روی منبر آمده - خودش را می گفت - می گوید بوی سوختگی می آید همه شما تکان خوردید؛ پس چطور این همه انبیاء و اولیاء می گویند خبرهایی هست تکان نمی خورید؟

ثبات قدم در دینداری

قال علی علیه السلام «صُنْ دِينَكَ بِدُنْيَاكَ تَرْبِحُهَا وَلَا تَصُنْ دُنْيَاكَ بِدِينِكَ فَتَخْسِرَ هُمَا»^۱

مقدمه

شما بزرگواران اگر به قرآن و تاریخ مراجعه کنید، به افرادی برمی‌خورید که در یک برهه‌هایی از زندگی‌شان آدم‌های خیلی خوبی بودند، چه بسا شاگرد اول‌های کلاس دینداری بودند، آدم‌هایی بودند که برای فداکاری و ایثار چه بسا آن‌ها را مثال می‌زدند، اما همین آدم‌ها در یک فصل دیگری از زندگی‌شان سقوط کردند و فاسد شدند که اگر دیگران می‌شنیدند یک روزی این‌ها سقوط می‌کنند و فاسد می‌شوند، باور نمی‌کردند؛ نه تنها دیگران باور نمی‌کردند، خودشان هم باورشان نمی‌شد.

اشاره‌ای به زندگی زبیر

مسعودی یکی از مورخینی است که هم شیعه و هم سنی او را قبول دارند، کتابی به نام *مروج الذهب* دارد که در این کتاب یک فرازی از تاریخ را نقل کرده است که خیلی تکان دهنده است. نقل می‌کند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام و زبیر سه نفری نشستند، زبیر با یک مهربانی خاص داشت به امیرالمؤمنین علیه السلام نگاه می‌کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله به زبیر نگاه کرد و فرمود: زبیر علی را دوست داری؟ گفت: آقا معلوم است که دوستش دارم، علی علیه السلام خویش

۱. مستدرک، ج ۱۲، ص ۶؛ غررالحکم، ح ۲۲۲۲.

من است - زبیر پسر عمه امیرالمؤمنین علیه السلام بود؛ یعنی پسر صفیه بود که صفیه عمه پیغمبر و امیرالمؤمنین بود - پیغمبر فرمود: اما یک روزی می‌شود که در مقابل علی می‌ایستی. زبیر با ناباوری گفت: من در مقابل علی بایستم! اصلاً باورش نمی‌شد، و واقعاً هم باور کردنی نبود؛ چون زبیر از کسانی بود که شانزده سالش بود، حتی بعضی‌ها کمتر هم گفته‌اند که وارد اسلام شد، فداکاری‌های بسیاری کرد، زبیر کسی بود که در جنگ‌های صدر اسلام که در آن زمان نرخ فداکاری سنگین بود، فداکاری‌های بسیاری با آن سن و سال کمش کرد و خدمات بسیار بزرگی انجام داد. اما یک روزی همین زبیر در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاد. زبیری که یار تنهایی‌های علی بود. شما باورتان می‌شود که در تشییع جنازه حضرت زهرا که خواص فقط در آن شرکت داشتند، مثل سلمان، ابوذر و... زبیر را گفته بودند بیا، زبیر هم شرکت داشت.

آن موقعی که امیرالمؤمنین علیه السلام را داشتند مظلومانه به سمت مسجد می‌بردند و مردم فقط ایستاده بودند و تماشا می‌کردند، زبیر بود که شمشیر کشید و رو به یک عده‌ای از بنی‌هاشم کرد و گفت: «يَا مَعْشَرَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَيْفَعَلُ هَذَا بِعَلِيٍّ وَ أَنْتُمْ أَحْيَاءُ» شما ایستاده‌اید نگاه می‌کنید با علی علیه السلام این کار را بکنند! از پشت یک سنگ بزرگی به کمر زبیر زدند که شمشیر از دستش افتاد.^۱ زبیر یار تنهایی‌های امیرالمؤمنین علیه السلام بود، اما همین زبیر یک روزی مقابل امیرالمؤمنین ایستاد. بعد از بیست و پنج سال خانه نشینی امیرالمؤمنین علیه السلام که متأسفانه یک عده در طول آن بیست و پنج سال خیلی خراب شدند، ثروت‌های بادآورده جیب‌های بعضی‌ها را پر کرد، شیرینی دنیا به کام بعضی‌ها اینقدر خوش آمد که عوض شدند و از جمله کسانی که ثروت‌های بادآورده کیسه آن‌ها را پر کرد زبیر بود.

علامه امینی رحمه‌الله در الغدير وقتی آمار ثروت‌های بادآورده آن زمان را نقل می‌کند، زبیر

۱. بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۲۲۹؛ الاختصاص، ص ۱۸۵.

جزء چهارمین یا پنجمین نفر بعد از خلیفه از جهت ثروت بود. یازده خانه داشت، یک خانه در کوفه، یک خانه در بصره، یک خانه در مصر، یک خانه در مکه، یک خانه در مدینه و... خانه که دارم عرض می‌کنم نه مثل خانه‌های معمولی، بلکه خانه اشرافی. مسعودی از مورخین قرن چهارم هجری است، چهارصد سال از زمان پیغمبر ﷺ گذشته، می‌گوید: هنوز بعضی از خانه‌های زیبر برقرار است که ما برای دیدن می‌رویم. معلوم می‌شود که خانه معمولی نبوده که بعد از چهارصد سال هنوز سالم مانده است. این زیبر دیگر آن زیبر معمولی نبود؛ لذا بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام به ظاهر به خلافت نشست، اولین جنگی که با امیرالمؤمنین علیه السلام در گرفت، سه ماه و خورده‌ای بعد از حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام جنگ جمل بود، جنگ جمل را چه کسی راه انداخت؟ یاران دیروز علی، همین زیبر و یاران زیبر.

مقصودم اینجاست، مسعودی در کتاب مروج الذهب نقل می‌کند که دو لشکر در مقابل هم‌دیگر صف‌آرایی کرده بودند: یکی لشکر جمل و دیگری لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام. حضرت امیر بدون اسحله وسط میدان آمد، با احترام زیبر را صدا زد: «یا ابا عبدالله» کینه زیبر ابا عبدالله بود، یک نفر در لشکر جمل گفت زیبر کارش تمام شد، گفتند چرا؟ گفت: علی علیه السلام به جنگش آمده، گفتند: نه علی علیه السلام برای جنگ نیامده؛ چون لباس رزم تنش نیست. زیبر وسط میدان آمد، حضرت امیر علیه السلام رو به زیبر کرد و فرمود: زیبر یادت هست حدود شاید سی سال پیش من و تو و پیغمبر سه نفری نشسته بودیم تو با یک لبخند مهربانی داشتی مرا نگاه می‌کردی، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی را دوست داری؟ تو گفتی بله دوستش دارم علی خویش من است، بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: زیبر یک روزی با ظلم در مقابل علی می‌ایستی و تو باور نمی‌کردی، آن کلامی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود مال امروز است.

زیبر حالا یا واقعاً آن خاطره را فراموش کرده بود یا خودش را به فراموشی زده بود. تاریخ نقل می‌کند وا رفت، شل و ول به سمت لشکر برگشت، پسر خبیث او عبدالله بن زیبر که

امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می‌گوید: زبیر از ما اهل بیت بود تا وقتی این پسر بزرگ نشده بود. وقتی دید پدرش پریشان به سمت لشکر برگشت، دو سه تا متلک به او اندخت که به جنگ تحریکش کند، گفت: علی را دیدی ترسیدی؟ زبیر گفت: صبحت ترس نیست، کلامی از پیغمبر را برایم بازگو کرد. زبیر از جنگ کناره‌گیری کرد.^۱

آدمی که در زندگی سر بزنگاه‌ها درست انتخاب نکند این طوری می‌شود. تو شر را به پا کردی حالا کناره‌گرفتی، به فرض هم حتی اگر توبه کرده باشی و فهمیده باشی حق با کیست، توبه تو این نیست که کناره‌گیری، توبه تو این است که مثل حر به لشکر حق بیبندی. کناره‌گرفت، یک شخصی به نام جرُموز که بعدها جزو خوارج شد، دید که زبیر دارد دور می‌شود، تعقیبش کرد و در یک غفلی او را کشت، شمشیر زبیر را برداشت به سمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد، درب خیمه حضرت را کنار زد، گفت: یا امیرالمؤمنین علیه السلام به من جایزه بدهید، من زبیر را کشتم، امیرالمؤمنین علیه السلام خیلی تحویلش نگرفت، فرمود: از حبیبم رسول خدا شنیدم که: «الْقَاتِلُ وَالْمُقْتُولُ فِي النَّارِ» هم قاتل؛ یعنی تو، و هم مقتول؛ یعنی زبیر هر دو اهل آتش هستید؛ چون تو او را برای خدا نکشتی.

این جرُموز بعدها جزو خوارج شد که امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ نهروان او را کشت. حضرت علی علیه السلام بعد شمشیر زبیر را گرفت با یک نگاه اندوهبار این شمشیر را نگاه کرد و بعد فرمود: «طَائِمًا جَلَا بِهِ الْكَرْبَ عَنْ وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ»^۲ این شمشیر چقدر غم از چهره پیغمبر زدوده بود، این شمشیر چقدر برای دین خدا کار کرده بود اما صاحبش الان کجاست؟ به جهنم رفت. آدم‌هایی جزو شاگرد اول‌ها بودند، اما همین آدم‌ها در یک برهه دیگر سقوط کردند و فاسد شدند.

۱. پیغمبر و یارانش، ج ۳، ص ۴۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۲۰۰؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۶۳؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۴.

اشاره‌ای به زندگی شمر

باورتان می‌شود شمر یک روزی در خط اول جبهه امیرالمؤمنین علیه السلام بود! بعضی‌ها می‌گفتند: جزو فرماندهان لشکر علی علیه السلام بود، حتی اگر جزو فرماندهان هم نبود، قطعاً قدر مطلقش این هست که جزو سربازان امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین بود که مجروح شد؛ یعنی تیر اگر به جای بازو یا پایش به گلو یا قلبش خورده بود الان شمر جزو شهدای اسلام بود. همین شمیری که یک روزی در خط مقدم جبهه امیرالمؤمنین علیه السلام بود، بعد از بیست سی سال در خط مقدم جبهه عمر سعد قرار گرفت و جزو جلادهای کربلا شد.

خیلی عجیب است خدا نکند آدمی که یک مقداری دین داشته یک روزی سقوط کند، می‌دانید چرا؟ چون آدمی که دینی داشته وقتی سقوط بکند، بد معمولی نمی‌شود، خیلی بد می‌شود، گویی عقب ماندگی از قافله بدها را می‌خواهد جبران کند. هر چه هم آیه قرآن از قیامت برایش بخوانی، گوشش از این حرف‌ها پر است، این چیزها را شنید تکان نمی‌خورد.

انسان‌ها چند دسته‌اند؟

استادی حرف قشنگی می‌زد، ایشان می‌گفت: ما که بچه بودیم، در مدرسه پای تخته می‌نوشتند: خوب‌ها و بدها. استاد می‌گفت: آدم‌ها دو دسته نیستند؛ بلکه چهار دسته هستند؛ دسته اول: آدم‌هایی هستند که خوبند اما بلد نیستند چگونه خوبی کنند، مثلاً: از او درخواست وامی می‌کنی، به تو می‌دهد. اما سرت منت می‌گذارد، طوری که تو در دلت بگویی دیگر من غلط کنم از تو درخواست وام کنم. مثال دیگر: شخصی در اداره‌ای دارد کار و خدمت می‌کند، نه تا ارباب رجوع را راه می‌اندازد، به دهمی که می‌رسد اعصابش خرد می‌شود، تند برخورد می‌کند. این دارد خدمت می‌کند اما بد خدمت می‌کند. دسته دوم: آدم‌هایی که خوبند و بلدند چگونه خوبی کنند، طوری که هر کسی در هر دین و آئینی وقتی عمل این‌ها را می‌بیند لذت می‌برد.

طریقه احسان کردن در کردار امام حسین علیه السلام

عربی به مدینه آمد ناشناس بود، گفت: سخاوتمند در این شهر کیست؟ گفتند: در خانه امام حسین علیه السلام برو! در خانه ابا عبدالله علیه السلام آمد، در زد، امام حسین علیه السلام دم در آمد، به محض این که حضرت را دید شروع کرد این اشعار را خواندن:

لَمْ يَخِبِ الْأَنْ مَنْ رَجَاكَ وَمَنْ	حَرَكَ مِنْ دُونِ بَابِكَ الْحَلَقَةَ
أَنْتَ جَوَادٌ وَأَنْتَ مُعْتَمِدٌ	أَبُوكَ قَدْ كَانَ قَاتِلَ الْفَسَقَةِ
لَوْ لَا الَّذِي كَانَ مِنْ أَوْلَادِكُمْ	كَانَتْ عَلَيْنَا الْجَحِيمُ مُنْطَبِقَةَ

کسی که به در خانه شما بیاید ناامید بر نمی‌گردد، کسی که به در خانه شما بیاید، سر به زیر بر نمی‌گردد، شما مثل پدرت کریم هستی، چه خصلت‌ها و خوبی‌هایی داشت. ابا عبدالله علیه السلام به خانه آمد و به خانواده خود فرمود: اگر می‌خواهید کمکی به یک برادر عربی که احتیاج دارد بکنید بسم الله، حضرت قنبر را صدا زد! مقداری پول نزد قنبر بود، آن را گرفت و دم در آمد - خوب دقت بکنید آن کسی که بلد است چگونه خوبی کند - فقط به مقداری که دستش بیرون برود در را باز کرد - که مبادا چشم عرب به صورت ابا عبدالله علیه السلام بیفتد و خجالت بکشد. هنگامی که داشت دستش را بیرون می‌برد بر وزن اشعار آن عرب، امام حسین علیه السلام هم اشعاری را بیان کرد:

خُذْهَا فَإِنِّي إِلَيْكَ مُعْتَذِرٌ	وَاعْلَمْ بِأَنِّي عَلَيْكَ ذُو شَفَقَةٍ
لَوْ كَانَ فِي سَيْرِنَا الْعُدَاةَ عَصَا	أَمَسَتْ سَمَانًا عَلَيْكَ مُنْذَفَقَةً
لَكِنَّ رَبَّ الزَّمَانِ ذُو غَيْرِ	وَ الْكَفُّ مِنِّي قَلِيلَةُ النَّفَقَةِ

برادر عرب این را بگیر، اما از تو معذرت می‌خواهم کم است، ولی بدان که دوستت دارم. یک مرتبه صدای هق هق گریه از پشت در بلند شد، ابا عبدالله علیه السلام فرمود: من که معذرت

خواهی کردم گفتم کم است، مرد عرب با گریه گفت: آقا چه می‌فرمایید کم است، بیش از آن مقداری است که من گمان می‌کردم، اما گریه‌ام از این است که این دست کریم چگونه می‌خواهد زیر خاک برود.^۱ هر کسی در هر دین و آئینی وقتی اینگونه عمل را ببیند لذت می‌برد.

دسته سوم: آدم‌هایی که بدند اما بد معمولی‌اند؛ یعنی غیبت می‌کنند، دزدی می‌کنند، دروغ می‌گویند و...

دسته چهارم: آدم‌هایی که بدند و بد بدی می‌کنند، طوری که هر کسی در هر دین و آئینی وقتی این‌ها را ببیند متنفر می‌شود.

عصر عاشورا طرف به کربلا آمده موقعی که داشتند خیمه‌های ابا عبدالله را غارت می‌کردند، اموال شهدا را غارت می‌کردند، یک مرتبه چشمش به یک انگشتر در دست ابا عبدالله علیه السلام افتاد، تا بخواهد این انگشتر را در بیاورد، از غارتگری عقب افتاده، انگشتر را برای یک انگشتر قطع کرد. این چهار دسته را برای این گفتم آدم‌هایی که یک روزی جزو شاگرد اول‌های کلاس دینداری بودند، همان آدم‌های خوب، خدای ناکرده اگر سقوط بکنند و بد شوند معمولاً در این دسته چهارم می‌افتند، از آدم‌هایی می‌شوند که بد بدی می‌کنند.

چگونه در دینداری ثابت قدم بمانیم؟

همه این چیزهایی که تا به حال گفتم مال گذشته بود، آن چیزی که مال ما هست این سؤال است ما چکار کنیم که سقوط نکنیم؟ به خصوص در زمان ما که نرخ سقوط هم خیلی ارزان شده است. در آخرالزمان شب طرف دین‌دار است صبح دینش را از دست داده، طبق روایت: دینداری مثل آتش در کف دست نگه داشتن است.

مرحوم آیت الله مرعشی نجفی رحمه‌الله در درس به شاگردهایش می‌گفت: من صبح که از

۱. مستدرک، ج ۷، ص ۲۳۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۳۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۹۰؛ المناقب، ج ۴، ص ۶۶.

خانه بیرون می‌آیم، خدا را به چهارده معصوم علیهم‌السلام قسم می‌دهم که ظهر دین‌دار به خانه برگردم. ماها چکار کنیم که سقوط نکنیم؟ نماز، روزه، ذکر، خدمت به خلق، گریه، توسل و... همه این چیزهایی که اسم بردم به تعبیر قرآن سمبل است. سمبل؛ یعنی راه‌های فرعی، اما صراط؛ یعنی آن راه اصلی.

تعبیر قرآن را درباره صراط ببینید! قرآن می‌فرماید: «وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»^۱ صراط مستقیم، صراط عبودیت است، نه عبادت. گریه، توسل، زیارت، نماز، روزه، جهاد، خدمت به خلق و... این عبادت‌ها راه‌های فرعی می‌باشد که اگر ما را به شاهراه عبودیت رساند خیلی خوب است، اما اگر نرساند عابد هستیم ولی عبد نیستیم. خیلی نباید مصون باشیم، ای چه بسا خدای ناکرده در یک امتحانی سقوط کنیم. شیطان هم خیلی عبادت داشت. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: «وَكَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ» شش هزار سال خدا را عبادت کرد. تازه شش هزار سالی که: «لَا يُدْرَى أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ»^۲ معلوم نیست از سال‌های دنیایی است که هر سال سیصد و شصت و پنج روز است یا از سال‌های آخرتی است که هر روزش پنجاه هزار سال ماست. اما با این عبادت عجیب و غریبش سقوط کرد، چرا؟ چون عابد بود ولی عبد نبود. عبد در یک کلمه می‌دانید یعنی چه کسی؟ عبد یعنی آن کسی که هر چیزی از طرف پروردگار عالم آمد چشم بگوید و به مرحله عمل برساند.

دین‌دار واقعی

یکی از دوستانم آدم بسیار بامعرفتی است، سنی از او گذشته، مریض بود در ماه رمضان برای دیدنش رفتم، دیدم کنارش یک مقدار دارو است، گفتم: روزه هم می‌گیری؟ گفت: نه، من روزهام را مثل شیر می‌خورم. ماها معمولاً می‌گوییم مثل شیر روزهام را می‌گیرم، اما او گفت: من مثل

۱. یس، ۶۱.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

شیر روزهام را می‌خورم، گفتم: بندگی؛ یعنی همین، وقتی خدا گفت: روزه نگیر! انسان نباید روزه بگیرد. اینجا آدم بخواهد خشک مقدسی دریاورد هیچ به درد نمی‌خورد، این عبد بودن نیست، عبد آن کسی است که هر چه به او گفتند بگوید چشم. اگر کسی عبد باشد در صراط است. مراقبت شیعه فقط یک کلمه است، این که آقا من تسلیم اهل بیت علیهم‌السلام هستم یا نه؟ حاج آقا به ما گفتند مراقبت؛ یعنی ترک محرمات و انجام واجبات. اهل بیت علیهم‌السلام هم همین را فرموده‌اند که اگر کسی واجبات را انجام بدهد و حرام را ترک کند تسلیم آنهاست، این هم از همان باب است. می‌دانید چه باعث می‌شود که آدم تسلیم نباشد؟! چیزی که باعث می‌شود آدم تسلیم نباشد هوی و هوس است. گاهی موقع‌ها یک آلودگی و یک تعلق باعث می‌شود که آدم خطش از خط امامش جدا شود. شیطان با همه عباداتش چند تا آلودگی باعث شد که از در خانه خدا رانده شود؟ یک تعلق که تکبر بود: «أَبِي وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»^۱ زبیر با آن سابقه رزمش، چند تا آلودگی داشت که باعث شد از امیرالمؤمنین علیه‌السلام جدا شود؟ یک تعلق که پول‌پرستی و دنیاطلبی بود.

اشاره‌ای به داستان بلعم باعورا

بلعم باعورا که در قرآن اسمش نیامده، اما داستانش در سوره اعراف، آیه ۱۷۵ آمده است. در زمان حضرت موسی مردم پیش او می‌رفتند و التماس دعا می‌گفتند، مسأله شرعی از او می‌پرسیدند. بزرگی بود که قرآن می‌گوید: پیغمبر برو داستان بلعم باعورا را برای مردم بگو که چه کسی بود و ما به او چه داده بودیم، اما همین بلعم باعورا یک آلودگی داشت که در مقابل حضرت موسی ایستاد و آن، این که ریاست طلب بود، اصلاً نمی‌توانست ببیند که یک نفر از او بالاتر است.

یک آلودگی با سه شرط، می‌تواند خط انسان را از خط معصوم جدا کند: ۱- انسان گناه کند

و بعد افتخار کند. یک آلودگی با این وضعیت می‌تواند آدم را زمین بزند. خوش به حال آن کسی که اگر خدای ناکرده گناهی هم مرتکب شد، تا یادش می‌افتد، می‌گوید: خدایا! شرمنده‌ام. در روایت هست که علامت مؤمن بودن و شیعه بودن این است که از گناه بدش می‌آید، چرا؟ چون ذات شیعه پاک است و با گناه سنخیت ندارد.

شخصی خدمت امام کاظم علیه السلام رسید و عرض کرد: مردی از شیعیان شما که نسبت به شما محبت دارد شراب می‌نوشد و مرتکب گناه می‌شود ما از او تبری حاصل کنیم؟ امام کاظم علیه السلام فرمود: نه، از عملشان تبری بجوید نه از ذاتش. گفتند: یابن رسول الله می‌توانیم به او فاسق بگوییم؟ حضرت فرمودند: نه، «فَاسِقُ الْعَمَلِ فَاجِرُ الْعَمَلِ مُؤْمِنُ النَّفْسِ خَيْثُ الْفِعْلِ طَيْبُ الرُّوحِ وَ الْبَدَنِ الْخَبْرُ»^۱ روحش طیب است، اما عملش بد است. ۲- مال حرام در زندگی انسان وارد شود. این آلودگی بسیار خطرناک است. به قول قدیمی‌ها که می‌گفتند: مال حرام آدم را بی‌بوته می‌کند، آدم را بی‌ریشه می‌کند، طوری که یک ظاهر مقدس دارد، اما داخلش لجنزار است. امام صادق علیه السلام فرمود: «كَسْبُ الْحَرَامِ يَبِينُ فِي الذَّرِيَّةِ»^۲ به خصوص کسب حرام خودش را در بچه‌ها نشان می‌دهد.

تأثیر مال حرام

ابا عبدالله علیه السلام روز عاشورا مردم را موعظه می‌کرد، مردم هلهله می‌کردند، سر و صدا می‌کردند که صدای امام حسین را نشنوند. وقتی ابا عبدالله ناامید برگشت، خواهر بزرگوارش زینب کبری علیه السلام فرمود: آقا این‌ها چرا اینگونه‌اند؟! حضرت فرمود: «فَقَدْ مُلِئَتْ بُطُونُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ»^۳ اینقدر شکم‌هایتان از حرام پر شده که دیگر موعظه برایتان فایده ندارد. خوبان عالم همیشه می‌ترسیدند از این که لقمه شبهه‌ناک را استفاده کنند تا چه رسد به لقمه حرام.

۱. مستدرک، ج ۱۲، ص ۲۳۶؛ بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۳۷؛ تأویل الآیات، ص ۵۷۶.

۲. الکافی، ج ۵، ص ۱۲۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۸۱.

۳. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۸.

آیت الله درچه‌ای اصفهانی استاد آقای بروجردی بود. یک بنده خدایی می‌گفت با آقا درچه‌ای مهمانی رفته بودیم، سفره را پهن کردند، ناهار خوردیم تمام که شد، بانی که صاحب سفره بود و مهمان کرده بود، یک سندی برداشت آورد گفت آقا اگر می‌شود یک دعوا و مراغه‌ای هست، می‌خواهم شما برای من امضاء کنید! آقای درچه‌ای متوجه شد آن غذایی که به او داده بود، می‌خواسته نمک‌گیرش بکند برای این که این امضاء را از او بگیرد، یک مرتبه بلند شد و برافروخته و ناراحت گفت: بی‌انصاف من چه بدی در حق تو کرده بودم که تو این زقوم را وارد شکم من کردی؟

از آن خانه بیرون زده، آن کسی که همراه آیت الله درچه‌ای بود، می‌گوید: من همراه آقا بودم، به مدرسه آمدیم، آقا عرضه داشت: عذر می‌خواهم، کنار حوض نشست، دستش را در حلقش کرد تا این که هیچ چیز در بدنش نماند؛ چون مال حرام حال آدم را می‌گیرد، مانع عبادت و بندگی می‌شود. ۳- اگر آدم خدای ناکرده بد باشد، اهل آلودگی‌های زیادی باشد، اما آدم‌های خوب را هم دوست نداشته باشد این خیلی خطرناک است. یک موقع هست آدم بد است، می‌گوید: من بد هستم ولی آدم‌های خوب را دوست دارم. وقتی آدم یک عالمی را می‌بیند، یک زاهدی را می‌بیند، یک آدم بی‌گناهی را می‌بیند و یک آدم پاکی را می‌بیند دوستش دارد. این نشانه این است که نور در وجودش هست که آدم‌های نورانی را دوست دارد. اما آن کسی که به محض این که یک مذهبی را می‌بیند، از همان اول اظهار تنفر می‌کند خیلی خطرناک است، این نشان می‌دهد که نوری در وجودش نیست؛ گناه با این سه شرط فوق العاده خطرناک است.

چرا بعضی‌ها از خط امامت و ولایت منحرف شدند؟!

قال الله تبارک و تعالی: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»^۱

مقدمه

بحث را با یک سؤال شروع کنیم: چرا اولیای الهی (انبیاء و چهارده معصوم علیهم‌السلام) با این که خوب‌ترین، پاک‌ترین و با صداقت‌ترین انسان‌ها بودند تنها ماندند؟ شما کراراً در زیارت نامه‌هایشان می‌خوانید یا از طریق روایات شنیده‌اید که به آن‌ها غریب و مظلوم می‌گویند. در زیارت عاشورا می‌خوانید: «الْوَثْرُ الْمُؤْتَرُ»^۲ طبق یک معنا؛ یعنی کسی که تنها گذاشته شده است. کراراً مردم از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شنیده بودند که: «الحسن و الحسين سیدا شباب أهل الجنة»^۳ حسنین آقای جوانان بهشت هستند. مکرر از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دیده بودند که در زمان بچگی چه احترامی به امام حسین علیه‌السلام می‌گذاشت. گاهی اوقات که پیغمبر در نماز بود، امام حسین علیه‌السلام روی شانه پیغمبر می‌رفت، پیغمبر آنقدر سجده را طول می‌داد تا این بچه پایین بیاید، بعد بلند می‌شد. دیده بودند که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در کوچه با آن ابهت گاهی دنبال این بچه می‌دوید، زمانی که به او می‌رسید شروع به بوسیدن می‌کرد، زیر گلویش را می‌بوسید و او را به سینه‌اش

۱. مائده، ۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۲۹۰؛ البلد الأمين، ص ۲۶۹؛ کامل الزیارات، ص ۱۷۴.

۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۷۹؛ بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۶۰؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۸.

می‌چسباند. اصلاً با قطع نظر از رفتار و گفتار پیغمبر، بارها عنایت و لطف امام حسین علیه السلام شامل حال آن‌ها شده بود. خوبی‌ها از او دیده بودند.

سخاوت امام حسین علیه السلام

امام سجاد موقعی که داشت پدر بزرگوارش را با کمک قوم بنی‌اسد دفن می‌کرد، بنی‌اسد دیدند که بر پشت ابا عبدالله علیه السلام علاوه بر زخم‌های شمشیر و نیزه، جای یک زخم کهنه هست. شعیب بن عبدالرحمن از امام سجاد علیه السلام پرسید: آقا این زخم جزو زخم‌های روز عاشورا نیست، قضیه چیست؟ امام سجاد علیه السلام فرمود: این جای کیسه‌های سنگینی است که پدرم شب‌ها روی دوشش می‌گذاشت تا برای کمک به فقرا ببرد.^۱ دست کرم ابا عبدالله علیه السلام بارها روی سر مردم زمان خودش کشیده شده بود، حتی دشمنان او از او بدی ندیده بودند.

روز عاشورا امام حسین علیه السلام فرمود: مگر من حلالی را حرام کرده‌ام، حرامی را حلال کرده‌ام، مگر من حقی از شما را ضایع کرده‌ام؟! هیچ کسی چیزی نگفت؛ چون واقعاً امام حسین علیه السلام کاری نکرده بود. بعد امام حسین علیه السلام فرمود: پس برای چه جمع شده‌اید، می‌خواهید خون من را بریزید؟! هیچ چیز نگفتند، فقط گفتند: یا باید با یزید بیعت کنی یا باید کشته شوی.

اعتراف دشمن به فضائل امام حسین علیه السلام

سرهای شهدا را وقتی بردند، آن کسی که حامل سر ابا عبدالله علیه السلام بود، برای ابن زیاد اشعاری خواند:

أَمْلَأُ رِكَابِي فِضَّةً وَ ذَهَبًا أَنَا قَتَلْتُ الْمَلِكَ الْمُحَجَّبَا
قَتَلْتُ خَيْرَ النَّاسِ أُمَّاً وَ أَبَا وَ خَيْرَهُمْ إِذْ يُنْسَبُونَ نَسْبَا

عبیدالله رکاب مرا پر از طلا و نقره کن؛ چون من آقای بزرگوار را کشتم، بهترین مردم را

۱. «شعیب بن عبد الرحمن الخزازي قال وجد على ظهر الحسين بن علي يوم الطف أثر فسألوا زين العابدين عن ذلك فقال هذا مما كان ينقل الجواب على ظهره إلى منازل الأراذل واليتامى والمساكين» (بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۹۰؛ المناقب، ج ۴، ص ۶۶).

از جهت حسب و نسب؛ باید رکاب من را پر از طلا و نقره کنی! همان جا ابن زیاد پرخاش کرد، گفت: اگر تو می‌دانستی که بهترین مردم است چرا او را کشتی؟!^۱

چرا با وجود این که این بزرگوارها این قدر خوب بودند، تنها و غریب ماندند؟ بزرگواران! این سؤال را فقط یک سؤالی نبینید که برای گذشته تاریخ باشد؛ این سؤال، سؤال امروز ما است که چرا ائمه علیهم‌السلام غریب ماندند؟ ما هم در زمان خودمان امام زمان علیه‌السلام را داریم که او هم غریب است. حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام راجع به ولی عصر علیه‌السلام فرمود: «هُوَ الطَّرِيدُ الْوَحِيدُ الْغَرِيبُ»^۲ او هم تنها است. در دعای ندبه می‌خوانیم: «عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ أَبْكِيكَ وَ يَحْذُلُكَ الْوَرَى»^۳ یابن الحسن! بر من چقدر سخت است که بر شما گریه کنم، ولی می‌بینم که دیگران اصلاً از شما غافل هستند. هر کس دنبال کار خودش است؛ بنابراین، این فقط مال گذشته تاریخ نیست که چرا ائمه علیهم‌السلام غریب ماندند، چه بسا این سؤال را می‌شود به شکل دیگری هم مطرح کرد و آن این که چه می‌شود که بعضی‌ها خطشان از خط امام و معصوم جدا می‌شود و او را تنها می‌گذارند؟!

یک داستان زیبای قرآنی را که همه شما با آن آشنا هستید و از داستان‌های پر رمز و راز قرآن است برایتان بیان کنم. حضرت امام رحمه‌الله در کتاب آداب الصلاة می‌نویسد ای کاش خدا عمری به من می‌داد که می‌توانستم بعضی از داستان‌های پر رمز و راز قرآن را که فهمیدم بیان کنم. یکی از آن داستان‌ها که فوق العاده است در سوره کهف است. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌نویسد گویی سوره کهف برای بیان سه داستان نازل شده است: ۱- داستان ذوالقرنین، ۲- داستان اصحاب کهف، ۳- داستان حضرت موسی و خضر که این مورد سوم محل بحث من است.

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۲؛ الأمالی للصدوق، ۱۶۳؛ كشف الغمه، ج ۲، ص ۵۱.
 ۲. «قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عَنْ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ قَالَ هُوَ الطَّرِيدُ الْوَحِيدُ الْغَرِيبُ الْعَائِبُ عَنْ أَهْلِهِ الْمُتَوَرُّ بِأَبِيهِ» (بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۵۱؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۶۱).
 ۳. بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۱۰۸؛ الاقبال، ص ۲۹۸.

وقتی حضرت موسی تورات را از خدا دریافت کرد، «دَخَلَهُ الْعُجْبُ» یک عجبی بر او وارد شد. یکی از آفات و آسیب‌هایی که می‌تواند گریبان‌گیر متدینین شود این است به اعمال صالحی که انجام می‌دهند بنازند، کم‌کم طوری می‌شود که لحن حرف زدنشان با خدا و اهل بیت علیهم‌السلام طلب کارانه می‌شود. حواس انسان باید خیلی جمع باشد که عجب او را فرا نگیرد.

داستان حضرت ایوب

مرحوم ملا احمد نراقی رحمه‌الله در کتاب معراج السعادة می‌نویسد که حضرت ایوب علیه‌السلام مظهر صبر در قرآن شمرده شده است. وقتی بلاهای سنگینی بر او وارد شد، در یک بلا اموالش از بین رفت، در بلای دیگر بچه‌هایش بعضاً از دنیا رفتند، در یک بلای دیگر خودش زمین‌گیر شد و مبتلا به مرض‌های جسمی شد. هر بلایی سرش می‌آمد، به خدا عرض می‌کرد که خدایا صبر می‌کنم. تا این که یواش یواش شایعه درست کردند که حضرت ایوب با خدا مشکل دارد که این همه بلا بر سرش می‌بارد، شروع کردند زخم زبان زدن و شایعه درست کردن. در این نقل دارد که حضرت ایوب به خدا گفت: خدایا! اموالم از بین رفت، صبر کردم، فرزندانم از بین رفتند، صبر کردم، خودم مبتلا به مریضی‌های جسمی شدم صبر کردم، اما خدایا این یکی را دیگر نمی‌توانم تحمل کنم. خطاب رسید ایوب آن قبلی‌ها را هم صبر کردی یا ما به تو توفیق صبر دادیم؟ ما به تو توفیق صبر دادیم که در این نقل دارد حضرت تو دهان خودش زد، که چرا این حرف را زدم. گاهی موقع‌ها ما طلبکارانه حرف می‌زنیم. رحمت خدا بر حافظ که در غزلی این درس را قشنگ بیان می‌کند. او طلبکارانه با خدا حرف می‌زند، می‌گوید:

دیر است که دلدار پیامی نفرستاد نوشت سلامی و کلامی نفرستاد

صد نامه فرستادم و آن شاه سواران
 پیکری ندوانید و سلامی نفرستاد
 فریاد که آن ساقی شکرلب سرمست
 دانست که مخمورم و جامی نفرستاد
 چندان که زدم لافِ کرامات و مقامات
 هیچم خبر از هیچ مقامی نفرستاد

همه‌اش شکایت است، در آخر درس خودش جواب خودش را می‌دهد، می‌گوید:
 حافظ! به ادب باش که واخواست نباشد
 گر شاه پیامی به غلامی نفرستاد^۱

ادب داشته باش! چه خیرت است، داری خدا را مؤاخذه می‌کنی؟!

در همه حال شکر خدا را بجا آوردن

این قضیه‌ای که می‌خواهم نقل کنم، مرحوم آیت الله مرعشی نجفی نقل کردند. حدود پنجاه و پنج سال پیش تقریباً در قم یک کسی بود که به او ارده شیره می‌گفتند. روحانی نبوده ولی چون آدم متدینی بود به او شیخ می‌گفتند و چون آدم فقیری بود، غذایش نوعاً ارده و شیره بود به این خاطر به او شیخ ارده شیره می‌گفتند. شیخ ارده شیره جایی را در قم نداشت، تابستان‌ها که هوا گرم بود پشت حرم حضرت معصومه علیها السلام یک جایی می‌خوابید و زمستان‌ها که هوا سرد می‌شد در مقبره‌ای نزدیک حرم حضرت معصومه علیها السلام که مشهور به قبرستان شیخان است می‌خوابید.

یک شب سرد زمستان در یکی از اتاقک‌های قبرستان خوابید، صبح که بلند شد برای نماز وضو بگیرد، برف سنگینی آمده بود، پشت در یخ زده بود، طوری که می‌خواست در را باز کند باز نمی‌شد، هر کاری کرد نتوانست در را باز کند، دید نمی‌تواند بیاید وضو بگیرد، توی مقبره را هم نگاه کرد دید چیزی نیست که با آن تیمم کند، زمینش که سیمان بود و دیوارهایش هم گچ. این طوری گفت: خدایا! یک عمری به من نان، ارده و شیره دادی خوردم و شکر را

۱. حافظ شیرازی.

کردم و هیچ چیز نگفتم، گاهی موقع‌ها ارده‌اش بود، شیرهاش نبود، گاهی موقع‌ها شیرهاش بود، ارده‌اش نبود، خوردم و شکرتم را کردم و هیچ چیز نگفتم. گاهی موقع‌ها نه ارده‌اش بود و نه شیرهاش، نان خالی بود، خوردم و شکرتم را کردم و هیچ چیز نگفتم. گاهی موقع‌ها نان خالی‌اش هم نبود، هیچ چیز نداشتم ولی شکرتم را کردم و هیچ چیز نگفتم.

خدایا! امروز هم من دو رکعت نماز بی‌وضو و بی‌تیمم می‌خوانم تو هیچ چیز نگو. دو رکعت نماز خواند. البته وظیفه‌اش هم از جهت فقهی همین است، بعد اگر آب پیدا کرد قضایش را بخواند. بعد از یک مدتی از دنیا رفت. مرحوم آیت‌الله مرعشی رحمه‌الله در خواب او را دید که در عالم قبر و برزخ وضعش خیلی خوب است. گفت: حاج آقا خیلی از چیزهایی را که در اینجا به من داده‌اند به واسطه همان دو رکعت نماز بود؛ چون در آن هیچ منتی نبود، خیلی دل شکسته بودم و هیچ طلبکار نبودم. خوش به حال آنهایی که شکسته هستند. عجب آفت بزرگی است.

تلنگری از طرف خداوند

روایت از وجود مقدس پیغمبر اکرم ﷺ از خدای متعال است. خداوند متعال می‌فرماید: بعضی از بندگان من هستند که خیلی تلاش می‌کنند: «وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ يَجْتَهِدُ فِي عِبَادَتِي» شب‌ها بلند می‌شوند نماز شب، گریه، اشک، توسل و... یواش یواش عجب وجودشان را فرا می‌گیرد، به طور ناخداگاه لحنشان با خدا طلبکارانه می‌شود. خداوند متعال در دنباله روایت می‌فرماید: «فَأَضْرِبْهُ بِالنُّعَاسِ اللَّيْلَةِ وَاللَّيْلِ تَيْنِ» همینی که هر شب مثل فتر برای نماز شب بلند می‌شد، یکی دو شب او را به خواب می‌اندازم. یک مرتبه بلند می‌شود می‌بیند نماز صبحش هم قضا شده، شروع می‌کند توی سرش زدن، تو هم آدم هستی، دو رکعت نماز نتوانستی بخوانی؟ شروع می‌کند به خودش بد و بیراه گفتن. خدا می‌گوید الان قشنگ شدی، آن موقع داشتی از من دور می‌شدی در حالی که خیال می‌کردی داری به من نزدیک

می‌شوی.^۱ اصلاً حساب خدا با حساب ما خیلی از اوقات فرق می‌کند. خیلی از اوقات آن موقع‌ها که ما خیال می‌کنیم وصل هستیم قطع هستیم و خیلی از اوقات آن موقع که ما خیال می‌کنیم قطع هستیم، وصل هستیم.

داستان حضرت موسی و خضر

حضرت موسی در این روایتی که داشتیم خدمتتان می‌خواندم، دارد که: «دَخَلَهُ الْعُجْبُ» یک عُجْبی بر او وارد شد - البته همه شما بزرگواران می‌دانید عُجْبی که بر حضرت موسی وارد می‌شود با آن عُجْبی که بر ما وارد می‌شود فرق می‌کند - خداوند متعال خطاب به جبرئیل می‌فرماید: «يَا جِبْرِيْلُ اَدْرِكَ عَبْدِي مُوسَى قَبْلَ اَنْ يَهْلِكَ» ای جبرئیل! قبل از این که هلاک شود به دوش برس! جبرئیل نازل شد، به حضرت موسی عرض کرد: یا موسی پیش حضرت خضر برو یک چیزهایی بیشتر از تو می‌داند، شاگردی‌اش را بکن! حضرت موسی پیش حضرت خضر رفت و گفت: می‌خواهم یک مدت همراهت باشم، حضرت خضر فرمود: من یک چیزهایی می‌دانم که تو نمی‌توانی تحمل کنی، «اِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» حضرت موسی گفت: ان شاء الله صبر می‌کنم.

با هم راه افتادند در یک سفری که سه کار انجام داد که هر سه کار مورد اعتراض حضرت موسی قرار گرفت:

۱- سوار یک کشتی شدند، حضرت خضر شروع به سوراخ کردن کشتی کرد، حضرت موسی گفت: برای چه این کشتی را سوراخ می‌کنی؟ خضر گفت من گفتم تو نمی‌توانی با من باشی، من یک چیزهایی می‌دانم که تو نمی‌دانی! حضرت موسی گفت: ببخشید من فراموش کردم.

۲- با هم راه افتادند در یک کوچه‌ای داشتند می‌رفتند، چند نوجوان داشتند بازی می‌کردند،

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۰؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۹۸؛ مستدرک، ج ۱، ص ۱۳۸.

حضرت خضر یکی از این‌ها را گرفت و در یک گوشه‌ای او را کشت. تعبیر قرآن این است: «فَقَتَلَهُ» او را کشت. حضرت موسی یقیناً حضرت خضر را خیلی تند گرفت و به او گفت چرا این کار را کردی؟ «لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا»^۱ کار منکری انجام دادی. حضرت خضر گفت من که گفتم تو نمی‌توانی با من باشی! حضرت موسی گفت اگر یک بار دیگر من به تو اعتراض کردم از شما جدا می‌شوم.

۳- با هم راه افتادند گرسنه و تشنه به یک روستا رسیدند، از مردم آن روستا غذا خواستند، مردم آن روستا به این‌ها غذا ندادند. این دو بزرگوار آمدند بیرون از روستا نشستند، یک دیواری بود داشت خراب می‌شد، حضرت خضر شروع کرد آن دیوار را محکم کردن و بازسازی کردن، حضرت موسی به او اعتراض کرد، گفت: برای مردمی که یک لقمه نان به ما نمی‌دهند، تو داری مجانی کار می‌کنی؟ «لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا»^۲ لاقلاً یک اجرت از آن‌ها می‌گرفتی، حضرت خضر گفت: «هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ»^۳ تو دیگر نمی‌توانی با من باشی! اینجا جای جدایی من و تو از هم‌دیگر است. بعد حضرت خضر فرمود: یا موسی من آن کارهایی که کردم همه‌اش از روی حساب بود. ۱- آن کشتی را که سوراخ کردم، آن کشتی مال یک عده فقیر و بیچاره‌ای بود که ظالم و غاصبی می‌خواست این را غصب کند، من کشتی را سوراخ کردم که کشتی عیب داشته باشد که آن غاصب بگوید این کشتی معیوب است و به درد ما نمی‌خورد. حالا آن‌ها بعداً تعمیرش می‌کنند. ۲- آن نوجوانی را که کشتم، او اگر بزرگ می‌شد هم خودش کافر و اهل جهنم می‌شد و هم پدر و مادرش را جهنمی می‌کرد. ۳- آن دیواری را هم که داشت خراب می‌شد محکمش کردم، زیرش یک گنجی بود که متعلق به دو یتیم بود، اگر آن دیوار خراب می‌شد، گنج به دست ناهلان می‌افتاد من آن دیوار

۱. کهف، ۷۴.

۲. همان، ۷۷.

۳. همان، ۷۸.

را محکم کردم که وقتی آن دو یتیم بزرگ شدند، خودشان با آدرس‌هایی که دارند بیایند گنج را پیدا کنند. بعد گفت: من مأمور بودم، هیچ کاری را سر خود نکردم، همه‌اش دستور خدا بود.^۱ من فقط یک درس این داستان را نقل می‌کنم. درس بزرگ این داستان آنست که اگر کسی از قبل، خودش را تسلیم ولی خدا نکرده باشد، ای چه بسا به او اعتراض کند و حتی در مقابلش بایستد. درس بزرگ این داستان این است که تعلقات از تعلقات پست گرفته تا تعلقات به ظاهر مقدس، آدم را از ولی خدا جدا می‌کند. سؤال اول جلسه ما این بود چه چیزهایی آدم را از ولی خدا جدا می‌کند؟ یکی از چیزهایی که آدم را از اولیای الهی جدا می‌کند تعلقات است. آدم یک علاقه‌ها و دلبستگی‌هایی داشته باشد غیر از تعلق و آن دلبستگی که ولی خدا دارد، این‌ها باعث می‌شود که انسان از ولی خدا جدا شود.

امام حسین علیه السلام و عبیدالله بن حر جعفی

وقتی امام حسین علیه السلام به عبیدالله می‌گوید: تو گناہانی در گذشته داشته‌ای، نمی‌خواهی بیایی پاک شوی؟ بیا در کربلا همراه ما باش، خداوند گناہانت را می‌بخشد. عبیدالله بن حر جعفی گفت: حسین من از کوفه که بیرون آمدم برای این بیرون آمدم که نه با تو باشم و نه با یزید. من بی‌طرف هستم. اما یک شمشیر و اسب دارم که در اختیار تو می‌گذارم، امام حسین علیه السلام فرمود: نه شمشیرت را می‌خواهیم و نه اسبت را.^۲ معلوم است که امثال عبیدالله بن حر جعفی اصلاً لیاقت ندارند با ابا عبدالله علیه السلام باشند. اما من می‌خواهم یک چیز دیگر عرض کنم: تعلقات، چه تعلقات پست و چه تعلقات به ظاهر مقدس آدم را از ولی خدا جدا می‌کند. حضرت موسی را که تعلقات پست جدا نکرد؛ پس چرا حضرت موسی از خضر جدا شد؟ حاج آقا تعلقات مقدس دیگر چیست؟ تعلقات مقدس این است که در کنار ولی خدا، آدم بخواهد به جای تسلیم او

۱. بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۲۸۶؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۵۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۵؛ الامالی للصدوق، ص ۱۵۵.

بودن، به ظاهر دین توسل داشته باشد. مثالی بزنم تا قضیه شفاف شود.

قرآن بر سر نیزه کردن

جنگ صفین بین معاویه و امیرالمؤمنین علیه السلام یک سال و نیم طول کشید. از طرف امیرالمؤمنین خیلی‌ها شهید شدند، آن طرف هم خیلی کشته دادند. معاویه هر حقه‌ای را که توانست به کار بزند تا یاران امیرالمؤمنین علیه السلام را متفرق کند نتوانست، فقط یک حقه‌اش گرفت و آن این بود که قرآن را بالای نیزه برد (توسل به مقدسات). وقتی داشت شکست می‌خورد، قرآن‌ها را بالای نیزه برد و گفت: ما در پناه قرآن هستیم، یک مشت مردم نفهم و احمق جلوی امیرالمؤمنین علیه السلام ریختند، گفتند: امیر می‌خواهی با قرآن بجنگی؟

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر این‌ها قرآن را قبول داشتند که ما اصلاً دعوا نداشتیم، اصلاً قرآن را قبول ندارند، این‌ها بهانه است، می‌خواهند جان خودشان را نجات دهند. گفتند: علی این‌ها دیگر کفر است. همان قرآنی که تا چند دقیقه پیش بی‌وضو نمی‌شد به آن دست زد، حالا امیرالمؤمنین می‌گوید: بروید بجنگید! این‌ها به جای این که دنبال امیرالمؤمنین علیه السلام راه بیفتند، شروع کردند به ظواهر دین عمل کردن. در کنار علی علیه السلام دین را باید از او یاد گرفت و به او نباید درس دینداری داد. او خودش قرآن ناطق است. آخر هم از امیرالمؤمنین علیه السلام جدا شدند و گروه خوارج از همان جا تشکیل شد. امیرالمؤمنین علیه السلام را کافر می‌دانستند و در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام ایستادند. انسان در کنار ولی خدا هیچ تعلق جز تعلق و دلبستگی به او نباید داشته باشد. خوبانی بودند که از قافله کربلا جا ماندند. همین تعلقات مقدس آن‌ها را جا گذاشت.

طرماع بن عدی

طرماع شاعر محبّ اهل بیت علیهم السلام بود. از کوفه بیرون آمد، در یکی از منازل بین راه، به امام حسین علیه السلام برخورد کرد، آن موقع که حر با لشکر هزاران نفری‌اش امام حسین علیه السلام را محاصره کرده بود. ابا عبدالله علیه السلام سؤال کرد طرماع از کوفه چه خبر؟ گفت: آقا کوفه خطرناک است، من

الان دارم از کوفه بیرون می‌آیم، کوفه را عبیدالله بن زیاد گرفته است، حکومت نظامی شده است، به سمت کوفه نیایید، اگر می‌خواهید جایی بروید به سمت یمن بیایید؛ چون خود طرمح هم از اهالی یمن بود، گفت آن طرف که بیایید، من ده هزار نفر برای شما سرباز آماده می‌کنم.

امام حسین علیه السلام فرمود: ما مسیری داریم که همان مسیر را طی می‌کنیم. طرمح گفت: آقا پس اگر می‌خواهید بروید، تشریف ببرید من یک مقدار آذوقه از کوفه برای زن و بچه‌ام خریدم، می‌روم این آذوقه را خانه می‌گذارم و برمی‌گردم و به شما ملحق می‌شوم. رفت تا آذوقه را برساند مدتی طول کشید، زمانی که برگشت به همان منزلی که با امام حسین علیه السلام ملاقات کرده بود، چند نفر سرباز را دید، گفت می‌خواهم به سمت کاروان حسین بروم، گفتند: تمام شد، سرهای امام حسین علیه السلام و یارانش را دارند از کربلا بیرون می‌برند. ^۱ تعلق و علاقه به زن و بچه و دلبستگی به آن‌ها چیز مقدسی است اما تا کجا؟ طرمح رفتی که به زن و بچه برسی، مگر خون زن و بچه تو رنگین‌تر از خون زن و بچه امام حسین علیه السلام بود؟ تو که دیدی امام حسین علیه السلام زن و بچه‌اش را با خودش آورده است، رفتی به آن‌ها برسی از کربلا جا ماندی و تا ابد از فوض با امام حسین علیه السلام ماندن عقب افتادی. در کنار امام تعلقات مقدس آدم را زمین می‌زند.

نامه امام حسین علیه السلام به حبيب بن مظاهر

امام حسین علیه السلام روز عاشورا در کربلا بود، دسته دسته مردم می‌آمدند، پنجاه نفر، صد نفر، ده نفر به سمت لشکر عمر سعد می‌رفتند. دختر کوچولوی امام حسین علیه السلام این صحنه را دید که یاری به سمت آن‌ها نمی‌آید. به ابا عبدالله علیه السلام عرض کرد: بابا ما یاور نداریم، کسی به سمت ما نمی‌آید؟ ابا عبدالله علیه السلام فرمود: دخترم یاران ما در راه هستند.

۱. عاشوراشناسی، ص ۱۳۳؛ با کاروان حسینی، ج ۳، ص ۲۴۵.

قبلش نامه‌ای به حبیب نوشته بود که: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى الرَّجُلِ الْفَقِيهِ حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرٍ فَلَا تَبَخَلْ عَلَيْنَا بِنَفْسِكَ، يُجَازِيكَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۱ از حسین به حبیب، حبیب اگر می‌خواهی پسر پیغمبر را کمک بدهی الان وقتش است، والسلام. حبیب در کوفه بود تا نامه ابا عبدالله علیه السلام را دریافت کرد، به سرعت راه افتاد، در بین راه به مسلم بن عوسجه برخورد کرد، مسلم کجا داری می‌روی؟ گفت دارم حمام می‌روم. گفت: امام حسین علیه السلام نامه فرستاده است بیا!

مسلم بن عوسجه بدون این که به اهالی خانه خبر بدهد با حبیب به سمت کربلا راه افتاد. هیچ تعلق و دلبستگی ندارد. وقتی امامش گفت بیا، دیگر هیچ کاری مهم‌تر از کار امامش نیست. در اسرع وقت خودشان را به امام حسین علیه السلام رساندند. این جوری بود که هفتاد و دو نفر دور امام حسین علیه السلام جمع شدند. این هفتاد و دو نفر سرفرازهای تاریخ هستند، چون امام حسین علیه السلام خورشید است آن نورهای کوچک دیده نمی‌شود و الا هر کدام برای خودشان خورشیدی هستند. در حالات بعضی از اصحاب امام حسین علیه السلام می‌نویسند چهل سال با وضوی نماز مغرب و عشاء، نماز شب خواندند. قرائت کنندگان قرآن بودند. این‌ها بودند که دور امام حسین علیه السلام جمع شدند.

هلال بن نافع

هلال بن نافع می‌گوید: شب عاشورا بود، دیدم امام حسین علیه السلام از پشت خیمه‌ها دارد دور می‌شود، ترسیدم بر جان ابا عبدالله علیه السلام نکند به آقا ضربه بزنند. پشت سر امام حسین علیه السلام آهسته آهسته راه افتادم که مبدا آقا صدای پای من را متوجه شود، ولی مواظب حضرت باشم که کسی بر حضرت ضربه نزند. یک مقدار که با هم‌دیگر دور شدیم، حضرت ایستاد، برگشت گفت: هلال تو هستی؟ دیدم آقا متوجه شد، گفتم: بله، حضرت فرمود: برای چه دنبال من

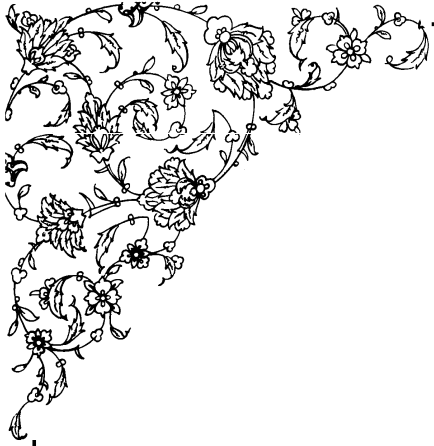
می‌آیی؟ گفتیم: آقا آدم مواظب شما باشیم، دشمن این اطراف را محاصره کرده است شاید به شما ضربه بزنند.

حضرت فرمود: هلال آنچه که خدا بخواهد همان می‌شود. بعد دست من را گرفت، با هم چند قدم رفتیم، ابا عبدالله دو کوه را به من نشان داد که در هوای مهتابی آن دو کوه پیدا بود، فرمود: آن دو کوه را می‌بینی؟ گفتیم بله، فرمود: پشت آن دو کوه دیگر هیچ خبری نیست، فهمیدم که آقا می‌خواهد بگوید که اگر می‌خواهی بروی، برو! هیچ کسی هم نیست که تو را ببیند خجالت بکشی! یک مرتبه هلال می‌گوید دلم ریخت، به پای امام حسین علیه السلام افتادم، گفتم: یا ابا عبدالله کجا بروم؟ یک عمر منتظر این بودم که پسر پیغمبر را کمک کنم، حالا بروم جان خودم را نجات بدهم، بالاخره که می‌میرم. گفت: آقا من اگر بالفرض بروم جان خودم را نجات بدهم، چهار صباح دیگر از دنیا رفته چشمم به چشم پیغمبر صلی الله علیه و آله افتاد، چه طوری جوابش را بدهم؟ نگذار آقا من بروم. پیش ابا عبدالله علیه السلام التماس می‌کردند که ما باشیم. اگر حضرت آن‌ها را از در بیرون می‌کرد، از پنجره می‌آمدند.

سعید بن عبدالله حنفی

موقع نماز سعید بن عبدالله حنفی سپر امام حسین علیه السلام شد. تیر که می‌آمد یکی را با دست می‌گرفت، یکی را با صورت می‌گرفت، یکی را با سینه می‌گرفت تا جایی که سیزده تیر در بدنش نشست، دیگر رمقش تمام شده بود. نماز که تمام شد روی زمین افتاد. یک مرتبه دید سرش از روی زمین بلند شد، چشم‌های کم‌رمقش را باز کرد، دید سرش در دامن امام حسین علیه السلام است. اولین جمله‌ای که به ابا عبدالله گفت این بود: «یا بن رسول الله أوفیتُ» آیا من وفا کردم، وظیفه‌ام را انجام دادم؟ ابا عبدالله فرمود: «نعم أنت امامی فی الجنة»^۱ تو در بهشت جلوی من هستی؛ یعنی بین من و تو فاصله نیست. انسان در کنار امامش نباید تعلق مقدسی داشته باشد.

۱. الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۶۵.



سخنرانی

حجت الاسلام و المسلمین

عبد خدایی



شخصیت امام جواد علیه السلام

قال الله تبارک و تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»^۱

مقدمه

شب شهادت امام جواد علیه السلام است. وجود نازنین امام جواد علیه السلام در هنگام شهادت ۲۵ سال داشت که در سال ۱۹۵ هجری در مدینه به دنیا آمد و در سال ۲۲۰ هجری هم در بغداد شهید شدند. امام جواد علیه السلام با دو خلیفه عباسی معاصر بودند که یکی مأمون و دیگری معتصم عباسی بود.

پدر بزرگوارشان وجود نازنین امام هشتم علیه السلام و مادر بزرگوارشان هم بانویی است که اسامی متعددی برایش ذکر کرده‌اند: سبیکه، ریحانه و مشهورترین آن‌ها خیزران است که در سخنان امام عسکری علیه السلام تجلیل فراوانی از این مادر شده است. آنچه که در زندگی امام جواد علیه السلام می‌درخشد، علم ایشان در دوران نوجوانی و جوانی است.

عصمت علمی و عملی ائمه علیهم السلام

عقیده شیعه این است که ائمه علیهم السلام جانشین رسول الله صلی الله علیه و آله باید از همه امت افضل و برتر باشند، همان طوری که در فرمایشات امام هشتم علیه السلام دیده می‌شود که: ائمه علیهم السلام باید افضل تمام مردم به ویژه در علم و تقوا باشد.

عقیده شیعه این است که ائمه علیهم السلام باید هم عصمت عملی و هم عصمت علمی داشته باشند. این دو ویژگی در دوازده امام علیهم السلام بوده و با توجه به این که دشمنان سرسختی داشتند که به خویشان تشنه بودند، اما نتوانستند ایرادی نسبت به علم یا ایرادی نسبت به عصمت و تقوای آن‌ها بگیرند. از وقتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند، تا وقتی که حضرت حجت غایب شدند، تقریباً ۲۵۰ سال طول کشید، کوچک‌ترین عیبی در علم تقوای آن‌ها دیده نشد.

به قدری ائمه علیهم السلام پاک و وارسته بودند و از نظر علمی برجسته بودند که دشمنانشان نتوانستند خدشه‌ای به آن‌ها وارد کنند. هارون الرشید موسی بن جعفر علیه السلام را سال‌ها به زندان انداخت، اما جرأت نکرد بگوید موسی بن جعفر فلان گناه را کرد یا فلان مسأله را از ایشان پرسیدیم نتوانست جواب بدهد. این مسأله تا دوران امام هشتم علیه السلام به شکوفایی رسید؛ یعنی چه؟ یعنی در زمان امام صادق و امام باقر علیهما السلام همه مسلمانان حتی علمای برجسته اهل تسنن هم قبول داشتند که مثلاً امام باقر علیه السلام شخصیت درجه یک در دنیای اسلام از نظر علمی و وارستگی است، اما وقتی به زمان امام هشتم علیه السلام رسید از دنیای اسلام هم گذشت و به دنیای کفر هم رسید؛ جاثلیق مسیحی، رأس الجالوت یهودی، بزرگ سابعین و... قبول کردند که در دنیا، حرف اول را از نظر علمی علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌زند.

دویست سال تقریباً به این منوال گذشت که شیعه می‌گفت امام باید عصمت علمی و عملی داشته باشد و هیچ کسی هم نتوانست عیب و ایرادی بگیرد، ولی وقتی که امام هشتم علیه السلام از دنیا رفتند یکباره رهبری شیعه دست یک آقازاده نوجوان افتاد! چه وضعی پیش می‌آید؟ اینهایی که معتقد بودند امام باید تمام مسائل را بتواند جواب دهد، امام باید حرف اول علمی را بزند، یکباره رهبرشان یک نوجوان شد! در مقابل این رهبری جدید؛ یعنی امام جواد علیه السلام سه گروه بودند: ۱- معاند؛ یعنی دشمن خونی اهل بیت علیهم السلام، ۲- مخالف؛ یعنی عقاید شیعه را قبول نداشتند، ۳- شیعیان.

مقام علمی امام جواد علیه السلام از نظر علمی بسیار بالا بود که معاندین یک ذره نتوانستند ایراد به علم او بگیرند. شوخی نیست، یک منطقه و دو منطقه نبوده، یک کشور و دو کشور نبوده، بلکه از خراسان تا غرب آفریقا بوده است. در این دنیای پهناور اسلام یک ذره نتوانستند عیب و ایرادی به این رهبر نوجوان بگیرند. مهمتر از این‌ها در بین شیعیان علما و بزرگانی بودند که عده‌ای از آن‌ها از شاگردان امام هشتم علیه السلام و عده‌ای از شاگردان موسی بن جعفر علیه السلام بودند و حتی برخی اشخاص مثل علی بن جعفر بودند که محضر مقدس امام جعفر صادق علیه السلام هم رسیده بودند. بزنتی، ابن ابی عمیر، صفوان بن یحیی و... این‌ها جزو علمای برجسته شیعه بودند که خیلی پاک و وارسته، مبارز و مجاهد بودند و جانبازی‌ها کرده بودند، این‌ها از این آقای نوجوان چه دیدند که آمدند و در خدمت امام جواد علیه السلام نشستند و با کمال ادب استفاده کردند.

داستان ابن ابی عمیر

ابن ابی عمیر این پیرمرد ۷۰ ساله را در زمان هارون الرشید دستگیر کردند و به زندان انداختند و به او گفتند شیعیان بغداد را معرفی کن! معرفی نکرد، او را روی تخته شلاق خواباندند و ۱۰۰ تا شلاق به او زدند اما معرفی نکرد. حالا بدن خونی شده گاهی بی‌حال می‌شود، باز به حال می‌آید، جلادان هارون الرشید شلاق‌ها را تکرار کردند تا ۲۰۰ شلاق به بدن این شخص زدند ولی حاضر نشد یک شیعه را معرفی بکند. خودش می‌گوید: آن وقتی که دیگر جانم داشت به لبم می‌رسید، یکباره قیافه رفیق محمد بن یونس بن عبدالرحمن برایم مجسم شد که دارد می‌گوید: «اذْکُرْ مَوْقِفَكَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَعَالَى»^۱ ابن ابی عمیر مبادا کسی را معرفی کنی که در دادگاه خدا باید جواب بدهی. شلاق‌ها را خورد و چهار سال به زندان افتاد اما یک شیعه را معرفی نکرد. این آقا بعد از موسی بن جعفر علیه السلام خدمت امام هشتم علیه السلام بود و بعد از امام هشتم هم خدمت امام جواد علیه السلام رسید. این مرد مجاهد در این نوجوان چه دیده بود؟

۱. رجال الکشی، ص ۵۹۶؛ رجال ابن داود، ص ۲۸۷.

امام جواد علیه السلام مورد احترام علی بن جعفر

شخصی به نام علی بن جعفر که قبرش در قم است برادر امام کاظم علیه السلام است و از علمای برجسته شیعه است که تا زمان امام جواد علیه السلام زنده بود. توی مسجد داشت درس می داد، یکباره امام جواد علیه السلام وارد شدند، تا وارد شدند فوراً از جا حرکت کرد، عبايش را نتوانست جمع و جور کند، عبا افتاد، دوان دوان خدمت آقا رسید خم شد و دست آقا را بوسید! حضرت فرمودند: عمو بنشین! گفت: تا شما نشینید من نمی نشینم، به او گفتند: شما شیخ بنی هاشم هستید، عموی پدر این آقا هستید، این همه تواضع می کنید؟! گفت: خداوند متعال این محاسن سفید را لایق مقام امامت ندانسته، ولی این نوجوان را لایق مقام امامت دانسته است، به این خاطر است که به او احترام می گذارم^۱.

عمده زندگی امام جواد علیه السلام در مدینه بود. در آن وقت چند مرکز علمی بود: کوفه بود، مقداری بصره بود، و عمده اش در مدینه بود. مهمترین مرکز علمی جهان اسلام مدینه بود. از تمام دنیا مخصوصاً در ایام حج، قبل از زیارت خانه خدا یا بعد از زیارت خانه خدا مردم می آمدند و از امام جواد علیه السلام سؤال می کردند، تمام سؤالاتشان را به صورت علمی جواب می داد. اگر امام جواد علیه السلام را مورد تکریم قرار می دادند به خاطر علمیت و مقام معنوی او بود. علم امام جواد علیه السلام در نوجوانی می درخشید، البته بعد از ایشان هم امام هادی علیه السلام در نوجوانی به امامت رسیدند. مدت امامت امام جواد علیه السلام قریب شانزده سال بوده است.

شرح حدیثی از امام جواد علیه السلام

حدیثی هم از ایشان بیان کنم. حضرت فرمود: «الثَّقَّةُ بِاللَّهِ تَمَنَّ لِكُلِّ غَالٍ وَ سَلَّمَ إِلَى كُلِّ غَالٍ»^۲ اعتماد و توکل به خدا بهاء هر چیز ارزنده است. عزیزان! می خواهید عاقبت بخیر شوید،

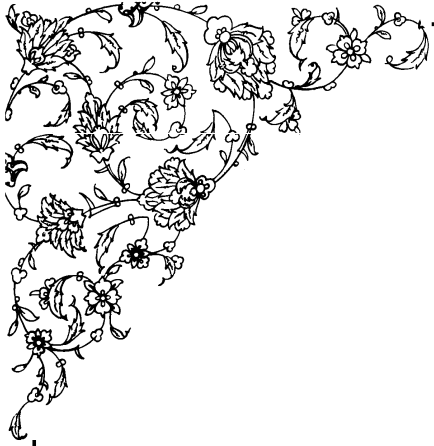
۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۲؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۶۶.

۲. «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْجَوَادُ كَيْفَ يَضَعُ مِنَ اللَّهِ كَافِلَهُ وَ كَيْفَ يَنْجُو مِنَ اللَّهِ طَائِبُهُ وَ مَنْ انْقَطَعَ إِلَى غَيْرِ اللَّهِ وَ كَلَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ مَنْ عَمَلَ

می‌خواهید سعادت دنیا و آخرت را داشته باشید، می‌خواهید روز قیامت ائمه علیهم‌السلام شفیع شما باشند، اعتماد به خدا داشته باشید. آدم وقتی می‌خواهد یک جواهر گران قیمتی را بخرد اول فکر پولش را می‌کند؛ شما ارزنده‌ترین چیز را می‌خواهید در زندگی تهیه کنید، باید دست از توکل و اعتماد به خدا بردارید. در خانه خدا به روی هیچ کس بسته نیست، می‌خواهید ترقی داشته باشید، می‌خواهید در آخرت به مقاماتی برسید، می‌خواهید در دنیا مفید باشید، اعتماد به خدا داشته باشید!

اعتماد به خدا، عصای دست اولیاء الله بوده است. در زندگی حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) توکل به خدا موج می‌زند که با قدرت ایمان و توکل به خداوند در مقابل استکبار جهانی ایستاد و پیروز شد.

عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ مَا يُفْسِدُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ الْقَصْدُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِالْقُلُوبِ أَيْلُغُ مِنْ إِيْتَابِ الْجَوَارِحِ بِالْأَعْيَالِ - مَنْ أَطَاعَ هَوَاهُ أَعْطَى عَدُوَّهُ مُنَاهُ مَنْ هَجَرَ الْمُدَارَةَ قَارَبَهُ الْمَكْرُوهَ وَمَنْ لَمْ يَعْرِفِ الْمَوَارِدَ أَعْيَبَهُ الْمَصَادِرُ وَمَنْ انْفَادَ إِلَى الطَّمَائِينِ قَبْلَ الْحَيْزَةِ فَقَدْ عَرَضَ نَفْسَهُ لِلْهَلَكَةِ وَاللِّعَاقِبَةَ الْمُتَعَبَةَ مَنْ عَتَبَ مِنْ غَيْرِ أَرْتَابَ أَعْتَبَ مِنْ غَيْرِ اسْتِعْتَابَ رَاكِبُ الشَّهَوَاتِ لَا تُسْتَقَالُ لَهُ عَتْرَةٌ أَتَيْدُ تَصِيبُ أَوْ تَكْذُ الثَّقَةُ بِاللَّهِ تَمَنَّ لِكُلِّ عَالٍ وَ سَلِّمْ إِلَى كُلِّ عَالٍ إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الشَّرِّ بِرِ فَإِنَّهُ كَالسَّيْفِ الْمَسْلُوبِ يَحْسُنُ مَنَظَرُهُ وَيَفْضَحُ أَثَرُهُ إِذَا نَزَلَ الْقَضَاءُ ضَاقَ الْقَضَاءُ كَفَى بِالْمَرْءِ حَيَاتَهُ أَنْ يَكُونَ أَمِينًا لِلْحَوَانَةِ غِنَى الْمُؤْمِنِ غِنَاءُ عَنِ النَّاسِ - نِعْمَةٌ لَا تُشْكُرُ كَسْبِيَّةٌ لَا تُغْفَرُ - لَا يَضُرُّكَ سَحَطُ مَنْ رَضَاهُ الْجَوْرُ - مَنْ لَمْ يَرْضَ مِنْ أَحِبِّهِ بِحُسْنِ النِّيَّةِ لَمْ يَرْضَ بِالْعَطِيَّةِ (بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۶۳).



سخنرانی‌های

حجت الاسلام و المسلمین

عبدوس



آموزه‌های اخلاقی و رفتاری امام صادق (ع)

قال الصادق (ع) «إِنَّا لَنُحِبُّ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ كَانَ عَاقِلًا فَهَمَّا فِيهَا حَلِيمًا مُدَارِيًا صَبُورًا صَدُوقًا»^۱

مقدمه

در دهه صادقیه هستیم، من پیرامون آموزه‌های اخلاقی و رفتاری امام صادق (ع) به خواست خداوند برایتان صحبت می‌کنم. توجه کنید! الان که من با شما صحبت می‌کنم هزار و دویست و هشتاد و سه سال است که از شهادت جانشین امام صادق (ع) می‌گذرد. تعالیم، صحبت‌ها و رفتارهای امام صادق (ع) فقط برای مردم آن زمان نبوده؛ بلکه برای همه زمان‌ها و همه مردم تا قیامت است.

سوغات امام صادق (ع) به محبان

یک عده‌ای برای دیدن امام صادق (ع) از کوفه به مدینه آمده بودند، مثل این که شما الان از شیراز، اصفهان، تبریز، کرمان و یزد به دیدن امام رضا (ع) آمده‌اید. زیارت؛ یعنی دیدن. یک چند روزی این‌ها در مدینه بودند و امام را زیارت کردند، روزی که می‌خواستند خداحافظی کنند به امام صادق (ع) گفتند: یک سوغاتی به ما بدهید تا ما دست خالی از اینجا نرویم - منظورشان

۱. مستدرک، ج ۱، ص ۱۸۷؛ بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۳۹۷؛ الامالی للمفید، ص ۱۹۲.

سوغات مادی نبود - امام دو تا جمله فرمودند: «فَأَحْيَاكُمْ اللَّهُ مَحْيَانًا وَ أَمَاتَكُمْ مَمَاتًا» (سوغاتی من این است خدا به شما کمک کند مثل ما زندگی کنید و مثل ما بمیرید. آن زندگی و مرگی ارزش دارد که مثل زندگی و مرگ آن‌ها باشد. فرازهایی که من انتخاب کردم چیزهایی است که روزمره کاربرد دارد.

۱. شاکر بودن

یکی از فرازهای رفتاری امام صادق علیه السلام این است که امام از ناشکری و ناسپاسی خیلی بدش می‌آمد. ای جوان‌ها که داماد شدید، قدر پدر زن‌ها و مادر زن‌هایتان را بدانید! کلی پدر و مادر زحمت کشیدند دختر بزرگ کردند، اثاث خانه سی سال چهل سال را کامل دارد به تو می‌دهد، توقع زیادی نداشته باش و زیانت دراز نباشد. پدرزن‌ها و مادرزن‌ها قدر دامادهايتان را بدانید!

امام سجاد علیه السلام و برخورد با داماد

امام زین العابدین علیه السلام دامادی داشت که هر وقت خانه‌اش می‌آمد، عبایش را پهن می‌کرد می‌گفت: بسم الله روی عبایم بنشین! می‌گفتند: آقا خیلی دامادت را تحویل می‌گیری؟ می‌گفت: این داماد من دو تا خدمت به من کرده: ۱- باری را از روی دوش من برداشته، ۲- ناموس مرا حفظ کرده. برخوردایمان اینگونه باشد. داماد با پدرزن قهر کرده، می‌گویید چه شده؟ می‌گوید: یخچالش کوچک بوده، مثل این که ارث پدری‌اش را طلب دارد، قالی که به من داده قالی نائین نبوده، قالی کاشان بوده، خوب مگر طلب داری؟ سپاس گزار و شاکر باشیم.

ناشکری علت محروم شدن سائل

«عَبْدُ الْمَلِكِ قَالَ كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام بِمَنْى وَ بَيْنَ أَيْدِينَا عَنَبٌ نَأْكُلُهُ» عبدالمک

می‌گوید: در منی با امام صادق علیه السلام در چادر نشسته بودیم، انگور آورده بودند، داشتیم انگور

می خوردیم - طائف یکی از شهرهای عربستان است که من رفتم، سیصد هزار نفر جمعیت دارد. بیلاقی است آلبالو، گیلاس و زردآلو عمل می آید. خود مدینه انگورهای بسیار درشت و زیبایی دارد - در منی انگور آورده بودند، امام با یک عده انگور می خورد، «فَجَاءَ سَائِلٌ فَسَأَلَهُ فَأَمَرَ بِعُنُقُودٍ» یک وقت یک فقیری وارد این خیمه شد، گفت: آقا به من کمک کنید «عنقود»؛ یعنی خوشه انگور.

امام صادق علیه السلام فرمود: یک خوشه انگور به او بدهید برود - دیدید بعضی فقیرها شکم هایشان سیر است - «فَأَعْطَاهُ» خوشه انگور را به او دادند، «فَقَالَ السَّائِلُ لَا حَاجَةَ لِي فِي هَذَا» عرضه داشت: من انگور نمی خواهم، «إِنْ كَانَ دِرْهَمٌ» اگر پول باشد می خواهم ولی انگور را نمی خواهم. ناشکری کرد «قَالَ يَسَعُ اللَّهُ عَلَيْكَ» امام صادق علیه السلام فرمود: برو خدا به زندگی ات وسعت بدهد. مشغول انگور خوردن شدند که فقیر از خیمه بیرون آمد و پشیمان شد، گفت: عجب اشتباهی کردم، در گرمای عربستان انگور به این قشنگی ناز کردم.

پشیمان شد دوباره به چادر برگشت، «فَدَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ رُدُّوا الْعُنُقُودَ» گفت: آقا همان خوشه انگور را بدهید ما پول نخواستیم، «فَقَالَ يَسَعُ اللَّهُ لَكَ» امام فرمود: خدا به تو وسعت بدهد، «وَلَمْ يُعْطِهِ شَيْئًا» امام هیچ چیز به او نداد حتی یک حبه انگور. امام فرمود: این آدم ناشکر است. ناشکری خیلی بد است.

آقایان قدر خانم هایتان را بدانید! این زن یک عمر در مریضی، در نداری، در سختی و در فشار به تو خدمت کرده است. یک کتابی است به نام مفاخر الاسلام، جلد یازدهم این کتاب را مرحوم استاد علی دوانی نوشته، جلد یازدهم مربوط به زندگی مرحوم محدث قمی، صاحب مفاتیح الجنان است.

بوسیدن دست خانم توسط مرحوم محدث قمی

محدث قمی ۲۲ سال در مشهد زندگی می‌کرد، پسر بزرگش می‌گوید: بابایم آخرهای عمرش پاهایش ورم کرده بود، نمی‌توانست از جایش تکان بخورد و نفس تنگی هم داشت، به زور نفس می‌کشید. می‌گوید: مادر من برایش لگن می‌آورد تا لگن را زمین می‌گذاشت پدرم - مرحوم حاج شیخ عباس قمی ۱۰۳ جلد کتاب نوشته که بی‌نظیر است - خم می‌شد دست مادر مرا می‌بوسید و می‌گفت: از تو ممنونم، من که طلب ندارم شرمنده تو هستم. این را روحیه شکرگزاری می‌گویند. آدم طلبکار نباشد، خانمت شام پخته، بگو خانم ممنونتیم، خدا تو را برایم نگه دارد، چه غذایی دستت درد نکند. شام را می‌خورد، چایی هم می‌خورد، چپقش را می‌کشد دوقورت و نیمش هم باقیست مثل این که طلبکار است. یکی از آموزه‌های رفتاری امام صادق علیه السلام آموزه نمک‌شناسی، شکرگزاری و قدردانی از کسانی که برای آدم زحمت کشیده‌اند.

۲. رعایت حق الناس

گاهی طرف پولی از کسی می‌گیرد، چک بی‌محل به او می‌دهد یا امروز و فردا می‌کند. امام صادق علیه السلام باغ بزرگی در مدینه داشت. یک منشی داشت اسمش معتب بود به او گفت: چند تا کارگر بگیر تا باغ ما را درست کنند، درخت‌ها را هرس می‌کردند و کانال‌های آب را درست می‌کردند. غروب امام آمد که یک سرکشی کند و یک خدقوتی بگوید، دید کارگرها هوا هم گرم است، کارشان تمام شده همینطور دارند عرق می‌ریزند، امام رو به این منشی‌اش کرد و فرمود: «أَعْطِهِمْ أَجُورَهُمْ قَبْلَ أَنْ يَجِفَّ عَرَقُهُمْ»^۱ قبل از آن که عرق کارگرها خشک شود، مزدشان را به آن‌ها بده!

کارگر کار کرده، می‌گوید: ان شاء الله بعداً خدمت شما می‌رسیم. خیلی بیخود می‌کنی بعداً خدمتت می‌رسی، همین الان خدمتت برس. آقا نمی‌دانی این پول چه می‌کند خستگی را از

۱. الکافی، ج ۵، ص ۲۸۹؛ التهذیب، ج ۷، ص ۲۱۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۱۰۶.

تن این کارگر می برد. این تراول ها معجزه می کند. یک کسی می گفت: این تراول ها مخصوصاً صدی هایش، روی جنازه مرده بگذاری شروع به تکان خوردن می کند، حالا زنده اش که هیچی. دو ماه است برایت کار کرده هنوز پولش را ندادی! امام صادق علیه السلام می گوید: کسی که برایت کار کرد هنوز عرقش خشک نشده حقوقش را به او بده. بگذار خستگی از تنش در برود.

۳. در همه حال شاکر بودن

بعضی از مردم تا وضع مالیشان خوب نیست متدین اند، جمعه ها نماز جمعه می رود، سر به راه است، زنش، عروسش و دخترش باحبابند اما پولدار که شد دیگر خدا را بنده نیست. خیلی ها ظرفیت شان کم است خودشان را گم می کنند. عزیزان! من از شما سؤال می کنم بچه که از شکم مادر بیرون می آید، خدا برای این بچه چشم درست کرده، گوش درست کرده، دماغ درست کرده و... برای خدا کاری دارد با یک متر پارچه، یک شورت درست کند و در شکم مادر پای این بچه کند، بعد این بچه را بفرستد؟!

این از گوش که سخت تر نیست، از چشم که سخت تر نیست، چرا ما را لخت می فرستد؟ می گوید: شما هیچ چیز ندارید! در این دنیا که هستی، پاساژ که داری من به تو دادم، مغازه ها را من به تو دادم، باغ را من به تو دادم، تلفن را من به تو دادم، ماشین را من به تو دادم حالا خودت را گم کردی. ظرفیت بعضی ها کم است.

برخورد امام صادق علیه السلام با یکی از شیعیانش

دو تا برادر از مریدهای امام صادق علیه السلام بودند. این ها صراف بودند. شغل صرافی خیلی درآمد دارد. این ها اهل عراق بودند، هر وقت به مدینه و حجاز می آمدند پیش امام صادق علیه السلام می رفتند. امام صادق علیه السلام می فرمود: من دو تا برادر را می شناسم که هم دنیای خوبی دارند و هم آخرت خوبی. یکی از این برادرها به نام اسحاق بن عمار وضع مالیش که خوب شد «لَمَّا كَثُرَ مَالِي»

می‌گوید: «أَجَلَسْتُ عَلَى بَابِ بَوَّابٍ يَرُدُّ عَنِّي فُقَرَاءَ الشَّيْعَةِ» یک دربان گذاشت، گفت: این فقرايي که می‌آیند ردشان کن بروند - بعضی از مسئولین مملکتی ما به خاطر تلفنچی‌هایشان و رئیس دفترهایشان جهنم می‌روند، چطور؟ یک کسی که مشکل دارد می‌آید، می‌گوید: با آقا کار دارم، می‌گوید: آقا جلسه دارد، الکی ها! دارد با مادرزنش تلفنی حرف می‌زند، می‌گوید: آقا جلسه دارد، این جلسه به سرت بخورد. دارد روزنامه می‌خواند می‌گوید جلسه دارد. خدا می‌داند بعضی از این دوروبری‌ها آدم را جهنمی می‌کنند.

مرحوم علامه طباطبایی قدس سره در سنن النبی می‌گوید: پیغمبر ﷺ دوروبری‌هایش آدم‌هایی بودند که هر کس می‌آمد، هر کاری با پیغمبر داشت نه نمی‌گفتند، بلافاصله وصلش می‌کردند. این دوروبری‌ها خیلی نقش دارند. کار دست تلفنچی و رئیس دفتر است. هر که را بخواهند راه می‌دهند و هر که را نخواهند می‌گویند آقا جلسه دارد یا آقا وقت ندارد - یک دربان گذاشت، گفت: دیگر فقرا را راه نده! خودش را گم کرد، اسحاق بن عمار می‌گوید: آن سال من که متوجه نشدم، بلند شدم رفتم مکه، بعد از مکه رفتم مدینه، خانه امام صادق علیه السلام سلام کردم دیدم جواب سلام مرا نداد - این‌ها جنبه تنبیهی و تربیتی دارد - احوالپرسی کردم، دیدم امام رویش را برگرداند.

عرضه داشتم آقا فدایت بشوم من همانی هستم که تو همیشه می‌گفتی هم دنیا را داری و هم آخرت، این همه راه به عشق دیدن شما آمدم، چرا رویتان را برمی‌گردانید؟ امام علیه السلام فرمود: چرا دربان در خانه‌ات گذاشتی که هر کس با تو کار دارد، مشکل دارد ردش می‌کند. در خانه من امام صادق صبح تا شب باز است. این شیعه‌های گرفتار اگر پیش تو نیایند پیش چه کسی بروند؟ می‌گوید: یک دفعه متوجه شدم، گفتم: ای داد و بیداد بد کاری کردم، امام را رنجاندم. گفتم: آقا فدایت شوم، اشتباه کردم، عراق برسم دربان را مرخص می‌کنم و جبران می‌کنم، امام

بلند شد مرا در بغل گرفت و مرا بوسید، گفت: تو عزیز منی! اما از این کار تو خوشم نمی‌آید.^۱ یکی از علمای بزرگ شیخ زین العابدین مازندرانی که بعد از مرگش در خواب دیدند و به او گفتند دوست داری زنده شوی، بیایی به دنیا؟ گفت: بله، گفتند می‌خواهی بیایی در دنیا چه کنی؟ گفت: می‌خواهم در خانه‌ام بنشینم یک بیچاره‌ای، یک بدبختی، یک مشکل داری بیاید تا مشکلت را حل کنم و دوباره بمیرم. حالا که می‌دانیم به داد مردم رسیدن چقدر ثواب دارد به مردم خدمت کنیم. یک وامی می‌خواهد تو هم با صندوق قرض الحسنه آشنایی، بگو حاج حسن آقا این بیچاره می‌خواهد دخترش را شوهر بدهد یا زنش مریض است یک میلیون برایش جور کن! آقا حرف زدن که مایه ندارد. چهار تا کلمه حرف زدی، یک نامه نوشتی، یک سفارش کردی، گره کار یک مسلمان را باز کردی می‌دانی این چقدر قیمت دارد؟ یک دلی را شاد کردی می‌دانی این چقدر ارزش دارد؟ این‌ها خیلی مهم است.

۴. احترام به پدر و مادر

یکی از فرازهای سیره رفتاری امام برخورد با پدر و مادر است. خدا می‌داند بعضی از جوان‌های ما (هم دخترش و هم پسرش) خیلی مغرورند. تا ساعت یازده که می‌گیرد می‌خواهد این که مال خوابش، یک زبان دارد که از همه طلبکار است. مادرش می‌خواهد دو تا جمله حرف بزند می‌گوید: حوصله ندارم اعصابم خورد است، هجده سالش است، می‌گوید: اعصابم خورد است، بنال، هر چه می‌خواهی بگو. پسره باباش دو کلام می‌خواهد نصیحتش کند، می‌گوید: این حرف‌ها قدیمی شده چه داری می‌گویی؟ در کتاب نهج الدعا حدیثی دیدم که پیغمبر ﷺ می‌فرماید: دعای پدر و مادر در حق اولاد مثل آبی است که کشاورز به زمین کشاورزی می‌دهد، باعث رشد و عاقبت بخیری می‌شود. شما بذر پاش، بیل بزنی، کود بده، همه کار را انجام بده، آب نده، حاصل خبری نیست. آبی که به زمین کشاورزی می‌دهی

۱. بحار الأنوار، ج ۵، ص ۳۲۳؛ رجال الکشی، ص ۴۰۹؛ مستدرک، ج ۹، ص ۶۶.

باعث حاصل زمین می‌شود. تو طاقت شنیدن دو کلام حرف پدر و مادرت را نداری!

سروصدا کردن با مادر باعث ناراحتی امام صادق علیه السلام

یکی از دوستان امام صادق علیه السلام ابراهیم بن محذب است، می‌گوید: من و مادرم به مدینه دیدن امام صادق علیه السلام آمده بودیم - هتل و مسافرخانه که نبود در خانه‌ها را می‌زدند که آقا اتاق اجاره‌ای داری؟ یک اتاق اجاره می‌کردند چند روز می‌ماندند و هر روز دو سه دفعه می‌رفتند امام را می‌دیدند و بعد چند روز هم می‌رفتند - می‌گوید: مادرم در خانه بود من شب خانۀ امام صادق علیه السلام رفتم یک مقدار دیر آمدم، می‌گوید: تا به خانه رسیدم، مادرم گفت چرا دیر آمدی؟ آقایان! پدر و مادرها که سانشان بالا می‌رود اکثراً اخلاقشان عوض می‌شود، پرتوقع می‌شوند، زودرنج و بهانه‌گیر می‌شوند، مثلاً: زنگ می‌زند پسر بلند شو بیا کارت دارم، می‌گوید: مادر مغازه‌ام دستم بند است، شاگردم نیست و مشتری دارم. یک ساعت بعد که می‌رود اخم‌هایش در هم است قهر کرده. خیلی زود ناراحت می‌شوند؛ لذا قرآن می‌گوید: «فَلَا تَقُلْ لَهَا أُفٌّ» با پدر و مادر با احترام حرف بزنید، این‌ها زود رنجند، عزت و احترامشان را نگه دارید.

می‌گوید: مادرم گفت چرا دیر آمدی؟ گفتم: دیگر دیر شد، صدایم را بلند کردم، یکی مادر گفت و یکی من گفتم، دو تا داد زدم، مادر از من دلگیر شد و گرفتم خوابیدم. صبح زود بلند شدم رفتم حمام مدینه و غسل کردم بعد خانه امام صادق علیه السلام آمدم، سلام کردم و نشستم، تا نشستم بدون مقدمه، امام صادق علیه السلام فرمود: «قَالَ لِي مُبْتَدِئًا يَا أَبَا مِهْزَمٍ مَا لَكَ وَ الْحَالِدَةَ» این چه کاری بود با مادرت انجام دادی، «أَغْلَظْتَ فِي كَلَامِهَا الْبَارِحَةَ» مادر با تو آرام حرف زد ولی تو داد زدی، چرا؟ امام صادق علیه السلام می‌خواهد جایگاه مادر را به او بفهماند، «أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ بَطْنَهَا مَنْزِلٌ قَدْ سَكَنَتْهُ» این شکم مادرت نه ما و نه روز خانه تو بوده، «وَأَنَّ حِجْرَهَا مَهْدٌ قَدْ غَمَرَتْهُ» در دامن مادر آرامیدی و آرام گرفتی، «وَوَدَّيْهَا وَعَاءٌ قَدْ شَرِبْتَهُ» از سینه مادر شیر

خوردی، «قَالَ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَلَا تُغْلِظْ لَهَا»^۱ دیگر در صورت مادرت داد نرنی! تند با مادر حرف نرنی! گفتم چشم.

عزیزان! امامان ما زود هم گذشت می‌کردند. خدایا! می‌شود یک لحظه ما مثل آن‌ها باشیم و یک ذره رنگ آن‌ها را داشته باشیم. گفتم: آقا به شما قول می‌دهم که دیگر روی مادرم داد نزنم، اشتباه کردم، امام مرا بغل کرد و بوسید و فرمود: احترام مادرت را داشته باش. جوان‌ها امام صادق علیه السلام فقط به ابن محذب نگفت بلکه به همه ما گفت که احترام پدر و مادرهایتان را داشته باشید.

اهمیت احترام به والدین

یک جوانی پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: آقا من یک نذری کردم، چون بلد نبودم حالا در آن گیر کرده‌ام، فرمود: چه نذری کردی؟ گفت نذر کرده‌ام اگر حاجتم روا شود در بهشت را بیوسم حالا حاجتم روا شده در بهشت را کجا گیر بیاورم؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: جوان برو دست پدرت و پای مادرت را بیوس مثل این که در بهشت را بوسیده‌ای و به نذرت هم وفا کرده‌ای. گفت: آقا نه پدر دارم و نه مادر، فرمود: برو سر قبر پدر و مادرت و قبر آن‌ها را بیوس! گفت: آقا من بچه که بودم آن‌ها مرده‌اند و الان هم نمی‌دانم که قبرشان کجاست، فرمود: برو قبرستان دو تا صورت قبر درست کن بگو این قبر پدرم و این قبر مادرم خم شو آن‌ها را بیوس به نذرت عمل کردی. ده تا لیسانس داشته باشی، اگر دل مادرت از تو رنجیده باشد هر کاری دنبالش بروی سرت به سنگ می‌خورد، خداوند گره در کارت می‌اندازد. دل این پیرزن را باید شاد کنی، بابایت را باید راضی کنی. هی دور خودش می‌چرخد نمی‌داند گره کارش چیست، کجا گیر کرده، کجا مشکل دارد.

۱. مستدرک، ج ۱۵، ص ۱۹۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۷۲؛ دلائل الامامه، ص ۱۱۶.

۵. اسم گذاری

عنایت کنید! یک فراز دیگر بگوییم خسته نشوید. امام صادق علیه السلام روی نامگذاری بچه‌ها خیلی حساس بود. عزیزان ما شیعه هستیم! شما انگلیس برو، فرانسه برو، آلمان برو! به یک آلمانی، به یک انگلیسی بگو آقا اسم بچه‌ات را حسین بگذار! می‌گوید: هیچ وقت نمی‌گذارم من خودم برای خودم فرهنگ دارم. چرا ما اسم‌های خارجی را روی بچه‌هایمان می‌گذاریم؟ ما خودمان فرهنگ داریم و شیعه هستیم. خود این اسم نشان می‌دهد که طرف چکاره است، کدام طرفی است.

انتخاب اسم از روی علم و آگاهی

امام صادق علیه السلام به یک کسی به نام ضریس کنانی رسید. «قال الصادق لَضَرِيْسِ الْكِنَانِيِّ لِمَ سَمَّيْتَكَ أَبُوْكَ ضَرِيْسًا» گفت: چرا بابات اسم تو را ضریس گذاشته؟ طرف هم خیلی حاضر جواب بود، «قَالَ كَمَا سَمَّيْتَكَ أَبُوْكَ جَعْفَرًا» گفت: همانطوری که بابای تو امام باقر اسم تو را جعفر گذاشته، بابای من هم اسم مرا ضریس گذاشته، «قَالَ إِنَّمَا سَمَّيْتَكَ أَبُوْكَ ضَرِيْسًا بِجَهْلٍ» امام فرمود: بابایت ندانسته اسم تو را ضریس گذاشته، «لَإِنَّ لِإِبْلِيسَ ابْنًا يُقَالُ لَهُ ضَرِيْسٌ» ضریس اسم پسر شیطان است.

خدا می‌داند الان بعضی‌ها چنین می‌کنند، مثلاً: می‌گویند باید یک اسم کلاس‌داری روی پسر و یا دخترمان بگذاریم. یک اسم خارجی می‌گذارد معنایش را هم نمی‌داند بعد می‌پرسد، می‌گویند: این اسم توله سگ است. امام صادق فرمود: «وَإِنَّ أَبِي سَمَّيَنِي جَعْفَرًا بِعِلْمٍ» پدرم آگاهانه اسم مرا جعفر گذاشته، «عَلَى أَنَّهُ اسْمٌ مَّهْرٍ فِي الْجَنَّةِ»^۱ جعفر اسم نه‌ری در بهشت است. پدرم اسم آن نه‌ر بهشتی را روی من گذاشته است. نامگذاری بچه‌هایمان باید نشان دهد ما شیعه و پیرو اهل بیت علیهم السلام هستیم. ان شاء الله دنباله سیره اخلاقی و رفتاری امام صادق علیه السلام را فردا شب بیان خواهیم کرد.

۱. بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۲۶.

آموزه‌های اخلاقی و رفتاری امام صادق (۲)

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: «إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ صَادِقُونَ لَا نَخْلُو مَنْ كَذَّبَ عَلَيْنَا وَكُذِّبَ عَلَيْنَا وَ يُسْقَطُ صِدْقَنَا بِكَذِبِهِ عَلَيْنَا عِنْدَ النَّاسِ»^۱

مقدمه

بحث ما پیرامون سیره اخلاقی و رفتاری امام صادق علیه السلام است. امشب آخرین بخش این بحث را مطرح می‌کنم. یکی از القاب معروف امام صادق علیه السلام که موضوع بحث امشب من است لقب صادق است. صدق؛ یعنی راست گفتن و صادق؛ یعنی راستگو. از قرآن شروع کنم، خدا در قرآن وقتی می‌خواهد خودش را به ما معرفی کند: با عنوان خدای راستگو معرفی می‌کند «وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا»^۲، «وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا»^۳ چه کسی در گفتار و سخن گفتن از خدا راستگوتر است؟ خدا خودش را به عنوان راستگو در قرآن به ما معرفی می‌کند.

خداوند در قرآن وقتی می‌خواهد پیغمبرها را تعریف کند اینجور تعریف می‌کند: به پیغمبر ما می‌فرماید: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ» یاد کن از ابراهیم خلیل، «إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا»^۴ ابراهیم خیلی راستگو بود. «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا»^۵ ادريس پیغمبر،

۱. مستدرک، ج ۹، ص ۹۰؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۱۷؛ رجال الکشی، ص ۲۰۵.

۲. نساء، ۱۲۲.

۳. همان، ۸۷.

۴. مریم، ۴۱.

۵. همان، ۵۶.

خیلی راستگو بود؛ پس خدا و پیامبران خدا راستگو و صادقند. خدا در قرآن وقتی از حضرت یوسف می‌خواهد صحبت کند، از جمال یوسف نمی‌گوید، از قد و بالای یوسف نمی‌گوید؛ بلکه می‌فرماید: «يُوسُفُ أَيُّهَا الصَّادِقُ»^۱ یوسف خیلی راستگو بود. روی صداقت یوسف تکیه می‌کند. در قرآن خدا اسم یک زن را بیشتر نیاورده که آن هم حضرت مریم است و یک سوره را هم به نام مریم اختصاص داده است. خدا وقتی می‌خواهد مریم را تعریف کند، اینگونه تعریف می‌کند: «وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ»^۲ مادر عیسی خیلی راستگو بود. روی صداقت مریم تکیه می‌کند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ صَادِقُونَ»^۳ ما چهارده معصوم راستگو هستیم. عزیزان! جایی که خدا راستگوست، پیغمبرها صادقند، امامان و بزرگان دین ما صادقند، اگر ما بخواهیم دنبال آن‌ها برویم باید صداقت داشته باشیم. این نکته را عزیزان توجه داشته باشند که چرا ما این همه خدا را صدا می‌زنیم ولی خدا جواب ما را نمی‌دهد؟ نوعاً علتش این است راستگو نیستیم، جنس ما شیشه خورده دارد.

صداقت، عامل گرفتن برات آزادی از آتش جهنم

یک عده از بحرین خانه خدا آمدند و حج به جا آوردند. زمانی که برمی‌گشتند، یک آدمی در بین این‌ها ساده‌لوح بود - دیدید بعضی‌ها دیوانه نیستند اما هر چه می‌گویی زود باور می‌کنند - وسط راه به او گفتند: برات آزادی از آتش جهنم را از خدا گرفتی؟ گفت نه، مگر شما گرفتید؟ گفتند: بله، در جیب ماست. گفت کاری ندارد خدا که جایی نرفته، از وسط راه برگشت، به مسجدالحرام زیر ناودان طلا رفت، گفت: خدایا! ما با هم زیارت خانهات آمدیم، به آن‌ها مجوز بهشت دادی ولی به من چیزی ندادی، چرا بین ما فرق گذاشتی؟ این صاف با خدا حرف زد،

۱. یوسف، ۴۶.

۲. مائده، ۷۵.

۳. مستدرک، ج ۹، ص ۹۰؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۱۷؛ رجال الکشی، ص ۲۰۵.

کلک در کارش نبود، یکدفعه دید یک نامه‌ای از آن بالا افتاد، نامه را برداشت دید نوشته تو از آتش جهنم آزادی. نامه را در جیبش گذاشت، راه افتاد تا به رفیق‌های بحرینی اش رسید، گفت: من هم رفتم نامه گرفتم، این هنر نیست. گفتند: ای داد و بیداد ما سر به سرش گذاشتیم، این با این دل صافش رفت نتیجه گرفت.

خدا صاف است، کلک در کار خدا نیست، هر چه می‌گوید راست می‌گوید. بنده اگر با صداقت با خدا صحبت کند، خدا جوابش را می‌دهد. اگر یک جایی دیدی تأخیر شد جواب نداد و اعتنا نکرد، مشکل در او نیست؛ بلکه مشکل در ماست. بزرگترین درس از سیره امام صادق درس صداقت و راستگویی است. پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «لَا تَنْظُرُوا إِلَى كَثْرَةِ صَلَاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ وَ كَثْرَةِ الْحُجِّ وَ الْمَعْرُوفِ وَ طَنَطْنَتِهِمْ بِاللَّيْلِ» «گول نمازها و روزه‌های مردم را نخورید، گول نماز شب و ذکرها را نخورید، اگر می‌خواهید بدانید که آدم درستی است یا نه، «وَ لَكِنْ انظُرُوا إِلَى صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ»^۱ نظر به راستگویی او کنید.

عزیز من! در بازار می‌خواهی جنسی بخری، با خود می‌گویی خدایا! این زرشکی که این شهدی‌ها دارند به ما می‌دهند مال دو سال قبل نباشد. خدایا! زعفران قلبی نباشد. زعفران قلبی خیلی فراوان است کلاه سرتان نرود. می‌بینی طرف روی پیشانی‌اش جای سجده است که جای سجده خیلی خوب است. امیرالمؤمنین علیه السلام هر کس دیدنش می‌آمد، در پیشانی‌اش نگاه می‌کرد اگر جای سجده بود، لبخند می‌زد و اگر می‌دید پیشانی‌اش صاف است اخم می‌کرد، می‌فرمود: نشان می‌دهد تو اهل نماز شب نیستی؛ چون در پیشانی‌ات هیچ اثری از نماز نیست. شخصی که هر سال عمره می‌رود، هر سال حج می‌رود، دو برابر من هم ریش دارد، اما جنس را به تو می‌دهد وقتی می‌روی به شهرتان می‌بینی جنس قلبی به تو داده، این آدم خوبی است؟ آدم خوب آن کسی است که صادق باشد، جنس را که به شما می‌دهد صاف بدهد.

۱. بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۱۱۴؛ عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۱.

بعد از انقلاب بعضی‌ها بیش از حد پولدار شدند. سؤال: آقا چه جور شد پولدار شدی؟ ارث به تو رسیده؟ می‌گویی نه، گنج‌گیری آمده؟ می‌گویی نه، افتاده در بساز و بفروش، ساختمان ساخته، لوله و اتصالات استاندارد به کار نبرده، طرف بعد از عمری، زندگی‌اش را فروخته، یک آپارتمان شصت متری خریده، داخل آپارتمان می‌رود، بعد از یک هفته می‌بیند از توی دیوار چشمه درآمد، یا للعجب، همه جا چشمه روی زمین است خانه من در دیوار است؟ لوله ترکیده. پول ساختمان خوب از طرف گرفته، پولدار شده اما چگونه؟ فردا باید جواب این آدم را بدهد؛ چون این‌ها حق الناس است. حواستان را جمع کنید!

مرد باید در زندگی صادق باشد، به زنش دروغ نگوید. الان ما مردهایی داریم که دروغ‌گو هستند، دنبال ولگردی می‌رود آخر شب می‌آید زنش می‌گوید کجا بودی؟ می‌گوید: زیارت شاه‌عبدالعظیم بودم. آدم دروغ‌گو تو زیارت بودی؟ به زنت دروغ نگو، به بچه‌ات دروغ نگو، به شاگردت دروغ نگو، به خدا دروغ نگو! آقا پولدار شده، چطور پولدار شده؟ رشوه گرفته می‌گوید روی میز چیزی نگذار؛ چون روی میز حرام است، زیر میز رد کن بیاید. خدا که زیر میزش را می‌بیند. گفت: حلالش می‌کنم تو راضی و من هم راضی، گور پدر ناراضی. تمام شد یکدفعه می‌بیند آقا شد پولدار، با چی، با صداقت؟ آقایان با صداقت آدم نمی‌تواند به راحتی پولدار شود. با دروغ، با کلک و با دزدی، بله. شما خیال کردی همین که یک کلمه بگویند راضی هستیم تمام است؟

چرا بچه‌ات بی‌نماز است؟ چرا بچه‌ات خدا را قبول ندارد؟ چرا بچه‌ات بی‌دین است؟ برو دنبال آن لقمه‌ای که آوردی. خدا می‌داند آقایان! پول‌هایی که از راه حرام جمع می‌شود وزر و وبال و هیزم جهنم است. الان ما آدم‌هایی داریم که پول زیادی ندارند، زندگی ساده‌ای دارند اما از راه حلال، دختر دارد باحجاب، نجیب و نماز خوان و متدین. پسر دارد نگاهش می‌کند لذت می‌برد. لذت زندگی به اینهاست. از امام صادق علیه السلام سؤال کردند بالاترین لذت‌های دنیا چیست؟ امام فرمود: آدم بچه خوب داشته باشد که نگاهش کند لذت ببرد. اگر فرزند ناصالح

داری، گیر در لقمه شماسست. پولی که از راه حرام درآوردی این زندگی نیست. زرنگ‌ترین انسان روی زمین امیرالمؤمنین علیه السلام بود که از پول فرار می‌کرد. شما خیال می‌کنید مال حرام جمع کردن زرنگی است؟ آقا بارش را بسته، ماشاء الله کدام بار؟ این بار را باید بگذارد. اما جواب این بار را باید بدهد. خانه اشغالی ساخته به جای خانه خوب به مردم فروخته، ماشین تصادفی را صافکاری کرده به جای ماشین سالم به مردم فروخته، برنج تایلندی و برنج هندی را با برنج ساری و مازندران قاطی کرده به مردم داده، زعفران قلابی و زعفران واقعی را قاطی کرده به مردم داده، این پول‌های اینجوری، خدا می‌داند که تن آدم را می‌لرزاند.

امروز مشکل ما در جامعه مشکل صداقت است. شوهر از راه می‌آید خانم موبایلش را برمی‌دارد شروع می‌کند ور رفتن، دنبال چه می‌گردد؟ می‌گوید: این شوهر من اهل کلک است، می‌خواهم ببینم به چه کسی پیامک زده، که به او تلفن زده و او به که تلفن زده. صداقت در زندگی باعث می‌شود زندگی بامحبت باشد. زن وقتی ببیند شوهرش به او دروغ می‌گوید، تدریجاً محبت شوهر از دل زن بیرون می‌رود و همینطور مرد وقتی ببیند زنش به او دروغ می‌گوید، تدریجاً نسبت به زن بی‌تفاوت می‌شود. آنکه محبت را در زندگی قرص می‌کند صداقت است.

صداقت را سوغات ببرید!

شما زیارت امام رضا علیه السلام آمدید، می‌دانید چه از اینجا سوغات ببرید، به امام رضا علیه السلام قول بده بگو چهل سال، پنجاه سال، شصت سال از عمر من گذشته، خیلی دروغ گفتم، به مردم دروغ گفتم، به زنم دروغ گفتم، به رفیقم دروغ گفتم، خدایا به تو دروغ گفتم ولی دیگر تصمیم دارم از اینجا که می‌روم با خودم صداقت را هدیه ببرم و صادق باشم.

در قرآن چند تا دعا داریم؟ صد و هشتاد تا دعا در قرآن داریم. دو تا از آن‌ها را برایتان می‌گویم: ۳۰۹ بار واژه «قل» در قرآن آمده «قُل» امر است؛ یعنی بگو.

درخواست صداقت از خداوند

دو تا دعا این است: خدا به پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ» صداقت آنقدر مهم است که خدا به پیغمبر می‌فرماید از من بخواه به تو صداقت بدهم. پیغمبر از خدا بخواه، چی؟ خدایا! هر کاری که من وارد می‌شوم با صداقت وارد شوم، «وَأَخْرِجْنِي مَخْرَجَ صِدْقٍ» خدایا! هر کاری که با صداقت شروع کردم با صداقت هم تمامش کنم. خدایا! صادق بودن کار سختی است، «وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا» خدایا! یک فرشته را مأمور من کن که مواظب باشد یک وقت پایم را از صداقت آن طرف‌تر نگذارم.

یک مردی به زنش می‌گفت: خانم! الهی من فدای تو بشوم، از این تعارف‌های خشک و خالی می‌کرد، جانم فدای تو، زن هم می‌گفت: خدا عمرت بدهد، خدایا! چه شوهر خوبی دارم، این زن مریض شد، پیش دکتر رفت، دکتر گفت: خانم کلیه‌ات فاسد شده و آن کلیه‌ات هم دارد فاسد می‌شود، یک کلیه سالم می‌خواهی. آمد به شوهرش گفت: مرد تو فدایم می‌شدی، قربانم می‌رفتی، قربان صدقه‌ام می‌شدی، دو تا کلیه سالم داری یکی‌اش را به من بده تا من مثل تو زنده بمانم، گفت: زن من شوخی کردم، شوخی هم حالیت نمی‌شود؟

دروغ در زندگی ما فراوان است. یک کسی از دنیا رفته، می‌روی تسلیت بگویی، طرف می‌گوید: پدرم از دنیا رفت عمرش را به شما بخشید. این از آن دروغ‌های شاخدار است. کجا بابات عمرش را به من بخشید دروغ‌گو؟ بابات اگر عمر داشت خودش استفاده می‌کرد. کسی قدرت ندارد عمرش را به کسی ببخشد. عمر دست خداست او می‌بخشد. این‌ها تعارف است، مادرم عمرش را به شما بخشید، دیگر از این حرف‌ها نزنید، چون این‌ها دروغ است. دیدن مریض می‌رود می‌گوید: خدا بد ندهد. این دروغ است، خدا به کسی بد نمی‌دهد، مریضی خودش یک نعمت است. در حرف‌های روزانه سعی کنیم راست‌گو باشیم. آقایان! دروغ گفتن،

جدی و شوخی‌اش حرام است. دروغ می‌گوید، می‌گوید شوخی کردم. گناه در نامه عمل تو نوشته شد. کوچک باشد حرام است، بزرگ هم باشد حرام است.

حجاج بن یوسف تکریم‌کننده صداقت

حجاج بن یوسف خیلی خون‌خوار بود، ظالم و سفاک بود. بالای منبر داشت برای مردم سخنرانی می‌کرد، مؤذن اذان ظهر را شروع کرد، اما حجاج به اذان اعتنا نکرد، اذان تمام شد سخنرانی ادامه پیدا کرد، یک پیرمرد جگرداری از پای منبر گفت: امیر! تو قدرت نداری جلوی خورشید را بگیری و متوقفش کنی، اول وقت نماز است، سخنرانی‌ات را قطع کن و نماز بخوان! حجاج سخنرانی را قطع کرد اما خیلی به او بر خورد - این حاکمان ظالم، باد در دماغشان بود - حجاج از منبر پایین آمد و گفت: که بود به من اعتراض کرد؟ گفتند: این پیرمرد، گفت: غل و زنجیرش کنید و به زندان بیندازید.

زندان حجاج جوری بود که هر کس از این در زندان می‌رفت، از در دیگر زندان قبرستان می‌رفت. کسی جان سالم به در نمی‌برد. قوم و خویش‌های این پیرمرد پیش حجاج آمدند و گفتند: آقا این پیرمرد دیوانه است، عقل درست و حسابی ندارد، خواهش می‌کنیم دستور بدهید آزادش کنید، گفت: اگر خودش بیاید و به من بگوید که من عقل ندارم، آزادش می‌کنم. قوم و خویش‌هایش به ملاقاتش آمدند و گفتند: بلند شو آزاد شدی، گفت: چطور؟ گفتند: بیا پیش حجاج و یک کلام بگو من دیوانه‌ام و عقل ندارم. گفت: خیلی هم عقل دارم، در زندان می‌مانم و می‌میرم اما دروغ نمی‌گوییم.

قوم و خویش‌هایش آمدند پیش حجاج و گفتند: واقعاً گفتیم دیوانه است، این دیوانه است، حاضر نیست. حجاج گفت: بروید او را از زندان بیاورید، غل و زنجیرش را باز کنید، لباس نو تنش کنید، بعد هم یک پول حسابی به او داد گفت: اگر یک مرد در این مملکت پیدا بشود تو هستی، هر چه من دیدم چاپلوس و دروغ‌گو بودند، بارک الله به تو که حاضر نشدی دروغ

بگویی. ^۱ صداقت یک ارزش است. اگر بخواهند به ما نمره بدهند، نمره را چگونه می‌دهند؟ می‌گویند: هر کسی که راستگوتر است، نمره‌اش بیشتر است. کاسب باید راست‌گو باشد، واعظ باید راست‌گو باشد، مداح باید راست‌گو باشد، کارمند باید راست‌گو باشد، رئیس باید راست‌گو باشد، وزیر باید راست‌گو باشد، رئیس‌جمهور باید راست‌گو باشد، امام جمعه باید راست‌گو باشد. در کتاب اعیان الشیعه دارد: «لقبة الصادق لصدق حدیثه» چرا به امام صادق علیه السلام لقب صادق دادند؟ چون امام در زندگی‌اش راست‌گو بود. عزیزان! تعارفات خشک و خالی، دروغ نوشته می‌شود.

صداقت امام صادق علیه السلام در دل و زبان

امام صادق علیه السلام یک پسری دارد اسمش اسماعیل است. می‌گوید: با پدرم در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه بودیم، پدرم غلامی داشت که آزادش کرده بود و او مدتی بود که رفته بود. وقتی اعمال عبادی پدرم تمام شد، بلند شدیم با هم به طرف خانه راه افتادیم، این غلام هم که در مسجد با ما بود، پشت سر ما راه افتاد، در خانه که رسیدیم پدرم مچ دست مرا گرفت، کلید را انداخت و در را باز کرد، بدون این که غلام را تعارف کند که به خانه بیاید وارد خانه شد، غلام هم راهش را کشید و رفت.

وارد خانه شدم و گفتم: بابا تو که رسمت بود همیشه تعارف خانه می‌کردی، این قبلاً غلامت بود، نان و نمکت را خورده بود، چرا او را تعارف نکردی که به خانه بیاید؟ قلم و کاغذ را بگیر دستت، بین روزی چند تا از این دروغ‌ها می‌گویی. بابایم امام صادق علیه السلام گفت: اسماعیل من پیرمردم، امروز کارم زیاد بود خسته شدم، می‌خواستم استراحت کنم، آمادگی برای پذیرایی مهمان نداشتم، در دلم راضی نبودم که این ساعت مهمان بیاید؛ چون خسته بودم و آمادگی نداشتم؛ چون در دلم راضی نبودم اگر به زبان می‌گفتم بفرما بیا خانه، زبان و دلم دو تا می‌شد،

۱. حکایت‌های پندآموز، ص ۱۰۷؛ المستطرف، ج ۲، ص ۸.

پسرم! پدرت می‌خواهد صادق باشد، هر چه به زبان می‌آورد همان در دلش باشد. جلوی رویش می‌گویدی الهی من فدایت بشوم، چمن زیر پایت بشوم، قربانت بروم، رد که می‌شود می‌گویدی: الهی سر به تنت نباشد، از ریختن بدم می‌آید، از فیزیکت بدم می‌آید... چه شد!! سعی کنیم در زندگی دل و زبان ما یکی باشد. بزرگترین سوغاتی سفرتان در دهه صادقیه به مشهد مقدس صداقت باشد. آی کسانی که در کارتان تقلب می‌کنید، حواستان جمع باشد! پولی که از راه بی‌صداقتی به دست بیاید، در راههایی خرج می‌شود که فکرش را هم نمی‌کنید. یک‌دفعه خبر می‌دهند که پسرت یک بیماری گرفت، زنت یک بیماری گرفت، یک تصادف شد، تمام این پول‌هایی که با تقلب جمع کردی یک جا باید خرج کنی، دیگر نتیجه نمی‌گیری. خدا صادق است، پیغمبرها صادقند، امامان ما صادقند، ما هم باید صادق باشیم. در نظام صادق عالم، هر کس بخواند بی‌صداقتی داشته باشد شکست می‌خورد.

ویژگی‌های حضرت فاطمه معصومه علیها السلام

عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام: «إِنَّ لِلَّهِ حَرَمًا وَهُوَ مَكَّةُ وَ لِرَسُولِهِ حَرَمًا وَهُوَ الْمَدِينَةُ وَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَرَمًا وَهُوَ الْكُوفَةُ وَ لَنَا حَرَمًا وَهُوَ قُمْ وَ سَتُدْفَنُ فِيهِ امْرَأَةٌ مِنْ وُلْدِي تُسَمَّى فَاطِمَةَ مَنْ زَارَهَا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ»^۱

مقدمه

فرارسیدن میلاد باسعادت فاطمه معصومه علیها السلام را به محضر شما محبان و پیروان آن بزرگوار تبریک عرض می‌کنم.

برای این که همه شما پیرامون شخصیت کم نظیر این بانوی اسلام، اطلاعات لازم و ضروری را داشته باشید من به شکل دسته‌بندی شده، ده تا از ویژگی‌های حضرت را برایتان بیان می‌کنم که نسبتاً یک شناخت کاملی از آن حضرت پیدا کنیم.

۱. مقام و منزلت

اولین ویژگی حضرت فاطمه معصومه علیها السلام در میان فرزندان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مقام و منزلت ایشان است. بعد از امام رضا علیه السلام مقام حضرت از همه فرزندان موسی بن جعفر علیه السلام بالاتر است؛ چون می‌دانید امام هفتم هم پسران زیادی دارد و هم دختران زیادی؛ یعنی

۱ . بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۳۱۷؛ الحکم الزاهرة با ترجمه انصاری، ص ۳۳۳؛ تاریخ قم، ص ۲۱۴.

حضرت معصومه علیها السلام مقامش از احمد بن موسی علیه السلام شاه چراغ بالاتر و از حضرت حمزه بالاتر است. این مطلبی را که دارم می‌گوییم براساس گفتار علماست. مرحوم محدث قمی می‌گوید: در میان دختران امام هفتم افضل آنان فاطمه معصومه علیها السلام است.^۱

علامه تستری می‌گوید: در میان فرزندان امام کاظم علیه السلام بعد از امام رضا علیه السلام کسی هم سنگ حضرت معصومه علیها السلام نیست، مثلاً: احمد بن موسی علیه السلام که در شیراز دفن است و به شاه چراغ معروف است یک انسان کامل و بزرگی بوده است. موسی بن جعفر علیه السلام که به شهادت رسید، عده‌ای آمدند با احمد بن موسی بیعت کردند و گفتند: امام ما تو هستی. احمد بن موسی مردم را جمع کرد و گفت: شما مرا قبول دارید؟ گفتند: بله، گفت: اگر مرا قبول دارید دنبال من راه بیفتید! دنبال احمد بن موسی علیه السلام راه افتادند، احمد بن موسی تا در خانه امام رضا علیه السلام رسید، خم شد دست امام رضا علیه السلام را در دست‌هایش گرفت و گفت: مردم! امام من و امام شما علی بن موسی الرضا علیه السلام است، من که امام نیستم. این شاه چراغ با این جایگاه اما فاطمه معصومه علیها السلام از او بالاتر است.

۲. عصمت

دومین ویژگی حضرت، عصمت است. اسمش معصومه نیست، بلکه اسمش فاطمه است. این لقب معصومه را امام رضا علیه السلام به او داد، فرمود: من از خواهرم تاکنون گناه و خطایی ندیدم، خواهر من معصومه است؛ یعنی دارای مقام عصمت است. پیغمبران و امامان ما معصومند؛ یعنی گناه و فکر گناه هم نمی‌کنند. خواب گناه هم نمی‌بینند اما غیر از آن‌ها در درجات بعدی حضرت ابوالفضل معصوم است، حضرت زینب معصومه است. امام رضا علیه السلام فرمود: «مَنْ زَارَ الْمَعْصُومَةَ بِقَوْمٍ كَمَنْ زَارَنِي»^۲ هر کس معصومه را در قم زیارت کند مثل این است که من امام رضا را زیارت کرده است.

۱. منتهی الامال، ج ۲، ص ۲۴۱.

۲. ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۶۸.

۳. عالمه

سومین ویژگی حضرت، عالمه است. عزیزان! این را بدانید که هر کس فرزند امام، خواهر امام و برادر امام بود که مقامش بالا نیست؛ فرزند امام، خواهر امام و برادر امام بودن یک ارزش و یک امتیاز است، اما هم‌ه‌اش این نیست، از خودش هم باید یک چیزهایی داشته باشد. حضرت فاطمه معصومه علیها السلام از نظر مقام علمی در سطح بالایی بود. یک کتابی است به نام *کریمه اهل بیت* که جامع‌ترین و تحقیقی‌ترین کتاب راجع به حضرت فاطمه معصومه علیها السلام است. توصیه می‌کنم این کتاب را تهیه کنید.

یک عده‌ای از راه دور به مدینه آمده بودند تا موسی بن جعفر علیه السلام را ملاقات کنند. در خانه موسی بن جعفر علیه السلام رفتند و گفتند: ما چند تا سؤال داریم، خانواده امام گفتند: موسی بن جعفر به مسافرت رفته است، سؤال کردند پسرش امام رضا چه؟ گفتند: امام رضا علیه السلام هم با پدرش به مسافرت رفته. گفتند: ما امشب را مدینه می‌مانیم شاید فردا صبح موسی بن جعفر علیه السلام یا امام رضا علیه السلام برگردد و جواب ما را بدهد. حضرت فاطمه معصومه علیها السلام به آن‌ها گفتند: کارتان چیست؟ گفتند: یک برگه آورده‌ایم که پر از سؤال است، می‌خواهیم جواب ما را بدهید، فرمود: برگه را به من بدهید، صبح بیایید تحویل بگیرید. برگه را تحویل دادند، صبح که آمدند دیدند تمام سؤالات را با خط خودش نوشته، مهر و امضا کرده، برگه را گرفتند، دیدند همان جواب‌هایی که موسی بن جعفر علیه السلام می‌خواست بدهد این خانم داده، خیلی تشکر کردند خوشحال شدند و راه افتادند، اتفاقاً جلوی دروازه مدینه که رسیدند دیدند یک کاروان دارد می‌آید، جلو آمدند دیدند موسی بن جعفر علیه السلام است که از سفر برگشته‌اند.

به امام هفتم علیه السلام گفتند: ما دیروز آمدیم، دیشب هم ماندیم، کارمان این بود که خدا این دختر را برایتان ببخشد، کار ما را راه انداخت. امام هفتم علیه السلام فرمود: برگه را ببینم، نگاه کرد و فرمود: تمام سؤالات را دخترم فاطمه صحیح جواب داده. یک مرتبه دیدند موسی بن جعفر علیه السلام

سه مرتبه فرمود: «فِدَاها أَبوها»^۱ باباش فدایش شود. شما خیال می کنید یک کسی همینطوری بزرگ می شود! علم، فضیلت و تقواست که آدم را بزرگ می کند. آقایان! اگر می خواهید از زندگیتان خیر ببینید همیشه با علما رفت و آمد کنید. کسی که با علم و عالم ارتباط داشته باشد سود می برد. شما نگوئید مردم همه چیز بلدند و همه چیز می دانند! من دارم به شما می گویم خیلی ها بلد نیستند. چند سال پیش در کاروان حج ما یک مهندسی بود که هفتاد سالش بود، سه تا زبان را عین لیل حرف می زد زبان روسی، آلمانی و انگلیسی. می گفت: من با این ها کار کرده ام، استعدادم خوب بود یاد گرفتم. کل حمد و قل هو الله می دانید چند کلمه است؟ مهندسی که سه تا زبان بلد بود این چند تا کلمه نماز را بلد نبود، سرش را می گفت تهش را بلد نبود، تهش را می گفت سرش را بلد نبود، گفتم: بی انصاف اگر بگویی حافظه خوبی نداشتیم، زبان روسی را چطور یاد گرفتی، بگویی استعداد نداشتیم، زبان آلمانی را چطور یاد گرفتی؟ علتش این است که بعضی ها با مسجد کار ندارند، با علما سروکار ندارند، کتاب دینی نمی خوانند، دو ساعت می نشیند حرف می زند اما حاضر نیست یک صفحه رساله را مطالعه کند.

نتیجه نشستن چند لحظه در محضر عالم

مرحوم ملا احمد نراقی رحمه الله این قصه را نقل می کند، می گوید: صیادی بود که ماهی صید می کرد. این صیاد یک روز صبح تورش را به دریا انداخت تا ظهر هیچ چیز گیرش نیامد، خانه اش هم دور بود، گفت: حالا من دست خالی این همه راه بروم و جواب زخم را چه بدهم؟ گفت: من امروز ظهر خانه نمی روم، خوب کجا بروم نماز بخوانم، استراحتی بکنم تا بعد از ظهر شود، بروم دریا، شاید یک چیزی گیرم بیاید، دید یک مدرسه علمیه آنجاست که طلبه ها در آن درس می خوانند، گفت: کسی که کاری ندارد، ایوان هم سایه خوبی دارد، رفت وضو گرفت و

۱. کریمه اهل بیت، علی اکبر مهدی پور، ص ۶۳.

نماز را خواند، بعد از اتمام نماز رفت در ایوان تکیه داد تا یک چرتی بزند، دید دو تا طلبه کتاب را باز کردند دارند با هم‌دیگر مباحثه می‌کنند، بحثشان هم راجع به احکام خنثی است. خنثی موجود دو سنخیتی و دوجنسی است که نه معلوم است مرد است و نه معلوم است زن است؛ بعضی از موجودات اینگونه‌اند. حالا این نمازش را بگو چگونه بخواند، روزه‌اش را چگونه بگیرد، داشتند راجع به این بحث می‌کردند. این صیاد هر چه گوش کرد هیچ چیز سر در نیاورد ولی این کلمه خنثی در گوشش ماند.

بعد از ظهر تور را برداشت و به دریا رفت بسم الله الرحمن الرحيم را گفت و تور را به دریا انداخت، یک ماهی گنده صید کرد، گفت: خدایا! یک روزی خوبی به من دادی حالا این ماهی را چکارش کنم بیرم بازار ده تا سکه به من می‌دهند، یک مقدار فکر کرد، رفت و این ماهی را در یک پارچه‌ای پیچید، گفت: به عنوان یک هدیه برای پادشاه می‌برم و یک پولی حسابی گیرم می‌آید. جلوی قصر آورد اما کسی را راه نمی‌دادند، گفت: یک چیزی برای شاه آورده‌ام، در را باز کردند، پیش شاه آمد، گفت: قربان دریا رفتم، این ماهی تازه را به نیت شما گرفتم که ناقابل است، پادشاه هم جوگیر شد هزار سکه به این صیاد داد. صیاد گفت: ای خدا وقتی می‌خواهی برسانی چقدر قشنگ می‌رسانی! خدا را شکر کرد و پول را برداشت راه افتاد، اطرافیان به شاه گفتند: این چه بود به او دادی؟! یک ماهی ده پانزده سکه قیمتش است، چرا جوگیر شدی و هزار سکه دادی؟

گفت خوب حالا چکار کنم؟ گفتند: بهانه‌ای می‌گیری مأمورین را می‌فرستی او را بیاورند، وقتی آمد بگو این ماهی نر است یا ماده، اگر گفت نر است بگو من ماهی ماده می‌خواهم، اگر گفت ماده است بگو من ماهی نر می‌خواهم، پول را از او پس بگیر، گفت: خیلی چیز خوبی است، فرستاد گفت: بروید بگویید صیاد بیاید، صیاد آمد و پادشاه به او گفت: آقا جان نگفتی این ماهی‌ای که برای من آوردی نر است یا ماده؟ این در مدرسه که بحث طلبه‌ها را شنیده بود،

آن کلمه خنتی در گوشش بود، نمی‌دانست معنایش چیست، گفت: قربان! این ماهی نه نر است و نه ماده؛ یعنی خنتی است. آنقدر خوشش آمد که یک کیسه هزار سکه‌ای دیگر به او داد. ملا احمد نراقی می‌گوید: ببینید! نیم ساعت با طلبه‌ها نشست دنیایش آباد شد حالا اگر آدم همیشه با علماء ارتباط داشته باشد، با مسجد ارتباط داشته باشد، با کتاب ارتباط داشته باشد و با علم و دین ارتباط داشته باشد، چه می‌شود.

۴. فضائل زیارت

چهارمین ویژگی حضرت فضائلی می‌باشد که درباره او بیان کرده‌اند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «وَسْتَدْفَنُ فِيهِ امْرَأَةٌ مِنْ وُلْدِي» به همین زودی یکی از بچه‌های من در قم دفن می‌شود، «تُسَمَّى فَاطِمَةَ» نام او فاطمه است، «مَنْ زَارَهَا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ»^۱ هر کس این دخترم فاطمه را در قم زیارت کند، بهشت بر او واجب می‌شود. امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ زَارَهَا عَارِفًا بِحَقِّهَا فَلَهُ الْجَنَّةُ»^۲ هر کس فاطمه معصومه علیه السلام را در قم با معرفت زیارت کند، بهشت برای او است. امام جواد علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ زَارَ قَبْرَ عَمَّتِي بِقُمْ فَلَهُ الْجَنَّةُ»^۳ هر کس عمه مرا در قم زیارت کند اهل بهشت است.

۵. زیارت‌نامه

پنجمین ویژگی حضرت زیارت‌نامه اوست. دو تا زن زیر این آسمان زیارت‌نامه دارند، یکی حضرت فاطمه زهرا علیه السلام و دیگری حضرت فاطمه معصومه علیه السلام. زیارت حضرت فاطمه معصومه علیه السلام یادگار امام رضا علیه السلام است. در این زیارت‌نامه می‌فرماید: «يَا فَاطِمَةَ اشْفَعِي لِي فِي

۱. بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۳۱۷؛ الحكم الزاهرة با ترجمه انصاری، ص ۳۳۳؛ تاریخ قم، ص ۲۱۴.
۲. حَدَّثَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا قَالَ قَالَ يَا سَعْدُ عِنْدَكُمْ لَنَا قَبْرٌ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَبْرُ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُوسَى قَالَ نَعَمْ مَنْ زَارَهَا عَارِفًا بِحَقِّهَا فَلَهُ الْجَنَّةُ فَإِذَا أَتَيْتَ الْقَبْرَ فَقُمْ عِنْدَ رَأْسِهَا مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ وَكَبِّرْ أَرْبَعًا وَثَلَاثِينَ تَكْبِيرَةً وَسَبِّحْ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ تَسْبِيحَةً وَاحْمِدِ اللَّهَ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ تَحْمِيدَةً ثُمَّ قُلِ الرَّيَاةَ» (مستدرک، ج ۱۰، ص ۳۶۸؛ بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۲۶۵).
۳. وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۵۷۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۳۱۶؛ کامل الزیارات، ص ۳۲۴.

الْجَنَّةِ فَإِنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ شَأْنًا مِنَ الشَّأْنِ»^۱ خواهر من تو پیش خدا یک جایگاه والایی داری. امام معصوم به جایگاه والای خواهرش شهادت می‌دهد.

۶. مقام شفاعت از دیگران

ششمین ویژگی حضرت مقام شفاعت است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «وَتَدْخُلُ بِشَفَاعَتِهَا شِيعَتِي الْجَنَّةَ بِأَجْمَعِهِمْ»^۲ حضرت معصومه علیها السلام قدرت این را دارد تمام شیعیان را شفاعت کند و وارد بهشت کند.

۷. دفن حضرت بوسیله دو معصوم

هفتمین ویژگی حضرت این است که به وسیله دو امام معصوم دفن شد. حضرت فاطمه معصومه علیها السلام وقتی از دنیا رفت دو تا امام آمدند، او را دفن کردند، یکی امام رضا علیه السلام و دیگری امام جواد علیه السلام.

۸. معرفی کردن قم به حرم اهل بیت علیهم السلام

هشتمین ویژگی حضرت فاطمه معصومه علیها السلام این است که قم به خاطر حضور او و مضجع او حرم اهل بیت علیهم السلام معرفی شده است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ لِلَّهِ حَرَمًا وَهُوَ مَكَّةُ» خدا حرمی دارد که مکه است، «وَلِرَسُولِهِ حَرَمًا وَهُوَ الْمَدِينَةُ» پیغمبر صلی الله علیه و آله هم حرم دارد و حرمش مدینه است، «وَلِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَرَمًا وَهُوَ الْكُوفَةُ» حرم امیرالمؤمنین علیه السلام کوفه است، «وَلَنَا حَرَمًا وَهُوَ قُمْ»^۳ ما اهل بیت علیهم السلام هم حرم داریم و حرم ما قم است؛ پس با حضور این شخصیت در قم و دفن او در آنجا حرم اهل بیت علیهم السلام شده است.

۱. بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۲۶۵.

۲. همان، ج ۵۷، ص ۲۲۸.

۳. بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۳۱۷؛ الحکم الزاهرة با ترجمه انصاری، ص ۳۳۳؛ تاریخ قم، ص ۲۱۴.

۹. محدثه

نهمین ویژگی حضرت فاطمه معصومه علیها السلام محدثه است. روایات زیادی را از پدرش موسی بن جعفر و برادرش امام رضا علیه السلام نقل کرده است. عزیزان عنایت کنید! یک توضیحی در اینجا برایتان عرض بکنم: حضرت فاطمه معصومه علیها السلام می‌دانید کی به طرف ایران آمد و چگونه آمد؟ یک کودتایی علیه هارون انجام گرفت. هارون سه تا پسر داشت، یک پسرش را لب مرز فرستاد، تا مرزها را حفظ کند، اسم آن پسر قاسم بود. پسر دیگرش که ولیعهدش بود در بغداد گذاشت، اسم او امین بود، مأمون پسر دیگرش بود که هارون او را با خودش به خراسان آورد تا کودتا را خنثی کند، هارون مریض شد و افتاد مرد، یک باغی بود که هارون را در آن دفن کردند.

مأمون دید برادرش ولیعهد است، ایرانی‌ها را جمع کرد (مادرش هم ایرانی بود) علیه برادر کودتا کرد، امین را کشت و حکومت را به دست آورد. سر بریده امین را در همین خراسان نشان مردم داد و گفت: هر کس مرا دوست دارد آب دهان روی سر برادرم بیندازد. اینجا را پایتخت خودش قرار داد، بعد برای این که قصه را محکم کند، امام رضا علیه السلام را آورد و گفت: من طرفدار امام رضا علیه السلام هستم بعد از من امام رضا علیه السلام خلیفه است که امام قبول نکرد، گفت: ولیعهد من است. نقشه کشتن امام رضا علیه السلام را طرح کرد تا امام رضا علیه السلام را شهید کرد. دوباره مأمون به بغداد رفت و همان جا را پایتخت خودش قرار داد. سال ۲۰۱ هجری امام رضا علیه السلام خراسان آمد و سال ۲۰۳ شهید شد. امام رضا علیه السلام دو سال و پنج ماه و چند روز در ایران بوده است.

حضرت فاطمه معصومه علیها السلام به امام رضا خیلی علاقه داشت؛ چون در بین بچه‌های موسی بن جعفر همین دو تا بودند که مادرشان یکی (نجمه) بود. تا امام رضا علیه السلام به خراسان آمد، فاطمه معصومه گفت: من دلم برای برادرم تنگ شده است، پنج تا از برادرانش فضل، جعفر، هادی، قاسم و زید و یک تعدادی از برادرزاده‌ها و چند تا از خدمتکارها را راه انداخت. حدود ۲۳ نفر از مدینه به ایران آمدند تا این خواهر برادر را ببیند، به شهر ساوه رسیدند. آن موقع

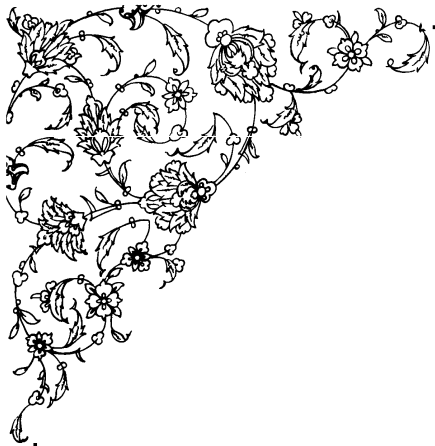
شهرهای ما همه شیعه نبودند، مثلاً: اصفهان همه سنی بودند. به ساوه که رسیدند دشمنان حمله کردند و برادرها و برادرزاده‌ها و خدمتکارها را کشتند.

ظرف غذایی که برای حضرت تدارک دیده بودند، سم ریختند، فاطمه معصومه علیها السلام یک دختر بیست و هشت ساله یک لقمه غذا را که خورد افتاد، دیگر نتوانست سرپا بلند شود. مردم قم فهمیدند به ساوه رفتند و با عزت و احترام حضرت را به قم آوردند. دیگر حضرت نمازش را نشسته می‌خواند، اصلاً نمی‌توانست سرپا بایستد؛ چون بیماری‌اش خیلی شدید بود. هفده روز در قم زنده بود، قمی‌ها سنگ تمام گذاشتند، بعد از هفده روز از دنیا رفت و در قم دفن شد. علامه سید جعفر مرتضی یک کتابی دارد به نام زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام که عربی است، ترجمه هم شده، در صفحه ۴۲۸ می‌گوید: فاطمه معصومه علیها السلام را مسمومش کردند و به شهادت رساندند.

۱۰. زیارت

یکی از علمای بزرگ به نام آیت الله سید محمود مرعشی نجفی خیلی ناراحت بود که چرا قبر فاطمه زهرا علیها السلام برای ما مشخص نیست. چهل شب دعا و توسل داشت، شب چهارم وقتی این بزرگوار استراحت کرد در عالم رؤیا به و گفتند: «علیک بکریمه اهل البیت» تو را سفارش به کریمه اهل بیت می‌کنیم. از خواب بیدار شد، گفت: من منظورم حضرت زهرا علیها السلام بود که در عالم رؤیا به من گفتند: دنبال قبر فاطمه زهرا علیها السلام نگرد، یک حکمتی در بین است که این قبر تا قیامت مخفی بماند؛ البته آقا امام زمان (ارواحنا له الفداء) که بیاید همه چیز مکشوف می‌شود. فرمودند: اگر می‌خواهی قبر فاطمه زهرا علیها السلام را زیارت کنی، برو قبر فاطمه معصومه علیها السلام را زیارت کن! مانند این است که قبر فاطمه زهرا علیها السلام را زیارت کرده‌ای.^۱

۱. کریمه اهل بیت، ص ۴۳.



سخنرانی‌های

آیت الله علم الهدی



عید سعید غدیر

قال الله تبارك و تعالی: «الْيَوْمَ بَيَّسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا»^۱

مقدمه

عید سعید غدیر را در محضر شما برادران و خواهران ولایت مدار تبریک و تهنیت عرض می‌کنم. سخنم را با یک نکته تفسیری از این آیه شریفه آغاز می‌کنم. در این آیه ذات مقدس پروردگار بعد از اعلام وصایت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام به وسیله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در غدیر خم اعلام می‌کند، امروز که علی به عنوان خلیفه و وصی رسول الله مشخص شد، افراد کافر از دین شما ناامید شدند و بعد از این از کفار نترسید، فقط خشیت شما از من باشد. می‌فرماید: «فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ» نسبت به کفار خشیت نداشته باشید و خشیت شما باید مخصوص من خدا باشد.

فرق خشیت با خوف

خشیت با خوف چه فرق می‌کند؟ خوف به معنای ترس است و خشیت هم به معنای ترس، اما خوف به معنای کلی و عام ترس است و خشیت به معنای یک نوع خاصی از ترس است.

آن هنگامی که قدرت و هیبتی در برابر بینش انسان جلوه کند و یک حالتی به انسان دست بدهد به خاطر تجلی آن هیبت و قدرت در برابر بینش، او را خشیت می‌گویند. گاهی از اوقات شما در محضر یک بزرگی وارد می‌شوید، با یک شخصیت قدرت مداری بنا است صحبت کنید، وقتی در برابر او قرار می‌گیرید هیبت او شما را می‌گیرد و زبانتان به لکنت می‌افتد، این حالت را خشیت می‌گویند. این وحشتی که به شما در برابر آن بزرگ دست می‌دهد که زبانتان به لکنت می‌افتد این به خاطر تجلی هیبت و قدرت آن شخصیت بزرگ است و این دیگر ترس نیست، مثل ترس از ضرر، ترس از خطر، این ترس از مقوله آن ترس نیست. این یک ترس خاصی است که هیبت و قدرت آن صاحب مقام در برابر بینش شما جلوه کرده است که حالتی شبیه ترس به شما دست می‌دهد و در سخن گفتن با او زبانتان به لکنت می‌افتد.

در این آیه شریفه بعد از این که وجود اقدس مولا امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر بر روی دست پیغمبر صلی الله علیه و آله به عنوان جانشین پیغمبر و در رأس قدرت، مدیریت و حاکمیت امت اسلام معرفی شد، ذات مقدس پروردگار این آیه را بر رسول الله نازل کرد: «الْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ» امروز یک روزی است که کفار از تسلط بر دین شما مأیوس و ناامید شدند، از آن‌ها خشیت نداشته باشید. هیبت و قدرت کفر در برابر بینش شما دیگر جلوه نکند؛ چون قدرت بالاتری از هر صاحب قدرتی؛ یعنی حیدر کرار در رأس حکومت و مدیریت شما قرار گرفت.

ماندگاری غدیر

این جا یک سؤال برای ما پیش می‌آید تمام عمر غدیر از روزی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در سال آخر عمرشان مولا علی علیه السلام را سر دست بلند کردند، هفتاد روز بیشتر نبود، بعد از هفتاد روز که پیغمبر اکرم رحلت کردند و جریان رهبری از خط غدیر منحرف شد و مسیر حکومت و قدرت مداری امت اسلام و مدیریت جامعه اسلامی در خلاف غدیر قرار گرفت، چطور خداوند متعال

اعلام می‌کند «الْيَوْمَ يَسِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ» مگر علم پروردگار پیش‌بینی نکرده بود که عمر غدیر هفتاد روز بیش‌تر نیست، در اجرای حاکمیت و مدیریت امت و جامعه اسلامی بعد از رحلت پیغمبر اکرم ﷺ غدیر اجرا نمی‌شود و جریان غدیر ادامه پیدا نمی‌کند؟! وقتی بنا شد در رأس قدرت و مدیریت این امت و جامعه قدرت مدار عظیمی همچون وجود اقدس مولا علی علیه السلام قرار نگیرد چطور کفار از دین ما مأیوس شدند، تازه روز اول امیدواری جریان کفر و زندقه نسبت به براندازی دین ما هست؛ چون مسیر رهبری از خط غدیر دچار انحراف شد، ولی در عین حال با این که خداوند متعال با علم غیب الهی‌اش این نکته را می‌داند و می‌داند که این غدیر هفتاد روز بیش‌تر عمر ندارد در عین حال فرموده است: «الْيَوْمَ يَسِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ» امروز از براندازی دین شما ناامید شدند از آن‌ها نترسید! هیبت و قدرت آن‌ها در برابر بینش شما جلوه نکند.

آنچه خداوند در این آیه مورد عنایت قرار داده و فرموده است: «الْيَوْمَ يَسِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ» اجرای قطعی حاکمیت و مدیریت امیرالمؤمنین علیه السلام در میان امت نبوده است؛ چون غدیر یک جریان اجرایی نیست؛ بلکه غدیر یک ساختار فکری است. از غدیر تا به امروز هزار و چهارصد سال می‌گذرد، آن روز را که وقتی ما در نظر بگیریم پیغمبر اکرم ﷺ امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان جانشین بلافصل خودش معرفی کرد. معرفی پیغمبر صورت اجرایی نپذیرفت؛ چون بعد از رحلت رسول الله مردم جریان غدیر را کنار زدند و با تکیه بر انتخاب و اراده خودشان یا انتخاب و اراده تزویر شده، بر خلاف جریان غدیر غیر علی علیه السلام در رأس قدرت اسلام و مسلمین قرار گرفت که این یک حقیقت ثابت شده است.

قابل انکار نبودن غدیر

غدیر قابل انکار نیست؛ چون همه علمای عامه و اهل سنت و مورخین مسأله غدیر را قبول دارند. طبری مهم‌ترین تاریخ‌دان اسلام بیش از چهل سلسله و چهل طریق بسیار متواتر برای

غدیر بیان می‌کند و غدیر را حدیث متواتر می‌خواند. احمد حنبل یکی از امام‌های چهارگانه اهل سنت، بیش از سی و پنج طریق برای اثبات غدیر مشخص کرده و از نظر او هم غدیر متواتر است. ابوسعید سجستانی از رواة و محدثین والای عامه و اهل سنت بیش از هفتاد و شش طریق در تواتر حدیث غدیر مشخص می‌کند.

مرحوم علامه امینی (رضوان الله تعالی علیه) می‌فرمایند: با این تواتری که نسبت به غدیر در بین علمای اسلام و محدثین و رواة هست اگر بنا باشد غدیر از مسلمات اسلام نباشد ما در اسلام هیچ امر مسلم دیگری نخواهیم داشت؛ چون حدیثی در اسلام تواترش به تواتر غدیر نمی‌رسد؛ پس غدیر منکر ندارد. آنچه مسلم است در غدیر پیغمبر ﷺ امیرالمؤمنین ﷺ را به عنوان جانشین خودشان نصب کردند. این هم مسلم است که بعد از رحلت پیغمبر ﷺ مردم غدیر را نپذیرفتند و جریان رهبری از خط امامت و ولایت غدیر منحرف شد.

احیاء اسلام در سایه تفکر غدیر

حالا ما بعد از هزار و چهارصد سال آمده‌ایم به نام غدیر دور هم جمع شده‌ایم چه می‌خواهیم بگوییم؟ آیا اگر ما امروز حقانیت غدیر را ثابت کردیم تاریخ اسلام به هزار و چهارصد سال قبل برمی‌گردد و حق به حق‌دار می‌رسد و امیرالمؤمنین ﷺ خلیفه پیغمبر و رهبر بعد از پیغمبر خواهد شد؟ یک جریانی در تاریخ گذشته است، یک روزی پیغمبر ﷺ علی ﷺ را سر دست بلند کرد، صد و بیست هزار مسلمان آمدند با مولا بیعت کردند، گفتند: «بِعْ بَخْ لَكَ يَا عَلِيَّ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ»^۱ یک روزی هم بعد از هفتاد روز در سقیفه بنی ساعده همین مردم جمع شدند و با غیر علی بیعت کردند. این قصه در تاریخ اتفاق افتاد. ما می‌خواهیم تاریخ را برگردانیم یا می‌خواهیم تاریخ را اصلاح کنیم؟

بحث ما این است که غدیر تاریخ نیست، جریان غدیر و سالروز غدیر که برای ما عید است

۱. بحارالأنوار، ج ۲۱، ص ۳۸۷؛ أعلام الوری، ص ۱۳۲؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۲۳۷.

به عنوان یادآوری یک حادثه تاریخی در هزار و چهارصد سال گذشته و قبل نیست. غدیر برای ما یک تفکر است. این تفکر امروز در دنیا مطرح است که آیا رهبری اسلام و رهبری امت اسلام باید در تداوم وحی باشد یا رهبری اسلام باید خارج از وحی صورت بگیرد و وحی پیغمبر و دین پیغمبر در رهبری امت دخالت نداشته باشد؟ غدیر یک تفکر است، غدیر یک جریان تاریخی نیست، ما نمی‌خواهیم دور هم جمع بشویم عید بگیریم برای یک روزی که امیرالمؤمنین علیه السلام روی دست پیغمبر صلی الله علیه و آله بالا رفت و بعد هفتاد روز همین امیرالمؤمنین علیه السلام خانه نشین شد، خانه‌اش را آتش زدند، عزیزترین عزیزانش را مقابل چشمش کتک زدند و کشتند. ما این را نمی‌خواهیم امروز بیاییم عید بگیریم اگر این را بخواهیم مطرح کنیم باید بگوییم هیچ عیدی تلخ‌تر از غدیر نیست و هیچ عیدی اشک‌بارتر و مصیبت‌بارتر از غدیر نیست، چرا؟ چون غدیر عیدی است که دو قربانی دارد: یک موردش حضرت فاطمه علیها السلام است و یک موردش هم محسن است. ما برای این عید نمی‌گیریم. ما که غدیر را عید می‌گیریم آن هم به عنوان «عیدالله الاکبر»، بزرگ‌ترین عید اسلام از نظر ما غدیر است به خاطر این که غدیر یک تفکر است، غدیر یک اندیشه است. اندیشه‌ای که امروز اگر اسلام بخواهد در دنیای امروز احیاء شود، فقط در سایه تفکر غدیر است و اگر اسلام امروز بخواهد، معارف اسلام، مکتب اسلام، حاکمیت و قدرت اسلام بر دنیا حاکم شود این تفکر غدیر باید در جامعه احیاء شود. ما به عنوان یک تفکر امشب و فردا را عید می‌گیریم.

جریان غدیر معرف امامت و ولایت

حرفی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در بیابان غدیر به مردم زد، مصداقش حکومت، ولایت و خلافت علی علیه السلام بود. اصل حرفی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در بیابان غدیر با مردم زد این بود که مردم با مرگ من پیغمبر، رهبری من پیغمبر صلی الله علیه و آله از بین نمی‌رود، این طور نیست که خدا یک قرآنی بر من نازل کرده که در اختیار شما گذاشتم، روزی که من از این دنیا چشم پوشیدم، خودتان می‌دانید با این

قرآنی که من برای شما آورده‌ام، نه این طور نیست، بعد از من باید رهبری من ادامه پیدا کند، مدیریت شما مردم باید در دست وحی باشد، وقتی هم که به عنوان مصداق می‌خواهد علی علیه السلام را معرفی کند ملاک رهبری امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه غدیر یک جمله پیغمبر صلی الله علیه و آله است و آن جمله این است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «وَمَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَقَدْ عَلَّمْتُهُ عَلِيًّا»^۱ من هیچ چیز را نمی‌دانستم مگر این که به علی علیه السلام آموختم، همان طوری که در طول ده سال از هجرت تا رحلت رهبری شما امت به وسیله من پیغمبر صلی الله علیه و آله معلول وحی بود، معلول آشنایی و عرفان و احکام خدایی بود، بدانید هر چه را من می‌دانستم در ارتباط با حلال و حرام خدا، همه آن‌ها را علی علیه السلام می‌داند و غیر از علی علیه السلام هیچ کس نمی‌داند و لذا من علی علیه السلام را در جای خودم قرار دادم. ملاک خلافت علی علیه السلام به جای من این است که: «وَمَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَقَدْ عَلَّمْتُهُ عَلِيًّا» آنچه که باید بر شما مردم حکومت کند علم من، دین من و وحی من رسول الله است، این وحی، دین و علم هم در دست علی علیه السلام است و در دست غیر علی علیه السلام نیست و لذا شما غیر از علی هیچ مدیر و حاکمی نمی‌توانید پیدا کنید. هر مدیریت و حکومت غیر از علی علیه السلام بر شما مردم حاکمیت خداوند نیست. این حرف اصلی پیغمبر در خطبه غدیر بود و لذا در غدیر پیغمبر صلی الله علیه و آله اکرم آنچه که ثابت کرد، مسأله آمیختگی سیاست اسلام با دین اسلام بود. این اصلی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله در غدیر آورد که مصداقش علی بود.

خطبه غدیر یک کلمه نیست، شما از خطبه غدیر فقط یک جمله بلد هستید: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» این را وقتی گفت که علی علیه السلام روی دست پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت، اما پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در خطبه غدیر بیش از یک ساعت با مسلمان‌ها حرف می‌زد. صد و بیست هزار انسان وسط بیابان داغ قبل از ظهر ایستاده‌اند. پیغمبر همه را نگه داشته، از جهاز شتر منبر ساخته، رفته بر رأس منبر قرار گرفته، بر صد و بیست هزار انسان و بر دویست و چهل هزار چشم مسلط

۱. بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۲۰۸.

است. یک ساعت و نیم پیغمبر ﷺ حرف زد و در این یک ساعت و نیم اصل مطلب را پیغمبر ﷺ با مردم در میان گذاشت. مردم حکومت غیر دینی نمی‌توانید داشته باشید حکومت غیر اسلامی نمی‌توانید داشته باشید، سیاستی که در آن سیاست دین نباشد شما را نمی‌تواند اداره کند، بایستی رهبری، حکومت شما، مدیریت شما به دست وحی و قرآن باشد و اجرای این واقعیت فقط یک مصداق دارد و آن خلافت و حکومت علی علیه السلام است. اصل حرف پیغمبر ﷺ این بود. این هم که امروز برای ما غدیر مهم است، همین فکر است، همین تفکر و اندیشه است.

جریان غدیر است که حاکم بر مردم باید در دین باشد و جریان دین در سیاست آمیخته باشد تا این سیاست بتواند مدیریت امت اسلام را در برگیرد و لذا پیغمبر ﷺ در غدیر خم تنها از علی علیه السلام حرف نمی‌زد، بحث همه ائمه علیهم السلام را پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در خطبه غدیر مطرح کردند و اگر بنا شود امروز در دنیا یک نفر سکولار شود، یک نفر دنبال نظام دموکراسی غربی برود، یک نفر بگوید ما معتقد به لیبرال دموکرات هستیم، آنچه مسلم است این‌ها مسلمان هم نیستند؛ چون انسان مسلمان نمی‌تواند به فرموده پیغمبر ﷺ غیر حکومت دینی حکومت دیگری را بپذیرد، نمی‌تواند غیر از نظام اسلامی به یک نظام دیگر تن بدهد.

این که بعضی از جریان‌های سیاسی به عنوان غرب‌زدگی برای خودشان ژست دموکراتیک بگیرند و بگویند ما لیبرال دموکرات اسلامی هستیم مثل این که یک روزی در همین مملکت قبل از پیروزی انقلاب یک عده ملحد، یک عده کمونیسم و یک عده مارکسیست پیدا شدند که اسمشان را مارکسیست اسلامی گذاشتند. مگر مارکسیست اسلامی وجود دارد؟ مارکسیست؛ یعنی منکر خدا. مگر مسلمان منکر خداست که مارکسیست اسلامی باشد؟! لیبرال دموکرات اسلامی مثل مارکسیست اسلامی است. اگر یک نفر گفت ما لیبرال دموکرات اسلامی هستیم معنایش این است که ما معتقد هستیم حاکمیت حق خدا نیست؛ بلکه حاکمیت مال مردم است. این عین شرک به خدا است. مثل این است که بگویند من مشرک مسلمان هستم، مگر می‌شود

کسی مشرک مسلمان باشد؟ مشرک باشد اسم خودش را هم مسلمان بگذارد!

آنچه که برای ما در غدیر مطرح است و امروز ما پاسدار غدیر هستیم این است که سکولاریسم از نظر ما نه تنها شیعه نیست؛ بلکه مسلمان نیست. ما سکولاریسم را اصلاً مسلمان نمی‌دانیم؛ چون ضد غدیر و ضد پیغمبر ﷺ است. پیغمبر ﷺ در غدیر اعلام کرده است، سیاست اسلام، مدیریت امت اسلام، حاکمیت امت اسلام فقط و فقط در سایه وحی باید صورت بگیرد و تداوم وحی در رهبری و مدیریت اسلام فقط و فقط در خط امامت و در خط ولایت است. جدای از خط امامت و خط ولایت وحی در مدیریت جامعه و در سیاست جامعه ادامه ندارد، چنین جامعه‌ای جامعه کفر و ضد اسلام است. ما در طول تاریخ جامعه اسلامی نداشتیم جز آن پنج سالی که امیرالمؤمنین علیه السلام و شش ماهی که امام مجتبی علیه السلام حکومت کردند، بقیه اوقات جامعه ما جامعه فسق بود، جامعه شرک و جامعه کفر بود. جامعه‌ای که یزید حاکمش است، جامعه‌ای که عبدالملک مروان حاکمش است، جامعه‌ای که ولید بن عبدالملک و یزید بن عبدالملک حاکمش است، جامعه‌ای که هارون، مأمون، معتصم و متوکل بر آن جامعه حکومت کند این جامعه کفر است.

ما تا ظهور انقلاب مقدس اسلامی بعد از آن شش ماهی که امام مجتبی علیه السلام از حکومت کناره گرفتند، جامعه اسلامی نداشتیم، تا با ظهور و پیروزی انقلاب مقدس اسلامی خط امامت و خط ولایت در جامعه ما حاکم شد و این جامعه جامعه اسلامی شد. غدیر یعنی این. فکر غدیر از هزار و چهارصد سال آمد تا به امروز تبلورش در نظام ولایی ما هست و تبلورش در امامت وجود اقدس امام زمان علیه السلام است که اجرای این امامت به وسیله حجت امام زمان علیه السلام در نامه امام زمان است که مدیریت مجتهد جامع الشرائط است. این جا ما جامعه‌ای اسلامی داریم؛ چون امامت حاکم شده است.

اثبات ولایت اهل بیت علیهم‌السلام به وسیله خطبه غدیریه

در خطبه غدیر هم پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تنها از امامت امیرالمؤمنین علیه‌السلام حرف نزدند از امامت همه ائمه حرف زدند. این جمله‌ای که من می‌خواهم برای شما عرض کنم این یک فرازی از خطبه غدیریه است، پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «مَعَاشِرَ النَّاسِ النَّوْرُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي مَسْئَلِكُمْ ثُمَّ فِي عَلِيٍّ ثُمَّ فِي النَّسْلِ مِنْهُ إِلَى الْقَائِمِ الْمُهْدِيِّ الَّذِي يَأْخُذُ بِحَقِّ اللَّهِ وَبِكُلِّ حَقٍّ هُوَ لَنَا»^۱ اولین مرتبه‌ای که گوش‌های مسلمانان نام مهدی را شنیدند، از دو غنچه در بار لب رسول الله در خطبه غدیریه بود. اولین دفعه‌ای که اسم مهدی در دنیا بلند شد پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در خطبه غدیریه نام مهدی را بردند، فرمودند: «مَعَاشِرَ النَّاسِ» ای مردم بفرمایید بنشینید، «النُّورُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي مَسْئَلِكُمْ» ای مردم! دنبال چه هستید جز خدا مگر دنبال چیز دیگری هستید؟ جز عبودیت و بندگی پروردگار مگر چیز دیگری می‌خواهید؟

نور خدا در من پیغمبر سرشته است، من مظهر خدا هستم و جمال حق در من متجلی است، هر چه از خدا می‌خواهید مظهرش من رسول الله هستم، «النُّورُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي مَسْئَلِكُمْ» آن روشنایی، آن جلوه و آن درخششی که خدا را در دل شما داخل می‌کند و خدا را در دل‌ها و قلب‌های شما تجلی می‌دهد آن نور خدا در من پیغمبر سرشته است، «ثُمَّ فِي عَلِيٍّ» من نباشم آن نور خدا در علی علیه‌السلام است. همیشه مقابل چشم شما یک مظهري از خدا جلوه‌گر است، الان من هستم، بعد از من علی علیه‌السلام است، «ثُمَّ فِي النَّسْلِ مِنْهُ» سپس در نسل علی علیه‌السلام این نور خدا متجلی است. به حسین علیه‌السلام نگاه کنید خدا را می‌بینید، به حسن علیه‌السلام نگاه کنید، خدا را می‌بینید، امام رضا علیه‌السلام را ببینید مظهر جلال و جمال خدا را می‌بینید، همه این‌ها یکی پس از دیگری همان نور خدا هستند تا به فرزند من مهدی برسد.

مردم یک مرتبه متوجه شدند مهدی کیست، اینی که ما داریم می‌بینیم علی است؟!

۱. بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۲۱۱؛ الاحتجاج، ص ۶۱؛ العدد القویة، ص ۱۷۵.

پیغمبر اکرم ﷺ در یک جمله مهدی را معرفی کردند، فرمودند: «الَّذِي يَأْخُذُ بِحَقِّ اللَّهِ وَ بِكُلِّ حَقٍّ هُوَ لَنَا» مهدی ﷺ کسی است که حقوق تزییع شده خدا را می‌گیرد و هر حقی از ما هم ضایع شده باشد، آن حق را هم زنده می‌کند؛ یعنی تا مهدی نیاید امامت را نمی‌فهمید چیست، تا مهدی را نبینید ولایت را نمی‌دانید چیست، الان می‌آیید در مقابل ضریح امام هشتم می‌گویید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا» آن کدی که امام رضا ﷺ به دل تو می‌فرستد دلت را تکان می‌دهد، اشکت را جاری می‌کند، اما نمی‌دانی امام رضا ﷺ کیست، نمی‌دانی علی ﷺ کیست، نمی‌دانی حسین ﷺ چیست. یک یا اباعبدالله می‌گویی دلت تکان می‌خورد و اشکت جاری می‌شود، یک کربلا می‌گویند قلبت زیر و رو می‌شود اما نمی‌دانی حسین کیست، روزی که مهدی ﷺ بیاید در جمال مهدی رسول الله می‌بینی، در جمال مهدی علی می‌بینی، در جمال مهدی حسین می‌بینی، در جمال مهدی امام رضا می‌بینی، هر چه گم کردید آن را شما در مهدی پیدا می‌کنید.

آن روز پیغمبر ﷺ حرف مهدی را در خطبه غدیریه زد. فقط ما از غدیر یک چیز می‌دانیم که فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» نه آقا خیلی حرف‌ها پیغمبر در غدیر گفت تا آن روز مردم کلمه مهدی نشنیده بودند، بیعتی هم که پیغمبر در آن جا از مردم گرفت تنها بیعت برای امیرالمؤمنین ﷺ نبود، در روز غدیر پیغمبر اکرم بیعت از مردم برای همه ائمه ﷺ گرفت و برای امام زمان هم بیعت گرفت؛ این عین فراز خطبه غدیریه است. در یک قسمت غدیر رسماً پیغمبر می‌گوید: «فَأَمَرْتُ أَنْ أَخَذَ الْبَيْعَةَ عَلَيْكُمْ وَ الصَّفْقَةَ لَكُمْ بِقَبُولِ مَا جِئْتُ بِهِ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَيْمَةَ مِنْ بَعْدِهِ الَّذِينَ هُمْ مِنِّي وَ مِنْهُ أَيْمَةُ قَائِمُهُمْ فِيهِمُ الْمُهْدِيُّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الَّذِي يَقْضِي بِالْحَقِّ» پیغمبر ﷺ بعد از این که حرف‌هایشان را زدند و علی رو دست پیغمبر بود، آخر جمله‌شان این بود، مردم! من امروز از طرف خدا مأمور هستم از

شما مردم بیعت بگیرم: «وَ الصَّفَقَةَ لَكُمْ» دست به دست شما مردم بدهم، بیعت از چه؟ بیعت به قبول هر چه را که من از طرف خدا برای شما آوردم، «بِقَبُولِ مَا جِئْتُ بِهِ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» یا رسول الله! تو از طرف خدا خیلی چیزها برای ما آوردی، تمام حلال‌های خدا را برای ما آوردی، تمام حرام‌های خدا را برای ما ابلاغ کردی، تمام عقاید و باورها را نسبت به مبدأ و معاد برای ما تبیین کردی.

خود پیغمبر فرمودند: «مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرَّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ وَ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرَّبُكُمْ مِنَ النَّارِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَقَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ»^۱ هیچ چیزی نیست شما را به بهشت نزدیک کند و از آتش دور کند مگر این که من به شما امر کردم و هیچ چیزی نیست شما را به آتش نزدیک کند و از بهشت دور کند مگر این که من شما را از او نهی کردم. همه این‌ها را برای ما آوردی، بیعتی که می‌خواهی امروز بگیری برای چه می‌خواهی از ما بگیری؟ برای همه حلال و حرام‌ها؟! فرمود: نه، «فِي عَلِيٍّ» بیعت در مورد علی می‌خواهم از شما بگیریم، «وَ الْأُئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ» و بیعت درباره امامت امامان بعد از علی می‌خواهم از شما بگیرم. آن جمعیت محوری که اسلام، دین و قرآن به وسیله آن‌ها بقا دارد این‌ها علی علیه السلام و فرزندان علی علیه السلام «وَ مِنْهُ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ فِيهِمُ الْمُهَدِيُّ» و از آن‌ها مهدی است. من آمده‌ام امروز از شما برای مهدی بیعت بگیرم. در روز غدیر پیغمبر از مردم برای مهدی بیعت گرفت.

جشن عید غدیر به خاطر امام زمان علیه السلام

آقا چرا روز غدیر برای ما عید است؟ ما که هزار و چهارصد سال از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله جدا افتاده‌ایم، ما که هزار و چهارصد سال از زمان امیرالمؤمنین علیه السلام فاصله داریم چرا امروز ما عید به نام غدیر گرفتیم؟ چون صاحب ما امام مهدی علیه السلام است. هزار و چهارصد سال قبل پیغمبر برای

۱. الکافی، ج ۲، ص ۷۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۴۵؛ مستدرک، ج ۱۳، ص ۲۷.

این مهدی از مردم بیعت گرفت. منکر مهدی، منکر غدیر است، منکر حاکمیت مهدی، منکر حاکمیت علی علیه السلام است، منکر ولایت مهدی، منکر ولایت علی علیه السلام است.

جاری کردن ولایت امام زمان علیه السلام

امام ما و صاحب ما مهدی است. مولای ما ولایتش را چه طوری اجرا می‌کند؟ ما که دستمان به دامنش نمی‌رسید؟! برایمان نامه نوشته است، فرموده است: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقَعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ»^۱ مجری و ضامن اجرای امامت و ولایت مهدی در مدیریت جامعه، در سیاست جامعه و در رهبری جامعه مجتهد جامع الشرائط است. به وسیله حجت من، امامت، حاکمیت و سیاست من در میان شما مردم اجرا می‌شود.

لذا غدیر عید امام زمان است. غدیر امامت بقیة الله است. خدایا! آن روز مردم علی را دیدند، جلال و جمال تو را در چهره علی دیدند، یک نسلی آمدند حسین را دیدند جلوه حق را در جمال دل آرای ابی عبدالله دیدند، پای رکابش، خون دادند.

زهیر بن قین عرض کرد: «لَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ حَتَّى أُقْتَلَ هَكَذَا أَلْفَ مَرَّةٍ وَإِنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ بِذَلِكَ الْقَتْلِ عَنْ نَفْسِكَ وَ عَنْ أَنْفُسِ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَانِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ»^۲ پسر پیغمبر من دوست دارم هزار بار کشته شوم، دوباره زنده شوم، باز هم در رکابت جان بدهم. یک عده امام رضا علیه السلام را دیدند، جمال خدا را در او دیدند، اما خدایا ما نسل محروم شیعه هستیم، مولایمان را ندیدیم، صاحبمان را ندیدیم. آن روز پیغمبر برای مهدی ما از مردم بیعت گرفت. حضرت مهدی، آقا و صاحب ما در این زمان است. جمالش را ندیده‌ایم، دستمان به دامنش نرسیده است، نامه‌اش به ما رسیده است، طبق نامه‌اش سی سال است این مردم جبهه

۱. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۸۰؛ كشف الغمه، ج ۲، ص ۵۳۱؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۹۲؛ الارشاد، ج ۲، ص ۹۱؛ اعلام الوری، ص ۲۳۸.

سخنرانی های استاد علم الهدی / ۱۱۵

سائیده‌اند، در درگاه ولایت فقیه جان می‌دهند، جوان می‌دهند، عزیز می‌دهند، مقاومت می‌کنند که هم‌ه‌اش به عشق مهدی است. خدایا می‌شود این غدیر یک عیدی کامل به ما بدهی؟ غدیر را نچشیده‌اند، پروردگارا! با فرج مولایمان امام زمان علیه السلام طعم غدیر را به همه دنیای اسلام و دنیای انسانیت بچشان.

ولادت امام زمان علیه السلام

قال الله تبارك و تعالی: «يا بني اذهبوا فتحسسوا من يوسف وأخيه ولا تيأسوا من روح الله إنه لا يئأس من روح الله إلا القوم الكافرون»^۱

مقدمه

زاد روز مبارک پر سعادت خاتم الاوصیاء، بقیة الله الاعظم (ارواحنا له الفداء) را به محضر مقدس شما برادران و خواهران تبریک و تهنیت عرض می‌کنم. آیه‌ای که در طلوعه عرایضم قرائت کردم مربوط به داستان یوسف پیغمبر است. چهل سال یعقوب در فراغ یوسف به سر برد، اضطراب و استیصال یعقوب بر هجران یوسف در برادران دو اثر ایجاد کرد: ۱- این که برادران از کرده خود پشیمان شدند که یوسف را به چاه انداختند و این مفارغت و هجران بین پدر و فرزند دردناک‌اش را بوجود آوردند. ۲- این که این جزع و فرع یعقوب در مفارغت یوسف باعث شد تا برادران در صدد برآمدند، شاید بتوانند یوسف گم شده را پیدا کنند و به این مفارغت و هجران پدر خاتمه بدهند؛ منتهی یک مطلب این‌ها اثر و نشانی از یوسف نداشتند.

داستان بنیامین عامل پیدا شدن حضرت یوسف

داستان بنیامین که پیش آمد، بنیامین به عنوان قائم مقام عشق یعقوب به یوسف، وقتی از

یعقوب گرفته شد و در سرزمین مصر باقی ماند، یعقوب پیغمبر احساس کرد مطلب به نقطه آخر رسیده است.

فواره چو بلند شود، سرنگون شود. وقتی بنا شد درد و غم به اوج خودش رسد، جریان ناراحت کننده و نکبت‌زایی در زندگانی بشر مراحل و مراتب بالایی خودش را طی کرد، آن جا انسان احساس می‌کند که فرج نزدیک است. با گرفتار شدن بنیامین و مفارعت و هجرانی که بین یعقوب و بنیامین پیش آمد، برای یعقوب این نکته تداعی شد که شدت مفارعت به اوج کمال خودش رسیده است و وقتی شدت مفارعت به مراحل بالایی کمال برسد به طرف فرج سرازیر می‌شود؛ پس نکند بنا است نه تنها بنیامین، بلکه یوسف هم پیدا شود.

با این اعتقاد به پسرانش فرمود: «يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ» ای پسران پس پیش بروید و درباره یوسف و برادرش جستجو کنید، «وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ» ولو از نظر ابزار و وسایل عادی و معمولی راهی برای وجدان و پیدا کردن یوسف ندارید، اما از طریق تفضّل پروردگار شما به مقصود می‌رسید، «إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» از تکیه بر رحمت خدا ناامید نمی‌شوند مگر افراد کافر، کسانی که خدا را باور نکرده‌اند. انسان اگر خدا را باور کرد، رحمت و قدرت خدا را باور دارد. این که خداوند متعال این توانمندی را دارد که از ماوراء اسباب و وسایل در دنیا برای انسان چاره‌یابی کند. باور کردن خدا مستلزم با این چند باور است که اگر انسان در هر یکی از این‌ها تردید کند و هر کدام این‌ها را باور نکند به همان میزان خدا را باور نکرده است.

چه چیز باعث شد حضرت یوسف را پیدا کنند؟!

تمام سخن و کلام من در این نکته است که برادران یوسف بر حسب دستور پدر به راه افتادند، همان جایی را رفتند که قبلاً رفته بودند و در همان نقطه تحقیق کردند که قبلاً در آن نقطه قدم گذاشته بودند، در همان حوزه و عرصه‌ای وارد شدند که حوزه حاکمیت عزیز مصر

بود، اما این‌ها قبلاً یوسف را پیدا نکردند، چرا؟ به خاطر این که قبلاً برای قوت لا یموت و نجات از قحطی در همان سرزمین، در حوزه عزیز مصر رفتند. این‌ها یوسف را دیدند اما یوسف را نشناختند و یوسف را پیدا نکردند؛ چون هدفشان پیدا کردن یوسف نبود، هدف این بود که: «وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ»^۱ یک سرمایه اندکی را به سرزمین مصر بردند و در مقابل این سرمایه اندک یک قوت و غذای وافر (انبوهی) را برای نجات فرزندان، زنان و عزیزانشان از گرسنگی و قحطی به دست بیاورند و به سر منزل و وطن خودشان برگردند؛ چون این‌ها برای شکم و غذا رفتند، یوسف را دیدند اما یوسف را نشناختند؛ چون هدف یوسف یابی نبود، اما این دفعه به قصد یوسف یابی رفتند.

پدر فرمود: «يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ» بروید و یوسف را پیدا کنید. مفسرین می‌گویند: تحسس به معنای تجسس نیست، تجسس به معنای جستجو کردن است. نگفت: «فتجسسوا» بروید جستجو کنید، فرمود: «فتحسسوا» تجسس عبارتست از دنبال گرفتن یک نقطه‌ای به عنوان هدف اصلی برای انسان مطرح است و تمام اهتمام انسان، سرمایه انسان درباره به دست‌یابی به آن محبوب و آن مطلوب مصرف شود. یک وقت شما تجسس می‌کنید، به دنبال یک چیزی می‌گردید بعد هم پیدا نمی‌کنید؛ چون خود تجسس را به عنوان یک تکلیف انجام می‌دهید این تجسس است، اما نه یک وقت به عنوان تکلیف نیست، شما رفته‌اید برای پیدا کردن یک حقیقت، همه هستی‌تان را سرمایه گذاری کرده‌اید، حقیقت‌یابی می‌خواهید بکنید، مطلوب‌یابی کنید، تحقیق، جستجو و انجام تکلیف هدف شما نیست، این را تجسس می‌گویند.

می‌فرماید: «فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ» بروید تجسس کنید نه تجسس؛ یعنی پسران من راه بیفتید یوسف یاب بشوید و یوسف را پیدا کنید. این پسرها هم راه افتادند همان

جایی آمدند که قبلاً آمده بودند، در حوزه و بساط عزیز مصری وارد شدند که قبلاً در همان حوزه و بساط وارد شدند اما آن جا با این که دو دفعه آمدند برگشتند، حضرت یوسف را ندیدند، ولی دفعه سوم چون به قصد یوسف یابی آمدند وقتی که چشم‌ها را به قصد یوسف یابی به صورت عزیز مصر دوختند، یکی از این‌ها فریاد زد «قَالُوا أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ» آیا تو یوسف هستی؟ «قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي» فرمود: بله من یوسف هستم و بنامین هم برادر من است. این نگاه را شاید بارها در صورت یوسف تکرار کرده بودند، اما چون به قصد یوسف یابی نبود یوسف را نشناختند.

برادران و خواهران! روز نیمه شعبان است، نزدیک صلاة ظهر نیمه شعبان است، جایی که نشسته‌اید فرش علی بن موسی الرضا علیه السلام است. عزیزترین انسان‌ها از دیدگاه امام رضا علیه السلام مهدی‌شان بود. قبلاً در طی روایاتی امام باقر، امام صادق علیه السلام مسأله وجود مهدی و اندیشه مهدویت را مطرح کرده بودند، اما امام رضا علیه السلام مهدی را به عنوان یک جریان جدی مطرح کردند.

بلند شدن امام رضا علیه السلام به احترام حضرت مهدی علیه السلام

این که شما به نام نامی امام زمان از جا حرکت می‌کنید و دست روی سر می‌گذارید این سنت امام رضا است. از زمان امام هشتم رسم شد که وقتی نام مهدی را خدمت امام هشتم می‌بردند، حضرت از جا حرکت می‌کردند و دست‌هایشان را روی سرشان می‌گذاشتند و می‌فرمودند: «صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ بِأبي أنتَ وَ أُمِّي» پدر و مادرم فدای تو مهدی. شما روی فرش امام رضایی با دل آغشته از عشق و مهر امام زمان علیه السلام زانو زده‌اید.

ببینید عزیزان! ما تا به امروز دنبال امام زمان علیه السلام به صورت یوسف یابی نرفتیم، یعنی تا حالا هر وقت بحث امام زمان شده است، گفته شده که امام زمان بیاید زندگی ما را درست کند،

مشکلات ما را حل کند، مفسد جامعه را بردارد، امنیت و سلامت در زندگی ما ایجاد کند ولذا تا به امروز امام زمان را پیدا نکردیم و به دنبال امام زمان هم که رفتیم دستمان به جایی نرسیده است.

اما این طوری که ما امام زمان علیه السلام را برای خودش دنبال نرفتیم، ما امام زمان را می‌خواهیم که آقایمان باشد، ما امام زمان را می‌خواهیم که صاحبمان شود، ما امام زمان را می‌خواهیم که خودمان، هستی‌مان، زندگی‌مان، جانمان، مالمان و همه چیزمان پای قدمش فدا شود، ما می‌خواهیم امام زمانمان بیاید آقای کند و با همه چیزمان قربانی و فدایی‌اش بشویم. این طوری امام زمان خواستن، یعنی جدی این مسأله را مطرح کردن، باورمندانه روی این مسأله اقدام کردن و راه افتادن؛ اگر کسی این طوری دنبال امام زمان علیه السلام بگردد، کمتر از برادران یوسف نیست، آن‌ها یوسف را پیدا کردند، ما هم امام زمان را پیدا می‌کنیم؛ چون رابطه ما با امام زمانمان به مراتب بهتر از رابطه یوسف و برادران یوسف است. برادران یوسف، یوسف را به چاه انداختند، برادران یوسف به یوسف ظلم کردند، برادران یوسف، یوسف را از دامن پدر جدا کردند، بدتر از همه برادران یوسف، یوسف را به عنوان برده فروختند: «وَشَرُّهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ»^۱ یوسف را با یک قیمت کم به قافله سالار مصر فروختند.

برادران یوسف با یوسف یک همچین کاری کردند، اما روزی که به قصد یوسف‌یابی این‌ها به مصر آمدند، یوسف را پیدا کردند. خدایا! ما اینقدر به امام زمانمان جفا نکردیم، ما در محضر امام زمانمان خیلی کم آوردیم، در ساحت مقدس امام زمانمان بی‌وفایی انجام دادیم، گناهان ما قلب نازنینش را رنجیده کرده است، معاصی ما امام زمان و خاطر مبارکش را آزرده کرده است، روش ما و عمل ما دل امام زمانمان را به درد آورده است، اما کاری که برادران یوسف با یوسف کردند ما با امام زمانمان نکردیم، همه جا صدایش زدیم، همه جا الغوث گفتیم، همه جا بهش

سلام دادیم، همه جا فریاد زدیم، همه جا فراغش اشک ریختیم و ناله زدیم، هر وقت اسمش را بردند دل ما از جا کنده شد، اشک ما جاری شد و یقیناً اگر ما این طوری به دنبال امام زمانمان راه بیفتیم امام زمانمان را پیدا می‌کنیم. ما که کمتر از برادران یوسف نیستیم، مشکل ما این است که این طوری دنبال امام زمان راه نیفتادیم.

عزیزان! نیمه شعبان برای ما روز بزرگی است. در جشن‌ها و در چراغانی‌ها و در برنامه‌های سرور همه گونه فعالیت و همه گونه برنامه اجرا کردیم، اما این نیمه شعبان الان با همه نیمه‌های شعبان فرق دارد! یک نیمه شعبانی است که شما صدای قدم‌های امام زمان علیه السلام را می‌شنوید. نه شما می‌شنوید، حتی دشمنان دارند می‌شنوند و به وحشت افتاده‌اند، شروع کردند زمینه ظهور را از بین ببرند، برنامه این که یک منجی غیبی آسمانی بیاید از ذهن‌ها بیرون کنند و مردم را به مسائل مادی، اقتصادی و سیاست‌های بین‌المللی و درگیری‌های بیش‌تر سربند کنند، چرا؟ چون دارند صدای پای امام زمان علیه السلام را می‌شنوند.

آیا ما جزء لشکریان امام زمان هستیم؟!

الان در دنیا رویارویی تشکیل شده است که شما همیشه در دعا می‌خوانید: «وَاجْعَلْنَا مِنْ أَنْصَارِهِ وَاعْوَانِهِ»^۱ خدایا ما را از لشکریان امام زمان قرار بده! الان لشکر و جبهه درست شده است در دنیا جبهه استکبار یک طرف و جبهه امام زمان یک طرف. کل جریانی که مقابل استکبار هست که در طلعه و پیشاهنگ آن این مردم، این نظام، این قیام، این ولایت و این رهبری هست کل این قضیه مگر در مقابل استکبار جهانی حرفشان چیست؟ حرفشان ظلم ستیزی است، حرفشان عدالت خواهی است، حرفشان حاکمیت عدل در سراسر دنیا است؛ یعنی همان ایده‌ای که مصداق عینی و عملی‌اش وجود اقدس امام زمان و فرج امام زمان علیه السلام است. این مطالب به صورت جبهه در دنیا درآمده است، این که جنابعالی کنار بایستید و به

عنوان یک تماشاگر نگاه کنید این آمریکا بر سر این ملت چه می‌آورد، این ملت با آمریکا چه می‌کند، این که ما ببینیم در جبههٔ مقابل استکبار انسان‌هایی قرار دارند از مرد و زن، پیر و جوان و بچه چطور محروم قرار می‌گیرند و قدرت استکبار را تحلیل و ارزیابی کنیم، این خارج شدن از لشکر امام زمان علیه السلام است.

این که ما بیاییم همراه این نظام سینه به سینه دشمن امام زمان بایستیم، رو در رو ایستادگی و مقابله کنیم، با همهٔ عوامل مزدور در داخل مبارزه کنیم، این ورود در لشکر امام زمان علیه السلام است. اگر ما این برنامه را داشتیم مثل برادران یوسف که وقتی برای یوسف‌یابی به مصر رفتند، یوسف را دیدند و در این صورت یقیناً ما هم آقا و صاحبمان را پیدا می‌کنیم؛ منتها بحث در این است که آقا در این خط و در این مسیر باور قرار گرفته‌ایم یا قرار نگرفته‌ایم؟

الان نزدیک ظهر نیمهٔ شعبان است، شما چه احساسی نسبت به فرج و ظهور امام زمان دارید؟ آیا خدای ناکرده احساساتان یک احساس تخیلی است، یک جامعه خیالاتی در آینده فرض می‌کنید که معلوم نیست کی و چه وقت یک آقایی بیاید به صورت غیبی با یک قدرت الهی همه چیز را درست کند آن هم در جامعه آینده که به شما مربوط نیست و فقط چون این آقا را دوستش دارید امروز هم روز ولادتش است سلام می‌دهید و عرض ارادت می‌کنید، آیا یک همچین عقیده و تخیلی نسبت به امام زمان علیه السلام دارید یا نه؟! یا این که امام زمان امام خودتان است و همین الان دارد برای شما امامت می‌کند و همین الان شما شیعه این امام هستید، بایستی جامعه درست شود و دنیا را امام زمان با ظهورش باید بسازد، این آمادگی در ما و در مردم دنیا درست شود، همین لحظه ظهور می‌کند.

امام زمان یک همچین کسی است و اگر این باور طوری، نسبت به امام زمان داشته باشیم که اعمال ما، سیاست‌گذاری‌ها در زندگی‌مان همه فرق می‌کند و ما با یک باور جدی با مسأله انتظار امام زمان علیه السلام مقابل شدیم عین برادران یوسف که یوسف را پیدا کردند ما هم آقای

خودمان را پیدا می‌کنیم و یک روزی چشم‌مان به جمالش می‌افتد آقا شما هستید، شمایی را که چند بار دیدم، شمایی که چند بار از کنارم رد شدید، شمایی که یک وقت در حرم امام رضا علیه السلام دیدمتان، یک وقت در طواف کعبه دیدمتان، یک وقت در مدینه بین الحرمین، بین بقیع و حرم دیدمتان، یک وقت در کنار ضریح شش گوشه سیدالشهداء دیدمتان، آقاجان شما بودید و من اینقدر شما را می‌دیدم ولی نمی‌شناختم؟!

عنایت امام زمان علیه السلام به شیعیان

سید بن طاووس (رضوان الله تعالی علیه) می‌گوید: من در سرداب مطهر در سامرا وارد شدم که هیچ کس در سرداب نبود، شروع به نماز خواندن کردم، وسط نماز یک مرتبه از گوشه سرداب یک صدایی شنیدم که دارد به درگاه خدا می‌گوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ شِيعَتَنَا مِنَّا» خدایا! شیعیان ما از ما و از تبار خودمان هستند، «خلقوا من فاضل طيبتنا و عجنوا بماء ولايتنا» خدایا! این شیعیان ما از جنس ما هستند، از طینت ما عجن شده‌اند، از زیادی گل ما این‌ها خلق شده‌اند، «اللهم اغفر لهم من الذنوب ما فعلوه اذكالا على حينا و ولائنا يوم القيامة» خدایا! این شیعیان ما گناه می‌کنند به جای این که از شما بترسند می‌گویند: ما صاحب داریم، به گل روی آقا و صاحب‌مان خدا گناه ما را می‌بخشد.

این‌ها با اتکاء به ولایت ما گناه کردند، اگر از گناه خودشان نمی‌ترسند، اگر از عذاب شما وحشت ندارند به امید ما هستند که ما دست‌شان را بگیریم و این‌ها را نجات بدهیم، خدایا! این گناهایی که این‌ها این طوری انجام داده‌اند بیامرز. جمله بعدی خیلی جالب‌تر است. سید بن طاووس گفت: آقا را که نمی‌دیدم فقط یک صدایی از گوشه سرداب بلند بود که می‌گفت: «ولا تؤاخذهم بما اقترفوه من السيئات إكراماً لنا ولا تقاصهم يوم القيامة مقابل أعدائنا فإن خفت موازينهم فثقلها بفاضل حسناتنا»^۱ خدایا! روز قیامت متولی حساب شیعیان ما، خود ما را قرار بده.

برادر من، خواهر من! چقدر آقایت را دوست داری، چقدر امام زمان علیه السلام را دوست داری، همان قدری که آقا امام زمان علیه السلام تو را دوست دارد؟! این روز نیمه شعبان که روز متوقع فرج و ظهور امام زمان علیه السلام است، این روز را غنیمت بدانیم، حسابمان را با امام زمان علیه السلام تصفیه کنیم، باورمان را نسبت به وجود اقدس امام زمان علیه السلام جدی قرار بدهیم، امام زمان علیه السلام را جداً باور کنیم، دنبال امام زمان علیه السلام راه بیفتیم، خودمان را برای آقا بخواهیم، آقا را برای خودمان نخواهیم و یقین بدانیم ان شاء الله خدا مقدر می کند جمالش را ببینیم.

ولایت علی علیه السلام

قال الله تبارك و تعالی: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»^۱

مقدمه

بالاترین عرض ارادت‌ها به ساحت ولایت اهل بیت علیهم السلام دقت و تعمق در معرفت‌شناسی سیره اهل البیت علیهم السلام است. مسأله‌ای که در بین ما شیعیان با جریان عشق و دلدادگی‌مان، نسبت به اهل البیت علیهم السلام هم وزن و متناسب نیست. اعتقادی که ما نسبت به معصومین علیهم السلام داریم که: معصوم قولش، فعلش و هم تقریرش حجت است.

آنچه که امام معصوم علیه السلام دستور بدهد به عنوان حکم الله برای ما قابل توجه است و باید مورد اطاعت قرار بگیرد. عمل و تقریر معصوم هم در حکم قول معصوم است؛ یعنی اگر ما متوجه شدیم یکی از معصومین علیهم السلام عملی را انجام دادند و ما در شناخت حکم الله دچار تردید شدیم، ملاک حکم خدا و حلال و حرام پروردگار را از عمل معصوم می‌شناسیم و همان طور تقریر معصوم علیه السلام؛ یعنی اگر در برابر بینش و نظارت معصومین علیهم السلام انسان عملی را انجام بدهد و یا دیگری کاری را به جا آورده است و مورد نهی و منع امام معصوم علیه السلام قرار نگرفته است این تقریر معصوم، عین کلام و قول معصوم حجت است.

بنابراین ما در مقام شناخت و درک حلال و حرام خدا و مسائل و مبانی دینی خودمان

بایستی به سه منبع مراجعه کنیم: ۱- به قول و گفتار معصومین علیهم‌السلام ۲- به افعال و کردارشان، ۳- به تقریرهایی که دارند؛ یعنی اعمال و کرداری که در مقابل آن‌ها صورت گرفته است و مورد منع و نهی آن‌ها قرار نگرفته است؛ این عمل دلالت بر جواز آن عمل می‌کند؛ البته دال بر وجوب نیست. در هر حال یکی از منابع دینی ما و یکی از مبانی شناخت دین ما غیر از گفتار، عمل معصومین علیهم‌السلام است. پس با این خصوصیتی که اعمال معصومین علیهم‌السلام دارد، برای ما حجت است و ما در آیینۀ عمل و نظام رفتاری معصوم علیه‌السلام می‌توانیم به دین خودمان معرفت پیدا کنیم، احکام الهی را بشناسیم و مبانی دینی را تشخیص بدهیم؛ لذا به عنوان یک معرفت‌شناسی دینی برای ما شناخت سیرۀ اهل بیت علیهم‌السلام و تحلیل روش آن‌ها و نظام رفتاری‌شان قابل توجه و قابل دقت است.

روی این حساب برادران و خواهران مخصوصاً در عرصه‌های سیاسی و در جریان‌های مختلف اجتماعی که برای ما پیشامد می‌کند نقطهٔ ابهام‌آمیز از نظر تکلیف و وظیفهٔ دینی برای ما زیاد وجود دارد؛ بلکه در عرصه‌های مختلف زندگانی ما، بیش از همه نقطهٔ ابهام دینی وجود دارد که به عنوان شناخت تکلیف و وظیفهٔ دینی و شرعی حوزه و عرصهٔ مسائل اجتماعی و سیاسی واجب است فرا بگیریم.

گاهی از اوقات افراد چنین می‌پندارند که اگر در یک بحران سیاسی که واقعیتش معلوم نیست و دقیقاً خصوصیت آن شناخته شده نیست اگر وارد نشوند، دخالت نکنند و کنار بکشند، اینجا از نظر ارتکاب خلاف شرع مصون و محفوظ مانده‌اند، در حالی که امکان دارد خود این کنار کشیدن و دخالت نکردن بعینه همان حرام و خلاف شرعی باشد که از او فرار می‌کند و برای عدم مبتلا شدن به خلاف شرع وارد عرصهٔ سیاست نشدند و دخالت سیاسی نکردند.

موقعیت انسان در زمان فتنه

وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: «كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابْنِ اللَّبُونِ لَا ظَهْرَ فَيْرُكَبَ وَلَا

صَّرْعٌ فَيُحَلِّبُ^۱ در فتنه مثل بچه شتر باشید؛ یعنی نه پستانی داشته باشید که شما را بدوشند و نه پشتی که بر پشت شما سوار بشوند. بچه شتر این خاصیت را دارد که اگر ماده باشد، ناقه‌ای نیست که دارای شیر باشد و او را بدوشند و اگر نر باشد مرکب سواری نیست که بر پشت او سوار بشوند. در مقام اجرای این دستورالعمل امیرالمؤمنین علیه السلام در حوزه و عرصه فتنه‌های سیاسی اگر انسان دخالت نکرد و وارد نشد واقعاً مثل ابن لبون است؟! نه این طور نیست، گاهی از اوقات سواری دادن به دشمن در یک فتنه سیاسی دخالت نکردن است و گاهی از اوقات سکوت سواری دادن به دشمن است؛ پس سکوت و دخالت نکردن باعث نمی‌شود که ما از فتنه نجات پیدا کنیم و مرتکب خلاف شرع و حرام در حوزه مسائل سیاسی و اجتماعی نشویم.

بزرگ‌ترین منبعی که می‌تواند در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی به عنوان یک منبع شرعی و دینی برای ما تکلیف ساز باشد و وظیفه ما را مشخص کند سیره سیاسی اهل البیت علیهم السلام است. عزیزان! ما در صدر اسلام مقاطعی را داریم که اگر در این مقاطع وجود مقدس معصومین علیهم السلام دخالت سیاسی نمی‌کردند و وارد عرصه سیاسی نمی‌شدند، یقیناً ما امروز از اسلام و قرآن اثری نداشتیم و از مسلمانی امروز چیزی باقی نمانده بود؛ پس اینطور نیست که دخالت نکردن و وارد عرصه نشدن واقعاً تکلیف ما را حفظ کند و ما را از ارتکاب خلاف شرع و از آلودگی به فتنه نجات بدهد. شما حساب کنید در یک جریان فتنه‌ای که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله به وجود آمده است، اگر ما مسأله‌ای به نام دخالت سیاسی صدیقه اطهر علیها السلام نداشتیم و حضرت زهرا علیها السلام وارد عرصه نمی‌شد امروز از آن اسلام ناب محمدی و منابع و مبانی علمی، فکری و کلامی شسته و رفته اسلام که در مکتب امام صادق علیه السلام به دنیا ارائه شده است، اثری باقی نمانده بود. پس دخالت در حوزه سیاست به عنوان یک امر واجب و تکلیف قطعی برای ما مطرح است.

پیچیده‌ترین فتنه بعد از رحلت پیامبر ﷺ

موقعیتی که بعد از رحلت پیغمبر اکرم ﷺ برای اسلام پیش آمد یک فتنه بسیار پیچیده‌ای بود که اگر درست عمل نمی‌شد با یک انحراف به مرز افراط یا در مرحله تفریط اساس دین براندازی می‌شد و ریشه اسلام و قرآن از بین می‌رفت. یک طرف قضیه ارتجاع انقلاب اسلامی پیغمبر ﷺ بود. پیغمبری که آمد امت تشکیل داد و رهبری امت را در جریان وحی قرار داد که اگر بنا باشد امت و جامعه اصلی ناب دینی رهبری‌اش در جریان امامت و در تداوم وحی نباشد ساختار اجتماعی امت منحرف شده است.

یک طرف قضیه این است انحرافی که امت به آن انحراف مبتلا شده است، انحراف امت از خط وحی و از جریان وحی و جریان امامت است که اگر این انحراف به جای خودش قرار بگیرد و در مقابل او عکس العمل و واکنشی نشان داده نشود این انحراف نهادینه می‌شود و اصلاً جریان اجتماعی و سیاسی اسلام و آموزه‌های اسلامی در عرصه زندگی سیاسی بشر، دین، قرآن و وحی از بین می‌رود و اگر در مقابلش یک عکس العمل شدیدی ارائه شود، ممکن است مسأله به قیمت براندازی اساس دین و ریشه اسلام تمام شود.

اینجا مسأله خیلی ظریف است. شاید در طول تاریخ اسلام (از صدر اسلام تا به امروز) ما جریانی از نظر فتنه، سیاه‌تر و پیچیده‌تر از جریان انحراف سیاسی بعد از رحلت پیغمبر اکرم ﷺ نداشته باشیم. دلیلش این است که هنوز برای بخش عظیمی از امت اسلام آن مسائل با گذشت هزار و چهارصد سال و ظهور و بروز عوارض منفی و فاسد آن انحراف، هنوز هم مسأله روشن و شفاف نشده است. فتنه‌ای با این پیچیدگی و با این سیاهی آن هم در روزگاران اولیه بعد از رحلت پیغمبر اکرم ﷺ پیش آمده است چه باید کرد؟ آیا در برابرش همه سکوت کنند و عکس العمل نشان ندهند که این انحراف رهبری، این انحراف اجتماعی و سیاسی باعث می‌شود که اسلام از بیخ و بن کنده شود و ماهیت امت را از امت بودن به کلی نابود کند و اگر

در مقابلش عکس العمل نشان بدهند و مقابله و مبارزه شود نتیجه این مقابله و مبارزه به براندازی اسلام تمام خواهد شد.

عزیزان! یک مقدار مسأله را دقت کنید! امیرالمؤمنین علیه السلام یک کسی است که اگر آن روزی که نه شمشیر، بلکه یک چوب دستی نیم متری به دستش می‌گرفت و در مقام احراز حکومت و به دست آوردن قدرت برمی‌آمد همه مردم مدینه را از شهر بیرون می‌ریخت، علی علیه السلام یک همچین قدرتی است، آن لحظه‌ای که ریسمان به گردن امیرالمؤمنین علیه السلام انداختند و مولا را از خانه بیرون کشیدند، دم در خانه امیرالمؤمنین یک یهودی ایستاده بود، تا این منظره را دید علی را با ریسمان به گردن دارند از خانه بیرون می‌کشند فریاد زد: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» مردم به این مرد یهودی گفتند الان چه وقت مسلمان شدن است؟ تو سال‌ها در این شهر کنار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زندگی کرده بودی، وحی را از دو لب رسول الله شنیدی و معجزه در دست پیغمبر دیدی اسلام نیاوردی الان مسلمان شدی؟ گفت حقانیت اسلام امروز بر من ثابت شد؛ چون دو سال قبل از این، آن روزی که همین علی در سنگی خیبر را از جا کند، من در خیبر بودم که لرزه‌ای بر قلعه خیبر افتاد، هر کس ایستاده بود به رو، روی زمین قرار گرفت. این علی همان علی دو سال پیش است، در این دو سال علی پیر و ناتوان نشده است، این همان علی است، حالا امروز این آدم‌های عوضی بریزند، در خانه‌اش را آتش بزنند، عزیزش را کتک بزنند، بچه‌اش را بکشند و بعد هم ریسمان به گردنش ببندند اما او دست به کار نشود!! امروز حقانیت اسلام بر من ثابت شد.

چرا علی علیه السلام دست به شمشیر نبرد؟

سؤال: اگر علی علیه السلام دست به شمشیر می‌برد چه می‌شد؟ یک ساعت رفته‌اند در سقیفه بنی ساعده نشسته‌اند، وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را زیر پا گذاشته‌اند، بیعت غدیر را زیر پا گذاشته‌اند و مسیر رهبری را منحرف کرده‌اند. چند ساعت بیشتر نیست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفته است، جنازه

پیغمبر تشییع شد، کافی بود مولا فقط ذوالفقارش را نشان بدهد، همه آن نشست‌ها و در سقیفه حرف زدن‌ها و بیعت کردن‌ها کنار می‌رود و قدرت دست علی علیه السلام می‌افتد.

چرا علی علیه السلام این کار را نکرد؟! پیغمبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام گفته بود که اگر این کار را بکنی ریشه اسلام را از بین می‌بری، این لبه تیز ذوالفقار تو قبل از این که بخواهد حق تو را بگیرد، ریشه دین را می‌زند؛ چون اگر امیرالمؤمنین علیه السلام یک همچین کاری کرده بود، بعد مسلمان‌ها می‌گفتند روش علی علیه السلام روش قدرت و زور است، اصلاً بحث اسلام نیست، بحث وحی نیست، بلکه بحث رسیدن به قدرت و حکومت است. دلیلش این است که وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت سر حکومت دعوا شد، حکومت را کی برد؟ آن کسی که شمشیر داشت، آن کسی که زور داشت و آن کسی که قدرتش از همه بیشتر بود. اساس اسلام تز سلطه می‌شد. اساس مکتب به عنوان حلال و حرام خدا، کلامش، توحیدش، نبوتش، معادش و... از بین می‌رفت؛ لذا از شمشیر علی کاری بر نمی‌آمد.

سؤال: چه کار باید می‌کردند، می‌گذاشتند این کزروی تصویب شود، جریان رهبری اسلام از خط وحی جدا شود و جریان وحی در رهبری امت اسلام دیگر تداوم پیدا نکند؟ اینجا جایی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: علی جان! این میدان، میدان تو نیست، این میدان و این جولان مال فاطمه علیها السلام است. حضرت زهرا علیها السلام باید وسط میدان بیاید و عکس العمل نشان بدهد. رفلکس باید از طرف حضرت زهرا علیها السلام باشد. او باید در این عرصه ظاهر شود، او باید در این عرصه به عنوان مخالفت با یک جریان انحراف رهبری در کانون عاطفه‌ها و احساس عشق‌های مردم جا بگیرد. آن روز به قول امام باقر علیه السلام سه نفر یا هفت نفر می‌گفتند: «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَوَلِيَّ اللَّهِ» نتیجه آن آمدن حضرت زهرا علیها السلام به میدان این است که امروز بیش از سیصد میلیون آدم می‌گویند: «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَوَلِيَّ اللَّهِ» اینجا جای زهرا است، میدان، میدان فاطمه علیها السلام است.

تهاجم به خانه فاطمه علیها السلام

عزیزان! وقتی که جمعیت در خانه صدیقه اطهر علیها السلام آمدند، تحت چه عنوان آمدند؟ مسأله تهاجم به خانه حضرت زهرا علیها السلام چیزی است که در تاریخ اسلام ثابت شده است، جز عده‌ای وهابی منفور و عده‌ای ناصبی ضد پیغمبر که این‌ها الان اثری هم در دنیا ندارند کسی منکر تهاجم به در خانه صدیقه اطهر علیها السلام نیست. کتاب الامام و السیاسة ابن قطیبه دینوری که از کتب معتبر عامه است در جلد اول، صفحه ۱۳ همه این قضایا را نوشته است. در بسیاری از کتب تاریخ عامه این جریان آمده است.

در این که تهاجم شده بحثی نیست، منتها حرف در این است که آقایان می‌گویند اولاً: در صدر اسلام، روز رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یک حادثه اتفاق افتاد، شما چرا این حادثه و درگیری را بعد از هزار و چهارصد سال آمده‌اید مطرح می‌کنید که اسباب اختلاف بین مسلمان‌ها شود؟! در جواب می‌گوییم ما که مطرح می‌کنیم به خاطر این است که این یک درگیری و یک حادثه نیست، یک داستان واقع شده هزار و چهارصد سال پیش نیست؛ بلکه این یک جریان است که آن جریان یک مبنای اعتقادی و فکری و اندیشه‌ای در اسلام دارد و آن این است که آیا رهبری سیاسی با وحی است یا رهبری سیاسی با غیر خدا است؟ این امروز برای ما یک بحث است. آن حادثه تعیین کننده این است که آیا امت رهبری‌اش به دست وحی و خداست یا به مفاد پنج جای قرآن که می‌گوید: «الْحُكْمُ لِلَّهِ» یا رهبری و حکومت به دست خدا نیست و به دست خلق است. این یک مبنای فکری است، نه یک حادثه، به این خاطر است که ما مطرح می‌کنیم.

ثانیاً: آقایان می‌گویند: آن روز که مردم در خانه حضرت زهرا علیها السلام رفتند برای این بود که همه مسلمان‌ها بیعت کرده بودند اما چند نفر از این مسلمان‌ها جدا شده بودند که در رأسش هم

علی بن ابی طالب علیه السلام بود، مسلمان‌ها خواستند این شکاف در اسلام از بین برود و یکپارچگی حاکم شود؛ به این خاطر آمدند علی را به مسجد بردند تا بیعت کند و این شکاف از بین برود. وقتی که آمدند یک درگیری شد، طبیعی است یک خانمی هم که وسط میدان بیاید، حامله هم باشد، پامال می‌شود و بچه‌اش را سقط می‌کند، این حادثه اتفاق افتاده است. حرف این‌ها این است. اما آمدن این خانم عادی نبود.

برادران و خواهران! واقعاً فکر کنید اگر می‌خواهید دو قطره اشک روی فرش امام رضا علیه السلام برای مادر مظلومش بریزید بفهمید چطور دارید اشک می‌ریزید، بفهمید چرا دارید گریه می‌کنید! این نبود که در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام دعا شود و یک خانم هم حامله وسط باشد، بعد هم زیر دست و پا، پامال شود و بچه‌اش را سقط کند. اصلاً قصه اینطوری نبوده است. خانه امیرالمؤمنین علیه السلام آنهایی که به مدینه مشرف شده‌اند می‌دانند کجاست. جایش هم معلوم است، مساحتش هم الان مشخص است. شما مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله از باب جبرئیل که وارد می‌شوید طرف دست چپ‌تان پنجره‌هایی که هست محراب اجاب است، آنجا طول خانه فاطمه زهرا و امیرالمؤمنین علیه السلام است. از باب جبرئیل دو تا شبکه‌ای که روبه روی باب جبرئیل هستند، آن‌ها پهنای خانه حضرت زهرا و امیرالمؤمنین هستند. یکی از این شبکه‌ها در خانه فاطمه و امیرالمؤمنین علیه السلام از داخل کوچه بوده است؛ چون آنجا کوچه بوده است. از آن طرف هم که می‌پیچی طرف ستون توبه پنجره اول و دوم پهنای خانه زهرا و امیرالمؤمنین علیه السلام است.

پنجره دوم در خانه فاطمه علیه السلام بود که به داخل مسجد باز می‌شد، یک در این طرف داخل کوچه بود و یک در هم آن طرف داخل مسجد بود. جمعیت از در کوچه آمدند؛ چون در مسجد بسته بود و فقط خود امیرالمؤمنین و صدیقه اطهر علیه السلام از آن در به مسجد رفت و آمد می‌کردند و غیر از آن‌ها هیچ کس رفت و آمد نمی‌کرد. در رسمی خانه در طرف کوچه بود. جمعیت از طرف در داخل کوچه آمدند. شما این مساحت را ببینید، کل این مساحت یک مساحت نمود

متری یا صد متری بیشتر نیست، یک دیوار کوتاهی داشته است که در آن هم یک ایوان کوچکی و یک دانه اتاق بوده است.

در این اتاق هم به جای فرش، ریگ بیابان پهن کرده بودند که گوشه‌اش هم یک پوست تختی بود، هر وقت پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌آمد روی آن پوست تخت می‌نشست که از او پذیرایی می‌کردند و شب‌ها هم این پوست تخت خواب حسن و حسین علیهما السلام بود. خود امیرالمؤمنین و صدیقه اطهر علیهما السلام روی ریگ‌ها می‌خوابیدند. خوب یک اتاق این طوری داشت که دیوارهایش گلی و کوتاه بود و یک در هم که در چوبی بسیار مختصر وسط این دیوارها بود؛ یعنی درست موازی همین باب جبرئیل، یکی از آن شبکه‌ها یک در بود. این کل خانه فاطمه زهرا و امیرالمؤمنین علیهما السلام بود.

جمعیت که هجوم آورد، این دیوار کوتاه گلی، علی هم در خانه، در اتاق نشسته است، صدای جمعیت در خانه پیچید، دیگر این‌ها داد می‌زدند و فریاد می‌کشیدند - شما در خانه‌تان نشسته‌اید آیفون به صدا درمی‌آید، شما در آیفون تصویری نگاه می‌کنید می‌بینید یک آدم بیگانه است، خانم‌تان نمی‌آید این گوشی آیفون را بردارد، شما می‌روید گوشی آیفون را برمی‌دارید. آیفون ندارید زنگ به صدا درآمده است می‌خواهید پشت در بیاید، شما که در خانه هستید خانم‌تان پشت در نمی‌آید، وقتی بیگانه در بزند، شما پشت در می‌آید که ببینید چه کسی است - این همه سر و صدا در کوچه پیچید، فریاد می‌زدند، امیرالمؤمنین را صدا می‌زدند که آمده‌ایم علی را ببریم. در عین حال علی علیه السلام در اتاق نشست و حضرت زهرا علیها السلام به دم در خانه آمد. شروع کردند با زهرا صحبت کردن، اما در مقابل منطق استدلالی حضرت فاطمه علیها السلام مغلوب و محکوم شدند. تهدید کردند گفتند بگو علی بیاید والا خانه‌ات را آتش می‌زنیم. گفت: در این خانه غیر از علی علیه السلام من دختر پیامبر هستم حسن و حسین بچه‌های پیغمبر هستند و از همه ما بالاتر قرآن پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه است. هرچه زهرا گفت، گفتند: ولو که این‌ها هم باشد. خلاصه در را آتش زدند و وارد خانه شدند. این طور نبود که یک عده به هم بریزند تا یک

زن وسط پامال شود. غیر از حضرت زهرا علیها السلام کس دیگری نبود و زهرا در میدان داخل شد؛ پس معلوم می‌شود میدان دار فاطمه بوده است، اصلاً علی علیه السلام در اتاق نشسته بود.

چرا فاطمه زهرا علیها السلام فضه را صدا زد؟

این جمله‌ای که می‌گویند حضرت زهرا علیها السلام صدا زد: «أَوْ يَا فَضَّةُ إِلَيْكَ فَخُذِينِي فَقَدْ وَاللَّهِ قُتِلَ مَا فِي أَحْشَائِي مِنْ حَمَلٍ»^۱ فضه من را بگیر! بچه‌ام را کشتند، چرا فضه را صدا زد و نگفت یا علی، زن شوهرش را صدا می‌زند، محرم زن شوهر اوست، تا چه برسد به این حادثه بزرگ سیاسی. در این جنجال اگر کسی بتواند کاری بکند حضرت علی علیه السلام است. اما چرا حضرت زهرا علیها السلام نگفت یا علی، گفت یا فضه؟! بعضی‌ها چون نمی‌دانند می‌گویند خوب قصه، قصه زنانگی بود و سقط جنین بود، باید فضه را خبر می‌کرد. نخیر قضیه این نبود؛ به خاطر این که اگر حضرت زهرا علیها السلام می‌گفت یا علی ممکن بود امیرالمؤمنین علیه السلام مکلف شود و دست به شمشیر ببرد. حضرت علی علیه السلام اصلاً نباید به میدان بیاید. میدان، میدان علی نیست که زهرا بگوید یا علی؛ لذا می‌گوید: یا فضه؛ چون میدان دار خود حضرت زهرا علیها السلام است.

شخصیت امام صادق علیه السلام

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ «هَلَكَتِ الْمَحَاضِيرُ قُلْتُ وَمَا الْمَحَاضِيرُ قَالَ الْمُسْتَعْجِلُونَ وَ نَجَا الْمُقَرَّبُونَ وَ ثَبَتَ الْحِصْنُ عَلَى أَوْتَادِهَا كُونُوا أَخْلَاسَ بِيُوتِكُمْ فَإِنَّ الْفِتْنَةَ عَلَى مَنْ أَثَارَهَا وَإِنَّهُمْ لَا يُرِيدُونَكُمْ بِحَاجَةٍ إِلَّا أَنَاهُمْ اللَّهُ بِشَاغِلٍ لِأَمْرِ يُعْرَضُ لَهُمْ»^۱

مقدمه

شهادت مظلومانه رئیس مذهب، امام صادق علیه السلام را به محضر مقدس شما برادران و خواهران تسلیت عرض می‌کنم.

این نکته برای ما مخصوصاً برادران و خواهران جوان حائز اهمیت است که ریشه این دلدادگی و وابستگی ما به اهل بیت چیست؟ این شوق و عشق و ارادتی که در کانون وجود ما نسبت به مقام امامت و ولایت اهل البيت علیهم السلام موج می‌زند چه عامل و چه انگیزه عقلانی دارد؟ اگر تنها یک توده احساسات به خاطر علاقه به پیغمبر و فرزندان پیغمبر است، اولاً: احساس در انسان‌ها یکسان و برابر نیست و ثانیاً: تداوم هم ندارد. اما عشق و دلدادگی ما به اهل البيت علیهم السلام هم استمرار و تداوم دارد و هم به صورت یکپارچه در همه افراد، اعم از جوان، پیر، خردسال، درس خوانده، روشن فکر و متحجر شیعه این عشق وجود دارد؛ پس معلوم می‌شود این عشق و ارادت تنها احساس نیست؛ چون اگر احساس بود در یک زمان فوران داشت و در یک زمان

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۸.

بر حسب اقتضاء شرایط این احساس تنزل پیدا می‌کرد، در حالی که در همهٔ زمان‌ها و در همهٔ شرایطها این احساس تنزل پیدا می‌کرد، در حالی که در همهٔ زمان‌ها و در همهٔ شرایطها این احساس در حال فوران و هیجان است. بایستی این عشق و ارادت دارای یک انگیزه عقلانی جدای از احساس باشد و آن انگیزه چیست؟

انگیزهٔ ارادت شیعیان به اهل بیت علیهم‌السلام چیست؟

ما به دو انگیزه به اهل بیت و مقام ولایت وابسته هستیم: ۱- اهل بیت علیهم‌السلام مظهر خدا هستند. آنچه که در عرصهٔ عبودیت و بندگی خدا و تکلیف دلدادگی در عرصهٔ زندگانی ما لازم است این را بایستی در مظاهر زندگی اهل بیت علیهم‌السلام تحقیق و تفحص کنیم. ۲- معلم ما هستند. تمام برنامه‌ریزی زندگی ما بایستی دقیقاً تنظیم با تعالیم، معارف و آموزش‌های اهل بیت علیهم‌السلام باشد. برادران و خواهران! ما در دورهٔ زندگانی خودمان در حوزه‌های مختلف: حوزهٔ اقتصادی و معیشتی، حوزهٔ سیاسی و اجتماعی و حوزهٔ زندگانی فردی و فرهنگی برنامه‌ریزی داریم؛ این برنامه‌ریزی ما به وسیله اندیشه و عقل ما صورت می‌گیرد. آن کسی که پیچ و مهره مغز و عقل ما را تنظیم می‌کند و آن جریانی که به عنوان یک نقطهٔ عطف و به عنوان یک نقطهٔ تمرکز در همهٔ برنامه‌ریزی ما حضور دارد اهل بیت علیهم‌السلام هستند.

فرق بین ما شیعیان، با آن کسی که شیعه نیست این است که مشی اجتماعی ما، خط و ربط سیاسی ما، فرهنگ زندگی، معیشت و کار ما منطبق با آموزه‌ها و تعالیم و معارف اهل بیت علیهم‌السلام است. اگر این انطباق زندگی را با تعالیم و معارف اهل بیت علیهم‌السلام ما از دست بدهیم دیگر ما شیعه نیستیم والا اهل بیت علیهم‌السلام را همه دوست دارند.

وجود اقدس امام صادق علیه‌السلام فرمود: «لَا تَجِدُ رَجُلًا يَقُولُ أَنَا أَبْغِضُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ»^۱ شما

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَيْسَ النَّاصِبُ مَنْ نَصَبَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ - لِأَنَّكَ لَا تَجِدُ رَجُلًا يَقُولُ أَنَا أَبْغِضُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ - وَ لَكِنَّ النَّاصِبَ مَنْ نَصَبَ لَكُمْ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّكُمْ تَتَوَلَّوْنَآ وَ أَنْكُمْ مِنْ شِيعَتِنَا» (وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۳۳؛ بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۶۹؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۶۰۱).

کسی را پیدا نمی‌کنید که بگوید من دشمن پیغمبر و اهل بیت پیغمبر هستم. پیغمبر و اهل بیت پیغمبر را همه دوست دارند حتی سرسخت‌ترین مخالفین و دشمنانشان هم آن‌ها را دوست داشتند. نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام سرسخت‌ترین دشمنان و حتی قاتلان آن‌ها نفرت نداشتند. اگر با آن‌ها دشمنی می‌کردند، اگر آن‌ها را می‌کشتند، اگر آن‌ها را در سلول‌های زندان‌ها نگهداری می‌کردند، به خاطر تأمین منافع اقتصادی و مطامع سیاسی خودشان بود؛ چون اهل بیت علیهم‌السلام را مانع رسیدن به امیال سیاسی و اقتصادی خودشان می‌دیدند.

اصلاً کسی در دنیا نیست که بگوید من امام صادق علیه‌السلام را دوست ندارم. منصور دوانیقی با همهٔ ردالتش، امام صادق علیه‌السلام را دوست دارد، منتها چون امام صادق علیه‌السلام را مانع امیال نفسانی و مطامع سیاسی خودش می‌دید درصدد براندازی امام صادق علیه‌السلام برمی‌آید؛ بنابراین اگر ما به عنوان شیعه بخواهیم وابسته به ائمه بشویم آن‌ها بایستی مبانی فکری ما را تنظیم کنند، آموزش‌هایشان بایستی دقیقاً جریان فکری ما را تنظیم و تطبیق کنند و لذا آنچه که به عنوان اولویت اول، در زندگانی ما مطرح است مسأله امام‌شناسی و بعد از شناخت امام در عرصه احساس و عشق اشک بریزیم و گریه کنیم.

زیارت اهل بیت علیهم‌السلام با معرفت

روایاتی که در فضیلت زیارت ائمه علیهم‌السلام رسیده است، در اکثر این روایات یک قید و شرطی می‌بینیم که: «عَارِفًا بِحَقِّهِ» با عرفان به حق امام را زیارت کنیم. این عرفان به حق چیست؟ یعنی ما یک جوری ائمه علیهم‌السلام را بشناسیم که بتوانیم آن رنگ زندگانی ائمه را در زندگانی خودمان پیاده کنیم، اصول سیرهٔ ائمه را در عرصه سیاسی، اجتماعی و فردی خودمان دقیقاً شکل بدهیم، اگر ما این‌جور امام را نشناختیم اشک و عشق ما هیچ نتیجه ندارد؛ چون این قید «عَارِفًا بِحَقِّهِ» محقق نشده است؛ بنابراین روز شهادت امام صادق علیه‌السلام است، ما بایستی یک امام‌شناسی نسبت به امام صادق امروز داشته باشیم که به درد امروز زندگانی ما بخورد.

کیست که منکر باشد امام صادق علیه السلام یک ستاره درخشان علمی در آسمان مکتب قرآن و اسلام است؟ حتی آن کسی که در برابر امام صادق علیه السلام دکان باز می‌کند و رقیب اجتماعی امام صادق است می‌گوید: «لولا الستتان هلك النعمان»^۱ اگر آن دو سالی که در محضر علم امام صادق علیه السلام شاگردی کردم نبود من ابوحنیفه نبودم و نعمان هلاک شده بود. کسی منکر علم امام صادق علیه السلام نیست، کسی منکر شخصیت‌های برجسته پرورش یافته مکتب امام صادق علیه السلام مثل زکریا بن آدم، زرارة بن أعیون، عمران بن أعیون، محمد بن مسلم، ابن ابی عمیر و... نیست.

حضور امام صادق علیه السلام در عرصه سیاست

امروز در موقعیت خاص زندگانی اجتماعی سیاسی که ما در دنیا پیدا کردیم یک جریان‌هایی هستند که می‌خواهند برای ما از امام صادق علیه السلام یک تصویری نشان بدهند که امام صادق یک مرد عالم بود و مسأله‌دان بود، مرجع مردم در مسائل و احکام شرعی بود، عالم و مدرسی که چهار هزار دانشمند در محضر امام صادق علیه السلام زانو بزنند و درس بخوانند، اما امام صادق علیه السلام در عرصه سیاست یک عنصری منزوی کنار کشیده کنار رفته بود. لذا وقتی که گفته می‌شود که ما بایستی در این موقعیت‌های سیاسی، در این بحران‌ها و فراز و نشیب‌های سیاسی چه کنیم و چگونه برخورد کنیم و در چه شرائط و خط و موضعی قرار بگیریم؟! یک عده متحجر امام صادق علیه السلام را ارائه می‌دهند، می‌گویند: آن روز امام صادق علیه السلام به کسانی که در صدد قیام و نهضت در برابر حکومت ستمگر عباسی بودند آن‌ها را از هر حرکتی که در برابر حکومت عباسی منع می‌کردند و می‌فرمودند: «كُونُوا أَحْلَاسَ يَبُوتِكُمْ»^۲ بروید پلاس‌های خانه‌هایتان باشید، دست در شمشیر نبرید و در مقابل حکومت جائز غاصب عباسی حرکت نکنید، انتظار بکشید هر روز مهدی ما آمد آن روز در رکابش شمشیر بزیند و قیام بکنید.

۱. قصص الانبياء، ص ۷۸۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۳۸.

این فرمایش امام صادق علیه السلام را ملاک گرفتند. دو رکعت نماز واجب صبح، چهار رکعت نماز واجب ظهر، چهار رکعت نماز واجب عصر را بخوانیم، روزه ماه رمضان را هم بگیریم، هرچه قدر هم توانستیم دعا، زیارت، نافله و مستحب بجا بیاوریم، به ما چه در دنیا چه خبر است، به ما چه در دنیا بر سر مستضعفین چه می‌آید، به ما چه در دنیا با اسلام، قرآن، دین و پیغمبر چگونه مقابله می‌کنند، این‌ها دیگر به ما مربوط نیست. یک عده الان یک همچنین تصویری از امام صادق علیه السلام نشان می‌دهند.

درست است امام صادق علیه السلام به یک عده فرمودند: «كُونُوا أَحْلَاسَ بُيُوتِكُمْ» شما پلاس خانه‌هایتان باشید. یک جا هم فرمودند: مهدی ما که ظهور کرد دنبال سرش راه بیفتید. اما ببینید عزیزان آنچه مسلم است ائمه ما از خود پیغمبر صلی الله علیه و آله تا روز شروع غیبت صغری، تمام ائمه ما رجال سیاسی بودند و همه هم در عرصه سیاست بودند. اگر این‌ها در عرصه سیاست نبودند، چرا این‌ها را می‌کشتند؟ چرا این‌ها را مسموم می‌کردند؟ چرا این‌ها را به زندان می‌انداختند؟ چرا با این‌ها برخورد می‌کردند؟ این‌ها را آواره می‌کردند؟ امام رضا را از مدینه به مرو کشاندند، چرا؟ اگر این‌ها در سیاست نبودند، اگر بنا بود دستور امام صادق این است که: «كُونُوا أَحْلَاسَ بُيُوتِكُمْ» بروید پلاس خانه‌هایتان باشید چرا خودشان پلاس خانه‌هایشان نبودند؟ چرا اصحاب بزرگشان در عرصه قیام حرکت می‌کردند؟ چرا امام صادق علیه السلام به هشام بن حکم می‌گوید: «يَا هِشَامُ لَا تَكَادُ تَقَعُ تَلْوِي رَجْلَيْكَ إِذَا هَمَمْتَ بِالْأَرْضِ طَرْتِ مِثْلَكَ فَلْيُكَلِّمِ النَّاسَ فَاتَّقِ الرَّزَّةَ وَ الشَّفَاعَةَ مِنْ وَرَائِهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ»^۱ هشام بن حکم در زندگی محکم روی دو پایت بایست.

معرفی امامت امام صادق علیه السلام توسط پدرش

جابر بن یزید جعفی از اصحاب امام باقر علیه السلام است، می‌گوید: سال آخر عمر امام باقر بود که خدمت امام باقر عرض کردم: «يا بن رسول الله من القائم بعدك» آن کسی که بعد از شما

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۷۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۲۰۵؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۶۶.

می‌خواهد قیام کند کیست؟ می‌گوید: امام باقر دست به شانه میوه دلش امام صادق علیه السلام زد و فرمود: «هذا القائم بعدی» این قیام کننده بعد از من است. قیام کننده به معلم نمی‌گویند، قیام کننده به استاد نمی‌گویند، قیام کننده به مسأله‌گو و کسی که فتوا می‌دهد نمی‌گویند؛ بلکه قیام کننده به کسی می‌گویند که در عرصه سیاست وارد می‌شود و در برابر ظلم و تجاوز قیام می‌کند.

معرفی امامت و ولایت ائمه علیهم السلام توسط امام صادق علیه السلام

عمر بن مقدم می‌گوید: در روز عرفه در بیابان عرفات آن لحظه‌ای که همه حجاج در عرفات اجتماع کردند، یک مرتبه دیدم امام صادق علیه السلام از میان خیمه بیرون آمدند و در وسط مردم فریاد زدند که تمام حجاج از اطراف برگشتند، امام صادق علیه السلام با صدای بلند به چهار طرف این جمله را سه بار تکرار کردند و فرمودند: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ الْإِمَامَ ثُمَّ كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ»^۱ کی امام صادق علیه السلام این حرف‌ها را زده است؟ در دورانی که بنی عباس مسلط شدند و اصلاً مسأله امامت و ولایت اهل بیت را به عنوان یک جریان در کشور سانسور کردند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت بعد از مرگ پیغمبر مردم خلیفه می‌خواهد. بعد از مرگ پیغمبر امت اسلام امام نمی‌خواهد؟! در یک همچین جو خفقانی در بیابان عرفات نقطه تمرکز امت اسلام امام صادق علیه السلام حرکت می‌کنند، چهار مرتبه به چهار طرف خلاف جریان اختناق شده سیاست فریاد می‌زدند. این امام صادق علیه السلام سیاسی نبوده است؟ از همه حرف‌های امام صادق همین یک کلمه را یاد گرفته‌اید که: «كُونُوا أَحْلَاسَ بِيُوتِكُمْ» امام صادق علیه السلام به چه کسانی «كُونُوا أَحْلَاسَ بِيُوتِكُمْ» فرمودند؟! به یک مشت افراد ساده از علویان که این‌ها امامت و ولایت را

۱. «عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمَقْدَامِ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَوْمَ عَرَفَةَ بِالْمَوْقِفِ وَهُوَ يُنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ الْإِمَامَ ثُمَّ كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ هَهُ فَيُنَادِي ثَلَاثَ مَرَّاتٍ لِمَنْ بَدَأَ يَكْتُمُوهُ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ يَسَارِهِ وَمَنْ خَلْفَهُ ائْتِي عَشْرَ صَوْتًا وَقَالَ عَمْرُو فَلَمَّا أَتَيْتُ مَنِّي سَأَلْتُ أَصْحَابَ الْعَرَبِيَّةِ عَنْ تَفْسِيرِ هَهُ فَقَالُوا هَهُ لَعْنَةُ بَنِي فَلَانٍ أَنَا فَاسْأَلُونِي قَالَ ثُمَّ سَأَلْتُ غَيْرَهُمْ أَيضًا مِنْ أَصْحَابِ الْعَرَبِيَّةِ فَقَالُوا بِمِثْلِ ذَلِكَ» (الكافي، ج ۴، ص ۴۶۶؛ الاقبال، ص ۳۳۰).

نمی‌دانستند، سرسپردگی به حجت بالغه الهی و امام زمان را باور نداشتند، به عنوانی که قوم و خویش پیغمبر و امیرالمؤمنین بودند، یک عده افراد سودجو می‌آمدند این‌ها را تحریک می‌کردند، به اسم بچه‌های علی و زهرا این‌ها را بهانه می‌کردند و مردم را دور خودشان جمع می‌کردند، حزب تشکیل می‌دادند تا به وسیله این‌ها به مقام و ثروت برسند. آن روزی هم که شکست می‌خوردند این بچه‌های پیغمبر را دم شمشیر می‌گذاشتند و می‌رفتند. به این آدم‌های ساده امام صادق علیه السلام فرمودند: «كُونُوا أَحْلَاسَ بِيُوتِكُمْ» بروید پلاس خانه خود باشید، با هر تحریکی راه نیفتید، نردبان هر قدرت مداری نشوید، خود را زیر لگد هر جنایتکاری که می‌خواهد به پست و مقام برسد قرار ندهید، شما که نمی‌توانید تشخیص بدهید، شما که بصیرت سیاسی ندارید، شما که راه‌شناس نیستید، شما که سرسپرده به مقام ولایت نیستید، اگر مسلمان هستید: «كُونُوا أَحْلَاسَ بِيُوتِكُمْ» بروید پلاس خانه خود باشید.

سفارش امام صادق علیه السلام به حضور در صحنه

علی بن عقبه می‌گوید: من به اتفاق معلی بن خنیس بر امام صادق علیه السلام وارد شدم. امام صادق علیه السلام به من و معلی بن خنیس فرمودند: من به تو مژده می‌دهم تو در مقابل دو راه که هر دو پیروزی است یا پیروز شدن یا شهادت^۱.

امام صادق علیه السلام معلی بن خنیس را تو دهان منصور دوانیقی و دستگاه سیاسی حکومت فرستادند. چرا این را نگوییم، «كُونُوا أَحْلَاسَ بِيُوتِكُمْ» که امام صادق علیه السلام به دو نفر سید ساده‌ای که بصیرت سیاسی نداشتند به آن‌ها فرمودند، بعد از هزار و دویست سال ما آن را ملاک بگیریم، در دنیایی که به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حمله می‌کنند، در دنیایی که قرآن می‌سوزانند، در

۱. «عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَقْبَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَالْمَعْلَى عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ أَبْتِئُوا بِكُمْ عَلَى إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ مِنَ اللَّهِ أَمَا إِنَّكُمْ إِنْ بَيَّيْتُمْ حَتَّى تَرَوْا مَا تَمْلِكُونَ إِلَيْهِ رِقَابَكُمْ سَفَى اللَّهُ صُدُورَكُمْ وَأَذْهَبَ غَيْظَ قُلُوبِكُمْ وَأَدَاكُمْ عَلَى عَدُوِّكُمْ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ وَيَسْبُ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَ يُذْهِبُ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ - وَإِنْ مَضَيْتُمْ قَبْلَ أَنْ تَرَوْا ذَلِكَ مَضَيْتُمْ عَلَى دِينِ اللَّهِ الَّذِي رَضِيَهُ لِنَبِيِّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ وَ لِعَلِيٍّ» (بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۸۵؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۷۹).

دنیایی که معارف و تعالیم دین را در صدد براندازی هستند، بگوییم نخیر امام صادق علیه السلام گفته: «كُونُوا أَحْلَاسَ يَبُوتِكُمْ» برویم در خانه خود بنشینیم، تجارت، کاسبی، دو رکعت نماز و... واقعاً این است؟

امام صادق علیه السلام به معلی بن خنیس این طور دارد می‌گوید: «ام الفتح ام الشهادة» به هشام بن حکم می‌فرماید: هشام تو یک آدمی هستی که این قدرت را داری که وقتی در مقابل ظلم و ستم قیام کنی... هارون عباسی گفت: این زبانی که هشام بن حکم دارد از هزار شمشیر برنده‌ای که در دست هزار رزمنده دلاور باشد برای خلافت ضرر و زیانش بیشتر است، هرچه زودتر می‌توانید این زبان را قطع کنید.

تأیید هشام بخاطر حضور در صحنه

هشام بن حکم یک آقا پسر نوزده ساله است که در منی خدمت امام صادق علیه السلام می‌رسد، اطراف خیمه امام صادق علیه السلام فقهاء، بزرگان و علما مثل زکریا بن آدم، یونس بن عبدالرحمان و... نشسته‌اند، این آقا پسر نوزده ساله وارد می‌شود می‌بیند امام صادق علیه السلام حرکت کردند، آغوششان را باز کردند و این پسر نوزده ساله را به سینه خود چسبانند و در صدر مجلس او را نشانند و فرمودند: این رزمنده و مبارز است، این در عرصه سیاست دشمن را خانه‌نشین کرده است.

عزیزان! امروز باید چه کنیم؟! به عنوان شیعه امام صادق علیه السلام امروز ما باید در عرصه دفاع از دین و در عرصه حمایت از قرآن برآییم. یک روزی در این مملکت، یک انقلابی پیروز شد و نظامی تشکیل شد. یک عده شک می‌کردند که از کجا معلوم است این نظام درست باشد، از کجا معلوم این نظام بر حق باشد؟ شاید مسأله حکومت و قدرت است؟ این تردیدها حاصل می‌شد و حساب می‌کردند این هم یک نظام و یک حکومت است، چرا باید مدافع باشند و حمایت کنند؟ اما این قضایا کنار رفت، حالا سی سال از قصه گذشته است، امروز روشن شده

است که دشمنان خدا در دنیا دست به یکی کرده‌اند که پیغمبر ﷺ را براندازی کنند، قرآن می‌سوزانند، دیگر مسأله حکومت نیست.

یک جریانی است حکومت در مقابل همه دشمنان خدا که در صدد براندازی دین و پیغمبر ایستاده‌اند.

شما می‌خواهید یک آدم بی‌تفاوت باشید؟! خود ائمه در عرصه سیاست بوده‌اند.

شخصیت امام جواد علیه السلام در کلام پدرش

«قُلْتُ لِلرَّضَا ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَكَ وَلِدًا فَقَالَ إِنَّمَا أُرْزِقُ وَلِدًا وَاحِدًا وَهُوَ يَرْتُنِي فَلَمَّا وُلِدَ أَبُو جَعْفَرٍ قَالَ الرَّضَا لِأَصْحَابِهِ قَدْ وُلِدَ لِي شَبِيهُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فَالِقِ الْبَحَارِ وَشَبِيهُ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ قُدْسَتْ أُمُّ وَلَدَتُهُ قَدْ خُلِقَتْ طَاهِرَةً مُطَهَّرَةً ثُمَّ قَالَ الرَّضَا ع يُقْتَلُ غَضَبًا فَيَبْكِي لَهُ وَعَلَيْهِ أَهْلُ السَّمَاءِ وَيَغْضَبُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى عَدُوِّهِ وَظَالِمِهِ فَلَا يَلْبَثُ إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى يُعَجَّلَ اللَّهُ بِهِ إِلَى عَذَابِهِ الْأَلِيمِ وَعِقَابِهِ الشَّدِيدِ وَكَانَ طَوَّلَ لَيْلَتِهِ يُنَاغِيهِ فِي مَهْدِهِ»^۱

مقدمه

سالروز شهادت جانگداز میوه دل امام هشتم علیه السلام حضرت جواد الائمه علیه السلام است. ارزشمندترین موفقیت‌ها نصیب و روزی شما برادران و خواهران شده که امروز بر روی فرش امام هشتم علیه السلام سوگ و عزای دردانه آن حضرت را برپا می‌کنید. مطلبی که امروز در محضر مقدس شما برادران و خواهران دل‌آکنده از عشق و ولایت اهل‌البيت علیهم السلام بنده عرض می‌کنم، تصویری از شخصیت امام جواد علیه السلام از بیان وحی آسای وجود مقدس پدر بزرگوارشان امام هشتم علیه السلام است. امروز ارزشمندترین عرض ارادت‌ها و توسلات به ساحت ولایت امام جواد علیه السلام در محضر مقدس امام هشتم علیه السلام این است که ما در شعاع فرمایشات امام رضا علیه السلام معرفت و شناخت‌مان را نسبت به ساحت ولایت مدار حضرت جواد الائمه علیه السلام تکمیل کنیم. ولادت امام جواد علیه السلام یک

۱. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۵.

نقطه عطف در زندگانی امام هشتم علیه السلام بود. آن لحظه‌ای که وجود مقدس امام جواد علیه السلام از رحم طاهر و مطهر حضرت ریحانه خاتون قدم به زمین گذاشت، جمال دل آرای امام جواد چشم امام هشتم علیه السلام را روشن کرد.

در اولین مرحله‌ای که چشمان امام رضا علیه السلام به جمال او روشن شد، این جمله را فرمود: «قَدْ وُلِدَ لِي شَبِيهُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فَالِقِ الْبَحَارِ وَ شَبِيهُ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ قُدَّسَتْ أُمُّ وَلَدْنَهُ» خداوند متعال به من فرزندی شبیه موسی بن عمران عنایت کرد که دریا را شکافت و شبیه عیسی بن مریم که از یک مادر پاک و مقدسی متولد شد. این جمله را حضرت بیان فرمودند و نوزاد عزیزشان را به آغوش مادرشان برگرداندند. اصحاب امام هشتم علیه السلام منتظر این خبر بودند؛ چون ولادت امام جواد علیه السلام اصلاً در شیعه به عنوان یک مسأله قابل اهمیت مطرح بود، حضرت وقتی وارد شدند با یک خرسندی تمام به اصحاب خودشان اعلام کردند: «فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ قَدْ وَهَبَ لِي مَا يَرْتُنِي وَيَرْتُ آلَ دَاوُدَ»^۱ خداوند متعال به من عزیزی عنایت کرد که هم از من ارث ببرد و هم از آل داوود ارث ببرد.

این سه مطلب در فرمایشات امام هشتم علیه السلام تبیین کننده شخصیت و جمال ولایی امام جواد علیه السلام است. مطلب اول: تشبیه امام جواد علیه السلام به موسی بن عمران، مطلب دوم: تشبیه آن حضرت به عیسی بن مریم و مطلب سوم: تشبیه آن حضرت به یحیی بن زکریا؛ چون این جمله‌ای که امام هشتم فرمودند دقیقاً جمله حضرت زکریا بود. «فَهَبَ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْتُنِي وَيَرْتُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ»^۲ خدایا! به من فرزندی عنایت کن که از من و از آل یعقوب ارث ببرد. در سلسله بنی اسرائیل دو مبدأ نسل بوده است: یک مبدأ نسل از ابراهیم به یعقوب پیغمبر منتقل شد و بنی اسرائیل را بنی اسرائیل می‌گویند به عنوان این که فرزندان یعقوب پیغمبر

۱. بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۱۸۶.

۲. مریم، ۵، ۶.

هستند. مبدأ دوم نسل برای بنی اسرائیل، حضرت داوود بود که داوود خلیفه الله شد: «یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ»^۱ به عنوان اولین پیغمبری که خلافت الهی اش به طور رسمی از طرف خدا اعلام شد حضرت داوود بود. همچنان که داوود خلیفه الله بوده است، وارث داوود باید خلیفه الله باشد؛ لذا وجود مقدس امام هشتم علیه السلام فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ وَهَبَ لِي مَا يَرْتُنِّي وَيَرِثُ آلَ دَاوُدَ» خدا به من فرزندی عنایت کرده است که از من و از آل داوود ارث ببرد؛ یعنی خلیفه الله باشد. جمله سوم امام هشتم علیه السلام چون قرین جمله حضرت زکریا است به منزله تشبیه امام جواد علیه السلام به حضرت یحیی بن زکریا است. در قالب این سه تشبیه ما می توانیم با یک تحلیل دقیق و عمیق عظمت امام جواد را به دست بیاوریم.

تشبیه امام جواد علیه السلام به عیسی بن مریم

چرا امام جواد علیه السلام در کلام امام رضا علیه السلام به حضرت عیسی بن مریم تشبیه شدند؟ چون در بین تمام انبیاء خصوصیت عیسی بن مریم این بود که در زمان طفولیت به مقام نبوت برانگیخته شد. آن هنگامی که قنذاقه حضرت عیسی در دست مریم بود و مریم باکره شوهر نکرده، قنذاقه نوزادی را بر دوش داشت وارد بر قبیله و قوم خویش شد، قوم و خویش ها و بنی اسرائیل به مریم اعتراض کردند: «مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأًا سَوًّا وَمَا كَانَتْ أُمَّكَ بَغِيًّا»^۲ ای مریم نه پدرت آدم بدی بود و نه مادرت خدای ناکرده بدکاره، این بچه را از کجا آوردی؟!

به مریم اعلام شد به مردم اعلام کن من امروز روزه دارم و با هیچ کس حرف نمی زنم، «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ» به بچه اشاره کرد و گفت: از این بچه بپرسید، «قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا» گفتند: با یک بچه ای که در میان گهواره دوران نوزادی خودش را می گذارند چگونه ما صحبت کنیم؟ لبان غنچه حضرت عیسی بن مریم شکفته شد و فرمود: «قَالَ إِنِّي

۱. ص ۲۶.

۲. مریم، ۲۸.

عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا^۱ من عبدالله بنده خدا هستم، خدا من را پیغمبر قرار داد و به من کتاب داد: «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» خدا به من سفارش کرده است مادامی که زنده هستم اقامه نماز و ایتاء زکات بکنم. این جمله حضرت عیسی: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» به وسیله حضرت عیسی زمانی گفته شد که عیسی بن مریم به صورت نوزاد در میان گهواره بود.

امام هشتم علیه السلام فرمودند: خدا به من پسری شبیه عیسی بن مریم داد؛ یعنی همچنان که عیسی بن مریم در دوران طفولیت به مقام نبوت رسید و گفت: «وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» این پسر من در دوران طفولیت به مقام امامت می‌رسد و این امام بر مردم در زمان طفولیت و دوران بچگی خودش خواهد شد. چیزی که شیعه ثابت می‌کند، امامت یک مقام سیاسی فقط نیست، امامت یک نقطه مورد توجه عواطف و احساسات به عنوان وابستگی به پیغمبر نیست، امامت یک جریان موروثی حکومت و سیادت و آقایی در عقاید شیعه نیست، امامت یک منسب الهی است که «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»^۲ این خداست که مقام و قدرت را به هر کس که بخواهد می‌دهد ولو بچه هشت ساله باشد.

اولین نمونه‌اش در تاریخ امامت شیعه وجود مقدس امام جواد علیه السلام بود. امامت امام جواد علیه السلام دقیقاً ثابت کرد جریان امامت یک حقیقتی عین نبوت است، همان طوری که نبوت به عیسی بن مریم داده شد در حالی که در میان گهواره نوزاد بود و در داخل گهواره گفت: «وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» خدا من را پیغمبر قرار داده است، امامت هم به امام جواد علیه السلام اعطا شد در حالی که از نظر ظاهر یک کودک هشت ساله بود؛ از این جهت امام رضا علیه السلام فرمودند: خدا به من پسری شبیه عیسی بن مریم داد.

۱. همان، ۳۰.

۲. أُنْعَام، ۱۲۴.

تشبیه امام جواد علیه السلام به موسی بن عمران

اما علت تشبیه امام جواد علیه السلام به موسی بن عمران که امام رضا علیه السلام فرمود: «قَدْ وُلِدَ لِي شَيْبُهُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فَالِقِ الْبَحَارِ»^۱ موسی بن عمران خصوصیات زیادی داشت: ۱- کلیم الله بود؛ یعنی با خدا صحبت می کرد، ۲- عصا در دست موسی اژدها شد، ۳- دارای ید بیضا بود، دست را در میان گریبان داخل می کرد و از سر انگشتانش نور ساطع می شد. این خصوصیات را داشت، اما در میان همه خصوصیات موسی بن عمران، امام هشتم علیه السلام به این خصوصیت موسی اشاره کردند: «فَالِقِ الْبَحَارِ» موسی شکافنده دریا بود. عصا به رود نیل زد آب دو نصف شد و به دوازده شعبه تقسیم شد، بنی اسرائیل را از دل آب حضرت موسی سیر داد. به این معجزه موسی بن عمران امام رضا علیه السلام اشاره می کنند و امام جواد علیه السلام را تشبیه به موسی بن عمران می کنند؛ به خاطر این که همان طوری که شکافتن دریا معجزه موسی بن عمران بود، شکافتن دریای علم به وسیله امام جواد علیه السلام معجزه بود.

آنچه که از امام جواد علیه السلام بروز کرد، از نظر شخصیت علمی و نبوغ علمی فوق العاده اعجاز بود؛ یعنی در سن کودکی امام علیه السلام پاسخگوی همه مشکلات و مسائل بود. این معجزه است که یک کودک هشت ساله بخواهد همه مسائل را جواب بدهد.

شخصیت علمی امام جواد علیه السلام

مردی از اهل یمن از شیعیان امام هشتم علیه السلام می گوید: من از یمن به مدینه آمدم تا خدمت علی بن موسی الرضا علیه السلام برسم، وقتی وارد مدینه شدم سراغ حضرت را گرفتم، گفتند: امام علیه السلام به خراسان رفته اند و در مدینه تشریف ندارند. من امانت های زیادی از اموال شیعیان برای امام آورده بودم و مسائلی را هم به من پیغام داده بودند که باید جواب این مسائل را برای شیعیان یمن می بردم، سؤال کردم حالا من با این مسائل و با این اموال چه کنم؟ گفتند: در خانه

۱. بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۱۵.

امام علیه السلام باز است، شیعیان و اصحاب در منزل امام هشتم رفت و آمد می‌کنند، ارباب حوائج حاجتشان را می‌گیرند، ارباب رجوع مراجعاتشان در خانه امام رضا علیه السلام پاسخ داده می‌شود. من صبح اول وقت حرکت کردم به منزل امام هشتم علیه السلام رفتم، وارد شدم، یک تالار بزرگی دور تا دور جمعیت نشسته‌اند، یک شخصیت جلیل القدر نورانی هم در صدر مجلس نشسته است. پرسیدم آقا چه کسی هستید؟ گفتند برادر امام رضا علیه السلام است. جلو رفتم دست آقا را بوسیدم، عرض کردم: آقا من از شیعیان یمن هستم، از یمن آمده‌ام مسائلی و اماناتی دارم، حالا که آمده‌ام آقا تشریف ندارند می‌گویند خرسان رفته‌اند، خدمت شما رسیدم. این آقا به من فرمود: برو آن کنار بایست تا صاحب امر بیاید! من هم مثل بقیه کناری نشستم. یک مرتبه دیدم یک غلامی آمد پرده‌ای را عقب زد یک نگاهی به اطراف کرد، برگشت دوباره آمد پرده را کنار زد، این دفعه تا پرده را کنار زد دیدم آن آقای جلیل القدری که در رأس مجلس نشسته بود یک مرتبه از جا بلند شد و به سمت در رفت، از در جمال دل آرای آقازاده هفت هشت ساله‌ای پیدا شد. دیدم این آقا جلیل القدر خم شد، دست این آقازاده را بوسید و آقازاده را با احترام در صدر مجلس نشاند. این آقازاده نشست، نگاهی به اطراف کرد و احوال یکی یکی حضار را پرسید تا به من رسید اسم من را برد و فرمود: از یمن آمده‌ای، از فلان نقطه دیروز وارد شده‌ای، شروع کرد احوال شیعیان یمن را یک‌یک با اسم از من سؤال کردن، گفت: من متحیر ماندم این آقازاده هفت هشت ساله را تا حالا ندیدم، این آقا از کجا من را می‌شناسد و از کجا شیعیان یمن را می‌شناسد؟!

بعد که جواب این افراد را داد به من که رسید فرمود: آن امانت‌هایی که پیشت است بیاور! امانت مال فلانی است. تمام کسانی که بدهی سهم امامشان را داده بودند، من خدمت امام هشتم علیه السلام تقدیم کنم، اسم‌هایشان را برد و مبلغ و مقدار را هم گفت. من اموال را خدمت حضرت تقدیم کردم، فرمودند: به تو گفته‌اند از من یک مسائلی را هم بپرسی، حالا مسائل را

خودت می‌پرسی یا من هم سؤال را بگویم و هم جواب را بگویم؟ عرض کردم خودتان بفرمایید، حضرت شروع کرد یکایک سؤال‌ها را گفت و جواب‌ها را هم گفت. امام رضا علیه السلام فرمود: خدا به من بچه‌ای داده که شبیه موسی بن عمران است، همانطوری که موسی بن عمران دریاها را شکافت، این میوه دل من دریاها را شکافت. این عظمت امام جواد علیه السلام است.

فکر اشتباه مأمون درباره امام جواد علیه السلام

مأمون فکر کرد شیعیان روی حساب جریان عاطفی؛ چون امام رضا علیه السلام بچه‌اش هفت هشت ساله بوده است و پسر بزرگ‌تری نداشته، قائل به امامت امام جواد علیه السلام شده‌اند. با خود گفت می‌شود این پسر هفت هشت ساله را اغفال کرده و بر او مسلط شد و تا اندازه‌ای ثابت کرد مبنای اعتقاد شیعه به جایی بند نیست. این‌ها احساسات و عاطفه است، این‌ها عشق خشک و خالی است و مبنای عقلانی ندارد، این‌ها حتی به عنوان احساسات به یک بچه هشت ساله روی آوردند و او را به عنوان امام خودشان قرار دادند - کما این که متأسفانه اخیراً بر اثر شایعه کردن بعضی خرافات و انحرافات وهابیت ناپاک و نجس‌العین، شیعه را این‌گونه معرفی می‌کنند، می‌گویند: مرکز شیعه ایران است و چون در ایران دوران قبل از اسلام نسبت به پادشاهانشان یک ارتباط عاطفی داشتند که اگر یک پادشاهی می‌مرد، اگر فرزند او حتی یک نوزاد خردسال هم بود تاج پادشاه را می‌آوردند بالای گهواره این بچه شاه نصب می‌کردند. می‌گویند شیعیان هم همین‌طور هستند مسأله امامت را یک جریانی شبیه سلطنت ساسانیان می‌دانند و امام را بعد از امام به عنوان پسر امام به امامتش قائل هستند و می‌گویند عقاید شیعه از ایرانیان قدیم رسیده است و یک جریان عاطفی و احساسی است - همین پندار غلط را هم مأمون داشت، لذا مأمون فکر کرد اگر امام جواد علیه السلام را در مرکز کشور و در یک بحران برخورد علمی و فکری قرار بدهد، این پسر هفت هشت ساله مگر چه می‌فهمد؟ معلوم است که این با

یک زیر بنای علمی و فکری کامل امامت نمی‌کند و با این کیفیت فساد مبنای اعتقادی شیعه و امامت را اثبات کرده است. دستور داد امام را از مدینه به بغداد آوردند.

مناظره امام جواد علیه السلام با یحیی بن اکثم

مجلس بحثی با افقه فقهای بغداد، قاضی القضاة بغداد یحیی بن اکثم تشکیل داد. در این مجلس بحث، امام علیه السلام آمد، یحیی بن اکثم یک پیرمرد سابقه‌دار در فقهات و قضاوت به عنوان شخص اول عرصه فقهات و قضاوت کشور آن روز بنی‌العباس شناخته شده است. گفت: من را با یک بچه هفت هشت ساله می‌خواهید رو به رو بکنید؟ این تضعیف مقام من است. مأمون دستور داد چاره‌ای نداری، باید هر چه به تو دستور می‌دهیم انجام بدهی! او هم تسلیم شد خدمت امام جواد علیه السلام آمد و مقابلش نشست، به عنوان یک شخصی به ظاهر خردسال به حضرت گفت: من اول از شما سؤال می‌کنم، حضرت فرمودند: سؤال کن! عرض کرد آقا کفاره صید چیست؟ اگر محرمی شکاری کرد چه باید کفاره بدهد؟

امام جواد علیه السلام فرمودند: این محرمی که شکار کرده است مرد بوده است یا زن؟ محرم احرام حج بوده است یا محرم به احرام عمره؟ در سرزمین حرم شکار کرده است یا خارج از حرم شکار کرده است؟ این محرمی که شکار کرده است آیا در دوران به احرام حج در دوران وقوف به عرفات و منی شکار کرده است یا در حال رفتن به طرف خانه خدا شکار کرده است؟ حضرت شروع کردند ابعاد سؤال را تشریح کردن، آن قدر شقوق درست کردند که یحیی بن اکثم مانند چه جواب بدهد و کدام را تعیین کند، بعد به فکر افتاد مگر این‌ها با هم فرق دارد حضرت چه دارند بگویند! در مقابل شقوق ماند جوابی نداشت.

حضرت فرمودند: حالا من از تو سؤال می‌کنم یک زن و یک مردی هستند این‌ها با هم محرم هستند، بعد از نماز صبح این‌ها نامحرم شدند، قبل از ظهر محرم شدند، بعد از نماز ظهر نامحرم شدند، در مغرب محرم شدند، بعد از نماز عشاء نامحرم شدند و نصف شب دوباره محرم

شدند این کدام زن و مرد هستند؟ هم مرحله اول یحیی بن اکثم مفتضح و رسوا شد و هم مرحله دوم. از جا حرکت کرد و عصبانی شد گفت: من را آورده‌اید با یک بچه ساحری روبه‌رو کرده‌اید؟ نتوانست جواب بدهد. بعد مأمون از خود حضرت پرسید حالا این مسأله‌ای که شما پرسیدید، خودتان بفرمایید، این کدام زن و مرد هستند؟ حضرت فرمودند: یک زن و شوهر هستند بعد از اذان صبح مرد زنش را طلاق داد طلاق رجعی نامحرم شدند، قبل از اذان ظهر رجوع کرد محرم شدند، بعد از نماز ظهر اظهار کرد نامحرم شدند، در حین مغرب دوباره کفاره داد محرم شدند، بعد از نماز مغرب دوباره طلاق رجعی داد نامحرم شدند و نصف شب رجوع کرد محرم شدند.^۱ لذا امام رضا علیه السلام می‌گویند: شبیه موسی بن عمران شکافنده دریاها است. خدا یک همچنین عزیزی به من داده است.

تشبیه امام جواد علیه السلام به یحیی بن زکریا

امام رضا علیه السلام میوه دلشان را به یحیی بن زکریا تشبیه کردند. وجه شباهت امام جواد علیه السلام به یحیی بن زکریا چیست؟ دو وجه شباهت امام جواد علیه السلام به یحیی بن زکریا دارند، وجه شباهت اول: این که یحیی بن زکریا در سن جوانی به شهادت رسید. امام رضا علیه السلام خواستند بگویند میوه دلم جواد الائمه علیهم السلام در سن جوانی به شهادت می‌رسد. بیست و پنج سال بیشتر نداشت که به شهادت رسید. وجه شباهت دوم: عامل قتل یحیی بن زکریا یک زن باقیه (زن بدکاره) شد. سلطان وقت، عاشق این زن شده بود، زن به او گفت: من یک مهریه دارم و مهریه من سر بریده یحیی بن زکریا است. برای خواسته این زن باقیه یحیی بن زکریا را به شهادت رساندند و سر از بدن یحیی بن زکریا جدا کردند وجود مقدس امام رضا علیه السلام هم خواستند بگویند یک زن باقیه هم عامل شهادت میوه دلم جواد الائمه علیهم السلام است.

کیفیت شهادت امام جواد علیه السلام در کلام امام رضا علیه السلام

می‌گویند وقتی امام جواد علیه السلام نوزاد بودند، شب‌ها وجود مقدس امام هشتم علیه السلام سجاده‌شان را کنار گهواره امام جواد علیه السلام می‌انداختند. کفالت امام جواد علیه السلام را خود امام هشتم به دست گرفته بودند. وقتی امام هشتم با میوه دلشان تناغی می‌کردند - عرب می‌دانید تناغی به چه می‌گویند؟ بچه را وقتی پدر یا مادر بغلش می‌گیرند و شروع می‌کنند با بچه صحبت کردن و نوازش کردن به صحبت‌ها تناغی می‌گویند. امام رضا علیه السلام این جمله‌ها را می‌گفت: «يُقْتَلُ غَضَبًا فَيَكِي لَهُ وَ عَلَيْهِ أَهْلُ السَّمَاءِ» ای میوه دل‌م تو کسی هستی که تو را غضب می‌کشند، اهل آسمان و اهل زمین بر مظلومیت تو گریه می‌کنند، «وَيَغْضَبُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى عَدُوِّهِ وَ ظَالِمِهِ» خداوند متعال بر دشمن تو غضب می‌کند، «فَلَا يَلْبَثُ إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى يُعْجَلَ اللَّهُ بِهِ إِلَى عَذَابِهِ الْأَلِيمِ وَ عِقَابِهِ الشَّدِيدِ» خداوند متعال او را به زودی دچار عذاب الیم و عقاب شدید خواهد کرد، «وَ كَانَ طُولَ لَيْلَتِهِ يُنَاغِيهِ فِي مَهْدِهِ»^۱ این جملاتی بود که در طول شب امام رضا علیه السلام با میوه دلشان امام جواد علیه السلام تناغی می‌کردند. قتل غضب به چه می‌گویند؟ به امام جواد فرمودند: «يُقْتَلُ غَضَبًا» غضباً کشته خواهی شد. قتل غضب به قتل کسی می‌گویند که در خانه خودش کشته می‌شود. حتی کیفیت شهادت امام جواد علیه السلام را هم امام رضا علیه السلام بیان کردند. ابعاد شخصیت میوه دلشان را در قالب سه تشبیه که بیان کردند، بماند حتی کیفیت شهادت امام جواد علیه السلام را هم بیان کردند.

شخصیت امام هادی علیه السلام

مقدمه

سالروز شهادت جان گداز میوه دل امام هشتم علیه السلام امام هادی علیه السلام است شما برادران و خواهران توفیق پیدا کردید که در روی فرش امام رضا علیه السلام عزای نواده مظلومش را برگزار کنید و این بالاترین سعادت است که اشک بر مظلومیت میوه دل امام هشتم علیه السلام بر صورت شما در حالی جریان دارد که اشک شما را امام رضا علیه السلام می بینند و این حالت اندوه شما در منظر وجود اقدس امام هشتم علیه السلام قرار دارد.

تمام سخن و کلام امروز من درباره مظلومیت امام هادی علیه السلام است. ما در سیره شناسی و معرفت شناسی نسبت به اهل البیت علیهم السلام قصور داریم؛ در شناخت ابعاد مظلومیت آنها غاصب هستیم، آن چنان که مظلومیت اهل البیت علیهم السلام در جریان زندگی آنها و در رهگذر عمرشان رخ داده است برای ما متصور نیست.

مظلومیت اهل البیت علیهم السلام

ببینید برادران و خواهران از روزی که وجود اقدس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند تا روزی که وجود اقدس امام زمان (ارواحنا له الفداء) در پس پرده غیبت قرار گرفتند، قریب دو قرن و نیم دقیقاً دویست و چهل و پنج سال محور همه تحولات سیاسی در زندگانی اجتماعی امت یک مسأله بود و آن مظلومیت اهل البیت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. در این دویست و چهل و پنج سال هر

کجا فرزند پیغمبری بود و عنصری وابسته به امیرالمؤمنین و صدیقه اطهر علیها السلام قرار داشت یا در زیر چکچک شمشیرها قطعه قطعه شدند یا در میان زندان‌ها، مسموم شدند و از بین رفتند و بدن بی‌جان مسموم‌شان بر روی دست مردم بلند شد و یا در شکنجه‌گاهها جان دادند و حداقل آن این بود که آواره بیابان‌ها و کوه‌ها و دره‌ها و جنگل‌های دوردست شدند. در مظلومیت اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله هر جنایتی و هر ستمی که در تاریخ بشر به وسیله ظالمین و ستمگران رخ داده است، نمود و نمادش در مظلومیت اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده است به طوری که حتی جریان‌هایی که در مظلومیت اهل بیت رسول الله اجرا شده است، نمونه ظلم فجیع آن در بسیاری از ملت‌ها و سوابق تاریخ وجود نداشته است. ناپاک‌ترین و نکبت‌ترین امت‌ها، یهود عنود هستند. یهود عنود کارشان به جایی رسید که هر روز صبح هفتاد پیغمبر را سر می‌بریدند و زندگی عادی خودشان را شروع می‌کردند مثل این که حادثه‌ای اتفاق نیفتاده است، اما در تاریخ ننگین قوم یهود نمونه‌ای وجود ندارد که پیغمبری را سر ببرند و سر بریده‌اش را به دست‌های کوچک دختر سه ساله‌اش بدهند، ولی این نماد فجیع در صفحه سیاه تاریخ اسلام، آن هم نسبت به عزیزترین عزیزان خدا، میوه دل پیغمبر اکرم و صدیقه اطهر علیها السلام اتفاق افتاد؛ این سرنوشت مظلومیت اهل البیت علیهم السلام بوده است.

سرنوشت مظلومیت تنها در کشتن، در زندان کردن و در سرکوب‌گری نبوده است. مظلومیت اهل بیت علیهم السلام دو نوع بوده است: ۱- این که اهل بیت علیهم السلام را شکنجه می‌دادند، آن‌ها را سرکوب می‌کردند و از بین می‌بردند، مثل حوادث جانکاهی که در جریان مظلومیت سیدالشهداء علیهم السلام فجیع‌ترین آن در انقلاب کربلا رخ داد. ۲- این بود که یک عده برای به قدرت رسیدن و برای این که در عرصه رقابت‌های سیاسی، قدرت و منصب و مقام به دست بیاورند مظلومیت اهل بیت، را ابزار می‌کردند. این بخش دوم مظلومیت به وسیله بنی العباس رخ داد. تمام سرکوب‌گری‌ها و جنایت‌کاری‌های فجیعی که بنی امیه نسبت به اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله

انجام دادند، همه این‌ها را بنی‌العباس هم به جا آوردند، منتها بنی‌العباس بخش دوم مظلومیتی را برای اهل‌البيت علیهم‌السلام ایجاد کردند که نه بنی‌امیه قدرت داشتند این بخش دوم مظلومیت را ایجاد کنند و نه در زمان بنی‌امیه قابل اجرا بود و آن این بود که وقتی بنی‌العباس با بنی‌امیه جنگیدند و قدرت را از بنی‌امیه گرفتند، تکیه‌گاهشان انتقام از مظلومیت اهل‌البيت علیهم‌السلام بود. مظلومیت اهل‌البيت علیهم‌السلام را سکو و نردبان کردند برای این که خودشان به قدرت برسند. این استخدام مظلومیت اهل‌البيت که نوع دوم از مظلومیت عزیزان خدا بود، به وسیله بنی‌العباس اجرا شد و بنی‌امیه این نوع مظلومیت را بر اهل‌البيت علیهم‌السلام وارد نکردند.

چرا به امام رضا علیه‌السلام غریب‌الغرباء می‌گویند؟

عزیزان! بالاترین مظلومیت‌ها مظلومیت آمیخته با غربت است. یک جمله‌ای نسبت به وجود اقدس امام هشتم علیه‌السلام شما بر سر زبان می‌رانید و آن این که شما عرض می‌کنید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا غَرِيبَ الْغُرَبَاءِ» چطور به امام رضا علیه‌السلام غریب‌الغرباء می‌گویید، بعد هم یک عده مرثیه می‌خوانند، یک عده نوحه می‌خوانند و شعر می‌سازند که آقا شما غریب‌الغرباء نیستید؛ چون شما گنبد، بارگاه و حرم دارید، مردم از شما تجلیل می‌کنند، غریب‌الغرباء چهار جد شما در قبرستان بقیع هستند که قبر آن‌ها ویران در مقابل آفتاب است، این را هم به عنوان اعتراض به غریب‌الغرباء بودن امام رضا علیه‌السلام می‌گویند و بحث می‌کنند. واقعاً چه کسی به امام رضا علیه‌السلام غریب‌الغرباء گفته است؟

اول کسی که به امام هشتم غریب‌الغرباء گفت خود امام رضا علیه‌السلام بودند، که فرمودند: «شَرُّ حَلْقِ اللَّهِ فِي زَمَانِي يَقْتُلُنِي بِالسَّمِّ ثُمَّ يَدْفُنُنِي فِي دَارٍ مُضَيِّقَةٍ وَبِلَادٍ غُرَبَاءٍ» (بدترین چیزی که

۱. «وَاللَّهِ مَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ شَهِيدٌ قَبِيلَ لَهُ فَمَنْ يَقْتُلُكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ شَرُّ حَلْقِ اللَّهِ فِي زَمَانِي يَقْتُلُنِي بِالسَّمِّ ثُمَّ يَدْفُنُنِي فِي دَارٍ مُضَيِّقَةٍ وَبِلَادٍ غُرَبَاءٍ لَا فَمَنْ زَارَنِي فِي غُرَّتِي كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ أَجْرَ مِائَةِ أَلْفِ شَهِيدٍ وَمِائَةِ أَلْفِ صَدِيقٍ وَمِائَةِ أَلْفِ حَاجٍّ وَمِائَةِ أَلْفِ مُجَاهِدٍ وَحُشِيرٍ فِي زُمْرَتِنَا وَجُعِلَ فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى مِنَ الْجَنَّةِ رَفِيقَنَا» (من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۵۸۵ و مسائل الشيعه، ج ۱۴، ص ۵۶۸ بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۲۸۳).

در زمان من به وجود می‌آید این که من را به زهر می‌کشند و در بلاد غربت دفن می‌کنند. مسأله غربت به وسیله خود امام رضا علیه السلام مطرح شد. در زمان خود امام هشتم علیه السلام و همچنین بعد از شهادتش علی‌الظاهر جریان حاکم از امام رضا علیه السلام تجلیل می‌کرد؛ چون مردم به امام گرایش داشتند.

وجود اقدس امام هشتم علیه السلام وقتی به خراسان آمدند در لفافه عزت، احترام، تجلیل و عشق و علاقه مردم در این سرزمین قرار گرفتند. جنازه علی بن موسی الرضا علیه السلام سی کیلومتر روی دوش مردم، زن‌های خراسانی با پای برهنه پشت جنازه امام رضا علیه السلام می‌دویدند؛ بعد از شهادت امام رضا علیه السلام هم این احترام، این بقعه و بارگاه، این عزت و عظمت را برای امام رضا علیه السلام قائل شدند؛ پس چرا امام رضا علیه السلام خودشان را غریب معرفی کردند و در بین تمام ائمه علیهم السلام امام رضا تنها امامی است که ملقب به غریب الغریاء است؟ به خاطر این است که بدترین مظلومیت‌ها؛ یعنی سخت‌ترین مظلومیت‌ها؛ آن که طرف مظلوم باشد و مردم ندانند مظلوم است و مظلومیت امام رضا علیه السلام از این قبیل بود. حضرت مظلوم بود و مردم نمی‌دانستند مظلوم است، حتی بعد از شهادت امام رضا علیه السلام بعضی از محدثین در این که قاتل امام هشتم علیه السلام مأمون بوده است تردید کردند. این مظلومیت جانکاه است.

امام هادی علیه السلام هم همین مظلومیت را داشتند؛ یعنی ما الان وقتی که مسأله مظلوم‌شناسی مان نسبت به اهل بیت علیهم السلام مطرح می‌شود، می‌گوییم موسی بن جعفر علیه السلام از نظر ما مظلوم است؛ چون چهارده سال در عمق زندان‌ها قرار داشتند، اما امام هادی علیه السلام امام جواد علیه السلام امام عسکری علیه السلام مظلومیت‌شان حتی برای ما هم زیر سؤال است و ما به ابعاد مظلومیت امام هادی علیه السلام پی نمی‌بریم، همان طوری که به ابعاد شخصیت‌شان پی نمی‌بریم و همان طوری که در شخصیت‌شناسی و معرفت‌شناسی امام هادی علیه السلام امام عسکری علیه السلام و امام جواد علیه السلام ما دچار مشکل هستیم. در مظلومیت‌شناسی این‌ها ما هم قاصر هستیم و نمی‌دانیم ابعاد مظلومیت امام هادی علیه السلام تا کجا بود.

مظلومیت امام هادی علیه السلام

می‌خواهید بدانید امام هادی علیه السلام چقدر مظلوم است؟! این نکته‌ای که در زندگانی امام هادی علیه السلام است، در زندگانی و سیره هیچ امامی دیگر تا این جا دشمن به گستاخی و جسارت نرسیده است. وقتی امام جواد علیه السلام به شهادت رسیدند، امام هادی علیه السلام هشت سال یا نه سال بیشتر سن نداشتند. معتصم عباسی حساب کرد امام جواد را کشته است، برای این که رشته امامت قطع شود - خوب این‌ها حساب کردند این که مردم بعد از امام رضا علیه السلام به امام جواد علیه السلام هشت ساله گرایش پیدا کردند و امام جواد علیه السلام هشت ساله را به عنوان امام زمان خود خواندند این شاید یک حرکت سستی بوده است، یک اندیشه تباری بوده است. متأسفانه یک عده از مستشرقین غربی هم در تحلیل‌هایشان نسبت به شیعه‌شناسی دچار این اشتباه شده‌اند که گفته‌اند علت این که شیعه‌ها امام هشت ساله، امام نه ساله و امام پنج ساله دارند آن است که مرکز تشیع ایران بوده است و الا ایرانی‌ها قبل از اسلام علاقه‌ای به تبار حکومتی و سلطنتی داشتند تا جایی که یک سلطان از بین می‌رفت و بچه نداشت، تاج را بر روی گهواره بچه خردسالی می‌بستند و بچه خردسالی را سلطان بعدی می‌دانستند، همان عقیده و همان فرهنگ در شیعه نفوذ کرده است که به امامت امام هشت ساله، امام پنج ساله و امام نه ساله قائل شده‌اند این انحراف مستشرقین است - بنی‌العباس خیال می‌کردند مردم یک عشق و احساس ساده‌ای نسبت به اهل بیت پیغمبر علیه السلام دارند، نسبت به تبار معصومین دارند که خوب وقتی بنا شد یک امامی از بین رفت و فرزند او ولو پنج ساله مثل وجود اقدس امام زمان یا هشت ساله مثل امام جواد علیه السلام بر حسب عشق تباری و ارادتی که به این نسل دارند، این آقازاده هشت ساله را مثل امام هفتاد ساله مقتدای خودشان قرار می‌دهند. آن‌ها این فکر را کرده بودند و می‌گفتند بعد از امام جواد علیه السلام امام هادی علیه السلام نه ساله یا هشت ساله است یقیناً شیعیان به سراغ امامت امام هادی علیه السلام می‌آیند؛ پس بهتر این است که ما اصلاً به جای این که بیاییم امامت را

از طریق سرکوب کردن امام از بین ببریم، امامت را با دست خود امام از بین ببریم. یک نامه‌ای معتصم عباسی به والی مدینه نوشت، در این نامه به او دستور داد گفت من می‌خواهم در مدینه و حجاز بگردی و یک فرد عالمی را پیدا کنی که هم در علم شهرت داشته باشد و هم در عداوت با اهل بیت و دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام نمونه باشد، این عالم را مدینه بیاوری و دستور بدهی امام هادی علیه السلام در تحت تربیت و تعلیم این عالم قرار بگیرد؛ چون خانواده امام جواد علیه السلام در محاصره و تحت نظر بودند.

والی مدینه گشت یک نفری را به نام جنیدی پیدا کرد، جنیدی مرد عالمی بود اما از دشمنان سرسخت امیرالمؤمنین علیه السلام و دارای عناد و کینه شدید نسبت به اهل بیت پیغمبر و اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام بود. طبق دستور خلیفه فرمان داد به خانواده امام جواد علیه السلام که بایستی آقازاده نه ساله را تحت تعلیم و تربیت این عالم قرار بگیرد، هر روز صبح این آقازاده تا نزدیک شام در نزد این عالم باشد تا تعلیم و تربیت او کاملاً بر فکر و اندیشه و روحیه این آقازاده سایه بیفکند - اولاً: دستور استبدادی و استکباری این حاکم ظالم نسبت به این خانواده اصیل که عزیزشان را کشتند و شهید کردند و خود خانواده هم در مدینه تحت نظر است - دستور اجرا می‌شد هر روز صبح مأمور می‌آمد امام هادی علیه السلام را به خانه جنیدی می‌برد و تا نزدیک شب با جنیدی محشور بود.

معتصم گفته بود بایستی اوضاع را هم به من گزارش کنی. یکی دو هفته گذشت، والی مدینه نزد جنیدی آمد و به جنیدی گفت: «ما حال هذا الصبی؟» حال این بچه چطور است، آیا خوب کار پیش می‌رود، آیا انحرافات در او اثر گذاشته است؟ جنیدی گفت: بچه کیست؟! کدام بچه را می‌گویی؟! گفت: علی بن محمد را می‌گویم که در نزد تو است. گفت این آقازاده؟ بگو «ما حال هذا الشيخ» حال این پیرمرد چطور است؛ این از هر پیرمردی پخته‌تر است. من هر بار سخنی را به روی او می‌گشایم و می‌خواهم با او بحث کنم قبل از من وارد بحث

می‌شود، ابعاد بحث را گسترده می‌کند و سؤالات پیچیده علمی مطرح می‌کند و من نمی‌دانم این علوم را از کجا این نازدانه خردسال به دست آورده است، به طوری که من در مقابل اظهارات علمی او خرد می‌شوم.

من هر سوره قرآن را می‌خواهم به او یاد بدهم تا می‌گویم بسم الله الرحمن الرحيم آیه اول را می‌خوانم، می‌بینم این آقا از حفظ تمام سوره را خواند، حتی سوره‌های طولانی را من انتخاب می‌کنم به مجردی که آیه اول را می‌گویم می‌بینم از حفظ شروع به خواندن کرد تا آخر سوره، حتی یک واو را هم نینداخت این بچه است در اختیار من گذاشته‌اید؟! مدت یکسال این مسیر ادامه داشت و بعد از یک سال جنیدی ناصبی، وابسته به اهل بیت علیهم‌السلام شد و به عنوان یک مرد عالم در شهر مدینه پایگاه ترویج معارف اهل بیت علیهم‌السلام قرار گرفت و به امامت امام هادی علیه‌السلام ایمان آورد. خوب این گستاخی است که دشمن فکر کند مقام عظامی معصوم علیه‌السلام که این قدر اهمیت دارد در این حد است که می‌شود ولی الله الاعظم را تحت تعلیم و تربیت سوء قرار داد. این اقدام بالاترین مظلومیت امام هادی علیه‌السلام بوده است.

تخریب شخصیت امام هادی علیه‌السلام

این بخش از مظلومیت را سایر ائمه علیهم‌السلام نداشتند و آن این که در مظلومیت امام هادی علیه‌السلام چیزی که دقیقاً از همه چیز بیشتر جلوه‌گر است، تخریب شخصیت امام هادی علیه‌السلام بود. امام هادی را از مدینه به سامرا آوردند، در اولین لحظه ورود برای این که امام را خرد کنند و هیبت مقام ولایت را بشکنند، متوکل ملعون دستور داد امام هادی و امام عسکری را در خان السعالی جای دادند. خان السعالی کاروانسرای دم دروازه شهر بود که مخصوص افراد بی‌بضاعت و غریب‌های تازه واردی که جا ندارند. خلاصه تعبیر ساده خان السعالی؛ یعنی گرم‌خانه و گداخانه شهرداری که تخریب شخصیت امام هادی علیه‌السلام بود. در دوران امام هشتم علیه‌السلام نتوانستند تخریب شخصیت کنند و همین‌طور درباره امام جواد علیه‌السلام اما در مورد امام هادی علیه‌السلام این مظلومیت برای

امام هادی علیه السلام بود که تخریب شخصیت می‌شد و شخصیت حضرت را مورد اهانت قرار می‌دادند. متوکل ملعون یک روز که هوا گرم بود دستور داد که تمام رؤسا و ارکان دولت با پای پیاده در رکاب او و وزیرش فتح بن خاقان یک مسیری را طی کنند و دستور داد امام هادی علیه السلام را با پای پیاده در آن مسیر بیاورند. یکی از شیعیان امام را دید خیلی ناراحت هستند، حضرت را با پای پیاده، اما متوکل ملعون سواره با این وضع امام را دارند می‌آورند، خدمت امام رسید و عرض کرد: آقا ما می‌دانیم که همه حرف‌ها مقدمه این است که شخصیت شما را تخریب کنند و شما را خرد کنند، امام هادی علیه السلام فرمودند: بله من هم می‌دانم، اما این را بدان که من قدرتم در درگاه خدا کمتر از ناقه صالح نیست، آن روزی که قوم ثمود ناقه صالح را پی کردند سه روز بیش‌تر طول نکشید، عذاب بر آن‌ها نازل شد، این متوکل و فتح بن خاقان هم سه روز بیش‌تر بر آن‌ها نخواهد گذشت که عذاب بر آن‌ها نازل می‌شود. طبق فرموده امام هادی علیه السلام سه روز تمام شد، شب چهارم پسر متوکل به خانه پدرش حمله کرد و شکم متوکل را پاره کرد و فتح بن خاقان را هم کشت. دعای امام هادی علیه السلام درباره این‌ها مستجاب شد. این‌ها در تخریب شخصیت امام هادی علیه السلام سعی داشتند.

حضرت را زمانی که به زندان بردند، یک زندانی که یکی از فرماندهان ارتش عباسی از شیعیان امام هادی علیه السلام بود، با واسطه‌های زیادی به داخل زندان راه پیدا کرد، وقتی وارد شد دید امام هادی علیه السلام مشغول قرآن خواندن هستند، جلوی امام هادی یک قبری کردند و معنای کردن این قبر این است که می‌خواهند امام را بکشند و در میان همان قبر دفن کنند. این مرد شیعه شروع به گریه کردن کرد و گفت: آقا مثل این که این‌ها تصمیم گرفته‌اند شما را از بین ببرند، حضرت با خونسردی فرمودند: این طور نخواهد شد. زندگی امام هادی این طوری گذشت.

نحوه به شهادت رساندن امام هادی علیه السلام

عزیزان ببینید! این زوایای مظلومیت ائمه علیهم السلام برای شیعه شناخته شده نیست. عده‌ای

نمی‌دانند نوادهٔ امام رضا علیه السلام چه کشید تا در سن چهل سالگی شربت شهادت نوشید. زهری که به امام هادی علیه السلام دادند با همهٔ زهرها متفاوت بود. بعد از طلوع آفتاب امام هشتم علیه السلام را زهر دادند، اما قبل از زوال جنازه علی بن موسی الرضا دست مردم طوس بلند بود و فریاد و اماما سر می‌دادند، اما به امام هادی میوهٔ دل امام هشتم علیه السلام یک زهری خوراندند که مدت یک هفته امام هادی مقابل چشم زن و بچه‌اش جان می‌داد.

برادران و خواهران! روز عزای امام دهم علیه السلام روز داغ علی بن موسی الرضا است. شما به زیارت رجبیه نائل شدید؛ چون در دعای هر روزه ماه رجب می‌خوانید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِالْمَوْلُودَيْنِ فِي رَجَبٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الثَّانِي وَابْنِهِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُتَّجِبِ»^۱ خدا را به دو میوهٔ دل علی بن موسی الرضا علیه السلام دارید قسم می‌دهید، یکی فرزند عزیزش امام جواد علیه السلام و یکی نوادهٔ بزرگوارش امام هادی علیه السلام مرحوم محدث قمی (رضوان الله تعالی علیه) برداشتی از این دعا دارد که می‌فرماید: ماه رجب، ماه زیارتی امام رضا علیه السلام است. درست است که در ماه رجب زیارت هر معصومی وارد است، اما ماه رجب ماه زیارتی علی بن موسی الرضا است؛ چون امام رضا علیه السلام با ماه رجب یک تناسب خاص دارد، اگر این تناسب را نداشت امام زمان (ارواحنا له الفداء) به ما دستور نمی‌دادند که ما خدا را به نور چشم امام رضا علیه السلام قسم بدهیم. معلوم می‌شود خدا یک عنایت خاصی به امام رضا علیه السلام در ماه رجب دارد و کسانی که در ماه رجب به زیارت امام هشتم علیه السلام نائل می‌شوند قدر بدانند. برادرم و خواهرم در میان هزارها و صدها هزار و میلیون‌ها شیعه این سعادت نصیب شما شده است که روز ماه رجب روی فرش علی بن موسی الرضا علیه السلام زانو بزنید و برای میوهٔ دلش امام هادی علیه السلام اشک بریزید. این بهترین سعادت است که نصیب شما شده است، شمایی که می‌خواهید بعد از این اشک ریختن به زیارت امام هشتم بروید.

۱. بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۳۹۳؛ الاقبال، ص ۶۴۷؛ مصباح الكفعمی، ص ۵۳۰.

جلوه‌های ولایت پذیری در عاشورای حسینی

قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^۱

مقدمه

تاسوعای حسینی متعلق به ساحت مقدس پرچم‌دار ابی عبدالله علیه السلام قمر بنی‌هاشم است. بنا شد امروز درباره‌ی جلوه‌های ولایت‌پذیری در عاشورای حسینی عرابضی را تقدیم کنیم. ذات مقدس پروردگار مسأله‌ی ولایت‌پذیری را بعد از ابلاغ ولایت مشخص فرموده است. در آیه‌ی پنجاه و چهار سوره مبارکه مائده خداوند متعال اصل ولایت را تبیین می‌کند و در آیه‌ی پنجاه و پنج ولایت‌پذیری را مشخص می‌کند.

منحصر بودن ولایت به خدا، رسول و امامش

در آیه‌ی پنجاه و چهار می‌فرماید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» ولایت منحصر در سه جریان است: ۱- خدا، ۲- پیغمبر صلی الله علیه و آله ۳- امامت و ولایت؛ چون مقصود از «الَّذِينَ آمَنُوا» وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام است که می‌فرماید: بعد از خدا و رسول ولی شما آن فردی است که ایمان آورده، اقامه‌ی نماز کرده و در حال رکوع صدقه داده است. تأدیبه‌ی زکات و صدقه در حال رکوع بر

حسب نثر گفتار، نقل محدثین و مفسرین عامه و شیعه، منحصر در وجود اقدس امیرالمؤمنین علیه السلام است. خدا در این آیه شریفه، ولایت الهی را که به پیغمبر صلی الله علیه و آله موکول شده است بعد از پیغمبر منحصر در علی علیه السلام به عنوان سمبل امامت می‌داند؛ پس بر حسب این آیه شریفه ولایت منحصر به ولایت خدا و رسول و امام است که البته رسول همان ولایت خدا را دارد و امام هم همان ولایت رسول که در حقیقت اصل ولایت مال خدا است.

در پنج جای قرآن این جمله را مشاهده می‌کنید که خداوند می‌فرماید: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»^۱ حاکمیت نیست مگر برای خدا و این حاکمیت خدا و ولایت خدا مظهر اجرایی اش پیغمبر و امام است. امیرالمؤمنین علیه السلام هم به عنوان مظهر امامت در این آیه مشخص شده است که در هر زمانی یک علی در دنیا وجود دارد، امام صادق علیه السلام فرمود: «وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا»^۲ که ولایت مربوط به آن حجت است و علی زمان ما وجود مقدس امام زمان علیه السلام است.

یک تفاوت بین امام زمان و سایر علی‌هایی که در هر زمانی بوده‌اند وجود دارد: وجود اقدس امام زمان در پس پرده غیبت قرار دارد، اجرای ولایت خدا به وسیله امام زمان که در دسترس مردم نیستند باید با یک واسطه صورت بگیرد؛ لذا وجود اقدس امام زمان علیه السلام در توقیع شریفشان، ثبت کردند و اعلام نمودند که در زمان غیبت این ولایت به دست حجتشان اجرا می‌شود و حجت امام زمان علیه السلام مجتهد جامع الشرائط عادل است؛ بنابراین اصل ولایت به خود امام زمان علیه السلام تعلق دارد و اصالت ولایت مال وجود اقدس بقیه الله است؛ منتها چون به خاطر رسالت جهانی‌سازی، امام زمان در پس پرده غیبت قرار دارند که این جریان ولایت است.

مطرح کردن ولایت‌پذیری در قرآن

آیه بعد مسأله ولایت‌پذیری را مطرح کرده است: «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ

۱. انعام، ۵۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۱۲.

حَزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ^۱ کسانی که ولایت‌پذیر هستند؛ یعنی ولایت خدا و رسولش را قبول دارند، ولایت «الَّذِينَ آمَنُوا» که امام هست قبول دارند؛ لذا این‌ها حزب الله هستند. در روی کره زمین جریان‌های مختلف و احزاب گوناگون با افکار و اندیشه‌های رنگارنگ تشکیل می‌شود، اما در بین همه دار و دسته‌ها و احزاب آنهایی که دار و دسته خدا هستند، حزب الله محسوب می‌شوند و عناصر ولایت‌پذیر هستند. در همه برخوردها و رویارویی‌هایی که در عرصه سیاسی، نظامی و در سایر عرصه‌ها بین دسته‌جات و احزاب به وجود می‌آید، بندگان خداوند اصل مسأله ولایت و ولایت‌پذیری در قرآن است.

ولایت‌پذیری در عاشورا

در عاشورا مسأله ولایت‌پذیری نمایش داده شد، نه تنها عاشورا و انقلاب کربلا، بلکه تمام کارنامه زندگانی سیدالشهداء علیه السلام یک تابلوی تمام‌نمایی است که در این تابلو ولایت‌پذیری نمایش داده شده است. آنچه که برای ما لازم است این است که ما با یک بینش عمیق و با یک دید نافذ، تمام این کارنامه زندگانی سیدالشهداء علیه السلام را که به کربلا و انقلاب عاشورا منتهی شد، بررسی کنیم و درس بگیریم.

آموزش ولایت‌پذیری

از همان لحظه ولادت ابی‌عبدالله مسأله ولایت‌پذیری نمایش داده شد. وقتی وجود مقدس ابی‌عبدالله علیه السلام به دنیا آمد و دامن پر مهر و اخلاص صدیقه اطهر علیها السلام به جمال دل‌آرای ابی‌عبدالله نورانی شد - طبیعی است وقتی خداوند متعال به یک مادر فرزندی عطا می‌کند، مسأله نام‌گذاری را مادر حق خودش می‌داند؛ چون نه ماه این بچه در رحم مادر است، مادر با احساس او می‌خوابد، با احساس او بیدار می‌شود، در نه ماه زندگی با همه عوارض، حالات و

روحیات مادر ترفیق و عجیب شده است، مادر به عنوان اولین فردی که وجود این جنین را احساس می‌کند و او را به عناوین مختلف، با اظهارات متفاوت و متعدد و با یک ادبیات محبت‌آمیز صدا می‌زند؛ لذا اولین صدا از مادر برای فرزند بلند می‌شود و نام‌گذاری را هم مادر حق خودش می‌داند - وقتی دامن پر مهر و اخلاص صدیقه اطهر علیها السلام به جمال دل‌آرای سیدالشهداء علیه السلام روشن شد، کسانی که در اطراف حضرت فاطمه علیها السلام بودند، مثل اسماء بنت عمیس، امّ ایمن و دیگران از حضرت سؤال کردند چه اسمی برای این نوزاد انتخاب کردید؟ صدیقه اطهر علیها السلام فرمودند: من در تسمیه و نام‌گذاری فرزندم بر سید و آقای خودم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام سبقت نمی‌گیریم، باید نام فرزند را علی علیه السلام تعیین کند.

مولا علی علیه السلام وارد خانه شد، قنذاقه نوزاد را به او دادند، مولا از دیدن این فرزند آسمانی خوشحال شد. اول سؤال از علی این بود: یا علی نام فرزندت را چه می‌گذاری؟ مولا علیه السلام فرمود: من در تسمیه و نام‌گذاری فرزندم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سبقت نمی‌گیرم، باید نام فرزند من را پیغمبر تعیین کند! به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خبر دادند که خداوند متعال فرزندی به علی و زهرا علیهما السلام عنایت کرده است. رسول الله با نشاط سرشار از عشق و مسرت وارد خانه امیرالمؤمنین علیه السلام شدند و قنذاقه ابی عبدالله را به دست پیغمبر دادند. پیغمبر به امیرالمؤمنین فرمودند: یا علی برای این فرزندت چه نامی را انتخاب کردی؟

مولا عرض کرد: یا رسول الله من در تسمیه و نام‌گذاری فرزندم بر شما سبقت نمی‌گیرم، شما نام فرزند من را تعیین کنید، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: من هم در نام‌گذاری فرزندم بر خدا سبقت نمی‌گیرم، خداوند نام فرزند من را تعیین کند. جبرئیل از طرف خدا نازل شد و برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وحی آورد، عرض کرد: یا رسول الله! علی علیه السلام نسبت به شما به منزله هارون نسبت به موسی است. ذات مقدس پروردگار برای دومین پسر علی، نام دومین فرزند هارون را به زبان عبری معین کرده است، نام دومین فرزند هارون شبیر بود و همان اسم به زبان عربی

حسین می‌شد؛ بنابراین نام حسین را خدا برای فرزند علی انتخاب کرده است.^۱ این یک جریان و روایتی است که شما شاید مکرر به مناسبت شرح حال ولادت ابی عبدالله علیه السلام شنیده‌اید، اما کل این جریان یک نمایشگاه ولایت‌پذیری است.

از همان لحظه اول ولادت سیدالشهداء علیه السلام جریانی که در سیره ابی عبدالله به وجود آمد، از یک جریان ساده نام گذاری آن حضرت، یک تابلو برای ولایت‌پذیری به وسیله سه معصوم نصب شد که ولایت‌پذیری را به انسان‌ها یاد بدهند. در همه زندگانی سیدالشهداء علیه السلام این تابلو ولایت‌پذیری بوده است. این جریان از لحظه ولادت سیدالشهداء علیه السلام شروع شد تا روز عاشورا که همه مظاهرش ولایت‌پذیری وجود مقدس ابی عبدالله علیه السلام بوده است. از یک فردی به نام حر بن یزید ریاحی گرفته که یک روز راه را بر سیدالشهداء و عزیزانش بست و یک روز ولایت‌پذیری را نشان و نمایش داد، تا وجود مقدس قهرمان پر جلالت و با عظمتی، مثل قمر بنی‌هاشم به عنوان عنصر برجسته کربلا بعد از سیدالشهداء علیه السلام که عالی‌ترین مدارج و عالی‌ترین مراحل ولایت‌پذیری را در جریان فداکاری و ایثارش به معرض نمایش گذاشت. برادران و خواهران! آنچه که مهم است درس گرفتن از این قضایا است، نه شنیدن و گوش دادن و با یک احساسات و با یک هیجان و شور فقط اشک ریختن و اظهار حزن کردن.

کربلا آموزنده فضائل

مجموعه آنچه در سرزمین کربلا اتفاق افتاد این‌ها همه به عنوان روضه‌خوانی که حالا یک آقای روضه‌خوان بگوید و بخواند، در ادبیات مختلف و در برنامه‌های هنری گوناگون: اعم از شعر، رثا، خواندن و بر سر و سینه زدن گرفته تا اصل بیان و نقل مقتل این‌ها را مطرح کند، ما هم با عواطف به هیجان آمده، فقط اشک بریزیم. آنچه که گوینده می‌گوید برای ما تنها موضوعیتش این است که این مطلب را جوری ادا کند که دل ما بسوزد و اشک ما جاری شود،

۱. مستدرک، ج ۱۵، ص ۱۴۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۳۸؛ الأملی للصدوق، ۱۳۴.

آن گوینده و مجری برنامه هم تمام همّتش در نوع تبیین و در ارائه مطلب در غالب شعر، رثا و ادبیات هنری خاص به شکلی باشد که فقط اشک ما را در بیاورد و گریه در ما ایجاد کند، واقعیت این نیست. اصل این محبت، مودت و عشق مقدمه این است که ما درس بگیریم. اگر عزیزترین عزیزان برای شما امام حسین علیه السلام است، باید به امام حسین علیه السلام و اصحابش اقتدا کنیم و ولایت پذیری امام حسین و اصحابش را در زندگیمان به مرحله عمل برسانیم.

اگر ما در عرصه زندگانی خودمان هیچ آیه قرآنی را برای ما تفسیر نکنند، هیچ روایت و حدیثی را برای ما نخوانند و هیچ موعظه و نصیحتی نکنند، ما باشیم و فقط کربلا و روز عاشورا همین ما را بس است که همه چیز دین و همه چیز اسلام را به ما بیاموزد و ما را در پای دین و اسلام به عنوان یک عنصر مقاوم حتی تا رسیدن به نقطه اوج الی الله بودن بالا ببرد و ما را یکی از اولیاء الله قرار بدهد؛ کربلا اینقدر آموزنده و سازنده است. منتها کربلا یک سوژه عاطفی و یک سوژه شور و هیجان شده است، تا یک سوژه آموزشی و یادگیری.

این شور، عاطفه و اشک لازم است و بسیار هم نتیجه و ثواب هم دارد اما برای چی؟ برای این که این عشق و اشک از باطن، دل ما را دنبال سر امام حسین علیه السلام و یارانش راه بیندازد، نه این که این عشق و اشک فقط در مجلس عزا خلاصه شود، از مجلس عزای امام حسین علیه السلام بیرون آمدیم، همان آدم قبلی هستیم، زندگی ما، خوردن ما، خوراک زن و بچه ما، کاسبی ما، پول درآوردن ما، موقعیتهای مختلف زندگی و جریانهای سیاسی فکر و اندیشه ما در همه عرصهها همان حرفهای قبلی باشد و اصلاً به امام حسین علیه السلام و عاشورا ارتباط نداشته باشد. این عشق و اشک مقدمه راه اندازی ماست که ما درس یاد بگیریم؛ چون هر چه شما در دین سراغ داشته باشید ابی عبدالله علیه السلام تابلویش را در کربلا نصب کرده است. شما از صبح روز عاشورا نگاه کنید! برخوردی که لشکر مخالف با امام حسین علیه السلام داشت آن برخورد هم برخورد ولایت‌ناپذیری بود.

ولایت ناپذیری عامل جنایت در کربلا

در لشکر عمر سعد همه طرفدار یزید نبودند، همه دنباله رو معاویه نبودند، همه عبیدالله بن زیاد را دوست نداشتند، حتی عبیدالله بن زیاد در خود لشکر عمر سعد، منفورترین آدم‌ها بود، شاید در تمام لشکر صد و بیست هزار نفره عمر سعد شما پنجاه نفر پیدا نمی‌کردید که این‌ها به عبیدالله ارادت داشته باشند. شما پنجاه نفر پیدا نمی‌کردید که این‌ها یزید سگ‌باز و شراب‌خوار را دوست داشته باشند؛ پس چرا این‌ها پسر پیغمبر و بچه‌هایش را با شقاوت‌مندترین وضع کشتند؟! فقط به خاطر این که ولایت‌پذیر نبودند. یک چهره‌هایی بودند که وقتی انسان حساب می‌کند، متحیر می‌شود.

ولایت ناپذیری سمرة بن جندب

جوانی بیست ساله به اسم سمرة بن جندب در جنگ احد در رکاب پیغمبر اکرم ﷺ با دشمنان و مشرکین می‌جنگید و همین زمانی که هشتاد ساله شد، در جریان کربلا در رکاب ابن زیاد و عمر سعد قرار گرفت. چرا به اینجا رسید؟ به خاطر این که ولایت‌پذیر نبود. عزیزان! کسی که از ولایت جدا شود آخرش همین است.

سمرة بن جندب کارش به جایی رسید که یک روز معاویه به او گفت صد هزار دینار؛ یعنی صد هزار مثال طلا به تو می‌دهم در مقابل این که بیایی و بگویی این آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ»^۱ که درباره علی عليه السلام نازل شده است، تو بگویی این آیه درباره ابن ملجم، قاتل علی نازل شده است. تو صحابی پیغمبر هستی! مردم شامی که پیغمبر را ندیده‌اند، حرف تو را قبول می‌کنند. گفت: نمی‌گویم، گفت: با دویست هزار مثقال طلا چطور؟ گفت: باز هم نمی‌گویم، گفت: با سیصد هزار دینار طلا چطور؟! گفت: نمی‌گویم، معاویه گفت: چهارصد هزار دینار طلا بگیر و معامله را تمام کن و بیا این جمله را بگو! سمره سرش را

پایین انداخت و فکر کرد چهارصد هزار مثقال طلا با یک جمله گفتن معامله بدی نیست، گفت: باشد، چهارصد هزار مثقال طلا از معاویه گرفت و به مسجد دمشق آمد و گفت: مردم! آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» درباره قاتل علی، ابن ملجم نازل شده است.^۱ آخر از علی جدا شدن همین است.

در همین مملکت، پارسال دیدید آدمهایی که خیلی ادعا داشتند که یک روزی خودشان را از همه به امام نزدیکتر می‌دیدند، این‌ها سرباز یک فتنه‌ای شدند که فرمانده این فتنه از خارج عوامل آمریکا و استکبار بودند. چرا این طوری شد؟! این نتیجه جدایی از ولایت است. نقطه مقابل در تابلو کربلا و روز عاشورا امام حسین علیه السلام ولایت‌پذیری را نشان داد. ولایت‌پذیری که ابی عبدالله نشان داد نقطه اوج آن در قمر بنی‌هاشم بود.

ولایت‌پذیری قمر بنی‌هاشم

عزیزان! ولایت‌پذیری ابوالفضل این نبود که نظرش با امام حسین علیه السلام یکی بود، ولایت‌پذیری قمر بنی‌هاشم در این بود که قمر بنی‌هاشم حتی در احساس با امام زمانش فاصله پیدا نکرد، هر چه آقا ابی عبدالله بگویند، هر چه آقا ابی عبدالله بخواهند، هر چه دستور مولایش و امام زمانش باشد مطیع بود، از این حرف‌ها بماند هر چه آقا و مولای من حس می‌کند من هم باید همان را حس کنم.

از روز هفتم محرم آب بر خیمه‌های ابی عبدالله علیه السلام بسته شد، معنای این که می‌گویند از روز هفتم آب را بستند، این نبود که از روز هفتم آب در خیمه‌ها پیدا نمی‌شد، از روز هفتم آب در خیمه‌های ابی عبدالله علیه السلام جیره‌بندی شد. آدم‌های بزرگ می‌فهمند، به اندازه جیره‌شان آب مصرف می‌کنند اما بچه شیرخواره که جیره‌بندی آب نمی‌فهمد، بچه سه ساله و چهار ساله وقتی که تشنه‌اش می‌شود، نمی‌شود به او گفت که تو جیره‌ات را مصرف کرده‌ای دیگر حق

نداری. آقا سیدالشهداء علیه السلام از روز اول از جیره خودشان استفاده نکردند، این سه شبانه روز ابی عبدالله علیه السلام تشنه لب بودند، برای این که این بچه‌ها در آب خوردن آزاد باشند. در این سه شبانه روز قمر بنی‌هاشم هم لب به آب نزدند. امام زمانش هم احساس عطش می‌کند، ابوالفضل هم احساس عطش می‌کند. در احساس با امام زمانش نباید زاویه پیدا کند. تابلو ولایت‌پذیری را ابی عبدالله علیه السلام این طوری در کربلا نصب کردند و به مردم یاد دادند که تا کجا باید ولایت‌پذیر بود. آقا ابوالفضل همه چیز امام حسین علیه السلام بود. تمام وجود قمر بنی‌هاشم هضم در ابی عبدالله بود.

عصر تاسوعا شمر وارد سرزمین کربلا شد و دستور قاطع یک طرفه جنگ برای عمر سعد آورد. طبق فرمان عبیدالله بن زیاد به مجرد رسیدن نامه، عمر سعد فرمان حمله داد، صد و بیست هزار لشکر یک مرتبه حرکت کردند. این طرف قضیه هم هشتاد و چهار زن و بچه در خیمه بودند که میدان جنگ ندیدند، رجز خوانی را مشاهده نکردند و با خشونت جنگ تا حالا برخوردار نکردند. یک مرتبه فریاد «يَا حَيْلَ اللَّهِ ارْكَبِي وَ بِالْجَنَّةِ أَبْشِرِي» عمر سعد بلند شد، این صد و بیست هزار آدم به طرف خیام حمله کردند، راوی می‌گوید: من در خیمه‌گاه حسین بن علی علیه السلام بودم، نگاه می‌کردم، دیدم وقتی صدای لشکر دشمن بلند شد، این زن و بچه شروع به لرزیدن کردند، یک دختر بچه کوچولو طوری می‌لرزید که گوشواره در گوشش تکان می‌خورد. ابی عبدالله پشت خیمه نشسته بودند سرشان را بین دو زانو گرفته بودند و به خواب فرو رفته بودند. حضرت زینب علیه السلام سراسیمه آمد، عرضه داشت: برادر لشکر دشمن دارند به طرف ما می‌آیند، چه کنیم؟ سیدالشهداء سرشان را بلند کردند و با کمال خونسردی فرمودند: خواهرم عباس کجاست؟ قمر بنی‌هاشم مقابل آقا ایستاد، عرضه داشت: یابن رسول الله! چه دستوری می‌دهید؟ بجنگیم، دشمن را به عقب برانیم، فرمان شما چیست؟ تعبیری که سیدالشهداء دارند - وجود مقدس سیدالشهداء امام زمان است، حجت بالغه الهی است، قطب عالم امکان است.

ابوالفضل هم امام حسین علیه السلام را امام زمان خودش می‌داند - وجود مقدس سیدالشهداء علیه السلام فرمودند: برو از این لشکر امشب را برای ما مهلت بگیر، با این عبارت فرمودند: «اُرْكَبْ بِنَفْسِي أَنْتَ حَتَّى تَلْقَاهُمْ وَ تَقُولَ لَهُمْ مَا لَكُمْ وَمَا بَدَا لَكُمْ وَ تَسْأَلُهُمْ عَمَّا جَاءَ بِهِمْ»^۱ جانم به قربانت ای عباس، از طرف من به سوی قوم برو و از آن‌ها پیرس برای چه آمده‌اند و قصدشان چیست؟

امام زمان که از روی هوا حرف نمی‌زند، امام زمان که از روی احساس حرف نمی‌زند، امام زمان که از روی هیجان، و مبالغه حرف نمی‌زند، می‌فرماید: پدر و مادرم؛ یعنی عباس جان علی قربان تو، عباس جان زهرا فدای تو. چه چیزی ابوالفضل را به این مقام رسانده است؟ ولایت‌پذیری ابوالفضل، ابوالفضل را اینقدر بالا آورده است که در وجود مقدس سیدالشهداء علیه السلام هضم شده است.

ارباب مقاتل نوشته‌اند: لشکر همین طور که داشت جلو می‌آمد، وقتی ابوالفضل جلوی لشکر ایستاد، صلابت قمر بنی‌هاشم را این صد و بیست هزار نفر دیدند، جرأت نکردند یک قدم جلو بیایند.

آقایی که امام حسین علیه السلام از صبح عاشورا اجازه نداد به میدان برود، چرا؟! ابوالفضل آخرش که شهید می‌شد، چرا ابا عبدالله علیه السلام از صبح اجازه نداد به میدان برود؟ در بین شما رزمنده‌هایی هستند که دوران دفاع مقدس را گذرانده‌اند، با یک محاسبه نظامی، یک لشکر صد و بیست هزار نفر و یک لشکر دیگر هم حداکثر صد و بیست نفر؛ یعنی هر هزار نفر مقابل یک نفر. اگر بخواهد یک لشکر صد و بیست هزار؛ یعنی هزار نفر مقابل یک نفر بخواهد به جنگ بروند، آن لشکر صد و بیست هزار با یک یورش، با یک حمله و با یک شورش با فاصله یک ربع جنگ را تمام می‌کنند و آن صد و بیست نفر را می‌کشند.

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۹۱؛ الارشاد، ج ۲، ص ۸۹.

چرا جریان عاشورا از اول طلوع تا عصر طول کشید و صد و بیست هزار نفر جرأت نکردند یک جا حمله کنند و کار را تمام کنند؟! اول صبح که ابی‌عبدالله علیه السلام این صف صد و بیست نفر را درست کردند پرچم را به دست قمر بنی‌هاشم دادند و فرمودند: عباس جان تو بیا جلو لشکر بایست این دشمن هیبت و صلابت تو را ببیند جرأت نمی‌کنند یک دفعه حمله کنند. این صد و بیست هزار نفر تا علمدار را مشاهده کردند جرأت نکردند یک دفعه حمله کنند؛ لذا جنگ برای دشمن فرسایشی شد. حداقل کشته‌هایی که دشمن در کربلا داد پنج هزار نفر بود. یکی یکی اصحاب به میدان جنگ می‌رفتند، رجز می‌خواندند، نصیحت می‌کردند و خطبه می‌خواندند می‌کشتند و آخر الامر کشته می‌شدند.

مورد آخر نمایش ولایت‌پذیری ابوالفضل این جا بود که آخر الامر بنا شد حضرت ابوالفضل بروند و آب بیاورند، قمر بنی‌هاشم مشک را برداشتند و به سرایشی شریعه فرات آمدند. شریعه چهار هزار تیرانداز داشت. شریعه به معنای شط فرات نیست، کسانی که کربلا مشرف شده‌اند دیده‌اند سطح آب چند متر گودتر از زمین است. بعضی جاها از فاصله مثلاً پنجاه متری زمین را شیب می‌کنند به خاطر این که سطح آب با زمین یکی شود برای آب دادن اغنام و احشام. این سرایشی را شریعه می‌گویند. در همین سرایشی چهار هزار تیرانداز بود که از طرف ابی‌عبدالله علیه السلام کسی آب بر ندارد، اما همین که ابوالفضل به طرف این شریعه آمدند چهار هزار تیر در چله کمان قرار گرفت، اما قبل از این که یکی از تیرها بخواهد از چله کمان خارج شود، ابوالفضل با شتاب خودشان را به این تیراندازها رساندند و تمام چهار هزار نفر را متواری و پراکنده کردند.

شریعه باز شد، اسب این سرایشی را آمد تا شکمش وارد آب شد، آب زیر شکم اسب موج می‌زد، ابوالفضل سه شبانه روز است که آب نخورده است، الان هم جنگ کرده است، چهار هزار نفر را متواری کرده است، بی‌اختیار این کف‌ها زیر آب می‌رود پر از آب بالا می‌آید تا جایی

که شاید برودت و سردی آب را لب‌های قمر بنی‌هاشم حس کرد، اما ناگاه «فَذَكَرَ عَطَشَ الْحُسَيْنِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ، فَرَمَى الْمَاءَ»^۱ این آخرین نمایش ولایت‌پذیری است. در احساس نباید بین ابوالفضل و امام زمانش زاویه و فاصله باشد. کف پر آب بالا آمد اما قمر بنی‌هاشم متوجه شد امام زمانش تشنه است، او احساس عطش کند و من سیراب شوم؟! آن لب‌ها خشک بماند و لب‌های من به آب بخورد؟! آن حلقوم تفتیده باشد اما حلقوم و دهان من مالامال از آب شود؟! آب را ریخت، فریاد زد:

يا نفس من بعد الحسين هوني و بعده لا كنت أن تكوني^۲

عباس خوار شوی امام زمانت تشنه است. در ولایت‌پذیری ابوالفضل این‌طور هضم در ابی‌عبدالله علیه السلام بود. طوری هضم شده بود که اصلاً ابوالفضل یک قطعه از وجود مقدس ابا عبدالله علیه السلام شده بود.

۱. اکسیر العبادات فی اسرار الشهادت، ص ۳۲۲؛ تذکرة الشهداء، ص ۲۵۷.

۲. أبصار الحسين فی أنصار الحسين، ص ۶۱؛ فرهنگ عاشورا، ص ۶۵؛ در سوگ امیر آزادی، گویاترین تاریخ کربلا، ص ۲۵۶.

أربعین امام حسین علیه السلام

«وَبَدَلٌ مُّهِجَتَهُ فَيْكَ لَيْسْتَ تَقْدِّ عِبَادَكَ مِنَ الْجُهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ وَ قَدْ تَوَازَرَ عَلَيْهِ مَنْ
غَرَّتْهُ الدُّنْيَا وَ بَاعَ حَظَّهُ بِالْأَرْذَلِ الْأَدْنَى وَ شَرَى آخِرَتَهُ بِالثَّمَنِ الْأَوْكَسِ»^۱

مقدمه

سالروز اربعین حسینی است. افضل اعمال امروز زیارت مقدسه اربعین سیدالشهداء علیه السلام است. راوی این زیارت، راوی زیارت عاشورا است. صفوان جمال از شیعیان خالص امام باقر و امام صادق علیهما السلام بوده است که زیارت عاشورا را از امام باقر علیه السلام و زیارت اربعین را از وجود اقدس امام صادق علیه السلام روایت کرده است. در عبارات این زیارت نکات قابل تأملی است. از آن نکات این دو جمله است که در جمله اول عظمت و هویت انقلاب سیدالشهداء علیه السلام منعکس شده و در جمله دوم واقعیت و انگیزه جنایت‌گران کربلا انعکاس و تصویر دارد.

در حقیقت اگر ما بخواهیم درست توجه کنیم، اربعین بازخوانی عاشورا است. در اربعین اولی که عزیزی از دست می‌رود یادبود او مناسبت دارد، اما چرا وجود اقدس امام عسکری علیه السلام در آن حدیث معروف، زیارت اربعین را جزو علائم و نشانه‌های مؤمن و شیعه دانسته‌اند و ائمه علیهم السلام تأکید و اصرار داشتند بر بزرگداشت اربعین و زیارت سیدالشهداء علیه السلام در سالروز اربعین؟ به خاطر این که از روز عاشورا تا به امروز چهل روز گذشته است. در موقعیت‌های مختلف و مقاطع

۱. التهذیب، ج ۶، ص ۱۱۳؛ بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۳۳۱؛ مصباح الکفعمی، ص ۴۸۹.

گوناگون مصائب اهل‌البیت علیهم‌السلام را متذکر شدیم. به ما دستور دادند در روز اربعین یک بازخوانی نسبت به کل جریان داشته باشیم.

اصلاً در عاشورا چه شد و در ادامه عاشورا جریان اسارت اهل‌البیت علیهم‌السلام چه نقش سازنده‌ای را در جهت انقلاب سازی عاشورا آفرید؟ توجه به تمام جریان و یک بازخوانی جامع و کامل از حوادث عاشورا و قضایای بعد، این فرآیند اربعین امام حسین علیه‌السلام است. در این چند جمله امام صادق علیه‌السلام تبیین می‌کنند آنچه را که در عاشورا گذشت. در عاشورا دو جبهه تشکیل شد، یک جبهه اقلیت و یک جبهه اکثریت. دو جبهه‌ای که در نظر کمیت (عدد) با یکدیگر قابل مقایسه نبودند. یک اقلیت هفتاد و دو نفره یا صد و بیست نفره یک طرف و یک اکثریت سی هزار نفره یا شصت هزار نفره یا صد و بیست هزار نفره یک طرف.

این دو اقلیت مقابل یکدیگر قرار گرفتند و با تقابلی که در اینجا به وجود آمد در حقیقت یک آینه‌ای در زندگانی بشریت و عمدتاً امت اسلام نصب شد که نسل‌های آینده‌ای که در این امت می‌آیند، در این دو آینه یک آینه از این اقلیت و یک آینه از این اکثریت چهره دو جریان را دقیقاً ببینند و بعد خودشان را ارزیابی کنند که آیا در جریان آن اقلیت هستند یا در جریان اکثریت. معلوم است وقتی که هفتاد و دو نفر یا صد و بیست نفر در مقابل شصت هزار یا صد و بیست هزار نفر بایستد، مسأله کشته شدن و از بین رفتن برای آن‌ها قطعی و جدی است؛ چون در برابر هر یک نفر یا هزار نفر یا پانصد نفر هستند. اگر پانصد نفر یا هزار نفر بر سر یک نفر بریزند، معلوم است هر چقدر شجاع و هر اندازه دلاور باشد کشته خواهد شد. این جمعیتی که خودشان را در برابر یک جمعیت هزار برابری مشاهده کردند، قطع به شهادت و کشته شدن داشتند و این‌ها چرا این کار را کردند و دنبال چه بودند؟!

این قضیه در دنیا بی‌نظیر است. از اول خلقت بشر تا به امروز جنگ‌ها، کشتارها، تهاجم‌ها، سرکوب‌گری‌ها، قتل و غارت‌ها خیلی زیاد بوده است، اما این که صد و بیست نفر بیایند مقابل

صد و بیست هزار نفر با اراده، یک رویارویی را انجام بدهند، در تاریخ بشر نمونه و سابقه نداشته است. گاهی از اوقات شده یک اکثریتی به یک روستایی، به یک شهرستانی و به یک مردمی حمله کردند، آن مردم در حالی که در اقلیت بودند در برابر آن اکثریت از خودشان دفاع کردند و آن اکثریت را شکست دادند. این در دنیا نمونه داشته است، اما این که یک اقلیت از هزار کیلومتر راه، راه بیفتند به سرزمینی بیابند و در برابر یک اکثریت هزار نفره صف‌آرایی کنند و بایستند با علم به این که هر یک نفر مقابل هزار نفر کشته خواهد شد این در دنیا سابقه نداشته است و چرا این‌ها این کار را کردند؟! در دو جمله امام صادق علیه السلام هم ماهیت و هم انگیزه این صد و بیست نفر و آن صد و بیست هزار نفر روشن شده است.

انگیزه قیام امام حسین علیه السلام نجات دادن مردم از ضلالت و گمراهی

اما انگیزه و ماهیت آن صد و بیست نفر، امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «وَبَدَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجُهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ»^۱ خدایا! وجود مقدس سیدالشهداء علیه السلام مهجته خودش را در راه تو بذل کرد. مهجته یعنی چه؟ انسان وقتی غذا می‌خورد، مواد غذایی در دستگاه گوارش تجزیه و تحلیل می‌شود. کبد و جگر سیاه یک دستگاهی خون‌ساز است که این مواد غذایی را به شکل خون درمی‌آورد و خونی که در کبد ساخته می‌شود به وسیله تلبئه قلب به همه اعضای بدن می‌رسد و تمام سلول‌ها و ذرات بدن از این خون تغذیه می‌کنند؛ پس غذای تمام سلول‌ها و ذرات بدن را این کبد و جگر سیاه می‌سازد و تمام خونی را هم که می‌سازد به قلب تحویل می‌دهد، اما در عین حالی که تمام خون را به قلب تحویل می‌دهد، بخشی از خون را این جگر و کبد در داخل خودش ذخیره سازی می‌کند که اگر بنا شد یک زمانی مواد غذایی به این بدن نرسد بدن از کار نیفتد. آن ذخیره خونی که در درون جگر سیاه است و در منبع کبد هست، به صورت یک لخته و بسته در آنجا ذخیره شده است، آن زمانی

۱. التهذيب، ج ۶، ص ۱۱۳؛ بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۳۳۱؛ مصباح الكفعمی، ص ۴۸۹.

که این بسته و این ذخیره خون از جگر سیاه تخلیه شود و به بدن برسد این را «بذل مهجته» می‌گویند؛ یعنی جگر مهجته خودش را از دست داد.

امام صادق علیه السلام عرضه می‌دارد: خدایا! امام حسین علیه السلام کسی بود «بَدَلَ مُهْجَتَهُ فَيْكَ» در راه تو قیام کرد، اول یارانش را داد، بعد عزیزانش را داد حتی بچه شیرخوارش را داد، بعد تمام سرمایه وجودی‌اش را داد و قطره قطره خون امام حسین علیه السلام روی زمین ریخت. از هزار و پنجاه دهانه زخم بر بدن ابی عبدالله علیه السلام خون جوشید و خاک کربلا را گلگون کرد، آن مقدار خون ذخیره شده در داخل کبد و جگر ابی عبدالله علیه السلام هم از بدنش ریخته شد که همه این‌ها در راه تو بود. این یک نگاه به قیام سیدالشهداء است که نگاه اصلی نیست، بلکه یک نگاه ظاهری است که امام حسین علیه السلام با یزید جنگید؛ چون یزید یک حکومت ناپاک جائرانه و ظالمانه‌ای داشت، چون سگ باز و شراب خوار بود، چون به خدا عقیده نداشت، اسلام را قبول نداشت، سرنوشت امت اسلام را بازیچه هوس‌بازی و شهوترانی خودش قرار داده بود.

نگاه دوم همان نکته‌ای است که امام صادق علیه السلام در زیارت اربعین می‌فرماید: «وَبَدَلَ مُهْجَتَهُ فَيْكَ لِيَسْتَنْفِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجُهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ» امام حسین علیه السلام بذل مهجته کرد برای این که بندگان خدا را از جهالت و از حیرت گمراهی برهاند. بندگان خدا منحصر به انسان‌های زمان امام حسین علیه السلام نبودند، بلکه بندگان خدا نسل‌های آینده هستند، انسان‌هایی که در موقعیت‌های گوناگون زندگانی قرار می‌گیرند و نمی‌دانند چه کنند و دنبال سر چه کسی راه بیفتند و با کدام جریان سیاسی پیوند داشته باشند، این‌ها را از جهالت و سرگردانی نجات بدهد. این اصل قیام ابی عبدالله علیه السلام بود؛ یعنی دیگر بعد از انقلاب کربلا، در هیچ زمانی و در هیچ جامعه‌ای، فتنه‌های سیاسی، بحران‌های اجتماعی، شگردهای شیطانی، جریان‌ها و گروه‌های قدرت طلب و فرصت‌یابی که می‌خواهند بر گرده مردم سوار شوند و یزیدوار بتازند؛ یعنی مردم بفهمند و آگاه باشند در شفافیت خون سیدالشهداء علیه السلام راه خودشان و چهره‌های

مختلف حسین رنگ و یزید رنگ را ببینند و بشناسند و دنبال یزید راه نیفتند. از آن زمان تا الان در هیچ زمانی، چه در دوره ائمه و چه در هزار و صد و هفتاد سال دوره غیبت کبری بقیة الله علیه السلام که دست شیعه از دامن امام زمانش کوتاه است، جریان‌هایی نتوانستند در عرصه سیاست مردم را گول بزنند؛ چون مردم حسین شناس شده‌اند. انقلاب سیدالشهداء علیه السلام است که این آگاهی را به مردم داده است.

دنیای انگیزه رویارویی عمر سعد و همراهانش با امام حسین علیه السلام

اما انگیزه و ماهیت آن صد و بیست هزار نفر، امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «وَقَدْ تَوَازَرَ عَلَيْهِ مَنْ عَرَفَهُ الدُّنْيَا وَبَاعَ حَظَّهُ بِالْأَرْضِ الْأَدْنَى» آینه‌ای که آن صد و بیست هزار نفر نشان می‌دهد، می‌گوید: کسانی بودند که دنیا این‌ها را فریب داد و سهم انسانی خودشان را به یک بهای بی‌ارزش فروختند، «وَشَرَىٰ آخِرَتَهُ بِالْثَمَنِ الْأَوْكَسِ»^۱ آخرت خودشان را با یک قیمت پستی معامله کردند.

عزیزان! بدانیم اگر در عرصه زندگی، زاویه دید ما را پول پر کرد، زاویه دید ما را مقام، قدرت و شخصیت سیاسی پر کرد، زاویه دید ما را لذت، شهوات و خوش گذرانی‌ها پر کرد، دقیقاً همان راهی را می‌رویم که آن صد و بیست هزار نفر رفتند. آن صد و بیست هزار نفر نماز می‌خواندند، اذان می‌گفتند، عبادت می‌کردند، خدا را قبول داشتند، به پیغمبری پیغمبر ایمان آورده بودند، معتقد بودند در راه خدا باید جهاد کنند و همه این خصوصیتی که ما داریم آن‌ها هم داشتند، فقط فرقتشان با آن صد و بیست نفر این بود که آن صد و بیست نفر یک چیز می‌دیدند، خدا و مظهر خدا، حجت پروردگار امام حسین علیه السلام را و اما آن صد و بیست هزار نفر کنار نماز روزه، عبادت، زندگی، معیشت زن و بچه، خوش گذرانی، رفاه، لذت، شهوت، پول و مقام را هم می‌دیدند.

۱. التهذیب، ج ۶، ص ۱۱۳؛ بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۳۳۱؛ مصباح الکفعمی، ص ۴۸۹.

اگر بنا شد انسان در زندگی‌اش پول‌شناس شد، مقام‌شناس شد، زن و مردی که در ذائقه‌اش شهوت و لذت مزه کرد و دنبال توسعه شهوت، لذت، رفاه و دنبال زندگی مادی افتاد، این دیگر هیچ چیز جلودارش نیست.

قدرت‌طلبی و توسعه قدرت و ثروت نماد جامعه یزیدی

عزیزان! دو جریان در این صد و بیست هزار نفر بود که این دو جریان در هر جامعه‌ای باشد آن جامعه آخرش جامعه یزیدی می‌شود. در هر حزب و جریانی این دو جریان باشد آن حزب و جریان حزب و جریان بنی‌امیه می‌شود. یکی قدرت‌طلبی و مقام پرستی که نماد شمر است و دیگری توسعه قدرت و ثروت که نمادش عمر سعد است. دو فرمانده در صحرای کربلا بود: یکی شمر و دیگری عمر سعد. شمر از خوارج بود، دارای اندیشه باطلی بود که راهش را از امیرالمؤمنین علیه السلام جدا کرد و بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام فهمید علی بر حق بوده است، اما راه باطل خودش را ادامه داد. این مشکلی که ما امروز با سران فتنه داریم بعد از این که روشن شد، راه، راه استکبار بوده است، تحریک، تحریک آمریکا بوده است، جریان، جریان دشمن ناپاک ضد اسلام از بیرون کشور بوده است، هنوز هم دارند راهشان را ادامه می‌دهند و هنوز هم همان مسیر را دارند می‌روند.

این‌ها نمادهایی است که برای ما عنصر یزیدی و حزب یزیدی را مشخص می‌کند. همه این‌ها را خوارج می‌دانستند اما باز راه باطل را ادامه دادند و روی باطل خودشان اینقدر ایستادند که در مقام تداوم باطل خون پسر پیغمبر را ریختند که این نماد شمر شد. عمر سعد برای توسعه قدرت، حکومت و برای توسعه لذت و خوش‌گذرانی و عیاشی‌های یزیدی مقابل امام حسین علیه السلام قرار گرفت. آدمی که دنبال پول را بیفتد، این طور نیست که به یک حدی رسید آنجا متوقف شود، به مرز حرام برسد، حرام را انجام می‌دهد، به مرز جنایت برسد، جنایت مرتکب می‌شود، به مرز جنگ با خدا برسد، با خدا می‌جنگد. آدمی که در خط توسعه قدرت

افتاد و برایش مقام مزه کرد، در مقام توسعه قدرت اگر به جایی رسید که توسعه قدرت خودش را در سرکوبی دین خدا دید، با دین خدا می‌جنگد. نمونه بارزش عمر سعد است. این تابلو صد و بیست هزار نفره و آینه صد و بیست هزار نفره نشان دهنده این قضیه‌اند که برادران و خواهران شما که بعد از هزار و چهار صد سال می‌آیید در یک جامعه‌ای زندگی می‌کنید و با بحران‌های سیاسی روبه‌رو می‌شوید، ببینید جریان‌ها، آدم‌ها و عنصرهایی که در جامعه شما ظاهر می‌شوند در عرصه رقابت سیاسی و رقابت قدرت پای همه چیز می‌ایستند و همه چیز را ابراز می‌کنند، منکرات شرعی و اعمال حرام را ابزار برای توسعه قدرت می‌کنند، بدانید این‌ها جامعه یزیدی هستند، این‌ها حزب یزید هستند، این جریان رنگ بنی‌امیه را دارد. از این شفاف‌تر می‌خواهید امام حسین علیه السلام نشان بدهد. وجود مقدس ابی عبدالله علیه السلام تمام جریان انقلابش برای این بود که این دو تابلو را در دنیا نصب کند و این دو آینه را مقابل چشم نسل‌ها بیاویزد تا انسان‌ها بیایند در این دو آینه نگاه کنند، در زمان خودشان حق و باطل را ببینند، رنگ حسین را ببینند، رنگ یزید را ببینند، دنبال حسین راه بیفتند و به یزید پشت کنند.

سفارشی امام صادق علیه السلام به خواندن زیارت اربعین

امام صادق علیه السلام این بیان را در چند جمله زیارت مقدس اربعین داشتند، به صفوان بن مهران جمال هم دستور دادند این زیارت را بخوان! فرمودند: صفوان به هر کدام از شیعیان ما سفارش کن روز اربعین در هر نقطه‌ای از نقاط زمین بودند به طرف کربلا بایستند و این زیارت را بخوانند. برای این که یک بازخوانی در اربعین امام حسین نسبت به جریان عاشورا و انقلاب سیدالشهداء علیه السلام داشته باشند.

انقلاب کربلا امروز تمام می‌شود، اما دو فصل داشت: ۱- فصل شهادت، ۲- فصل اسارت. مصیبت در فصل شهادت نبود؛ چون در فصل شهادت انسان‌ها آماده شهادت بودند و بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند.

گفت‌وگوی حبیب بن مظاهر با مسلم بن عوسجه

دم خیمهٔ تنظیف مسلم بن عوسجه و حبیب بن مظاهر دو پیرمرد ایستاده بودند، منتظر هستند خیمهٔ تنظیف خالی شود تا بروند غسل شهادت کنند و به میدان بروند حبیب بن مظاهر شروع کرد با مسلم بن عوسجه مزاح کردن، مسلم بن عوسجه گفت: پسر پیغمبر با هشتاد و چهار زن و بچه در محاصرهٔ دشمن گرفتار است، مگر الان وقت این است که شوخی کنی؟ حبیب بن مظاهر گفت: مسلم من و تو از جوانی با هم رفیق بودیم و همدیگر را می‌شناختیم، می‌دانی که در جوانی آدم مزاح و سبکسری نبودم اما علتی که الان دارم مزاح و شوخی می‌کنم به خاطر این که در همهٔ عمرم به اندازهٔ الان اینقدر خوش نبودم، مگر دیشب ندیدی امام حسین علیه السلام بین دو انگشتش به ما چه نشان داد؟ الان با پاره شدن یکی از دو تا رگ، شکسته شدن دو سه تا استخوان، خون ریختن و نیم ساعت درد و سوزش تحمل کردن می‌رسیم به جایی که دیشب سیدالشهداء بین دو انگشتش به ما نشان داد. خوب این‌ها خوش بودند؛ چون شهادت نقطهٔ نهایی هدف و مقصدشان بود.

مصیبت در فصل شهادت نبود و اگر در فصل شهادت مصیبت هم بود، مصیبت باز برای اهل بیت علیهم السلام بود که بدن پاره پاره علی اکبر را به خیمه‌ها می‌آوردند، صدای ضجهٔ زن و بچه بلند می‌شد، حلق دریدهٔ علی اصغر روی دست سیدالشهداء علیه السلام به حضرت زینب تحویل داده می‌شد در خیمه‌ها صدای ناله و شیون بلند می‌شد، اما فصل اسارت همه‌اش مصیبت اهل بیت علیهم السلام بوده است. در فصل شهادت، مقاومت در جنگیدن، کشته شدن و جان دادن بوده است، اما در فصل اسارت آخر یک دختر بچهٔ چهار ساله چقدر توان دارد چهل منزل زیر ضربات تازیانه و شلاق دوام بیاورد و شکنجه‌اش بدهند؟ این چطور می‌تواند این را روی آن تخته پاره بالای کوهان شتر پاهایش را با آهن ببندند و وسط آفتاب داغ و سوزان نگه دارند؟ این‌ها همه‌اش مصیبت بود، همه‌اش رنج بود و این فصل امروز تمام شد.

اربعین همه چیز کربلا پایان پذیرفت. اهل بیت سیدالشهداء علیه السلام امروز وارد کربلا شدند. برحسب تحقیق قطعی همان اربعین اول هم وارد کربلا شدند. فرصت نیست والاّ برایتان توضیح می‌دادم که دقیقاً بایستی در همان اربعین اول این‌ها به کربلا برگشته باشند؛ چون در اربعین‌های بعدی انگیزه و عاملی نبوده است برای این که این‌ها از مدینه به کربلا بیایند؛ البته بزرگانی مثل استاد شهید مرحوم آیت الله مطهری (رضوان الله تعالی علیه) بعید دانسته‌اند ولی اگر آن‌ها هم یک مقدار دقت می‌کردند، نظر آن‌ها هم همان اربعین اول بود که به کربلا برگشتند و اربعین اول روز ختم انقلاب بود. این‌ها برگشتند گزارش فصل مکمل انقلاب و انقلاب سازی عاشورا؛ یعنی اسارت را کنار قبر سیدالشهداء علیه السلام بدهند.



سخنرانی

حجت الاسلام و المسلمین

فاطمی نیا



نسیم‌های رحمت خداوند

قال رسول الله ﷺ «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا»^۱

مقدمه

پروردگار شما، در ایام عمر شما نسیم‌هایی از رحمت قرار می‌دهد. خدا اسماء زیادی دارد، چطور از بین این همه اسماء اسم رب در این حدیث انتخاب شده است؟ بعضی‌ها اینطور احتمال داده‌اند که شاید می‌خواهد بگوید این نسیم‌ها، نسیم‌های مربوط به لباس، به مسکن، به تجارت و به ظواهر دنیا نیست، بلکه این نسیم‌ها، نسیم‌های تربیتی است؛ یعنی این نسیم‌ها وقتی که وزیدن می‌گیرد، انسان دگرگون می‌شود.

آیت الله بهاء الدینی

مرحوم آیت الله بهاء الدینی (رضوان الله تعالی علیه) از ضریح مولایمان حضرت رضا علیه السلام جواب سلام شنیده بود. ایشان بیاناتی در مورد این مفهوم داشت که یک موردش را عرض کردم. نسیم‌های تربیتی تعبیر ایشان بود که مفادش این بود که گاهی فیضی از بالا می‌رسد و می‌فرمودند مبدأ میل را عوض می‌کند.

مصادیق نسیم‌های رحمت

نسیم‌ها مصادیق مختلف دارد: ممکن است دو رکعت نماز برای شما نسیمی باشد، شاد

۱. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۲۲۱؛ روایات تربیتی، ج ۲، ص ۳۶۶.

کردن دیگران، به عیادت مریض رفتن و نسخه‌ او را تهیه کردن، خدمت به مردم و... این نسیم آن رحمت همیشگی نیست؛ چون خداوند یک رحمت همیشگی دارند که اگر یک آن این رحمت قطع شود، تمام عالم به هم می‌ریزد. این آن نسیم و رحمت دائمی نیست که گاهی وزیدن می‌گیرد. «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ» این نسیم‌ها نسیم‌های تربیتی است، بعد فرمود: «أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا» در معرض این نسیم‌ها قرار بگیرید.

عزیزان! چیزی که قطعاً دست ما به آن نمی‌رسد، پیغمبر اکرم ﷺ ما را به آن تشویق نمی‌کند؛ پس حتماً دست ما به آن می‌رسد که می‌فرماید: خود را در معرض این نسیم‌ها قرار بدهید! اگر دیدید یک گرهی را می‌توانید باز کنید، بروید باز کنید، خود این یک نسیم است. اگر حالی پیدا کردید یکی دو خط قرآن بخوانید، بدانید که این نسیم است. یک وقت‌هایی می‌بینید که حالی پیدا می‌کنید، زیارتی می‌خوانید، دعایی می‌کنید، دو رکعت نماز می‌خوانید، این همان نسیم رحمت است که باید غنیمت شمرد.

بعضی‌ها از کنار این نسیم‌ها خیلی راحت می‌گذرند، مثلاً: می‌گویی فلان کس مریض است، به عیادت او برو، می‌گوید: خدا شفا بدهد. مگر من ضامنم، چه کار کنم؟ به عیادت او نمی‌رود.

خاطره‌ای خواندنی

یکی از رفقای اهل علم نقل می‌کرد که قبل از انقلاب یک بنده خدایی در تهران بود که چندین کارخانه داشت. آدم صالحی در سال ۴۷، ۴۸ با ماشین تصادف کرده بود، او را به بیمارستان برده بودند، بیمارستان گفته بود که پنج هزار تومان پول برای معالجه او لازم است. این رفیق اهل علم ما می‌گوید: به این ثروتمند مراجعه کردم که چند تا کارخانه داشت، سی چهل منشی داشت، گفتم: فلان کس را می‌شناسی؟ گفت: بله، گفتم: تصادف کرده، بیمارستان گفته که پنج هزار تومان برای مداوای او لازم است، گفتم: مزاحم نماز غفیله ما نشوید! الله اکبر، نماز غفیله را شروع کرد! آقای که میلیاردها پول دارد، برای مریضی از او پول می‌خواهند،

می‌گوید: مزاحم غفیله من نشوید! دین این نیست، این مقدس بازی‌ها که دین نمی‌شود. دین اینقدر مهم است که سیدالشهداء علیه السلام در راهش کشته شد. بارها گفتم هنر دین این است که آقای بهاء‌الدینی پرورش داده، آیت الله بهجت پرورش داده، علامه طباطبایی پرورش داده است. اگر بنا می‌شد که فقط نماز غفیله بخوانیم و به هیچ چیز دیگر توجه نداشته باشیم، این دین اینقدر مهم نمی‌شد.

امام حسین علیه السلام و دستگیری از محرومین

محمد بن طلحة شافعی در مطالب السؤال این مطلب را نوشته است که: امام حسین علیه السلام داشت نماز می‌خواند، یک مرتبه از پشت در شنید که شخصی درخواستی دارد، حضرت نمازش را زود تمام کرد - نسیم دم در آمده، این نسیم را نباید برگرداند - مرد عرب گفت: لَمْ يَحِبِّ الْآنَ مَنْ رَجَاكَ وَ مَنْ حَرَكَ مِنْ دُونِ بَابِكَ الْحُلُقَةَ يَعْنِي يَا ابا عبدالله! هرگز ناامید نمی‌شود کسی که دل به تو ببندد و حلقه درب خانه شما را به حرکت درآورد. امام علیه السلام نمازش را زود تمام کرد و خادم را صدا زد، فرمود: چقدر پول از مال حجاز مانده است؟ قنبر عرض کرد: چهار هزار دینار، فرمود: پول باقیمانده را بیاور! همه را گرفت و دو برد یمانی خود را از تن درآورد و پول‌ها را داخل آن گذاشت و به واسطه شرم و حیا دستش را از شکاف در بیرون آورد و آن را به مرد عرب داد و فرمود:

حُذِّهَا فَإِنِّي إِلَيْكَ مُعْتَذِرٌ وَ اعْلَمُ بِأَنِّي عَلَيْكَ ذُو شَفَقَةٍ^۱

این را بگیر، من از تو معذرت می‌خواهم، بدان که من تو را دوست دارم و دلم برای تو می‌سوزد. امروز این را هم ما از مولا یمان امام حسین علیه السلام یاد بگیریم. مثل آن بنده خدا نباشیم که بگوییم نماز غفیله می‌خوانیم! گاهی وقت‌ها شیطان یک مستحبی را جلو می‌اندازد که شما از کارهای مهم‌تر بمانید. شیطان را دست کم نگیرید، شیطان فقط نمی‌گوید

۱. مستدرک، ج ۷، ص ۲۳۷؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۰؛ المناقب، ج ۴، ص ۶۵.

برو شرب خمر بکن، برو در مجالس رقص، بلکه یک وقت هم می‌گوید حالا این غفیله را بخوان، فعلاً مریض را ولش کن خدا شفایش می‌دهد.
پیامبر ﷺ فرمود: این نسیم‌ها که می‌آید از این‌ها رویگردان نباشید، بلکه خود را در معرض آن‌ها قرار بدهید!

شیخ حسن علی نخودکی رحمته الله

در صحن سقاخانه یک قبری به نام مرحوم شیخ حسن علی نخودکی است که من هم سر قبر ایشان می‌روم، فاتحه می‌خوانم و شما را هم سفارش می‌کنم که این کار را بکنید و بعد از قرائت فاتحه از او درخواست کنید که شفاعت شما را نزد امام رضا علیه السلام بکند؛ چون ایشان به امام رضا علیه السلام خیلی مقرب بوده است. یک وقت خدام محترم حرم به من گفتند: بعضی‌ها کنار قبر مرحوم نخودکی که می‌روند، آنجا سرگرم می‌شوند و از زیارت امام رضا علیه السلام غافل می‌شوند که این کار، کار درستی نیست. عزیزان من! مرحوم نخودکی کرامات زیادی داشته است، مثلاً: دست می‌کشید عقرب زده خوب می‌شد، دست می‌کشید مریض صعب‌العلاج خوب می‌شد. شیخ حسن علی کرامات زیاد داشته که ما دیگر نظیرش را نداریم، اما در عین حال در کنار امام رضا علیه السلام مثل یک پیاله‌ای در کنار اقیانوس است.

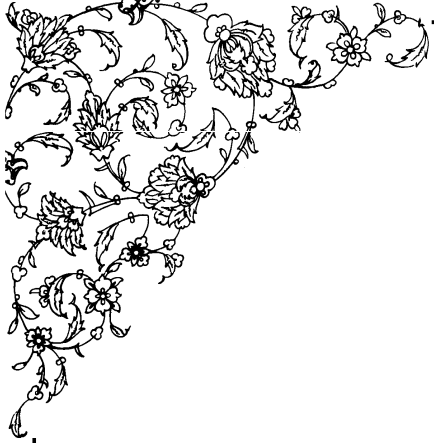
در ایام جوانی از یک عالمی که به حالات آقا شیخ حسن علی واقف بود، پرسیدم ایشان از کجا به اینجا رسیده است؟ گفت: شیخ حسن علی نسیم‌های زیادی را به دست آورده و آن‌ها را خرج نکرده که به آنجا رسید. اگر ما نسیم هم به دست بیاوریم خرجش می‌کنیم، مثلاً: دختر یتیمی است می‌خواهد جهیزیه برایش درست کند، هفتاد جا این را بازگو می‌کند. این جهیزیه را درست نمی‌کردی بهتر بود، آبروی این بچه را بردی! اینجا نسیم خرج شد یا شب بلند می‌شود دو رکعت نماز شب می‌خواند، اما صبح سر صبحانه دل زن و بچه‌اش را می‌شکند. این نسیم از بین رفت. بعضی از این مردها در خانه خیلی بد اخلاق هستند. آقا حواست را جمع کن تمام

نسیم‌ها با این بد اخلاقی‌ها از بین می‌رود. بعضی از این خواهرها در منازل بد اخلاق هستند،
حواستان جمع باشد!

بد اخلاقی عامل از بین رفتن ثواب‌ها

زمان شیخ رجبعلی خیاط زن و شوهری به کربلا رفتند و حرم سید الشهداء علیه السلام را زیارت کردند و بیرون آمدند. خانم یک حرف تلخی به همسرش زد. به مسافرخانه که رسیدند، یک دفعه شیخ رجبعلی آن خانم را صدا کرد و گفت: خواهر ثواب‌های زیارتت از بین رفت، این چه حرفی بود که به همسرت زدی! یک کلمه حرف می‌زنید این نسیم‌ها از بین می‌رود. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «رُبَّ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً»^۱ ای بسا یک کلمه نعمت را از انسان می‌گیرد. یکی از مظاهر اعظم این نسیم‌ها زیارت مولایمان حضرت رضا علیه السلام است. یک سلام به حضرت بر حسب روایات معتبر ثواب یک میلیون حج دارد.

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي وَصِيَّتِهِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ وَأَعْلَمَ أَنَّ اللِّسَانَ كَلْبٌ عَقُورٌ إِنْ خَلَّتْهُ عَقْرٌ وَرُبَّ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً فَأَخْزَنُ لِسَانَكَ كَمَا تَخْزَنُ ذَهَبَكَ وَوَرَقَكَ» (مستدرک، ج ۹، ص ۲۴؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۸۷؛ الاختصاص، ص ۲۲۹).



سخنرانی

حجت الاسلام و المسلمین

فرحزاد



شکر نعمات

قال مولانا علی بن موسی الرضا علیه السلام «الإمام الأئیس الرفیق والوالد الشفیق والأخ الشفیق والأُم البرَّة بالولد الصغیر ومفرع العباد»^۱.

مقدمه

بهترین ذکر و دعا و بهترین توسل کوتاه به پیغمبر و آل او ذکر شریف صلوات بر محمد و آل محمد است. شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: خدای متعال به من توفیق مرحمت کرد که وارد خانه کعبه شوم، من دفعتاً وارد کعبه شدم، آداب و اعمال داخل خانه کعبه را بلد نبودم که چه نمازی، چه دعایی و چه ذکر می‌گویم، فکر کردم که یک عمل فوق العاده‌ای اینجا انجام بدهم، به ذهنم رسید داخل خانه کعبه بنشینم و صلوات بر محمد و آل محمد بفرستم، این کار را انجام دادم آقا برای من ثوابی نوشته شده است یا نه؟ حضرت فرمود: «لَمْ يُخْرَجْ أَحَدٌ بِأَفْضَلِ مِمَّا خَرَجْتَ»؛ یعنی شما از خانه کعبه بیرون آمدی در کنار بقیه‌ای که نماز، ذکر، دعا، تلاوت و کار دیگر داشتند، عمل شما برتر و بالاتر از همه آنها بوده است^۲.

صلوات دستور خداست. این صلواتی که ما می‌فرستیم هم بر پیامبر و هم بر آل او و همه

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۹۸.

۲. «عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ نَعِيمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ إِذِي دَخَلْتُ الْبَيْتَ وَ لَمْ يَحْضُرْنِي شَيْءٌ مِنَ الدُّعَاءِ إِلَّا الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ فَقَالَ أَمَا إِنَّهُ لَمْ يَخْرُجْ أَحَدٌ بِأَفْضَلِ مِمَّا خَرَجْتَ بِهِ» (الکافی، ج ۲، ص ۴۹۴؛ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۹۳؛ بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۵۷).

معصومین است. آل او هم توسعه دارد؛ یعنی همه ذریه و همه شیعیان و بستگان به پیغمبر. یک شخصی خدمت امام عرض کرد: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ» به جای آل، اهل بیت گفت، حضرت فرمودند: محدودش نکن آل وسیعتر است.^۱ ان شاء الله هر کجا که هستی، مخصوصاً در این آستان مقدسه، همیشه دل و جانتان را با صلوات بر محمد و آل محمد جلا بدهید.

بحث من در این جلسه شکر از نعمات خداوند است. بحث شکر هم یک بحث مفصلی است. مستحب مؤکد است که بعد از نمازها انسان سر به سجده بگذارد و شکر خداوند را به جا آورد. واقعاً در آیات و روایات ما خیلی سفارش شده که اگر آن چه که خدای متعال به ما مرحمت کرده، حقش را ادا کنیم خداوند نعمت‌های دیگری هم به ما مرحمت می‌کند. یک اشکال بزرگ کار ما این است که به داده‌ها نگاه نمی‌کنیم، اگر به آن چیزهایی که خداوند به ما داده توجه کنیم در همه حال باید شاکر خداوند باشیم.

ناشکری نعمات خداوند

یکی از اساتید بزرگوار ما خدا رحمتش کند می‌فرمودند: آخر شب در مسجد الحرام نشسته بودم که خانم مسنی به من مراجعه کرد و گفت: من در بچگی یتیم شدم و مادر و پدرم را از دست دادم و در خانه‌ها کار کردم و بعد هم کار من گرفت و شاگردهایی تربیت کردم و شروع کرد از درد دل‌ها و مشکلات و سختی‌هایی که کشیده بود و بعد هم به خانه کعبه اشاره کرد و گفت: از این صاحب خانه دلم خون است! ایشان فرمودند: من به او گفتم این سفر چندم شما است؟ گفت: چهارم، گفتم: واقعاً خیلی پررویی! اینقدر آدم است که در همه عمرش آرزو دارد

۱. «عَنْ عَمْرِو قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ رَجُلٌ لِلَّهِمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ يَا هَذَا لَقَدْ ضَيَّقْتَ عَلَيْنَا أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ أَهْلَ الْبَيْتِ خَمْسَةُ أَصْحَابِ الْكِسَاءِ فَقَالَ الرَّجُلُ كَيْفَ أَقُولُ قَالَ قُلِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ فَتَكُونُ نَحْنُ وَ شِبَعُنَا قَدْ دَخَلْنَا فِيهِ» (وسائل الشيعه، ج ۷، ص ۲۰۵؛ بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۵۹؛ ثواب الاعمال، ص ۱۵۸).

یک بار به زیارت خانه کعبه بیاید، خدای متعال این توفیق را به تو داده، سلامتی و امنیت داده و... گفت: وقتی من این‌ها را برایش شرح دادم، یه قدری در فکر فرو رفت و منقلب شد.

نعمت بودن بلاها

امام حسن عسگری علیه السلام فرمودند: «مَا مِنْ بَلِيَّةٍ إِلَّا وَ لِلَّهِ فِيهَا نِعْمَةٌ تُحِيطُ بِهَا»^۱ هر ابتلائی هم به ما می‌رسد، لطف خدا و نعمت خداوند است. حدیث داریم: یک کسی راه می‌رود پایش در چاله می‌رود، افکارش جمع می‌شود و خدا گناهانش را می‌آمرزد. هم نعمت‌هایش نعمت است و هم بلاهایش نعمت است.

امام سجاد علیه السلام فرمودند: «اللَّهُمَّ أَنْبِيَّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ لِأَنَّ بَلَاءَكَ عِنْدِي أَحْسَنُ الْبَلَاءِ أَوْفَرْتَنِي نِعْمًا»^۲ خدایا! من بهترین مدح‌ها و ثناها را در سختی‌ها و در خوشی‌ها از تو می‌کنم. خدا خطرهای زیادی را از ما دفع کرده، خیلی از کفرها و شرک‌ها را از ما دفع کرده است. ما اگر ولایت اهل بیت را نداشتیم چه داشتیم؟ خیلی از بلاها و موانع را برداشته که به ضرر ما بوده است. «وَ اجْعَلْ شُكْرِي لَكَ عَلَى مَا زَوَيْتَ عَنِّي أَوْفَرَ مِنْ شُكْرِي إِيَّاكَ عَلَى مَا حَوَّلْتَنِي»^۳ این فرمایش امام سجاد علیه السلام در صحیفه است که خدایا! شکر مرا به نداده‌ها بیشتر قرار بده تا به داده‌ها. خیلی چیزها هست که اگر به ما می‌داد از هم می‌پاشیدیم، مثلاً: بچه معتاد، همسر ناپاک، دختر فاحشه و...

یک آقای پیش یکی از رفقایم آمده بود و می‌گفت: من خیلی خدا را شکر می‌کنم، او هم گفته بود تو هیچ وقت نمی‌توانی آن طور که باید و شاید از خدا تشکر کنی! گفته بود نه من خیلی خدا را شکر می‌کنم. می‌گوید: گفتیم: تو نه می‌توانی نعمت‌های خدا را بشماری و نه

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۴؛ تحف العقول، ص ۴۸۹.

۲. بحار الانوار، ج ۸۷، ص ۷۸؛ البلد الامین، ص ۷۷؛ مصباح المتجهد، ص ۳۹۵.

۳. صحیفه سجادیه، دعای سی و پنجم.

شکرش را بجا آوری، گفت: چطور؟ گفتیم: حالا یک نمونه‌اش را به تو می‌گوییم: اگر العیاذ بالله شما یک خواهری داشتی که بدکاره و منحرف بود و در این شهر به این کار معروف شده بود، می‌توانستی سر بلند کنی؟ پدر و مادرت می‌توانستند سر بلند کنند؟ گفت: حتی فکرش را هم نکرده بودم.

آدم گاهی با بعضی از خانواده‌ها می‌نشیند، یک گرفتاری‌هایی دارند که اصلاً هیچ کجا نمی‌توانند بازگو کنند. واقعاً خدا اینقدر به ما نعمت داده که نمی‌شود شمرد. گفت: تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی. این مصداقش برای همه ما است. در همین مملکت ما، هزارها انسان هستند که گاهی به من زنگ می‌زنند و می‌گویند: حاج آقا ما آرزو داریم به زیارت امام هشتم علیه السلام برویم، حالا یا توفیق ندارند، یا موانع دیگری هست. یک موقعی برای هفده ربیع اندونزی رفته بودم، اینقدر شیعه‌های آنجا آرزو داشتند که به زیارت امام هشتم علیه السلام بیایند. حالا ما در جوار این آقای بزرگوار هستیم، چگونه شکر این نعمت را به جا بیاوریم؟

شکر نعمت، عامل افزونی نعمت

من به دوستان همیشه سفارش می‌کنم و به شما هم سفارش می‌کنم هر بار که به حرم مشرف می‌شوید، دو رکعت نماز شکر بخوانید. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»^۱ لام و نون علامت تأکید است. عزیزان! کمبودها را نبینید، داده‌ها را ببینید و شکر کنید، خدا بقیه‌اش را هم به شما می‌دهد. قطعاً بدانید این عین واقعیت است. بعد می‌فرماید: اگر کفران نعمت کنید خدا آن نعمات را از شما می‌گیرد.

کفر نعمت از کفت بیرون کند

شکر نعمت نعمت افزون کند

شکر نعمت شیعه بودن

در روایات داریم که: انبیای بزرگ الهی آرزو می کردند شیعه اهل بیت علیهم السلام باشند. «وَإِنَّهُ لَخَادِمُنَا» حضرت جبرئیل فرمانده کل فرشته ها که در قرآن، خدا از او مدح و ستایش کرده، خادم افتخاری این خانواده هست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: «وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخُدَامُنَا وَخُدَامُ حُجُبِنَا»^۲ فرشته های الهی که معصومند خدمت گزار ما اهل بیت و دوستان ما هستند. جبرئیل امین به منزل حضرت زهرا می آید می بیند حضرت زهرا علیها السلام مشغول کارند - دست مبارکشان از کار و زحمت زیادی گاهی مجروح می شد - آقا امام حسین علیه السلام در گهواره بی تابی می کردند، گهواره امام حسین علیه السلام را تکان می دادند و حضرت را آرام می کردند که مادر بزرگوارشان به کارهایش برسد؛ یعنی جبرئیل امین افتخار می کند گهواره جناب حسین فاطمه علیها السلام باشد.

ابراهیم خلیل، موسی کلیم الله، عیسی روح الله و انبیای بزرگ علیهم السلام وقتی عظمت چهارده معصوم (سلام الله علیهم اجمعین) را می دیدند دعا می کردند که خدایا ما را از شیعیان این خانواده قرار بده! حضرت عیسی روح الله آرزو کرد جزو یاران امام زمان علیه السلام باشد، دعایش مستجاب شد. ابراهیم خلیل از خداوند خواست که او را از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام قرار بدهد. آیه و حدیث داریم: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ. إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»^۳ خدا دعایش را مستجاب کرد. ما باید قدر این شیعه بودن را بدانیم و از خداوند تشکر کنیم.

۱. «عَنْ أَبِي دَرٍّ الْغِفَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ افْتَحَرَ إِسْرَائِيلُ عَلَى جِبْرَائِيلَ فَقَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْكَ قَالَ وَإِنِّي خَيْرٌ مِنِّْي قَالَ لَاكُنِّي صَاحِبُ التَّائِبَةِ حَمَلَةَ الْعَرْشِ وَأَنَا صَاحِبُ الْمَفْحَقَةِ فِي الصُّورِ وَأَنَا أَقْرَبُ الْمَلَائِكَةِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى قَالَ جِبْرَائِيلُ ع أَنَا خَيْرٌ مِنْكَ فَقَالَ بِسْمِ اللَّهِ أَنْتَ خَيْرٌ مِنِّْي قَالَ لَاكُنِّي أَمِيرُ اللَّهِ عَلَى وَحْيِهِ وَأَنَا رَسُولُهُ إِلَى الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَأَنَا صَاحِبُ الْخُسُوفِ وَالْكَسُوفِ [الْقُسُوفِ] وَمَا أَهْلَكَ اللَّهُ أُمَّةً مِنَ الْأُمَمِ إِلَّا عَلَى بَدَنِي فَاحْتَصَمَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فَأَوْحَى إِلَيْهَا اسْكُنَا فَوْعِزِّي وَجَلَالِي لَقَدْ خَلَقْتُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْكُمْ قَالَا يَا رَبِّ أَوْ تَخْلُقْ خَيْرًا مِنَّا وَنَحْنُ خُلِقْنَا مِنْ نُورٍ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى نَعَمْ وَأَوْحَى إِلَيَّ حُجُبِ الْقُدْرَةِ أَنْكَبِي فَاذْهَبِي فَإِذَا عَلِ سَاقِي الْعَرْشِ الْأَيْمَنِ مَحْتُوبٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةٌ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ خَيْرٌ خَلَقَ اللَّهُ فَقَالَ جِبْرَائِيلُ يَا رَبِّ فَإِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّهِمْ عَلَيْكَ إِلَّا جَعَلْتَنِي خَادِمَهُمْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى قَدْ جَعَلْتُ فَجِبْرَائِيلُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَإِنَّهُ لَخَادِمُنَا» (بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۶۴؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۴۰۳).

۲. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۴۵؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۵؛ عيون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۶۲.

۳. صافات، ۸۳، ۸۴.

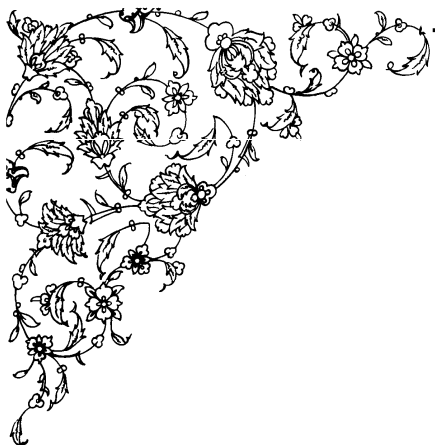
بالاترین شکر، اظهار عجز و درماندگی

یکی از بالاترین شکرها این است که انسان در مقابل نعمات خداوند بعد از شکر گذاری اظهار عجز و درماندگی کند. روایت داریم که: حضرت موسی نعمات خداوند را متذکر شد که خدا این نعمات را به من مرحمت کرده و می‌گفت: الحمدلله، الهی شکر! دید خود این شکر و الحمدلله باز نعمت جدید است، گفت: خدایا از این حمد و شکر هم شکرت، دید این هم یاد خداست! با چه شکر می‌گوییم؟ با زبان، زبان هم مال خداست، قلب هم مال خداست، چشم هم مال خداست، سجده‌ای هم که می‌روید مال خداست، توفیقش هم از خداست. موسی کلیم الله وقتی این را درک کرد، به قول ما تسلیم شد، گفت: خدایا می‌دانی من از شکرت عاجزم، خدای متعال فرمود: «الآن شَكَرْتَنِي»^۱ الان شکر من را بجای آوردی. یکی از راه‌های کامل شکر این است که آدم واقعاً عجز خودش را درک کند. این همان بیانی است که سعدی می‌گوید:

از دست و زبان که برآید	کز عهده شکرش به درآید
بنده همان به که زتقصیر خویش	عذر بدرگاه خدای آورد
ورنه سزاوار خداوندیش	کس نتواند که به جای آورد

مسأله شکرگزاری را جدی بگیرید که روز به روز خداوند به نعماتش بیفزاید.

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: فَمَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مُوسَى ع يَا مُوسَى اشْكُرْنِي حَقَّ شُكْرِي فَقَالَ يَا رَبِّ وَ كَيْفَ أَشْكُرُكَ حَقَّ شُكْرِكَ وَ لَيْسَ مِنْ شُكْرٍ أَشْكُرُكَ بِهِ إِلَّا وَ أَنْتَ أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ قَالَ يَا مُوسَى الْأَنْ شَكَرْتَنِي حِينَ عَلِمْتَ أَنَّ ذَلِكَ مِنِّي» (الكافي، ج ۲، ص ۹۸؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۶).



سخنرانی‌های

حجت الاسلام و المسلمین

فرزانه



شب قدر

قال الله تبارك و تعالی: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ»^۱

مقدمه

امشب آخرین شب از سه شبی است که احتمال شب قدر بودن آن وجود دارد. امیدوارم اگر کسانی هستند که مورد عنایت پروردگار قرار نگرفته‌اند، امشب مورد توجه ذات اقدس قرار گیرند. همه ما می‌دانیم که در قرآن به وجود شبی به نام شب قدر؛ یعنی شب تعیین سرنوشت انسان‌ها، تصریح شده است. فهمیدن مفهوم و معنای این شب را از آن جهت که می‌تواند تأثیر بیشتری در درک ما از امشب داشته باشد مقداری توضیح می‌دهم.

معنای شب قدر

سه تا تعریف من برای مفهوم شب قدر خدمتتان عرض می‌کنم: ۱- پیامبر ﷺ خواب دیدند که میمون‌ها بر منبرشان بالا و پایین می‌روند، خیلی ناراحت شدند و فهمیدند که بعد از آن حضرت خلافتشان غصب خواهد شد و آنهایی که غصب می‌کنند بنی‌امیه هستند و مدت این حکومت هم حدود هشتاد سال طول خواهد کشید. جبرئیل نازل شد و همین سوره قدر را آورد و به پیامبر بشارت داد: گرچه چنین حادثه‌ای بعد از رحلت تو در امت اسلامی پیش خواهد آمد، اما بدان این حکومت با این خلافت بنی‌امیه ادامه ندارد و محو شدنی است. آن که باقی ماندنی است حکومت و دین اسلام است.

۱. دخان، ۳، ۴.

بعد جبرئیل گفت که خداوند می‌فرماید: چون در حکومت اسلام و حکومت پیامبر شب قدر هست، باقی ماندنی است؛ یعنی چه؟ یعنی این که چون در حکومت بنی‌امیه ولو هشتاد سال طول بکشد، مردم اختیار ندارند سرنوشت خود را خودشان رقم بزنند، این حکومت باقی ماندنی نیست، اما در حکومت پیامبر اسلام ﷺ مردم هستند که سرنوشت خود را تعیین می‌کنند و از این حکومت دفاع می‌کنند؛ لذا این حکومت ماندنی است. ۲- این است که می‌گویند؛ شب قدر؛ یعنی این که در مثل یکی از این سه شب سرنوشت یک ساله حوادثی که در زندگی انسان می‌خواهد پیش بیاید، چه حوادث فردی، چه حوادث خانوادگی و چه حوادث اجتماعی تعیین می‌شود و به امضای حضرت ولی عصر علیه السلام می‌رسد. ۳- به ما دستور داده‌اند که این شب را إحياء بدارید، نماز بخوانید، تضرع و زاری داشته باشید تا سرنوشت نیکی برایتان تقدیر شود که همان معنایی است که بسیار مشهور است؛ البته این سه تا معنا با هم منافات ندارد.

فراهم شدن زمینه دوری از گناه در شب قدر

خداوند برای انسان در شب قدر زمینه‌هایی فراهم کرده است که انسان می‌تواند با فراهم شدن این زمینه‌ها و استفاده از این زمینه‌ها همه پرده‌های غفلت و تاریکی را از زندگی خودش پس بزند و در پس زدن این پرده‌های غفلت و تمایلات و آلوده شدن به گناه و شهوات، خود واقعی‌اش را در حقیقت شب قدر بیابد و زمانی که شخصیت واقعی خودش را پیدا کند، انقلابی در او ایجاد می‌شود که از هر چه که برای این گوهر وجود، ناپسند است فاصله می‌گیرد. برای این که ذهنتان زودتر با این معنا آشنا شود اشاره به یک داستان می‌کنم.

دوری از گناه

یک زن از زنان ثروتمندی که جز خوردن، اشباع تمایلات نفسانی و خوب پوشیدن هیچ چیز سرش نمی‌شد وارد یک پارچه فروشی شد. یک نگاهی به پارچه‌ها کرد و یک نگاهی هم به شاگرد بزاز و پارچه فروش که جوان بسیار زیبا و خوش اندامی بود. او را پرسیدید، گفت: اگر

بتوانم به جای خرید پارچه این را بخرم و جذب کنم بهتر است. یک روز آمد یک مقدار زیادی پارچه سفارش داد و بعد به صاحب مغازه گفت: پول همراه ندارم، این پارچه‌ها را به این شاگردتان بدهید که به خانه‌ام بیاورد، پولش را هم به او بدهم، گفت: باشد. این جوان بی‌خبر از همه جا، پارچه‌ها را برداشت و وارد خانه شد، زن به جوان گفت: تو داخل اتاق بنشین تا من پول را آماده کنم و برایت بیاورم.

جوان دید از حد معمول بیشتر طول کشید، نگران شد که استادش چیزی به او بگوید که یک مرتبه پرده کنار رفت، دید این زن در حد اعلی خودش را آرایش کرده و قصد سوئی دارد! سرش را پایین انداخت، زن گفت: من پارچه نیاز نداشتم، من دنبال تو بودم، آماده‌ام برای این که هر استفاده‌ای که می‌خواهی از من بکنی! جوان یک لحظه این حالت برایش پیش آمد که من موجودی هستم که خداوند آنچنان ارزشی برایم قائل شده و آنچنان گوهری در وجود من قرار داده است که من نباید به گناه آلوده شوم، گفت: خانم ببخشید، به تعبیر امروزی من اهلش نیستم! خانم شروع به عشوه‌گری و دلربایی برای جوان کرد، جوان هم شروع به امتناع و اجتناب کرد. خانم شروع به تهدید کردن کرد، زن یک انسان بانفوذ و قدرتمند بود، جوان دید در تله گیر کرده، فوراً فکری به سرش آمد، گفت: اجازه بده من دست و صورت‌م را بشویم و برگردم، گفت: بفرما، رفت خودش را آلوده به کثافت کرد و برگشت، تا زن چشمش به او افتاد، گفت: برو بیرون! این هم در را باز کرد و فوری در رفت، گفت: خدایا! من ظاهر آلوده شوم بهتر از آن است که گوهر وجودم و شخصیت واقعی‌ام آلوده به گناه شود.^۱

در شب قدر زمینه‌ای فراهم است که ما و شما بتوانیم آن گوهر اصلی شخصیت خودمان را بشناسیم. اگر این را پیدا کردیم، با گناه خداحافظی می‌کنیم؛ یعنی خودمان را در حدی می‌بینیم که آلوده شدن به گناه را برای خودمان نمی‌پسندیم.

توسل به ائمه علیهم السلام در شب قدر

در شب قدر زمینه‌ای فراهم شده که شما می‌توانید با توسل به ائمه علیهم السلام به خدا نزدیک شوید و خدا را درک کنید؛ چون ما و شما معتقدیم که ائمه وجه الله هستند. شما زمانی کسی را می‌توانید بشناسید که صورت او را ببینید، حتی اگر مقداری از صورت طرف پوشیده باشد نمی‌توان او را شناخت. ائمه علیهم السلام تعبیر به وجه الله شده‌اند؛ عین صورت و چهره خدا؛ یعنی ما اگر این‌ها را بتوانیم درست بشناسیم خدا را می‌شناسیم و مشاهده می‌کنیم. در دعای شریف ندبه آمده است: «أَيْنَ وَجْهِ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ»^۱ آن چهره پروردگار که وقتی اولیاء خدا می‌خواهند به خدا نگاه کنند او را مورد نظر قرار می‌دهند کجاست؟

توسل و ارتباط با ائمه علیهم السلام می‌تواند یک فضای نورانی برایتان فراهم کند که حالت توجه به خدا پیدا کنید؛ یعنی همه وجودتان خدا را درک کند که به این حالت، حالت توجه می‌گویند. اگر این حالت که زمینه‌اش فراهم است، برایتان پیش آمد باز در وجود شما انقلاب می‌شود و شب قدر برایتان شب توبه می‌شود.

آنچنان درونتان و قلبتان نورانی می‌شود که زشتی‌ها و گناهان را در چهره واقعی خودش می‌بینید و اگر انسان گناه را در چهره واقعی خودش ببیند حاضر نیست هیچ وقت به گناه نزدیک شود. ما گناهان را در چهره واقعی خودش نمی‌بینیم؛ چون اگر انسان گناه را در چهره واقعی‌اش ببیند، جهنم را می‌بیند، عذاب الهی را می‌بیند، خشم پروردگار را می‌بیند که در این صورت حاضر نیست گناه کند.

توبه کردن در شب قدر

ما با توبه کردن سرنوشت خودمان را رقم می‌زنیم؛ یعنی یک آینده پاک و الهی را برای خودمان فراهم می‌کنیم. «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» معنایش این است که امشب چنین

۱. بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۶؛ الاقبال، ص ۲۹۷.

شرایطی فراهم است، ما می توانیم با توسل به ائمه علیهم السلام و با این دعاها و راز و نیازها و یا الله گفتن ها و العفو گفتن ها به خودمان برگردیم و خودمان را پیدا کنیم. ما خودمان را گم کرده ایم، ما خودمان را از دست داده ایم و گوهر وجودی خودمان را به خوبی نشناخته ایم، اگر گوهر وجودی خودمان را بشناسیم، زندگی ما طور دیگری می شود.

سؤال: این سه شب که قرآن به سر گرفتیم، دعای جوشن کبیر خواندیم، دعای مکارم الاخلاق را قرائت کردیم و خدا را به چهارده نور پاک سوگند دادیم می خواهیم ببینیم آیا چیزی دست ما را گرفته است یا نه، آیا زمینه توبه برای ما فراهم شده است؟

اثرات بهره مند شدن از شب قدر

علی علیه السلام فرمود: انسان هایی که این حالت توجهی که عرض کردم برایشان پیش آمد و خودشان را پیدا کردند، سه تا اقدام جدید در زندگی شان دیده می شود.

۱. محاسبه خودشان

«وَقَدْ نَشَرُوا دَوَابِّينَ أَعْمَاهِمُ» اولین کاری که می کنند پرونده اعمالشان را باز می کنند و جلوی صورتشان می گذارند، «وَفَرَعُوا لِحَاسِبَةٍ أَنْفُسِهِمْ» یک وقت و فرصت کافی می گذارند تا از خودشان حساب بکشند، مثلاً: فلانی پنجاه سال، شصت سال، سی سال عمر کردی بیا ببین در این مدت پرونده ات چه دارد، اگر شب قدر چیزی گیرمان آمد، اولین کاری که می کنیم این است پرونده را باز می کنیم و مطالعه می کنیم تا ببینیم کدام دستور بزرگ یا کوچک پروردگار را ترک کردیم، کدام حرام را که باید مرتکب نمی شدیم مرتکب شدیم و کدام واجب را که باید انجام می دادیم انجام ندادیم؛ یعنی دلم و روحم به حدی از روشنی رسیده که وقتی پرونده را باز می کنم دقیقاً انگشت روی گناهان کوچک و بزرگی که انجام داده ام می گذارم، انگشت روی واجبات کوچک و بزرگی که ترک کردم می گذارم. این اولین اثر بهره بردن از شب قدر است.

۲. قابل تحمل نبودن گناه

«وَحَمَلُوا ثِقَلَ أَوْزَارِهِمْ ظُهُورَهُمْ فَضَعُفُوا عَنِ الْإِسْتِقْلَالِ بِهَا» دومین اثر بهره مند شدن از شب قدر این است که تا پرونده را نگاه کنند و گناهان را پیدا کنند، احساس می‌کنند بار سنگینی روی دوششان گذاشته شده است. عجب! من این همه گناه دارم، من این همه واجب ترک کردم، من این همه غیبت کردم، من این همه تهمت زدم، من این همه به نامحرم نگاه کردم، من این همه کینه داشته‌ام! کسی که از شب قدر بهره‌مند شود، بار گناه برایش خیلی سنگین است، اصلاً برایش قابل تحمل نیست، پس یکی دیگر از آثار شب قدر این است که اگر ما شب قدر را درک کرده باشیم احساس می‌کنیم گناه قابل تحمل برای ما نیست.

۳. برگشت به طرف خداوند

«يَعِجُّونَ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مِنْ مَقَامٍ نَدِمُوا وَعَظِرَافٍ»^۱ روح مطلب این است که از گناهان گذشته توبه می‌کنم؛ یعنی چه؟ یعنی این که به شدت از گناهان گذشته پشیمان می‌شوم و برای آینده تصمیم می‌گیرم که گناهی مرتکب نشوم. این سومین اثر درک شب قدر است. شب قدر آن دریایی است که اگر ما و شما وارد آن شدیم باید پاک بیرون بیاییم.

عزیزان! گناه را کوچک نگیرید که کوچک دیدن گناه، گناه بزرگی است. گناه را فراموش نکنید، فراموش کردن گناه، گناه را از بین نمی‌برد. توبه از گناه را به تأخیر نیندازید، بلافاصله به درگاه خداوند استغفار و توبه کنید.

عزیزان! امشب را از دست ندهید، با توسل به ائمه عليهم السلام و با گریه پیش پروردگار و توبه کردن از گناهان سعی کنید شب قدر را درک کنید.

پیامدهای جدایی مردم از ولایت

قال الله تبارک و تعالی: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۱

بحث امروز این است که اگر دست مردم مسلمان از دست رهبرشان جدا شد، بین مردم و ولایت فاصله افتاد، چه پیامدهایی برای مردم مسلمان خواهد داشت؟ بعد از رحلت نبی اکرم ﷺ چنین فاجعه‌ای رخ داد، دست مردم مسلمان از دست رهبرشان علی بن ابی طالب علیه السلام جدا شد، بین امت و امام فاصله واقع شد، این فاصله حدود بیست و سه یا بیست و پنج سال طول کشید. در طول این ۲۵ سال زمینه سه ناهنجاری در امت اسلامی پیدا شد. که این زمینه‌ها و این ناهنجاری‌ها هنوز هم دامن اسلام را گرفته و کام مردم مسلمان را به‌ویژه شیعیان تلخ نموده است.

۱. پیدایش و گسترش نفاق

اولین ناهنجاری که زمینه‌ساز آن جدا شدن مردم از امام برحقشان بود، پیدایش و گسترش نفاق بود. نفاق از آن جهت خطرناک است که هر وقت منافق قدرت پیدا کرد به کمتر از نابودی اسلام راضی نمی‌شود. منافق در طول تاریخ هدفش برچیدن اسلام و از بین بردن اسلام بوده است. بنی‌امیه منافقین ناب صدر اسلام هستند که تظاهر به ایمان کردند، اما وقتی که قدرت پیدا کردند ببینید که چه نکردند و در نهایت تصمیم گرفتند که اسلام را از اساس از

بین ببرند. اگر حرکت عاشورای امام حسین علیه السلام نبود، آن‌ها قطعاً موفق شده بودند که اسلام را از بین ببرند. شما به منافقین بعد از انقلاب نگاه کنید! آن‌ها برای از بین بردن دین و نظام بهترین چهره‌های دینی را با ترور از بین بردند. در جنگ هشت ساله به دشمن مسلمانان و شیعیان کمک کردند. این خطر نفاق است. زمینه نفاق وقتی فراهم می‌شود که دست مردم مسلمان از دست امام و رهبر الهی‌شان جدا شود.

۲. تبعیض و بی‌عدالتی

دومین ناهنجاری که زمینه‌ساز آن جدا شدن مردم از امام برحقشان بود، پیدایش تبعیض و بی‌عدالتی است. یک زمینی که به لحاظ داشته‌ها و هسته‌ها مستعد است، برای این که این دانه به درخت، گل و بوته تبدیل شود، شرط لازم و قطعی این است که باران به موقع و به اندازه کافی بر این زمین ببارد. وقتی که باران به موقع و به اندازه بارید تخم و هسته جوانه می‌زند، ساقه می‌کند، شاخه می‌کند، گل و میوه می‌دهد. شرط قطعی‌اش از جوانه زدن تا به صورت یک چنار ششصد هفتصد ساله درآمدن، آب و باران است. اگر همه آن استعدادهایی که خداوند متعال در درون انسان نهفته که بی‌نهایت است، بخواهیم از قوه به فعلیت برسد، مثلاً: یک کودک امام شود، یک کودک بهشتی شود، یک کودک مطهری شود، باید باران عدالت بر سر جامعه ببارد و عدالت در جامعه حاکم باشد؛ بدون عدالت نمی‌شود آنچه هم که می‌شود استثنایی و بسیار کم است. با جدا شدن دست مردم از رهبری زمینه عدالت از بین می‌رود؛ یعنی انسان‌های پرقدرت که مبتلا به مرض پول جمع کردن و زراندوزی کردن شدند، نمی‌گذارند در جامعه عدالت پیاده شود و باران عدالت آحاد مردم را شاداب کند. بعد از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله کسانی مثل طلحه، زبیر، عمروعاص و... به دنبال بی‌عدالتی و تبعیض بودند و سهم خاصی را از بیت المال می‌خواستند. جنگ جمل ریشه‌اش تبعیض و بی‌عدالتی بود که آن همه کشته و زخمی شدند.

۳. انحراف اندیشه‌های اسلامی

سومین ناهنجاری که زمینه‌ساز آن جدا شدن مردم از امام برحقشان بود، پیدایش انحراف اندیشه‌های اسلامی است. وقتی دست مردم از دست رهبر به حق جدا شد، یک عده آدم‌های متدین، اما کم درک، کج فهم، متعصب و مقدس‌نما موجب می‌شوند که اندیشه اسلامی، اندیشه الهی و اندیشه قرآنی به انحراف کشیده شود. چیزهایی وارد دین شود که از دین نیست. انحراف در فرهنگ، انحراف در اندیشه و انحراف در متن دین ایجاد می‌شود. این نتیجه جدا شدن یک امت از رهبری الهی است.

جریان خوارج

این حادثه بعد از رحلت پیامبر ﷺ اتفاق افتاد. خوارج یک عده انسان‌هایی بودند که اول به علی علیه السلام معتقد بودند، این‌ها در صفین در کنار علی علیه السلام بودند. این‌ها یک عده آدم‌های متدین اما کم درک، کم فهم، کج فکر، متعصب و مقدس‌نما بودند، پیشانی‌ها از کثرت سجده پینه بسته بود، لب‌ها از زیادی دعا خشک شده بود، شکم‌ها از فراوانی روزه به پشت چسبیده بود، چشم‌ها از کثرت گریه رمقش را از دست داده بود. یک نمونه را خدمتان عرض کنم.

خَبَاب و فرزندش عبدالله

خَبَاب از آن اصحاب ناب پیامبر ﷺ بود. خَبَاب همان جوان آهنگر مسلمانی بود که مشرکین می‌آمدند، وقتی که کوره آهنگری‌اش را روشن می‌کرد، آهن که حسابی قرمز می‌شد او را می‌گرفتند، دست و پایش را می‌بستند و تکه آهن سرخ شده را روی بدنش می‌گذاشتند، اما او دست از دینش برنداشت.^۱ خَبَاب یک پسر به نام عبدالله داشت که مثل خودش وابسته به پیامبر ﷺ و علی علیه السلام بود. این پسر داشت با همسر جوانش که حامله بود از راهی می‌رفت،

۱. پند تاریخ، ج ۵، ص ۱۳۱ به نقل از اسدالغابه، ج ۲، ص ۹۸.

یک گروهی از همین آدم‌هایی که عرض کردم متدین و کج فهم، متعصب و مقدس نما، به او رسیدند و گفتند تو کیستی؟ گفت: من پسر خباب صحابی پیامبرم و این همسر من است. گفتند: نظرت نسبت به علی علیه السلام چیست؟

گفت: بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بی‌بدیل و بی‌نظیر در خداشناسی است، امام من، پدر حسنین و همسر فاطمه است. اولین کاری که کردند جلوی چشمش، شکم همسرش را پاره کردند و بچه را از رحم درآوردند و سر بریدند، همسرش را هم جلویش کشتند و بعد هم خود این جوان را کشتند. دقت کنید این فهم و درک را ببینید! وقتی که این کار را کردند، زیر درخت خرمایی که نشسته بودند یک خرما افتاد یکی برداشت و در دهانش گذاشت، دیگری اعتراض کرد که چون تو پول خرما را نداده‌ای و صاحبش را راضی نکرده‌ای این خرما حرام است، او هم خرما را بیرون انداخت. ^۱ اینقدر مقدس نما بودند. این‌ها کی پیدا می‌شوند؟ وقتی که بین مردم و رهبرشان فاصله ایجاد شود.

در زمان علی علیه السلام در این مدت پنج سال حکومت، این سه جریان بزرگترین مانع کار علی علیه السلام بودند. نفاق معاویه جنگ صفین را درست کرد، تبعیض خواهی طلحه و زبیر جنگ جمل را درست کرد و کج فهمی و تعصب جنگ نهروان را درست کرد.

دنیا مداری عامل دوری از امام

علی علیه السلام در خطبه سوم نهج البلاغه مفصل جریان‌های بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله را نقل می‌کند: «فَلَمَّا مَهَّضْتُ بِالْأَمْرِ» وقتی من زعامت امت اسلامی را بر عهده گرفتم، «نَكَثَتْ طَائِفَةٌ» یک عده‌ای پیمان شکستند، مثل طلحه و زبیر، «وَوَارَقَتْ أُخْرَى» و یک عده‌ای هم پرچم ظلم و ستم را به دوش کشیدند، مثل معاویه و همراهانش، بعد حضرت می‌فرماید: «كَأَنَّهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا اللَّهَ سُبْحَانَهُ [حَيْثُ] يَقُولُ» گویا این سه گروه سخن پروردگار را

۱. شاگردن مکتب ائمه علیهم السلام ج ۲، ص ۴۲۶؛ بند تاریخ، ج ۵، ص ۱۳۱.

نشنیده بودند، خداوند می‌فرماید: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا» بهشت و آخرت را برای کسانی قرار دادیم که در زمین از حد خودشان بالاتر نروند، بلند پروازی و فساد نکنند، «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۱ عاقبت برای پرهیزگاران است. بعد حضرت می‌فرماید: «بَلَىٰ وَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعُوهَا وَعَوَّهَهَا»^۲ هم شنیدند و هم فهمیدند؛ پس چرا این کار را کردند؟ حضرت می‌فرماید: دنیا در چشم آن‌ها زیبا و در کامشان شیرین آمد.

سه مورد از پیامدهای جدایی مردم از ولایت بیان شد: ۱- پیدایش و گسترش نفاق، ۲- تبعیض و بی‌عدالتی، ۳- انحراف اندیشه‌های اسلامی.

۱. قصص، ۸۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۳.

معاد (۱)

قال الله تبارك و تعالی: «وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدًا»^۱

مقدمه

دو واژه در قرآن و بیانات ائمه علیهم السلام داریم که یکی بدترین چیز را برای انسان معرفی می‌کند و دیگری بهترین چیز را برای انسان معرفی می‌کند. ما در نگاه دین و عقل هم از این دو منبع (قرآن و ائمه علیهم السلام) برتر نداریم. این‌ها به ما گفته‌اند: یک چیز است که اگر در زندگی انسان باشد، او را به بدترین انسان‌ها تبدیل می‌کند و آن غفلت است و یک چیز دیگری که اگر در زندگی انسان باشد او را به بهترین انسان‌ها تبدیل می‌کند و آن حالت توجه دائم به خداست.

غفلت یعنی چه؟

چند سال قبل در دارالزهد صحبت می‌کردم، این مسأله را آنجا هم مفصل مطرح کردم که غفلت یعنی چه؟ غفلت؛ یعنی بی‌توجهی یا کم‌توجهی به آن چیزهایی که برای انسان اصل است. همه شما زندگیتان را دسته بندی می‌کنید، می‌گویید بعضی از مسائل اصل است و بعضی از مسائل فرع. همیشه سعی می‌کنید که مسائل اصلی را مورد توجه قرار دهید، مثلاً: معیشت زندگی را می‌گویید اصل است، مسکن اصل است، بزرگ کردن فرزند، ازدواج پسر و دختر در زندگی اصل است و یک چیزهایی هم فرع است اگر مورد توجه بود خوب و اگر هم نبود مشکلی برای انسان درست نمی‌کند.

در آن چیزهایی که برای انسان اصل است، اگر انسان به آن بی‌توجه یا کم‌توجه بود به این انسان غافل گفته می‌شود. شهید مطهری (رضوان الله تعالی علیه) می‌فرماید: انسان یک مسأله اصلی بیشتر ندارد و آن مسأله مرگ، برزخ و قیامت است.

بدترین انسان‌ها

انسان‌هایی که از مسأله مرگ، برزخ و قیامتشان غافل باشند، به این انسان‌ها بدترین انسان‌ها در فرهنگ دین گفته می‌شود. اما انسان‌هایی که به این سه چیز توجه دارند، این که مرگی هست، بعد از مرگ برزخی هست و بعد از برزخ قیامتی هست، در نگاه دین و قرآن بهترین انسان‌ها هستند.

معنای مرگ

سؤال: مرگ چیست؟ بعضی‌ها می‌گویند: مرگ؛ یعنی نابود شدن و از بین رفتن. می‌گویند: این موجود یک روز از مادر متولد شد و وارد این عالم شد و یک روز هم فوت کرد و تمام شد. اما خدا و پیامبر ﷺ و ائمه ع مرگ را این نمی‌دانند، می‌گویند: وقتی که نطفه تولید کننده انسان وارد رحم مادر شد، شروع به رشد کردن می‌کند، دقیقاً مثل یک درخت، بزرگ می‌شود، به جایی می‌رسد که از او یک میوه تولید می‌شود، آن میوه روح انسان است. روح انسان از رشد بدن انسان تولید می‌شود حالا در دوران چهار ماهه یا بعد از چهار ماهه وقتی روح وارد وجود انسان شد کم کم انسان آماده‌تر می‌شود تا آنجایی که دیگر رحم را جای مناسبی برای خودش نمی‌داند، وارد این دنیا می‌شود.

زمانی که وارد این دنیا شد، روح رشد می‌کند اما جسم کهنه می‌شود. آن حد عالی رشد روح و حد عالی کهنه شدن جسم همان جایی است که روح و بدن از هم جدا می‌شوند؛ این جدایی روح از بدن اسمش را مرگ گذاشته‌اند. پس مرگ؛ یعنی رسیدن میوه روح و جدا شدن از درخت جسم. جدا شدن جسم و روح از یکدیگر گاهی راحت و گاهی هم سخت است. دو چیز

شصت سال هفتاد سال با هم بوده‌اند، حالا می‌خواهند از هم جدا شوند یک مقداری مشکل دارد که طبیعی است، اما یک وابستگی بین جسم و روح هست که طبیعی نیست؛ چون آن وابستگی‌ها را ما ایجاد کرده‌ایم.

هر چه وابستگی روح انسان به دنیا بیشتر باشد، روح از بدن، دیرتر جدا می‌شود؛ چون یک چیز سومی آمده بین جسم و روح وصله زده است، آن چیست؟ علاقه من و شما به دنیا است. بارها گفته‌ام که پول داشتن و ثروتمند بودن عیبی ندارد، بلکه ضرورت هم دارد، اما پول داشتن یک چیز است، دلبسته شدن به پول چیز دیگری است. وقتی انسان می‌گوید: من برای این که زنده بمانم، ایمانم را تقویت کنم، عمل صالح انجام دهم، ثروت اخرویم را زیاد کنم، پسر و دخترم را خوب بزرگ کنم و ابرویم را حفظ کنم به پول نیاز دارم که هم‌ه‌اش هم درست است، اما یک وقتی فقط خود پول داشتن برایم لذت دارد، هر چه بیشتر شود، لذتش برایم بیشتر می‌شود. دیگر اینجا مسأله ایمان، تربیت فرزند و حل کردن مشکلات مردم برایم مطرح نیست، آن چیزی که برایم مطرح است فقط ثروت و دارایی است که به این وضعیت دلبستگی به دنیا می‌گویند. این دلبستگی‌ها باعث می‌شود که یک وابستگی عجیبی بین روح و جسم ایجاد شود و مشکل درست کند.

نماد دلبستگی به دنیا

دو نفر با هم رفیق بودند، یکی می‌گفت: اگر من قبل از شما مُردم، فلان کار را برای من انجام بدهید، دیگری می‌گفت: اگر من قبل از شما مردم یک بسته کوچکی دارم، این بسته کوچک را با من دفن کن! اتفاقاً زودتر مرد، رفیقش این بسته را که قبلاً به او تحویل داده شده بود، وقتی که او را کفن کرد و در داخل لحد گذاشت، آن بسته را هم لای کفنش گذاشت. شب که خوابید شیطان به سراغش آمد و گفت: آن بسته چه داشت؟ نکند که یک چیزی داشت که قبر آدم را وسیع می‌کند، قبر آدم را نورانی می‌کند، حتماً جواب نکیر و منکر را آدم

خوب می‌تواند بدهد! او را تحریک کرد و آنقدر حساس شد که حرکت کرد و رفت قبر را شکافت، کفن را باز کرد و این بسته را برداشت. به سرعت به خانه آمد، بسته را باز کرد دید چند سکه طلاست - این آقایی که فوت کرده بود اینقدر به این چند سکه طلا وابسته بود که در دنیا خرجش نکرده و می‌خواست در قبر هم با او باشد - طرف گفت: این پول را بر می‌دارم و خرجش می‌کنم، تا دستش را جلو برد که پول را بگیرد دستش سوخت، متوجه شد این پول به یک تکه آتش تبدیل شده است. می‌گویند که این زخم تا آخر عمر هم سر انگشتش بود و خوب نشد.

وقتی ما اینگونه برای خودمان دلبستگی به دنیا درست می‌کنیم، مرگمان خیلی سخت و مشکل می‌شود. این که به شما خبر می‌دهند چند روزی است که فلانی در حال احتضار است، ان شاء الله که از آن‌ها نخواهند بود، اما بعضی‌هایشان از آن‌ها هستند. این وابستگی که بین جسم و روح به واسطه دلبستگی به دنیا به وجود آمده باعث می‌شود که هر دو یکدیگر را دیر رها کنند. لذا هر چه این دلبستگی را کمتر کنیم، مرحله انتقالمان راحت‌تر می‌شود.

سفارش پیامبر ﷺ به علی ؑ

امیرالمؤمنین ؑ با پیامبر ﷺ از مدینه خارج شدند، باغ‌های زیبای اطراف مدینه را تماشا کردند، امیرالمؤمنین ؑ به دلیل علاقه به عمران و آبادی رو به پیامبر کرد و عرض کرد: یا رسول الله! این باغ چه باغ خوبی است، پیامبر ﷺ بلافاصله در جوابش فرمود: باغ تو در بهشت از این هم بهتر است؛ یعنی علی مواظب باش به این باغ دلبسته نشوی! چند بار این مسأله تکرار شد، پیامبر ﷺ هم همین مطلب را تکرار کردند که باغ تو در بهشت از این باغ بهتر است.

برخورد پیامبر ﷺ با فاطمه ؑ

پیامبر ﷺ وقتی از سفر برمی‌گشت اول به خانه فاطمه ؑ می‌آمد. یکبار وارد خانه فاطمه

شدند، فاطمه علیها السلام دیدند که پدر مثل هر بار عادی نشست و زود حرکت کرد. فاطمه علیها السلام فکر کرد چه شده، فوراً به ذهنش خطور کرد که نکند پیامبر صلی الله علیه و آله از این پرده‌ای که من به در آویختم و از این مقدار وسایل زینت و زیوری که با خودم دارم ناراحت شد، فوراً پرده را جمع کرد، آن مقدار زیور را هم داخل پارچه‌ای گذاشت و به امام مجتبی علیه السلام داد، گفت: برو به پیامبر صلی الله علیه و آله بده و بگو انفاق کند! تا چشم پیامبر صلی الله علیه و آله به امام مجتبی علیه السلام افتاد که دارد آن وسایل را می‌آورد، فرمود: «فَعَلْتُ فِدَاهَا أَبْوَهَا» آنچه که من می‌خواستم انجام داد.^۱

عزیزان! دقت کنید مسأله نداشتن نیست، مسأله دل بسته نشدن است. سر دو راهی‌هایی که گیر کردید، مثلاً: بین پول و خدا ببینید کدام یک را انتخاب می‌کنید، اگر پول را انتخاب کردید دل بسته‌اید و اگر خدا را انتخاب کردید دل بسته نیستید! یک جایی هست که پول داشتن با خدا بودن منافاتی ندارد، آنجا اشکالی ندارد، اما یک جایی هست که مشکل وجود دارد آنجا باید خدا را انتخاب کرد. نداشتن درست نیست، اما داشتن و دل بسته شدن نفی شده است. دل بستگی به دنیا باعث می‌شود که سكرات موت سخت شود.

سكرات موت برای مؤمن و كافر

از امام صادق علیه السلام سؤال کردند که مرگ چیست؟ حضرت فرمودند: «لِلْمُؤْمِنِ كَأَطِيبِ رِيحٍ يَشْمُهُ فَيَنْعَسُ لِطِيبِهِ وَ يَنْقَطِعُ التَّعَبُ» مرگ برای انسان مؤمن مثل این است که یک گل خوشبویی جلوی بینی‌اش بگیرند و او هم بوی گل را استشمام کند و دارفانی را وداع بگوید. «وَ لِلْكَافِرِ كَلْسَعِ الْأَفَاعِي وَ لَدَغِ الْعَقَابِ أَوْ أَشَدَّ»^۲ اما انسان کافر وقتی می‌خواهد بمیرد، مثل

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۰؛ الامالی للصدوق، ص ۲۳۴؛ المناقب، ج ۳، ص ۳۴۳.

۲. «عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْمُشَكَّرِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قِيلَ لِلصَّادِقِ ع صِفْ لَنَا الْمَوْتَ قَالَ ع لِلْمُؤْمِنِ كَأَطِيبِ رِيحٍ يَشْمُهُ فَيَنْعَسُ لِطِيبِهِ وَ يَنْقَطِعُ التَّعَبُ وَ الْأَمُّ كُلُّهُ عَنْهُ وَ لِلْكَافِرِ كَلْسَعِ الْأَفَاعِي وَ لَدَغِ الْعَقَابِ أَوْ أَشَدَّ قِيلَ فَإِنْ قَوْمًا يَقُولُونَ إِنَّهُ أَشَدُّ مِنْ نَشْرِ الْمُنَاشِيرِ وَ قَرْضِ الْمَقَارِضِ وَ رَضْحِ بِالْأَخْجَارِ وَ تَدْوِيرِ قُطْبِ الْأَرْجِيَةِ عَلَى الْأَحْدَاقِ قَالَ كَذَلِكَ هُوَ عَلَى بَعْضِ الْكَافِرِينَ وَ الْفَاجِرِينَ أَلَّا تَرَوْنَ مِنْهُمْ مَنْ يُعَايِنُ تِلْكَ الشَّدَائِدَ فَذَلِكُمُ الَّذِي هُوَ أَشَدُّ مِنْ هَذَا لَا مِنْ عَذَابِ الْآخِرَةِ فَإِنَّهُ أَشَدُّ مِنْ عَذَابِ الدُّنْيَا قِيلَ فَمَا بَالُنَا تَرَى كَافِرًا يَسْهَلُ عَلَيْهِ النَّعْسُ فَيَنْطَفِئُ وَ هُوَ يُحَدِّثُ وَ

این است که یک عده عقرب و گزندگان شدیدتر و قوی تر به او حمله می کنند و با این زجر و درد جان می دهد.

در روایتی دیگر پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ أَشَدَّ شَيْعَتِنَا لَنَا حُبًّا يَكُونُ خُرُوجُ نَفْسِهِ كَشُرْبِ أَحَدِكُمْ فِي يَوْمِ الصَّيْفِ الْمَاءِ الْبَارِدِ»^۱ آن کسی از شما که به ما بیشترین علاقه را دارد، وقتی که می خواهد جان بدهد، جدا شدن روح از بدنش مثل خوردن شربت است. در بعضی روایات داریم که: انسان مؤمن در همان لحظه آخر همراه با فرشته مقرب پروردگار آنچه که می بیند پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام است؛ پس مردن یک حرکت طبیعی است و آن جدا شدن روح از بدن در موقع خودش هست، اما آنچه که مردن را برای انسان سخت می کند دل بستگی به دنیا است.

بَضْحَكَ وَ يَتَكَلَّمُ وَ فِي الْمُؤْمِنِينَ أَيْضًا مَنْ يَكُونُ كَذَلِكَ وَ فِي الْكَافِرِينَ مَنْ يُقَامِي عِنْدَ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ هَذِهِ الشَّدَائِدُ فَقَالَ مَا كَانَ مِنْ رَاحَةٍ لِلْمُؤْمِنِينَ هُنَاكَ فَهُوَ عَاجِلٌ تَوَابِهِ وَ مَا كَانَ مِنْ شِدِيدَةٍ فَتَمَحِصُهُ مِنْ ذُنُوبِهِ لِيَرِدَ الْآخِرَةَ نَقِيًّا نَظِيفًا مُسْتَجِدًّا لِتَوَابِ الْأَبَدِ لَا مَنَاجِيَ لَهُ دُونَهُ وَ مَا كَانَ مِنْ سُهُولَةٍ هُنَاكَ عَلَى الْكَافِرِ فَيَلِيُوهُنَّ أَجْرَ حَسَنَاتِهِ فِي الدُّنْيَا لِيَرِدَ الْآخِرَةَ وَ لَيْسَ لَهُ إِلَّا مَا يُوجِبُ عَلَيْهِ الْعَذَابَ وَ مَا كَانَ مِنْ شِدَّةٍ عَلَى الْكَافِرِ هُنَاكَ فَهُوَ أَيْدَاءُ عَذَابِ اللَّهِ لَهُ بَعْدَ نَقَادِ حَسَنَاتِهِ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ عَدْلٌ لَا يَجُورُ» (بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۲؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۹۸؛ عيون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۷۴).

۱. «عَنْ رَجَالِهِ بِإِسْنَادِهِ الْمُصَلِّ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع وَ هُوَ سَاجِدٌ يَبْكِي حَتَّى عَلَا نَجِيهٌ وَ اِزْتَمَعَ صَوْتُهُ بِالْبُكَاءِ فَقُلْنَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَقَدْ أَمْرَضَنَا بِكَأْوَدِكَ وَ أَمَضْنَا وَ سَجَّجَانَا وَ مَا رَأَيْنَاكَ قَدْ فَعَلْتَ بِنَحْوِ هَذَا الْبِغْلِ قَطُّ فَقَالَ كُنْتُ سَاجِدًا أَدْعُو رَبِّي بِدَعَاءِ الْخَيْرَاتِ فِي سَجْدَتِي فَغَلَبَنِي عَيْبِي فَرَأَيْتُ رُؤْيَا هَالِكِنِي وَ أَقْلَقَنِي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص قَائِمًا وَ هُوَ يَقُولُ يَا أَبَا الْحَسَنِ طَالَتْ عَيْبَتُكَ فَقَدْ اسْتَقْتَمْتُ إِلَى رُؤْيَاكَ وَ قَدْ أَنْجَزَ لِي رَبِّي مَا وَعَدَنِي فِيكَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الَّذِي أَنْجَزَ لَكَ فِيَّ قَالَ أَنْجَزَ لِي فِيكَ وَ فِي رَوْحِكَ وَ ابْنَتِكَ وَ ذُرِّيَّتِكَ فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى فِي عِلِّيِّينَ قُلْتُ يَا أُمَّتِ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ فَيَسْبِعُنَا قَالَ شَيْعَتُنَا مَعَنَا وَ قُضُورُهُمْ بِجَدَاءٍ قُضُورَنَا وَ مَنَازِلُهُمْ مُقَابِلَ مَنَازِلِنَا قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا لِشَيْعَتِنَا فِي الدُّنْيَا قَالَ الْأَمْنُ وَ الْعَاقِبَةُ قُلْتُ فَمَا لَهُمْ عِنْدَ الْمَوْتِ قَالَ يَحْكُمُ الرَّجُلُ فِي نَفْسِهِ وَ يُؤَمِّرُ مَلِكُ الْمَوْتِ بِطَاعَتِهِ قُلْتُ فَمَا لِذَلِكَ حَدِّ يُعْرَفُ قَالَ بَلَى إِنَّ أَشَدَّ شَيْعَتِنَا لَنَا حُبًّا يَكُونُ خُرُوجُ نَفْسِهِ كَشُرْبِ أَحَدِكُمْ فِي يَوْمِ الصَّيْفِ الْمَاءِ الْبَارِدِ الَّذِي يَنْتَقِعُ بِهِ الْقُلُوبُ وَ إِنَّ سَائِرَهُمْ لَيَمُوتُ كَمَا يُغْبَطُ أَحَدُكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ كَأَقْرَبِ مَا كَانَتْ عَيْنُهُ بِمَوْتِهِ» (بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۶۱؛ تأويل الآيات، ص ۷۵۱).

معاد (۲)

قال الله تبارك و تعالی: «وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدًا»^۱

مقدمه

مرگ یک مسأله خارج از حرکت طبیعی رشد انسان نیست، در جلسه گذشته عرض کردم به طور طبیعی روح به بدن وابسته است، مثل وابستگی میوه به درخت و یک وابستگی دیگری است که ما بین روح و جسم خود ایجاد کرده‌ایم که این وابستگی را از حد طبیعی آن بیشتر و قوی‌تر کرده‌ایم. وقت مردن اگر وابستگی روح و جسم در همان حد طبیعی آن باشد خیلی رنج و دردی وجود ندارد، مثلاً؛ شما فرض کنید همسرتان دبیر یا دکتر است. آن عشق مادر به فرزند و عشق فرزند به مادر یک وابستگی بین این دو ایجاد کرده است. صبح مادر قرار است یا وارد مطب یا وارد محل کارش شود، به طور طبیعی مهر مادری از یک طرف و محبت فرزند نسبت به مادر از طرف دیگر این جدایی را یک مقدار مشکل می‌کند، اما در عین حال این‌ها جدا می‌شوند، نه به کودک صدمه‌ای وارد می‌شود و نه برای مادر مشکلی پیش می‌آید؛ چون این وابستگی یک وابستگی طبیعی است؛ بنابراین اگر وابستگی روح و جسم ما همان وابستگی طبیعی باشد، در وقت مردن مشکلی وجود ندارد.

خود انسان گاهی بین جسم و روحش یک وابستگی غیر طبیعی ایجاد می‌کند و آن این که با بهادادن بیش از حد به نعمت‌های مادی و امکانات مادی روح را به شدت به جسم وابسته

می‌کند؛ یعنی روح در واقع در خدمت جسم قرار می‌گیرد و جسم بر او سوار می‌شود که وقت جدا شدن این روح از جسم مشکلاتی پیش می‌آید. هر چه این وابستگی روح به جسم یا به تعبیر دیگر به دنیا و مادیات بیشتر باشد، جدا شدن روح از بدن سخت‌تر می‌شود. حتی بعضی‌ها گفته‌اند: طولانی شدن بین مرگ و قیامت دقیقاً رابطه با وابستگی روح به جسم ما دارد، هر چه روح ما به جسم ما وابسته‌تر باشد بین مرگ و قیامت فاصله‌اش بیشتر می‌شود. هر چه علاقه روح ما به دنیا کمتر باشد، فاصله مرگ و قیامت ما کمتر می‌شود.

منظور از علاقه این نیست که ما در دنیا از امکانات مادی چیزی نداشته باشیم، بلکه منظور این است نعماتی که خداوند به ما داده درست مصرف کنیم و دلبسته به آن‌ها نشویم.

دلبسته به دنیا نبودن

جوانی دنبال یک آدم کاملی بود که به مراتب خاصی از معنویت رسیده باشد، شخصی را به او معرفی کردند، گفت: من می‌روم و تا آخر عمر شاگرد او می‌شوم. به سراغ آدرس رفت، وقتی وارد منزل شد، دید عجب اتاق‌هایی، عجب فرش‌هایی و عجب بساطی! گفت: نکند من اشتباه آمده‌ام، اگر این آقا اهل معناست و معنویت در او رشد کرده، چرا دنیایش اینگونه آباد است؟ وقتی که نشست دید انصافاً طرف اهل معناست، طرف واقعاً وابسته به خداست و روح بزرگی دارد.

چند روزی با هم بودند، طرف فهمید که یک مقداری این زندگی برای جوان شک ایجاد کرده که چرا این آقا این زندگی را دارد، گفت: جوان خبر رسیده که در مرز دشمنان حمله کرده‌اند، من قصد دارم به جبهه بروم و با دشمن بجنگم آمادگی داری با من بیایی؟ گفت: بله، هر دو حرکت کردند، چند ساعتی که راه رفتند یک مرتبه این جوان رنگش پرید، آن مرد بزرگ گفت: چه شد؟ گفت: ببخشید تسبیح خوبی داشتم که در خانه شما فراموش کردم، آن آدم معنوی فهمید، گفت: جوان تسبیحت جایی نمی‌رود و از جنگ هم خبری نیست، فقط خواستم به تو یک چیزی را بفهمانم که من به آن منزل و آن تشکیلات دلبسته نیستم؛ لذا

خیلی راحت آن‌ها را رها کردم، اما تو مثل این که به همان تسبیح دلبسته‌ای، می‌خواهی از راه جهاد برگردی و تسبیح را برداری. جوان فهمید حق همین است، مسأله نداشتن نیست؛ بلکه مسأله دل نبستن و اسیر نشدن است.^۱ زمانی که انسان دلبسته به این دنیا نبود راحت دار فانی را وداع می‌گوید و به عالم بعد منتقل می‌شود.

عالم برزخ

بعد از مرگ یک زندگی دیگر آغاز می‌شود که در قرآن و روایات به آن برزخ می‌گویند. برزخ به چیزی گفته می‌شود که بین دو چیز فاصله می‌شود. شما در مزرعه‌ای قدم می‌زنید، یک مرتبه به جریان آب می‌رسید که جریان آب زمین را دو قطعه کرده، به این فاصله برزخ گفته می‌شود. بین دنیا و قیامت یک چیزی فاصله است که به آن فاصله برزخ گفته می‌شود. قرآن می‌فرماید: مردگان در عالم برزخ می‌گویند: «ارْجِعُونِ» خدایا! مرا برگردان، چرا؟ «أَعْمَلُ صَالِحاً فِيمَا تَرَكْتُ» شاید آن کارهایی که باید انجام می‌دادم انجام ندادم انجامش بدهم و وضعیت خودم را اصلاح کنم. بعد قرآن می‌فرماید: «كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»^۲ پیش روی این فرد تا قیامت یک فاصله وجود دارد و تو وارد این فاصله شدی که امکان برگشت نیست؛ پس چنین فاصله‌ای وجود دارد و به این فاصله برزخ گفته می‌شود.

تفاوت زندگی در عالم برزخ با عالم دنیا

در عالم برزخ یک زندگی جدید آغاز می‌شود که با زندگی در دنیا متفاوت است. تفاوت اول: انسان خودش نمی‌تواند برای خودش کار کند، فرصت عملکرد انسان تمام شده است. تفاوت دوم: یک سلسله اعمالی که انسان در این دنیا انجام داده است به صورت چشمه‌ای جوشان

۱. داستان‌ها و پندها، ج ۲، ص ۷۹، ۸۰.

۲. مؤمنون، ۹۹، ۱۰۰.

گاهی موقت و گاهی تا قیامت برکاتش ادامه دارد، مرتب وارد حوزه ذخیره انسان می‌شود؛ پس مسأله مرگ نیست، بلکه مسأله یک زندگی جدید است.

دو تا آیه که خیلی مشهور است خدمتتان عرض کنم. هر دو آیه مربوط به شهادت است، اما اختصاص به شهدا ندارد. «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزِّقُونَ»^۱ کسانی که در راه خداوند به شهادت رسیدند، بعد از شهادت فکر نکنید آنها مرده‌اند، بلکه زنده‌اند و از نعمتهای خداوند استفاده می‌کنند، «فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» از آنچه که خداوند با فضل خودش به آنها عنایت کرده شاد و مسرورند، «وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ»^۲ تلاش می‌کنند به آنهايي که راه آنها را در پیش گرفته‌اند و هنوز به آنها ملحق نشده‌اند بشارت بدهند که زودتر بیايید منتظران هستیم. مسأله مردن بعد از شهادت مطرح نیست، که این ویژه شهید هم نیست، بلکه همه را شامل می‌شود.

ماندگاری چند عمل

عزیزان! چند کار هست که اگر ما در دنیا انجام بدهیم، بعد از انتقالمان از این جهان به جهان دیگر، بعضی از آنها تا یک مدتی و بعضی تا روز قیامت ثواب و اجرش به ما می‌رسد.

۱. یاد گرفتن علم و نشرش

پیامبر ﷺ فرمود: «علما نشره» اولین عملی که برای انسان ماندگار است دانشی است که بیاموزد و این علم را به دیگران بیاموزد و با انتشار این علم، مردم را از جهل و نادانی نجات دهد، این یک منبع برکتی است که بعد از رفتنش از این جهان به عالم برزخ، اجر و مزدش همین‌طور ادامه دارد، ویژه زمانی که زنده بود نیست، بلکه بعد از فوت هم جریان دارد.

۱. آل عمران، ۱۶۹.

۲. همان، ۱۷۰.

۵. زائر سرا

«أَوْ بَيْتَا لَابِنِ السَّبِيلِ بِنَاهُ» پنجمین عملی که ماندگار است درست کردن زائر سرا است. سابقاً رسم بوده در مسیر حرکت مردم خانه‌ای درست می‌کردند برای کسانی که در راه دارند حرکت می‌کنند، وقتی که خسته شدند در آن منزل استراحت کنند، مثل همین مجتمع‌های خیلی زیبایی را که آستان قدس درست کرده است.

۶. صدقه جاریه

«أَجْرَاهُ أَوْ صَدَقَةَ أَخْرَجَهَا مِنْ مَالِهِ فِي صِحَّتِهِ وَحَيَاتِهِ تَلْحَقَهُ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ»^۱ ششمین عملی که ماندگار است این که انسان در زمان حیاتش مثلاً: سرمایه‌ای اختصاص بدهد به این که از درآمدش جهیزیه دختران فقیر را تهیه کند.

۷. کاشتن درخت

«وَعَرْسٌ يَغْرِسُهَا» هفتمین عملی که ماندگار است این که انسان درختی بکارد که دیگران از میوه آن استفاده کنند. سابقاً رسم بود یک نهی که جاری بود کسانی پیدا می‌شدند که کنار این نهر درخت توت می‌کاشتند که عموم مردم از آن استفاده کنند.

۸. سنت حسنه

«وَسُنَّةٌ يُؤْخَذُ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ»^۲ هشتمین عملی که ماندگار است به جا گذاشتن سنت حسنه است، مثلاً: در مکانی چهار نفر با هم نشسته‌اند و صحبت کرده‌اند که اگر کسی قرضی داشت به او کمک کنند. دیگران هم یاد گرفته‌اند و بعد از آن‌ها این عمل را انجام می‌دهند؛ پس وقتی

۱. «علما نشره و ولدا صالحا ترکه و مصحفا ورثه أو مسجدا بناه أو بیتا لابن السبیل بناه أو نهرا أجراه أو صدقة أخرجها من ماله في صحته و حياته تلحقه من بعد موته» (نهج الفصاحة، ج ۹۰۶).

۲. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سُنَّةٌ تَلْحَقُ الْمُؤْمِنَ بَعْدَ وَفَاتِهِ وَلَدٌ يَسْتَغْفِرُ لَهُ وَ مُصْحَفٌ يُخَلِّفُهُ وَ عَرْسٌ يَغْرِسُهَا وَ قَلِيبٌ يَحْفَرُهَا وَ صَدَقَةٌ يُجْرِيهَا وَ سُنَّةٌ يُؤْخَذُ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ» (الكافي، ج ۷، ص ۵۷؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۸۵؛ وسائل الشيعه، ج ۱۹، ص ۱۷۳).

که انسان از دنیا رفت گرچه دستش از دنیا کوتاه می‌شود اما می‌تواند کاری کند که بعد از خودش پرونده‌اش باز باشد.

عزیزان! زمان زندگی در این دنیا کوتاه است، اما در عالم برزخ طولانی است اول دارد، اما آخر ندارد. در همین زمان کوتاه خداوند آنقدر به ما سرمایه عنایت کرده است که بتوانیم آن زمان بی‌پایان را آبادش کنیم.

معاد (۳)

قال الله تبارك و تعالی: «وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتُمْ مِنْهُ تَحِيدُونَ»^۱

مقدمه

عرض کردم که مرگ انسان، نتیجه طبیعی پیر شدن جسم انسان و رسیدگی روح انسان است و در نتیجه جدا شدن این دو از هم دیگر؛ لذا مردن به معنی نابود شدن و معدوم شدن نیست و عرض کردم بعد از جدایی روح از بدن انسان در مقطعی به نامبرزخ زندگی جدیدی را آغاز می‌کند. آن زندگی نتیجه یا تجسم عقاید، اخلاق و عمل انسان است، اگر عقاید انسان درست و اخلاق انسان، اخلاقیات رذیله و احکام مطابق مقررات الهی نباشد، زندگی دربرزخ توأم با عذاب، سختی و مشکلات است.

عالم برزخ در کلام امام سجاده علیه السلام

امام چهارم علیه السلام فرمود: «وَاللَّهُ إِنَّ الْقَبْرَ لَرَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ» سوگند به خدا، بی شک قبر انسان؛ یعنی عالم برزخ، یا باغی از باغ‌های بهشت است، «أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ»^۲ یا گودالی

۱. ق، ۱۹.

۲. «قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع أَشَدُّ سَاعَاتِ ابْنِ آدَمَ ثَلَاثُ سَاعَاتِ السَّاعَةِ الَّتِي يُعَايِنُ فِيهَا مَلَكُ الْمَوْتِ وَ السَّاعَةُ الَّتِي يَقُومُ فِيهَا مِنْ قَبْرِهِ وَ السَّاعَةُ الَّتِي يَقِفُ فِيهَا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَإِنَّمَا إِلَى الْجَنَّةِ وَ إِنَّمَا إِلَى النَّارِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ نَجْوَاتِ يَا ابْنَ آدَمَ عِنْدَ الْمَوْتِ فَأَنْتَ أَنْتَ وَ إِلَّا هَلَكْتَ وَ إِنَّ نَجْوَاتِ يَا ابْنَ آدَمَ حِينَ تُوضَعُ فِي قَبْرِكَ فَأَنْتَ أَنْتَ وَ إِلَّا هَلَكْتَ وَ إِنَّ نَجْوَاتِ يَا ابْنَ آدَمَ فِي مُقَامِ الْقِيَامَةِ فَأَنْتَ أَنْتَ وَ إِلَّا هَلَكْتَ وَ إِنَّ نَجْوَاتِ يَا آدَمَ حِينَ يُجْمَلُ النَّاسُ عَلَى الصِّرَاطِ فَأَنْتَ أَنْتَ وَ إِلَّا هَلَكْتَ وَ إِنَّ نَجْوَاتِ يَا ابْنَ آدَمَ حِينَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ فَأَنْتَ أَنْتَ وَ إِلَّا هَلَكْتَ ثُمَّ تَلَا وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرَزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ قَالَ هُوَ الْقَبْرُ وَ إِنَّ لَهُمْ فِيهِ لَمَعِيشَةٌ ضَنْكًا وَ اللَّهُ إِنَّ الْقَبْرَ لَرَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى رَجُلٍ مِنْ جُلَسَائِهِ فَقَالَ لَهُ قَدْ عَلِمْتُ سَاكِنُ السَّمَاءِ سَاكِنُ الْجَنَّةِ مِنْ سَاكِنِ النَّارِ فَأَيُّ الرَّجُلَيْنِ أَنْتَ وَ أَيُّ الدَّارَيْنِ دَارُكَ» (بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۴۸؛ الخصال، ج ۱، ص ۱۱۹).

از گودال‌های جهنم است. این سخن صریح و قابل فهم امام زین العابدین علیه السلام است که امام با قسم و با تأکید چنین مطلبی را بیان می‌کند؛ پس چنین نیست که انسان فکر کند بعد از جدا شدن روح از بدن زندگی وجود ندارد.

دنیا محل کاشت و آخرت محل برداشت

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «الدُّنْيَا مَرْعَةُ الْآخِرَةِ»^۱ رابطه دنیا با آخرت – که آخرت از عالم برزخ شروع می‌شود – رابطه دو فصل از یک سال است: فصل کاشت و فصل برداشت. این دنیا محل کاشت است و از زمان جدا شدن روح از جسم و ورود به قبر محل برداشت است. این روایت پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌خواهم توضیح بدهم که مقصود از دنیا چیست؟ آنچه که در ذهن مبارک من و شماست این است که دنیا همان فاصله بین بلوغ و مرگ است، که عرض کردم مثلاً: در این فاصله اخلاقیات، عقاید و عملکرد می‌شود کاشت و بعد از مرگ می‌شود برداشت. من امروز یک معنای دیگری را می‌خواهم خدمتان عرض کنم: دنیایی که مزرعه آخرت است، دل و قلب ماست. و مقصود از آن کاشتی که می‌گوییم عقاید، اخلاقیات و کردار ماست. انسان به گونه‌ای آفریده شده است که وجود انسان دو نوع خواهش دارد: ۱- خواهش‌های حیوانی، ۲- خواهش‌های انسانی؛ یعنی در بخشی از خواسته‌هایمان ما با حیوان مشترکیم و در بخشی از خواسته‌هایمان با حیوان اشتراکی نداریم. آن بخشی که با حیوانات مشترکیم: مسأله خوردن، خوابیدن، به جسم رسیدن، تولید مثل کردن، ازدواج کردن، ثروت جمع کردن، قدرت جمع کردن و... است. اما یک قسمت دیگر از خواسته‌ها و اقتضائات وجودی انسان است که ربطی به حیوانات ندارد و آن مختص به انسان‌ها است.

عمل کردن به این خواسته‌ها روی قلب من و شما یک صفاتی ایجاد می‌کند، اگر خواسته‌ای حیوانی را در زندگی مقدم داشتیم، صفات حیوانی در قلب و ذهن ما ایجاد می‌شود و اگر

۱. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۸۳؛ عوالی اللالی، ج ۱، ص ۲۶۷.

خواسته‌ها و اقتضائات انسانی وجودمان را اعمال کردیم، صفات انسانی روی روح و قلب ما ایجاد می‌شود و مجموعه این صفات چه آن که از ناحیه اعمال اقتضائات حیوانی در وجودمان ایجاد شده و چه آن که از ناحیه اقتضائات انسانی در وجودمان ایجاد شده شخصیت ما را می‌سازد. شخصیت من و شما مجموعه‌ای است از صفاتی که در قلب ماست که آن صفات یا میوه رفتار حیوانی ماست یا ثمره رفتار انسانی ما.

بنابراین بعضی از انسان‌ها را می‌بینید که رفتارشان رفتار حیوانی است؛ چون زندگی آن‌ها در این که چقدر بخورند و چه بخورند، قدرت مادی و سیاسی خودشان را زیاد کنند، این که با زنی ازدواج کنند، اشباع غریزه جنسی کنند و پسری یا دختری تولید کنند، خلاصه شده است. این یک انسان می‌شود اما حیوان صفت!

این روزها اگر شما صفحه حوادث روزنامه‌ها را بخوانید، حادثه‌ای نوشته شده است که زن جوانی که بیست و سه سال عمر دارد شوهرش معتاد شده و به زندان افتاده است. یک جوانی به این زن چشم دوخته و او را از مسیر منحرف کرده و با هم همدست شده‌اند که بعد از آزادی همسرش او را بکشند! بعد از آزادی همسرش او را کشتند حالا بعد یا موفق شدند با هم ازدواج کنند یا موفق نشدند! به این رفتار می‌شود گفت رفتار حیوانی. آن مجموعه اعمالی که با اقتضائات حیوانی وجود خودش انجام داده است، از او یک حیوان ساخته است. وقتی که این حیوان روحش از بدنش جدا شد به نظر شما وارد باغی از باغ‌های بهشت می‌شود یا گودالی از گودال‌های جهنم؟ عدالت پروردگار چه اقتضاء می‌کند؟

بنابراین دنیا مزرعه آخرت است؛ یعنی مجموعه اعمالی که شما انسان‌ها انجام داده‌اید و آن‌ها به صورت صفاتی در قلب شما متمرکز شده است و شخصیت واقعی شما را ساخته است، آن صفات اگر از ناحیه اقتضائات انسانی وجود شما بوده یک انسان ساخته و اگر از ناحیه اقتضائات حیوانی وجود شما بوده یک حیوان ساخته است. اگر انسان آن اقتضائات و

خواسته‌های انسانی خودش را غالب بر خواسته‌های حیوانی خودش کرد، جور دیگری شخصیت پیدا می‌کند. چند مورد از صفات انسانی را نام ببرم.

صفات انسانی

۱. شناخت خداوند

اولین صفت انسانی شناخت خداوند است. شناخت خداوند باعث می‌شود که انسان از دایره حیوانات خارج شده و اشرف مخلوقات شود. اگر انسان خدا را شناخت و رابطه خودش را با او به طور مداوم نگه داشت و بندگی کرد، این اعمال و رفتار او را به یک انسان متدین تبدیل می‌کند.

۲. یقین

دومین صفت انسانی یقین است. یقین؛ یعنی این که انسان به راهی که انتخاب کرده، به هدفی که خداوند برایش تعیین کرده، آگاهی صد در صد داشته باشد. صفت یقین، با مطالعه، یا مشورت، با افزایش دانش، با راز و نیازها و شب زنده داری‌ها به دست می‌آید.

۳. علم و دانش

سومین صفت انسانی علم و دانش است. من به عنوان یک انسان که اشرف مخلوقات هستم، وجودم اقتضاء می‌کند که در تمام زوایای زندگی با آگاهی حرکت کنم. جهل برای من و شما نقص است و خلاف آفرینش ماست. عقل ما اقتضاء می‌کند که از ما یک عالم بسازد، از ما یک انسان فهمیده بسازد و از ما یک انسان اندیشمند بسازد.

۴. صداقت

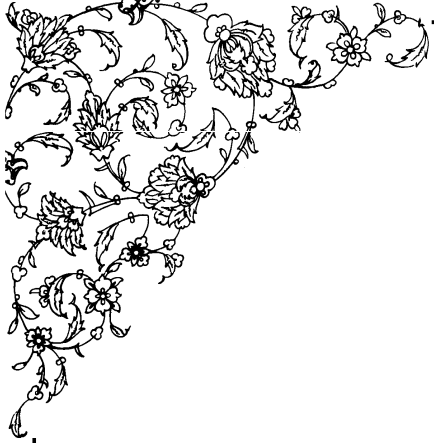
چهارمین صفت انسانی صداقت است. صداقت؛ یعنی آنچه که می‌گوییم مطابق با عقیده‌ام باشد و آنچه که عمل می‌کنم مطابق با گفته‌ام باشد.

خاطره‌های خواندنی

یک روز من به طرف جایگاه نماز جمعه می‌آمدم، پیرمردی که نسبت به من لطف داشت جلوی من آمد و یک کمی محکم‌تر به سینه من زد و گفت: من پای صحبت مرحوم میرزا جواد آقای تهرانی که می‌نشستم، میرزا جواد آقا به من می‌گفت: من اگر چیزی را عمل نکنم به شما نمی‌گویم، هر چه به شما می‌گویم که انجام دهید اول خودم انجام می‌دهم. بعد پیرمرد به من گفت: آنچه که در خطبه‌ها می‌گویی عمل کن! در شأن گوهر وجود انسان نیست که زبانش با عقایدش فرق داشته باشد و گفتارش با رفتارش تفاوت داشته باشد.

۵. ایثار و فداکاری

پنجمین صفت انسانی ایثار و فداکاری است. وجود انسان چنین چیزی را اقتضا می‌کند و هر کس انسان است، آفرینشش داد می‌زند که از دینت دفاع کن، نسبت به دینت ایثار کن و از وطنت دفاع کن! اینها اقتضات وجود انسان است که اگر انسان اینها را انجام داد، نتیجه‌اش این می‌شود که وقتی وارد قبر شد دیگر آنجا خبر از گودالی از جهنم نیست؛ بلکه باغی از باغ‌های بهشت است.



سخنرانی

حجت الاسلام و المسلمین

کازرونی



توصیه‌های امام حسین علیه السلام

قال الله تبارک و تعالی: «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ»^۱

یکی از امتیازات مکتب قرآن و مکتب اهل بیت علیهم السلام دعوت به بهترین‌ها در فکر کردن، عمل کردن و صحبت کردن است. به این خاطر حدیثی از سیدالشهداء علیه السلام انتخاب کردم که توصیه به پنج نکته اخلاقی می‌کند.

۱. سخن نگفتن در امور بی‌فایده

«لَا تَتَكَلَّمَنَّ فِيهَا لَا يَعْزِمُكَ فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْوِزْرَ» این حدیث خطاب به ابن عباس است ولی عمومیت دارد. امام حسین علیه السلام فرمود: اگر می‌خواهید حرف بزنید در اموری که بدردتان نمی‌خورد حرف نزنید، چون یا غیبت است، یا تهمت است، یا افترا است یا حرف بی‌هوده است. پس اگر می‌خواهید حرفی بزنید اول فکر کنید اگر نافع برای دنیا و آخرت شما بود بزنید و الا اصلاً بر زبان جاری نکنید. اگر سخن ما دردی از دردهای این عالم را دوا می‌کند، مشکل کسی را حل می‌کند و علم کسی را افزایش می‌دهد بر زبان جاری کنیم و اگر مفید فایده نیست بر زبان جاری نکنیم.

۲. سخن گفتن در موضع خودش

«وَلَا تَتَكَلَّمَنَّ فِيهَا يَعْزِمُكَ حَتَّى تَرَى لِلْكَلامِ مَوْضِعاً» زمانی هم که خواستید سخنی بر

زبان جاری کنید که مفید فایده است باید در جایگاه خودش سخن را گفت. هر حرفی را هر جا که نمی‌شود مطرح کرد، مثلاً: یک کسی مشکلی برایش به وجود آمده که نمی‌خواهد دیگران بفهمند، شما باید این مشکل را جایی مطرح کنی که بتواند دردی از او دوا بکند و الا اگر جایی گفتمی که چهار نفر هم نمی‌دانستند فهمیدند این چه فایده‌ای دارد؟! امام حسین علیه السلام فرمود: در اموری که بدردت نمی‌خورد اصلاً حرف نزن و در اموری هم که بدردت می‌خورد، اگر جایش هست حرف بزن!

۳. جدال نکردن با آدم بردبار و آدم سفیه

«وَلَا تُمَارِينَ حَلِيماً وَلَا سَفِيهاً»^۱ مراء و جدل با انسان بردبار و انسان سفیه نکنید! زمانی که سختی را گفتمی، طرف مقابل هم سخنش را گفت، دیگر جای حرفی باقی نمانده است، چرا ادامه‌اش می‌دهید؟! ادامه دادن باعث کینه و کدورت می‌شود.

حسین بن علی علیه السلام که در عزایش دو ماه گریه کردید، فرمود: با انسان‌های حلیم مراء نکنید؛ چون کینه شما را به دل می‌گیرند و با سفیهان جدل نکنید؛ چون شما را خراب می‌کنند و از بین می‌برند. بسیاری از اختلاف‌های خانوادگی به همین موضوع بر می‌گردد، مثلاً: خانم یک حرف می‌زند، آقا هم یک حرف می‌زند، این سخن کش پیدا می‌کند، در مقابل حرف‌های دیگری می‌گویند که منجر به اختلاف می‌شود. چرا اینقدر کشش می‌دهید؟! امام حسین علیه السلام به من و شما فرمود: مراء و جدل نکنید! اگر طرف مقابل شما رها نکرد، شما دیگر چیزی نگویید و تحمل کنید.

علی علیه السلام فرمود: «الِإِحْتِئَالُ قَبْرِ الْعُيُوبِ»^۱ تحمل، قبر همه عیبهاست؛ یعنی هزار تا عیب را در تحمل می‌شود دفن کرد. اگر تحمل نکنید یک عیب را هم نمی‌توانید با آن برخورد کنید.

۱. «صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقُ بَرِّهِ وَ الْبَشَاشَةُ حَبَالَةُ الْمُؤَدَّةِ وَ الْإِحْتِئَالُ قَبْرُ الْعُيُوبِ» (نهج البلاغه، حکمت ۶).

۴. آنچه را که برای خود می‌پسندی برای دیگران هم بیسند

«وَلَا تَقُولَنَّ فِي أَخِيكَ الْمُؤْمِنِ إِذَا تَوَارَىٰ عَنْكَ إِلَّا مَا حُبُّ أَنْ يَقُولَ فِيكَ إِذَا تَوَارَىٰتَ عَنْهُ»

امام حسین علیه السلام فرمود: اگر خواستید پشت سر کسی حرف بزنید، یک قانون را رعایت کنید! آن قانون چیست؟ آن قانون این است که هر چه برای خودت می‌پسندی، برای او هم بیسند، مثلاً: اگر خود شما اینجا نبودید، دوست داشتید پشت سر شما چه بگویند؟ انصاف کف همه خوبیه‌است. آدم اگر اهل انصاف نباشد، یک سر سوزن خوبی در او پیدا نمی‌شود.

من اگر از تک تک شما سؤال کنم که اگر شما اینجا نبودید، دوست داشتید راجع به شما چه بگویند؟ دوست داشتند بگویند: چه آدم پلیدی، چه آدم خیثی، چه آدم ناجوانمردی، چه آدم بدرد نخوری؟! از هر انسانی این سؤال را بکنی، می‌گوید: من دوست دارم پشت سر من خوب گفته شود. اگر می‌خواهی پشت سر کسی حرف بزنی انصاف داشته باش! تو که دوست نداری دیگران آبرویت را ببرند، دزد معرفت کنند، تو را خیث بخوانند، تحمل نیم کلمه که به شخصیت برخورد کند را نداری چرا دریا دریا علیه دیگران حرف می‌زنی؟ انصافت کجا رفته، مروت و جوانمردی‌ات کجا رفته؟!

خطاب به همه شما زائرین است، زائرین و محبین امام رضا علیه السلام هیچ کجای عالم بهتر از اهل بیت علیهم السلام پیدا نمی‌کنید. در زیارت جامعه می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ إِنِّي لَوْ وَجَدْتُ شُفَعَاءَ أَقْرَبَ إِلَيْكَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الْأَخْيَارِ» خدایا! من اگر کسانی بهتر از این‌ها پیدا می‌کردم اینجا نمی‌آمدم، اینجا رحل اقامت نمی‌افکنم، جاهای دیگر می‌رفتم.

حدیثی هم که من برای شما خواندم از امام حسین علیه السلام بود که در حرف زدن چهار اصل را به ما یاد دادند: ۱- در اموری که بدردت نمی‌خورد حرف نزن، ۲- در اموری که بدردت می‌خورد جز در جای خودش سخن نگو، ۳- با کسی مراء و جدال نکن، ۴- پشت سر کسی اگر می‌خواهی

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۵؛ التهذیب، ج ۶، ص ۱۰۱؛ بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۳۳.

حرفی بزنی جز در آن مواردی که دوست داری راجع به خودت حرف بزندی چیزی بیشتر نگو!

۵. ثبت تمام اعمال

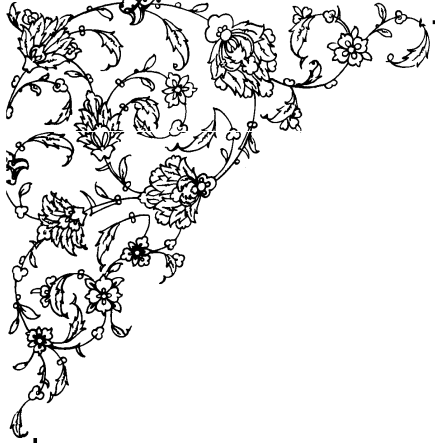
«وَأَعْمَلْ عَمَلَ رَجُلٍ يَعْلَمُ أَنَّهُ مَأْخُودٌ بِالْإِجْرَامِ بِمَجْزِيٍّ بِالْإِحْسَانِ وَالسَّلَامِ»^۱ در مقام عمل امام حسین علیه السلام فرمود: چنان عمل کن همانند مردی که می‌داند از جرائمش بازخواست می‌کند و پاداش کارهای نیکش را می‌دهند. اعمالی که شما انجام می‌دهید از بین نمی‌رود، اگر عمل نیک باشد خداوند به شما پاداش می‌دهد و اگر نعوذ بالله عمل شر باشد خداوند شما را عذاب می‌کند.

خدا نه گمراه می‌شود و نه فراموش می‌کند. خداوند در قرآن می‌فرماید: «يَا بُنَيَّ إِنَّمَا إِنَّا كُنَّا مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ»^۲ لقمان به پسرش گفت: اگر کار خوب به اندازه دانه خردلی و در دل صخره‌های محکم قرار بگیرد یا در آسمان‌های تاریک افکنده شود و یا در این زمین پهناور قرار بگیرد، فردای قیامت خدا آن مثقال حبه را می‌آورد و می‌گوید آن روز، در آن تاریکی، در آن خلوت‌سرا این کار را کردی پاداشش را بگیر! هیچ چیزی از نگاه خداوند مخفی نیست. من یقین دارم کسی اعتقاد به این آیه داشته باشد بنده خوب خدا می‌شود.

امام حسین علیه السلام به ابن عباس فرمود: اگر می‌خواهی عملی انجام بدهی به این اعتقاد انجام بده که اگر عمل خوب باشد پاداش می‌گیری و اگر عمل بد باشد کیفر می‌گیری.
خدایا! توفیق تخلق به اخلاق نیک به همه ما مرحمت بفرما.

۱. «قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ع يَوْمًا لَابْنِ عَبَّاسٍ - لَا تَتَكَلَّمَنَّ فِيمَا لَا يَعْنِيكَ فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْوِزْرَ وَلَا تَتَكَلَّمَنَّ فِيمَا يَعْزِيكَ حَتَّى تَسْرَى لِلْكَوَامِ مُوضِعاً قَرَبٌ مُتَكَلِّمٌ بِالْحَقِّ فَعَيْبٌ وَلَا تَمَارِينَ حَلِيباً وَلَا سَمِيحاً فَإِنَّ الْحَلِيمَ يَتْلِيكَ وَالسَّيِّئَةَ يُؤْذِيكَ وَلَا تَقُولَنَّ فِي أَخِيكَ الْمُؤْمِنِ إِذَا تَوَارَى عَنْكَ إِلَّا مَا تُحِبُّ أَنْ يَقُولَ فَيْكَ إِذَا تَوَارَيْتَ عَنْهُ وَاعْمَلْ عَمَلَ رَجُلٍ يَعْلَمُ أَنَّهُ مَأْخُودٌ بِالْإِجْرَامِ بِمَجْزِيٍّ بِالْإِحْسَانِ وَالسَّلَامِ وَبَلَّغَهُ ع كَلَامَ نَافِعِ بْنِ جُبَيْرٍ فِي مُعَاوَنَةِ وَقَوْلُهُ إِنَّهُ كَانَ يُسَكِّتُهُ الْحَلِيمُ وَ يُنْطِقُهُ الْعِلْمُ فَقَالَ بَلْ كَانَ يُنْطِقُهُ الْبَطْرُ وَ يُسَكِّتُهُ الْحَصْرُ» (بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۲۷).

۲. لقمان، ۱۶.



سخنرانی

حجت الاسلام و المسلمین

گر جیان



امید بخشی در فرهنگ انتظار

قال الله تبارک و تعالی: «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَتَمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۱

نمی‌دانم که محبوبم گهی یادم کند یا نه به یک دیدار کوتاهی دمی شادم کند یا نه

خراب از درد هجرش گشته‌ام اما نمی‌دانم به صهبای وصال خویش آبادم کند یا نه

«السَّلَامُ عَلَى الْمُهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ الْأُمَّمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَيَلْمَ بِهِ الشَّعْثَ وَيَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا وَيُمْكِّنَ لَهُ وَيُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ»^۲

مقدمه

بحثی را که امروز خدمت شما عزیزان هستم راجع به امید بخشی در فرهنگ انتظار است. آیات شریفه و روایات اسلامی ما به نحو خاص و تعالیم ادیان گذشته به نحو عام موضوع انتظار و همچنین آینده بشر را به نحو ویژه‌ای مورد نظرشان قرار داده‌اند.

بحث مهدویت در عالم اسلام مخصوصاً در جهان تشیع به نحو خاص، موضوعی است که نه تنها افکار مسلمین خصوصاً تشیع را مورد توجه خودش قرار داده است، بلکه حتی اسلام پژوهان ادیان دیگر را به خودش معطوف داشته است. میلاد سراسر نور وجود مقدس حضرت

۱. قصص، ۵.

۲. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۱؛ مصباح الكفعمی، ص ۴۹۷؛ البلد الامین، ص ۲۸۶.

حجت علیه السلام در همان سالهای ۲۵۵ خوف و وحشتی را در میان مستکبران و ظالمان عالم ایجاد کرده بود که تنگنایی برای میلادش ایجاد کرده بودند، همان گونه که برای موسی بن عمران علیه السلام ایجاد شد. در حال حاضر خوف از انقلاب مهدوی همان گونه ترس و خوفی در جوامع ایجاد کرده، به گونه‌ای که مراکز پژوهشی عالم بسیاری از دقت‌های پژوهشی خود را معطوف به این قسم داشتند. بحث ظلم ستیزی و عدالت پروری مبحثی نیست که بشر به این راحتی از کنارش بگذرد.

روایات امید بخش نسبت به انتظار

در رابطه با وجود مقدس حضرت حجت علیه السلام در روایات ما نسبت به انتظار و امید داشتن به او تأکید بسیار زیاد شده است که من چند روایت را خدمت شما عرض می‌کنم: امام صادق علیه السلام فرمود: «هُوَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ كَانَ مَعَ الْقَائِمِ» شخصیتی که منتظر حضرت حجت علیه السلام است گویا کسی است که با حضرت حجت علیه السلام زندگی می‌کند، کجا زندگی می‌کند؟ «فِي فُسْطَاطِهِ ثُمَّ سَكَتَ هُنَيْئَةً» چند لحظه‌ای حضرت مکث کرد، «ثُمَّ قَالَ هُوَ كَمَنْ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ»^۱ فرمود: شخصیت منتظر برای حضرت مهدی علیه السلام درست مثل کسی است که با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده و در روایت دیگری فرمود: «كَالشَّاهِرِ سَيْفَهُ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَذُبُّ عَنْهُ»^۲ کسی که منتظر امام دوازدهم است مانند کسی است که با شمشیر از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفاع می‌کند. کسی است که اصلاً با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده است.

در روایتی دیگر امام صادق علیه السلام فرمود: «أَنَّهُ قَالَ ذَاتَ يَوْمٍ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِمَا لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِهِ» آیا به شما خبر دهم از آن چه که خداوند سبحان هیچ عملی را

۱. «عَنْهُ عَنِ السُّنْدِيِّ عَنْ جَدِّهِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مَا تَقُولُ فِيمَنْ مَاتَ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ مُسْتَظِرًّا لَهُ قَالَ هُوَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ كَانَ مَعَ الْقَائِمِ ع فِي فُسْطَاطِهِ ثُمَّ سَكَتَ هُنَيْئَةً ثُمَّ قَالَ هُوَ كَمَنْ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ» (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۵؛ المحاسن، ج ۱، ص ۱۷۳).

۲. «الْمُنْتَظِرُ لِلنَّبِيِّ عَمَّرَ كَالشَّاهِرِ سَيْفَهُ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ ص يَذُبُّ عَنْهُ» (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۹؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۴۷؛ منتخب الانوار، ص ۱۹۶).

قبول نخواهد کرد، الا به واسطه این چند عمل؟! «فَقُلْتُ بَلَى» راوی می‌گوید: عرض کردم که بله، بنده آماده‌ام که گوش کنم، حضرت فرمود: «شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» اول شهادت دادن به توحید خداوند، «وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَالْإِقْرَارُ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ وَالْوَلَايَةُ لَنَا وَالْبِرَاءَةُ مِنَ الْأَعْدَائِنَا» این نکات روشن است، ترجمه لازم ندارد، «يَعْنِي الْأُئِمَّةَ خَاصَّةً وَالتَّسْلِيمَ لَهُمْ وَالْوَرَعَ وَالْإِجْتِهَادَ وَالطَّمَأْنِينَةَ وَالْإِنْتِظَارَ لِلْقَائِمِ»^۱ باز هم مجدد به انتظار وجود مقدس حضرت بقیة الله الاعظم اشاره می‌کند. مفهوم انتظار حلقه‌ وصلی بین انسان دورمانده از معصوم و امام عصرش است.

برداشت نادرست از مفهوم غیبت

نکته‌ای هم خدمتتان عرض کنم: ما به هیچ وجه من الوجوه نمی‌پذیریم که امام عصر علیه السلام به معنایی که در حال حاضر در میان ما معروف است غائب از میان ماست، عدم حضور به معنای فیزیکی غیر از غیبت است؛ یعنی امام زمان علیه السلام در بین ما هست ولی ما او را نمی‌بینیم که این باید به اصطلاح از حیث مفهوم شناسی بیشتر مورد توجه قرار بگیرد. انتظار، ایجاد برپایی و حرکت می‌کند و آمادگی دائمی برای یک فرد منتظر ایجاد می‌کند تا این که به هیچ وجه من الوجوه غفلت شامل حال او نشود. فرد منتظر کسی است که هیچ‌گاه غافل نشود. هر لحظه احساس کردیم که از امام عصرمان به نحو عام و به نحو خاص غافل شدیم، بدانیم که صفت انتظار در آن لحظه در ما نیست.

این روایت را برخی از وجود مقدس نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم و برخی از امام صادق علیه السلام نیز نقل کرده‌اند چه بسا هر دو امام معصوم فرموده باشند، می‌گوید: وجود مقدس امام صادق علیه السلام نشسته بود، اصحابش دورش جمع بودند، یک لحظه یک آه عمیقی کشید و گفت: آه برادران من کجایند؟ یکی از اصحاب عرض کرد: یابن رسول الله! مگر ما برادران شما نیستیم؟ حضرت

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۰؛ غیبة النعمانی، ص ۲۰۰.

بسیار زیبا فرمود: شما اصحاب ما هستید، برادران ما کسانی هستند که ما را ندیده‌اند و به جدّ ما و ما اعتقاد دارند و در راه ما راضی به خونفشانی هستند.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد آیا امام زمان علیه السلام متولد شده است؟ حضرت فرمود: «فَقَالَ لَا وَ لَوْ أَدْرَكْتَهُ لَخَدَمْتُهُ أَيَّامَ حَيَاتِي»^۱ متولد نشده است، اگر من روزی حضرت حجت را که فرزندم محسوب می‌شود، زیارت کنم، خدمت‌کارش می‌شوم. این روایت مسئولیت من و شما را دوچندان می‌کند. امام صادق علیه السلام رئیس مکتب تشیع، شخصیتی که نه شیعه و نه سنی، بلکه تمام علمای عالم به وجود مقدسش، علمش و جایگاهش غبطه می‌خورند، فرمود: «لَوْ أَدْرَكْتَهُ لَخَدَمْتُهُ».

تعریف امید واقعی و امید واهی

در رابطه با امید بخشی من اول امید واهی و امید واقعی را تعریف کنم: امید واهی؛ یعنی این که بنده اینجا بیایم و صرفاً امیدوار باشم، وجود مقدس حضرت حجت علیه السلام می‌آید، بنده اینجا بنشینم و بعد هم که آمد، تمام عالم را به اصطلاح گل و ریحان می‌کند و من از آنجا استفاده خواهم کرد. به عبارتی بیشتر لذت‌جو هستند نه منتظر. اما امید واقعی یعنی این که انسان سعی و تلاش کند، زمینه ظهور حضرت را فراهم کند و به وظیفه شرعی خودش عمل کند. وجود مقدس حضرت حجت علیه السلام اتفاقاً اصحابی می‌خواهند که تنبل نباشند، در حقیقت منتظر واقعی باشند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام واسطه فیض الهی

وجود مقدس حضرت حجت علیه السلام در ساختار فکری اسلامی ما متصل به حق تعالی است. «نفس الرحمن» است. نفس چه کار می‌کند؟ میلیاردها سلول بدن بنده و جنابعالی به یک نفس حیات پیدا می‌کند و با قطع آن نفس حذف خواهد شد و موت شامل من و شما خواهد شد. چرا در روایات ما دارد که: «لَوْ لَا الْحِجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا»^۲ چون حضرت حجت علیه السلام در

۱. الغیبة للنعمانی، ص ۲۴۵؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۴۸.

۲. درخشان پرتوی از اصول کافی، ج ۶، ص ۹۹.

ساختار نظام هستی جایگاه «نفس الرحمن» را دارد. در زیارت جامعه می‌خوانیم: «بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِكُمْ يَخْتِمُ وَ بِكُمْ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَ بِكُمْ يُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ بِكُمْ يُنْفِثُ الْهَمَّ وَ يَكْشِفُ الضُّرَّ»^۱ استارت نظام هستی به واسطه شماسست، ختم عالم هستی به واسطه شماسست. نبی مکرم ﷺ فرمود: «كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ»^۲ من پیغمبر بودم قبل از این که آدم ابوالبشر خلق شود و به اصطلاح جسمانی در بیاید.

بود نور نبی خورشید اعظم گه از موسی پدید و گه ز آدم^۳

در روایات داریم که: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي»^۴ «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ»^۵ که این احادیث را به پیامبر ﷺ تفسیر کردند. تازه این در ساختار فلسفی است و در نظام عرفانی هنوز بلندتر است. بحث جای خاص خودش را دارد، فقط همین مقدار عرض کنم که امام معصوم جان جهان است، «نفس الرحمن» است و واسطه فیض است.

معرفت پیدا کردن نسبت به حضرت حجت علیه السلام

روزی وجود مقدس امام عسکری علیه السلام مهمانی برایشان آمد که از اصحابشان بود. فرزند بزرگوارشان؛ یعنی وجود مقدس حضرت بقیه الله الاعظم (أرواحنا له الفداء) سه ساله بود، وقتی که این بنده خدا رسید، حضرت حجت سؤالی از او کرد، فرمود: عموجان من چه کسی هستیم؟ او شروع کرد تعریف کردن که تو فرزند امام عسکری علیه السلام هستی، بعد از آن فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام محسوب می‌شوی، فرزند زهرای اطهر علیه السلام محسوب می‌شوی، شروع کرد از فضائل و مناقب خانوادگی او مطرح کردن.

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۱۵؛ التهذيب، ج ۶، ص ۹۹؛ بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۳۱.

۲. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۴۰۲؛ المناقب، ج ۱، ص ۲۱۴؛ عوالی اللآلی، ج ۴، ص ۱۲۱.

۳. گلشن راز، شیخ محمود شبستری.

۴. بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۷.

۵. بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۷.

حضرت حجت علیه السلام فرمودند: این حرف‌ها درست است ولی جواب سؤال من نبود - عزیزان! به این نکته توجه ویژه داشته باشید؛ یعنی چه؟ یعنی حضرت حجت علیه السلام به شناخت شناسنامه‌ای ابدا راضی نیست! - انتظارم از شناخت امام معصوم و انسان کامل این نیست که تو فرموده‌ای؟ بعد می‌گوید: من عرض کردم یابن رسول الله! بفرمایید تا استفاده کنم! فرمود: امام رکن عالم هستی است، واسطه بین زمین و آسمان است. به وجود او عالم هستی، هستی دارد و با نبودش عالم هیچ هستی نخواهد داشت. همان مصداق حدیث شریف: «لَوْ لَا الْحِجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا»^۱.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ» مؤمن کسی است که من را از خودش بیشتر دوست داشته باشد. امام شناسی و پیامبر شناسی یعنی این حدیث. اگر من امام را در این سوق و در این جایگاه ببینم به هیچ وجه من الوجوه او را با غیر عوض نخواهم کرد. کسی که انتظار و امید بخشی او به نهایت درجه برسد می‌داند حضرت حجت علیه السلام کسی است که جان جهان هستی است، کسی است که خداوند اگر بخواهد به کل عالم هستی نظر کند از منظر او نگاه می‌کند. ادامه روایت خیلی قشنگ است. نبی مکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «وَيَكُونُ عِثْرَتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ عِثْرَتِهِ» مؤمن واقعی کسی است که خاندان من را بیشتر از خاندان خودش دوست داشته باشد: «وَيَكُونُ أَهْلِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ وَيَكُونُ ذَاتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ ذَاتِهِ»^۲ اگر انسان امام شناس شد، امید سراسر زندگی او را می‌گیرد؛ چون متصل به کسی است که جان جهان در دست اوست.

آیات امیدبخش نسبت به انتظار

قرآن همان‌طور که اول جلسه عرض کردم کل فرهنگش بر امیدبخشی استوار است: «و

۱. درخشان یرتوی از اصول کافی، ج ۶، ص ۹۹.

۲. بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۱۳؛ الامالی للصدوق، ص ۳۳۴؛ مشکاة الانوار، ص ۸۱.

تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ^۱ «و لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^۲ «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمْ»^۳ این عبارات، عبارات بسیار بلند و امید بخش برای جوامع دینی ما است.

نشانه‌های امید واقعی

۱. بصیرت و آگاهی

سؤال: نشانه‌های امید واقعی چیست؟ اولین نشانه امید واقعی بصیرت است. بصیرتی که مقام معظم رهبری (حفظه الله) تأکید داشتند. عزیزان! تعمیق معرفت، عمق بخشی و غنا بخشی به فلسفه مهدویت و انتظار وظیفه ماست. امام افراد عقب مانده فکری در جامعه نمی‌خواهد، بلکه انسان بصیر می‌خواهد.

۲. دوراندیشی

دومین نشانه امید واقعی دوراندیشی است. انسان برای رسیدن به قله رفیع در آینده نباید جلوی پایش را نگاه کند. پیامبر ﷺ فرمود: «أَنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَعَالِيَ الْأُمُورِ وَ يَكْرَهُ سَفْسَافَهَا وَ يُرَوِّى يُبْغِضُ»^۴ خداوند همت‌های بلند را دوست دارد و از همت‌های پست و پایین نفرت دارد. امام حسین علیه السلام فرمود: «اعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَ اعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا»^۵ برای دنیای خود چنان کار کن که گویی همیشه زنده خواهی ماند و

۱. قصص، ۵.

۲. الانبیاء، ۱۰۵.

۳. نور، ۵۵.

۴. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۷۳.

۵. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۷۶.

برای آخرت چنان کار کن که گویی فردا خواهی مرد. همت بلند انتظار، امید بخش و آرام بخش است.

۳. صبر کردن

سومین نشانه امید واقعی صبر کردن است. انسانی که منتظر است صبر مثبت دارد، نه صبر مخدر. صبر نه به معنای آرامش؛ بلکه صبر به معنای پولادین شدن وجود در لحظه‌ای که لازم است.

۴. توسل داشتن

چهارمین نشانه واقعی توسل داشتن است. انسان منتظر لوازمی هم همراه خودش دارد. ارتباط دائمی با آن وجود مقدس داشتن اشعار عاشقانه است که با خود زمزمه کند، مثلاً:

امروز خانه دل نور و ضیاء ندارد جایی که دوست نبود آنجا صفا ندارد

شهری بود پر آشوب کاشانه‌ای لگد کوب آن دل که از تغافل شوق لقا ندارد

رندان به کشور دل هر سو گرفته منزل آن میر صدر محفل در خانه جا ندارد

نکند خدای ناکرده این خانه‌ای که باید جای محبت مهدوی باشد، این خانه جای خاصی برای آن حضرت نباشد! این قلب جایگاهش فقط محبت خداوند، پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام است. در حدیث قدسی داریم: «لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَ لَكِنْ يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ»^۱ می‌فرماید: فرا نگیرد مرا آسمان و نه زمینم، و فرا گیردم دل بنده مؤمنم.

زمانی که یک قطعه آهن را دائماً به آتش نزدیک کنید، مستحکم‌تر می‌شود، متوسل شدن در واقع درست مثل آن است که یک جویبار بسیار تر و تازه، دائماً در وجود انسان جاری باشد و وجود انسان را بشوید و تمیزش کند.

۱. بحارالانوار، ج ۵۵، ص ۳۹؛ عوالی اللالی، ج ۴، ص ۷.

۵. تقویت روحیه نیایش

پنجمین نشانه امید واقعی تقویت روحیه نیایش است. سعی کنیم خودمان را بیشتر به اهل بیت علیهم السلام نزدیک کنیم و عبادت و بندگی بیشتری داشته باشیم.

۶. زمینه سازی برای حکومت مهدوی

ششمین نشانه امید واقعی زمینه سازی برای حکومت مهدوی است. این که انسان منتظر اول خودش به وظیفه عمل کند و بعد محرک جامعه هم باشد.

گر من از چشم همه خلق بیفتم سهلست تو مپندار که مخدول تو را ناصر نیست^۱
برای تعجیل در ظهور حضرت حجت علیه السلام صلوات ختم کنید.

۱. سعدی شیرازی.



سخنرانی

حجت الاسلام و المسلمین

لقمانی



جایگاه انسان در بستره هستی

قال الله تبارک و تعالی: «ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»^۱

مقدمه

موضوع سخن ما جایگاه انسان در بستره هستی است. یک مقدار که وارد بحث شویم همه ما تصدیق می‌کنیم که این موضوع یکی از بهترین، عالی‌ترین و بنیادی‌ترین موضوعاتی است که هر کس می‌تواند اول خودش را به این بحث و به این مفاهیم آراسته کند و بعد برای مخاطبین چه فرزندان او باشند، چه دانش آموزان و چه دانشجویان او در هر محیطی و در هر عصری بیان کند.

این موضوع خیلی کاربردی و ریشه‌ای است که اگر ما ان‌شاءالله بتوانیم از عهده این موضوع بر بیاییم و بخشی از این مفاهیم را بیان کنیم، یقین بدانید بعد از این جلسه شیوه گفتار و رفتار ما عوض می‌شود، نوع تصمیم‌گیری‌های ما دگرگون می‌شود و اصلاً نگاه ما به زندگی متفاوت می‌شود؛ چون بسیاری از کارهایی که ما می‌کنیم و تصمیم‌هایی که می‌گیریم در لحظه‌هایی است که توجه به قیمت و بهای خودمان نداریم که اگر توجه پیدا کنیم یا انجام نمی‌دهیم و یا یک پله بالاتر یا چند پله بالاتر را انجام می‌دهیم.

آیات راجع به مقام و ارزش انسان

من چند آیه از قرآن را راجع به ارزش و مقام انسان بیان می‌کنم: تنها جایی که خداوند به خودش تبریک گفته، بحث خلقت انسان است، «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»؛ یعنی انسان بسیار عظیم است. مجموعه آفریده‌های خداوند جمادات و نباتات، فرشتگان، حیوانات و انسان‌ها هستند. انسان‌ها برتر از تمام آفریده‌های الهی هستند؛ چون انسان عقل دارد، شهوت هم دارد، غضب هم دارد و باید در بین این‌ها خودش را مدیریت کند؛ لذا انسان هم خلیفه الله است، هم امیرالله است و هم برترین موجودات است.

من تقاضا می‌کنم عزیزانی که اهل زیارت و زیارتنامه خواندن هستند که همه هستند، در حرم امام هشتم علیه السلام و در زیارتگاه‌ها زیارت امین الله را بخوانید! در بخش دومش دارد که: «اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسِي مُطْمَئِنَّةً بِقَدْرِكَ رَاضِيَةً»^۱ بقدری این زیارت دلچسب است که حد ندارد. نام و اسمی که دارد امین الله است؛ یعنی مورد اعتماد خداوند. حرم امام هشتم علیه السلام مشرف می‌شوید، خطاب به حضرت بخوانید. انسان خلیفه الله است، انسان امین الله است و گل سرسبد هستی است. خداوند می‌فرماید: «خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا»^۲ «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»^۳ «سَخَّرَ لَكُمْ» همه چیز را در اختیار شما قرار دادم. آیه دیگری که بسیار برای ما مفید است که قدر و مقام خودمان را بدانیم: «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»^۴ از جان خودم در تو دمیدم؛ یعنی انسان این مقدار قیمتی است که پرتوی از عظمت خداوند است.

معنی انسان نگنجد از بزرگی در جهان

ساده لوح آن کس که گوید هست انسان زیر پوست^۵

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۹۵؛ بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۲۶۴؛ کامل الزیارات، ص ۳۹.

۲. روم، ۲۱.

۳. بقره، ۲۹.

۴. حجر، ۲۹.

۵. صائب تبریزی.

ارزش عمر انسان

در روایات داریم: اگر خداوند تمام نعمت‌های روی زمین را به من و شما می‌داد، حالا می‌خواهیم جبران کنیم چه بکنیم، من و شما بگوییم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» سنگینی این ذکر بیشتر از تمام نعمت‌ها است. این ذکر را ساعت بگیریم، ثانیه شمار بگیریم، چند ثانیه طول می‌کشد؟ یک ثانیه.

پیامبر ﷺ فرمودند: کسی که در دل شب بلند شود دو رکعت نماز شب بخواند، نزد من بهتر است از دنیا و آنچه که در دنیا است؛ یعنی می‌تواند دو دقیقه انسان، سه دقیقه انسان ارزشمندتر از آنچه که در دنیا است باشد. این عظمت انسان است؛ بنابراین از نظر معارف دینی وظیفه‌ای که پدر و مادر، روحانی، مبلغ، معلم و مربی دارد، ارائه شخصیت یک فرد به خود اوست. دیگر علوم، مثل پزشکی، مهندسی، فیزیک، فنی و حرفه‌ای و... بعد از معرفة النفس است.

پدر و مادر اگر به جای جهیزیه یک مقدار این زاویه دید را برای فرزندشان باز کنند که کجا باید بمانند و چه باید بکنند خیلی از مشکلات حل می‌شود. تمام مشکلاتمان در زندگی این است که خودمان را گم کرده‌ایم، نمی‌دانیم کجا باید باشیم!

مرحوم علامه طباطبایی (رضوان الله تعالی علیه) نماز را پشت سر آیت الله میلانی (رحمة الله) می‌خواندند. وقتی که علامه عصا زنان به طرف حرم حرکت می‌کردند، برخی از دوستانشان می‌آمدند و می‌گفتند: حاج آقا حرم الان شلوغ است، جمعیت زیاد است، بعد از نماز تشریف ببرید - ببینید علامه چه نگاهی داشتند - علامه با همان لبهای لرزان می‌فرمودند: ما آمده‌ایم تا حرم را شلوغ کنیم. انسان می‌تواند شعائر دینی را این طور حفظ کند.

احترام به زائر امام هشتم علیه السلام

راوی نقل می‌کند: حضرت امام رهبر کبیر انقلاب (رضوان الله تعالی علیه) با دوستانشان در ایام جوانی به مشهد مشرف می‌شدند. عصر حرم مشرف می‌شدند، مثلاً: ساعت پنج تا هفت

بعد از ظهر قرارشان بود. حضرت امام به جای ساعت هفت، شش و چهل و پنج دقیقه به همان جایی که چند روز کرایه کرده بودند برمی‌گشتند، آب و جارو می‌کردند، فرش را می‌انداختند، سماور را روشن می‌کردند، رفقا که نیم ساعت بعد می‌آمدند، چایی تازه دم و استکانهای تمیز را مشاهده می‌کردند. یک روز یکی از آنها گفت: آقا روح الله حرم که اینقدر ثواب دارد، شما چرا زودتر می‌آیید؟ ایشان فرمودند: پذیرایی از زائر امام هشتم علیه السلام ثوابش کمتر از زیارت امام هشتم نیست!

آیت الله جوادی آملی (حفظه الله) فرمودند: گاهی یک مهمانی را دعوت می‌کنید، اطعام می‌کنید، این مقداری که غذا نیاز دارد روی سفره جلوی شما می‌گذارید، این اطعام است، ولی گاهی اکرام می‌کنید؛ یعنی چیزهایی که وظیفه شما هم نیست انجام می‌دهید، این احترام را نشان می‌دهد. اگر انسان بینش و نگرش درستی پیدا کند، دیگر به دنبال طول عمر نباید باشد، بلکه باید عرض عمر را پیدا کند. بوعلی سینا گفت: من طول عمر نمی‌خواهم، بلکه عرض عمر می‌خواهم.

حضرت امام (رحمة الله) فرمودند:

گر تو آدم زاده هستی علم الاسما چه شد؟	قاب قوسینت کجارفته است، اوادنی چه شد؟
بر فراز دار، فریاد انا الحق می‌زنی	مدعی حق طلب، انیت و انا چه شد؟
صوفی صافی اگر هستی، بکن این خرقة را	دم زدن از خویشتن با بوق و با کرنا چه شد؟

در بیت آخر شکسته نفسی می‌کنند، می‌فرمایند:

این عبادت‌ها که ما کردیم خویش کاسی است	دعوای اخلاص با این خودپرستی‌ها چه شد؟
----------------------------------------	---------------------------------------

روایت داریم: اگر کسی دو رکعت نماز با حضور قلب در طول عمر بخواند، تمام نمازهایش قبول است؛ یعنی انسان می‌تواند چنین هنری داشته باشد. ولی گاهی نیست؛ چون قدرش را نمی‌داند.

یک نفر خدمت امام صادق علیه السلام آمد و عرضه داشت: یابن رسول الله! جانشین بعد از شما کیست؟ امام جمله ساده‌ای فرمودند: «لَا يَلْهُوُ وَلَا يَلْعَبُ» کسی که زندگی را بازی و سرگرمی نداند. بفهمد عمر سود نیست، بلکه سرمایه است. ما این عیب را داریم که از الان آرزو می‌کشیم برای ده شب دیگر که بناست فلان جا برویم، می‌گوییم چرا این نه شب تمام نمی‌شود! عزیزان! عمر سود نیست که مرتب خرج کنیم، بلکه سرمایه است. علی علیه السلام فرمود: «إِنَّمَا أَنْتَ عَدَدُ أَيَّامٍ» همانا تو به تعداد روزهایت هستی. چند روز بناست زندگی کنیم، ارزش ما همان مقدار است، نه بیشتر.

امام صادق علیه السلام فرمود: «مَنْ لَا يَلْهُوُ وَلَا يَلْعَبُ» کسی که زندگی را بازی و سرگرمی نمی‌داند. «لعب» از لعاب می‌آید. بچه شیرخوار گوشه لبش بدون هدف آب می‌آید، این را عرب لعاب می‌گوید. انسانی که هر روز سرگرم یک چیزی، یک روز به تیپ و قیافه، و یک روز به ماشین، یک روز به خانه و... این زندگی را لهو و لعب می‌داند.

عمر گرانمایه درین صرف شد تا چه خورم صیف و چه پوشم شتاً^۲

عمر است که دارد می‌گذرد. کسی که از امام صادق علیه السلام سؤال کرد می‌گوید: همین طور که من ایستاده بودم، یک آقازده‌ای آمد که بزغاله‌ای همراه او بود، تا وارد شد من ایستاده بودم، امام علیه السلام هم تشریف داشتند، این آقازده به بزغاله خطاب کرد: «اسْجُدِي لِرَبِّكَ» برای پروردگار به سجده برو! این بزغاله به سجده رفت. امام صادق علیه السلام این آقازده را به سینه چسباندند و فرمودند: «بِأَبِي وَأُمِّي» پدر و مادرم فدایت شوند.^۳ فهمیدند امام بعد از امام صادق علیه السلام این آقازده است.

۱. «إِنَّمَا أَنْتَ عَدَدُ أَيَّامٍ فَكُلْ يَوْمَ يَمْضِي عَلَيْكَ بِمَضِيِّ بَعْضِكَ فَحَفُضْ فِي الطَّلَبِ وَأَجْمَلْ فِي الْمَكْتَسَبِ» (غرر الحکم، ح ۳۰۲۸).

۲. سعدی شیرازی.

۳. «عَنْ صَفْوَانَ الْجَبَّالِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لَا يَلْهُوُ وَلَا يَلْعَبُ - وَأَقْبَلَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى وَهُوَ صَغِيرٌ وَمَعَهُ عَتَاقٌ مَكِّيَّةٌ وَهُوَ يَقُولُ لَهَا اسْجُدِي لِرَبِّكَ فَأَخَذَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَصَمَّهُ إِلَيْهِ وَقَالَ أَبِي وَأُمِّي مَنْ لَا يَلْهُوُ وَلَا يَلْعَبُ» (الكافی، ج ۱، ص ۳۱۱؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۹؛ إعلام الوری، ص ۲۹۸).

شخصی نزد پیامبر آمد و عرضه داشت: یا رسول الله من می‌خواهم با شما محشور شوم، پیامبر ﷺ فرمودند: سجده‌هایت را طولانی کن و مسیر زندگی‌ات را بر عبودیت قرار بده.^۱ هر کدام از ما در طول روز مشغولی‌هایی داریم، مثلاً: بعضی‌ها سر زمین بیل می‌زنند، سوت هم می‌زنند، در کارگاه دارد کار می‌کند، همانطور موسیقی گوش می‌کند، رانندگی می‌کند، حرف لهو و لعب می‌زند! نقل می‌کنند امیر مؤمنان علیه السلام وقتی که در مزرعه بیل می‌زدند، سوت نمی‌زدند، شعر نمی‌خواندند، حرف کم ارزش نمی‌زدند، این آیه را می‌خواندند: «أَيُّحَسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى»^۲ آیا انسان گمان کرده بیهوده و بی‌هدف آفریده شده؟^۳

می‌توان رفت به یک چشم پریدن تا مصر بوی پیراهن اگر قافله سالار شود^۴

بوی پیراهن چیست؟ معرفت و شناخت است. کتاب‌هایی راجع به معرفة النفس؛ یعنی شناخت انسان نوشته شده است که اگر انسان آن‌ها را مطالعه کند، در زندگی آرامش پیدا می‌کند. یک جمله از این آرامش بخش‌ها را بگوییم: امیر مؤمنان علیه السلام به عبدالله بن عباس فرمودند: اینقدر برای رسیدن به مال و مقام و وضعیت زندگی حرص نزنید، تا زمانی که آخرین لقمه‌ای که در تقدیر شماست از گلویتان پایین نرود، از دنیا نمی‌روید. ۵. رزق دو نوع است: ۱- من به دنبال رزقم، ۲- رزقی که دنبال من می‌دود، مثلاً: همین مشهدی که قسمت من و شما شده،

۱. «عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَ عَلَّمَنِي عَمَلًا يُجِيبِي اللَّهُ عَلَيْهِ وَ يُجِيبِي الْمُخْلُوقُونَ وَ يُثْرِي اللَّهُ مَالِي وَ يُصِحِّحُ بَدَنِي وَ يُطِيلُ عُمُرِي وَ يُجَشِّرُنِي مَعَكَ فَقَالَ هَذِهِ سِتُّ خِصَالٍ مَحْتَاغٌ إِلَى سِتِّ خِصَالٍ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ يُجِيبَكَ اللَّهُ فَخَفْهُ وَ اتَّقِهِ وَ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ يُجِيبَكَ الْمُخْلُوقُونَ فَأَحْسِنْ إِلَيْهِمْ وَ أَرْفُضْ مَا فِي يَدَيْهِمْ وَ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ يُثْرِيَ اللَّهُ مَالَكَ فَزَكَّهُ وَ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ يُصِحِّحَ بَدَنَكَ فَأَكْثِرْ مِنَ الصَّدَقَةِ وَ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ يُطِيلَ اللَّهُ عُمُرَكَ فَصِلْ ذَوِي أَرْحَامِكَ وَ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ يُجَشِّرَكَ اللَّهُ مَعِيَ فَأَطِيعِ السُّجُودَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (مستدرک، ج ۴، ص ۴۷۲؛ بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۱۶۴؛ أعلام الدين، ص ۲۶۸).

۲. قیامت، ۳۶.

۳. عین العبرة، ص ۱۵.

۴. صائب تبریزی.

۵. «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّكَ لَسْتَ بِسَابِقِ أَجَلِكَ وَ لَا مَرُزُوقٍ مَا لَيْسَ لَكَ وَ اعْلَمْ بِأَنَّ الدَّهْرَ يَوْمَانِ يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ وَ أَنَّ الدُّنْيَا دَارُ دُولٍ فَتَا كَانَ مِنْهَا لَكَ أَتَاكَ عَلَى ضَعْفِكَ وَ مَا كَانَ مِنْهَا عَلَيْكَ لَمْ تَدْفَعْهُ بِقُوَّتِكَ» (نهج البلاغه، نامه ۷۲).

چه طوری قسمت ما شد؟ گاهی ما دنبالش نبودیم او دنبال ما بوده، حالا چه کار کردیم، چه دعایی این زیارت را نصیب ما کرده که هر کسی خودش می‌داند. پس انسان می‌تواند جایگاه خودش را پیدا کند به شرطی که شناخت و معرفت نسبت به خودش داشته باشد.

ثواب زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام

درباره زیارت امام هشتم علیه السلام روایات زیادی داریم که من چند موردش را بیان می‌کنم: فرمود: کسی که به زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام مشرف می‌شود، زیارت او یک حج و یک عمره، هفتاد حج و هفتاد عمره، صد حج و عمره، هفتاد هزار حج و عمره،^۱ صد هزار حج و عمره و یک میلیون حج و عمره محسوب می‌شود.^۲ سؤال: این روایات یکی درست است و بقیه اشتباه است، همه‌اش اشتباه است یا همه‌اش درست است؟ چرا، چون که با هم همخوانی ندارد. در جواب باید گفت: همه‌اش درست است، بستگی به حال زیارت دارد که چه باشد و زائر که باشد! در روایات زیارت قید «عَارِفًا بِحَقِّهِ» دارد؛ یعنی انسانی باشد که خودش را بشناسد و امامش را هم بشناسد. بنابراین زیارت بستگی به این دارد که ما کجا هستیم، این زیارت ما چه زیارتی است، اگر زرشک و زعفران ببریم، زیارت ما زرشکی و زعفرانی خواهد بود، ولی اگر معرفت و غفران ببریم، در حقیقت امام رضا علیه السلام را با خودمان برده‌ایم. دیدید بعضی‌ها که دهه محرم تمام می‌شود با حسینیه و هیئت امام حسین علیه السلام تا محرم سال آینده خداحافظی می‌کنند، مثل قبلاً

۱. «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى ع قَالَ: مَنْ زَارَ قَبْرَ وَلَدِي عَلِيٍّ كَانَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ كَسْبِعِينَ حَجَّةً مَبْرُورَةً قَالَ قُلْتُ سَبْعِينَ حَجَّةً قَالَ نَعَمْ وَسَبْعِينَ أَلْفَ حَجَّةٍ قَالَ قُلْتُ سَبْعِينَ أَلْفَ حَجَّةٍ قَالَ رَبِّ حَجَّةٍ لَا تُقْبَلُ مِنْ زَارِعِهِ وَبَاتَ عِنْدَهُ لَيْلَةً كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ قَالَ نَعَمْ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَانَ عَلَى عَرْشِ الرَّحْمَنِ أَرْبَعَةً مِنَ الْأُولَى وَأَرْبَعَةً مِنَ الْآخِرِينَ فَأَمَّا الْأَرْبَعَةُ الَّذِينَ هُمْ مِنَ الْأُولَى - فَنُوحٌ وَإِسْرَاهِيمُ وَمُوسَى وَعِيسَى ع وَأَمَّا الْأَرْبَعَةُ مِنَ الْآخِرِينَ - فَمُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ ثُمَّ يَمْدُ الْمُضَارُّ فَيَقْعُدُ مَعَنَا مَنْ زَارَ قُبُورَ الْأَيْمَةِ ع إِلَّا أَنْ أَغْلَاهُمْ دَرَجَةً وَأَقْرَبَهُمْ حَبُورَةً زُورًا قَبْرَ وَلَدِي عَلِيٍّ» (الكافي، ج ۴، ص ۵۸۵؛ التهذيب، ج ۶، ص ۸۴؛ وسائل الشيعه، ج ۱۴، ص ۵۶۵).

۲. «وَرُوي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَضْرٍ الْبَرْزَنْطِيُّ قَالَ قَرَأْتُ كِتَابَ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا أَلْبَغِ شَيْعَتِي أَنْ زِيَارَتِي تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى أَلْفَ حَجَّةٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ يَعْنِي ابْنَ عَ أَلْفَ حَجَّةٍ قَالَ إِي وَاللَّهِ وَأَلْفَ أَلْفَ حَجَّةٍ لِمَنْ زَارَهُ عَارِفًا بِحَقِّهِ» (من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۵۸۲؛ وسائل الشيعه، ج ۱۴، ص ۵۶۶؛ مستدرک، ج ۱۰، ص ۳۵۸).

همان فیلم، همان ویدئو، همان شب نشینی، همان بلوتوث، همان رفت و آمدهای مسموم شروع می‌شود!

چه وقت زیارت ما یک میلیون حج و عمره محسوب می‌شود؟ وقتی که با تمام وجود بدانیم حضرت ما را می‌بینند، سخن ما را می‌شنوند، در شهر و دیار ناظر به اعمال ما هستند: «أَشْهَدُ أَنَّكَ تَشْهَدُ مَقَامِي وَ تَسْمَعُ كَلَامِي وَ أَنَّكَ حَيٌّ عِنْدَ رَبِّكَ تُرْزَقُ» ما مثل وهابی‌ها نمی‌گوییم که کسی که از دنیا رفت، هیچ خاصیت و اثری ندارد؛ بلکه می‌گوییم زنده است و اثر می‌گذارد. برگردم به اصل سخن این که انسان مقامی بسیار والا دارد. علی علیه السلام فرمودند: خدا رحمت کند کسی را که سه سؤال را جواب بدهد: ۱- از کجا آمده است؟ ۲- برای چه آمده است؟ ۳- به کجا می‌رود؟^۱ هر کدام از معارف را که بخواهید، در این سه سؤال هست. ما اگر بتوانیم این سه سؤال را خوب جواب بدهیم، گل سرسبد هستی خواهیم بود.

سعی و تلاش در بهتر زندگی کردن

یک نفر نزد امام صادق علیه السلام آمد و گفت: آقا جان! دنیای من را ببینید چگونه است؟ امام فرمودند: بیان کن! گفت: آقا جان! من صبح تا شب سرکار می‌روم، یک درآمدی دارم که بخشی‌اش را خرج اهل و عیال می‌کنم که دستشان نزد کسی دراز نباشد، آینده بچه‌هایم را در نظر می‌گیرم که در زندگی سربلند باشند و بخشی را هم برای کمک به دیگران می‌گذارم، هر مقدار هم که اضافه آمد یک حج یا عمره‌ای می‌روم، دنیای من چگونه است؟

امام صادق علیه السلام فرمودند: این که دنیا نیست، بلکه این آخرت است.^۲ اگر انسان این سه سؤال

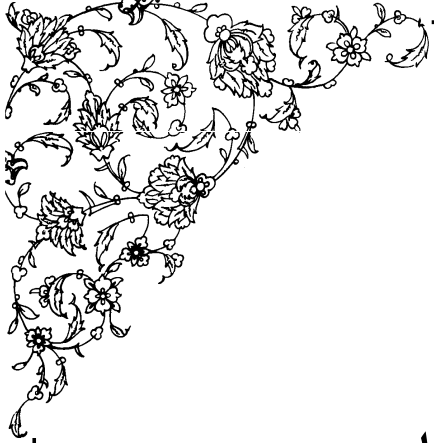
۱. «قال علی (ع) رحم الله امرئ اعد لنفسه و استعداد لرمسه و علم من این و فی این و الی این» (شرح اصول کافی، ج ۱، ص ۵۷۱؛ الوافی، ج ۱، ص ۱۱۶؛ ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۴، ص ۳۲۹).

۲. «عن عبد الله بن أبي يعفور قال: قال رجل لأبي عبد الله و الله إنا نطلب الدنيا و نحب أن نؤتاها فقال حُبُّ أَنْ تَضَعَ بِهَا مَادًا قَالَ أَعُوذُ بِهَا عَلَى نَفْسِي وَ عِيَالِي وَ أَصِبِلُ بِهَا وَ أَصْدُقُ بِهَا وَ أَحُجُّ وَ أَعْتَمِرُ فَقَالَ ع لَيْسَ هَذَا طَلَبَ الدُّنْيَا هَذَا طَلَبُ الْآخِرَةِ» (الكافي، ج ۵، ص ۷۲؛ التهذيب، ج ۶، ص ۳۲۷؛ وسائل الشيعه، ج ۱۷، ص ۳۴).

را متوجه شد و طبق وظیفه دینی اش عمل کرد از عمرش به نحو احسن استفاده کرده است:
۱- اصول زندگی چیست؟ ۲- فروع زندگی چیست؟ ۳- فضول زندگی چیست؟ اصول به چیزهایی می گویند که لازمه زندگی یک انسان است، مثل عبودیت و بندگی، عفاف و پاکدامنی، غیرت دینی و... فروع یک سلسله وسایل زندگی که باشد بهتر است و اگر هم نبود زندگی لنگ نمی ماند. فضول چیزهایی است که هیچ ربطی به زندگی ندارد و بسیاری از افراد غرق در این موارد هستند، مثلاً: تیپ و قیافه، رینگ و اسپرت، کاپشن و عینک دودی و...

شاعر درباره مورد سوم می گوید:

عمری به جز بیهوده بودن سر نگردید تقویم ها گفتند و ما باور نکردیم



سخنرانی‌های

حجت الاسلام و المسلمین

ماندگاری



شب ولادت امام حسین علیه السلام

قال الصادق علیه السلام: «رحم الله شيعتنا خلقوا من فاضل طيبتنا يحزنون لحزنا ويفرحون لفرحنا»^۱

مقدمه

عاشقان امام حسین علیه السلام زائران آقا علی بن موسی الرضا علیه السلام دوستداران ابوالفضل العباس، محبان امام سجاد علیه السلام که هیچ چیزی غیر از این معنا نیست که شما را به اینجا کشانده باشد. همه شما یک عنوان مشترک دارید که آن محبت امام حسین علیه السلام و اهل بیتش می باشد. در این شب با عظمت و در این ایام نورانی من می خواهم از خودم و شما که ادعای محبت می کنیم و از همه آنهایی که این بحث را دنبال می کنند و ادعای محبت به ساحت مقدس اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام دارند، سه تا سؤال بپرسم.

این سه تا سؤال مخصوص امشب نیست، فرداشب هم این سه تا سؤال همراه من و شماست، پس فرداشب هم همراه من و شماست، در حرم امام حسین علیه السلام هم بروید این سه تا سؤال سر به سر ما می گذارد، در مدینه هم بروید کنار بقیع هم بایستید این سه تا سؤال همراه من و شماست، در هر حرمی بروید، حرم ائمه بزرگوار، حرم امامزادگان واجب التعظیم این سه تا سؤال هست، حتی در روضه اهل بیت علیهم السلام می روید، در هیئت می روید، به مجلس سینه زنی می روید، به مجلس شادی اهل بیت علیهم السلام می روید این سه تا سؤال هست، چرا؟ چون این سه تا سؤال را من می خواهم از محبت اهل بیت علیهم السلام بپرسم، بگویم من و شما که محب

۱. الحکم الزاهره با ترجمه انصاری، ص ۴۶۸.

اهل بیت علیهم السلام هستیم در این سه موردی که می‌خواهم سؤال کنم جایگاه ما کجاست؟ از بچه‌ام، از دخترم، از پسر، از همسر، از شریکم، از رفیقم، از همه آنهایی که ادعای محبت می‌کنند می‌شود این سه تا سؤال را کرد. به کم سربه سر خودمان بگذاریم، قرار نیست فقط بگوییم ما محبت اهل بیت علیهم السلام هستیم و این درجه محبّ بالا نرود. قرار نیست فقط بگوییم عاشق اهل بیت علیهم السلام هستیم، در مجلس شادیشان شاد هستیم و در مجلس حزنشان محزونیم. بنابر آن روایت زیبای امام صادق علیه السلام که فرمود: «رحم الله شیعتنا خلقوا من فاضل طیتتنا یحزون لحزنا و یفرحون لفرحنا»^۱ شیعیان ما از زیادی گل ما خلق شده‌اند با شادی ما شادند، مثل امشب و با حزن ما محزونند، مثل ایام تاسوعا و عاشورا، اما قرار نیست فقط در این درجه از محبت بمانیم.

نشانه‌های معرفت به اهل بیت علیهم السلام

۱. عجین کردن محبت با معرفت

محبت درجاتی دارد باید قطعاً بالا برویم. این سه تا سؤال چیست؟ ۱- چقدر خودم را نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام با معرفت عجین کردم؟ چون یک قانون سردر حرم اهل بیت علیهم السلام زده شده، سردر عالم هستی زده شده، پیامبر فرمود: «المُعْرُوفُ بِقَدْرِ الْمَعْرِفَةِ»^۲ آقا سهم هر کدام از مهمان‌های امشب امام رضا علیه السلام به اندازه معرفت آن‌هاست. معرفت کم باشد، سهم کم است، معرفت زیاد باشد، سهم زیاد است. چقدر معرفت‌مان را با محبت عجین کرده‌ایم که محبت‌مان با معرفت باشد؛ یعنی بدانیم از این خاندان چه بخواهیم. حاج آقا یک کم برایمان بیشتر بگو کسانی که معرفتشان به این خاندان کم است فقط می‌آیند از این‌ها حاجت دنیایی می‌خواهند، مثلاً؛ یا امام رضا چکم دارد برگشت می‌خورد، یا

۱. همان.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۹۶؛ جامع الأخبار، ص ۱۳۷.

امام رضا مریض ما سرطانی است، یا امام رضا ماشینم خراب شده، یا امام رضا خانه ندارم. حاج آقا این‌ها را از امام رضا علیه السلام نخواستند باشیم؟ چرا؛ فدای آن شهید بزرگوار شوم، آخرین سفری که در حرم امام رضا علیه السلام آمد، جلوی همین ضریح ایستاد، گفت: یا امام رضا بعضی‌ها از تو ماشین می‌خواهند، بعضی‌ها خانه می‌خواهند، بعضی‌ها همسر می‌خواهند، بعضی‌ها اولاد می‌خواهند، بعضی‌ها پول می‌خواهند، این‌ها همه خوب است، ولی من فکر می‌کنم بدون ماشین، بدون پول، بدون خانه هم می‌شود زندگی کرد، یا امام رضا من خودت را می‌خواهم؛

بی‌همگان بسر شود بی‌تو بسر نمی‌شود

این مطالب فرق دو تا معرفت است. همه من و شما با پای محبت آمده‌ایم، ولی بعضی‌ها آنقدر معرفتشان پایین است که فقط می‌گویند: حاجت خودم را بگیرم. وقتی معرفت پایین باشد اینطوری می‌شود. وقتی معرفت پایین باشد با پای محبت آمده خدا خیرش بدهد، دم در حرم چادر سرش می‌کند، داخل حرم می‌آید، می‌فهمد اینجا حرم امام رضاست، امام رضا دارد او را می‌بیند، ولی چون معرفتش کم است از حرم بیرون می‌رود چادرش را در می‌آورد. به خدا سهممان کم می‌شود. «المُعْرُوفُ بِقَدْرِ الْمَعْرِفَةِ» هرچه معرفت ما بیشتر باشد، سهم ما بیشتر، خسارت ما کمتر می‌شود.

معرفت غلام امام حسین علیه السلام

یک غلام سیاهی امام حسین علیه السلام صاحب امشب به نام جُون دارد که همراه امام حسین علیه السلام کربلا آمده - خیلی‌ها آمدند، خیلی‌ها هم از وسط راه برگشتند - این غلام سیاه تحصیلات حوزه و دانشگاه هم ندارد، کارگر است، به قول امروزی‌ها طبقه پایین جامعه است ولی معرفتش خیلی بالا است. امام حسین علیه السلام روز عاشورا به او فرمودند: برو من بیعتم را از تو برداشتم، یک نگاه به امام حسین کرد و گفت: باشد می‌روم فقط بگو کجا بروم؟ حسین جان! من بدون تو می‌میرم.

امام حسین علیه السلام می‌خواستند او را امتحان کنند. بعضی از ماها را به خدا امتحان می‌کنند تا ببینند معرفتمان چقدر است. امام حسین علیه السلام فرمودند: تو مدتی به ابوذر خدمت کردی، مدتی به ما خدمت کردی، حالا برو کنار زن و بچه‌ها باش! یک جمله گفت: آیا این رنگ صورت من سیاه است نمی‌توانم کنار شما باشم؟! این عرق بدنم بو می‌دهد نمی‌توانم کنار شما باشم؟! امام حسین علیه السلام چون را بغل گرفتند و یک دعا برایش کردند، فرمودند: ان شاء الله صورتت نورانی شود، بدنت خوش عطر شود.^۱ بنی‌اسد وقتی آمدند بدن شهدای کربلا را دفن کنند، اول فکر کردند این بدن، بدن امام حسین علیه السلام است. امام سجاد علیه السلام فرمودند: این بدن چون غلام پدرم است. آدم معرفت داشته باشد ارباب امتحانش بکند از امتحان خوب درمی‌آید.

زائران مورد امتحان امام رضا علیه السلام

خادم‌های امام رضا علیه السلام می‌گویند: سه تا جوان حرم امام رضا علیه السلام آمده بودند. بیایید آن معرفت را با این معرفت مقایسه کنید! آن‌ها هم با محبت‌شان حرم امام رضا آمده بودند. این سه تا جوان هر چه گشتند در مشهد جایی برای سکونت پیدا نکردند. یکی از آن‌ها دم همین میدان بیت‌المقدس ایستاد، همین چند متری حرم امام رضا علیه السلام رو به گنبد امام رضا علیه السلام کرد، یک کم بی‌ادبی کرد، گفت: آقا جا نداری مهمان پذیرایی کنی، چرا مهمان دعوت کردی؟ امام رضا علیه السلام به یکی از خادم‌هایشان در عالم رؤیا دستور دادند برو این سه تا جوان را خانه ببر، هرچقدر هم مشهد ماندند پذیرایی‌شان بکن، روز آخر که خواستند بروند به آن جوان که این پیراهن را دارد با این ویژگی، بگو امام رضا علیه السلام بلد است پذیرایی کند، فقط می‌خواست شما را امتحان کند. آی رفقا ببینیم چقدر معرفت داریم؟ در مشهد در مسیر حرم امام رضا علیه السلام آمده، در ماشینیش دو تا اشکال به وجود آمده، می‌گوید: ای بابا ما که سفر گناه نمی‌رویم، سفر زیارت داریم می‌رویم، خدایا اینقدر دارد بدبختی برای ما می‌آید! بنده خدا دارند امتحانت می‌کنند والّا:

۱. بحار‌الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۳؛ اللهوف، ص ۱۰۸؛ مشیر الاحزان، ص ۶۳.

اگر با دگرانش بود میلی چرا ظرف مرا بشکست لیلی

دارند امتحانات می‌کنند. تو ادعا می‌کنی محبّ امام رضا علیه السلام هستی، یک امتحان از شما می‌گیرند.

معرفت حضرت زینب علیها السلام

معرفت حضرت زینب علیها السلام مثال زدنی است که باران بلا و ابتلا از آسمان، از چهار سالگی برایش باریده، وقتی دشمن نمک روی زخمش می‌پاشد، می‌گوید: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا»^۱ من از خدا چیزی جز زیبایی ندیدم. این سؤال اول که چقدر محبت‌مان را با معرفت عجین کرده‌ایم؟ یکی از راههای معرفت هم این است که در و دیوار حرم، حدیث‌های امام رضاست، در کتاب‌های زیارت‌نامه احادیث امام رضاست، احادیث امام حسین علیه السلام است، احادیث امام سجاد علیه السلام است، وقتی حرم می‌آیم یک حدیث بخوانم.

عزیز من! قرار نیست که با قطره چکان به ما معرفت بدهند، با قرص و شربت به ما معرفت بدهند، هر که می‌خواهد معرفت پیدا کند، باید شاگردی و مطالعه بکند. راه معرفت تفکر است، شاگردی است، گناه نکردن است. من که ادعا می‌کنم امام رضا علیه السلام را دوست دارم، امام حسین علیه السلام را دوست دارم، فاطمه زهرا علیها السلام را دوست دارم، چقدر به این‌ها معرفت پیدا کرده‌ام؟

وقتی من الگوی زندگی ام امام رضا علیه السلام نباشد، غربی‌ها باشند، می‌دانید چقدر ناسزا و بی‌ادبی است؛ یعنی یا امام رضا نعوذ باللّٰه، نستجیر باللّٰه تو نمی‌توانی الگوی زندگی امروز من باشی، تو ناقصی، من از غربی‌ها می‌خواهم الگو برای ازدواج انتخاب کنم. وقتی آدم معرفت نداشته باشد این اتفاقات می‌افتد. وقتی می‌گوییم به سنت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و آله و سلم بچه‌هایت را ازدواج بده، به سنت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و آله و سلم مهریه تعیین کن، به سنت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و آله و سلم جشن ازدواج بگیر! توجه نمی‌کنی،

۱. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۵؛ اللهوف، ص ۱۶۰؛ منیر الاحزان، ص ۹۰.

می‌روی با سنت و عرف غربی‌ها بچه‌هایت را ازدواج می‌دهی، زندگی‌شان را تنظیم می‌کنی، از این‌ور هم می‌گویی عاشق امام رضا علیه السلام هستم، می‌دانی معنایش چیست؟! یعنی امام رضا شما فقط به درد مریض شفا دادن می‌خوری، فقط به درد قرض ادا کردن می‌خوری، به درد الگوی زندگی نمی‌خوری!! لا اله الا الله، وقتی معرفت نباشد اینگونه می‌شود که آبروی اهل بیت را می‌بریم.

۲. عجین کردن محبت با اطاعت

سؤال دومی که عاشقان امام حسین علیه السلام از خودشان پرسند؛ این است که محبتی که من به امام حسین علیه السلام دارم چقدر با اطاعت عجینش کردم؟ محبت بدون اطاعت چقدر ارزش دارد؟ مثالی برایتان بزنم: آقا من لباس روحانیت پوشیده‌ام معمولاً نماز جماعت بخوانند، یک نفر که لباس روحانیت دارند می‌گویند بیا جلو بایست، ما می‌خواهیم به تو اقتدا کنیم و نمازمان را همراه تو بخوانیم. تو بگو الله اکبر، ما هم بگوییم الله اکبر. آیا عاقلانه است که به من بگویند حاج آقا بیا شما امام ما باش! ما کارتان داریم ولی مرا وسط مسجد بگذارند دور من بچرخند، بگوییم آقا پشت سر من بایستید نماز بخوانید! بگویند حاج آقا کار به کار ما نداشته باش، شما نمازت را بخوان ما دورت می‌چرخیم! ای مردم! ما پشت سر امام حسین علیه السلام ایستاده‌ایم نماز بخوانیم یا می‌خواهیم دورش بچرخیم؟ آی عاشقان، ما داریم دور امام حسین می‌چرخیم یا پشت سرش نماز می‌خوانیم؟ اطاعت؛ یعنی شباهت.

خاطره‌ای خواندنی

من یک خاطره‌ای را از این حرم دارم که بارها هم گفته‌ام که به برکت امام رضا علیه السلام خیلی مفید واقع شده است. الحمدلله یک روز در همین حرم امام رضا علیه السلام داشتم صحبت می‌کردم، یک دختر خانمی بعد از صحبت من آمد، گفت: حاج آقا من چادری نیستم، این چادر را به خاطر حرم پوشیده‌ام، از حرم هم بیرون بروم، چادرم را در می‌آورم؛ چون حرف‌های شما را

گوش کردم قانع نشدم. یک چیزی بگوئید که قانع بشوم! خوب این هم عاشق بوده که حرم امام رضا آمده. من به کمک امام رضا علیه السلام به او پنج تا کلمه گفتم. گفتم دختر گلم! پنج تا سؤال ساده از شما می‌پرسم، جواب من را بده، گفت: بفرمائید.

این سؤالات را در ذهنتان بسپارید بسیار قشنگ است. این پنج تا سؤال را برای آن‌ها که چادر ندارند پیامک کنید، نامه بفرستید، ان شاء الله به برکت امام رضا علیه السلام باحیا شوند. به او گفتم: ۱- دختر گلم قیامت را قبول داری؟ گفت: به خدا قبول دارم. ۲- شفاعت را هم قبول داری؟ گفت: به خدا شفاعت را هم قبول دارم. ۳- آیا قبول داری محور شفاعت روز قیامت فاطمه زهرا علیها السلام است؟ گفت: این را هم قبول دارم. ۴- آیا این منطق را قبول داری هر چه شباهت بیشتر، شفاعت بیشتر، گفت: این را هم قبول دارم. ۵- گفتم حالا که تو قیامت را قبول داری، شفاعت را هم قبول داری، منتظر شفاعت حضرت زهرا علیها السلام هستی، می‌دانی شباهت بیشتر شود، شفاعت بیشتر می‌شود، تو با چادر به حضرت زهرا علیها السلام شبیه‌تری یا بی‌چادر؟ سرش را انداخت پایین، گفت: حاج آقا به حضرت زهرا قسم می‌خورم دیگر چادرم را در نیاورم.

آقا من با پای محبت به حرم امام رضا علیه السلام آمده‌ام نباید یک ذره شبیه امام رضا شوم؟ اطاعت؛ یعنی شباهت. کجای زندگی‌مان شبیه محبوبمان است؟ می‌گویند: عاشق و معشوق یک رنگ‌اند حتی در فراق. قربان این جوان‌های طرفدار فوتبال بشوم، برای این که نشان بدهند طرفدار تیم محبوبشان هستند، سر و وضعشان را رنگ تیم محبوبشان می‌کنند. آی طرفدارهای امام حسین علیه السلام یک نگاه به سر و وضعتان بکنید، ببینید رنگ امام حسین هستید؟ طرفدارهای حضرت زهرا علیها السلام یک نگاه به سر و وضعتان بکنید ببینید هم رنگ فاطمه زهرا علیها السلام هستید؟ کجای زندگی ما هم رنگ است؟ عروسی‌هایمان؟ مهمانی‌هایمان؟ خیابان‌هایمان؟ خریدهایمان؟ مغازه‌هایمان؟ بازارمان؟ نمی‌خواهم ناامیدتان کنم یک کم می‌خواهم گزیده بشویم. شب عید است یک کم تلنغر بخوریم. محبت ما چقدر با اطاعت عجین شده؟ حالا

اطاعت نباشد که ما نعوذ بالله منافق می شویم. به زبان بگویم فدایت بشوم، به عمل هیچ علامتی نداشته باشم؟! سؤال دوم از میزان اطاعت بود. بیایم حداقل در زندگی هایمان قدم های کوچک را برداریم.

۳. عجین کردن محبت با خرج کردن

سؤال سومی که عاشقان امام حسین علیه السلام از خودشان پرسند این که محبتی که من به امام حسین دارم چقدر برایش خرج کرده ام؟! چقدر آبرو گذاشته ام؟ چقدر سیلی خورده ام؟ والا مثل من مثل آن بنده خدایی می شود که چند تا نان خریده بود داشت در کوچه راه می رفت، دید یک فقیر و گرسنه ای نشسته در کوچه گریه می کند، این آقای که نان دستش بود به این فقیر گفت: برای چه داری گریه می کنی؟ گفت: از زور گرسنگی، این هم کنار این فقیر گرسنه نشست، های های گریه کردن، چند لحظه که گذشت، فقیر گفت: جناب شما برای چه گریه می کنید؟ گفت به حال گرسنگی تو دارم گریه می کنم و اشک می ریزم. فقیر گفت: خدا خیرت بدهد یک دانه نان بده من بخورم سیر شوم دنبال کارم می روم، تو هم برو دنبال کارت. گفت: صبح تا شب برایت گریه می کنم ولی از نان خبری نیست. بعضی ها این طورند، می گویند حسین جان! صبح تا شب برایت گریه می کنیم ولی از خمس خبری نیست، زکات خبری نیست، آبرو برایت خرج نمی کنیم.

جوانی پهلوی من در ماشین نشسته بود، می خواست سیگار روشن کند یک کم با هم رفیق شدیم، گفت: حاج آقا اجازه می دهید سیگار روشن کنم؟ گفتم: نه، گفت: به احترام رفاقت شما این یک ساعتی که کنار شما هستم سیگار نمی کشم، گفتم: عجب معرفتی، بارک الله، یک سؤال از شما بکنم؟ گفتم: تا حالا شده یک بار از خودت بررسی به احترام رفاقت با امام حسین علیه السلام سیگارم را کنار بگذارم؟

چقدر آبرو برای امام حسین علیه السلام خرج کردیم؟ چقدر مال برای امام حسین علیه السلام خرج کردیم؟

مادرهای شهید، چقدر فرزندان‌شان را برای امام حسین علیه السلام خرج کردند؟ مادری از دامغان سال ۶۳ به جبهه آمده بود، گفتم: مادر برای چه اهواز آمده‌ای؟ گفت: آمده‌ام دنبال جنازه بچه‌ام می‌گردم، گفتم: خوب بچه‌ات شهید شده باشد به تو خبر می‌دهند. وقتی بچه‌اش را پیدا کرد می‌دانی چه گفت: گفت: حسین جان! ممنونتم این قربانی چهارم را از من قبول کردی. آی آنهایی که عاشق امام حسین علیه السلام هستید چقدر حاضریم از عزیزانمان برای امام حسین هزینه کنیم.

سه تا سؤال این بود: ۱- چقدر محبت‌م با معرفت عجین شده، ۲- چقدر محبت‌م با اطاعت عجین شده، ۳- چقدر محبت‌م با هزینه کردن عجین شده؟ رفیقی که اهل خرج کردن نباشد که رفیق نامرد است. ما که نمی‌خواهیم دوست نامرد امام حسین علیه السلام باشیم.
خدایا! ما را محبّ واقعی اهل بیت علیهم السلام قرار بده.

روز ولادت امام حسین علیه السلام

قال الصادق علیه السلام: «رحم الله شیعتنا خلقوا من فاضل طیتنا یحزنون لحزنا و یفرحون لفرحنا»^۱

مقدمه

روز میلاد سید و سالار شهیدان، ابا عبدالله الحسین علیه السلام است. یک سؤالی بکنم. آدم وقتی می‌خواهد چشم روشنی به یمن قدوم عزیز و اولادی که به دنیا آمده بدهد یک کادو می‌برد. آدم در تولدها کادو می‌برد و در عیدها عیدی می‌دهد. من می‌خواهم از خودم و شما سؤال کنم ما امروز برای امام رضا علیه السلام برای فاطمه زهرا علیهما السلام کادو چه آورده‌ایم؟ شما که برای خانه خواهرتان که بچه‌اش به دنیا بیاید کادو می‌برید، برای امام رضا علیه السلام امروز کادو نیاورده‌اید؟ صلواتی که عزیزمان اشاره کردند کادوی قشنگی است، ولی این‌ها از ما کادوی بیشتری توقع دارند به این معنا که شما کادو برای دیگران لباس، ظرف، یک قطعه طلا و یک چیز ارزشمند می‌برید و از او هم یک عیدی ارزشمند می‌خواهید.

من دو سه تا کادو را می‌خواهم اشاره کنم هر که آورده خوش به حالش و بعد هم سه تا عیدی را می‌خواهم بگویم. ما گاهی وقت‌ها بلد نیستیم از در خانه اهل بیت علیهم السلام چه بخواهیم. باید از خودشان بپرسیم آقا ما چه بخواهیم بهتر است، چه بخواهیم به صلاح ما است؟ آدم گاهی وقت‌ها باید از این خاندان بپرسد، وقتی عید به دیدنشان می‌آید چه بخواهد، چه عیدی بخواهیم که تناسبی با این خاندان دارد؟! آقا پول جای دیگر هم پیدا می‌شود، چیزهای دیگر

۱. الحکم الزاهره با ترجمه انصاری، ص ۴۶۸.

جای دیگر پیدا می‌شود، چیزی را از امام رضا علیه السلام از فاطمه زهرا علیها السلام عیدی بخواهیم که جای دیگر پیدا نمی‌شود. حالا من چند تا کادو را نام می‌برم و چند تا عیدی را هم برایتان بیان می‌کنم.

بردن کادوی مورد نیاز برای خانواده‌ها

بعضی از خانواده‌ها یک زرنگی قشنگی دارند - این را هم می‌خواهم بگویم یک تذکر است - مثلاً: می‌خواهند برای تازه عروس کادو ببرند، برای تازه به دنیا آمده، برای خانواده‌شان کادو ببرند به جای این که کادوهای الکی ببرند و کادوهایی که دو روز در خانه است، بعد از آن از بین می‌رود، کمی رایزنی می‌کنند که ببینید این خانواده چه لازم دارند، یک خواهر بزرگتری، یک برادر بزرگتری سروگوشی آب می‌دهد، بعد می‌آید به تمام آنهایی که می‌خواهند کادو بگیرند می‌گوید: این‌ها هنوز یخچال نخریده‌اند، اگر می‌خواهید کادو بخرید بیاید پول‌هایمان را روی هم بگذاریم یخچال بخریم که در حقیقت هم کادو خریدیم و هم نیاز آن‌ها را برطرف کرده‌ایم. این مدیریت قشنگی است.

آی مادرها، آی پدرها، آی بزرگترها که می‌خواهید کادو بخرید بیاید از این کارها بکنید! طرف دختر دانشجو دارد، پسر دانشجو دارد الان می‌خواهد ثبت نام دانشگاه بکند، الکی چیزهای مصرفی برایش نخرید. ثبت نام دانشگاه سیصد چهارصد هزار تومان پول می‌خواهد، ده نفر، پنج نفر جمع شوید این پول را در پاکت بگذارید زیرش هم بنویسد ما می‌خواستیم یک هدیه برای شما بخریم، هزینه دانشگاه دخترتان را هدیه آوردیم. چقدر قشنگ است هم کادو بردیم و هم نیاز آن‌ها را در نظر گرفتیم. بچه‌ای که تازه به دنیا آمده، می‌خواهند برایش کادو بخرند، خوب این بچه مثلاً: ماشین کهنه شور ندارد، برای مادرش سخت است بنشیند کهنه بشوید، پول‌هایمان را روی هم بگذاریم یک ماشین کهنه شور برایشان بخریم.

حالا به سراغ اهل بیت علیهم السلام برویم. باید برویم از مادرشان فاطمه علیها السلام بپرسیم، از پدرشان امیرالمؤمنین علیه السلام بپرسیم ما برای شما چه کادویی بیاوریم؟! امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هر کس

می‌خواهد برای من (مضمون و ترجمه مال من است) کادو بیاورد چند چیز بیاورد، ما این کادوها را خیلی دوست داریم. بعضی‌ها می‌گویند: یا امام رضا ما برای حرم شما گوسفند آوردیم، گوسفند هم باشد خوب است. ما برای حرم شما پول آوردیم، پول هم باشد خوب است. ما برای حرم شما قالی آوردیم، قالی هم باشد خوب است. ما برای حرم شما چراغ آوردیم، چراغ هم باشد خوب است ولی هیچکدام از این‌ها را امام رضا علیه السلام نگفته برایم بیاورید. اگر هم بیاورید آستان قدس قبول می‌کند و خیلی هم از شما تشکر می‌کنند.

اما آن چیزی که امام رضا علیه السلام گفته یک چیز دیگر است. من چون شما را دوست دارم، می‌خواهم پیام امیرالمؤمنین علیه السلام را به شما برسانم. امروز خدا به امیرالمؤمنین علیه السلام حسین داده. امروز فاطمه علیه السلام حسین دار شده. مردم! وقتی می‌گویند حسین، چرا گریه می‌کنید؟ چون وقتی قنذاقه‌اش را دست رسول الله صلی الله علیه و آله دادند، حضرت زیر گلویش را بوسید. مثل فردایی قنذاقه عباس را دست امیرالمؤمنین علیه السلام دادند، چرا گریه می‌کنید؟ آخر وقتی ام البنین قنذاقه عباس را دست امیرالمؤمنین علیه السلام داد، بازوهایش را بوسید. امروز علی علیه السلام پسر دار شده، فردا پسر دیگری خدا به او داده، پس فردا امام سجاد علیه السلام را خدا به امام حسین علیه السلام داده. این‌ها همه خوشحالند، از من و شما کادو می‌خواهند. یا امیرالمؤمنین شما چه کادو می‌خواهید؟! گوش بدهید! حضرت فرمودند: چند چیز را برای من کادو بیاورید:

بردن کادو برای اهل بیت علیهم السلام

۱. گناه نکردن

«أَعْيُنُنِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعِفَّةٍ وَسَدَادٍ»^۱ اولین چیزی که در خانه اهل بیت علیهم السلام به عنوان کادو بیاورید ورع است. ورع؛ یعنی امروز بیا به امام رضا علیه السلام بگو ده تا زمینه گناه جلووم بود،

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

دست رد به سینه‌اش زدم. این را بیا به امام رضا گزارش بده. امام رضا نامحرم جلوبیم عشوه آمد، گفتم: دارم حرم امام رضا می‌روم برو کنار، به او نگاه نکردم. امام رضا دیشب یک جایی مهمانی رفتم، ماهواره روشن بود دیدم دارد شو نشان می‌دهد، گفتم: خاموش کن، فردا می‌خواهم بروم به امام رضا بگویم این هدیه را برای شما آورده‌ام. اگر این هدیه آوردی سرت را بالا بگیر، ولی اگر تا دم در هم داشتی گناه می‌کردی سرت را پایین بینداز. بگو آقا شرمندهم، تا دم در حرم داشتیم گناه می‌کردم هیچ چیز برایت نیاورده‌ام.

اولین هدیه‌ای که امام رضا از من و شما می‌خواهد ورع است. ورع؛ یعنی گناه نکردن. بگو امام رضا قاضی بودم، وکیل بودم، مدیر بودم، نامه آوردند، می‌توانستم با یک جابجایی کوچک، بیست میلیون، صد میلیون ببرم، هیچ کس هم نفهمد ولی نکردم. امام رضا مسافر در ماشینم نشست، کیف پولش را جا گذاشت دیدم بیست میلیون تومان در کیفش است دنبال مسافر گشتم تا او را پیدا کردم. اگر از این کادوها آوردی خوش به حالت. امام رضا نامحرم برایم پیامک زد جوابش را ندادم تا بفهمد من مشتری پیامک نامحرم نیستم. امام رضا در اداره‌ام همکاری نامحرمم با من خوش و بش کرد، اما من سفت و محکم ایستادم با او خوش و بش نکردم، گفتم: می‌خواهم این ورع را برای امام رضا هدیه ببرم. امام علی علیه السلام فرمودند: هر کس می‌خواهد برای ما هدیه بیاورد ورع بیاورد؛ یعنی گناه نکند.

در آستانه ماه مبارک رمضان وجود نازنین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در خطبه شعبانیه که در جمعه آخر ماه شعبان ایراد کرد، یک نفر از پای منبر پیغمبر بلند شد، گفت: یا رسول الله در ماه رمضان بهترین عمل چیست؟ روزه گرفتن، نماز خواندن، قرآن خواندن، قرآن به سر گرفتن، گریه کردن، الهی العفو و... پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: نه، بهترین عمل در ماه مبارک رمضان گناه نکردن است. هیچ چیزی به اندازه گناه آسمان و زمین را قفل نمی‌کند: «وَصَاقَتِ الْأَرْضُ وَ مُنِعَتِ السَّمَاءُ»^۱

۱. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۸۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۲۷۵؛ مصباح الکفعمی، ص ۱۷۶.

چرا چند سال است بارندگی کم است؟ یک دلیلش به خاطر گناهان است. اگر می‌خواهید برای امام رضا علیه السلام و برای فاطمه زهرا علیها السلام هدیه بیاورید، گناه نکنید! بگوییم یا امام رضا دیروز خانه ما مهمانی بود؛ چون در مهمانی نامحرم رفت و آمد می‌کرد، با لباس آنچنانی جلوی مهمان نیامدم. یا امام رضا دیشب خانه ما پذیرایی بود، سفره زنان را از مردان جدا گذاشتم، قوم و خویشیم مشکلی نیست اما همین که زن و مرد سر یک سفره بنشینند خوب قطعاً زمینه گناه فراهم می‌شود. امروز برای امام رضا علیه السلام هر کس هر چقدر ورع آورده خوش به حالش. امام رضا علیه السلام کادویش را می‌گیرد، قول به شما می‌دهم امام رضا علیه السلام می‌گوید: بیا جلو می‌خواهم کادویت را در آغوش بگیرم؛ چون من این کادوها را دوست دارم. پس اولین کادو گناه نکردن است.

ببینیم چند تا گناه سر راه ما بود، انجام ندادیم؛ البته مواظب باشید اینجوری نشوید که مثل آن عزیز نابینا می‌گفت: خوش به حال خودم که به نامحرم نگاه نکردم. خوب نابینا به نامحرم نگاه نکند که هنر نیست، اگر شخصی جوان و خوش تیپ باشد و دنبال ناموس کسی نرود هنر است. آن کسی که مریض است، دارد چراغ می‌دهد تو دنبالش نرو! آمده می‌گوید: حاج آقا طرف خودش دارد مرا می‌کشاند، گفتم او نفهمی کرد تو به او بگو دختر نیاز داری برو به پدرت بگو، به مادرت بگو، عروست کنند. گناه؛ یعنی دور شدن از خدا، گناه؛ یعنی دور شدن از فاطمه زهرا علیها السلام گناه؛ یعنی دور شدن از رحمت الهی.

۲. تلاش جهادگونه

دومین چیزی که در خانه اهل بیت علیهم السلام به عنوان کادو بیاورید تلاش جهادگونه است. بیکاری محل تخم‌گذاری شیطان است. من دیروز داشتم مشهد می‌آمدم خیلی برایم جالب بود، یک آقای کنار من در هواپیما نشسته بود که مدیر یک مجموعه اقتصادی و وضعیت پولی‌اش هم خیلی عالی بود. دیدم موبایلش را درآورد، عکس یک آقا پسرش را نشان داد، گفتم: این

کیست؟ گفت: پسر من است که لباس کار مکانیکی پوشیده بود. گفت: حاج آقا من نیاز به پول ندارم، بچه‌هایم هم خیلی نیاز به پول ندارند ولی به بچه‌هایم یاد داده‌ام اگر اهل کار کردن باشید، اهل گناه نیستید. شما کار بکنید شیطان از شما دور می‌شود. شیطان سراغ آدم‌های بیکار می‌گردد. حاج آقا امتحانات مدرسه‌اش تمام شد (دوم سوم راهنمایی) لباس کار پوشیده، مکانیکی رفته؛ چون باور کرده اگر کار بکند وسوسه‌های شیطان سراغش نمی‌آید.

ای پدر و مادرها امروز بیایید به امام رضا بگویید آقا جان من به خاطر این که دیدم چند فرزند در خانه دارم، تابستان، این‌ها به گناه آلوده می‌شوند برای دخترم خیاطی درست کردم، گلدوزی درست کردم، نقاشی درست کردم و برای پسر هم کلاس گذاشتم یا او را سر کار گذاشتم؛ چون هم به نفع خودشان است و هم فردا که وارد زندگی که می‌شوند بی‌عرضه نیستند. این هدیه را برای امام رضا علیه السلام اگر آوردید بسم الله بگویید! امروز یکی از مشکلات در جامعه ما تنبلی و بیکاری است. از زیر کار در رفتن است. از داخل خانه شروع می‌شود، در مدرسه، در اداره، بعدها آقا مدیر کل می‌شود، کار نمی‌کند الکی حقوق می‌گیرد، کار مردم هم گره می‌خورد.

تلاش امام باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام در سن ۵۴ سالگی، در زمین کشاورزی بیل می‌زدند، محمد بن مکندر جلو آمد گفت: یابن رسول الله! به قول ما اینقدر حرص نزنید، از شما دیگر گذشته اینقدر دارید بیل می‌زنید، حضرت فرمودند: اگر در این لحظه مرگ من فرا برسد در بهترین لحظه زندگی دارفانی را وداع گفته‌ام، در حقیقت دارم عبادت می‌کنم؛ چون کار کردن در مکتب ما عبادت است.^۱

ای پدر و مادرها تابسان است می‌خواهید گناه کم شود، بچه‌هایتان را به کار کردن وادار

کنید، در خانه به آن‌ها مسئولیت بدهید، این هدیه‌ای به امام رضاست. دختر شما باید از دوازده سیزده سالگی کارهای مادر را یاد بگیرد، پسر شما باید از دوازده سیزده سالگی کارهای بابا را یاد بگیرد ولی بعضی وقت‌ها دیده می‌شود پسر و دختر بیست ساله سی ساله عرضه چرخاندن زندگی را ندارند. بروید از پیرمردها پرسید شانزده سالشان بوده که داماد شده‌اند، یک زندگی دو زندگی را چرخانده‌اند. آدمی که از زیر کار فرار کند، از داخل خانه یاد گرفته، در اداره هم در می‌رود، در حرم هم بگذارندش از زیر کار در می‌رود، زمان امام زمان هم باشد از زیر کار در می‌رود. پدر و مادر باید فرزندان را اهل کار بار بیاورند که این هدیه‌ای به امام رضاست.

بعضی وقت‌ها به من می‌گویند در برنامه‌هایت مخصوصاً در تلویزیون خیلی از خانم‌ها طرفداری می‌کنی، گفتم: خانم‌ها زحمت‌هایی می‌کشند، سختی‌هایی می‌کشند که بالاترین سختی‌شان این است که شما مردها را تحمل می‌کنند، باور کنید اهل بهشت هستند. ولی خانم‌ها گاهی وقت‌ها اجر خودشان را ضایع می‌کنند که علت ضایع شدن اجر خانم‌ها بیکاری‌هایشان است. وقتی بیکار می‌شوند اعضا و جوارح بیکار می‌شوند، اما زبان پرکار می‌شود. یا غیبت است، یا تهمت است، یا فضولی است، یا سرکشی است که خیلی از اتفاقات از این پرکاری زبان است، آتش به پا می‌کند.

خانم فاطمه زهرا علیها السلام که دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، امام صادق علیه السلام فرمودند: اینقدر مادرم در خانه کار می‌کرد که از دستانش خون می‌آمد. زن باید در خانه کار بکند چه کسی گفته که زنی که مردش پولدار است دیگر نباید کار بکند، همه کارهایش را باید بدهد نوکر برایش بکند؟ نه، زن باید در خانه کار بکند، اما کارهای متناسب. هیچ اشکالی ندارد لباس بدوزند، قالی ببافند، کارهای دیگری بکنند؛ چون انسان وقتی بیکار می‌شود، مزرعه شیطان می‌شود. خیلی جاها پیشنهاد کرده‌ام چند تا خانم جمع شوند، جهیزیه برای دختران یتیم و بی‌بضاعت درست کنند، سیسمونی برای بچه‌های بی‌بضاعت درست کنند، برای خیریه‌ها بسته‌بندی درست کنند.

خودش کلی کار است. ذکر می‌گویند، کار هم می‌کنند و گناه نمی‌کنند. این هدیه‌ای برای امام رضا علیه السلام است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: کار. قرآن ما می‌فرماید: «لَيْسَ لِإِنْسَانٍ إِلَّا مَا سَعَى»^۱.

نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

امسال هم مقام معظم رهبری (حفظه الله) اعلام کردند کارمندان، کارگران، صنعت‌گران، مبلغان، معلمان و روحانیون همه باید کار مضاعف بکنند؛ چون دشمنانمان خیلی دندان تیز کرده‌اند که پدر این مملکت را در بیاورند. وقتی کار کردید هیچ غلطی نمی‌توانند بکنند ولی وقتی تنبلی کردید توی سرمان می‌زنند.

۳. محکم بودن

سومین چیزی که در خانه اهل بیت علیهم السلام هدیه بیاورید محکم بودن است. «أَعْيُنُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعِفَّةٍ وَسَدَادٍ»^۲ سداد؛ یعنی چه؟ یعنی محکم بودن. یعنی یابن رسول الله شیطان هر چه به من حمله کرد من مثل یک دژ محکم مقابلش ایستادم. ولی بعضی‌ها اینقدر سستند که حد ندارد.

همراهی نکردن شیطان

می‌گویند: شخصی شیطان را خواب دید، دید شیطان یک طناب ضخیمی دستش است، گفت: جناب شیطان این طناب مال چه کسی است؟ گفت: مال شیخ مرتضی انصاری آن عالم بزرگوار که از سر شب دو سه مرتبه به گردش انداختم اما او طناب را پاره کرد. بعد این شخص پرسید جناب شیطان این طناب مال کیست؟ گفت: این مال فلان مؤمن است، یکی یکی سؤال کرد تا طناب‌ها تمام شد. به این شخص برخورد، به شیطان گفت: خوب من

۱. نجم، ۳۹.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

هم یک آدم متشخص و متدین هستم طناب من کو؟ گفت: تو که طناب نمی‌خواهی خودت داری دنبال من می‌آیی. بعضی‌ها سستند، مثلاً: می‌خواهد نماز بخواند یک لحظه تلویزیون را روشن می‌کند می‌بیند فلان سریال شروع شد شل می‌شود، نمی‌تواند نماز بخواند، نامحرمی می‌بیند شل می‌شود، پیشنهاد گناه می‌شود، سست می‌شود. فدایت بشوم یا امیرالمؤمنین از ما چه می‌خواهی آقا جان؟ می‌گوید: من از شما محکم بودن می‌خواهم.

شما در منبرهای مرحوم کافی حتماً این داستان را شنیدید که یکی از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام اسمش طرماع است. معاویه یاران امیر را با پول و با زر و زور می‌خرید. طرماع نامه امیرالمؤمنین علیه السلام را به درگاه معاویه برد، معاویه گفت: طرماع به اندازه وزنت به تو طلا می‌دهم دست از علی بردار! طرماع گفت: جناب معاویه وزن من که سهل است به اندازه قصرت هم به من طلا بدهی یک تار موی علی علیه السلام را با تو عوض نمی‌کنم.^۱

بارک الله طرماع، این جا دست از علی برداشت ولی یک جا شل شد، کربلا آمد یارانی هم برای امام حسین علیه السلام آورد، عاشق امام حسین هم بود، آدم بدی نبود ولی به امام حسین علیه السلام گفت: می‌خواهم بروم یک سری به زن و بچه‌ام بزنم و بیایم. امام حسین علیه السلام فرمودند: طرماع می‌روی برمی‌گردی شاید دیر شود! گفت: نه آقا با اسبم تند می‌روم و برمی‌گردم. یک کم دلش همراه زن و بچه‌اش بود، رفت و برگشت که خبر شهادت امام حسین علیه السلام را شنید.^۲ شهدا فدایتان بشوم. ترکش خورد دست برداشت، تیر خورد دست برداشت، اسیر شد دست برداشت. امیرالمؤمنین امروز از من و شما چه کادویی می‌خواست؟ حرف‌هایم را خلاصه کنم، ۱- ورع، ۲- تلاش و کار، ۳- استقامت و استحکام. خانواده باید استحکامش قوی باشد، خانم محترم! به اندک بهانه‌ای پیشنهاد طلاق نده! بگو یا امیرالمؤمنین با سختی‌های زندگی‌ام ساختم، کانون خانواده را نگذاشتم از هم بپاشد.

۱. بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۲۸۹.

۲. تاریخ الامم و الملوک طبری، ح ۵، ص ۴۰۶.

۴. عفت

چهارمین کادویی که در خانه اهل بیت علیهم‌السلام هدیه بیاورید عفت است. امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: «أَعْيُنُنِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعِفَّةٍ وَ سَدَادٍ» امروز برای امیرالمؤمنین عفت را کادو بیاور! عفت چشم «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» بگو یا امیرالمؤمنین، یا امام رضا چشمم را از ماهواره، از عکس‌ها، از صحنه‌ها، از گناهان پوشاندم. عفت لباس را کادو بیاور! عفت مجلس دامادی و عروسی‌ات را برای امام رضا علیه‌السلام هدیه بیاور! عفت مغازات را هدیه بیاور! بگو در مغازه من ناموس مردم می‌آید مواظبش هستیم. در ماشین من، ناموس مردم می‌نشیند مواظبش هستیم. این چهار تا کادو را اگر برای امام رضا علیه‌السلام هدیه آوردید خوش به حالتان. امام رضا علیه‌السلام این کادوها را دوست دارد، امیرالمؤمنین علیه‌السلام دوست دارد.

دین‌شناسی و دینداری (۱)

قال علی علیه السلام «اعْلَمُوا أَنَّ مَلَكَ أَمْرِكُمْ الدِّينُ وَ عِصْمَتُكُمْ التَّقْوَى»^۱

مقدمه

خدا را شاکر و سپاسگزارم که فرصتی پیدا کردیم تا با شما عزیزان و بزرگواران پیرامون مباحث معرفتی مکتب اهل بیت علیهم السلام گفت‌وگویی داشته باشیم و باز هم شکرگزاریم بحثی را که توفیق پیدا کردیم محضر شما باشیم در واقع همان بحث معرفت و تقواست. بحث دین‌شناسی، بحث معرفت است و بحث دینداری هم بحث تقواست. همان ایمان و عمل صالحی که ترجیح بند سفارشات قرآن هست. هندسه بحث ما براساس تجربه‌ای که الحمدلله در جمع جوانان عزیز، فرهیختگان دانشگاهی داشتیم به نظر می‌رسد این هندسه تحلیل منطقی بحث که هم گویای مباحث نظری بحث است و هم راهنمای راهکارهای عملی هست، مورد استقبال جوان‌های عزیزمان زیاد قرار گرفته که ما در چستی بحث، ماهیت بحث را می‌گوییم، حقیقت بحث را می‌گوییم، اجزاء و شرایطش که مقوم آن بحث هستند می‌گوییم. در چرایی بحث، فلسفه بحث را می‌گوییم. در هر بحثی می‌توانیم با این هندسه وارد بشویم: چرایی بحث؛ یعنی فلسفه بحث ضرورت‌ها. اگر آن حقیقت را داشته باشیم چه برکاتی دارد، اگر نداشته باشیم چه آسیب‌هایی دارد و در بخش چگونگی بحث، در واقع راهنمایی می‌شویم به راهکارهای عملی و مسیرهای تحقق آن مفهوم و آن حقیقتی که می‌خواهیم راجع به آن بحث

۱. بحارالانوار، ج ۳۴، ص ۳۴۶؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۱۵۳.

بکنیم و همین مقدار کافی می‌دانم با یک نکته اضافه‌تر مبنی بر این که شما می‌دانید در رابطه با ملاک‌های ارزش‌گذاری در قرآن آنقدر که بررسی شده است سه تا ملاک را برتر معرفی کرده است.

ملاک‌های ارزش‌گذاری برتر در قرآن

۱. دین‌شناسی

ملاک اول ارزش‌گذاری در قرآن، دین‌شناسی است. «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»^۱ آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند مساویند؟ «يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ»^۲ آیا کسانی که بینا هستند با کسانی که نابینا هستند مساویند؟ «وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»^۳ آنهایی که اهل معرفتند خدا بالاترین درجات را به آن‌ها داده؛ یعنی دین‌شناسی یکی از ملاک‌های ارزش‌گذاری در مکتب توحید است. حالا چپستی و چرایی و چگونگی‌اش را بحث خواهیم کرد. این قاعده را هم عزیزان همیشه داشته باشند. پیامبر ﷺ فرمود: «الْمَعْرُوفُ بِقَدْرِ الْمَعْرِفَةِ»^۴ هرچقدر این فهم و شناخت من و شما بیشتر شود، سهم ما بیشتر است. خیلی قشنگ است هرچه فهم ما بیشتر، خسارت ما کمتر است. این در مقوله دین‌شناسی و دین‌دانی است.

۲. دینداری

دومین ملاک ارزش‌گذاری در قرآن دینداری است. دومین بحثی است که امروز می‌خواهیم داشته باشیم، دینداری است. «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ»^۵ مشتقات بحث تقوا حدود ۵۰۰

۱. زمر، ۹.

۲. أُنْعَام، ۵.

۳. مجادله، ۱۱.

۴. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۹۶؛ جامع الأخبار، ص ۱۳۷.

۵. حجرات، ۱۳.

مرتبه در قرآن تکرار شده است. تقوا یعنی چه؟ تقوا؛ یعنی رعایت چهارچوب‌های الهی در زندگی، رعایت حدود الهی، یعنی پیاده کردن دین در وادی عمل.

۳. دین یاری

ملاک سوم ارزش گذاری در قرآن، دین یاری است؛ چون در بحث‌های دیگر است من فقط اشاره می‌کنم. «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا»^۱ پس سه تا ملاک ارزش گذاری بیش از همه در قرآن به آن تأکید شده که دو تایش بحث امروز ماست: ۱- دین‌شناسی، ۲- دینداری، ۳- دین یاری.

تعریف چیستی دین

قطعاً زمانی که بخواهیم روی دین‌شناسی کار کنیم، اول باید دو تا چیستی را کار بکنیم: ۱- چیستی دین، ۲- چیستی شناخت. دو تا مفهوم است که هم دین را باید تجزیه‌اش کنیم، توصیفش کنیم و تعریفش بکنیم و هم شناخت را. اول دین را بگوییم خیلی واضح است. من احساس می‌کنم شاید ساده‌ترین تعریفی که برای دین بتوانیم امروز بیان بکنیم با استفاده از آیات و روایات مخصوصاً با استفاده از کلام معمار کبیر انقلاب حضرت امام رحمه‌الله دین منبع پاسخ‌گویی به نیاز بشر در همه عرصه‌ها، در هر شرایط، در تمام زمان‌ها، در تمام مکان‌ها، برای همه انسان‌ها، آن هم به زیباترین نحو می‌باشد. بعضی‌ها قائلند که دین یکی از پاسخ‌دهنده‌ها به نیاز بشر است، ما می‌خواهیم بگوییم که دین تنها پاسخ‌دهنده به نیاز بشر است، دیگر پاسخ‌دهنده‌ها، پاسخ‌دهنده کاذب هستند.

ادبیات بیگانه خیلی نمی‌خواهیم به کار ببریم اما خیلی وقت‌ها بعضی از کلمات شاید انتقالش به ذهن راحت‌تر باشد. معمولاً هر سازنده‌ای که هر چیزی را می‌سازد یک کاتالوگی را می‌دهد،

یک بروشوری را می‌دهد. خدا این عالم را ساخته، خالق من و شما و خالق عالم هستی است. دین در واقع کاتالوگ این خلقت است که خدا می‌خواهد بگوید که تو در این خلقت اگر بخواهی به زیباترین نحو استفاده ببری، به زیباترین نحو نیازهایت را تأمین بکنی و به زیباترین نحو تمام برداشت‌هایت را داشته باشی، به وسیله این مجموعه دستورالعمل‌ها، آیین‌ها و آموزه‌ها می‌توانی داشته باشی؛ پس یک کلمه دین یعنی مجموعه پاسخ‌ها به نیازهای بشر که از طرف خالق این عالم و خالق هستی مطرح شده و جایگزین دیگری هم ندارد. هر جایگزین دیگری را هم که مطرح می‌کنند قطعاً سراب است، قطعاً کاذب است، قطعاً مجازی است و قطعاً نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای بشر باشد.

حالا متأسفانه همین جا من یک اشاره‌ای بکنم نمی‌خواهم وارد این بحث شوم. پیامبر ﷺ فرمود: «فان الأشياء تعرف بأضدادها»^۱ شما ببینید در تمام حملاتی که دارند به دین می‌کنند، بیشترین حمله به این دو محور است: ۱- دین اسلام غیر عقلانی است، ۲- دین اسلام غیر انسانی است، و اتفاقاً از این دو حمله می‌توانیم بفهمیم که دین ما در چه جهت‌هایی قوت دارد. «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^۲ تنها دین نزد خداوند اسلام است. در مباحث عملی، رفتاری و اخلاقی وقتی آدم تحلیل می‌کند می‌بیند که اتفاقاً بیشترین قوت دین ما در همین دو بخش است، هم عاقلانه‌ترین پاسخ‌ها را به نیازهای بشر داده و هم انسانی‌ترین پاسخ‌ها را به نیازهای بشر داده، و وقتی آدم می‌بیند دشمن دارد به این دو بعد دین ما حمله می‌کند، قوت دین ما کاملاً معلوم می‌شود پس دین این مجموعه است.

تعریف شناخت

شناخت را هم من اشاره بکنم. حضرت آیت‌الله جوادی آملی (حفظه الله) در بحث

۱. بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۲۹۲.

۲. آل عمران، ۱۹.

تفسیرشان فرمودند: عقل فطری ما، به تعبیری عقل مستقل ما پنج پیام به ما می‌دهد و پنج سؤال را از ما می‌پرسد که اگر این سؤالات اساسی را از دین بپرسد بهترین شناخت را پیدا کرده است. پیام‌هایی که عقل فطری به ما می‌دهد: ۱- هر وجودی مبدأی دارد، هر وجودی، وجود یک صدا، وجود یک نور، وجود یک رنگ مبدأی دارد و این را همه می‌فهمند حتی یک بچه هم که کنار ما نشسته صدای آژیری را بشنود، می‌گوید: این صدای آژیر یک مبدأی دارد، یا ماشین آمبولانس است، یا ماشین پلیس است و یا ماشین آتش‌نشانی است. یک مبدأ صدایی را دنبال می‌گردد. ۲- هر مبدأی مقصدی دارد، اگر این وجود مبدأی داشته، یک مقصدی هم دارد. ۳- بین هر مبدأ و مقصدی هم یک خط مستقیم و یک صراط مستقیم بیشتر وجود ندارد، این چیزی است که عقل ما می‌گوید. ۴- هر صراط و راهی هم راهنما لازم دارد، ما کوچکترین راه‌هایی که در زندگی مان داریم طی می‌کنیم، نیازمند راهنما هستیم. از میدان شهدا می‌خواهیم تا حرم امام رضا علیه السلام برویم چند تا راهنما سر راه ما ایستادند که ما را راهنمایی می‌کنند. ۵- هر راهی هم راهنمی دارد. این‌ها بدیهیات است، این‌ها حکم عقل فطری ماست، پیام هم می‌دهد.

حالا این کلیات خیلی مشکل ما را حل نمی‌کند، اما این پنج تا کلی ما را به پنج سؤال منتقل می‌کند؛ چون مهم‌ترین شناخت‌های ماست. اولین سؤال: این است که حالا هر وجودی یک مبدأ دارد آن مبدأ چیست؟ مبدأ کیست؟ چه ویژگی‌هایی دارد؟ بحث مبدأشناسی و خداشناسی. دومین سؤال: هر مبدأیی مقصدی دارد، آن مقصد کجاست؟ بحث معادشناسی؛ بحث این که مقصد حرکت مسیر عالم خلقت به کجا می‌انجامد. سومین سؤال: بین مبدأ و مقصد صراط و راهی هست، آن صراط و صراط مستقیم چیست؟ همان که گفتیم منبع پاسخگویی به سؤالات، یا صراط، یا سبک زندگی که بحث دین‌شناسی مطرح می‌شود. چهارمین سؤال: هر صراطی راهنما می‌خواهد، راهنما چه کسی است؟ بحث راهنماشناسی،

بحث نبوت و امامت مطرح می‌شود. پنجمین سؤال: هر راهی هم راهزن دارد، آن راهزن کیست؟ بحث دشمن‌شناسی مطرح می‌شود؛ یعنی اساسی‌ترین شناخت‌هایی که ما نیاز داریم. پس شناخت چیست؟ شناخت، اشراف کامل و جامع انسان به ابعاد یک حقیقت است. اگر دین را یک راه مشخص کردیم، تعریف کردیم، اگر دین را یک منبع پاسخگویی به همه نیازهای بشر تعریف کردیم، اگر دین را همان خلقت تشریحی الهی نظام تشریح معرفی کردیم که من همین آخری را می‌خواهم حداقل سه تایش را آخر سر اشاره بکنم اشراف جامع و کامل به تمام ابعاد این حقیقت را شناخت می‌گویند.

من شناخت راجع به انسان را می‌خواهم به دست بیاورم، راجع به ابعاد جوارحی و جوانحی انسان وقتی شناخت پیدا کنم می‌شود حقیقت شناخت. همین جا بگذارید من آن مثال آخری را که اشاره کردم اشاره آخرم که آیت تکوین و آیت تشریح که تعبیر قشنگی هم بود برای جمعی از مزدوجین دانشجویی صحبت می‌کردم، می‌خواهم با مثالش خاطره‌ای برایتان بگویم که در ذهن شریفتان بماند. توسل کردم به امام رضا علیه السلام که برای این‌ها چه بگویم؟ حالا شاید فضای آن جلسه را هم ترسیم بکنم، بد نباشد.

با این که در حرم امام رضا علیه السلام نشسته بودم، عروس و دامادهایی که دانشجوی بودند، آمده بودند روزهای آغاز زندگی‌شان را در محضر امام رضا علیه السلام داشته باشند. خیلی پوشش کاملی نداشتند، آرایش کرده، آن هم در حرم امام رضا علیه السلام لذا توسلی که به امام رضا علیه السلام کردم این به ذهنم آمد که یک معمار دو تا ساختمان ساخته است، این دو تا ساختمان را هم عین هم‌دیگر ساخته است، من و شما از یک ساختمان بازدید کردیم و فهمیدیم که در ساختمان اول سه تا شاخصه را ایشان بکار برده: ۱- کمال دقت، ۲- کمال زیبایی، ۳- کمال تناسب. بعد از این عروس و دامادها پرسیدم، زوج‌های جوان، زائرین خوب امام رضا علیه السلام به نظر شما اگر به ما اجازه ندهند ساختمان دوم را ببینیم با آن مقدمه‌ای که عرض کردم دو تا ساختمان را عین هم

ساخته، چه حکم می‌کنیم؟ می‌گوییم در ساختمان دوم هم دقت شده، زیبایی دارد و تناسب هم دارد، گفتند: بله، گفتیم: خدا معمار است، دو تا نظام ساخته یکی نظام تکوین و دیگری نظام تشریح.

نظام تکوین خدا را ما قشنگ‌تر داریم می‌بینیم، ملموس‌تر است. برای نظام تکوین ساده‌ترین و دست به‌نقدترین مثالش خلقت خود ماست. در خلقت ما کمال دقت را به کار برده، مژه‌ها و ابروها را به گونه‌ای گذاشته که عرق پیشانی در چشم نریزه، مویرگ‌ها، ریز ریز اعضای بدن، رگ‌ها، چشم‌ها، گوش‌ها، زبان، دست، بینی و... حتی برای دوستان مثال می‌آوردم که اگر چشم‌های ما را خدا به گونه‌ای دیگر قرار می‌داد که در معرض آسیب‌های طبیعی قرار می‌گرفت، خیلی اذیت می‌شدیم. کمال دقت و زیبایی را در خلقت ما به کار برده است. لذا وقتی خداوند ماها را خلق کرد به خودش احسنت گفت: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»^۱ کمال تناسب را هم در خلقت تکوین به کار برده است. جفت خلق کردن، گیاهان جفت خلق شده‌اند، حیوانات جفت خلق شده‌اند، انسان‌ها جفت خلق شده‌اند.

من احساس کردم مخاطبان حساسی این سه تا مطلب را دریافت کرده‌اند؛ یعنی زیبایی، دقت و تناسب را. گفتم جوان‌های عزیز! اگر باور کردید این معمار در معماری اولش که نظام تکوین باشد؛ یعنی زیبایی، تناسب و دقت را به کار برده، در نظام دوم؛ یعنی نظام تشریح هم این سه تا نکته هست؛ یعنی کمال دقت به کار رفته است. در احکام واجب و محرم، مستحب و مکروه، روابط محرم و نامحرم، کمال دقت را خدا به کار برده است. اگر فرموده از این سن به بعد تو نامحرمی، این نگاه حرام است، این نگاه حلال است کمال دقت به کار رفته، کمال زیبایی و تناسب را خدای تبارک و تعالی به کار برده است. دین‌شناسی؛ یعنی شناخت زوایای زیبایی دین، دقت دین و تناسب دین در تمام مجموعه‌هایی که ما در دین داریم.

مراحل دین‌گرایی

دین‌گرایی چهار مرحله دارد خوب دقت کنید! ما داریم دین‌شناسی را توضیح می‌دهیم، هنوز داریم چپستی را توضیح می‌دهیم.

۱. پرسش دینی

اولین مرحله دین‌گرایی پرسش‌های دینی است. «فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۱ من باور کنم که منبع پاسخگویی به سؤالات من دین است. این از طرف خالق من، کاتالوگ زندگی من است بروم از او سؤال کنم؛ یعنی احساس نیاز و پرسش کنم.

۲. پذیرش احکام

دومین مرحله دین‌گرایی پذیرش احکام دین است. خوب من کی احکام را پذیرش می‌کنم؟ وقتی که تخصص دین را باور کنم، هر وقت باور کردم که دین متخصصانه و کارشناسانه پاسخ به نیاز من را می‌دهد، پذیرش می‌کنم؛ لذا من حرف دکتر متخصص را از حرف دکتر عمومی راحت‌تر و بهتر می‌پذیرم؛ چون به تخصص‌اش بیشتر ایمان دارم.

۳. آرامش دینی

سومین مرحله دین‌گرایی آرامش دینی است که وقتی به دستور دین عمل کردم احساس آرامش کنم. کی آدم احساس آرامش می‌کند؟ وقتی تناسب را در احکام دین باور کند؛ یعنی این حکم متناسب با ساختار وجودی من بود. پیغمبر اکرم ﷺ وقتی روز جشن عقد ازدواج حضرت علی و حضرت زهرا علیها السلام بود، فرمودند: فاطمه جان! کارهای داخل خانه متعلق به توست و مأموریت‌های بیرون متعلق به همسرت علی علیه السلام است. بیان حضرت زهرا علیها السلام

مضمونش این است، بابا هیچ چیزی به اندازه این حکم خدا به من آرامش نداد. ^۱ وقتی آدم به تناسب در احکام دین، به دقت در احکام دین، به زیبایی در احکام دین معرفت پیدا کند، احساس آرامش می‌کند.

۴. آرایش دینی

چهارمین مرحله دین‌گرایی که احساس می‌کنم در عصر حاضر بیشتر باید مورد توجه قرار بگیرد آرایش دینی است. دانشجوی ما، دختر دانشجو با حجابش، پسر دانشجو با محاسنش، آن یکی با نمازش، با عفتش و... از انتسابش به دین احساس شخصیت می‌کند. احساس بکند که زیباترین جایگاه و عزت را پیدا کرده است. کی آدم احساس عزت می‌کند؟ وقتی که باور کند بهترین راه و نزدیک‌ترین راه را پیدا کرده است. پس خلاصه می‌کنم شناخت چه شد؟ شناخت اشراف به زوایا و ابعاد، یک حقیقت است. شناخت مخصوصاً دین‌شناسی، شناخت آن زیبایی‌های دین، آن آیت تشریح، تناسب‌های دین و دقت‌های دین است. در پاسخ گویی‌اش، شناخت تخصص دین، شناخت زوایای مختلفی که در دین نورانی اسلام و مکتب توحیدی ما هست.

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ تَقَاضَى عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فِي الْجِدْمَةِ فَقَضَى عَلَى فَاطِمَةَ بِخِدْمَةِ مَا دُونَ الْبَابِ وَ قَضَى عَلَى عَلِيٍّ بِمَا خَلَقَهُ قَالَ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ فَلَا يَعْلَمُ مَا دَاخَلَنِي مِنَ السُّرُورِ إِلَّا اللَّهُ يَا كَفَايَ رَسُولُ اللَّهِ تَحْمَلُ رِقَابَ الرِّجَالِ» مستدرک، ج ۱۳، ص ۴۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۸۱؛ قرب الأسناد، ص ۲۵.

دین‌شناسی و دینداری (۲)

قال علی علیه السلام «اعْلَمُوا أَنَّ مَلَكَ أَمْرِكُمْ الدِّينُ وَعِصْمَتُكُمْ التَّقْوَى»^۱

مقدمه

دنباله بحث را با سؤال شروع می‌کنم که چرا بعضی‌ها دین‌شناس هستند ولی دین‌دار نیستند؟ یک موقعی محضر حضرت آیت الله مصباح یزدی (حفظه الله) بودیم، ایشان فرمودند: مشکل مردم ما در دینداری خیلی بیشتر از دیندانی است؛ چون انسان در کسب علم و معرفت حرصش خیلی بیشتر است تا در عمل، چرا؟ چون علم، یک شخصیت برای من می‌آورد. امروز می‌گویند که یکی از قدرتهایی که خیلی بشر دنبالش است، قدرت دانستن است؛ چون عصر، عصر ارتباطات است. در تکنولوژی ارتباطات هم خیلی پیشرفت ما تحقق پیدا کرده، انفجار اطلاعات مطرح می‌شود هر که بیشتر بداند یک تشخص بیشتری برای خودش قائل است؛ لذا همین باعث یک مشکلی شده است.

یک وقت هست من دانای به چیزی هستم اما دارای چیزی نیستم و متأسفانه در بحث دین‌شناسی و دینداری این جدایی را کاملاً داریم می‌بینیم. لذا یکی از سفارشات حضرت عیسی علیه السلام، سفارش امام صادق علیه السلام پیرو این سفارشات، سفارش معلم اخلاق حضرت آیت الله العظمی بهجت رحمه الله این بود که وقت از ایشان سؤال می‌کردند یک نصیحتی به ما بفرمایید! ایشان می‌فرمودند: بروید به همان چیزهایی که می‌دانید عمل بکنید، تا موقعی که آن

۱. بحارالانوار، ج ۳۴، ص ۳۴۶؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۱۵۳.

چیزهایی که می‌دانید عمل نکردید دنبال دانستی‌های جدید نروید؛ چون دانستی‌های جدید برای شما شخصیت کاذب درست می‌کند.

ما اگر بتوانیم این دو تا بال را با هم دیگر رشد بدهیم، دانایی را با دارایی با هم دیگر جلو ببریم ارزش دارد و الاً دانایی زیاد بدون دارایی اتفاقاً اسباب توقف می‌شود. شما می‌دانید زیباترین تعبیر و یک مقدار دردناک‌ترین تعبیر راجع به علم در روایات ما آمده؛ امام صادق علیه السلام فرمود: «الْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ»^۱ علم نوری است که خدا در دل کسانی که اراده می‌فرماید به ودیعه می‌گذارد. یک تعبیر تندی هم در رابطه با علم، بزرگان دارند که: «الْعِلْمُ هُوَ حِجَابٌ أَكْبَرُ»^۲ بالاترین حجاب می‌شود این به دلیل همین است که اگر ما فاصله علم و عمل را کم بکنیم آن نورانیت زیاد می‌شود.

دینداری عامل قرار گرفتن مفاتیح در کنار قرآن

خود مرحوم حاج شیخ عباس (أعلى الله مقامه الشريف) فکر نمی‌کرد مفاتیح الجنان اینقدر رونق پیدا کند. حالا در محافل طلبگی می‌گویند: عنایت مرحوم حاج شیخ عباس به سفینه البحارش بیشتر بود تا مفاتیح الجنان. اما چرا مفاتیح الجنان در کنار قرآن در تمام خانه‌ها تقریباً یافت می‌شود؟ چون در کنار دین‌شناسی‌اش دینداری‌اش را هم انجام داد، یک سال خودش به تمام آنچه که مردم را توصیه کرده بود عمل کرد، بعد در دسترس مردم قرار داد؛ یعنی وقتی فاصله دین‌شناسی و دینداری کم می‌شود، تأثیر و نورانیت بیشتر می‌شود. فاصله که زیاد می‌شود حجاب بیشتر می‌شود. این تعبیر امام بزرگوارمان رحمه‌الله که حجاب ظلمانی اتفاق می‌افتد. اینجا اشاره داشته باشیم مناسب است. ببینید یک منطق دینی داریم و یک غیرت دینی. منطق دینی برخاسته از همان دین‌شناسی است، غیرت دینی برخاسته از دینداری است. منطق

۱. مصباح الشریعه، ص ۱۶.

۲. مصباح الشریعه، ترجمه مصطفوی، ص ۳۴۴.

دینی مربوط به ادراک است اما غیرت دینی مربوط به احساس است. حسی که شما به دین دارید، اتصالی که با دین دارید آن دینداری و غیرت دینی شماست. ادراک شما، شناخت شما، دین‌شناسی شماست که منطق دینی دارد. یک سؤال از جمع می‌کنم عامل بقای دین غیرت دینی دینداران است یا منطق دینی دینداران؟

غیرت دینی متضمن دوام دین

ببینید آنچه که دوام دین را تضمین می‌کند غیرت دینی است، نه منطق دینی. دلیلش هم این است که ما ادیانی داریم که هیچ‌گونه منطقی ندارند، مثل گاوپرستی، بت پرستی، در تایلند یک دین‌هایی هست که من اصلاً نمی‌توانم اسمش را ببرم که چه می‌پرستند یا هندوستان یا جاهای مختلف، ولی بعضاً عمر چند هزار ساله دارند به خاطر غیرت دیندارانش، احساسات دینی‌شان خیلی قوی است، برای همین دین‌شان مانده است.

منطق دین، عامل حقانیت دین

حالا حقانیت دین به کدام است؟ به منطق دینی یا غیرت دینی؟ منطق دینی است آنجایی که می‌خواهیم اثبات کنیم دینی درست است یا نه، آنجا نمی‌شود از غیرت دینی و دینداری مایه گذاشت. هیچ وقت برای اثبات تشیع یا اسلام دست کسی را نگیرید بیاید حرم امام رضا علیه السلام را نشان بدهید و بگویید اگر این اسلام حق نبود، این همه جمعیت دور این حرم نبود، ببین چگونه اشک می‌ریزند، ببین چگونه نذر می‌کنند، ببین چگونه حوائج خود را از امام رضا علیه السلام می‌خواهند، بیا تا من پنجره فولاد را نشان بدهم ببین چگونه دارند التماس می‌کنند و شفای بیمارانشان را می‌خواهند!

خواهران و برادران عزیز! این‌ها دینداری است اما این‌ها اثبات کننده دین نیست؛ البته آن چیزی که دین را نگه داشته همین‌هاست. اگر یکی از شما پرسید چرا این دین در ایران مانده این چیزها را نشان بدهید، اما اگر کسی از شما پرسید چرا این دین حق است حق ندارید این

چیزها را نشان بدهید، حق ندارید برای اثبات حقایق دین مراسم تاسوعا و عاشورا را نشان بدهید که چقدر جمعیت زیادی آمده، این دینداری است، خیلی هم خوب است و خیلی هم ارزش است. عبارتی برای عمق بخشیدن ما نیاز به منطق دینی داریم و برای دوام بخشیدن نیاز به غیرت دینی. آنوقت ما چرا وارد چرایی دینداری بشویم، اصلاً این بحث برای چیست؟ ببینید اتفاقاً ضربه‌ای که ما در دین می‌خوریم عمدتاً از همین نقطه است. بعضی‌ها غیرت دینی دارند اما منطق دینی ندارند. غیرتمندان بی‌منطقند. بعضی‌ها منطقیون بی‌غیرتند و ما در این دو دهه گذشته خیلی از هر دو گروه ضربه خوردیم؛ غیرتی‌های بی‌منطق و منطقی‌های بی‌غیرت. یک عده‌ای بودند خیلی درد دین داشتند، خودشان هم پایبند دین بودند ولی برای دفاع از دین فقط چه نشان می‌دادند؟ غیرت، یادشان رفته که برای دفاع ما باید چه استفاده کنیم؟ منطق خود را وسط بیاوریم. یک عده‌ای فقط فریادشان بود منطق، منطق، منطق، آقا میدان را بگذاریم شبهه ایجاد کنند، شبهه پاسخ بدهیم؛ پس غیرت دینیمان کجا رفته؛ لذا از این منظر وارد چرایی این بحث می‌شویم.

بصیرت عامل قرب خداوند

در ادامه صحبت‌های قبلی عرض کنم، پیامبر ﷺ فرمود: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ»^۱ اولین چیزی که خدا خلق کرده عقل است. اصل دین‌شناسی ما با عقل است اما وقتی با عقل آن پنج شناخت را پیدا کردیم: ۱- مبدأ داریم، ۲- معاد داریم، ۳- راه داریم، ۴- راهنما داریم، ۵- راهنمائی داریم. برای بدست آوردن کیفیت آن‌ها سراغ دین می‌رویم و برای تأکید بیشتر فقط یک روایت را من اشاره می‌کنم و آیات قرآن هم خیلی در این معنا هست: «قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ»^۲ که آیات و روایات ما دعوت به بصیرت کرده، درست همین معنا را اثبات می‌کند که ما ایمان؛ یعنی عمل‌گرایی بدون بصیرت، بدون جهان بینی از شما نمی‌خواهیم.

۱. بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۲۱۲.

۲. أنعام، ۱۰۴.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: کسی که وظایف دینی خود را بدون بصیرت و آگاهی انجام دهد، مانند کسی است که از دور سرابی را می‌بیند و فکر می‌کند که آب است و هرچه دنبال آن می‌رود از مقصد خود دورتر می‌شود. می‌توانید سؤال کنید که آقا این دارد به عبادات دینی اش عمل می‌کند چطور می‌شود از مقصد دور شود؟ چون با بصیرت عمل نمی‌کند از راه دور می‌شود. در روایت دیگری امام صادق علیه السلام فرمودند: «قَطَعَ ظَهْرِي اثْنَانِ» دو گروه پشت مرا شکستند. می‌دانید ائمه معصومین ما اصلاً اهل اغراق نیستند. معلوم می‌شود این دو تا گروه خیلی ضربه‌شان شدت داشته است. «عَالِمٌ مُتَهَتِّكٌ وَ جَاهِلٌ مُتَسَنَّكٌ»^۱ - آن عالمی که دنیایی دارد ولی عملش خلاف علم اوست. ۲- جاهلی که عبادت دارد ولی بصیرت ندارد.

یکی از مواردی که الان در مکتب ما، در مملکت ما و در حرم امام رضای ما حتی اتفاق می‌افتد این است که کسانی که می‌آیند در حرم امام رضا علیه السلام، دوست دارند مفاتیح الجنان را دور کنند، غافل از این که بنشینند یک کلمه بخوانند و تدبر کنند. من امروز کنار ضریح امام رضا علیه السلام بودم، توفیق داشتم یکی از خادمین با سابقه حضرت جلو آمد، گفت: حاج آقا می‌شود یک کلمه بگویید که من بتوانم ارتباط جدی با امام رضا علیه السلام داشته باشم! یک کلمه از زیارت جامعه کبیره را گفتم که فکر می‌کنم دنیایی از معرفت در آن باشد: «الرَّحْمَةُ الْمَوْصُولَةُ»^۲ ببینید ما یک کلمه زیارت جامعه را با معرفت بگوییم بهتر از ده پانزده صفحه زیارت جامعه خواندن بدون معرفت است.

آنقدری که مکتب ما به بصیرت و معرفت تکیه کرده است که می‌فرماید: زیارت با معرفت عبادت، خدمت و خیرات است. همه این‌ها دلیل بر این است که دین ما نمی‌خواهد ما فقط عمل داشته باشیم ولی تعقل نداشته باشیم، عمل داشته باشیم ولی معرفت و شناخت نداشته

۱. «قَطَعَ ظَهْرِي اثْنَانِ عَالِمٌ مُتَهَتِّكٌ وَ جَاهِلٌ مُتَسَنَّكٌ هَذَا يَصُدُّ النَّاسَ عَنْ عِلْمِهِ بِتَهْتِكِهِ وَ هَذَا يَصُدُّ النَّاسَ عَنْ نُسُكِهِ بِجَهْلِهِ» (بحار الأنوار،

ج ۱، ص ۲۰۸؛ عوالی اللآلی، ج ۴، ص ۷۷).

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳؛ التهذیب، ج ۶، ص ۹۷؛ بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۳۴۴.

باشیم. لذا بارها به ما گفته‌اند: در دین ما وقتی بخواهند نامه عمل ما را بسنجند نه کیلویی می‌سنجند، نه خرواری و نه مترازی. بارها هم به ما گفته‌اند آن عملی مورد پذیرش است که آگاهانه و خالصانه باشد. این آگاهی است که به خلوص عمل می‌انجامد. پس چیستی دین‌شناسی و چیستی شناخت را بیان کردیم.

چیستی دینداری

من خیلی مختصر اشاره می‌کنم. باز از زیارت جامعه کبیره می‌خواهم استفاده بکنم: «و مُقَدِّمُكُمْ أَمَامَ طَلَبَتِي وَ حَوَائِجِي وَ إِرَادَتِي فِي كُلِّ أَحْوَالِي وَ أُمُورِي»^۱ می‌خواهم از این فراز زیارت ترجمه آزاد داشته باشم. ما سه بخش وجودی داریم: ۱- افکار ما، ۲- احساس ما، ۳- رفتار ما. چیستی دینداری؛ یعنی افکار ما بر حدود دین و چارچوب‌های دین باشد. من می‌خواهم راجع به خدا فکر کنم. چیستی دینداری؛ یعنی افکار من هم در خارج از حدود دیانت نباشد، احساس من هم در خارج از حدود دیانت نباشد، و رفتار من هم در چارچوب دین باشد. این چیستی دینداری است.

در چیستی دینداری این را هم می‌خواهم اشاره بکنم من بارها برای خودم و دیگران گفته‌ام دینداری یک پازل است، یک نظام است، یک سیستم است، من نمی‌توانم بگویم آقا این بخش از دین را من قبول دارم اما این بخش را قبول ندارم. چیستی دینداری؛ یعنی کل این پازل براساس دین باشد. نه «نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ»^۲ باشد. الان ما وقتی به دین می‌رسیم دینداری را بعضی‌ها اینگونه معنا کرده‌اند که گزینشی است. بعضی از احکام دین و حدود دین که به نفعشان است و مطابق میلشان است انتخاب می‌کنند و بعضی‌ها را رها می‌کنند، این خیلی ضربه جدی به دین می‌زند.

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳؛ التهذیب، ج ۶، ص ۹۹؛ بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۱۳۱.

۲. نساء، ۱۵۰.

چرایی دینداری را که من اشاره‌ای داشتم که دینداری چرایی‌اش برای این است که هر کس می‌خواهد به آن آثاری که دین وعده داده است برسد راهی جز دینداری ندارد. آثاری که دین گفته چیست؟ آرامش، آرایش، نصرت، جاودانگی و حمایت است و... همه این‌ها نورانیت است، اگر قرار است به آن برسیم در چارچوب دینداری است. مثالی که می‌زنم این است که هیچ کس نمی‌آید کنار یک دانشگاه بنشیند و با گریه و اشک یک مدرک لیسانس طلب بکند. همه به او می‌گویند اگر لیسانس می‌خواهی کنکور شرکت کن! بعد از داشتن دیپلم یک مسیر حداقل چهار ساله را طی کن این درس‌ها، این واحدها، این پروژه‌ها و این امتحانات را بگذران تا بتوانی به مدرک لیسانس برسی. دینداری یک مسیر است همچنانکه اشاره شد یک سبک زندگی است اگر انسان می‌خواهد به آن نتایج برسد قطعاً باید این‌ها را رعایت بکند.

استفاده نکردن از جایگزین‌های غلط در دینداری

در قصه دینداری گاهی وقت‌ها این را مثال بزنیم؛ چون ما در دینداریمان از جایگزین‌های غلط استفاده می‌کنیم، یک اصلی دارم به نام اصل جایگزینی غلط که الان برایتان اشاره می‌کنم. اربابی به برزگرش گفت: امسال زمین را گندم نکار ارزن بکار، برزگر هم گفت چشم، مدتی گذشت، ارباب آمد یک بررسی بکند دید دوباره گندم کاشته، به برزگرش گفت: مگر به تو نگفتم ارزن بکار! گفت: چرا شما فرمودید، خوب چرا نکاشتی؟ گفت: باز گندم کاشتم نشستم دعا می‌کنم جو دربیاید، آن آقا خندید گفت: مرد حسابی مگر می‌شود آدم گندم بکارد با دعا جو دربیاید؟ گفت: بله، گفت چطور؟ گفت: من می‌بینم شما داری دروغ می‌گویی، خیانت می‌کنی، تعدی می‌کنی، خلاف انجام می‌دهی ولی دعا می‌کنی به بهشت بروی، اگر با این خیانت‌های شما، به ضمیمه دعا بهشت نصیب شود باید این گندم‌های ما هم به ضمیمه دعا جو نصیب بشود. این اصل جایگزینی غلط است.

بعضی وقت‌ها در دینداری ما این بحث‌ها گفته می‌شود که آقا بیایید یکی اشکی برای امام

حسین علیه السلام بریزید، هر گناهی داشته باشید دیگر همه‌اش حل می‌شود، نه، باور کنید اینگونه نیست، بله، اشک بر امام حسین علیه السلام انسان را شست‌وشو می‌دهد به شرطی که انسان بعد از آن شست‌وشو دیگر در آلودگی نرود. یک زیارت می‌تواند گذشته انسان را پاک کند اما با شروطی. گاهی وقتها در بعضی از اشعار مداحان عزیز مثلاً: گفته می‌شود من تو همین حرم امام رضا یک بار شنیدم و انتقاد کردم که مثلاً فردی را روز قیامت می‌آورند به صرف این که آب سقاخانه حرم امام رضا علیه السلام را خورده می‌گویند به بهشت برو!

آقا به خدا در هیچ آیه و روایتی نداریم هر که آب سقاخانه را بخورد به بهشت می‌رود. چرا می‌خواهد این را به عنوان جایگزین عبادت‌ها و دینداری بگذارد؟ دینداری یک پازل تعریف شده است: انجام واجبات و ترک محرمات. تکلیف الهی این چرایی دینداری است هر کس به این نتایج می‌خواهد برسد با این روش برود جایگزین هم نداریم، بدل هم نداریم، اگر جایگزینی هم قرار باشد که باشد باز خود دین باید معرفی کند آقا شما روزه‌تان را نگرفتید، کفاره‌اش این است، جایگزینش این است. بدل از خودم نمی‌توانم دریاورم که آن طبیعتاً بحث بدعت می‌شود این به خاطر این که دو تا بحث با هم به یک نتیجه‌ای برسیم چیستی و چرایی‌اش مطرح شد، حالا برویم در بحث چگونگی در این فرصت باقیمانده.

چگونه دین شناس شویم؟

من یک کلی و یک فرمول عرض کنم. کلی این است که چگونه دین شناس بشویم؟ خیلی واضح است در بحث تقلید که متأسفانه در چند سال پیش یک حجم‌های به بحث تقلید شد که هم در بحث دینداری و هم در بحث دین شناسی است، من آن زمان در بعضی از دانشگاه‌ها اشاره می‌کردم که عزیزان انسان به اقتضای محدودیت زمانی‌ای که دارد در یک رشته، دو رشته و سه رشته بیشتر نمی‌تواند تخصص داشته باشد. در بقیه رشته‌ها باید مقلد باشد. در بحث دین شناسی هم همین است. دین شناسی دو راه بیشتر ندارد یا باید خودمان متخصص

بشویم که مسیرش مشخص است (یکی از مشکلات ما این است که بعضی اظهارنظرهای تخصصی می‌کنند در عین حالی که هیچ تخصصی هم ندارند) یا باید سراغ متخصص برویم. چگونگی دینداری چیست؟ در یک کلمه می‌خواهم بگویم دینداری؛ یعنی انجام تکلیف. حالا فرمول انجام این تکلیف چیست؟ همه انبیاء، اولیاء، صلحا و فقهاء آمدند و رفتند که به ما بگویند تو باید تکلیف را در بندگی انجام بدهی. اول من باید صورت مسأله خودم را بشناسم؛ چون تکلیف براساس صورت مسأله است: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا»^۱ براساس آن چیزی که به شما دادیم از شما تکلیف می‌خواهیم؛ لذا دینداری من با دینداری نفر بغل دستی‌ام اگر سرمایه‌هایمان با هم تفاوت داشته باشد متفاوت است.

اول باید روی شرایط و سرمایه‌های خودم شناخت پیدا کنم. امروز با دیروز تکلیف ما فرق دارد، دینداری ما فرق دارد؛ لذا در این ایام فتنه من یک اشاره‌ای بکنم بعضی‌ها خیلی استناد به کلمات حضرت امام رحمه‌الله می‌کردند، من یک جواب به این عزیزان دادم، گفتم: امام امروز حضرت آقااست، مواظب باشید در زمان امام حسین علیه السلام به تاکتیک امام حسن علیه السلام عمل نکنید! تاکتیک امام حسن علیه السلام مال زمان امام حسن علیه السلام بود و زیباترین تاکتیک و عمل بود. زمان امام حسین علیه السلام تاکتیک زمان خودش را می‌طلبید، این است که آدم اگر زمان شناس نباشد نمی‌تواند دین دار باشد. لذا خیلی‌ها امروز به بهانه این که می‌خواهند طرفدار امام زمان علیه السلام باشند می‌خواهند از نایب امام زمان فرار کنند؛ چون زمانشان را نمی‌شناسند؛ یعنی در تکلیف شناخت به آن بصیرتی که اشاره شد خیلی مهم است.

فرمول دینداری

۱- در دینداری چگونگی بصیرت نسبت به صورت مسأله و شرایط حالا چه فردی، چه اجتماعی و چه خانوادگی شرط است. ۲- بصیرت نسبت به کارشناس، حالا که صورت مسأله‌ام

را پیدا کردم، چگونه کارشناسی که این صورت مسأله مرا حکمش را بگوید پیدا کنم. دستگاه ابلیس بلد است پیغمبر قلبی درست کند، دستگاه ابلیس بلد است قرآن قلبی در جنگ صفین درست کند، این دستگاه ابلیس بلد است امام زمان قلبی درست کند، بلد است مرجع تقلید قلبی درست کند و بلد است کارشناس مذهبی قلبی درست کند.

«فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ»^۱ که در بحث گفتیم اهل ذکر را باید پیدا بکنیم؛ یعنی اهل ولایت بصیرت نسبت به آن کارشناس داشته باشند. ۳- پذیرش و تسلیم، حالا که صورت مسأله‌ام و کارشناس را پیدا کردم، در برابر حکم کارشناس تسلیم باشم: «وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^۲. ۴- تفکر، تفکر کنم به خاطر این که آن چرایی را به دست بیاورم که دین دارد می‌گوید: مرا ب آن نتایجی که می‌خواهم می‌رساند. ۵- برای آن دستوری که می‌دانم تلاش و تدبیر داشته باشم، «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^۳. ۶- برای رسیدن به آن نتیجه و دینداری باید تحمل داشته باشم. ۷- توکل، برای رسیدن به آن نتیجه قطعاً باید تکیه گاهی مثل حضرت حق داشته باشم. این‌ها مراحل دینداری است. من نمی‌توانم قدمی بردارم در این عالمی که همه تأثیر و تأثر است و منشأ اثر هم خداست و بدون تکیه بر خدا باشم. ۸- توسل، استفاده از واسطه‌ها: «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»^۴ عرض کردم خیلی توضیح می‌خواهد خیلی دارم تلگرافی می‌گویم. ۹- تفویض؛ یعنی واگذار کردن نتیجه به خدا: «أَفُوْضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ»^۵ اگر این نه قدم را در دیانت حرکت کردم، در چگونگی دینداری به اعتقاد من به آن تکلیفی که می‌خواهم انجام دهم رسیدم.

ان شاء الله که خداوند به همه ما این توفیق را عنایت بفرماید.

۱. نحل، ۴۳.

۲. نساء، ۶۵.

۳. نجم، ۳۹.

۴. مائده، ۳۵.

۵. غافر، ۴۴.

ویژگی‌های ماه مبارک رمضان

قال المهدي عليه السلام «اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا تَوْفِيقَ الطَّاعَةِ وَبُعْدَ الْمُعْصِيَةِ وَصِدْقَ النَّيَّةِ وَعِرْفَانَ الْحُرْمَةِ»^۱

مقدمه

خیلی‌ها سؤال می‌کنند ویژگی‌های جامعه‌ای که امام زمان علیه السلام ان شاء الله بعد از ظهورشان تشکیل خواهند داد، چگونه خواهد بود؟ من می‌خواهم از ماه مبارک رمضان و زیبایی‌های ماه مبارک رمضان که من و شما پشت سر گذاشتیم و در روز عید سعید فطر توفیق پیدا کردیم در حرم آقا علی بن موسی الرضا علیه السلام باشیم بگویم که در حقیقت ویژگی‌های حکومت امام زمان علیه السلام می‌باشد. سه تا ویژگی قشنگ، در ماه مبارک رمضان همه ما شاهد بودیم، همان ویژگی‌هایی که گاهی وقت‌ها به هم‌دیگر می‌رسیم، می‌گوییم این ویژگی برای ما مقدور نمی‌باشد!

۱. انجام واجبات و ترک محرمات

یکی از ویژگی‌هایی که در ماه مبارک رمضان بود این بود، که سفره طاعت الهی و سفره معصیت الهی یک وضعیت خاصی پیدا کرده بود؛ یعنی همه ظاهراً هم‌دیگر را هل می‌دادند تا سفره طاعت الهی پهن شود و سفره معصیت الهی جمع شود. این مورد از ویژگی‌های حکومت

۱. مصباح الكفعمی، ص ۲۸۰؛ البلد الامین، ص ۳۴۹.

امام زمان علیه السلام است. بنابراین دعایی که گفته شده است در عصر غیبت بیشتر این دعا را بخوانید که همه شما هم بلد هستید این است: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا تَوْفِيقَ الطَّاعَةِ وَبُعْدَ الْمُعْصِيَةِ» در ماه مبارک رمضان وقتی یک بابایی می‌خواست ظهر نماز برود به پسرش هم می‌گفت: بابا بلند شو با هم مسجد برویم، نماز جماعتمان را بخوانیم و بیاییم. مادر به دخترش می‌گفت: دخترم بلند شو مسجد برویم، اول اذان است نمازمان را بخوانیم و برگردیم حتی شهرها و محله‌هایی که اول افطار نماز جماعت می‌خواندند و یک مقدار نماز جماعت را هم سریع‌تر و جمع و جورتر و به قول ما بدون مخلفات می‌خواندند طرفدارهای زیادی داشت.

مردم گرسنه بودند، ۱۶-۱۷ ساعت روزه گرفته‌اند، اما ظاهراً دوست داشتند اول افطار با دهان روزه نماز جماعت بخوانند، نماز اول وقت بخوانند این یعنی چه؟ یعنی همه ظاهراً دوست داشتند طاعت الهی زیاد شود، سفره طاعت الهی پهن شود که این از ویژگی‌های حکومت امام زمان علیه السلام است و ما در ماه رمضان ثابت کردیم که شدنی است.

من یک مطلبی را می‌خواهم محضر شما زائران و مجاوران آقا علی بن موسی الرضا علیه السلام در این روز عید، عید بندگی خدا، اشاره کرده باشم، خوب دقت کنید! امروز به پدر و مادرها می‌گوییم شما ظهر می‌خواهید نماز بخوانید، بچه‌هایتان را هم بگویید! می‌گویند: حاج‌آقا نمی‌شود آن یکی گرفتار است، آن یکی درس دارد، آن یکی کار دارد. می‌گوییم: چطور در ماه رمضان شد، خوب الان هم انجام بدهید می‌شود. مادر می‌خواست قرآن بخواند - الحمدلله صدا و سیما خدا خیرشان بدهد چندین بار از حرم امام رضا علیه السلام از حرم حضرت معصومه علیه السلام پخش قرآن داشتند، آن هم با آن سبک زیبا - مادر به دخترش می‌گفت: دخترم، بابا به پسرش می‌گفت: پسرم، قرآن را بردار بیاور! خوب الحمدلله توفیقی است هم حضور در حرم اهل بیت علیهم السلام را حس می‌کردند و هم یک چند آیه قرآن را می‌خواندند. الان هم می‌توانیم همان کار را بکنیم، بعد از نماز صبحش وقتی می‌خواهد ده آیه قرآن بخواند، به دختر و پسرش

بگوید: بیاید چند آیه قرآن بخوانید! این تحقق معنای «اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا تَوْفِيقَ الطَّاعَةِ» می‌شود.

تداوم بخشی به صفات نیکو

بعضی‌ها می‌گویند: حاج‌آقا ما در حرم حال و هوایمان خیلی خوب است، از حرم امام رضا علیه السلام که بیرون می‌رویم می‌ترسیم اوضاع ما خراب شود، این ویژگی حرم، ویژگی اعتکاف، ویژگی در ماه رمضان، ویژگی در مسجد الحرام، عمره، حج و زیارت کربلا چیست؟ جو، جو مذهبی است، فضا، فضای مذهبی است، همه هم‌دیگر را سفارش به مذهب می‌کنند، سفارش به طاعت می‌کنند. این جا اگر کسی خدای ناکرده چادرش بیفتد، ده نفر به او تذکر می‌دهند خانم چادرت را درست کن، خادم و غیر خادم فرقی ندارد. این جا کسی خدای ناکرده روی موبایلش موسیقی و آهنگ گذاشته باشد و صدایش را بلند بکند، ده نفر به او می‌گویند: آقا این کار را نکن، حرم، حرم امام رضا است. خوب ما همین فضا را بیرون حرم ببریم، همین فضا را بیرون رمضان ببریم، همین فضا را بیرون اعتکاف ببریم، همان زیبایی انتقال پیدا می‌کند.

در زمان امام زمان علیه السلام همه مردم مواظب طاعت هم‌دیگر هستند. همه مردم مواظب معصیت هم هستند، یعنی تحقق این دعای نورانی: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا تَوْفِيقَ الطَّاعَةِ وَبُعْدَ الْمُعْصِيَةِ» خوب این همان امر به معروف و نهی از منکر است که: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»^۱ شما از این جهت بهترین امت می‌شوید که مواظبید معروف‌هایتان از دستتان نرود. این جا زمانی که نماز جماعت است همه به هم‌دیگر تذکر می‌دهند، همه می‌دوند حتی عزیزانی که دارند می‌دوند به دوستانشان می‌گویند بدو بدو به رکعت اول برسیم. از حرم بیرون هم که رفتیم وقت نماز به قول معروف همسایه بازاری‌ات را هم بگو حاجی داریم به نماز می‌رویم، حاج آقای فلانی اذان را می‌گویند به نماز جماعت نمی‌خواهی بیایی؟ بدو به رکعت اول برسی. داری از خانه بیرون می‌آیی به مسجد بروی به

پسرت، به دخترت بگو بدو برویم به نماز برسیم. همه قشنگی ماه رمضان، حرم امام رضا، اعتکاف و حکومت امام زمان علیه السلام این است که مردم مواظب عبادت‌های هم‌دیگر هستند. تعبیر قرآن که: «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» مردم مواظب باشید در آتش خودتان و قوم خویش‌هایتان نیفتید. در حرم امام رضا علیه السلام همه مواظبند کسی معصیت نکند، مثلاً: خدایی نکرده کسی در حرم امام رضا علیه السلام مزاحم ناموس دیگران بشود همه به او تشر می‌زنند که آقا چه کار می‌کنی ناموس مردم است، حرم، حرم امام رضاست. در خیابان هم تشرت را بزن! وقتی می‌بینی یک ماشین جلوی ناموس مردم مزاحمت ایجاد می‌کند، دارد اذیت می‌کند، بی‌تفاوت رد نشو! چهار نفر برگردند چپ چپ به آن راننده ماشین نگاه کنند، ول می‌کند می‌رود، همچنان که در حرم امام رضا اینگونه است. ببینید رفقا چرا در حرم امام رضا علیه السلام گناه کمتر است؟ چون همه مواظبند کسی گناه نکند، همه مواظبند در حرم امام رضا عبادت بیشتر شود که این ویژگی حکومت امام زمان علیه السلام است.

نشر معارف

زمان جبهه‌ها هم همین گونه بود. آقا جبهه‌ها قشنگی چه بود؟ جبهه‌ها قشنگی این بود که وقتی صدای اذان بلند می‌شد همسنگری‌ها، همسنگریه‌ایشان را تشویق می‌کردند و کمک می‌کردند برویم همه ما نماز اول وقت بخوانیم. نصف شب هم‌دیگر را برای نماز شب بیدار می‌کردند. هم‌دیگر را برای تلاوت قرآن صدا می‌کردند؛ یعنی معلوم می‌شود اگر ماها دست به دست هم بدهیم فضای جامعه را معنوی می‌کنیم.

یک امام جمعه‌ای در یکی از شهرهای ساحلی دریای مازندران از من سؤال کرد که حاج آقا به نظر شما ما می‌خواهیم اینجا یک کار فرهنگی بکنیم چه کار کنیم؟ خوب دقت کنید کنار ساحل دریای مازندران شماها می‌دانید آنجا فضای خاص خودش را دارد. من همین حرفی که به شما می‌زنم به یک بیانی دیگر به آن امام جمعه محترم گفتم، گفتم: شما هیچ کار نکن،

فقط فضای طاعت خدا را بیا کنار ساحل دریا راه بینداز! گفت: چه کار کنم؟ گفتم: بیا عصر جمعه مثل این ساعت برو در ساحل دریا یک موکت بینداز، یک آدم خوش صدا را هم موقع اذان بگو اذان بگوید، خودت هم سجاده را بینداز، رو به قبله بگو آقا نماز جماعت است. گفت: حاجی مسخره می‌کنند، کسی نمی‌آید! گفتم: خواهش می‌کنم شما بیا بستر طاعت خدا را پهن کن! گفت: چشم.

این عزیز امام جمعه به من گفت: حاج آقا هفته اول این کار را کردم یک تعدادی آمدند، چند هفته نگذشت موکت کم آوردیم، همه موکت‌های نماز جمعه و مصلاهی نماز جمعه را آوردیم باز هم کم آوردیم؛ یعنی احساس کردیم مردم منتظرند فقط بستر طاعت پهن شود. گفت: حاج آقا عصر جمعه، کنار ساحل دریای مازندران در آن اوضاع و احوال شلوغ، یک نماز جماعتی به پا شد که تماشایی بود. مردم تفریحشان را می‌کردند و نماز جماعتشان را هم می‌خواندند.

کسی که نماز جماعت بخواند، دیگر مواظب ناموس یکدیگر هم هستند. امسال من دیدم سازمان تبلیغات یک حرکت قشنگی را انجام داده بود، در بعضی شهرها، من حداقل چند تا شهر دیدم ده‌هایی کنار خیابان‌ها زده بودند به نام پاسخگویی به مسائل شرعی در ماه مبارک رمضان، یک روحانی بزرگوار هم در آن چادر نشسته بود جواب مردم را می‌داد. اولش فکر می‌کردند کسی نمی‌آید روزهای آخر مردم صف کشیده بودند.

مردم ما دین دارند، مردم دوست دارند اما یک کم در مسائل دینی‌شان خجالتی هستند. یک بار گفتم: یک بچه مسلمان در مجلس عروسی، موقع نماز بلند شود بگوید آی مسلمان‌ها وقت نماز است و اذان بگوید، گفت: حاجی مسخره می‌کنند، گفتم: به خدا نه، گفتم: آقا من این را چندین جا سفارش کردم، خودم هم در حد خودم انجام دادم. در هر عروسی رفتم موقع اذان گفتم الله اکبر، به نماز ایستادم، بعد از نماز متوجه شدم عده زیادی برای نماز آمده‌اند. اصلاً ویژگی حکومت امام زمان علیه السلام این است، همچنان که در ماه رمضان سفره پهن می‌شود، در زمان امام زمان علیه السلام هم همین‌طور است.

باز در یک شهرستان دیگر، از این شهرستان‌هایی که توریست زیاد می‌شود و تفریح هم زیاد دارد، دوستان گفتند: چه کار کنیم، عصر جمعه پارک‌ها غوغا می‌شود؟! گفتیم: خواهش می‌کنم عصرهای جمعه، نزدیک غروب یکی یک آخوند بفرستید در هر پارک و تفریحگاهی چهار تا موکت هم بفرستید، یک نفر هم اعلام کند، آقا می‌خواهد نماز بخواند. بعد از مدتی خودشان گفتند: حاج آقا موکت کم آوردیم، مردم می‌آیند و می‌ایستند نماز می‌خوانند. حالا بین دو نماز هم یک آخوند بزرگواری سه دقیقه احکام بگوید و یک تذکر بدهد. این ویژگی حکومت امام زمان علیه السلام است که ما در ماه رمضان به قول معروف تمرینش کردیم.

پس ویژگی اول حکومت امام زمان علیه السلام این دعاست: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا تَوْفِيقَ الطَّاعَةِ وَبُعْدَ الْمُعْصِيَةِ» سفره طاعت الهی پهن است، سفره معصیت هم جمع است، چرا؟ چون مردم مواظب هم‌دیگر هستند که طاعت الهی رواج پیدا نکند. اگر می‌خواهیم ما هم این زیبایی‌های رمضان را تداوم ببخشیم، زیبایی‌های حرم امام رضا علیه السلام را تداوم ببخشیم و به زیبایی‌های حکومت امام زمان علیه السلام در خانه، در محیط تفریح، در محیط‌های مختلف و در بازارمان نزدیک بشویم، راهکارمان این است امر به معروف؛ یعنی امر به طاعت و نهی از معصیت بکنیم. بیاییم اقدام عملی بکنیم لازم هم نیست به زبان بگوییم. این ویژگی اول و راهکارش.

۲. پهن کردن سفره معارف

یکی دیگر از ویژگی‌هایی که در ماه مبارک رمضان بود این بود که سفره معارف الهی پهن بود. مردم دنبال معارف اهل بیت علیهم السلام بودند که همین یکی از ویژگی‌های حکومت امام زمان علیه السلام است. در ماه رمضان سفره معارف اهل بیت علیهم السلام پهن بود. انصافاً صدا و سیما زحمت کشیدند، شبکه‌های مختلف، سخنرانی را راه انداختند، از مراجع عظام تقلید دعوت کردند. سفره تلاوت قرآن پهن بود، سفره توسل شب‌های قدر، قرآن به سر آن عزیزی هم که در بیمارستان بود، در خانه‌یشان بود، راه دور بود از طریق تلویزیون می‌توانست خودش را در حرم امام

رضا علیه السلام حس کند و در این مراسم نورانی و معنوی مشارکت بکند؛ یعنی معلوم بود سفره معارف الهی پهن بود. در زمان امام زمان علیه السلام هم همین است؛ یعنی مردم دنبال کسب معارفند. آی مردم این را هم بیابید ادامه‌اش بدهیم، چه طوری؟ من دو سه تا راهکار خیلی کوچک می‌گویم: همه شما ماشین‌هایتان الحمدلله ضبط دارد حالا یا نوار می‌خورد یا سی‌دی، از نوارها و سی‌دی‌های مذهبی استفاده کنیم رادیو دارد به جای این که رادیوی ماشینم را تنظیم کنم روی موج‌هایی که دیلینگ دیلینگ پخش بکند، روی موج رادیو معارف تنظیم کنم، لااقل پشت ترافیک و چراغ خطر ایستادن یا در مسیرم دو تا مطلب و دو تا مسأله شرعی یاد می‌گیرم.

من این را در مساجد تهران گفته‌ام: یک عصری بود سوار یک ماشین شدم، نوار موسیقی و آهنگ گذاشته بود به او گفتم: مستی چرا گذاشتی؟ گفت: حاج آقا دلمان می‌گیرد، دیگر اینقدر داریم در شهر می‌دویم و کار می‌کنیم، گفتم بگذارم یک کم دلم باز شود، گفتم: من که دلم خیلی باز نمی‌شود! گفت: حاج آقا شما چکار می‌کنید؟ گفتم: شما اجازه می‌دهید من یک دستی به این رادیوی شما بزنم؟ گفت: بفرمایید، اتفاقاً رادیویش را روی رادیو معارف تنظیم کردم، جای شما خالی آن شعر آذری زبان که راجع به امام زمان علیه السلام است داشت می‌خواند؛ خدا لطف کرد، این شعر را این عزیز راننده گوش کرد، دیدم از گوشه چشمش دارد اشک می‌آید، گفتم: حضرت عباسی این با دلت چه کار کرد موسیقی با دلت چکار کرد؟ گفت: حاج آقا این که خیلی باحال‌تر بود حال کردم، گفتم: خوب چرا به خودت ظلم می‌کنی؟ بیایم سفره معارف را پهن کنیم. آقا ما مسلمانییم. قرآن ما را دعوت به کسب معارف می‌کند.

مقام معظم رهبری (حفظه الله) می‌فرمایند: خانواده ما قبل از خواب یک ساعت مطالعه می‌کنند. ماها چه کار می‌کنیم؟ الحمدلله تا لحظه آخری که تو رختخواب می‌روییم تلویزیون باید روشن باشد، بعد از توی رختخواب خاموشش می‌کنیم، یا گاهی وقت‌ها خوابمان می‌برد تا صبح تلویزیون روشن است. یک کم مطالعه را بیشتر کنید! الحمدلله در طول سال هم صدا و سیما مباحث معارفی دارد خوب تنظیم کنید گوش بدهید!

عرض کردم می‌توانیم سی‌دی‌های سخنرانی‌های خوب را بگیریم برای بچه‌هایمان، برای خودمان بگذاریم، هفته‌ای یک سخنرانی، من نمی‌گویم روزی یک سخنرانی، هفته‌ای یک سخنرانی و یک روضه را برای خودمان واجب کنیم، هیئت برویم، پای منبری بنشینیم که این‌ها ویژگی‌های قشنگ حکومت امام زمان علیه السلام است. در حرم امام رضا علیه السلام خیلی‌ها به من گفته‌اند حاج آقا خدا پدرتان را بیامرزد، این محافل معرفتی چشم ما را باز کرد، ما خیلی چیزها را نمی‌دانستیم حالا فهمیدیم. خوب بسم الله، همین فهم را آدم ادامه‌اش بدهد: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا تَوْفِيقَ الطَّاعَةِ وَبُعْدَ الْمُعْصِيَةِ وَصِدْقَ النَّيِّ وَعِرْفَانَ الْحُرْمَةِ»^۱ آدم باید معرفتش بیشتر شود تا حرمت خدا را نگه دارد. هر کس معرفتش بیشتر باشد حرمت خدا را بیشتر نگه می‌دارد. ویژگی دوم جامعه مهدوی و جامعه امام زمانی این است که همه دنبال کسب معرفتند.

بگذارید من دو تا شعار را بگویم یکی غلط و یکی درست. اول غلط را بگویم که از ذهن‌ها پاک شود. یک آقایی به رفیقش می‌گوید الان بلند شو برویم پای منبر بنشینیم! رفیقش می‌گوید: بیا برویم، هر چه آدم کمتر بداند راحت‌تر است. این شعار غلط است. اگر قرار است آدم هر چه کمتر بداند راحت‌تر باشد، پس خوش به حال حیوانات. خوش به حال دیوانه‌ها که هیچ چیز حالیشان نیست. شعار درست چیست؟ شعار درست من آهسته می‌گویم بنویسید! می‌شود تابلویش کرد، می‌شود پیام فرستاد، می‌شود برای رفیق‌هایمان در نامه بنویسیم. هر چه فهم ما بیشتر، سهم ما بیشتر، خسارت ما کمتر.

تمام این‌هایی که دارند به گرفتاری می‌افتند؛ چون معرفتشان کم است. نمی‌دانند آنهایی که به طلاق افتادند، دلیلش چه بود؟ چون راه درست زندگی کردن را بلد نبودند. آنهایی که ورشکسته می‌شوند، چرا؟ چون راه تجارت درست را بلد نیستند، آنهایی که در مسیر زندگی راه را گم می‌کنند، چرا؟ چون صراط مستقیم را بلد نیستند. ما هر روزه ده بار می‌گوییم «إِهْدِنَا

۱. مصباح الكفعمی، ص ۲۸۰؛ البلد الامین، ص ۳۴۹.

الصُّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» خدا یا! ما می‌خواهیم به صراط مستقیم هدایت شویم. پس هرچه فهم ما بیشتر، سهم ما بیشتر، خسارت ما کمتر. این معنی این آیه قرآن است از خودم نگفتم: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»^۱ آیا کسانی که می‌فهمند و می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند مساویند؟ بعضی‌ها نمی‌دانند این حرم چیست؟ فکر می‌کنند اینجا باغ ملی است، اینجا پارک است، آمده‌اند اینجا تفریح کنند. عزیز من! اینجا حرم امام رضاست، پاره تن رسول‌الله است.

نمی‌داند، وقتی فهمش کم است، سهمش هم کم است. در ماه رمضان همه ما دنبال فهم بیشتر بودیم. بیاید بعد از ماه رمضان هم فهم‌هایمان را بیشتر کنیم. این هم ویژگی دوم ماه رمضان که ویژگی جامعه مهدوی هم می‌باشد.

۳. روحیه خدمت‌رسانی

یکی دیگر از ویژگی‌هایی که در ماه رمضان بود، روحیه خدمت‌رسانی بود که این هم یکی از ویژگی‌های حکومت امام‌زمان علیه‌السلام است. در حرم امام‌رضا علیه‌السلام روحیه خدمت‌گزاری پررنگ است. گاهی وقت‌ها دیدید از در حرم وارد می‌شوید یک آقای یک ظرف خرما گرفته، یک مادری یک ظرف خرما گرفته دارد تعارف‌تان می‌کند، چرا؟ چون می‌خواهد به مردم خدمت کند. حدود سی هزار خادم در آستان قدس رضوی در طول هفت روز با شیفت‌های مختلف کار می‌کنند. این جوانی که ویلچر یک نفر را گرفته، این آقا تحصیل کرده است، دانشجوی لیسانس، فوق لیسانس و دکتری است، برای خودش آدمی است اما لذت می‌برد بیاید نوکری زائرهای امام‌رضا علیه‌السلام را بکند. این ویژگی قشنگ حرم امام رضاست. آن آقای که در خانه دست به سیاه و سفید نمی‌زند، اینجا دوست دارد حرم را جارو کند. این ویژگی‌های جامعه مهدوی است. در ماه رمضان همه دوست داشتند سفره افطار بیندازند. من در بعضی از شهرها

مشاهده کردم، در دو شب پانصد هزار نفر را اطعام دادند، چرا؟ چون لذت می‌برند. در جامعه امام زمانی هم این گونه است. ما هم می‌توانیم همین را ادامه بدهیم. امام سجاده علیه السلام می‌فرمایند: خدایا! دست مرا دست خیر قرار بده.

خدایا! آنچه گفتیم و شنیدیم به آبروی قرآن ناطق و قرآن صامت مرضی رضای خودت قرار داده، ذخیره قبر و قیامت ما بفرما.

مراقبت

قال الله تبارك و تعالی: «وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»^۱

مقدمه

صحبت در تداوم زیبایی‌های ماه رمضان است. ماه رمضان به این زیبایی، پربرکت، پررحمت و پرمغفرت تمام شد و با عید سعید فطر خداحافظی کردیم و امیدواریم که خداوند این ماه رمضان را ماه رمضان آخر عمر ما قرار نداده باشد و ان شاء الله باز هم توفیق ملاقات با ماه خدا را داشته باشیم.

قرآن می‌گوید: هر که اهل مراقبت باشد، عاقبت بخیر می‌شود. ماه‌ها خیلی دوست داریم عاقبت بخیر شویم، لذا خوش به حال آنهایی که در ماه مبارک رمضان از دنیا رفتند. در روایت داریم آنهایی که در ماه مبارک رمضان از دنیا می‌روند ان شاء الله آمرزیده‌اند. در روایت داریم آنهایی که از ماه رمضان وارد ماه شوال و عید سعید فطر می‌شوند ان شاء الله آمرزیده‌اند. همه ان شاء الله آمرزیده شدیم. در روایت داریم شهدا عاقبت بخیر می‌شوند؛ چون اولین قطره خونشان که به زمین می‌ریزد گناهانشان بخشیده می‌شود. در روایت داریم کسانی که در لباس احرام می‌میرند عاقبت بخیر می‌شوند. یک گروه دیگر را هم خدا گفته عاقبت بخیر

می‌کنم، آن‌ها چه کسانی هستند: «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» اهل تقوا. تقوا؛ یعنی مراقبت. خداوند در اول سوره بقره می‌فرماید: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» آیه پنجم می‌گوید: «أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ یعنی آنهایی که اهل تقوایند، قطعاً عاقبت بخیر می‌شوند. سند عاقبت بخیری آن‌ها را خدا امضا کرده است. زن و مردی که مهمان امام رضا علیه السلام هستید خوش به حالتان در این مجلس معرفت نشستید. خوش به حالتان خروجتان را از ماه رمضان و ورودتان به ماه سعید فطر را در آغوش امام رضا علیه السلام بودید.

سه تا مراقبت در زندگی دنیایمان داشته باشیم ان شاء الله ما عاقبت بخیر می‌شویم. سه تا مراقبت را قرآن با کلمه «اتَّقُوا اللَّهَ» ذکر کرده است. مراقب خدا باشید، یعنی چه؟ یعنی مردم بیایید خدا را در زندگی مان کمرنگش نکنیم. عزیزان بخش صوت و تصویر آستان قدس رضوی یا عزیزان نمایندگان صدا و سیما یکی دو تا سه تا دوربین می‌گذارند، این دوربین‌ها می‌چرخد، وقتی دوربین روی آدم‌ها می‌آید مرتب می‌نشینند اگر دارد کله‌اش را می‌خاراند، دستش را پایین می‌اندازد. اگر بد نشسته، درست می‌نشیند، اصلاً دوربین آدم را تنظیم می‌کند.

من از شما می‌خواهم سؤال کنم این دوربین‌ها دقیق‌تر فیلمبرداری می‌کنند یا دوربین خدا؟ مسلماً دوربین خدا. خدا با چند دسته دوربین دارد فیلمبرداری می‌کند؟ قرآن می‌گوید: خدا با هشت دسته دوربین دارد فیلمبرداری می‌کند. این هشت دسته دوربین را می‌گوییم، این‌ها تکان دهنده هستند. اگر قرار است برای دوستانمان هفته‌ای یک پیامک هم بزنیم آیات را پیامک بفرستیم، بگوییم رفیق مواظب باش هشت تا دوربین دنبال هستند. دوربین‌های که «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ»؛ یعنی چرتشان هم نمی‌برد، این دوربین‌های معمولی برقش قطع می‌شود دیگر فیلم نمی‌گیرد یا فیلمش تمام می‌شود دیگر فیلم نمی‌گیرد. فیلمبردار چرت بزند دیگر نمی‌تواند فیلم درست بگیرد. اما دوربین‌های خدا چرتش هم نمی‌برد.

دوربین‌های معمولی صورت ما را عکس می‌گیرد، ولی دوربین‌های خدا باطن ما را هم عکس می‌گیرد: «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ»^۱ نیت‌هایتان را هم دارد فیلمبرداری می‌کند که به چه نیتی مشهود آمدی؟ با چه نیتی حرم امام رضا آمدی؟ با چه نیتی من دارم حرف می‌زنم؟ نیت‌هایتان را هم فیلمبرداری می‌کند. بیایید جلوه خدا را در زندگی‌هایمان کمرنگ نکنیم. گاهی وقت‌ها من حواسم به این دوربین بیشتر از دوربین‌های خداست. این دوربین جلوی من باشد، حساب شده‌تر حرف می‌زنم، ولی دوربین‌های خدا همراه من است خیلی حواسم نیست این یعنی من مراقب دوربین‌های خدا نیستم. قرآن هشت تا دوربین معرفی می‌کند.

دوربین‌های خدا

۱. خود خدا

اولین دوربین، دوربین خود خداوند است: «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرِي»^۲ ای مردم نمی‌دانید خدا دارد می‌بیند؟ آن کسی که معتاد به گناه بود پیش امام حسین علیه السلام آمد، گفت: آقا جان من معتاد به گناهم نمی‌توانم گناه نکنم، امام حسین علیه السلام فرمود: «اطلب موضعا لا يراك الله»^۳ یک جایی را انتخاب کن خدا تو را نبیند، هر چه قدر می‌خواهی گناه کن. اگر کسی آدرس دارد به ما هم بدهد، جایی سراغ دارید خدا نبیند؟ خیلی آیه در قرآن داریم که من از هر کدامش یک آیه می‌خوانم. این‌ها تذکر است، این‌ها از خواب بیدار کن است، این‌ها آدم را می‌لرزاند، این‌ها حواس آدم را جمع می‌کند. یک بار در استودیوی صدا و سیما بودم، یک عزیزی مجری بود همین بحث را اشاره کردم، دیدم آقای مجری چشمانش پر از اشک شد، گفتم: چه شده؟

۱. غافر، ۱۹.

۲. علق، ۱۴.

۳. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۲۶.

گفت: حاج آقا در استودیوی صدا و سیما سه تا دوربین است پدر ما را درآورده، هی می‌گوید: درست باشید، تنظیم باشید، خراب ننشینید.

۲. پیامبر اکرم ﷺ

دومین دوربین، دوربین پیغمبر ﷺ است: «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»^۱ ای پیغمبر ما تو را شاهد بر مردم گذاشتیم؛ لذا پیغمبر اکرم ﷺ من و شما را می‌بیند.

۳. ائمه

سومین دوربین، دوربین امامان معصوم است: «وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»^۲ ای پیغمبر! به مردم بگو هر کار می‌خواهند بکنند، بکنند در عروسی‌ها، در مغازه‌هایشان، در اداراتشان اگر می‌خواهند پارتی بازی کنند، می‌خواهند رشوه بدهند، می‌خواهند چشم چرانی بکنند، از روی پشت بام می‌خواهند نگاه کنند، می‌خواهند ماهواره ببینند، می‌خواهند یواشکی با نامحرم پیامک بازی کنند، بدانند خدا، پیغمبر ﷺ امام زمان ﷺ امام رضا ﷺ و باقی ائمه می‌بینند.

خدا بر درجات شهید مصطفی ردانی پور بیفزاید، می‌خواست داماد شود یک چند تا کارت دعوت نوشت: یکی برای امام رضا ﷺ یکی برای امام زمان ﷺ یکی برای حضرت معصومه ﷺ یکی برای حضرت زهرا ﷺ حضرت معصومه و حضرت زهرا را کارت‌هایشان را داخل ضریح حضرت معصومه انداخت. کارت امام رضا ﷺ را مشهد فرستاد که داخل ضریح امام رضا ﷺ بیندازند. کارت امام زمان را هم در جمکران انداخت. مهمان دعوت کرد. آدم مهمان دعوت می‌کند دل دل می‌کند مهمان‌هایش می‌آیند یا نمی‌آیند، امروز دعوت کرده فردا مجلس دامادی آقا مصطفی ردانی پور است.

۱. احزاب، ۴۵.

۲. توبه، ۱۰۵.

از این شهیدای قشنگ است یک هفته بعد از ازدواجش سال ۶۲ در کردستان شهید شد. شهید ردانی پور امروز کارت دعوت فرستاده، فردا عروسی‌اش است، امشب نگران است شب خواب دید حضرت زهرا علیها السلام لباس مرتب دارند، آماده شده‌اند که به مهمانی بیایند، در عالم خواب پرسید بی‌بی‌جان! کجا می‌خواهید بروید؟ فرمودند: دامادی آقا مصطفی دعوت شده‌ایم. سرش را پایین انداخت، گفت: شما مجلس ماها هم می‌آیید؟ فرمودند: تو عزیز ما هستی مجلس شماها نیاییم کجا برویم؟

شیعیان همه شما بچه‌های فاطمه‌اید، دخترهایی که می‌خواهید عروس شوید، پسرهایی که می‌خواهید داماد شوید! مادرتان حضرت زهرا علیها السلام است، نمی‌خواهید مادرتان را به مجلستان دعوت کنید؟ بعد حضرت فرمودند: بقیه هم دارند می‌آیند؛ یعنی امام رضا و امام زمان علیهما السلام هم دارند می‌آیند، این‌ها همه می‌آیند. اما بعضی‌ها در مجلس عروسی‌شان یک کارت می‌نویسند زیرش می‌نویسند ورود امام زمان علیه السلام ممنوع؛ چون امام زمان علیه السلام که بیاید خجالت می‌کشند که زن و مردها قاطی شوند، امام زمان بیاید خجالت می‌کشند که ساز و دهل بیاورند، همه بزنند و برقصند، زیرش می‌نویسند امام زمان شما نیاید، برای شما خوب نیست. ما آخوندها را هم دعوت نمی‌کنند چه برسد به امام زمان. به یکی گفتم: چرا مجلس دامادیت ما را دعوت نکردی؟ گفت: حاج آقا جای شما نبود گفتم... فقط مجلس عزایتان مال ماست؟ چرا جای ما نبود؟ گفت: حاج آقا یک کم شلوغ بود ببخشیدها! گفتم: خوب شلوغش نکنید. سه تا دوربین: خدا، پیغمبر و امامان هستند.

۴. ملائک مقرب خداوند

چهارمین دوربین، دوربین ملائک مقرب خدا است: «ما یَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»^۱ هیچ حرکتی از شما صادر نمی‌شود مگر این که رقیب و عتید شما را می‌بینند و

فیلمبرداری می‌کنند. همه حرکاتشان را می‌نویسند و چیزی هم از قلم نمی‌افتد: «کتاب مَرُقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ»^۱.

۵. شهداء

پنجمین دوربین، دوربین شهدا هستند: «أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ»^۲ سیصد هزار از این دوربین‌ها در کشور ایران است. بچه بسیجی مازندرانی داشت به سوی جبهه می‌رفت. به او گفتند: کی برمی‌گردی؟ گفت: موقع عروسی دختر عمویم. دختر عمویش هم بچه پنج شش ساله بود، همه به او خندیدند که ببین چه حرفی می‌زند! این نوجوان شهید شد، جنازه‌اش گم شد، جنگ تمام شد بچه‌های تفحص بعد از هفده هجده سال جنازه شهید را پیدا کردند و به خانواده‌اش خبر دادند که جنازه دارد می‌آید.

از یک طرف، پخش شدن کارت عروسی دختر عمو، از یک طرف، هفده هجده سال پیش گفته بود موقع عروسی دختر عمو می‌آیم. عروس خانم در دلش بی‌ادبی کرد که بعد خودش خودش را لو داد. در دلش گفت: این یک مشت استخوان حالا موقع آمدنش بود که بیاید - شهدایی را که بچه‌های تفحص می‌آوردند یک مشت استخوان بودند - یک هفته دیگر می‌آمد مجلس عروسی ما به هم نخورد.

شب در عالم خواب دید در یک منجلابی دارد غرق می‌شود، فقط داد می‌زند کمک کمک، دید یک شخصی بین زمین و آسمان او را نجات داد، در همان عالم پرسید تو چه کسی هستی که من را نجات دادی؟ گفت: من همان یک مشت استخوانم. فکر می‌کنید شهدا صدایتان را نمی‌شنوند؟ کارهایمان را نمی‌بینند؟ سر هر کوچهای اسم یک شهید است. در هر اداره‌ای عکس چند تا شهید است.

۱. مطفین، ۲۰، ۲۱.

۲. بقره، ۱۵۴.

۶. زمین

ششمین دوربین، دوربین زمین است: «يَوْمَئِذٍ نُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا»^۱ زمین هم دارد از ما فیلمبرداری می‌کند؛ برای همین می‌گوییم در حرم امام رضا علیه السلام در یک گوشه‌ای نشستی، نماز خواندی زمین را شاهد بگیر. در مسجد نماز خواندی زمین مسجد را شاهد بگیر. مسجد النبی صلی الله علیه و آله نماز خواندی زمین مسجد پیغمبر را شاهد بگیر. در خانه یک گوشه‌ای را سجاده بینداز، آنجا را محل نماز خودت قرار بده تا روز قیامت شهادت بدهد تو نماز می‌خواندی. اگر خدای ناکرده در یک زمین هم گناه شود او هم شهادت می‌دهد.

۷. زمان

هفتمین دوربین، دوربین زمان است که او هم شهادت می‌دهد: «وَالسَّاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ»^۲ امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: شب و روز جمعه شهادت می‌دهد، شب و روز عید فطر شهادت می‌دهد، شب و روز عرفه شهادت می‌دهد. ما نمی‌فهمیم این روزها را، این‌ها زبان آیات و روایات است.

۸. اعضاء و جوارح

هشتمین دوربین، دوربین اعضاء و جوارح است: «وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ»^۳ روز قیامت پوست دست من، علیه من شهادت می‌دهد، به او می‌گوییم ناقتا تو دیگر چرا علیه من شهادت می‌دهی، اگر من گناه کردم لذت را با تو بردم، می‌گوید: من دوربین مخفی خدا بودم. روزی که دهان‌هایمان را می‌بندند: «الْيَوْمَ نَخْتِمُ

۱. زلزله، ۴.

۲. بروج، ۱-۳.

۳. فصلت، ۲۱.

عَلَى أَفْوَاهِهِمْ^۱ به دست می‌گویند بگو تو چه کار کردی؟ به پا می‌گویند بگو تو چه کار کردی؟ به چشم می‌گویند بگو تو چه کار کردی؟ مردم بیاییم مراقب باشیم!

امروز مأمور اداره می‌آید، عوارض می‌آید، دیوان محاسبات می‌آید، همه حساب کار خودشان را می‌کنند. این مأمورها که کسی نیستند، از خدا بترسید! اگر ماه رمضان قشنگ بود؛ چون خدا پررنگ بود. اگر جبهه‌ها قشنگ بود، چون خدا بود. اگر حرم امام رضا علیه السلام اینقدر قشنگ است؛ چون خدا پررنگ است. شب قدر اگر قشنگ است؛ چون خدا پررنگ است. اگر زندگی‌هایمان دارد خراب می‌شود؛ چون خدا کمرنگ شده است.

به جای این که جوانمان را به خدا تکیه بدهیم به پدر داریم تکیه می‌دهیم؛ لذا جوان می‌گوید: تا بابا برایم خانه نخرد داماد نمی‌شوم. خدا گفته بیا به خودم تکیه کن: «يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»^۲ خودم کمکت می‌کنم. بیاییم از خدا حساب ببریم و از خدا بترسیم. چند تا اسم خدا دارد؟ بگویند هزار اسم را در دعای جوشن کبیر در شب‌های قدر خواندیم: «يَا حَيِّبَ مَنْ لَا حَيِّبَ لَهُ يَا طَيِّبَ مَنْ لَا طَيِّبَ لَهُ يَا مُجِيبَ مَنْ لَا مُجِيبَ لَهُ يَا شَفِيقَ مَنْ لَا شَفِيقَ لَهُ يَا رَفِيقَ مَنْ لَا رَفِيقَ لَهُ» این اسم‌های خدا را بیاییم در زندگی‌هایمان پررنگش کنیم، «يَا رَازِقَ الطُّفْلِ الصَّغِيرِ يَا جَابِرَ الْعَظْمِ الْكَسِيرِ يَا رَاحِمَ الشَّيْخِ الْكَبِيرِ»^۳ این اسم‌های خدا را بیاییم در زندگی‌هایمان پررنگ کنیم. این اولین ویژگی قشنگی‌های ماه رمضان است. «اتَّقُوا اللَّهَ» مراقب خدا باشید.

ثمره مراقبت از دوربین‌های خدا

سه تا ثمره دارد. هر کس مراقب این هشت تا دوربین باشد، سه تا اتفاق قشنگ در

۱. بس، ۳۵.

۲. نور، ۳۲.

۳. بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۳۹۱؛ البلد الامین، ص ۴۰۷؛ مصباح الكفعمی، ص ۲۵۴.

زندگی‌اش می‌افتد: ۱- در انجام واجباتش کم نمی‌آورد. وقتی یک پروژه‌ای را می‌خواهند فیلمبرداری کنند، همه دارند کارهایشان را درست انجام می‌دهند. عزیزی نمازش را خیلی تند می‌خواند، گفتم: اگر از صدا و سیمای استان بگویند می‌خواهند از نماز شما فیلمبرداری کنیم باز هم تند می‌خوانی؟ گفت: نه، دیگر آرام می‌خوانم. گفتم: باور کن خدا با هشت دسته دوربین دارد نماز تو را فیلمبرداری می‌کند، این قدر برای نمازت کم نگذار! کسی بداند دارند نگاهش می‌کنند در انجام تکالیفش کم نمی‌گذارد. کسی بداند دوربین مخفی گذاشتند در انجام کارهایش کم نمی‌گذارد. ۲- کسی بداند دارند نگاهش می‌کنند دزدی نمی‌کند، خطا نمی‌کند، بی‌حیایی نمی‌کند و... دزد هم که وارد بانک می‌شود، اول دنبال دوربین مخفی‌ها می‌گردد، دو تا گلوله خرج دوربین مخفی‌ها می‌کند، والاّ تصویرش را برمی‌دارند.

مردم اگر می‌توانید دوربین‌های خدا را با دو تا گلوله خاموش کنید هر چه می‌خواهید گناه کنید؛ لذا امام حسین علیه السلام فرمودند: «اطْلُبْ مَوْضِعًا لَا يَرَاكَ اللَّهُ»^۱ یک جایی را پیدا کن خدا تو را نبیند هر چه می‌خواهی گناه کن. ۳- هر که توجه به دوربین‌های خدا داشته باشد در معصیت‌ها کم نمی‌آورد، بی‌طاقت نمی‌شود، بی‌صبری نمی‌کند.

برای بعضی‌هایمان تا یک مشکلی پیش می‌آید داد و هوار می‌کشیم که خدایا این چه وضعش است؟!

بنده خدایی کفش نداشت داد می‌زد خدایا چرا من کفش ندارم! یک مرتبه یکی را دید پا ندارد، گفت: الحمدلله ما باز پا داریم، این بنده خدا نه پا دارد و نه کفش. بعضی‌ها تا یک مشکلی گیرشان می‌آید داد و هوار می‌کشند که خدایا این چه وضعی است، ما از همه

۱. «رُويَ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ جَاءَهُ رَجُلٌ وَقَالَ أَنَا رَجُلٌ عَاصٍ وَلَا أَصْبِرُ عَنِ الْمُعْصِيَةِ فِعْطَنِي بِمَوْعِظَةٍ فَقَالَ أَفْعَلْ حَسَنَةً أَشْيَاءَ وَأَذْنِبْ مَا شِئْتَ فَأَوَّلُ ذَلِكَ لَا تَأْكُلُ رِزْقَ اللَّهِ وَأَذْنِبْ مَا شِئْتَ وَالثَّانِي الْخُرُجُ مِنْ لَآيَةِ اللَّهِ وَأَذْنِبْ مَا شِئْتَ وَالثَّلَاثُ اطْلُبْ مَوْضِعًا لَا يَرَاكَ اللَّهُ وَأَذْنِبْ مَا شِئْتَ وَالرَّابِعُ إِذَا جَاءَ مَلَكُ الْمَوْتِ لِيَقْبِضَ رُوحَكَ فَادْفَعْهُ عَنْ نَفْسِكَ وَأَذْنِبْ مَا شِئْتَ وَالْحَامِسُ إِذَا أَدْخَلَكَ مَالِكٌ فِي النَّارِ فَلَا تَدْخُلْ فِي النَّارِ وَأَذْنِبْ مَا شِئْتَ» (بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۲۶).

بدبخت‌تریم. این همه مصیبت بر زینب کبری علیها السلام وارد شد، فرمود: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً»^۱ من از خدا چیزی جز زیبایی ندیدم.

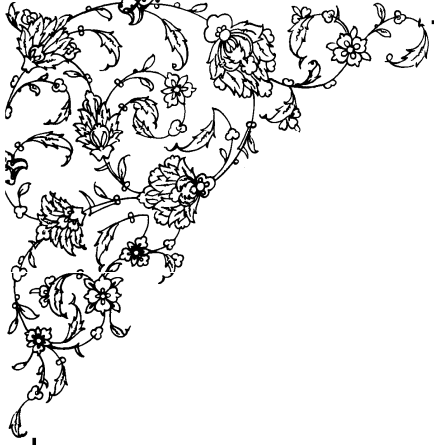
هر کس می‌خواهد زیبایی‌های رمضان را تداوم ببخشد، باید سه تا مراقبت بکند:
 ۱- «اتَّقُوا اللَّهَ» مراقب خدا باشیم، خدا در زندگی‌هایمان پررنگ شود. ۲- «وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا»^۲ بیایدد مراقب قیامت باشیم. همه شما قشنگ روزه‌هایتان را گرفتید؟ چون همه شما از روایات شنیدید، پیامبر فرمود: «الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ»^۳ روزه سپر آتش است. ۳- مراقبت شیطان باشیم.

خدایا! به آبروی کلام نورانیت، به آبروی امام رضا علیه السلام به همه ما توفیق فهم معارف دین عنایت بفرما.

۱. بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۵؛ مشیر الاحزان، ص ۹۰؛ اللهوف، ص ۱۶۰.

۲. بقره، ۴۸.

۳. الکافی، ج ۴، ص ۶۲؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۷۴؛ التهذیب، ج ۴، ص ۱۵۱.



سخنرانی

حجت الاسلام و المسلمین

محدثی



شخصیت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

قال الله تبارک و تعالی: «قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»^۱

مقدمه

من بحثم را با سؤال شروع می‌کنم: چرا ما باید به شرح خطبه حضرت زهرا علیها السلام بپردازیم و چرا باید سراغ برنامه‌های فاطمه شناسی برویم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام الگوهای کامل برای انسان‌ها هستند. وظیفه ما نسبت به پیامبر و اهل بیتش این است به عنوان الگو و حجت از سوی خدا تبعیت کنیم.

تبعیت از این الگوها در گرو این است که ما نسبت به آن‌ها محبت و علاقه پیدا کنیم و مودت این خاندان را داشته باشیم. بر اساس آنچه که در قرآن کریم هم هست به عنوان اجر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و وظیفه داریم از اهل بیت علیهم السلام تبعیت کنیم. ثمره و نتیجه این درخواست پیامبر صلی الله علیه و آله و قرآن هم به خود صاحبان مودت برمی‌گردد.

سؤال: چطور می‌توانیم محبت و مودت پیدا کنیم؟ مودت و محبت درونی و معرفتی است؛ یعنی ما هر چه معرفتمان نسبت به این خاندان و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بیشتر باشد، معرفت ما نسبت به آن‌ها بیشتر می‌شود و وقتی دوستدار این خاندان شدیم، این دوستی ما را به تبعیت و همسویی می‌کشانند؛ بنابراین می‌توانیم این ادعا را داشته باشیم که بین معرفت، محبت و

اطاعت یک رابطه طولی وجود دارد. ما از کسی پیروی می‌کنیم که دوستش داشته باشیم و کسی را دوست داریم که نسبت به او معرفت پیدا کنیم و این معرفت هم تبعیت می‌آورد؛ پس ما باید کاری کنیم که شناخت کامل و اثر گذار این خاندان، چه در دل‌های خود ما و چه در دل نسل ما ایجاد شود تا نسلی و جامعه‌ای فاطمه دوست و پیرو فاطمه علیها السلام داشته باشیم.

راه‌های بدست آوردن معرفت

چگونه می‌توان معرفت نسبت به اهل بیت علیهم السلام را بدست آورد؟ به نظر می‌رسد که سه راه عمده وجود دارد: ۱- مطالعه کردن زندگینامه از بدو تولد تا واپسین روزهای زیستن در این دنیا، ۲- از زبان کسانی که آن شخصیت را می‌شناسند و با مقاماتش، کمالاتش، علمش و روحیاتش آشنایی دارند.

خوشر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران^۱

۳- آثار باقیمانده او را مطالعه کردن، مثلاً: اگر تألیفاتی دارد، نوشته‌هایی دارد، شعر و سرودهای، مقاله و نوشته‌ای و... پس این سه راه برای شناخت شخصیت‌ها وجود دارد. اگر ما بخواهیم نسبت به فاطمه علیها السلام شناخت پیدا کنیم از هر یک از این سه مسیر وارد شویم ما را به این هدف می‌رساند و اگر از هر سه راه وارد شویم طبیعتاً دستاوردهای بیشتری هم خواهیم داشت.

نگاهی اجمالی به زندگی فاطمه علیها السلام زهرا علیها السلام

اولین راه شناخت فاطمه علیها السلام مطالعه کردن زندگینامه اوست. زندگینامه حضرت زهرا علیها السلام مفصل است. طبیعتاً در این مجال محدود و اندک این برنامه نمی‌گنجد ولی سرفصل‌های مهمی از زندگی آن حضرت که باید مورد توجه قرار دهیم بیان می‌کنم.

۱. جلال‌الدین محمد بن بهاء‌الدین محمد (مولوی).

تولد فاطمه زهرا علیها السلام

قبل از تولد، حضرت زهرا علیها السلام با مادرش حضرت خدیجه علیها السلام حرف می‌زد و مونس و همدم مادر بود. زنان قریش به خاطر ازدواج حضرت خدیجه علیها السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم موضع گرفتند و با او دشمنی و حسادت ورزیدند و در مراسم زایمان هم هیچ همکاری نکردند. خداوند هنگام ولادت حضرت زهرا علیها السلام چهار زن والا و آسمانی به نام‌های ساره، آسیه، کلثوم و مریم را فرستاد تا این کوثر نبوی قدم به عرصه وجود بگذارد.^۱

محبت فاطمه زهرا علیها السلام به پدر

دوران خردسالی حضرت زهرا علیها السلام در مکه بود. سال پنجم بعثت دنیا می‌آید تا سال سیزدهم بعثت که پیامبر هجرت کردند، این هشت سال را در کنار پیامبر با این که خردسال بود ولی به عنوان یک حامی، مونس و غم‌خوار پدر ایفای نقش می‌کرد. بعد هجرت می‌کند و جزو زنان مهاجر محسوب می‌شود. هجرت در فرهنگ ما یک ارزش است. بعد از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی از مسلمانان به مدینه، حضرت زهرا علیها السلام با فاطمه بنت اسد و فاطمه دیگری در معیت امیر المؤمنین علیه السلام از مکه به مدینه هجرت می‌کنند و به جمع پیامبر و اصحاب او می‌پیوندند.

ازدواج فاطمه زهرا علیها السلام

در سال دوم هجرت ازدواج فرخنده حضرت زهرا علیها السلام و حضرت علی علیه السلام انجام می‌گیرد و داستان این ازدواج، مسأله خواستگاری، مسأله اجرای عقد و... مسائلی است که در کتاب‌ها مطرح شده است. روزی حضرت زهرا علیها السلام عبور می‌کرد، به جمعی از زنان قریش که آن‌ها حنا بسته بودند و به خودشان رسیده بودند، وقتی حضرت زهرا علیها السلام عبور کرد، یک حالت شبه تمسخری داشتند که این مثلاً رفته با یک جوان فقیری که هیچ مال و ثروتی ندارد ازدواج

۱. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲؛ الامالی للصدوق، ص ۵۹۳؛ دلائل الامامه، ص ۸.

کرده و این باعث کدورت خاطر حضرت زهرا علیها السلام شد. قلباً رنجید و دلش شکست، پیش حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و این حرف را بازگو کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: ازدواج تو با علی علیه السلام به دست من نبوده، این ازدواج، ازدواج الهی بوده و از سوی خدا تعیین شده است. محصول این ازدواج هم چهار فرزند است: ۱- امام حسن علیه السلام، ۲- امام حسین علیه السلام، ۳- حضرت زینب علیها السلام، ۴- حضرت ام کلثوم علیها السلام.

تقریباً ۹ سالی که حضرت زهرا علیها السلام بعد از ازدواج در مدینه در کنار حضرت علی علیه السلام بود و قضایایی که اتفاق افتاد. حضرت زهرا علیها السلام در این سالها هم به عنوان یک مسلمان است، هم به عنوان یک مهاجر است و هم به عنوان کسی که در فعالیت‌های مختلف مشارکت جدی دارد، مثلاً: در بعضی از غزوات شرکت کرده است، در جنگ بدر و احد شرکت داشته است که گاهی کارهای امدادگری، پانسمان زخم، کمک به رزمندگان، آب آوردن و امثال اینها در پرونده کاری حضرت زهرا در این بعد قرار دارد و آن روابطی که با حضرت علی علیه السلام داشتند. روابطی که با پدرشان داشتند و بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله آن قضایایی که پیش می‌آید و همه شما می‌دانید و شنیدید، به عنوان یک زن مدافع ولایت و حاضر در صحنه و مبارز با انحرافات و جریانات نادرستی که در میان امت داشت به وجود می‌آمد، ایفای وظیفه کرد و جان در این راه نهاد و این سبب شد که از او به عنوان یک شهیده یاد شود.

این گوشه‌ای از فصل‌های مختلف زندگی آن حضرت بود که اگر ما زندگی این شخصیت را مطالعه کنیم می‌بینیم که چه زندگی سرشار از ایمان، اخلاص، پاکی، مجاهدت، صبر و از خود گذشتگی و آموزش، تعلیم و تربیت داشته آن هم در این سن کم و فرصت کوتاهی که در کنار پدر و شوهرش حضرت علی علیه السلام بود.

پس مرور بر زندگی پر فراز و نشیب کوتاه اما پرحادثه حضرت زهرا علیها السلام در این ۱۸ سال طبق آن چه که معروف است عمر ایشان ۱۸ سال بوده ما را با شخصیتی آشنا می‌کند که ابعاد مختلف زندگی او قابل توجه است و می‌تواند حالت الگویی برای ما داشته باشد.

فضائل و کرامات فاطمه زهرا علیها السلام در کلام دیگران

دومین راه شناخت فاطمه زهرا علیها السلام این است که ببینیم دیگران درباره او چه گفته‌اند. چه سندی گویاتر و چه کلامی توصیف کننده‌تر و بهتر از کلام خدا که درباره شأن و مقام و فضیلت حضرت زهرا علیها السلام فرموده‌اند.

درباره یک فرزند بهترین سند و مأخذ و بهترین کسی که بخواهد حرف بزند پدر و مادر است، آن هم پدری مثل رسول خدا صلی الله علیه و آله که بخواهد درباره بانویی مثل حضرت زهرا علیها السلام حرف بزند و اظهار نظر کند. آنچه که از زبان حضرت علی علیه السلام بیان شده و آنچه که از زبان فرزندان او بیان شده، سخنانی که اصحاب بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله درباره حضرت زهرا علیها السلام بیان کرده‌اند، سخنانی که زنان پیامبر چون مأنوس با حضرت زهرا علیها السلام بودند، درباره او بیان کردند، سخنانی که شخصیت‌های بزرگ، علمایی برجسته، راویان و حدیث گویان درباره حضرت زهرا علیها السلام بیان کردند که خود این‌ها نشان دهنده شخصیت این بانوی دوست داشتنی است. من به اختصار چند نمونه از این‌ها را در این فرصت خدمت شما مطرح می‌کنم.

القاب حضرت فاطمه علیها السلام

۱. سیده نساء العالمین

یکی از لقب‌هایی که برای حضرت زهرا علیها السلام بیان شده که در احادیث نبوی است و اختصاص به منابع شیعیان هم ندارد، این است که حضرت زهرا علیها السلام به عنوان «سیده نساء العالمین» معرفی شده است؛ یعنی در تمام عالم هستی، در تمام طول تاریخ این همه زنان بزرگ و شایسته آمدند و رفتند، اما سرور همه زنان حضرت زهرا علیها السلام است و این افتخار بزرگی است؛ البته درباره زنان دیگر هم مثل آسیه، حضرت مریم و امثال این‌ها سرور زنان بکار رفته، اما در روایات ما هست که آن‌ها سرور زنان زمان خودشان بودند، اما حضرت زهرا علیها السلام سرور زنان عالم است، دیگر زنی به عظمت و بزرگی فاطمه علیها السلام نیامده و نخواهد آمد.

خود این لقب که در احادیث فراوانی درباره حضرت زهرا علیها السلام بیان شده، جلوه‌ای از شخصیت آن حضرت را نشان می‌دهد. هر یک از اسامی حضرت زهرا و القاب نورانی این بانوی بزرگوار را نگاه کنیم، جلوه‌ای از شخصیت آن حضرت را نشان می‌دهد که در روایات ما مطرح است.

معانی فاطمه

معروف‌ترین و در واقع اصلی‌ترین نام حضرت زهرا علیها السلام فاطمه است، بقیه آنچه که درباره ایشان مطرح است القاب حضرت هستند. این اسم زیبا معنایش چیست؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام درباره این که چرا فاطمه علیها السلام را فاطمه نامیدند، فرمود: «لَأَنَّهَا فُطِمَتْ هِيَ وَ شِيعَتُهَا مِنَ النَّارِ»^۱ برای این که حضرت زهرا علیها السلام خودش و پیروانش از آتش جدا شدند. کلمه «فطم» به جدا کردن کودک از شیر گفته می‌شود. چرا حضرت فاطمه علیها السلام را فاطمه گفته‌اند؟ چون بین ایشان و آتش و بین پیروان ایشان و آتش، جدایی است. البته اینجا باید این نکته را اضافه کنم که خیلی‌ها هستند که ادعای پیروی از حضرت زهرا علیها السلام را دارند، ولی خلاف‌هایی می‌کنند، مفاسدی دارند، گناهایی را مرتکب می‌شوند و اصلاً رفتارشان به حضرت زهرا علیها السلام نمی‌خورد، این‌ها نمی‌توانند از این گونه احادیث مستمسکی برای خودشان اتخاذ کنند و بگویند ما شیعه حضرت زهرا علیها السلام هستیم و حتماً از آتش نجات یافته‌ایم و به جهنم نمی‌رویم. همانطور که اشاره کردم اگر کسی شیعه و محب حضرت زهرا علیها السلام باشد، عملاً این محبت و این پیروی انسان را از کار زشت و ناپسند دور می‌کند.

نجات یافتن شیعه واقعی

یکی از زنان مدینه خدمت حضرت زهرا علیها السلام آمد و سؤال کرد که من مأموریت دارم از طرف شوهرم بپرسم که آیا همسرم اهل نجات است یا نه؟ حضرت فرمود: اگر به آنچه که امرتان

۱. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ لِمَ سُمِّيَتْ قَالَ لِأَنَّهَا فُطِمَتْ هِيَ وَ شِيعَتُهَا مِنَ النَّارِ» (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۴؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۷۹؛ كشف الغممه، ج ۱، ص ۴۶۳).

کرده ایم عمل کنید و اگر از آنچه که شما را نهی کرده ایم دوری کنید، شیعه ما هستید.^۱ پس می‌بینیم محور شیعه حضرت زهرا علیها السلام بودن این است که تا چه اندازه در خط این بانو و پیرو اهل بیت علیهم السلام باشیم و عملاً اثبات کنیم که ما شیعه ایم و الا یک اتیکت شیعه‌گری به سینه بچسبانیم ولی هیچ شباهتی بین زندگی ما، عمل ما و حرف ما با آن حضرت نباشد، این ادعا را از ما نمی‌پذیرند.

پس اگر فاطمه علیها السلام و شیعیان او از آتش جدا شده‌اند، همچنان که بچه را از شیر می‌گیرند، این در گروه آن محبت همسو کننده و در ارتباط با آن پیروی است که انسان را در خط حضرت زهرا علیها السلام قرار می‌دهد.

در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام فرمود: «سُمِّيتْ فَاطِمَةَ لِأَنَّ الْخُلُقَ فُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا»^۲ توفیق و معرفت فاطمه شناسی توفیق بزرگی است، مقام و شخصیت او آنقدر بالاست که ما کجا و شناخت این که فاطمه کیست کجا؟ او را فاطمه می‌گویند؛ چون دست ما از دامن معرفت شخصیت حضرت زهرا علیها السلام کوتاه است.

۲. صدیقه

لقب دیگر او صدیقه است.^۳ صدیقه صفت مبالغه از صدق است؛ یعنی راستگوترین افراد.

۱. «و قَالَ رَجُلٌ لِامْرَأَتِهِ اِذْهَبِي إِلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَاسْأَلِيهَا عَنِّي أَنِّي مِنْ شِيعَتِكُمْ أَمْ لَيْسَ مِنْ شِيعَتِكُمْ فَسَأَلَتْهَا فَقَالَتْ قَوْلِي لَهُ إِذْ كُنْتُ تَعْمَلُ بِنَا امْرَأَتَكَ وَ تَنْتَهِي عَمَّا رَجَعْتَ عَنَّهُ فَأَنْتَ مِنْ شِيعَتِنَا وَ إِلَّا فَلَا فَرَجَعْتُ فَأَخْبَرْتَهُ فَقَالَ يَا وَلِيَّيْ وَ مَنْ يَنْفَكُ مِنَ الذُّنُوبِ وَ الْحَطَايَا فَأَنَا إِذَا خَالَذْتُ فِي النَّارِ فَإِنَّ مَنْ لَيْسَ مِنْ شِيعَتِهِمْ فَهُوَ خَالَذٌ فِي النَّارِ فَرَجَعَتِ الْمَرْأَةُ فَقَالَتْ لِفَاطِمَةَ مَا قَالَ رَوْجُهَا فَقَالَتْ فَاطِمَةُ قَوْلِي لَهُ لَيْسَ هَكَذَا شِيعَتُنَا مِنْ خِيَارِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ كُلُّ مُجِيبِنَا وَ مُوَالِي أَوْلِيَانِنَا وَ مُعَادِي أَعْدَانِنَا وَ الْمُسْلِمُ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ لَنَا لَيْسُوا مِنْ شِيعَتِنَا إِذَا خَالَفُوا أَوْ أَمَرْنَا وَ تَوَاهَيْتُنَا فِي سَائِرِ الْمَوْاقِفِ وَ هُمْ مَعَ ذَلِكَ فِي الْجَنَّةِ وَ لَكِنْ بَعْدَ مَا يُطَهَّرُونَ مِنْ ذُنُوبِهِمْ بِالْبَلَايَا وَ الرِّزَايَا أَوْ فِي عَرَصَاتِ الْقِيَامَةِ بِأَنْوَاعِ شِدَائِدِهَا أَوْ فِي الطَّبَقِ الْأَعْلَى مِنْ جَهَنَّمَ بَعْدَ إِهْلَائِهَا إِلَى أَنْ نَسْتَقْبِلَهُمْ بِحُبَّتِنَا مِنْهَا وَ نَقْلَهُمْ إِلَى حَضْرَتِنَا» (بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۱۵۵؛ تفسیر الامام، ص ۳۰۸).

۲. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ اللَّيْلَةَ فَاطِمَةَ وَ الْقَدْرُ اللَّهُ فَمَنْ عَرَفَ فَاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَ إِنَّمَا سُمِّيتْ فَاطِمَةَ لِأَنَّ الْخُلُقَ فُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا» (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۶۵؛ تفسیر فرات، ص ۵۸۱).

۳. «عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ ع صَدِيقَةٌ شَهِيدَةٌ وَ إِنَّ بَنَاتِ الْأَنْبِيَاءِ لَا يَطْمَئِنُّنَّ» (الكافي، ج ۱، ص ۴۵۸؛ مسائل علی بن جعفر (ع) ص ۳۲۵).

یکی از همسران پیامبر این اعتراف را دارد که: «مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَصْدَقَ مِنْهَا إِلَّا أَبَاهَا»^۱ من هرگز راستگوتر از فاطمه علیها السلام ندیدم.

۳. کوثر

یکی دیگر از القاب حضرت زهرا علیها السلام کوثر است. دشمنان، حضرت رسول را به لحاظ این که فرزند پسر نداشت و آنچه هم که بود از دنیا رفت، لقب ابتر به آن حضرت می‌دادند. خداوند حضرت زهرا علیها السلام را به پیامبر صلی الله علیه و آله عنایت کرد. نسل حضرت رسول صلی الله علیه و آله از این دختر ادامه پیدا کرد که این افتخار بزرگی است.

غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام که مادرشان فاطمه بنت اسد است، یازده امام دیگر فرزندان حضرت زهرا علیها السلام هستند؛ به همین جهت به آن حضرت ام الائمه هم گفته می‌شود. سرحلقه اتصال همه سادات در عصر حاضر به وجود پیامبر صلی الله علیه و آله این بانوی بزرگوار است. فقط تصور نشود که سادات شیعه هستند، در بعضی از کشورها مثل سوریه، اردن و... ساداتی هستند که سنی هستند ولی به هر حال از نسل پیامبرند. پس کوثر لقب حضرت زهرا علیها السلام است و نزول یک سوره از سوره‌های قرآن گویای این مسأله است.

۴. طاهره

یکی دیگر از القاب حضرت زهرا علیها السلام طاهره است. طاهره؛ یعنی پاک. این هم در واقع برگرفته از آن آیه معروف تطهیر است که در قرآن کریم آمده است: «إِنَّهَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^۲ خدا هر گونه رجس و پلیدی را از آن‌ها دور کرد که مفهوم عصمت از آن برداشت می‌شود. اگر بنا باشد که اهل بیت علیهم السلام خطایی، عیبانی

۱. «وَرُوِيَ أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ذَكَرَتْ فَاطِمَةَ فَقَالَتْ مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَصْدَقَ مِنْهَا إِلَّا أَبَاهَا» (كشف الغمة في معرفة الأئمة، ج ۱، ص ۴۷۱)

۲. أحزاب، ۳۳.

و نقطه سیاهی در زندگی آنها باشد و خدا اراده کرده اینها را پاک کند جور در نمی آید. سؤال: این اهل بیتی که خدا اراده کرده، آنها را پاک کند چه کسانی هستند؟ در احادیث هست «هم فاطمه و ابوها و بعلها و بنوها»^۱ آنها فاطمه، پدر فاطمه، همسر فاطمه و فرزندان فاطمه هستند. در واقع پنج تن آل عبا که عصمت دارند؛ البته ائمه دیگر هم عصمت دارند که آن از راه دیگری ثابت می شود، ولی اگر آیه تطهیر را که در شأن این پنج نفر که زیر کساء جمع بودند نازل شده، بخواهیم مطرح کنیم، حداقل عصمت حضرت زهرا علیها السلام هم جزو این پنج نفر از این آیه تطهیر بر می آید؛ بنابراین حضرت زهرا علیها السلام طاهره است.

۵. راضیه

یکی دیگر از القاب حضرت زهرا علیها السلام راضیه است. مکرر در منابع اهل سنت و اهل تشیع این حدیث آمده که فاطمه زهرا علیها السلام شخصیتی است که خداوند به رضای او راضی می شود و به خشم او خشمگین می شود؛ یعنی دایره مدار خشم و رضای الهی خشم و رضای حضرت زهرا علیها السلام است. مضمون این مسأله در بعضی از جاها بازتاب های سیاسی هم پیدا کرده، مثل قضیه آن کسانی که حضرت را آزار دادند و زمانی که خواستند برای دلجویی و جلب نظر ایشان به عیادت او بروند، آن حضرت روی برمی گرداند و اعتنا نمی کند تا آن ظلم هایی که به اهل بیت علیهم السلام شده فراموش نشود. خود حضرت زهرا علیها السلام به این قضیه استناد کردند؛ کسانی که به عیادتش رفته بودند فرمود: آیا شما این حدیث را از پدرم رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده اید که فرمود: فاطمه پاره تن من است، هر کس او را بیازارد مرا آزرده و هر کس مرا بیازارد خدا را آزرده و این که هر کس او را خشنود کند مرا خشنود کرده و هر کس مرا خشنود کند خدا را خشنود کرده است؟! گفتند: بله ما این حدیث را شنیدیم، گفت: پس شاهد باشید که من از دست شما ناراضیم.

۱. مسکن الفؤاد عند فقد الأحبة و الأولاد، ص ۱۵۵.

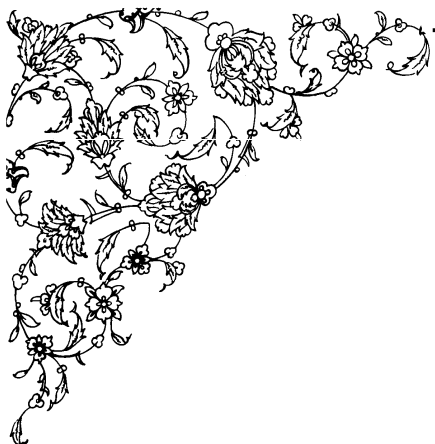
با این استدلال و برهانی که به کلام حضرت رسول ﷺ استناد کرد، برای کسانی که رفته بودند دل ایشان را بدست بیاورند گران تمام شد؛ چون همه راهها را به روی خودشان بسته دیدند و یکی از آن دو تا گریه‌اش گرفت که وای بر من، دختر رسول الله از دست من ناراضی است، آن یکی گفت پاشو بیا برویم تو دیگر چه کسی هستی، به خاطر حرف یک زن داری گریه می‌کنی.^۱ پس این که آن حضرت از دست کسی راضی باشد یا ناراضی، می‌بینیم به جاهای باریکی کشیده می‌شود که تبعات و پیامدهای خاصی دارد. پس این هم یکی از مسائلی است که به شخصیت آن حضرت مربوط می‌شود.

کتاب‌های مفصلی درباره فضائل حضرت زهرا علیها السلام آنچه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام درباره او بیان کردند وجود دارد. ما نمی‌خواهیم فضیلت خوانی بکنیم و جلسه ما مناقب خوانی نیست، فقط خواستیم اشاره بکنیم که ما اگر بخواهیم عظمت و شخصیت حضرت زهرا علیها السلام را بشناسیم یک راهش هم این است که ببینیم کسانی مثل خدا، رسول، امیرمؤمنان، ائمه اطهار و بزرگان دینمان درباره او چه گفته‌اند که این‌ها نشان دهنده شخصیت آن حضرت است.

سومین راه شناخت فاطمه علیها السلام این است که خطبه‌ها، دعاها و سخنان او را مورد تفحص و بررسی قرار بدهیم که دیگر فرصت نیست.

ما اگر بخواهیم جنبه‌های الگویی حضرت زهرا علیها السلام را مورد توجه قرار دهیم، از جهت عبادت، حلم، تعلیم، حضور در صحنه، فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی، فرهنگ جهاد و شهادت، حجاب، عفاف و... می‌بینیم بانویی است که از جهات مختلف برای ما سرمشق و الگو است.

۱. بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۰۳؛ الامامة والسياسة، ج ۳، ص ۱۲۱۴.



سخنرانی‌های

آیت الله مکارم شیرازی



امام زمان علیه السلام

قال الله تبارك و تعالی: «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۱

مقدمه

شب میلاد مبارک حضرت مهدی (ارواحنا له الفداء) است. عرایضم را در این شب عزیز در سه بخش و به طور خلاصه تقدیم شما می‌کنم. بخش اول روایاتی درباره اهمیت ظهور، بخش دوم: فوائد امام زمان علیه السلام برای منتظرین و بخش سوم: اشاره‌ای به حادثه یازدهم سپتامبر.

روایاتی درباره اهمیت انتظار

در بخش اول روایاتی درباره اهمیت انتظار تقدیم شما می‌کنم. امام صادق علیه السلام فرمود: «الْمُنْتَظِرُ الثَّانِي عَشَرَ مِنْهُمْ كَالشَّاهِرِ سَيْفِهِ بَيْنَ يَدَيْ» کسی که منتظر امام دوازدهم باشد، مانند کسی است که در میدان جنگ شمشیر کشیده و در پیش روی آن حضرت مشغول مجاهدت است. «بل كالشاهر سيفه بين يدي رسول الله صلى الله عليه و آله يذب عنه»^۲ نه تنها مانند کسی است که در محضر امام زمان مشغول جهاد است، بلکه مانند کسی است که در میدان جهاد ایستاده و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دفاع می‌کند. منتظران امام زمان علیه السلام چنین مقام و مرتبه‌ای دارند.

۱. قصص، ۵.

۲. عوالم العلوم و المعارف، ص ۲۷۶.

نامه معروفی است که از سوی وجود امام عسکری علیه السلام برای علی بن بابویه معروف نوشته شده است که در آن نامه آمده است: «وَ عَلَيكَ بِالصَّبْرِ» علی بن بابویه صبر و شکیبایی را از دست مده، «وَ انْتَظِرِ الفَرَجَ» منتظر فرج و ظهور امام زمان علیه السلام باش؛ «فَإِنَّ النَّبِيَّ» زیرا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «قَالَ أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي انْتَظَارُ الفَرَجِ»^۱.

امام حسن عسکری علیه السلام در این نامه به کلام جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله استناد می کند و می گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بالاترین اعمال امت من انتظار فرج است و با ظهور او حکومت عدل الهی برقرار می شود. کلمه «افضل» درباره نماز، روزه و جهاد بکار رفته است ولی انتظار فرج از آن ها هم برتر است.

در حدیث دیگری امام سجاد علیه السلام فرمود: «إِنَّ أَهْلَ زَمَانِ غَيْبَتِهِ وَ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ» کسانی که مثل شما در زمان غیبت آن امام زندگی می کنند و عقیده به امامتشان دارند، «وَ الْمُتَنْظِرِينَ لِظُهُورِهِ» و منتظر ظهور آن حضرت هستند، «أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ» برترین مردم از نظر موقعیت در هر زمان هستند. دلیلش را هم بیان فرمود: «لَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذَكَرَهُ أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَ الْأَفْهَامِ وَ الْمَعْرِفَةِ مَا صَارَتْ بِهِ الْعُيُوبَةُ عَنْهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ» برای این که خداوند به این مردمی که در زمان غیبت امام زمان علیه السلام زندگی می کنند، آنقدر عقل و فهم و معرفت داده، که غیبت و ظهور در نظرشان یکسان است؛

در غیبت امام زمان علیه السلام زندگی می کنند اما گویی در حضور آن حضرتند، احساس تفاوت نمی کنند. و بعد فرمود: «وَ جَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ

۱. «وَ مِمَّا كَتَبَ عَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَابُوئِهِ الْقُمِّيِّ وَ اعْتَصَمْتُ بِحَبْلِ اللَّهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ وَ الْحَنَّةُ لِلْمُؤَحِّدِينَ وَ النَّارُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا عُذْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَحْسَنُ الْحَالِقِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَ عَزْرَتِهِ الطَّاهِرِينَ مِنْهَا وَ عَلَيكَ بِالصَّبْرِ وَ انْتَظِرِ الفَرَجَ فَإِنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي انْتَظَارُ الفَرَجِ وَ لَا تَزَالُ شِيعَتُنَا فِي حُزْنٍ حَتَّى يَظْهَرَ وَلَدِي الَّذِي بَشَّرَ بِهِ النَّبِيُّ ص يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلماً فَاصْبِرْ يَا شَيْخِي يَا أَبَا الْحَسَنِ عَلَى أَمْرِ جَمِيعِ شِيعَتِي بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى جَمِيعِ شِيعَتِنَا وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ» (بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۶۷، المناقب، ج ۴، ص ۴۲۵).

بالسَّيْف^۱ این کسانی که در زمان غیبت به سر می‌برند و انتظار ظهور آن حضرت را می‌کشند به منزله کسانی هستند که در پیش روی پیغمبر ﷺ در میدان جهاد حاضرند و شمشیر بدست گرفته و آماده حمله به دشمن هستند.

سؤال: آیا واقعاً انتظار ظهور امام زمان علیه السلام این همه اهمیت دارد؟ اگر معنی انتظار را درست بدانیم، بفهمیم و عمل کنیم، بله، همانطوری که روایات فرموده‌اند اهمیت و ارزش فوق العاده‌ای دارد. انتظار سه مرحله دارد: ۱- مرحله خیال، ۲- مرحله سخن، ۳- مرحله عمل.

مثالی بزنم تا این مطلب روشن شود. جوانی که در انتظار کنکور دانشگاه است، مرحله مهمی در زندگانی اوست که گاهی سرنوشت او به آن پیوند خورده است، این جوان در انتظار کنکور است؛ یعنی انتظار یک حادثه مهم در زندگی‌اش، این مسأله سه حالت می‌تواند داشته باشد: ۱- این که در عالم خیال غرق شود و بگوید: من شانسم عالی است، غالباً امتحان کرده ام، در این کنکور هم شانسی یاری خواهد کرد و پیروز خواهم شد؛ به یقین شکست خواهد خورد. ۲- این

۱. «عن أبي حمزة الثمالی عن أبي خالد الكائلی قال: دخلت على سيدي علي بن الحسين زين العابدين ع فقلت له يا ابن رسول الله ص أخبرني بالذين فرض الله طاعتهم و مودتهم و أوجب على عباده الإقتداء بهم بعد رسول الله ص فقال لي يا كئبر إن أولى الأمر الذين جعلهم الله أئمة للناس و أوجب عليهم طاعتهم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ثم الحسن ثم الحسين إننا علي بن أبي طالب ثم انتهى الأمر إلينا ثم سكت فقلت له يا سيدي روي لنا عن أمير المؤمنين ع أنه قال - لا تخلو الأرض من حجة لله على عباده فمن الحجة و الإمام بعنك فقال ابني محمد و اسمه في التوراة باقر يقر العلم بقرأ هو الحجة و الإمام بعدي و من بعد محمد ابنة جعفر و اسمه عند أهل السوء الصادق فقلت له يا سيدي كيف صار اسمه الصادق و كلكم صادقون قال حدثني أبي عن أبيه عليهما السلام أن رسول الله ص قال إذا ولد ابني جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب فسوؤه الصادق فإن الحامس الذي من ولده الذي اسمه جعفر يدعي الإمامة اجترأ على الله و كذبا عليه فهو عند الله جعفر الكذاب الفسري على الله المدعي لما ليس له بأهل المخالف على أبيه و الحامد لأخيه ذلك الذي يكثف سر الله عند غيبته و لي الله ثم يحي علي بن الحسين بكاء شديدا ثم قال كأي جعفر الكذاب و قد حمل طاعة زمانه على تنقيش أمر ولي الله و المعيب في حفظ الله و التوكيل بحرم أبيه جهلا بمنه بولادته و حرصا على قتله إن ظفر به و طمعا في ميراث أبيه حتى يأخذه بعير حقه قال أبو خالد فقلت له يا ابن رسول الله فإن ذلك لكاتب عندنا في الصحيفة التي فيها ذكر المحن التي تجري علينا بعد رسول الله قال أبو خالد فقلت يا ابن رسول الله ص ثم يكون ما ذا قال ثم تمتد الغيبة بولي الله الثاني عشر من أوصياء رسول الله و الأئمة بعده يا با خالد إن أهل زمان غيبته و القائلين بإمامته و المنتظرين لظهوره ع أفضل من أهل كل زمان لأن الله تعالى ذكره أعطاهم من العقول و الأفهام و المعرفة ما صارت به الغيبة عنهم بمنزلة المشاهدة و جعلهم في ذلك الزمان بمنزلة المجاهدين بين يدي رسول الله ص بالسيف أولئك المخلصون حقا و شيعتنا صدقا و الدعاة إلى دين الله سرا و جهرا و قال ع أتبطأ الفرج من أعظم الفرج» (بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۳۸۶؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۱۷؛ إعلام الوری، ص ۴۰۷).

که در عالم سخن باشد و درس نخواند. مثلاً به امام رضا علیه السلام متوسل می‌شود، زیارت عاشورا می‌خواند، جمکران می‌رود و... فقط با همین سخنان می‌خواهد مطلب را تمام کند! درست است که توسل‌ها و دعاها بسیار مؤثر است اما دعا در ماورای تلاش ماست؛ یعنی تلاش در حد اعلی، بعد از تلاش دعا کردن.

در جنگ احزاب می‌نویسند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را آماده مبارزه با عمر بن عبدود کرد، عمامه به سرش گذاشت، شمشیر به دستش داد و او را به سوی میدان فرستاد، بعد دست به دعا بلند کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بزرگترین و شجاع‌ترین شخصیت را آماده مبارزه کرد، بعد دعا کرد. این جوان فقط می‌خواهد با دعا مشکل را حل کند که نمی‌شود.

۳- این که وارد مرحله عمل شده است، مثلاً: کلاس کنکور می‌رود، شب تا صبح مطالعه می‌کند و همه چیز را بر خودش حرام می‌کند جز درس، در ضمن دعا هم می‌کند، به این شخص منتظر حقیقی کنکور دانشگاه گفته می‌شود. منتظر امام زمان علیه السلام باید مثل شخص سومی باشد؛ یعنی من که منتظر امام زمان علیه السلام هستم، باید متوجه باشم که امام زمان برای چه قیام می‌کند؟ برای عدالت؛ پس اول باید عدالت را در وجود خودم پیاده کنم، مثلاً: اگر منتظر حکومت عادلانه امام زمان هستم نباید در حق کسی ظلم کنم، حق الناس را رعایت کنم، کم‌فروشی نکنم، رشوه‌خواری نکنم، رباخواری نکنم، مال یتیم نبرم، رانت‌خواری نکنم و با معاملات دروغین اموال مردم را سرکیسه نکنم.

امام زمان مظهر پاکی و صداقت است، من ناپاک نمی‌توانم منتظر ظهور آن پاک باشم. خانه ما آلوده باشد، مجالس جشن عروسی ما آلوده باشد، بازارهایمان آلوده باشد، اداره‌هایمان آلوده باشد، مطبوعات و رسانه‌هایمان آلوده باشد، بعد بگوییم در انتظار ظهور مظهر پاکی و قداستیم! آیا این انتظار دروغین نیست؟! در یک جمله انتظار مکتب تربیت است. واقعاً اگر جامعه ما منتظر حقیقی باشد، باید یک جامعه نورانی، با تقوا و پرهیزگاری باشد. من که در انتظار مهمان عزیزی هستم، اما نه خانه را پاکیزه کرده‌ام و نه اسباب پذیرایی آماده کرده‌ام، فقط در گوشه‌ای

نشسته‌ام و می‌گویم: منتظرم، این دروغ است. پس اگر می‌بینید اینقدر فضیلت برای انتظار در این سه حدیث و احادیث دیگر بیان شده، نکته‌اش این است که انتظار مکتب تربیت است. ما شیعیان امام زمان علیه السلام و شیعیان اهل بیت علیهم السلام اگر واقعاً خوب این معنی انتظار را پیاده کنیم، سرآمد همه مردم دنیا خواهیم شد. این امید، عشق و محبت نسبت به امام زمان علیه السلام همه ما را تربیت می‌کند، از مسئولین ما گرفته تا افراد رده‌های پایین، همه در پرتو این مفهوم عالی تربیت می‌شوند.

فوائد امام زمان علیه السلام برای منتظرین

بخش دوم فوائد امام زمان علیه السلام برای منتظرین ظهور است. سؤال: غیر از مسأله انتظار آیا امام زمان (أرواحنا له الفداء) در پشت پرده غیبت می‌تواند عامل دیگری برای تربیت ما شود؟ بله. در روایات وجود مقدس امام زمان علیه السلام را به دو چیز بسیار پر معنی تشبیه کرده‌اند: یکی به نور آفتاب و دیگری به آب جاری.

درباره مورد اول که تشبیه به نور آفتاب شده‌اند، حدیث داریم: عده‌ای خدمت امام صادق علیه السلام آمدند و عرض کردند: امامی که در میان ما نیست، چه فایده‌ای برای ما دارد؟ فرمود: فایده‌اش مانند نور آفتاب پشت ابر است.^۱ بسیاری از کشورها هستند که در سال آفتاب را کمتر می‌بینند ولی در عین حال روز روشن و شب تاریکشان از هم جداست و گیاهانشان در پرتو نور آفتاب پشت ابر پرورش پیدا می‌کند.

درباره مورد دوم که امام زمان علیه السلام به آب جاری تشبیه شده است، خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ»^۲ ای پیغمبر به مردم

۱. «وَلَا تَخْلُوا إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ فِيهَا وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يُعْبِدِ اللَّهُ قَالَ سُلَيْمَانُ فَقُلْتُ لِلصَّادِقِ فَكَيْفَ يَسْمَعُ النَّاسُ بِالْحُجَّةِ الْغَائِبِ الْمُسْتَوْرٍ قَالَ كَمَا يَسْتَبْعُونَ بِالشَّمْسِ إِذَا سَرَّهَا السَّحَابُ» (بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۵؛ الامالی للصدوق، ص ۱۸۶؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۰۷).

۲. ملک، ۳۰.

بگو، به من خبر دهید اگر آبهای (سرزمین) شما در زمین فرو رود، چه کسی می‌تواند آب جاری و گوارا در دسترس شما قرار دهد؟! آب زمانی که در زمین فرو می‌رود به یک طبقه نفوذ ناپذیری می‌رسد که از آن پایین‌تر نمی‌رود و در همان جا ذخیره می‌شود. اگر تمام خاک‌ها نفوذ پذیر بود، آب وارد اعماق زمین می‌شد، دیگر کسی به آب دسترسی نداشت. خداوند دو طبقه قرار داده است که یکی نفوذ پذیر برای ذخیره آب و دیگری نفوذ ناپذیر برای این که آنجا مهار و کنترل شود و پایین‌تر نرود و بعداً هم به صورت چشمه‌های آب زلال منتشر می‌شود که این یکی از نشانه‌های عظمت خداست.

در ذیل این آیه روایت داریم که امام باقر علیه السلام فرمود: یک تفسیر دیگر این آیه وجود مقدس حضرت مهدی علیه السلام است که از نظرها غائب، اما آثار و برکاتش شامل حال مردم می‌شود. ^۱ حالا این نکته را دقت کنید! شاهد عرض من اینجاست: من اگر در زمین زراعتیم بذری نیفشانم، پنجاه سال آفتاب بتابد و صد سال باران بیارد، آیا از این زمینی که بذری نکاشته‌ام می‌توانم بهره‌ای ببرم؟ نه. درباره وجود انسان هم این مسأله هست که اگر در سرزمین قلبم بذر عشق به خدا تقوا و پرهیزگاری بکارم، آن آفتاب پشت ابر و آن آب جاری زلال به صورت حکمتی که دارد در این قلب اثر می‌گذارد و به حکمت ولایت تکوینی نور هدایت را به من می‌بخشد. پس اگر ما بذره‌های لیاقت را در درون وجودمان داشته باشیم، در زمان غیبت هم از ولایت تکوینی امام زمان علیه السلام استفاده می‌کنیم، آفتابش این بذرها را پرورش می‌دهد و آن آب زلال این دانه‌ها را نمو می‌دهد، در نتیجه روح ما مصفی می‌شود، ایمان ما قوی می‌شود، هدایت ما بیشتر می‌شود و فاصله ما به آن حضرت کمتر می‌شود. این‌ها فوایدی هست که ما می‌توانیم ببریم. کسانی که در غیبت امام زمان علیه السلام زندگی می‌کنید، قدر خودتان را بدانید، شما می‌توانید از وجود آن حضرت بالاترین و بهترین بهره‌ها را ببرید.

ولی افسوس که بر حول این محور الهی یک مشیت خرافات، یک مشیت دجال‌ها و شیطان‌ها پیدا شده‌اند که به نام آن حضرت سوء استفاده می‌کنند، مثلاً: یکی بلند می‌شود برای سوء استفاده مالی و نعوذ بالله استفاده جنسی افراد را دور خود جمع می‌کند و پیوسته ادعا می‌کند من هر شب امام زمان را در خواب می‌بینم و به من پیام می‌دهد، من هم آمده‌ام به شما پیام بدهم. دیگری ادعا می‌کند که در بیداری با حضرت ملاقات دارم، یکی می‌گوید: من سید حسنی هستم قبل از قیام امام زمان باید قیام کنم، یواش یواش یکی هم می‌گوید: من خود امام زمانم. روایت داریم: یک دجال ظهور نمی‌کند، بلکه دجال‌ها ظهور می‌کنند. دجال در لغت عرب؛ یعنی آدم شارلاتان، آدم شیاد.

جوان‌ها! مراقب باشید که در دام این‌ها نیفتید! یکی از این‌ها در اطراف تهران جمعیتی دور خودش جمع کرده بود و می‌گفت بیایید من می‌خواهم شما را به مکه ببرم، عکس‌هایش را هم آوردند ما دیدیم که در یکی از کوه‌های اطراف تهران صورت کعبه درست کرده بود و این افراد فریب خورده را هم احرامی به آن‌ها پوشانده بود و دور آن کعبه می‌چرخیدند و حاجی می‌شدند.

یک روز هم برای سید درست کردن معین کرده بود، شال سبز درست کرده بود، می‌گفت: من می‌خواهم شما را سیدهاشمی کنم، شال سبز را به دور کمر آن‌ها می‌بست و می‌گفت: شما سیدهاشمی شدید. چنین شیادها و چنین خرافاتی هست، مراقب باشید! هر چه گوهر گرانبه‌تر باشد، بدل آن خطرناک‌تر است.

جوان‌ها مخصوصاً مراقب باشند و مسئولین هم باید مراقب اینگونه شیادها باشند و از همان اول که صدای انحرافی از حلقوم این شیادها در می‌آید، آن‌ها را جمع کنند. من امیدوارم ان‌شاءالله در پرتو وجود مقدس امام زمان علیه السلام خدا برکاتش را بر این کشور نازل کند و روز به روز بر عظمت پیروان او بیفزاید.

اشاره‌ای به حادثه یازده سپتامبر

عزیزان! در اخبار آمده بود که جمعی از اروپایی‌ها پیشنهاد کردند که روز یازده سپتامبر را روز سوزاندن قرآن‌ها قرار می‌دهیم که مردم اروپا جمع شوند و در آن روز قرآن را بسوزانند! خداوند آن وهابیه‌های افراطی که با خشونتشان چهره اسلام را این چنین در نظر مردم کم‌رنگ کردند لعنت کند. این‌ها نتیجه اعمال آنهاست. اسلام دارد دنیا را می‌گیرد، اما اعمال این افراد خشن جانی که به هیچ کس رحم نمی‌کنند، چهره اسلام را طور دیگری نشان می‌دهند.

حالا که دشمنان اسلام اینچنین دارند با قرآن مخالفت می‌کنند، من و شمایی که طرفدار قرآنیم، دست به دست هم بدهیم و در مقابل آن‌ها بایستیم. من یک بار عرض کردم و باز هم عرض می‌کنم: کشوری که در بیرونش دارند طوفان راه می‌اندازند، نباید در داخلش طوفان باشد، عقل و تدبیر می‌گوید: امروز روز اختلاف نیست، شیعه و سنی، راستی و چپی باید با هم متحد بشوند؛ چون اختلاف سمّ ملک است. همگی دست به دامن امام زمان علیه السلام بدهیم و امشب از خدا بخواهیم که دل‌های ما را با هم متحد بگرداند.

موعظه (۱)

قال الله تبارك و تعالی: «يا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ»^۱

مقدمه

با توجه به این که روز گذشته روز شهادت امام کاظم علیه السلام بود، سخنم را با حدیثی از ایشان شروع می‌کنم. هارون الرشید نامه‌ای به محضر امام کاظم علیه السلام نوشت که متن نامه این بود: «كَتَبَ هَارُونُ الرَّشِيدُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَظْمِي وَ أَوْجِزُ» مرا نصیحتی کن، ولی نصیحتت کوتاه و مختصر باشد - گاهی آدم‌های متکبر و نافرمان، بیداری موقت پیدا می‌کردند و به دنبال موعظه بودند یا این مورد هم جزئی از سیاست فریبکارانه آن‌ها بود که می‌خواستند بگویند ما هم اهل موعظه‌ایم و از محضر فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله استفاده می‌کنیم - امام کاظم علیه السلام در جواب او یک جمله نوشت: «فَكَتَبَ إِلَيْهِ مَا مِنْ شَيْءٍ تَرَاهُ عَيْنُكَ إِلَّا وَ فِيهِ مَوْعِظَةٌ»^۲ ای هارون! هر چیزی که چشم تو آن را می‌بیند، اگر دقت کنی موعظه است، مثلاً: آسمان برای تو موعظه می‌کند، زمین اندرز می‌دهد، برگ‌های درختان و موجودات اطرافت همه موعظه‌اند، هارون گوش شنوا پیدا کن! این کلام موسی بن جعفر علیه السلام را اگر انسان بسط و شرحش دهد یک کتاب می‌شود.

۱. یونس، ۵۷.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۹۶؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۲۴؛ الامالی للصدوق، ص ۵۰۹.

من یک مقدمه کوتاهی عرض کنم، بعد برویم سراغ وعظ‌هایی که خداوند برای بیداری ما قرار داده است. خداوند ما را برای نیاز خودش نیافریده، چون «فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنكُمْ»^۱ وجودی بی‌نیاز است، چیزی کم و کسر ندارد که دیگری بخواهد بیفزاید؛ پس اگر ما را آفریده است، می‌خواهد ما به کمال دست پیدا کنیم. دارد ما را به سوی بی‌نیازیت پیش می‌برد و برای رسیدن به این هدف، وسائش را هم فراهم کرده است.

قاعده لطف

علمای علم کلام و عقائد یک قاعده‌ای به نام قاعده لطف دارند که بعثت انبیاء، اولیاء و اوصیاء را بر آن اساس می‌دانند. در یک جمله کوتاه این قاعده را شرح بدهم. شما اگر کسی را دعوت می‌کنید اگر دعوت، دعوت شوخی و ظاهری باشد که هیچ، اما اگر جدی باشد وسائش را فراهم می‌کنید، مثلاً: اگر این آقا با تلفن نمی‌آید نامه می‌نویسید، اگر وسیله نقلیه ندارد نمی‌تواند بیاید، وسیله نقلیه برایش فراهم می‌کنید، اگر غرض این است که در منزل میزبانش باشید وسائش را فراهم می‌کنید. خداوند هم که ما را برای سعادت و تکامل آفریده، وسائش را هم فراهم کرده، یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر فرستاده و واعظان زیادی هم برای اینکه گرفتار غفلت نشویم - چون زرق و برق دنیا دل انسان را بسوی غفلت می‌برد - واعظانی در چپ و راست ما قرار داده است که به خواب غفلت نرویم.

واعظان برون

۱. خداوند

در درجه اول خود خداوند واعظ است. تمام کتاب‌های آسمانی واعظ‌های الهی بسوی بندگان است.

۲. انبیاء

در درجه بعد انبیاء هستند. «أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَىٰ وَفَرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا»^۱ تنها موعظه من این است که عقلتان را بکار بیندازید. در مسائل فکر کنید، چشم و گوش بسته دنبال این و آن نیفتید، هر چه از دروازه غرب سرازیر شد به عنوان تمدن و نشانه‌های افتخار نپذیرید. عجیب این است که در روایات داریم: پیغمبر ﷺ به جبرئیل می‌فرمود: جبرئیل مرا موعظه کن!

موعظه جبرئیل به پیامبر اکرم ﷺ

من یک نمونه را در اینجا عرض می‌کنم: رسول خدا ﷺ به جبرئیل فرمود: «قَالَ النَّبِيُّ لِحَبْرَتَيْلٍ عَظْمِي» جبرئیل مرا موعظه کن! جبرئیل هم موعظه کرد - چه موعظه جالبی که یک دنیا مطلب در همین موعظه است - صدا زد: «يَا مُحَمَّدُ عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ»؛ هر چه می‌خواهی عمر کن، ولی بدان آخرش باید از اینجا بروی، «وَ أَحِبِّ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ» هر چه می‌خواهی دوست بدار ولی بدان یک روزی از آن جدا می‌شوی. وسائل مادی دنیا، دوستان، همسر، فرزند، کاخ، مال، ثروت، هر چه می‌خواهی دوست بدار، ولی بدان یک روز از آن جدا خواهی شد، «وَ اعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُلَاقِيهِ» هر کاری می‌خواهی انجام بده، اما بدان این اعمال را روزی ملاقات خواهی کرد. کار خوب کنی ملاقات می‌کنی، کار بد کنی ملاقات می‌کنی. هر چه خواهی بکن اما بدان یک روزی این عملت دامن‌ت را می‌گیرد. در پایان این نصیحت جبرئیل به پیغمبر اکرم ﷺ دو سه جمله پرمعنا دیگری عرض کرد: «شَرَفُ الْمُؤْمِنِ قِيَامُهُ بِاللَّيْلِ» شرف انسان با ایمان، نماز شب است.

جوانان! هفته‌ای یک شب هم می‌توانید نماز شب بخوانید! نماز شب را به صورت فشرده هم می‌شود خواند. هشت رکعت نماز شب، دو رکعت نماز شفع و یک رکعت نماز وتر، حالا چهل مؤمن و هفتاد مرتبه استغفار را هم نگفتید اشکال ندارد.

عزیزان! نماز شب را فعلاً به صورت فشرده بخوانید، ببینید چه نورانیت و چه صفایی در دل شما ایجاد می‌کند! جبرئیل نماز شب را به پیغمبر که انجام می‌داد توصیه کرد، «شَرَفُ الْمُؤْمِنِ قِيَامُهُ بِاللَّيْلِ وَ عِزُّهُ كَفُّهُ عَنِ أَعْرَاضِ النَّاسِ»^۱ این آخرین جمله جبرئیل به پیغمبر ﷺ است که عزت آدم با ایمان این است که اعراض (آبرو) مردم را حفظ کند.

برادران و خواهران! آبروی مسلمان مثل خون مسلمان محترم است، غیبت نکنید، وصله نچسبانید، تهمت نزنید، پشت سر هم دروغ نگویند و... متأسفانه صحنه بسیاری از مطبوعات و رسانه‌های ما، صحنه تهمت‌ها، برچسب‌ها و نسبت‌های ناروا به هم دادن است. فرمود: می‌خواهید عزت داشته باشید، آبروی هم را حفظ کنید! این موعظه جبرئیل امین به پیغمبر ﷺ بود.

۳. اولیاء

بعد از انبیاء اولیاء آمدند، اوصیاء آمدند که آن‌ها هم واعظ بودند.

۴. علماء

بعد از اولیاء علماء آمدند: «وَ إِذِ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»^۲ خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: لقمان فرزندش را موعظه می‌کرد و اولین موعظه هم این بود که شریکی برای خدا قرار نده؛ یعنی دنیا پرست، شهوت پرست، مال پرست و مقام پرست نباش، فقط خدای یگانه را پرست. در نماز می‌گویند «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»؛ یعنی خدایا! تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم. نکند ما چیز دیگری را

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ جِبْرِئِيلُ عَطِيئِي فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ وَأَحِبِّ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ وَاعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُلَاقِيهِ شَرَفُ الْمُؤْمِنِ قِيَامُهُ بِاللَّيْلِ وَ عِزُّهُ كَفُّهُ عَنِ أَعْرَاضِ النَّاسِ» (وسائل الشيعة، ج ۸، ص ۱۴۵؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۱؛ الخصال، ج ۱، ص ۷).
۲. لقمان، ۱۳.

بپرستیم و از چیز دیگری یاری بخواهیم! و همچنین موعظه‌های دیگر. این‌ها که ذکر شد واعظان زبان و قال‌اند، اما واعظان حال چه هستند، که خیلی دامن‌دار است، من فهرست‌وار اشاره می‌کنم:

واعظان درون

۱. وجدان بیدار

خداوند در درون هر انسانی یک واعظی قرار داده که امروز اسمش را وجدان بیدار می‌گذارند. خداوند در قرآن به وجدان بیدار اشاره کرده است: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا»^۱ قسم به نفس آدمی (وجدان) و آن کس که این وجدان را آفرید، در درون جانت تقوی را به تو نشان داد، راه خطا را نشان داد، راه ثواب را هم نشان داد. تا این واعظ درونی نباشد، از واعظ برونی کاری ساخته نیست.

حضرت ابراهیم و شکستن بت‌ها

در داستان بت پرستان بابل، آیه ۶۴ سوره انبیاء، قرآن کریم می‌فرماید: وقتی حضرت ابراهیم به جمعیت بت پرست گفت: شاید این بت‌ها را بت بزرگ شکسته و مجازات کرده از او سؤال کنیم، آن‌ها در جواب ماندند که اگر بگوییم خدای ما لال است و سخن نمی‌گوید، مایه رسوایی است! قرآن می‌فرماید: «فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ»^۲ در درون وجدانشان رفتند و به خودشان گفتند: وای بر شما خدایی را می‌پرستید که هیچ عرضه‌ای ندارد، حتی نمی‌تواند از بندگانش کمک بخواهد تا یاریش کنند.^۳ عزیزان! این واعظ درون اگر گوش به حرفش ندهیم ضعیف می‌شود، به قدری ضعیف می‌شود مثل یک انسان مرده. شما نگاه کنید!

۱. شمس، ۷-۱۰.

۲. انبیاء، ۶۴.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۴۴۰.

این دولت‌های زورگوی زورمند انسانند اما وجدان ندارند، چرا یک سر و صدایی در ایران بشود، تمام اعلامیه‌های حقوق بشر به کار می‌افتد اما کشتی آزادی به عنوان کمک غذایی و دارویی می‌رود، محاصره شدگان چند ساله غزه را نجات بدهد، این‌ها راه را می‌بندند و به وسیله سلاح عده‌ای را نابود می‌کنند و می‌کشند و آب از آب هم تکان نمی‌خورد، این وجدان است؟ این دلیل بر این است که وجدان‌های آن‌ها مرده است.

وقتی گوش به حرف وجدان ندهیم، ضعیف و ضعیف‌تر می‌شود و آخرش می‌میرد که اگر هزار نفر را هم نابود کند مانعی ندارد، ولی همین وجدان‌های خفته است که گاهی بر اثر بعضی از اعمال بیدار می‌شود! آن کسی که آمد بمب اتمی را در ژاپن انداخت، در چند لحظه صد و پنجاه هزار نفر نابود شدند و آثاری از حیات در آن شهر هیروشیما باقی نماند، آخرهای عمرش دیوانه شد. گاهی این قبیل افراد خودکشی می‌کنند تا از ناراحتی وجدان آزاد شوند. ما در روایات داریم: این واعظان درونی را حفظ کنید!

در اینجا سخن بسیار است، برگردم به کلام وجود مقدس امام کاظم علیه السلام که فرمود: این کاخ‌های ویران شده پیشینیان واعظ است، این قبرستان‌های خاموش واعظ است، این تاریخ بشر واعظ است، این موهای سفید پیرمردان و پیرزنان واعظ است، این برگ پژمرده درخت در فصل پاییز واعظ است، می‌گوید: فصل بهار نشاط و طراوتی داشتیم، تند باد من را جدا نمی‌کرد اما شش ماه گذشت، نیرویم از دست رفت، با یک نسیم جدا می‌شوم و به هر سو پراکنده می‌شوم، ای انسان تو هم چنین سرنوشتی داری.

امام کاظم علیه السلام فرمود: هارون چشم باز و گوش شنوا پیدا کن! هر چه را می‌بینی واعظ است. گفתי کوتاه بگویم از این کوتاه‌تر نمی‌شود، در و دیوار به ما درس عبرت می‌دهند، عزیزان! در جوار امام رضا علیه السلام آمده‌اید، خود این بارگاه واعظ است، این همه عظمت روز به روز هم توسعه پیدا می‌کند اما در کنارش قبر گمشده هارون با آن عظمت است که در بعضی از تواریخ دارد:

حکومت هارون به اندازهٔ چهل و چهار کشور امروز بود، امروز اسمی از هارون نیست، اما امام رضا علیه السلام که غریبانه شهید شد، ببینید چه عظمتی دارد.

اشاره‌ای به مسألهٔ حجاب

در پایان چند جمله دربارهٔ مسألهٔ حجاب عرض کنم: روز ۲۱ تیرماه روزی است که رضاخان در مسجد گوهرشاد آن جنایت را در مورد طرفداران حجاب مرتکب شد. آنهایی که در مسألهٔ حجاب تردید دارند و شک می‌کنند با این که صریح آیات قرآن است، باید بیابند بگویند چرا مردم مشهد و سایر مناطق در ۲۱ تیرماه آن همه شهید و مجروح دادند؟ در یک جمله: به خاطر حفظ حجاب عدۀ زیادی از علمای آن زمان را گرفتند که رضاخان حکم اعدام صادر کرد و بعد متوجه شد مملکت تکان می‌خورد، حکم اعدام را لغو کرد.

برادران و خواهران! ما برای حفظ حجاب تعداد زیادی شهید و مجروح داده‌ایم و زندان‌ها دیده‌ایم، حجاب یک مسألهٔ ساده‌ای نیست که بشود به این آسانی که بعضی‌ها دارند می‌گویند از آن بگذریم! قرآن مجید یک تعبیر جالبی دربارهٔ حجاب دارد، می‌فرماید: «وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ»^۱ حجاب به معنای پرده هم باشد باز حجاب است، یعنی اگر حجاب باشد دل خانم‌ها و هم دل آقایان از وسوسه‌ها دور می‌ماند، اما اگر بی‌حجابی شد وسوسه‌ها شروع می‌شود.

وقتی وسوسهٔ شیطان به سراغ انسان آمد، قرآن می‌گوید: خانواده‌ها متزلزل می‌شود، آمار طلاق بالا می‌رود، بچه‌های بی‌سرپرست پیدا می‌شود، فحشاء زیاد می‌شود و هزار گونه بدبختی پیش می‌آید.

واقعاً بعضی حرف‌ها خنده‌آور است! آدم‌هایی که ظاهراً عاقلند، می‌گویند چه مانعی دارد حجاب آزاد باشد؟ بسیار خوب، حجاب آزاد، مشروبات هم آزاد، مواد مخدر هم آزاد، رباخواری

هم آزاد، معذرت می‌خواهم فحشاء هم آزاد، امر به معروف و نهی از منکر برای چیست؟ زمان پیغمبر ﷺ اینچنین بود؟ نه. این‌ها یک مقدار افکار غربی است که دارد اینجا می‌آید و بعضی‌ها طوطی‌وار بر زبان جاری می‌کنند! من این جمله را بارها به مسئولین محترم عرض کرده‌ام که: امروز حجاب مثل یک مسأله فرعی نیست، بلکه گره خورده با اسلام و انقلاب است.

بعضی از خبرنگاران فرانسوی قم آمده بودند، من از آن‌ها یک سؤال کردم، گفتم: شما چرا اینقدر روی این یک متر پارچه‌ای که خانم‌های مسلمان روی سرشان می‌اندازند حساسیت دارید؟ گفت: برای این که نشانه پیشرفت اسلام در مملکت ماست و خطر آفرین است، گفتم: یک متر پارچه خطر می‌آورد؟ خندید و گفت: بله خطرناک است. حجاب در خارج و داخل نشانه اسلام معرفی شده است. آنهایی که می‌گویند: ما برای این که نظام جمهوری اسلامی را متزلزل کنیم، سعی می‌کنیم حجاب برداشته شود که اگر حجاب برداشته شود شکست برای جمهوری اسلامی حتمی است، با آن‌ها باید برخورد کنیم.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

موعظه (۲)

قال الله تبارك و تعالی: «يا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ»^۱

مقدمه

مرحوم محدث قمی (رضوان الله تعالی علیه) در سفینه البحار در بحث مواعظ، ماده و عطا حدیث مفصلی از امام حسین علیه السلام نقل می کند که چند جمله اش را من برای شما به عنوان مقدمه بیان می کنم: امام حسین علیه السلام فرمود: «أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ» ای مردم شما را به تقوای الهی دعوت می کنم. بعد فرمود: خداوند دو چیز را برای کسانی که تقوی پیشه می کنند ضامن شده است: «فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ ضَمِنَ لِمَنْ اتَّقَاهُ أَنْ يُحَوَّلَهُ عَمَّا يُكْرَهُ إِلَىٰ مَا يُحِبُّ» اولین چیزی که خدا برای افراد باتقوی و پرهیزکار ضامن شده است، این است که مشکلاتشان را حل می کند. از ناراحتی ها به راحتی ها و از نگرانی ها به آرامش ها متحول می کند.

دومین چیزی که خداوند برای انسان های باتقوا ضامن شده است: «وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» از آن راهی که امید ندارد، روزی فراوانی برای آن ها می فرستد. بعد یک جمله دیگر بیان کرد که بکوشید مصداق این بیان امام نباشید! فرمود: «إِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ مِمَّنْ يَخَافُ عَلَى الْعِبَادِ مِنْ ذُنُوبِهِمْ وَ يَأْمَنُ الْعُقُوبَةَ مِنْ ذَنْبِهِ»^۲ بعضی ها نگاه می کنند دیگران مال مردم را

۱. یونس، ۵۷.

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۲۰؛ تحف العقول، ص ۲۳۹.

می‌خورند، می‌گویند: ای وای خدا چه بلایی سرشان می‌فرستد، اما وقتی خودش مال دیگران را می‌خورد، خودش را در امن و امان می‌بیند. دربارهٔ دیگران از عواقب اعمال زشتشان وحشت دارد، اما دربارهٔ اعمال زشت خودش از عواقب شومش وحشتی ندارد، فرمود: از چنین اشخاصی نباشید! با همان چشمی که از دیگران انتقاد می‌کنید، از خودت هم انتقاد کن. اولین انتقاد کنندهٔ انسان باید خودش باشد. با یک چشم نگاه به دیگران می‌کنی، می‌بینی بچه‌های دیگران هرزگی می‌کنند، می‌گویی چه بی‌ادبند اما بچهٔ خودت هرزگی می‌کند می‌گویی بلبل زبانی می‌کند! امام حسین علیه السلام فرمود: اینچنین نباشید. این سخن نورانی مقدمهٔ حرفم از کلام سالار شهیدان امام حسین علیه السلام بود که عرض کردم.

هدف آفرینش انسان‌ها چه بود؟

یک بیانی دربارهٔ اصل موعظه در جلسهٔ گذشته داشتیم که می‌خواهم آن را برای همهٔ عزیزان تشریح کنم: خداوند ما را آفرید، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ أَمِنَّا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ»^۱ نه نیازی به اطاعت ما و نه خوفی از معصیت ما داشت؛ پس برای چه ما را آفرید؟ این سؤالی است که خیلی از جوانان تحصیل کرده عنوان می‌کنند که هدف آفرینش ما چه بود؟ خداوند بی‌نیاز علی‌الاطلاق است، اما مبدأ جوشان فیض نعمت است.

مثالی بزمنم که مطلب روشن شود: این خورشید عالم تاب که یک میلیون و دویست هزار برابر کرهٔ زمین است، ذاتش نورافشانی است که ما در پرتو نور این آفتاب زندگی می‌کنیم، گیاهان می‌رویند، گل‌ها می‌شکفد، میوه‌ها می‌رسد، موجودات زنده زندگی می‌کنند، بادها بوسیلهٔ نور آفتاب است و... حالا آیا این آفتاب احتیاجی به ما ساکنان کرهٔ زمین دارد؟ ندارد، ما زنده باشیم و نباشیم، گل‌ها بروید یا نروید، باران ببارد یا نبارد برای قرص آفتاب هیچ تفاوتی نمی‌کند؛ پس ذاتش نورافشان است بدون این‌که نیازی هم داشته باشد. ذات پاک خدا

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

نورافشان بالاختر، فیاض علی الاطلاق به همه ما می‌بخشد و ما را هدایت می‌کند؛ از نقطه صفر که عدم بوده، شروع کردیم به سوی ذات پاکش که بی‌نهایت است در حرکتیم.

ره رو منزل عشقیم و ز سرحد عدم تا به اقلیم وجود این همه راه آمده ایم^۱

از آنجایی که خدا چنین هدفی از آفرینش ما داشته، اسبابش را هم فراهم کرده است. در برابر این زرق و برق دنیا، شیاطین جن و انسی که در مسیر راه هستند، خداوند واعظانی معین کرده که ما را هشدار بدهند تا از مسیر منحرف نشویم. این واعظان دو دسته‌اند: ۱- واعظان درون، ۲- واعظان برون.

اموات بهترین و غاظ

مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام یکی از واعظهای برون را در نهج البلاغه معرفی می‌کند و می‌فرماید: «فَكَفَىٰ وَاعِظًا بِمَوْتِي عَايَتُهُمْ مَّجْلُوا إِلَىٰ قُبُورِهِمْ غَيْرَ رَاكِبِينَ وَأَنْزَلُوا فِيهَا غَيْرَ نَازِلِينَ فَكَأَنَّهُمْ [كَأَنَّهُمْ] لَمْ يَكُونُوا لِلدُّنْيَا عُمَّارًا وَكَأَنَّ الْآخِرَةَ لَمْ تَنْزَلْ لَهُمْ دَارًا»^۲ این بدن‌های بی‌جان که بر دوش می‌گیرید و به سوی قبرستان حرکت می‌دهید به عنوان واعظ برای همه شما کافی است. بعد می‌فرماید: این بدن‌ها را می‌برند اما نمی‌خواهند بروند، در درون قبر می‌گذارند، اما نمی‌خواهند بروند، چند صباحی که می‌گذرد دوستان و بستگان هم یواش یواش فراموششان می‌کنند، مثل این که هیچ وقت اهل این دنیا نبودند و مثل این که همیشه آن طرف بودند، می‌فرماید: همین برای شما کافی است. این قانونی است که برو برگرد ندارد. وقتی غم و غصه دنیا در قلبتان نمایان می‌شود، یک سری به قبرستان بزنید و فاتحه‌ای برای اموات بخوانید و یک گوشه‌ای بنشینید، یک خرده فکر کنید، آنهایی که در آنجا

۱. حافظ شیرازی.

۲. نهج البلاغه، خطب ۱۸۸.

خوابیده‌اند بالاخره صد سال قبل همه آن‌ها اهل این دنیا بودند، خانه‌هایی، ثروت‌هایی، عزیزانی، دوستانی و... داشتند اما الان هیچ خبری نیست! علی علیه السلام فرمود: همین یک واعظ شما را کافی است.

یکی از مسائلی که در عصر زمان ما پیدا شده، اهمیت دادن به میراث‌های فرهنگی است. برویم تخت جمشید، کاخ کسری، اهرام سه گانه مصر و... از خود بجای گذاشتند نگاهی کنیم و از خود سؤال کنیم که مالکان و بناکنندگان این‌ها چه کسانی بودند و الان کجا هستند؟! این‌ها واعظانند، گوش شنوا و چشم بینا می‌خواهد. خاقانی باید بیاید مقابل طاق کسری بگذرد و آن اشعارش را بخواند:

ما بار که دادیم، این رفت ستم بر ما بر قصر ستم کلران، تا خود چه رسد خذلان

یک شعرش را من می‌خواهم برایتان تفسیر کنم، می‌گوید:

پرویز به هر بز می‌زرین تره گستردی کردی ز بساط زر زرین تره را بستان

می‌گوید: خسرو پرویز وقتی که سفره می‌انداختند، یکی از تزئینات سفره آن‌ها تره‌هایی از طلا بود که توی بشقاب می‌کردند و به عنوان زینت سفره وسط سفره می‌گذاشتند.

پرویز کون گم شد، زان گمشده کمتر گو زرین تره کو بر خوان؟ روکم ترکوا بر خوان^۱

خداوند در قرآن می‌فرماید: « كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ وَنَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَكَهِنُوا كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ »^۲ این فرعون‌ها تمام زراعت‌ها، باغ‌ها، کاخ‌ها و دارایی‌هایشان را گذاشتند و در نیل مدفون شدند، و همه آن‌ها به دست بنی اسرائیل

۱. خاقانی شروانی.

۲. دخان، ۲۵-۲۸.

افتاد. این‌ها همه واعظ هستند.

تاریخ یکی دیگر از واعظها

از جمله واعظهایی را که باید به او توجه داشت تاریخ است. تاریخ به ما می‌گوید: هر قوم و ملتی که گرفتار اختلاف شدند نابود شدند، هر قوم و ملتی آینده خود را فراموش کردند و به گذشته پرداختند نابود شدند، هر قوم و ملتی فکر امروزشان را کردند و فکر فردا را نکردند نابود شدند و هر قوم و ملتی غرق در شهوات شدند از بین رفتند.

یک نگاهی به تاریخ اندلس و سرنوشت مسلمانان در آن کشور بکنید! اگر آن روز غافل نبودند و اختلاف نداشتند و غرق شهوات نمی‌شدند، امروز تمام اروپا زیر پرچم اسلام بود. بهترین مساجد در اسپانیای امروز و اندلس قدیم تبدیل به سینما و کلیسا شده است. آیا نباید ما درس عبرت بگیریم!؟

موعظه (۳)

قال الله تبارك و تعالی: «يا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ»^۱

مقدمه

بحث ما دربارهٔ واعظ‌های الهی بود. عرض کردم دنیا فریبنده و غافل کننده است و زرق و برقش انسان را به سوی خود جلب می‌کند. با توجه به اینکه خدا انسان را آفرید تا به سعادت برسد و در این زرق و برق دنیا غرق نشود، واعظانی برای او قرار داده است.

وجدان یکی از واعظان درون

یکی از واعظ‌ها که خدا در وجود انسان قرار داده وجدان است. در درون انسان پیغمبر درونی و قاضی باطنی وجود دارد که وجدان باشد، اگر این وجدان بیدار و زنده باشد، انسان سعادت‌مند و عاقبت بخیر خواهد شد. آثار این وجدان نمایان است. هنگامی که انسان کار خوبی انجام می‌دهد، مثلاً: به پدر و مادر پیر و ناتوانش کمک می‌کند، احساس آرامش و خوشحالی در درون خود می‌کند، این همان جایزه‌ای است که وجدان به انسان از سوی خدا می‌دهد. در مقابلش هنگامی که انسان کار بدی انجام می‌دهد، مثلاً: جوانی سوار اتومبیل یا موتور شده، به عابر پیاده‌ای می‌زند و او را نقش بر زمین می‌کند و فرار می‌کند، اول خوشحال است که فرار

۱. یونس، ۵۷.

کردم، ولی شب که به خانه می‌رود و فکر می‌کند آیا مجروح شد یا کشته شد؟ خوابش نمی‌برد و اگر خوابش ببرد، خواب‌های پریشان می‌بیند، اگر وجدان بیدار داشته باشد، به دنبال ماجرا می‌افتد... افراد متعددی نامه به ما می‌نویسند که بر اثر نادانی سقط جنین کردیم، حالا گرفتار عذاب وجدان شده‌ایم، جنین را خواب می‌بینیم که ما را سرزنش می‌کند، چه کار کنیم؟ دیده‌اش چقدر است؟ به چه کسی باید بپردازیم تا از این عذاب وجدان نجات پیدا کنیم؟!

این همان واعظ درونی است که خدا در وجود انسان قرار داده که هم ریشه قرآنی و هم ریشه روایی دارد. مخاطب این حدیث همه انسان‌ها هستند، امام سجاد علیه السلام فرمود: «إِنَّكَ لَا تَزَالُ بِخَيْرٍ» انسان! همیشه در مسیر خیر و سعادت هستی «مَا كَانَ لَكَ وَأَعْظَمُ مِنْ نَفْسِكَ» تا زمانی که آن واعظ درونت که وجدان باشد بیدار باشد برای تو پیام بفرستد، «وَمَا كَانَتْ الْمُحَاسَبَةُ مِنْ هَمِّكَ»^۱ مادامی که سرت به حساب باشد! گاهی بنشین با خودت حساب و کتاب کنی، مثلاً: در این گذشته عمر چه کردم؟! خطایی بوده، چگونه جبران کنم؟ کار خیری بوده، چگونه ادامه دهم؟ اگر سرت به حساب باشد، وجدانت هم بیدار باشد، مطمئن باش اهل سعادت و عاقبت بخیر خواهی بود.

حدیث مذکور ریشه قرآنی دارد: «وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا»^۲ خدا قسم به وجدان بیدار بشر و کسی که آن را آفریده می‌خورد و به دنبال آفریدن راه را به او نشان می‌دهد، چاه را به او نشان می‌دهد و می‌گوید: از این راه بیا و از آن راه نرو! با وضوح تمام خداوند تقریباً ۱۴۰۰ سال قبل در قرآن اشاره کرده است که امروز روانشناسان ضمیر مخفی و آگاه یا وجدان مخفی و آگاه می‌گویند.

۱. «عَنْ أَبِي بَحْرَةَ الشَّامِيِّ قَالَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع يَقُولُ ابْنُ آدَمَ إِنَّكَ لَا تَزَالُ بِخَيْرٍ مَا كَانَ لَكَ وَأَعْظَمُ مِنْ نَفْسِكَ وَ مَا كَانَتْ الْمُحَاسَبَةُ مِنْ هَمِّكَ وَ مَا كَانَ الْخَوْفُ لَكَ شِعَاراً وَ الْحُزْنُ لَكَ دِنَاراً ابْنُ آدَمَ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ مَبْعُوثٌ وَ مُوقِفٌ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ فَأَعِدَّ جَوَاباً» (وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۹۶؛ بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۶۴؛ الأملی للطوسی، ص ۱۱۵).

۲. شمس، ۸، ۷.

مراحل وجدان در قرآن کریم

۱. غلبه کردن هوای نفس بر وجدان

مرحله اول: گاهی هوای نفس بر وجدان غلبه می‌کند و این وجدان بیدار اسیر هوای نفس می‌شود: «وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي»^۱ بعضی از مفسران تصور کردند این از کلام یوسف است در حالی که قرائن خوبی در آیه قبل و بعد هست که بیان می‌کند کلام زلیخا همسر عزیز مصر است. بعد از آن که یوسف از زندان آزاد شد و نزد پادشاه مصر آمد و پیشنهادهایی کرد و زلیخا را حاضر کردند و از او سؤال کردند، گفت: من اعتراف می‌کنم یوسف پاک بود، سالیان دراز من او را به زندان انداختم اما الان وجدانم بیدار شده که احساس می‌کنم ادامه این راه برای من کار درستی نیست! این مرحله‌ای بود که وجدان شکست خورده و اسیر هوای نفس شده است. وجدان، گوهر گرانبه‌ای الهی است که ضامن نجات انسان از دست رفته است.

۲. ملامت کردن انسان توسط وجدان به خاطر گناه

مرحله دوم: گاهی وجدان انسان به خاطر گناه انسان را ملامت و سرزنش می‌کند: «وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ»^۲ قسم به وجدان بیداری که وقتی انسان خطا کرد، ملامت و سرزنش می‌کند که چرا این کار را کردی؟ چرا نسبت به پدر بی‌احترامی کردی؟ چرا نسبت به مادر بی‌ادبی کردی؟...

۳. غلبه نکردن هوای نفس بر وجدان

مرحله سوم: کم کم به جایی می‌رسد که صاحب نفس مطمئن می‌شود؛ یعنی دیگر هوای نفس بر او غلبه نخواهد کرد؛ این همان چیزی است که خداوند در قرآن مجید به آن اشاره

۱. یوسف، ۵۳.

۲. قیامة، ۲.

کرده است: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّاتِي»^۱ چقدر خوب است انسان به این مرحله برسد که خداوند به او خطاب کند: ای صاحب نفس مطمئنه در صف بندگان خاص من بیا و در اعلیٰ علین بهشت جایی بگیر! اگر انسان نفس اماره را رام کند، به مرحلهٔ لوامه برسد و از لوامه بیاید به مرحلهٔ مطمئنه برسد، بندهٔ خاص خدا می‌شود که شیطان می‌گوید: من در وجود او نمی‌توانم نفوذ کنم: «فَاعِزَّتِكَ لَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ»^۲ مگر این گروهی که به این مرحلهٔ عالی رسیده‌اند. برادران و خواهران، مخصوصاً جوانان عزیز! وجدان‌مان را بیدار و زنده نگه داریم، اگر زمانی هم به راه خطا رفتیم، یک روز برمی‌گردیم و عاقبت بخیر می‌شویم. داستان‌های زیادی در تاریخ اسلام در این باره نقل کرده‌اند که یک موردش را اشاره می‌کنم.

داستان فضیل بن عیاض

امروز فضیل بن عیاض در تاریخ اسلام به عنوان یکی از زاهدان معروف شناخته شده است و از نظر ما شیعه‌ها آدم قابل قبولی است، ولی سابقه‌اش بسیار تاریک بود. سردستهٔ راهزنان بود. در حالاتش نوشته شده است که سر چاه آب آمد، آب بنوشد که دختر بسیار زیبایی را دید و دل‌بستهٔ او شد، گفت: آدرست کجاست، می‌خواهم به خواستگاری تو بیایم؟ اگر قبول نکنی که با من ازدواج کنی تو و پدر و مادرت را می‌کشم! دختر لرزید و ترسید به خانه برگشت و به پدر و مادرش گفت: خطر بزرگی ما را تهدید می‌کند! پدر و مادر دختر رو به درگاه خدا کردند و گریه می‌کنند و از خداوند طلب کمک می‌کنند! فضیل از دیوار داشت بالا می‌رفت که یک حادثه‌ای پیدا شد که همه چیز عوض شد، در خانهٔ مجاور یک کسی داشت قرآن می‌خواند، رسید به این آیه: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ

۱. فجر، ۲۷-۳۰.

۲. ص، ۸۲، ۸۳.

لِذِكْرِ اللَّهِ^۱ آیا وقت آن نشده است، کسانی که دم از ایمان می‌زنند، قلبشان در مقابل نام خدا خاضع شود و به راه راست برگردند؟

فضیل لرزید و وجدانش بیدار شد، به خودش خطاب کرد فضیل! گوینده این سخن کیست؟ مخاطبش کیست؟ می‌گوید: آیا این همه بدی کردی کافی نیست؟ تکانی خورد و سر به طرف آسمان کرد صدا زد: وقتش رسیده که من بیدار شوم، از همان جا برگشت و یکی از زاهدان روزگار شد.^۲

اگر وجدان بیدار باشد آدم ممکن است غرق گناه هم بشود اما بالاخره یک روز نجات پیدا می‌کند. بکوشیم این واعظ درونی در ما زنده بماند که اگر خدایی ناکرده گرفتار گناهی شدیم فوراً توبه کنیم تا این وجدان خاموش نشود. بعد از نمازها سر به سجده بگذارید و از خدا تقاضای عفو کنید!

افسوس در دنیای امروز افرادی پیدا می‌شوند که اصلاً وجدانشان به تمام معنا مرده است، مثلاً: بمب به بدن خودش می‌بندد و در مسجد مسلمانان وارد می‌شود، بچه، بزرگ، زن و مرد را قطعه قطعه می‌کند و از این کار خودش هم خوشحال است! کجای اسلام چنین مطلبی وجود دارد؟ اسلام دین محبت و رأفت است. اسلام می‌گوید: به میدان جنگ می‌روید به درختان آسیبی نرسانید، حیوانات را اذیت نکنید! این انسان ادعا می‌کند که مسلمان است در صورتی که یک وحشی درنده بیگانه از همه چیز است که وجدانش مرده و از خونریزی لذت می‌برد. سردمداران معروف دنیا، نه تنها وجدانشان بیمار است، بلکه فاقد وجدان شده‌اند، این همه بمب‌های شیمیایی را برای چه درست می‌کنند؟ سعی می‌کنند جنگ و خونریزی در نقاط مختلف دنیا به راه بیندازند تا کارخانه‌های اسلحه سازیشان درآمد بیشتری پیدا کند. این‌ها افرادی هستند که فاقد وجدان هستند و عاقبتشان هم تاریک است.

۱. حدید، ۱۶.

۲. هزار و یک حکایت اخلاقی، ص ۲۸۵.

بیداری وجدان عمومی توسط امر به معروف و نهی از منکر

سعی کنیم در این جامعه اسلامی وجدان عمومی را بیدار نگه داریم. یکی از چیزهایی که به بیداری وجدان عمومی کمک می‌کند مسأله امر به معروف و نهی از منکر است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»^۱ شما بهترین امت هستید، چرا؟ برای اینکه یکی از برنامه‌هایتان امر به معروف و نهی از منکر است.

امر به معروف و نهی از منکر، معنایش درگیری، کتک کاری، توهین و ناسزا نیست. خواهر عزیز! تو زائر امام رضا علیه السلام هستی خواهش می‌کنم حجابت را رعایت کن، مواظب زبان و عملکردت باش! با زبان خوب، مؤدبانه، دوستانه و مخلصانه معروف و منکر را باید گفت. ما در مقابل قبر امام حسین علیه السلام می‌گوییم: «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ وَآمَرْتَهُ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ»^۲ حسین جان! شهادت می‌دهم که تو نماز را برپا داشتی، زکات دادی و امر به معروف و نهی از منکر کردی.

در زیارت جامعه کبیره، راجع به امر به معروف و نهی از منکر مطالب بسیار زیادی ذکر شده است. اگر امر به معروف و نهی از منکر ترک شود، وجدان جامعه ضعیف می‌شود و وقتی وجدان جامعه ضعیف شد، مفاسد همه جا را خواهد گرفت.

خدایا! به همه ما توفیق امر به معروف و نهی از منکر مرحمت بفرما.

۱. آل عمران، ۱۱۰.

۲. الکافی، ج ۴، ص ۵۷۴؛ التهذیب، ج ۶، ص ۱۱۴؛ مستدرک، ج ۱۰، ص ۳۰۳.

موعظه (۴)

قال الله تبارك و تعالی: «يا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْمُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ»^۱

مقدمه

انسان نیازمند به واعظ است. اگر واعظان نباشند راه را اشتباه می‌رود. واعظان هم دو گروهند: ۱- واعظان برون، ۲- واعظان درون. انبیاء، اولیاء، معصومین، علماء، کتاب‌های آسمانی، قبرستان‌ها، کاخ‌های درهم شکسته، شاهان سابق، قامت‌های خمیده پیران، برگ‌های زرد درختان و... واعظان برون می‌باشند. وجدان و... واعظان درون می‌باشند.

دلیل احتیاج انسان به وعاظ

بحث امشبیم را با یک سؤال شروع می‌کنم و آن سؤال این است که چرا انسان احتیاج به وعاظ دارد؟ دلایل زیادی دارد که فقط یک دلیل آن را امشب عرض می‌کنم و آن این است که گاهی به خاطر عواملی، کارهای زشت انسان در نظرش زیبا جلوه می‌کند و اصرار دارد آن را انجام بدهد، اینجاست که نقش واعظان روشن می‌شود که زیبایی‌ها را زیبا نشان می‌دهند و زشتی‌ها را زشت نشان می‌دهند.

۱. یونس، ۵۷.

جلوه دادن زشتی‌ها به صورت زیبایی

مورد اول: در روز عاشورا عمر سعد فرمانده لشکر یزید وقتی می‌خواست جمعیت را برای مبارزه با سالار شهیدان حرکت بدهد، این جمله را گفت: «يَا خَيْلَ اللَّهِ اِزْكِبِي وَ بِالْحَنَّةِ اَبْشِرِي» ای لشکر خدا سوار شوید و بهشت خدا بر شما بشارت باد! این عمل زشت که زشت‌ترین اعمال بوده در نظرش زیباست.

مورد دوم: وقتی عبدالرحمن بن ملجم مرادی از قَاطم آن زن زیبای شیطان صفت خواستگاری کرد، او مقداری از اموال را گفت که از همه بالاتر قتل علی بن ابیطالب علیه السلام بود که گفت جزو مهریه من است؛ از این راه برو اگر نجات پیدا کردی به وصال من رسیدی و اگر نجات پیدا نکردی در بهشت جاویدان خدا جای توست.^۲

مورد سوم: در زمان جاهلیت، اعراب دخترانشان را زنده به گور می‌کردند و افتخار می‌کردند. جنایت از این بالاتر که انسان فرزند بی‌گناهِش را با دست خودش به صورت بسیار زشت زیر خاک کند و بعد هم افتخار کند! این زشتی‌هایی است که در نظر انسان گاهی زیبا جلوه داده می‌شود. این کاری است که گاهی وهابی‌های افراطی در عصر ما می‌کنند، جوان‌ها را شست‌وشوی مغزی می‌دهند و به آن‌ها می‌گویند: این بمب‌ها را به خودتان ببندید و به وسط مسجد، بین جمعیت بی‌گناه بروید و این‌ها را منفجر کنید، همین که منفجر کردید در بهشت کنار پیغمبر صلی الله علیه و آله هستید! جنایاتی که وهابی‌های افراطی می‌کنند، من در طول تاریخ سابقه‌ای برایش ندیدیم، لشکر مغول این کار را نمی‌کرد، هیتلر این کار را نمی‌کرد!

عوامل جلوه دادن زشتی‌ها به صورت زیبایی‌ها

عوامل این تغییر شکل چیست؟ در قرآن مجید یک بحث بسیار جالبی درباره تزیین سوء

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۱.

۲. بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۷۳.

اعمال آمده که بیان می‌کند چه چیزهایی باعث می‌شوند که زشتی‌ها به صورت زیبایی‌ها در نظر ما جلوه کند: «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا»^۱ کسانی هستند که اعمال زشت آن‌ها در نظرشان زینت داده شده و آن را زیبا می‌بینند. عواملی که زشتی‌ها را به صورت زیبایی جلوه می‌دهند عبارتند از:

۱. شیطان

اولین عامل جلوه دادن زشتی‌ها به صورت زیبایی‌ها شیطان است. خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ»^۲ همدهد که برای سلیمان خبر آورد می‌گوید: آن‌ها در مقابل آفتاب سجده می‌کنند، نه در مقابل خداوند. شیطان این عملشان را در نظرشان زیبا جلوه داده و گفته آفتاب منبع برکات است؛ پس خدای شما همین است، در مقابلش سجده کنید!

۲. خرافات

دومین عامل جلوه دادن زشتی‌ها به صورت زیبایی‌ها خرافات است. خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَائِهِمْ»^۳ جمعی از مشرکان بودند که خرافه بت پرستی کشتن پسرانشان را در نظرشان جلوه می‌داد. بچه بی‌گناهش را در مقابل بت هبل، مثل گوسفند می‌خواباند و سر می‌برید، می‌گفت: در مقابل بت قربانی کردم و این پرستش من است و افتخار می‌کرد.

۳. رفقای بد

سومین عامل جلوه دادن زشتی‌ها به صورت زیبایی‌ها رفقای بد است. خداوند در قرآن

۱. فاطر، ۸.

۲. نمل، ۲۴.

۳. أنعام، ۱۳۷.

می‌فرماید: «وَقَيِّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»^۱ کفار دوستانی داشتند که زشتی‌ها را در نظرشان زیبا نشان دادند. جوان به جوان می‌رسد، می‌گوید: برادر بیا تا جوانیم از جوانی‌مان استفاده کنیم، بعد هم از گناهان توبه می‌کنیم، مثلاً می‌گوید: زمانی که جوان‌ها مواد مخدر استفاده می‌کنند مثل این که سوار بال فرشتگان می‌شوند و در آسمان پرواز می‌کنند. زشتی‌ها را در نظرش زیبا نشان می‌دهد. جوانان! دوست بد، آلوده و منحرف بلای بسیار بزرگی است، مواظب باشید.

۴. هواهای نفسانی

چهارمین عامل جلوه دادن زشتی‌ها به صورت زیبایی‌ها هواهای نفسانی است. خداوند در قرآن می‌فرماید: «زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ»^۲ هواهای نفسانی سبب می‌شود شهوات مربوط به مال، ثروت، همسران زیبا بدون قید و بند و انواع فلزات قیمتی، مثل طلا، نقره و ... در نظر انسان زیبا جلوه کند.

۵. عکس العمل اعمال

پنجمین عامل جلوه دادن زشتی‌ها به صورت زیبایی‌ها عکس العمل اعمال است. گاهی خدا برای مجازات افرادی که سرشان به حساب نیست و قابل اصلاح نیستند، اعمال زشتشان را در نظرشان زیبا جلوه می‌دهد تا بیشتر آلوده شوند و سخت مجازات شوند: «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ»^۳ در زمان ما هم نمونه‌های زیادی وجود دارد، مثلاً: به نام حقوق بشر جنایت می‌کنند و افتخار

۱. فصلت، ۲۵.

۲. آل عمران، ۱۴.

۳. نمل.

می‌کنند. به نام آزادی مرتکب کارهای زشت و خلافی می‌شوند، مثلاً: جمعی از سیاستمداران در اروپا با صراحت گفتند: ما اجازه می‌دهیم کاریکاتور پیغمبر اسلام ﷺ را به صورت بسیار زشت بکشید تا معلوم شود ملت ما آزاد است. آزادی؛ یعنی اهانت کردن به مقدسات بیش از یک میلیارد مسلمان در دنیا. ما در مقابل این موارد احتیاج به واعظان زیادی داریم که زشتی را زشتی و زیبایی را زیبا نشان دهند. وای از آن روزی که ملتی زشتی‌ها در نظرشان زیبا و زیبایی‌ها در نظرشان زشت جلوه کند! پیامبر ﷺ فرمود: روزی می‌آید مردم امر به معروف و نهی از منکر را کنار می‌گذارند. راوی سؤال می‌کند یا رسول الله! ممکن است مسلمان امر به معروف و نهی از منکر را ترک کند؟ پیغمبر ﷺ فرمود: از این بدتر به تو بگویم: روزی می‌آید که امر به منکر و نهی از معروف می‌کنند. به زشتی‌ها تشویق و از خوبی‌ها جلوگیری می‌کنند. راوی تعجب کرد عرض کرد: «أَيَكُونُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟» یعنی چنین روزی هم ممکن است؟ پیامبر ﷺ فرمود: از این بدتر هم به تو بگویم: روزی می‌آید که منکر در نظر مردم معروف و معروف در نظر مردم منکر شود.^۱

توصیه در آسان گرفتن مسائل مربوط به ازدواج

از مسائل مهمی که زشتی‌ها را زیبا و زیبایی‌ها در آن زشت شده، مسائل مربوط به ازدواج جوانان است که یک مسأله اجتماعی است.

ازدواج اولین شخصیت جهان بشریت بعد از پیغمبر ﷺ؛ یعنی امیرمؤمنان علیه السلام با اولین شخصیت زن در جهان بشریت؛ یعنی فاطمه زهرا علیها السلام برای ما الگو است. متأسفانه امروز می‌گویند: مهریه ۱۰۰۰ سکه، ۲۰۰۰ سکه، ۵۰۰۰ سکه و... برای چه؟ برای این که افتخار

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص كَيْفَ لَكُمْ إِذَا فَسَدَتْ نِسَاؤُكُمْ وَ فَسَقَ شَبَابُكُمْ وَ لَمْ تَأْتُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ تَنْتَهُوا عَنِ الْمُنْكَرِ فَقِيلَ لَهُ أَيْ كَيْفَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ نَعَمْ وَ سَرٌّ مِنْ ذَلِكَ فَكَيْفَ بِكُمْ إِذَا أَمَرْتُمْ بِالْمُنْكَرِ وَ نَهَيْتُمْ عَنِ الْمَعْرُوفِ فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ يَكُونُ ذَلِكَ فَقَالَ نَعَمْ وَ سَرٌّ مِنْ ذَلِكَ فَكَيْفَ بِكُمْ إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا وَ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا» (مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۲۴).

کنند و سربلند شوند! در عقدنامه‌ها هم عندالمطالبه می‌نویسند؛ یعنی هر وقت زوجه طلب کرد به او بدهند.

یوآش یوآش این دختر ۱۰۰۰ سکه و ۲۰۰۰ سکه ای، وسوسه شیطان به سراغش می‌آید و می‌گوید: مهریه‌ات را مطالبه کن، بعد هم ناسازگاری کن و طلاق را بگیر! با این ثروت یک شوهر دیگر انتخاب کن و همینطور برو جلو تا ثروت زیادی جمع کنی! روایت داریم زن بد قدم دو نشانه دارند - خوش قدم و بد قدم اصلش یک خرافه است ولی اسلام شکلش را عوض کرده و به آن شکل منطقی داده است - ۱- «فَشُوْمُهَا غَلَاءَ مَهْرَهَا»^۱ زنی که مهریه‌اش سنگین است بد قدم است. ۲- «شِدَّةٌ مَتُونِيهَا»^۲ زنی که پر خرج است و هر روز دنبال مد است. بد قدم؛ یعنی اینگونه افراد کارشان به طلاق و جدایی می‌کشد و گاهی چند بچه هم بی‌سرپرست می‌مانند که این بچه‌های بی‌سرپرست هم به یک عامل جنایت در جامعه تبدیل می‌شوند.

زنی که بد قدم است می‌گوید: اگر من مجلس بسیار پر هزینه‌ای برای عروسی و عقد دخترم یا پسرم بگیرم، باعث بی‌آبرویی من می‌شود. مراسم پر خرج که زشت است اما زیبا جلوه می‌کند. گاهی از یک مجلس عقد و عروسی ممکن است تعداد زیادی طلاق به وجود بیاید؛ چون در بعضی از مجالس اختلاط زن و مرد است.

عزیزان! سعی کنید چشم و هم چشمی‌ها را کنار بگذارید. این زشتی‌هایی که بعضی‌ها افتخار خودشان می‌دانند، این‌ها را کنار بگذارید! افتخار در ساده زیستن است. اولیاء و انبیاء به ما درس دادند که زندگی پر خرج را از راه حلال نمی‌شود اداره کرد، حتماً باید رشوه بگیرد، دزدی

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: الشُّؤْمُ فِي ثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ فِي الدَّابَّةِ وَالْمَرْأَةِ وَالِدَّارِ فَأَمَّا الْمَرْأَةُ فَشَوْمُهَا غَلَاءُ مَهْرِهَا وَعُسْرُ وِلَادَتِهَا وَأَمَّا الدَّابَّةُ فَشَوْمُهَا كَثْرَةُ عَلَلِهَا وَسَوْءُ خُلُقِهَا وَأَمَّا الدَّارُ فَشَوْمُهَا ضَيْقُهَا وَخُبْتُ جِيرَانِهَا» (التهدیب، ج ۷، ص ۳۹۹؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۱۱؛ بحار الانوار، ج ۶۱، ص ۱۹۸).

۲. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: مِنْ بَرَكَاتِ الْمَرْأَةِ حِفْظُ مَتُونِيهَا وَتَيْبِيرُ وِلَادَتِهَا وَمِنْ شُؤْمِهَا شِدَّةٌ مَتُونِيهَا وَتَعْسِيرُ وِلَادَتِهَا» (الكافی، ج ۵، ص ۵۶۴؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۸۷؛ التهدیب، ج ۷، ص ۳۹۹).

کند، حلال و حرام را قاطی کند تا زندگی پر خرج را بتواند اداره کند. وقتی که زندگی پر از زرق و برق شد نتیجه‌اش آلوده شدن به انواع گناهان است.

آنهایی که مراسم ازدواج جوانان را از نظر مهریه، تشریفات مجالس، جهیزیه و... می‌گیرند و سبب می‌شوند جمعی از دختران و پسران نتوانند به آسانی ازدواج کنند، اگر آلوده به گناه شوند در گناهان آنها شریک هستند. اینها جزو مسائلی است که از نظر اسلامی و فقه اسلامی کاملاً قابل قبول است.

موعظه (۵)

قال الله تبارك و تعالی: «يا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكُفُّكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ»^۱

مقدمه

بحث دربارهٔ واعظان الهی است. برای هر انسانی سه دشمن خطرناک سر راه سعادتش کمین کرده است که هر انسانی می‌تواند به وسیلهٔ واعظان الهی این سه دشمن را مایوس کند و به سعادت دست پیدا کند.

دشمنان انسان

۱. شیطان

اولین دشمن انسان شیطان است. خداوند در قرآن مجید تعبیر جالبی دارد، می‌فرماید: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا»^۲ مردم! شیطان دشمن شماست؛ شما با دشمنتان طرح دوستی و رفاقت نریزید. در اینجا دو نکتهٔ مهم است که ممکن است برای شما هم سؤال باشد، نکتهٔ اول: آیا شیطان به صورت اجباری و بدون اختیار ما، در ما نفوذ می‌کند و ما را از مسیر حق دور می‌سازد و یا نفوذش در ما با اجازهٔ خود ماست و ما برگهٔ عبور به دستش می‌دهیم که وارد کشور وجود ما شود؟!

۱. یونس، ۵۷.

۲. فاطر، ۶.

خداوند در قرآن می‌فرماید: «إِنَّهَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ»^۱ سلطه شیطان فقط بر کسانی است که به سراغ او می‌روند و ولایت او را بر خودشان پذیرا می‌شوند و اجازه عبور به او می‌دهند. قرآن مجید می‌گوید: شیطان روز قیامت در جواب کسانی که می‌گویند تو ما را گمراه کردی، می‌گوید من چه گناهی دارم «أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَأَسْتَجَبْتُمْ لِي»^۲ من از شما دعوت کردم و شما دعوت مرا پذیرا شدید!

شیطان هرگز بدون اجازه ما، در کشور وجود ما وارد نمی‌شود، خود ما هستیم که اجازه عبور به او می‌دهیم، چگونه؟ مثلاً: در مجلس آلوده به گناه به عنوان تماشاچی شرکت می‌کنیم، این برگ عبور شیطان است. امروز تماشاچی فردا هم عضو آن مجلس خواهی شد. نگاه کردن به فیلم‌های کثیف ماهواره‌ای برگه عبور شیطان است. ما اگر در چنین صحنه‌ای وارد نشویم او وسوسه نمی‌کند. وسوسه‌های او وقتی است که زمینه‌ها به وسیله ما فراهم شود و الا خداوند عادل است، شیطان را به اجبار بر ما مسلط نمی‌کند که بعد به ما بگوید به حرف شیطان گوش نکنید!

نکته دوم: شیطان برای افراد با ایمان باعث ترقی و پیشرفت است یا باعث انحراف؟ در جواب باید گفت: باعث پیشرفت و ترقی است. انسان با یک دشمن قوی رو به رو شود، هر چه او قوی باشد باعث می‌شود او مقاوم‌تر شود. الان کشور ما از نظر نیروی نظامی ارتش، سپاه و بسیج بسیار قوی است، چرا؟ چون دشمنی در کمین ما است که مرتب دارد ما را تهدید می‌کند، این تهدیدها از سوی دشمن قوی، سبب قوت ما شده است.

یکی از محققین خارجی می‌گوید: هر تمدن شکوفا و نیرومندی در طول تاریخ بشر پیدا شده، بر اثر این بوده که آن کشور مورد هجوم یک دشمن نیرومند خارجی واقع شده است؛ بنابراین اگر

۱. نحل، ۱۰۰.

۲. ابراهیم، ۲۲.

ما بیدار و هوشیار باشیم نه تنها شیطان صدمه‌ای به ما نمی‌زند، بلکه ما را مقاوم‌تر می‌کند و ما می‌توانیم از این دشمن بهره‌ای برای تقویت ایمان، اراده و روح و جانمان برده باشیم.

۲. هوای نفس

دومین دشمن انسان هوای نفس است، هوای نفس دشمن داخلی است. پیامبر ﷺ فرمود: «أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»^۱ خطرناک‌ترین دشمن تو هوای نفس توست، اگر این هوای نفس را آزاد گذاشتی و به وسیله عقل و خرد و ایمان هوای نفس را کنترل نکردی بر تو مسلط می‌شود.

بعضی‌ها می‌گویند: دلمان می‌خواهد این کارهای بدی را که شما می‌گویید ترک کنیم، اما نمی‌توانیم! عبادات اراده ما را تقویت می‌کند. خداوند در قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»^۲ نماز شما را از فحشاء و منکر نجات می‌دهد و نمی‌گذارد هوای نفس بر شما مسلط شود.

عزیزان! نمازی که با حضور قلب خوانده شود، نمازی که اول وقت انجام شود، نمازی که وسطش گمشده‌ها را پیدا نکنیم، این نماز اراده ما را در مقابل هوای نفس تقویت می‌کند. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۳ ای کسانی که ایمان آوردید، خداوند روزه را بر شما واجب کرد تا روزه سبب شود روح تقوا در شما زنده شود و اراده شما قوی گردد تا بتوانید هوای نفس را کنترل کنید.

۳. مظاهر فریبده دنیا

سومین دشمن انسان مظاهر فریبده دنیا است. مظاهر فریبده دنیا عبارتند از: کاخ‌ها،

۱. بحارالانوار، ج ۶۷ ص ۶۴؛ عدة الداعی، ص ۳۱۴؛ مجموعه ورام، ج ۱، ص ۵۹.

۲. عنکبوت، ۴۵.

۳. بقره، ۱۸۳.

ثروت‌ها، زر و زیورها و... اگر یک نگاه عبرت بین به گذشتگان داشته باشیم، می‌توانیم آن مظاهر فریبنده را هم کنترل کنیم و اجازه ندهیم در ما نفوذ کنند. بنابراین سه دشمن وجود دارد: ۱- شیطان، ۲- هوای نفس، ۳- مظاهر فریبنده دنیا.

خدا ما را در مقابل این دشمنان تنها نگذاشته است، ۱۲۴۰۰۰ هزار پیغمبر فرستاد، کتاب‌های آسمانی را نازل کرد، اوصیاء الهی را فرستاد و این همه واعظان درون و برون را قرار داده است. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: اگر فقط این یک واعظ را بیشتر نمی‌داشتیم برای همه شما کافی بود، کدام واعظ؟ بدن‌های بی‌جان عزیزان و مردگانی را که در تابوت می‌گذارید و لا اله الا الله گویان به جایی می‌برید که برای همیشه در آنجا آرام خواهند گرفت. همین طور مجالس فاتحه که می‌روید. ما هر چه را منکر شویم، رفتن از این جهان را در یک روز معین نمی‌توانیم منکر شویم. مولا علی علیه السلام می‌گوید: «وَكَيْفَ عَفَلْتُمْ عَمَّا لَيْسَ يُعْفَلُكُمْ»^۱ چگونه غافل می‌شوید از چیزی که از شما غافل نمی‌شود، چگونه چیزی را فراموش می‌کنید که او شما را فراموش نمی‌کند؟!

اشاره‌ای به خطبه شعبانیه

فردا آخرین جمعه ماه شعبان است. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در آخرین جمعه آخر ماه شعبان فرمود: «فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ» آی مردم! ماه رمضان دارد می‌آید، «بِالْبَرَكَةِ وَالرَّحْمَةِ» برکت و رحمت الهی را همراه دارد، «وَالْمَغْفِرَةِ» آمرزش گناهان را همراه دارد. بعد فرمود: «شَهْرٌ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَفْضَلُ الشُّهُورِ» ماهی است که در نزد خدا بالاترین و برترین ماه‌هاست، «وَأَيَّامُهُ أَفْضَلُ الْأَيَّامِ» روزهای ماه رمضان از تمام روزهای سال بهتر، «وَلَيَالِيهِ أَفْضَلُ اللَّيَالِيِ» و شبهایش از تمام شب‌ها نورانی‌تر، «وَسَاعَاتُهُ أَفْضَلُ السَّاعَاتِ» و ساعات ماه مبارک بهترین ساعات است. این جمله را دقت کنید! «هُوَ شَهْرٌ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَاقَةِ اللَّهِ» ماهی است که خدا همه شما را دعوت کرده است. در مهمانی میزبان وظایفی دارد و مهمان هم وظایفی دارد.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۸.

وظایف میزبان

تعبیر به وظایف درباره خدا نمی‌کنیم، می‌گوییم: خدا رسم میزبانی را انجام می‌دهد، چگونه؟ اولین پذیرایی در این حدیث عرض می‌کند: «أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ» نفس‌هایی که می‌کشید ثواب تسبیح در ماه‌های دیگر را دارد. این یکی از پذیرایی این میزبان بزرگ؛ یعنی ذات پاک خداوند است. دومین پذیرایی: «وَنَوْمُكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ» خواب در ماه رمضان ثواب عبادت را دارد. سومین پذیرایی: «وَعَمَلُكُمْ فِيهِ مَقْبُولٌ» خداوند در ماه رمضان تضمین کرده اعمال شما را قبول کند. چهارمین پذیرایی: «وَدُعَاؤُكُمْ فِيهِ مُسْتَجَابٌ» دعا‌های شما در ماه مبارک مستجاب می‌شود. میزبان برای پذیرایی شما همه چیز را فراهم کرده و درهای رحمتش را به سوی شما گشوده است.

وظایف مهمان

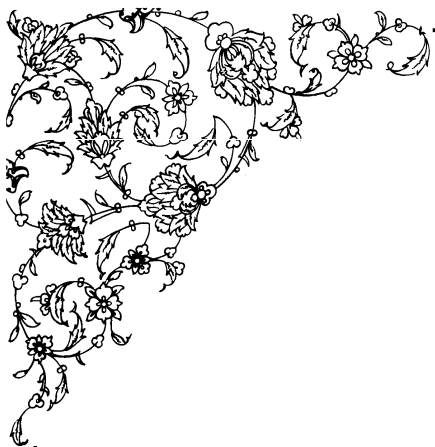
در جمله بعد وظایف من و شمای مهمان را بیان می‌کند: «مُسْتَجَابٌ فَاسْأَلُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ بِنِّيَاتٍ صَادِقَةٍ وَ قُلُوبٍ طَاهِرَةٍ أَنْ يُوفِّقَكُمْ لِصِيَامِهِ وَ تِلَاوَةِ كِتَابِهِ»^۱ می‌فرماید: شما هم قلب‌هایتان را صاف کنید و بیابید در این چند روز آخر ماه شعبان زیاد استغفار کنید، دل و جانتان را از زنگار گناه بشویید و آماده شرکت در این مهمانی بزرگ باشید.

شست و شویی کن و آن‌گه به خرابات خرامتا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده^۲

خودت را شست و شو بده و بیا در این مهمانی شرکت کن!

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۱۳؛ بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۵۶؛ عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۹۵.

۲. حافظ شیرازی.



سخنرانی‌های

آیت الله ممدوحی



امام زمان (۱)

قال الله تبارك و تعالی: «و نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۱

مقدمه

از تشکیل این گونه همایش‌ها و پیدایش زمینه‌هایی برای تبیین این مسأله عظیم جهانی که ظهور منجی بشریت باشد بسیار خوشحالم. من عرضم را در این مبحث به دو فراز تقسیم می‌کنم، فراز اول: انتظار حضرت از ما، فراز دوم: انتظار ما از حضرت. این دو باید با هم به طور هماهنگ بحث شود تا وقتی که کشش و کوشش از طرف عاشق و معشوق نباشد، هرگز وصالی محقق نمی‌شود. به هر حال این دو زمینه بسیار مهم است که کمتر به آن توجه شده است. مقدمه‌ای برای هر دو فراز عرضم عرض می‌کنم و آن مقدمه این که مسأله، مسأله ساده‌ای نیست، این مسأله بروز یک انقلاب عظیم و پیدایش یک تحول فوق العاده فرهنگی در عالم است و مربوط به هیچ اقلیمی نیست؛ بلکه مسأله جهانی است.

ما دعای ندبه را که می‌خوانیم، در ذهن ما این است که یک عبادتی در روز جمعه است و آن توسل به حضرت ولی عصر علیه السلام برای برآورده شدن حاجاتمان، رفع گرفتاریهایمان و نزدیک شدن ما به حضرت ولی عصر علیه السلام است. ولی مضامین دعای ندبه بالاتر از این حرفهاست؛ این حرفها را هم دارد، اما این استفاده‌ها به اصطلاح فیلسوفان بالقصد الثانی است نه بالقصد الاول.

بالقصد الاول مسأله دعای ندبه توجه دادن ذهنیت بشریت برای یک انعطاف عظیم جهانی است که به آن تحول فوق العاده می‌گوییم. عزیزان! وقتی شما مشغول خواندن دعای ندبه هستید، اساساً سیاستمداران عالم به خودشان می‌لرزند که دیگر این چالش عظیمی است که بر سر راه آن‌ها دارد دمیده می‌شود. مسأله، مسأله تشکیل حکومت عالم است: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ»^۱ که در قرآن راجع به قیامت گفته شده است که روزگاری زمین، دیگر زمین قبل نیست، بعد از ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام هم دیگر این زمین آن زمین نیست.

بحث سر این نیست که ما منتظر حضرت مهدی علیه السلام هستیم، بلکه بحث در پیدایش یک تحول عظیمی است که زیر بنای تمامی چالش‌ها، ناهماهنگی‌ها، ظلم‌ها، کدورت‌ها و جهالت‌ها برچیده می‌شود. شیعه و سنی هر دو نقل کرده‌اند که با ظهور حضرت «حَتَّى تُمْلَأَ الْأَرْضُ قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ مَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا»^۲ کره زمین پر از عدل می‌شود. تحول، تحول جهانی است و این سیاست سیاست جهانی است؛ یعنی سیاستمداران‌ترین کار در عالم خواندن دعای ندبه است!

پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام یک حالتی در جهان پیدا می‌شود که دنیا تمام شده و آخرت هم هنوز نیامده که این اسمش را رجعت می‌گذارند که یکی از مبهمات عظیم اسلام است. راجع به مسأله رجعت متأسفانه توجیهاش شافی و وافی داده نشده است. در کتاب‌ها مجلداتی به نام الشیعه و الرجعه نوشته شده که در این زمینه روایات خیلی عجیب و فوق العاده‌ای نقل شده است. اما راجع به آن بحث نشده که اصلاً مسأله رجعت چه ماهیتی است؟ یک عالمی است که هنوز قیامت نیامده و دنیا هم تمام شده و ظهور حضرت مهدی علیه السلام مقدمه‌ای برای یک چنین تحولی است که به پیدایش قیامت ختم پیدا می‌کند. این مقدمه‌ای بود که به طور مختصر عرض کردم.

۱. ابراهیم، ۴۸.

۲. بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۸۰.

قسمت اول عرضم این است که منتظران چه وظایفی دارند؟

انتظار حضرت از ما

۱. استحکام در تقوای الهی

در دعای ندبه وظایف را بیان کرده است «اللَّهُمَّ وَ نَحْنُ عَيْدُكَ الشَّاكِرُونَ إِلَيْكَ وَلِيكَ الْمَذْكُورِينَ بِكَ وَ بِنَبِيِّكَ» خدایا! ما مردمی هستیم که عشق و اشتیاق به سوی ولی تو داریم. «خَلَقْتَهُ لَنَا عِصْمَةً وَ مَلَاذًا» تو او را مایه نگهداشتن ما و مایه پناه ما قرار دادی، «وَ اجْعَلْ مُسْتَقَرَّهُ لَنَا مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا»^۱ آنجایی که او را قرار دادی ما را هم آنجا قرار بده! دیدم بعضی‌ها ترجمه کردند که حضرت ولی عصر علیه السلام که به بهشت می‌رود ما را هم به بهشت ببرد که این معنای صد در صد دوری است؛ چون در بهشت هرگز جایگاه ما با جایگاه حضرت ولی عصر علیه السلام یکی نیست.

آن چیزی که در اینجا مورد بحث است این است که آنجایی که او ایستاده؛ یعنی آن مقام علمی، معنوی و مرتبه جهاد و ایستادگی در مقابل کفر جهانی و عظمت نظام بندگی و استحکام در عبودیت او قرار دارد، ما را هم آنجا قرار بده.

علامه طباطبایی راجع به این آیه شریفه: «تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ»^۲ در المیزان یک عبارت بسیار جالب و عجیبی دارد که می‌فرماید: در ادبیات عرب وقتی کسی را صدا می‌کنند، زمانی که هر دو هم سطح باشند «جئنی» می‌گویند و زمانی که گوینده بالاتر باشد «انزل» می‌گویند و زمانی که گوینده پایین‌تر باشد «تعال» می‌گویند. می‌فرماید: در این آیه شریفه که خداوند بندگان را به وسیله پیغمبر صلی الله علیه و آله صدا می‌زند، بیاید موطنی که من

۱. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۸؛ الاقبال، ص ۲۹۸.

۲. آل عمران، ۶۴.

ایستاده‌ام، می‌فرماید: پیغمبر اکرم ﷺ دعوت به موطن و مستقر خودش می‌کند؛ در دعای ندبه هم همین است. این آمادگی باید در منتظران باشد.

من اگر بخواهم منتظر حضرت مهدی ﷺ باشم، باید توان خود را در آن مرحله قرار بدهم که مستقر من، مقام حضرت ولی عصر ﷺ باشد. تا چنین استحکامی در پیروان او نباشد، جهان را نمی‌شود گرفت. یک وقت یک عده‌ای در جمکران آمده بودند که مقید به بعضی از کارها بودند و مقید به بعضی از کارها نبودند. یک بزرگی فرمود: این‌ها نمی‌دانند که حضرت ولی عصر ﷺ گاهی وقت‌ها از دست خود این‌ها غائب است، چرا؟ چون آن چیزی که برای پیدایش حضرت ضرورت دارد استحکام در تقوای الهی است که این بتواند مستقر و مقامش را مطابق با مکان و مستقر حضرت ولی عصر قرار بدهد.

۲. پیروی از او

«وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ يَأْخُذُ بِحُجْرَتِهِمْ وَيَمْكُثُ فِي ظِلِّهِمْ» تو من را یک جوری قرار بده که من دست به دامن آن‌ها باشم و در سایه ولی عصر زندگی کنم؛ یعنی هر کس من را ببیند، زندگی یک امام معصوم ﷺ را تداعی کند؛ زندگی یک کسی که متمسک به او و شاگرد او است تداعی کند.

۳. ادا کردن حقوق او

«وَاعْتَنَّا عَلَى تَأْدِيَةِ حُقُوقِهِ إِلَيْهِ» خدایا! من را کمک کن که حقوقی را که او بر عهده من دارد ادا کنم.

۴. کوشش در مطیع بودن او

«وَاجْتِهَادٍ فِي طَاعَتِهِ» در طاعت او کوشا و جدی باشم.

۵. دوری از معصیت

«وَاجْتِنَابٍ عَنِ مَعْصِيَتِهِ» از کاری که او بدش می‌آید من دور باشم.

۶. تحصیل رضایت او

«وَ اٰمِنُنَّ عَلٰیكَا بِرِضَاہٖ»^۱ منت بر من بگذار که من در شرایط و موقعیتی قرار بگیرم که تو من را دوست داشته باشی. اگر انسان یک کاری بکند که او دوستش داشته باشد، رابطه قهری برقرار می‌شود.

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست تو خود حجابی حافظ از میان برخیز متأسفانه ما هستیم که حجاب درست می‌کنیم، ما هستیم که موجب غیبت او هستیم و الا اگر اینچنین نبود در یک فرج عمومی بودیم. ما از حضرت ولی عصر علیه السلام نباید توقع بیجا داشته باشیم؛ بلکه اول ما باید به وظیفه عمل کنیم و بعد از او توقع داشته باشیم. این فراز اول از عرایض من بود که خدمتتان عرض کردم و اما انتظار ما از آن حضرت:

انتظار ما از حضرت

انتظار ما از آن حضرت چیست؟ در دعای ندبه می‌خوانیم: «بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ نَازِحِ مَا نَزَحَ عَنَّا» یابن الحسن! جانم به قربانت در بین ما نیستی اما کسی هم نیستی که از ما جدا باشی، «بِنَفْسِي أَنْتَ أُمْنِيَّةٌ شَائِقٌ يَتَمَنَّى» تو کی هستی که آرزوی مشتاقان و تمنای مشتاقان به سوی تو متوجه است.

۱. دیدن او و قدرت او

توقعی که ما از او داریم: «مَتَى تَرَانَا وَ تَرَكَ وَ قَدْ نَشَرْتَ لِيَاءَ النَّصْرِ تُرَى» آقا جان کی باشد که تو را ببینیم که پرچم پیروزی تو برافراشته شده و همه عالم را فرا بگیرد.

۲. جزء یاران او بودن

«تَرَانَا نَحْفُ بِكَ وَ أَنْتَ تُوْمُ الْمَلَأُ» می‌شود یک روزگاری پیش بیاید که ما دور تو باشیم،

۱. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۹؛ الاقبال، ص ۹۹۹.

«وَأَنْتَ تَوُمُّ الْمَلَأَ» و تو در پیشرو بزرگان و اشراف و مجاهدان عالم قرار بگیری.

۳. برقرار کردن عدالت

«وَقَدْ مَلَأْتَ الْأَرْضَ عَدْلًا» زمین را پر از عدل و داد کنی. این جلسات، زمینه چنین مسأله‌ای است.

۴. خوار کردن دشمنان

«وَأَذَقْتَ أَعْدَاءَكَ هَوَانًا وَعِقَابًا»^۱ و به دشمنان بچشانی، چه چیزی را بچشانی؟ تیر و توپ و شمشیر؟ نه، بلکه «هون» را؛ یعنی خوارشان کنی. «عَذَابَ الْهُونِ» یکی از عذاب‌های عظیم جهنم است که طرف را به حقارت می‌کشد و رویش را به خاک می‌مالد، این قابل مقایسه با عذاب‌های دردناک فیزیکی نیست.

تمام ادیان اتفاق دارند که عاقبت الامر منجی تمام عالم خواهد آمد. مجموعه تشکلهای الهی، منتظر یک منجی قهری است و حکمت حضرت رب العالمین هم ایجاب می‌کند که بالاخره سامانه خلقت را به هرم اصلی دستگاه آفرینش از نظام عدالت، حکمت، معرفت و رسیدن بشر به ذره و قلّه علم و حکمت باشد ختم کند که این غایت عالم است.

الان اگر شما ملاحظه بفرمایید فساد در جهان خیلی عالم‌گیر شده است، اما در کنار این مجموعه یک رشد فکری خیلی عجیب هم در بشریت رخ داده است، مثلاً: یک کودک هفت ساله امروز غیر از یک کودک هفت ساله بیست یا سی سال پیش است. بسیاری از مسائلی که سابق شاید سالخورده‌ها به آن توجه نداشتند، امروز کودکان ده یا یازده ساله‌های ما به خوبی توجه دارند و این‌ها دلیل بر رشد روز افزون جمعیت است که به صورت سرسام آوری دارد حرکت می‌کند و زمینه‌ساز است برای همین حکومت عالیّه الهیه‌ای است که ما در انتظارش هستیم و از خدای منان و متعال هم طلب می‌کنیم که ان شاء الله این حکومت در اسرع وقت اتفاق بیفتد.

۱. بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۸.

امام زمان (۲)

قال الله تبارك و تعالی: «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۱

مقدمه

در طی مباحث گذشته بحث از انتظار بود و از آنجا که دشمنان ما در صدد هستند که نقطه‌های قوت و قدرت سیاست اسلام را تبدیل به نقطه‌های ضعف کنند و روی آن مانور بدهند لازم است به معرفت خود بیفزاییم. یکی از مسائلی که باید نسبت به آن معرفت خود را بیفزاییم، مسأله انتظار حضرت ولی عصر علیه السلام است.

انتظار آن قدر عجیب است که امام جعفر صادق علیه السلام وقتی نام حضرت ولی عصر علیه السلام را می‌برد، دست روی سینه‌اش می‌گذارد تا حد رکوع خم می‌شد و بعد می‌فرمود: چه بسیار خوب بود که اگر من در عهد آن بزرگوار بودم و خادمی آن امام علیه السلام را می‌کردم. پیغمبر صلی الله علیه و آله در روایات زیادی دارد که شوق به زیارت آن حضرت را ابراز می‌کردند.

دعا کردن برای ظهور آن حضرت

یکی از وظایف منتظرین، دعا کردن برای فرج امام زمان علیه السلام است. امام صادق علیه السلام فرمود: «هَلْ تَعْرِفُونَ طَوْلَ الْبَلَاءِ مِنْ قِصَرِهِ» شما می‌توانید یک بلایی که نازل شده، تشخیص بدهید

که این بلا یک بلای طولانی است یا کوتاه «قُلْنَا لَا» گفتند: نه، «قَالَ إِذَا أُلِّمَ أَحَدُكُمْ الدُّعَاءَ عِنْدَ الْبَلَاءِ فَأَعْلَمُوا أَنَّ الْبَلَاءَ قَصِيرٌ»^۱ اگر شما موفق شدید که دعا بکنید، بدانید که این بلا دنباله‌اش کوتاه است که دعا برای ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام ظهور را بسیار نزدیک می‌کند و این ابتلاء فراق را که بین شیعیان و آن امام همام است برطرف می‌کند.

در روایت دیگری موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «مَا مِنْ بَلَاءٍ يَنْزِلُ عَلَى عَبْدٍ مُؤْمِنٍ فَيَمْسِكُ عَنِ الدُّعَاءِ إِلَّا كَانَ ذَلِكَ الْبَلَاءَ طَوِيلًا» هیچ بلایی بر مردم متوجه نمی‌شود که مردم دعا نکنند الا این که آن بلا طویل و ماندگار است، «فَإِذَا نَزَلَ الْبَلَاءُ فَعَلَيْكُمْ بِالدُّعَاءِ وَالتَّضَرُّعِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»^۲ هر وقت ابتلائی پیدا کردید که دوست دارید از بین برود، حتماً دعا کنید که: «مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ أُعْطِيَ الْإِجَابَةَ»^۳ هر کس دعا نصیص شد، اجابت هم نصیص می‌شود. بسیاری از اشخاص را می‌بینید که گرفتاری‌های زیادی پیدا می‌کنند، هزاران در را می‌زنند، به پارتی، پول، قدرت، التماس و کوچک کردن خودشان روی می‌آورند، اما دعا نمی‌کنند، اصلاً از دعا غافلند که این خودش یکی از بزرگترین بلاها است. دعا کردن جزو وظایف منتظران است.

فواید انتظار

منتظر بودن چه فوایدی دارد؟ من اگر این را بخواهم به صورت یک فرمول بیان کنم باید اینگونه عرض کنم انتظار، تزریق کردن قدرت آینده اجتماع در بازوی افراد موجود بالفعل است. مثالی بزنم تا این مسأله روشن شود: میدان جنگ را در نظر بگیرید، گاهی از اوقات یک

۱. الکافی، ج ۲، ص ۴۷۱؛ مکارم الاخلاق، ص ۲۶۹؛ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۴۴.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۴۷۱؛ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۴۴؛ عدة الداعی، ص ۴۰.

۳. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: مَنْ أُعْطِيَ تَلَاثًا لَمْ يُنَمَعْ تَلَاثًا مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ أُعْطِيَ الْإِجَابَةَ وَمَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ أُعْطِيَ الرِّيَازَةَ وَمَنْ أُعْطِيَ التَّوَكُّلَ أُعْطِيَ الْكِفَايَةَ ثُمَّ قَالَ أَتَلَوْتَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ وَقَالَ لَبِئْسَ شَكْرُكُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَقَالَ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (الکافی، ج ۲، ص ۶۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۱۳؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۲۹).

گروهی در یک حلقه‌ای گرفتار می‌شوند و گرداگرد این گروه هم محاصره می‌شود، این گروهی که گرفتار شده دو حال دارند یک حالش این است که رابطه آن‌ها با قدرت پشت سرشان قطع است، این‌ها چه حالی دارند؟ امر دایر بین تسلیم شدن و اسارت رفتن است. اگر بخواهند مقاومت کنند، مرگشان قطعی است و اگر بخواهند تسلیم شوند، دل‌تشان صد در صد است.

اما اگر به این‌ها بگویند نیرو دارد می‌رسد، مقاومت کنید! این‌ها چه حالی پیدا می‌کنند؟ آن حال یأس یک مرتبه به امید و قدرت تبدیل می‌شود و قهراً مقاومت می‌کنند و تا آخرین نفس با چنگ و دندان هم که شده می‌جنگند تا بتوانند پیروز شوند. پس انتظار چیست؟ نیرویی است که بعد می‌رسد، ممکن است چند ساعت دیگر این نیرو برسد. نیرویی که قرار است چند ساعت بعد برسد، همین الان در بازوی بالفعل ما تزریق شده و ما را قدرتمند کرده است. جامعه‌ای که مایوس است از اینکه یک روزگاری بتواند پیروز شود، این جامعه یأس بر او حاکم است و جامعه‌ای که امید به آینده ندارد و در حقیقت در جا می‌کوبد و هر روز منتظر این است که یک دشمنی از راه برسد و دو دستی توی سر این بزند و این تسلیم باشد، این جامعه جامعه مرده است.

خداوند در قرآن می‌فرماید: آینده مال جامعه‌ای است که اهل صالح باشند: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرُثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^۱ سیاره زمین در آینده از آن بندگان صالح من است و در آیه دیگر می‌فرماید: «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۲ بنای من خداوند بر این است که مستضعفان را به قدرت برسانم. مستضعف غیر از ضعیف است. ضعیف آن آدم ناتوان است، اما مستضعف آن آدم توانایی است که بازوی او را بسته‌اند. انسان توانایی که بازویش را ببندند و دستش را بگیرند، بالاخره توانمندی او یک روزی یقیناً او را نجات می‌دهد و نمی‌گذارد در آن حال بیچارگی بماند.

۱. انبیاء، ۱۰۵.

۲. قصص، ۵.

اسلام جامعه ضعیف را دوست ندارد. به شیعه از اول گفته‌اند مقاوم باش و شیعه توانسته مقاوم باشد. تقریباً ۱۴۰۰ سال است که از نظام اسلام می‌گذرد، امروز اگر پیامبر ﷺ تشریف بیاورند و نماز جماعت را مشاهده کنند، می‌بینند این نماز، همانی است که عیناً بر قلب او نازل شده و هیچ دست نخورده است، اگر در حج ظاهر شود و مناسک را ببیند، درست همان است که در عصر رسول الله به جا می‌آوردند، اگر در مسأله جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و بقیه احکام دین، پیغمبر اکرم ﷺ حاضر و ناظر شود به خوبی می‌بیند که بدون حذف یک نقطه، آنچه بر قلب مطهر او نازل شده، امروز بدون کم و کاست موجود است. حافظ این‌ها اهل تشیع هستند. در غیر اهل تشیع چنین امتیازی وجود ندارد.

مرحوم علامه امینی (رضوان الله تعالی علیه) کتابی به نام شهداء الفضیلة دارد که در این کتاب بیش از صدها نفر از علماء بزرگ ما را که خونشان در راه اسلام ریخته شده، ذکر کرده است. ایشان می‌گویند: این‌ها علمایی هستند که من از قرن ششم به بعد به آن‌ها دسترسی پیدا کردم و الا علمایی که قبل بودند بیش از این‌ها هستند که من نتوانستم به آن‌ها دسترسی پیدا کنم. علماء و بزرگان مقاومت کردند تا دین اسلام حفظ شود، چرا؟ چون خداوند در قرآن وعده داده که آینده مال صالحان است. این ثمره انتظار است.

اعتقاد اهل تشیع و اهل تسنن درباره امام زمان علیه السلام

شیعه و سنی در اصل وجود حضرت ولی عصر علیه السلام اختلافی ندارند. اهل تسنن در کتاب‌هایشان نوشته‌اند که جانشینان پیغمبر اکرم ﷺ دوازده نفر بودند که یازده نفر آن‌ها با تاریخ قطعی به ظهور رسیدند و رحلت فرمودند و دوازدهمی هنوز به دنیا نیامده است اما بعد زاییده می‌شود. اما شیعه می‌گویند: همین الان موجود است و زمانی که زمینه فراهم شود ظهور می‌کند.

برداشت نادرست از مفهوم غیبت

بعضی‌ها غیبت را به معنای عدم حضور می‌گیرند که این اشتباه محض است. غیبت؛ یعنی

عدم ظهور، آقا در بین ما هست ولی ما او را نمی‌بینیم. حضرت ولی عصر علیه السلام در هر مکانی که باشد، روح عظیم و اعظم او مظهر اسم اعظم خداست. تمام شرایطی را که برای یک انسان اتفاق می‌افتد در معرض علم حضرت ولی عصر علیه السلام است. حالا من از شما سؤال می‌کنم آیا چنین کسی حاضر است یا غائب؟ حاضر است، منتها چیزی که مانع دیدن او می‌شود حجاب است. حجاب عبارت از دوری ما از او به وسیله رفتار و اعمال زشت و ناپسند. شخصی کتابی نوشته که در آن کتاب جزیره‌ای در نظر گرفته و می‌گوید: امام زمان علیه السلام هم در آن جزیره است! واقعاً جای تعجب است! می‌نویسد اتفاقاً فلان جزیره را هم کشف کردند! حقیقت امام علیه السلام محیط است، حقیقت امام علیه السلام حاضر است و او هرگز غائب نیست و بر همه چیز ما هم آگاه است و به تمام گرفتاری‌های ما علم دارد.

امام زمان علیه السلام مظهر اسم اعظم خداست که ذره ذره نظام آفرینش در تحت ولایت اوست. می‌گوید: آیا یک انسان مگر می‌تواند طوری باشد که ذره ذره آفرینش در تحت نظر او باشد؟ بله، اگر ما آن شخص را یک موجود فیزیکی که دارای مشخصاتی باشد در نظر بگیریم، نه، اما اگر گفتیم امام کسی است که جبرئیل در خدمت اوست، اسرافیل و میکائیل در خدمت اوست، ملک الموت در خدمت اوست و... می‌تواند ذره ذره آفرینش در تحت نظر او باشد. امام آن حقیقتی است که مرگ برای او نیست، حد برای او نیست، میزان و مقدر برای او نیست، احاطه او صد در صد است، حاکمیت او حاکمیت مطلق است و هیچ قید و شرطی او را محدود نمی‌کند؛ بنابراین چنین موجودی حاضر است و ما از او غائبیم.

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست تو خود حجابی حافظ از میان برخیز

اگر ما بتوانیم به آن حضرت شباهت پیدا کنیم طوری که زندگی ما تداعی کند که پیرو او هستیم حجاب بین ما و حضرت از میان می‌رود. کسانی که با امام زمان علیه السلام ارتباط دارند وقتی انسان وارد زندگی آن‌ها می‌شود، احساس می‌کند مطیع محض دستورات خداوند است؛ زندگی

آن‌ها رنگ‌خدایی دارد؛ انسان قطع پیدا می‌کند که امکان ندارد این‌ها با حضرت ولی عصر علیه السلام رابطه نداشته باشند، مسلم است رابطه دارد. اعمال زشت ما نمی‌گذارد این رابطه برقرار باشد.

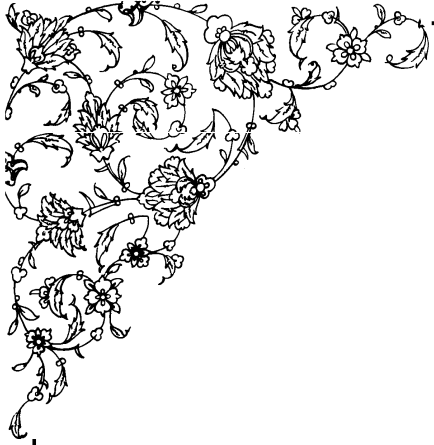
جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند^۱

آنی که وسیله ارتباطی ما با حضرت ولی عصر علیه السلام است، فقط اطاعت قطعیه خداوند است. هیچ چیز به اندازه معصیت، ما را از خدا و از حضرت ولی عصر علیه السلام دور نمی‌کند. از اعظام و بزرگان پرسیدند چه باید کرد که بتوانیم به خدمت آن حضرت برسیم؟ فرموده‌اند: موانع را باید برداشت که یکی از آن موانع معصیت است.

وظیفه منتظران در عهد غیبت

وظیفه منتظران در عهد غیبت دو چیز است: ۱- مجهز شدن به نظام علمی برای دفع شبهات، ۲- الزام تقوا در وجود شخصی و نفسانی که باعث شود طهارت نفسانی پیدا کند که این طهارت نفسانی شباهت به حضرت برساند. محبت تا شباهت نیاورد محبت نیست.

۱. حافظ شیرازی.



سخنرانی

حجت الاسلام و المسلمین

مهندس



بعثت پیامبر اکرم ﷺ

قال الله تبارك و تعالی: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^۱

مقدمه

یکی از عرصه‌های معرفتی ما عرصهٔ بعثت است. بعثت و نبوت از عرصه‌های اعتقادی ماست. بعثت در حقیقت برانگیخته شدن برای برانگیزاندن است. بعثت در حقیقت به فعلیت رسیدن تمامی قوا برای به فعلیت رساندن قوا و استعدادهاست. توضیح مطلب این است که هر کدام از ما انسان‌ها در جنبه‌های فردی و در بخش‌های اجتماعی دارای استعدادها و قوه‌هایی هستیم. این استعدادها و قوه‌ها علی‌الدوام در گذر زمان چه بخواهیم و چه نخواهیم دارد به فعلیت می‌رسد. نه تنها انسان‌ها در حال شکوفا شدن هستند؛ بلکه همهٔ موجودات عالم ماده در حال شکوفا شدن هستند؛ یعنی آن استعدادها و قوای ما دارد به فعلیت می‌رسد. اما این که این قوا به کدامین فعلیت باید برسد، نیاز به برنامه دارد.

بعثت در حقیقت تبیین صحیح‌ترین و درست‌ترین مسیرها برای دست‌یابی به عالی‌ترین و برترین فعلیت‌ها است که توسط شخصیتی که آن شخصیت خودش در جمیع کمالات برانگیخته شده است تحقق می‌یابد. انسان افتاده نمی‌تواند دیگران را سرپا نگه دارد. آدمی که

۱. آل عمران، ۱۶۴.

خودش فلج است، آدمی که خودش شکسته است، نمی‌تواند دست دیگری را بگیرد و سرپا نگه دارد؛ باید خودش بتواند سرپا باشد تا بتواند دست نشسته را بگیرد، دست خواب را بگیرد، بیدارش کند و سرپا نگه دارد. بعثت در حقیقت سرپا کردن امت است و آحاد مردم به واسطه شخصیتی که این شخصیت خودش قوا و استعدادهایش به فعلیت رسیده است. بر همین اساس نوعاً انبیاء از سن چهل سالگی به بعد مبعوث می‌شدند. چرا که تا سن چهل سالگی چه بسا قوای طبیعی غلبه داشته باشد و تکامل قوای طبیعی است، اما از چهل به بعد غلبه نشئه روحانیت بر نشئه طبیعی است. این جا دیگر جنبه‌های معنوی به جنبه‌های طبیعی غالب می‌شوند و جنبه‌های طبیعی رو به ضعف هستند؛ بنابراین شخصیتی که خود به کمال رسیده می‌آید دست دیگران را می‌گیرد تا آن‌ها را به کمال برساند.

طبیعتاً انسان برخاسته‌ای، که می‌خواهد بیاید دیگران را هم برانگیزاند، اصطلاحاً به او رسول و پیامبر می‌گوییم که چنین شخصی باید معجزه داشته باشد تا از مدعیان دروغین پیامبری متفاوت باشد. این بعثت احسان الهی است؛ یعنی خدای محسن از جمله بزرگ‌ترین احسان‌هایی که برای بشریت انجام داده است، مسأله بعثت است: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ»^۱ منت به معنای نعمت سنگین است. خداوند متعال برای بشر این همه نعمت از مادیات و معنویات فرستاده است که هیچ کدام را تعبیر به منت نکرده است، اما در باب بعثت تعبیر به منت کرده است؛ یعنی این نعمت، نعمت سنگین و بزرگی است.

انسان یک موجودی دارای استعداد بی‌نهایت است که در هیچ یک از موجودات عالم این مقدار توانمندی و استعداد وجود ندارد. شما اگر ادبیات همه موجودات عالم را بخواهید در یک جمله از آن‌ها سؤال کنید، جمله‌ای را از خودشان بگویند، از جایگاهشان بگویند، همه آن‌ها این

سخن را می‌گویند: «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ»^۱ جایگاه ما ثابت است. اگر شما یک جماد را میلیون‌ها سال نگه دارید، تغییر و تفاوتی از جهت ارزشی در آن به وجود نمی‌آید. در فضای خارج از موجودات عالم ماده برویم که فرشتگان و ملائکه باشند، آن‌ها هم بنا به نقل قرآن: «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ» می‌گویند؛ یعنی جایگاه ما جایگاه ثابتی است. ازلیت جبرئیلی با ابدیت جبرئیلی هیچ فرق نمی‌کند. موجودیت ملک و فرشته به گونه‌ای است که نه بالا می‌رود و نه پایین می‌آید. در بین موجودات عالم می‌بینیم که موجودات این چنین هستند، اما وقتی سراغ موجودی به نام انسان می‌رویم، می‌بینیم یک موجودی است که مرز نمی‌شناسد، یک موجودی است که ایستایی ندارد و حد و مرزی برای کمال او نیست. یک موجود ذره بینی در رحم آغاز حرکت مادی او است – دقت کنید که عرض می‌کنم آغاز حرکت مادی او را عنایت این تعبیر را می‌کنم و الا انسان موجودی است که در عوالم گذشته سابقه وجودی دارد – به اعتبار ظهور ماده عرض می‌کنم از یک موجوده ذره بینی آغاز وجود مادی او است. نه ما بعد به عنوان یک نوزاد متولد می‌شود و پس از چندین سال می‌بینید که این زمینی آسمانی می‌شود. این موجودی که: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً»^۲ تبدیل به یک علامه‌ای شد. تبدیل به یک مظهر علم الهی شد. این موجود زبون ضعیف ناتوانی که یک پشه را نمی‌توانست از خودش دور کند تبدیل به «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»^۳ مظهر مشیت الهی شد. این موجودی که یک حشره را نمی‌توانست از خودش دور کند، رسید به جایی که صاحب اراده‌ای، صاحب ولایتی و صاحب جایگاهی شد که حد و مرز ندارد. یک موجود مرز ناشناسی که در مسیر کمال آنقدر قدرت پرواز و پرش دارد که نمی‌شود برایش حدی تعریف کرد.

۱. صفات، ۱۶۴.

۲. نحل، ۷۸.

۳. انسان، ۳۰.

مردم از نامی بحیوان سر زدم	از جمادی مردم و نامی شدم
پس چه ترسم کی زمردن کم شدم	مردم از حیوانی و آدم شدم
تا بر آرم با ملائک بال و پر	حمله دیگر بمیرم از بشر
ز جو کل شیء هالک الی وجهه	از ملک هم بایدم جستن
آنچه اندر وهم ناید آن شوم	بار دیگر از ملک پیران شوم
گویدم: کانا الیه راجعون ^۱	پس عدم گردم، عدم چون ارغنون

موجودی که تازه عدمش به نوعی آغاز بالاترین مراتب وجودی او است. فنائش در بی‌نهایت است. نیستی او در هستی بی‌نهایت است. این مسیر و این موجودیت برای هیچ موجودی مقدور و میسر نیست. جبرئیل با آن عظمت در کنار رسول مکرم اسلام ﷺ در معراج با هم رفتند و رفتند، آسمان‌ها را پشت سر گذاشتند؛ یعنی آسمان‌های عالم وجود را رفتند. ما چه درکی داریم؟

قدم هامومی و آن راه تفته خدا می‌داند و آن کس که رفته

ما فقط یک گزارشی داریم از آن جا می‌شنویم. رفتند رفتند تا به جایگاه و مقامی رسیدند که جبرئیل خطاب به حضرت: «تقول یا محمد انی لو دلاوت ان ملت لهره صلی الله علیه و آله و سلم» تو گامی پیش بگذار که من توان آمدنش را ندارم. من اگر یک بند انگشت بخواهم بیش از این گام بردارم، ظرفیت وجودی من دیگر تمام شده است؛ یعنی ظرفیت جبرئیل محدود است، اما ظرفیت حقیقت انسان کامل نامحدود است.

احمد ار بگشاید آن پر جمیل تا ابد بیهوش ماند جبرئیل

۱. تاریخ ادبی ایران، ادوارد برون.

اگر آن حقیقت احمدیه پر بکشد و بخواهد خودش را نشان بدهد، جبرئیل را هر چه که هست مدهوش و بی‌هوش می‌کند؛ بنابراین انسان دارای چنین فرصتی و موقعیتی است. حالا این موجود را اگر رهایش کنیم از هر موجودی پست‌تر می‌شود و اگر درست ادبش کنیم از ملک هم بالاتر می‌رود.

بعثت یک احسان الهی

نقش بعثت در حقیقت سامان دادن به ترقی و تعالی و معراج استعدادهای بی‌نهایت انسان است. بعثت در حقیقت راهکار علمی و عملی برای این است که این انسان را در فضای بی‌نهایت، فرصت پرش و قابلیت خیزش را برایش ایجاد کند. بعثت در حقیقت آماده کردن زمینه‌های معراج انسان‌ها در حقیقت توحید است. در فضایی از توحید انسان‌ها را به مقام قرب الهی برساند؛ بنابراین بعثت یک احسان الهی می‌شود؛ یعنی واقعاً از آن احسان‌های بسیار سنگین که هیچ چیزی جای این نعمت بزرگ و سنگین را نمی‌گیرد که بیاید برای انسان راهکارهایی را نشان بدهد که اگر ملزم به پذیرش و التزام عملی پیدا کند در یک فاصله کوتاه حرکت بی‌نهایت را انجام می‌دهد. اگر کسی در مسیر درست بعثت قرار گرفت نیازی به گذر زمان نیست.

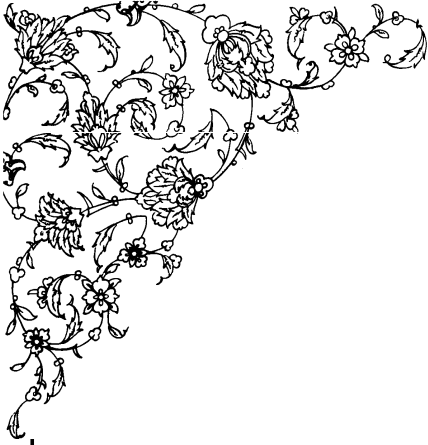
به یقین رسیدن جوان

جوانی به نام حارث بن مالک در مسجد پیامبر ﷺ مشغول عبادت بود. پیامبر وارد شد احوال پرسید کرد - گاهی پیامبر ﷺ احوال پرسیدهای عمومی از مسلمان‌ها داشت و گاهی احوال پرسیدهای ویژه داشت. با این جوان احوال پرسید ویژه داشت؛ چون جوان ویژه‌ای بود - فرمود: «كَيْفَ أَصْبَحْتَ» او هم جواب خصوصی داد، گفت: «أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنًا» در حال یقین صبح کردم. حضرت فرمود: هر حقیقتی دارای علامتی است، علامت یقین تو

چيست؟ گفت: يا رسول الله گويا دارم بهشت و بهشتيان را مي بينم و گويا جهنم و جهنميان را دارم مي بينم. فرمود: «هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ» اين بنده اي است كه خدا دلش را به نور يقين روشن کرده است. جوان به رسول الله ﷺ گفت: يا رسول الله اين مقامی كه پیدا كردم می ترسم كه از دستم برود، از خدا برای من تقاضای شهادت كنید! پیامبر ﷺ هم دعا كرد. ظاهراً در جنگ موته بود كه پیش آمد و بعد از كشتن چند نفر از دشمنان پیامبر ﷺ در آن جنگ به شهادت رسید.^۱

ببينيد انسان می تواند به مقام و جایگاهی برسد كه دلش به نور يقين و معرفت منور شود؛ غرض اين است كه جریان بعثت جريانی است كه می خواهد انسان ها را به چنین فعلیت هایی هدایت كند. يك شخصیتی كه خودش دارای چنین فعلیت هایی است می آید دست امت را می گیرد، به طرف كمال هدایت می كند. از عالم محدود بیرون می آورد و در فضای بی نهایت و نامحدود به جولان در می آورد. به طور خلاصه اين جریان بعثت است.

۱. «عن إسحاق بن عمار قال سمعتُ أبا عبد اللّٰه يقول إنّ رسول اللّٰه صلباً بالنّاس الصّبيح فنظرتُ إلى شابّ في المسجد وهو يخفقُ و يهوي برأسيه مُضمرّاً لونه قد نحف جسمه و غارت عيناه في رأسيه فقال له رسول اللّٰه ص كيف أصبحت يا فلان قال أصبحت يا رسول اللّٰه موقناً فعجب رسول اللّٰه ص من قوله و قال إنّ لكلّ يقين حقيقة فما حقيقة يقينك فقال إنّ يقيني يا رسول اللّٰه هو الذي أخرجني و أشهر ليبي و أظماً هو اجري فعزفت نفسي عن الدنيا و ما فيها حتى كآني أنظر إلى عرش ربي و قد نصب للجحساب و حثير الخلائق لذلك و أنا فيهم و كآني أنظر إلى أهل الجنة يتنعمون في الجنّة و يتعارفون و على الأرائك متكئون و كآني أنظر إلى أهل النار و هم فيها مُعذبون مُصطرون و كآني الآن أسمع زفير النار يدور في مسامعي فقال رسول اللّٰه ص لأصحابه هذا عبدٌ نوّر الله قلبه بالإيمان ثم قال له الرّمّ ما أنت عليه فقال الشاب ادع الله لي يا رسول اللّٰه أنّ أزرقت الشهادة معك فدعا له رسول اللّٰه ص فلم يلبث أن خرّح في بعض عرّوات النبي ص فاستشهد بعد تسعة نقر و كان هو العائش» (الكافي، ج ۲، ص ۵۳؛ بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۵۹؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۰).



سخنرانی

حجت الاسلام و المسلمین

میر باقری



آداب زیارت

قال رسول الله ﷺ «سُتُذْفَنُ بَعْضُهُ مِنِّي بِأَرْضِ خُرَاسَانَ لَا يَزُورُهَا مُؤْمِنٌ إِلَّا أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ وَحَرَّمَ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ»^۱

مقدمه

درباره آداب زیارت وجود مقدس امام رضا علیه السلام و حضرات معصومین علیهم السلام نکاتی را تقدیم شما زائرین گرامی علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌کنم.

۱. شناختن بارگاه

یکی از آداب زیارت این است که انسان این بارگاه را بشناسد. اگر نداند که اینجا چه جایگاهی است طبیعتاً متنعم و بهره‌مند نمی‌شود. اینجا بیتی از بیوت نبی اکرم صلی الله علیه و آله است. یکی از خانه‌هایی است که انوار توحید و هدایتی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله آوردند در اینجا متجلی شده است و لذا از این باب می‌شود به معرفت رسول صلی الله علیه و آله و معرفت خداوند و به درک توحید رسید.

۲. حاضر و ناظر دانستن امام علیه السلام

نکته دیگری که در زیارت قابل توجه است این است که در اذن دخول، همه این نکات هست. ما وقتی به اینجا می‌آییم باید احساسمان این باشد که در محضر امامی هستیم که او

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۵؛ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۸۴؛ الامالی للصدوق، ص ۶۲.

حاضر و شاهد بر ماست و آشکارا ما را می‌بیند. در همین اذن دخول دیدید به ما می‌گویند اینگونه عرضه بدارید: «اللَّهُمَّ إِنِّي اعْتَقَدْتُ [أَعْتَقَدُ] حُرْمَةَ صَاحِبِ هَذَا الْمَشْهَدِ الشَّرِيفِ فِي غَيْبَتِهِ كَمَا أَعْتَقَدُهَا فِي حَضْرَتِهِ» همان حریمی را که من در حضور امام رضا علیه السلام نگه می‌دارم، همان حریم را در غیاب امام هم نگه می‌دارم. اصلاً برای من حضور و غیاب نداشته باشد. خورشید وقتی طلوع می‌کند، همه زمین را با هم روشن می‌کند، دیگر این طرف و آن طرف ندارد؛ ائمه علیهم السلام مشرف به همه عوالم هستند.

بعد اینگونه عرضه می‌داریم: «وَأَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَكَ وَخُلَفَاءَكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَحْيَاءٌ عِنْدَكَ يُرَزِّقُونَ» من این را می‌دانم که رسول تو و خلفاء تو که ائمه علیهم السلام باشند زنده‌اند و آن روزی‌های مخصوص دائماً به آن‌ها می‌رسد. «وَأَنَّكَ حَجَبْتَ عَنِّي كَلَامَهُمْ» خدا! تو از گوش من کلام آن‌ها را محجوب کردی که من کلام آن‌ها را نمی‌شنوم؛ البته این مال افراد عادی است. افرادی هم هستند که این پرده‌ها از گوششان برداشته شده، کلام امام علیه السلام را می‌شنوند. «وَفَتَحْتَ بَابَ فَهْمِي بِلَذِيذِ مُنَاجَاتِهِمْ» خدا! تو به من لطف کردی که درهای فهم مرا به سوی مناجات و نجوای با امام باز کردی؛ یعنی حتی آنهایی که گوششان جواب امام علیه السلام را نمی‌شنود، می‌توانند در دلشان نجوای با امام علیه السلام داشته باشند.

بعد اینگونه عرضه می‌داریم: که این ائمه زنده هستند، «يَرُونَ مَقَامِي وَيَسْمَعُونَ كَلَامِي وَ يُرَدُّونَ سَلَامِي»^۱ جایگاه مرا می‌بینند و سخن مرا می‌شنوند و سلام مرا جواب می‌دهند. ولو این که من جواب آن‌ها را با این گوش نمی‌شنوم؛ البته عرض کردم همه اینگونه نیستند.

مراتب زیارت

انسان وقتی امامی را زیارت می‌کند، مراتبی دارد، هر چه هم به امام نزدیک شود، مراتبی از ولایت امام و حقیقت امام هست که هنوز محجوب است و ان شاء الله در زیارت باید به آن

۱. مصباح الكفعمي، ص ۴۷۲.

مراتب هم رسید. آیت الله حاج شیخ محمد تقی آملی (رحمة الله) یکی از علما و مراجع بزرگ بودند که در تهران زندگی می کردند، حدود چهل سالی است که از دنیا رفتند. شرح خوبی بر عروة الوثقی دارند و از شاگردهای میرزای نائینی بودند. ایشان نقل کردند: که من از استاد بزرگوارم درخواست کردم که به من یک راهی برای زیارت امام زمان علیه السلام نشان بدهد، استاد به من فرمودند: به مسجد کوفه برو و این عبادت را انجام بده! من به مسجد کوفه رفتم و مشغول عبادت شدم، کارم که به پایان رسید، دیدم نوری به طرف من دارد می آید، به یک نقطه ای که رسید، متوجه شدم که اگر یک قدم دیگر جلوتر بیاید قالب تهی می کنم، التماس کردم که آقا برگردید! نورانیت و حقیقت امام زیارتش کار آسانی نیست؛ تازه حالا اگر ایشان این نور را تحمل می کردند، این که حقیقت امام نیست! حقیقت امام که بدون حجاب به این راحتی ها قابل دیدن نیست.

موسی کلیم هم نمی تواند ببیند! من مکرر این مطلب را عرض کردم آن چیزی که موسی کلیم در کوه طور از خدای متعال خواست: «رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ»^۱ حقیقت ولایت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام بود که بدون حجاب ببیند، به او گفتند: این کوه متلاشی می شود و تحمل ندارد. در این دنیا نمی شود دید، باید به عالم آخرت بروید. ان شاء الله در آنجا واقع خواهد شد. مراتبی از حقیقت امام علیه السلام در این دنیا اصلاً قابل زیارت نیست. ان شاء الله سلمان هم باید در قیامت بفهمد امیر المؤمنین علیه السلام کیست، ولی آن منزلی از امام که زیارت کردنش در این دنیا ممکن است، منوط به این است که ما امام را حاضر و شاهد بدانیم. ولایتش را به خودمان محیط بدانیم. «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ»^۲ از ما به ما، امام علیه السلام نزدیک تر است.

۱. اعراف، ۱۴۳.

۲. واقعه، ۸۵.

ناظر بودن ائمه علیهم السلام بر اعمال ما

وقتی عبدالله بن ابان به امام رضا علیه السلام عرض کرد: یابن رسول الله گروهی از دوستان شما از من خواسته‌اند که از شما تقاضا کنم برایشان دعا کنید! حضرت فرمودند: تو خیال می‌کنی ما برایشان دعا نمی‌کنیم؟ به خدا قسم هر روز اعمال آنها به ما عرضه می‌شود.^۱

ما برایتان دعا می‌کنیم و ناظر به شما و اعمالتان هستیم. حضرت برایش قرآن خواندند، فرمودند: خدای متعال می‌فرماید: «وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»^۲ عمل کنید ولی بدانید هر کاری که می‌کنید خدا و رسولش و مؤمنین می‌بینند.

بعد حضرت توضیح دادند، فرمودند: مؤمنون؛ یعنی امیرالمؤمنین. در روایت دیگر دارد مؤمنون؛ یعنی ائمه علیهم السلام هر عملی ما انجام می‌دهیم، به رؤیت امام می‌رسد.

خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ اُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلٰى النَّاسِ وَ يَكُوْنَ الرَّسُوْلُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا»^۳ ما شما را امت وسط قرار دادیم تا شما شاهد بر مردم باشید و پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله هم شاهد بر شما باشد.

مرحوم طباطبایی (رضوان الله تعالی علیه) یک نکته دقیق دربارۀ این آیه دارند، می‌فرمایند: از خود این آیه استفاده می‌شود که مقصود از امت وسط که شاهد هستند ما نیستیم؛ چون قرآن می‌فرماید: ما شما را امت وسط قرار دادیم که شاهد بر مردم باشید. لذا ایشان می‌گویند: امت وسط معنایش این است که واسطه بین نبی اکرم صلی الله علیه و آله و مردم هستند؛ لذا در روایات امت وسط به ائمه علیهم السلام تفسیر شده است.

لذا در قیامت هم روایت اینگونه دارد، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «شِيعَتَنَا يَأْخُذُونَ بِحُجْرَتِنَا

۱. «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبَانَ قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا عِ إِنَّ قَوْمًا مِنْ مَوَالِيكَ سَأَلُونِي أَنْ تَدْعُوَ اللَّهُ لَهُمْ فَقَالَ وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْرِضُ أَعْمَالَهُمْ عَلَى اللَّهِ فِي

كُلِّ يَوْمٍ» (وسائل الشيعة، ج ۱۶، ص ۱۱۴؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۴۸؛ بصائر الدرجات، ص ۵۱۵)

۲. توبه، ۱۰۵.

۳. بقره، ۱۴۳.

وَ نَحْنُ آخِذُونَ بِحُجْرَةِ نَبِيِّنَا وَ نَبِيِّنَا آخِذٌ بِحُجْرَةِ اللَّهِ^۱ پیامبر گرامی ﷺ دست به دامن خدای متعال هستند و ما ائمه متمسک به دامن نبی اکرم ﷺ و شیعیان ما متمسک به دامن ما هستند از آن طرف هم اینگونه است که: نبی اکرم ﷺ شاهد بر ائمه، و ائمه شاهد بر ما که این مضمون روایت است؛ بنابراین اگر کسی حرم می‌آید، امام غائب را زیارت کند، بداند خیلی چیزی گیرش نمی‌آید! اصل زیارت این است که ما امام را حاضر بدانیم و ببینیم آنهایی که اهل راه بودند به اینجا رسیده بودند.

ارزش نیکی به پدر و مادر

در احوالات یکی از علما نقل کردند که در خواب دید شب جمعه‌ای وارد حرم امام حسین ﷺ شد، جوانی از در وارد شد و به حضرت سلام داد، حضرت از داخل ضریح آشکار شدند و جواب سلام او را دادند و بعد یک لبخندی روی لب این جوان نشست! مدتی بعد شب جمعه بود که به حرم سید الشهداء ﷺ رفت، همان جوان آمد، رو به ضریح سلام کرد و بعد یک لبخند ملیحی روی لبانش نشست. می‌گوید: جلو رفتم پرسیدم آقا قصه شما چیست؟ گفت: من مدت طولانی است که در یکی از روستاهای اطراف هستم، هر شب جمعه زیارت سید الشهداء می‌آمدم، یک شب پدرم را می‌آوردم و یک شب مادرم را، پدر و مادر پیری داشتم که شب جمعه‌ای می‌خواستم پدرم را بیاورم، مادرم اصرار کرد که من هم می‌خواهم بیایم، پدر را سوار مرکب کردم و مادر را روی کول گرفتم تا حرم امام حسین ﷺ آوردم، به حرم که رسیدم، همین که سلام کردم حضرت بیرون آمدند و آشکار جواب مرا دادند، بعد از آن قضیه همیشه حضرت را اینگونه زیارت می‌کنم.

۱. «وَ اللَّهُ لَشَفِيعٌ لِلَّهِ وَ اللَّهُ لَشَفِيعٌ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ حَتَّى يَقُولَ عَدُوْنَا فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ إِنَّ شِيعَتَنَا يَأْخُذُونَ بِحُجْرَتِنَا وَ نَحْنُ آخِذُونَ بِحُجْرَةِ نَبِيِّنَا وَ نَبِيِّنَا آخِذٌ بِحُجْرَةِ اللَّهِ» (بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۲۲؛ أعلام الدین، ص ۴۴۹).

زیارت شیخ رجبعلی خیاط

شیخ رجبعلی خیاط از اولیای خدا و شخصیت فوق العاده‌ای بودند. در احوالاتشان نقل شده که ایشان زیارت وجود مقدس رسول الله ﷺ را بعد از هر نماز می‌خواندند. مرحوم محدث قمی (رضوان الله تعالی علیه) بعد از زیارت روز شنبه این زیارت را آورده است که زیارت کوتاهی است. ایشان می‌گوید: به بیست و پنج سالگی رسیده بودم، یک روز داشتم حضرت را به همین کیفیت زیارت می‌کردم سلام که دادم حضرت را مشاهده کرده، بعد به من فرمود: رجبعلی خوش آمدی ولی چرا اینقدر دیر آمدی؟ بعد از آن وقت من هر وقت حضرت را زیارت می‌کنم او را می‌بینم. آدمی که برای زیارت می‌آید شرط بهره‌مندی این است که حرم را محضر امام بداند یا لااقل اگر امام را نمی‌بیند احساس کند که امام حاضر است و دارد با امام حاضر گفت‌وگو می‌کند، مثل این که ما دعا می‌کنیم و با خدا صحبت می‌کنیم، ممکن است خدای متعال را نبینیم و به حدی از یقین نرسیده باشیم که خدا را با یقین و ایمان خودمان مشاهده کنیم؛ چون خداوند با حقیقت ایمان قابل مشاهده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ»^۱ خدای متعال را با چشم سر نمی‌توانید ببینید ولی با حقیقت ایمان قابل مشاهده است. در دعا کردن هم همینطور است. دعا این است که خدای متعال را حاضر ببینیم، جلال و جمالش را حاضر ببینیم، کرم و جودش را ببینیم، قدرت و علمش را ببینیم، رحمش را ببینیم، فقر خودمان را هم ببینیم و دست به گدایی دراز کنیم، این دعا ردخور ندارد، ولی اگر آدم هنوز به فقر و اضطرار خودش نرسیده و حضور رحمت الهی را هم احساس نمی‌کند، این دیگر دعا نیست، بلکه سر و صدای بیخودی است. موسی کلیم به خدای متعال عرضه داشت: خدایا! دوری تا با صدای بلند تو را صدا بزنم یا نزدیکی که با تو نجوا کنم و در دلم حرف بزنم؟ خدای

۱. بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۱۱۷؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۳۸؛ الاختصاص، ص ۲۳۵.

متعال فرمود: «أَنَا جَلِيسٌ» من ذکر توام، در مقام ذکر باش و توجه به من داشته باش؛ چون من همنشین ذاکرم.^۱ اگر انسان اینگونه شد می‌تواند دعا کند.

در زیارت هم یک نکته این است اگر انسان در این حرم می‌آید حضور امام رضا را احساس نکند، پیداست که چیزی نصیبش نمی‌شود. محضر امام رضا علیه السلام محضر فیض و نور است. وقتی به زیارت او می‌آید باید آدم بداند که بیتی از بیوت نبی اکرم صلی الله علیه و آله است، درهای توحید اینجا باز می‌شود و تجلیات الهی اینجا واقع می‌شود.

راه موفق شدن به حقیقت زیارت

نکته دیگری اشاره کنم و آن این است که چگونه می‌شود به حقیقت زیارت موفق شد؟ از خود زیارت امام رضا علیه السلام عرض می‌کنم - البته نیاز به گفت‌وگو دارد، چون وقت نیست فقط اشاره‌ای کنم - وقتی می‌خواهید برای زیارت از خانه بیرون بیایید بگویید: «بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهِ وَ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ حَسْبِيَ اللَّهُ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ»^۲ رمز موفقیت در همین چند کلمه است: ۱- «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ»؛ یعنی هر کاری می‌خواهید انجام بدهید «بِسْمِ اللَّهِ» بگویید، آب می‌خورید «بِسْمِ اللَّهِ» بگویید، آب که تشنگی شما را برطرف نمی‌کند، آنچه تشنگی شما را برطرف می‌کند اسم الهی است: «بِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ»^۳ اسم الله است که جامع همه اسماء است. اگر اسم الهی نباشد کسی سیراب نمی‌شود؛ لذا آب می‌خورید «بِسْمِ اللَّهِ» بگویید. در توحید صدوق «اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ» معنا شده است.

پا را روی زمین می‌گذارید «بِسْمِ اللَّهِ» بگویید؛ یعنی درست است من نیاز به تکیه‌گاه دارم

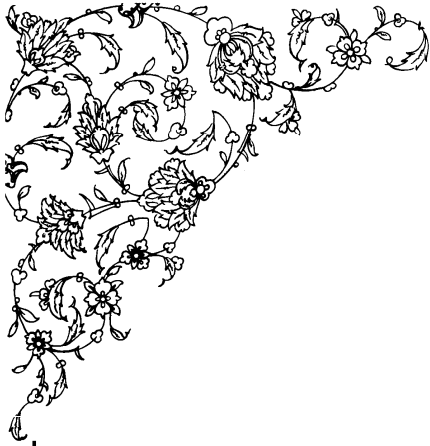
۱. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ الَّتِي لَمْ تُعْرَبْ أَنْ مُوسَى ع سَأَلَ رَبَّهُ فَقَالَ يَا رَبُّ أَقْرَبُ أَمَّ مِي فَأُنَاجِيكَ أَمْ بَعِيدٌ فَأُنَادِيكَ فَأَوْحَى إِلَيْهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ يَا مُوسَى أَنَا جَلِيسٌ مَنْ ذَكَرَنِي فَقَالَ مُوسَى فَمَنْ فِي سِرِّكَ يَوْمَ لَا سِرَّ إِلَّا سِرُّكَ فَقَالَ الَّذِينَ يَذْكُرُونَنِي فَأَذْكُرُهُمْ وَيَتَحَابُّونَ» (الكافي، ج ۲، ص ۴۹۶؛ وسائل الشيعه، ج ۷، ص ۱۴۹؛ بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۳۴۲).

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۰۲؛ التهذيب، ج ۶، ص ۸۶؛ بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۴۴.

۳. البلد الامين، ص ۱۸۸.

اگر تکیه‌گاه نداشته باشم فرو می‌روم، ولی زمین که سفت نیست مرا نگه دارد، زمین از آب شل‌تر است، خداوند است که آن را سفت می‌کند. «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ» مقام انسان غریق است. آدم غریق چگونه است؟ آدم غریق احساس می‌کند نه خودش می‌تواند خودش را نجات بدهد، نه کشتی‌ای هست که او را نجات بدهد، از همه چیز منقطع می‌شود، زمانی که منقطع شد، حضور حضرت حق را احساس می‌کند. نفس می‌کشد می‌گوید: «بِسْمِ اللَّهِ»، کاری با هوا ندارد. آب می‌خورد «بِسْمِ اللَّهِ» می‌گوید، راه می‌رود «بِسْمِ اللَّهِ» می‌گوید، می‌خواهد «بِسْمِ اللَّهِ» می‌گوید؛ چون به مرحله‌ای می‌رسد که خستگی او را خدا رفع می‌کند، نه خواب و الا اگر خدا بخواهد همین خواب خستگی می‌افزاید، آب عطش می‌افزاید. در سلوک هم ما باید در مقام «بِسْمِ اللَّهِ» باشیم؛ یعنی ما می‌خواهیم بندگی کنیم باید بفهمیم که با نماز و روزه ما که نمی‌شود خدا را بندگی کرد، باید «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ» بگوییم.

ما می‌خواهیم زیارت امام رضا علیه السلام برویم باید «بِسْمِ اللَّهِ» بگوییم. فقط با استعانت از اوست که می‌توانیم زائر امام رضا علیه السلام شویم. اول از اسم خدای متعال کمک می‌گیرید و بعد از خود خدای متعال. با اتکاء به او سلوک نیاز به مقام «بِسْمِ اللَّهِ» دارد. احدی بدون مقام «بِسْمِ اللَّهِ» سالک نمی‌شود. کسی با پای خودش، با پای استادش، با ریاضتش، با عبادتش، با پولش بخواهد به خدا برسد نمی‌رسد، تنها راه «بِسْمِ اللَّهِ» است. ۲- «وَ إِلَى اللَّهِ» انسانی که پا در زیارت می‌گذارد، از در خانه‌اش که می‌خواهد بیرون بیاید سیر «إِلَى اللَّهِ» او شروع می‌شود. مقصد را الله باید بداند. ۳- «وَ إِلَى ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ» ابن رسول الله همان «إِلَى اللَّهِ» است. آدم می‌خواهد به سمت خدا برود از مدخل امام رضا علیه السلام باید برود. ۴- «حَسْبِيَ اللَّهُ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ» در این مسیر موانع زیادی است. شیاطین نشسته‌اند و می‌خواهند نگذارند ما زائر بشویم. نفسم می‌خواهد سر من را کلاه بگذارد. لذت‌ها، شهوت‌ها و گناه‌ها هم می‌خواهند نگذارند ما زائر شویم. یک گناه در لحظه وصال حجاب می‌شود. این چند کلمه را اگر انسان عنایت کرد، زیارت حاصل می‌شود.



سخنرانی‌های

حجت الاسلام و المسلمین

نظافت



شخصیت فاطمه زهرا علیها السلام (۱)

قال الله تبارك و تعالی: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^۱

مقدمه

نگاه ما به اولیاء به ویژه حضرت زهرا علیها السلام باید چگونه نگاهی باشد؟ مادامی که ما نگاهمان را تصحیح نکنیم و زاویه دید درستی نسبت به اولیاء نداشته باشیم، شناخت ما از آنها تأثیر چندانی در زندگی ما نخواهد داشت. اولیاء به ویژه حضرت زهرا علیها السلام به منزله طیب هستند. طیب جان ما، طیب مرض‌های روحی ما و خلال مشکلات ما. به آنها باید به دید یک الگو نگاه کرد، به دید معلمان آگاه و دلسوزی که لحظه لحظه زندگی آنها برای ما درس است. حقیقت مطلب این است که الگو بودن حضرت زهرا علیها السلام مقدماتی می‌خواهد. بعضی‌ها می‌گویند حضرت زهرا برای ما الگو نیست حق دارند، چرا؟ چون با حضرت زهرا هم هدف نشده‌اند. اگر کسی نگاهش به زندگی مثل حضرت زهرا نباشد، اگر کسی معرفتی را که حضرت زهرا نسبت به انسان و جهان دارند، آن معرفت را نداشته باشد، طبیعتاً نمی‌تواند آن را به عنوان الگو انتخاب کند. آنهایی که هدفشان از زندگی چیزی جز خوردن، خوابیدن و عیش و نوش نیست، و فقط به ابعاد حیوانی خودشان فکر می‌کنند، حق دارند که حضرت زهرا را بعنوان الگو انتخاب نکنند.

خدا در قرآن وقتی پیامبر ﷺ را به عنوان الگو مطرح می‌کند: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» نمی‌گوید پیامبر برای همه الگو است، بلکه می‌گوید: «لَمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»^۱ پیامبر برای کسانی که امید به خدا دارند، امید به روز قیامت دارند و زیاد به یاد خدا هستند الگو است. اینجاست که اگر کسی عشقی این‌طور دارد، آرزوهایش اینگونه است و دید اینچینی دارد، می‌تواند پیامبر ﷺ برایش الگو باشد، می‌تواند حضرت زهرا (ع) برایش الگو باشد.

الگو بودن پیامبر و ائمه برای همیشه

نکته دیگر این است که بعضی‌ها می‌گویند: الان زمانه عوض شده، مردم پیشرفته شده‌اند، بشر به رشد چشم‌گیر و خیره‌کننده تکنولوژی دست پیدا کرده و عصر، عصر ارتباطات است، این‌ها برای قدیم الگو بودند ولی الان که دیگر نمی‌توانند الگو باشند. این‌ها غافل از این هستند که ارزش‌های بشری با رشد ظاهری زندگی تغییر نمی‌کند؛ صداقت، شرافت، آزادگی، انسانیت و جوانمردی همیشه ارزش است چه آن زمانی که بشر با الاغ رفت‌وآمد می‌کرده و چه حالا که با هواپیمای تیز پرواز، رفت‌وآمد می‌کند. فطرت انسان که عوض نمی‌شود.

قرآن می‌فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»^۲ خدا انسان را بر یک فطرتی آفریده است که این فطرت تغییر نمی‌کند. انسان الان با انسان هزار سال پیش یا دو هزار سال پیش در ارزش‌ها تفاوتی ندارد. بعضی‌ها اینگونه بهانه می‌آورند و می‌گویند ما نمی‌توانیم، ما کجا و حضرت زهرا کجا؟ یعنی یک نگاه عتیقه‌ای بعضی‌ها دارند که این‌ها به درد موزه می‌خورند.

اگر ما در منزلمان ظرف قیمتی و عتیقه داشته باشیم، فقط نگاهش می‌کنیم ولی استفاده

۱. احزاب، ۲۱.

۲. روم، ۳۰.

نمی‌کنیم اما واقع مطلب این است که ما عین آن‌ها نمی‌شویم ولی می‌توانیم در مسیر آن‌ها حرکت کنیم. قرآن می‌گوید: روز قیامت عده‌ای می‌گویند: «یا لیتنی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً»^۱ ای کاش از یک طریقی با پیامبر ﷺ حرکت می‌کردم. حالا عین پیامبر نمی‌توانیم بشویم اما قرآن می‌گوید: «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»^۲ با راست گویان باشید. مثل یک بچه‌ای که همراه پدرش حرکت می‌کند، حالا بچه که بابا نمی‌شود، ما حضرت زهرا نمی‌شویم ولی می‌توانیم خودمان را نزدیک کنیم.

پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام الگوی جامع

نکته دیگر این است که مهمترین ویژگی حضرت زهرا چیست؟ مهمترین ویژگی همه ائمه معصومین چیست؟ مهمترین ویژگی آن‌ها جامعیت آنهاست. آن‌ها آدم‌های تک بعدی نیستند، همه ابعاد وجودشان را شکوفا کرده‌اند و همه نیازهای بشری را پاسخ داده‌اند، همچنان که اسلام دینی جامع است؛ رهبران اسلام هم آدم‌های جامعی هستند. اصلاً دین جامع، دینی است که هم حرف‌های خوبی برای گفتن دارد و هم تئوری‌های خوبی دارد. نمونه‌های عملی و عینی دارد. جالب است که قرآن خودش را داروخانه معرفی می‌کند «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ»^۳ می‌گوید: آیه‌هایی نازل می‌کنیم که شفابخش است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: بندگان خدا وقتی قرآن می‌خوانند آیات قرآن را زیر و رو می‌کنند تا دواي دردشان را پیدا کنند ولی به این اکتفا نمی‌کنند.

دین الگوی عملی را هم ارائه می‌کند، طیب دارو را معرفی می‌کند. طیب کیست؟ پیامبر، طیب کیست؟ حضرت زهرا و اولیای خدا. این‌ها از هر لحاظ جامع هستند. حالا جامعیت یعنی چه؟ وقتی ما در زندگی حضرت زهرا نگاه می‌کنیم می‌بینیم اهل عبادت است، اهل تعاملات

۱. فرقان، ۲۷.

۲. توبه، ۱۱۹.

۳. اسراء، ۸۲.

صحیح اجتماعی است، در ارتباطات اجتماعی اش حیا، حجاب و عفاف را فراموش نمی‌کند، اهل بتول است؛ یعنی از دنیا بریده و به خدا وصل است، ازدواج هم می‌کند می‌بینیم در برخوردش با همسر، زیباترین رفتارها را از خودش بروز می‌دهد، بچه داری هم می‌کند، با زیر دستش انصاف هم دارد، بصیرت سیاسی و زمان‌شناسی هم دارد.

حالا از میان این ویژگی‌های متعدد بعضی از ویژگی‌ها کلید است. مهمترین ویژگی که بقیه ویژگی‌ها در تحت آن ویژگی تعریف می‌شود چیست؟ بندگی. می‌دانید عبادت با عبودیت فرق می‌کند بعضی‌ها عابد هستند ولی بنده نیستند. عابدند یعنی چه؟ یعنی نماز می‌خوانند، خم و راست می‌شوند، ذکر می‌گویند و زیاد قرآن می‌خوانند اما بنده نیستند، بنده خدا؛ یعنی در همه عرصه‌های زندگی در بند خداست. اصولاً بندگی یعنی چه؟ یعنی کسی که در بند است. هر کسی در بند یک چیزی است، مثلاً: حضرت زهرا علیها السلام در بند خداست و بندگی بزرگترین مدال افتخاری است که بشر می‌تواند به آن دست پیدا کند.

شما در نماز در شأن پیامبر صلی الله علیه و آله چه می‌گویید؟ «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» آن چیزی که برای پیامبر همیشه باید بگوییم این است که عبد و بنده خداست. حضرت زهرا کنیز و عبد خداست. این مدال خیلی بزرگی است، درجه خیلی بالایی است؛ چون اگر کسی بنده خدا نباشد بنده شکم است، بنده هوس است، بنده مردم است، بنده زرق و برق دنیاست و بنده عادت‌هایش است ولی حضرت زهرا بنده خداست؛ همه چیز را باید در این ویژگی تعریف کرد.

ویژگی‌های بندگی

۱. مالک ندانستن خود

حالا ویژگی‌های بنده چیست؟ ۱- خودش را مالک نمی‌داند. می‌گوید تمام آنچه که دارم مال خداست و در دست من امانت است؛ آن جوری که او می‌گوید باید مصرف کنم. چشم از

آن خداست، گوش از آن خداست، نیرو از آن خداست، پول از آن خداست و همه چیز مال خداست. تمام غصه‌اش این است که مولا چه می‌گوید همان کار را انجام بدهد. غصه‌هایش هم فرق می‌کند، شادی‌هایش هم فرق می‌کند. شادی‌اش این است که هر چه مولا می‌گوید همان کار را بکند، غصه‌اش این است که حتماً آن کار را بکند، اگر آن کار را نکند غصه می‌خورد. اگر کسی اینگونه شد دیگر به راحتی انفاق می‌کند، به راحتی می‌گذرد و اصلاً مصیبت برایش قابل تحمل و آسان می‌شود.

حالا نمونه‌هایی از زندگی حضرت زهرا علیها السلام برایتان نقل می‌کنم. عرض کردم که آن‌ها معرفت‌های خاصی داشتند و نوع عشق‌هایشان با ما هم متفاوت است. به زیربنای رفتاری آن خانم توجه نکنیم؛ چون نمی‌توانیم رفتار کنیم فقط می‌توانیم بگوییم به به عجب خانم خوبی بودند. ما هم می‌خواهیم الگو بگیریم باید ببینیم چه حالاتی داشتند، چه نگاهی داشتند؟

سه چیز در دنیا محبوب فاطمه علیها السلام

در روایت نقل شده که حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند: «حَبِّ اِلَىٰ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثٌ» از دنیای شما سه چیز محبوب من است: ۱- «تلاوة کتاب الله» قرآن خواندن، ۲- «والنظر فی وجه رسول الله» نگاه به صورت پیامبر، ۳- «والانفاق فی سبیل الله» انفاق در راه خداوند. ببینید! این عظمت حضرت زهرا را نشان می‌دهد. حالا عشق‌ها عوض شده. اگر به بچه‌ای بگویند چه دوست داری چه می‌گویند؟ شکلات دوست دارد، پفک دوست دارد، ماشین کوکی دوست دارد، حال و هوای بچه‌ها چیست؟ بچه‌های بیست ساله چی؟ آن ماشین کوکی نمی‌خواهد ماشین بزرگ می‌خواهد، به شوهرش نق می‌زند که چرا ما ماشین نداریم، شوهر خواهرم ماشین دارد. متأسفانه دنیاها ما خیلی متفاوت است، خیلی ما دور از آبادی هستیم، شادی‌هایمان، غصه‌هایمان نشان می‌دهد. عقب‌ماندگی ما را شادی‌ها و غصه‌ها نشان می‌هد.

حضرت زهرا علیها السلام می گوید: من انفاق را دوست دارم. ببین شما یک مادری را در نظر بگیرید که پستانش پر از شیر است وقتی که شیر دارد احساس سنگینی می کند دوست دارد بچه اش را بیدار کند و به او شیر بدهد، از شیر دادن لذت می برد. وقتی کسی رشد می کند از نظر معنوی پر می شود، سرشار از معرفت و محبت خدا می شود، لذت می برد از این که به دیگران بدهد. آن کسی که حقیر است لذت می برد از این که آویزان بشود و از دیگران چیزی بگیرد. اگر انسان محبت هایش عوض نشود دیگر عمل ها تحمیل می شود، تکلیف سخت می شود. وقتی لذت نمی برد قرآن که می خواند هی می گوید کی تمام می شود. ماه رمضان که می شود هی یکی دو ورق که می خواند می گوید چند صفحه مانده تا این جزء تمام شود، هی به فکر تمام شدن است. در نماز می گوئیم کی نماز تمام می شود.

حضرت زهرا در ارتباطات الگویی ما هستند. یکی از مشکلاتی که بشر با آن روبروست ارتباطات ناسالم است. ارتباطی پر از رنج، تنش، کم لطفی و بی مهری. همه اش غرغر زدن و نق نق کردن و اینطوری است. به ویژه در خانه ها، به ویژه ازدواج که می کنند متأسفانه به خاطر این چیزها از هدف ازدواج دور می شویم.

ازدواج مایه آرامش

خدا گفته همسر فواید زیادی دارد: یک موردش این است که «خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا» خدا برای شما همسر قرار داد تا با آن آرامش داشته باشید؛ البته فرمولش را هم قرآن فرمود: «وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً»^۱ خدا بین شماها دوستی قرار داد؛ یعنی هم رحمت و این دوستی زمانی که ابراز شود به آن مودت می گویند. در نتیجه همان آرامش می شود. رفتار حضرت زهرا با همسرشان امیرالمؤمنین اینگونه بود؛ لذا حضرت زهرا انیس علی است، آرامش علی است، حضرت زهرا امیرالمؤمنین را برای پول نمی خواهد، برای

هوس نمی‌خواهد، حضرت زهرا هدفی دارد که شوهرش همان هدف را دارد، چرا می‌گویند کسی که می‌خواهد ازدواج کند طرف مقابل باید هم کفو او باشد؟ کفو یعنی چه؟ یعنی همسطح هم باشند؛ یعنی از نظر قد یکی باشند؟

مادرها خواستگاری که می‌روند به همین چیزها توجه می‌کنند قدشان و تیپشان به هم بخورد و یک کم بالا و پایین نباشد! حالا اگر هم قد هم باشد جسمشان آرامش دارند؟ حضرت زهرا کفو علی است. کفو علی است یعنی چه؟ یعنی هدفش مثل هدف علی است، نگاهش به زندگی همان نگاه امیرالمؤمنین علیه السلام است. امیرالمؤمنین دنیا را عیاش گونه نمی‌داند، دنیا را گذرگاه می‌داند. دنیا یک جاده‌ای است که داریم به سوی خدا می‌رویم. نگاهش به انسان و جهان یک نگاه صحیحی است، حضرت زهرا علیها السلام هم همینطوری است. عشق امیرالمؤمنین نزدیک شدن به خداست، عشق امیرالمؤمنین زاد و توشه جمع کردن است، عشق حضرت زهرا هم همین است؛ لذا این‌ها یار و یاور هم می‌شوند.

بهترین شوهر آن شوهری است که یاور همسرش باشد و بهترین خانم هم آن خانمی است که یاور همسرش باشد. باید یار یکدیگر باشیم نه بار یکدیگر. بعضی‌ها بارند، بعضی‌ها مزاحم هم هستند. حالا این دعوایی که در اجتماع هست، طلاق‌هایی که صورت می‌گیرد یا این زندگی‌های سرد علتش چیست؟ دعوا سر چیست؟ بخشی از دعوا سر امکانات است. یک چیزهایی می‌خواهد که این آقا ندارد؛ یعنی شیطان در زندگی حاکم می‌شود. خدا نکند که انسان گرفتار همسر بد اخلاق باشد. بعضی‌ها وقتی که ازدواج می‌کنند همان لحظه اول می‌فهمند چه انتخاب اشتباهی بود ولی امیرالمؤمنین و حضرت زهرا اینگونه نبودند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «وَلَا أُعْضِبْتَنِي» فاطمه هیچگاه مرا عصبانی نکرد، «وَلَا عَصَتْ لِي أَمْرًا» از من نافرمانی نکرد. این را همسرداری می‌گویند. حضرت زهرا علیها السلام علی پرست نیست، شوهر پرست هم نیست؛ بلکه خداپرست است. اما خدا می‌گوید: شوهرت را عصبانی

نکن! خدا اینگونه دوست دارد. به عشق خدا اطاعت می‌کند. حتی شما شنیده‌اید آنهایی که به حضرت زهرا علیها السلام ظلم کردند، روزهای آخر عمر حضرت زهرا بود به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند که ما می‌خواهیم دیدن فاطمه بیاییم تا حلالیت بطلبیم، حضرت زهرا از این‌ها ناراضی بودند ولی دیدند امیرالمؤمنین وساطت کرده که این‌ها می‌خواهند به دیدنت بیایند حضرت زهرا علیها السلام فرمود: خانه خانه توست، هر چه تو بگویی. این را بندگی می‌گویند. کجا آشکار می‌شود که ما بنده خدا هستیم؟ آنجایی که میل ما یک چیزی باشد، خواست مولا چیز دیگری باشد. دیگر آدم ننگش نمی‌کند که از همسرش اطاعت کند. خدا گفته مدیریت زندگی با این، برایش مهم نیست.

نگاه کردن به همسر سیره امیرمؤمنان علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «وَلَقَدْ كُنْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهَا» من به فاطمه زیاد نگاه می‌کردم. باز یکی از چیزهایی که در زندگی‌ها کم شده این است که به همسرشان اصلاً نگاه نمی‌کنند، همه دارند تلویزیون نگاه می‌کنند و مشغول امکانات هستند.

عزیزان نگاه کردن به هم، صحبت کردن با هم دستور اسلام است. اسلام می‌خواهد زن و شوهر با هم خوش و بش کنند، به یکدیگر نگاه مهربانانه داشته باشند. امیرالمؤمنین به عنوان یک شوهر می‌گوید: من زیاد به فاطمه نگاه می‌کردم، هر موقع که نگاه می‌کردم «فَتَنَكَّشِفُ عَنِّي الْهُمُومَ وَالْأَحْزَانَ»^۱ غصه‌هایم کنار می‌رفت، با نگاه به او غصه‌ها را فراموش می‌کردم. حالا جامعه ما چگونه است؟ فاصله ما با حضرت زهرا علیها السلام زیاد شده است. وقتی به همسر نگاه می‌کنیم، غصه‌های جدید ایجاد می‌شود و فرق نمی‌کند چه زن و چه مرد. اگر در عقد است، شب جمعه می‌خواهد دیدن خانمش برود، غصه دارد چه هدیه ببرد؟ اگر عیدی در پیش است، غصه دارد چه هدیه ببرد؟ چه هدیه ببرد که پشت سرش نق زدن و حرف زدن نباشد؟ بدبختی‌اش این است هدیه هم می‌برد، بعدش غرغر و نق‌نق شروع می‌شود، می‌گویند این

۱. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۳۴؛ کشف الغممه، ج ۱، ص ۳۶۲.

چیست که برای ما آورده‌ای، برو ببین شوهر دختر خاله‌ام چه آورده؛ یعنی یکدیگر را برای پول خواستن.

یک جوانی اتفاقاً یک دفعه آمده بود همینجوری درد دل می‌کرد، می‌گفت: حاج آقا چه کار بکنم باز دارد عید می‌آید، بعد می‌گفت: وقتی که یک چیزی می‌خرم و می‌برم خانمم طفلی چیزی نمی‌گوید بعد که پیش مامانش می‌رود، بر می‌گردد ابروهایش درهم می‌رود، مامانش مثل بچه‌ها، نفهم است دخترش را بیشتر تحریک می‌کند. به جای این که آرامش بدهد می‌گوید: این شوهر تو ما را خورد کرده، شأن ما بالاتر است این‌ها چیست که برای ما خریده؟ نمی‌داند با همین حرفش این مادر دارد بی‌شخصیتی خودش را اثبات می‌کند.

آدمی که شخصیتش با صد هزار تومان بالا و پایین می‌رود شخصیت ندارد، فکر می‌کند که شخصیت دارد. گفتم: صبر کن! ایام عقد را صبر کرد و زمانی که می‌خواست خانمش را خانه خودش برود پیدا کردن باز یک مصیبت بود، درآمدش محدود بود، خانمش را می‌برد راضی می‌شد اما مادری می‌گفت نه این خوب نیست. این در شأن ما نیست. نکته دیگرش هم این بود که می‌گفت جهیزیه‌ها جا نمی‌شود. چرا اینقدر بخری که جا نشود؟ ببینید اگر دین‌دار نباشید در دنیا هم عقب می‌افتید. حالا از آن ور، زن‌هایی که وقتی به مردهایشان نگاه می‌کنند باز غصه‌دار می‌شوند. مطالبات زور گفتن، فرقی نمی‌کند زن و مرد ندارد وقتی روابط انسانی و عاطفی نباشد اینگونه می‌شود.

خوشحالی فاطمه علیها السلام به خاطر واگذاری کار خانه به او

امام باقر علیه السلام فرمود: «إِنَّ فَاطِمَةَ علیها السلام ضَمِنَتْ لِعَلِيِّ علیه السلام عَمَلَ الْبَيْتِ وَالْعَجِينَ وَالْخُبْزَ وَقَمَّ الْبَيْتِ وَضَمِنَ لَهَا عَلِيُّ علیه السلام مَا كَانَ خَلْفَ الْبَابِ نَقْلَ الْحُطْبِ وَأَنْ يَجِيءَ بِالطَّعَامِ»^۱ با هم قرار گذاشتند، حضرت زهرا علیها السلام فرمود: کارهای خانه با من، امیرالمؤمنین علیه السلام هم فرمود: آوردن مواد

۱. بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۱۹۷؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۷۱؛ القصص للجزائری، ص ۴۰۲.

غذایی و امکانات با من. این تقسیم اتفاقاً تقسیم کاری است که پیامبر برای امیرالمؤمنین و حضرت زهرا انجام دادند. پیامبر ﷺ فرمود: کارهای داخل با حضرت زهرا و کارهای بیرون از منزل با امیرالمؤمنین. حضرت زهرا فرمود: «فَلَا يَعْلَمُ مَا دَاخَلَنِي مِنَ الشُّرُورِ إِلَّا اللَّهُ بِإِكْفَائِي رَسُولُ اللَّهِ تَحْمَلُ رِقَابَ الرَّجَالِ» خدا می داند که چقدر خوشحال شدم از این نوع تقسیم که پدرم نگفت فاطمه باید کار بیرون را انجام بدهد؛ بلکه فرمود: فاطمه داخل خانه باشد و فرمود: خدا می داند که من چقدر خوشحال شدم که بار ارتباط با مردان از روی دوش من برداشته شد.

فاطمه زهرا علیها السلام چرا الگو نباشد؟ حضرت زهرا وقتی که دلش بیرون از این دنیا است - روایت داریم اولیای خدا دلهايشان در بهشت است - دیگر در خانه دلش نمی گیرد؛ چون هدفش بندگی خداست و می خواهد رضایت خدا را کسب کند. آن موقعی هم که احساس وظیفه می کند که باید از ولایت دفاع کند، از خانه بیرون می آید و به مسجد می آید و آن سخنرانی آتشین را می کند و از ولایت دفاع می کند. تا ضرورت پیدا نکرده از منزل بیرون نمی آید و وقتی هم از منزل بیرون می آید، حدود و مرزها را رعایت می کند، این را جامعیت می گویند. خدایا! به حق محمد و آل محمد به ما توفیق بده که رهپوی راستین راه آن حضرت باشیم.

شخصیت فاطمه زهرا علیها السلام (۱)

قال الله تبارك و تعالی: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^۱

مقدمه

در ادامه بیانی که در بخش گذشته خدمت دوستان عرض کردم که حضرت زهرا علیها السلام از تقسیم کار خوشحال شدند، باید به چند نکته توجه کرد: ۱- حضرت زهرا برایشان بندگی مهم بود، ۲- حضرت زهرا دلشان را از دنیا بیرون برده بودند، طبیعتاً در خانه دلگیری ایجاد نمی‌کرد. ماهایی که دلمان می‌گیرد و تنوعمان در زرق و برق زندگی خلاصه شده و در چرخیدن و در تنوع مکانی این الگو برایمان سخت است؛ یعنی وقتی انسان بزرگترین دغدغه‌اش بهشت نیست، وقتی انسان روحش محدود به این دنیاست، طبیعتاً این الگو برایش خیلی سخت است. وقتی انسان کار برایش مهم است، هدف برایش مهم نیست کار برایش بت می‌شود. کار کردن که نباید بت بشود هدف مهم است.

خدا می‌گوید: مردها باید فعالیت‌های اجتماعی بیشتری از خانم‌ها داشته باشند. مردی که بنده خداست نمی‌گوید چرا کارهای سخت را به ما می‌دهند، می‌گوید تشخیص خدا این است، مصلحت ما این است. زنی هم که برایش بندگی مهم است نمی‌گوید چرا من این کار را انجام ندهم، کار مهم نیست رضایت خداوند برایش مهم است. امیرالمؤمنین در یکی از جملاتشان در

نامه ۳۱ فرمود: «الْمَرْأَةُ رِيْحَانَةٌ وَ لَيْسَتْ بِقَهْرَمَانَةٍ» زن روحیه لطیفی دارد. خدا سرمایه عاطفی بالایی به او داده. زن مثل گل است، قهرمان نیست و نمی‌تواند بارهای سنگین بردارد. جامعه هم نیاز به عواطف و احساسات لطیف خانم‌ها ندارد؛ بلکه نیاز به صلابت آقایان دارد.

زن و مرد در زندگی مکمل یکدیگر می‌شوند. کمال زن در این نیست که ادای مرد را دریاورد، کمال مرد هم در این نیست که ادای زن را دریاورد. مرد کمالش در این است که استعدادهای خودش را شکوفا کند و زن هم کمالش در همین است. حضرت زهرا علیها السلام این معرفت‌ها را دارد؛ لذا در خانه ماندن برایش سخت نیست و از این تقسیم کار خشنود است. روایات گوناگونی در این رابطه داریم که حضرت زهرا از این تقسیم کار خشنود بودند و از در خانه ماندن دلگیر نمی‌شدند.

اسلام حضور زن را در جامعه منع نکرده ولی گفته این حضور باید حساب و کتاب داشته باشد. اسلام دوست دارد زن مسلمان برای تربیت فرزند؛ یعنی کار با انسان ارزش بیشتری قائل باشد تا این که در جامعه بیاید و در یک کارخانه‌ای کار بکند، در مزرعه‌ای کار بکند، یک بار سنگینی بردارد. این کارها هم خانم‌ها را اذیت می‌کند، هم روحشان را آزرده می‌کند و هم شیرینی زندگی آن‌ها را از بین می‌برد. به اندازه ضرورت عیبی ندارد؛ البته وقتی در اجتماع می‌آید باز باید حدودی را رعایت کند؛ بنابراین از جمله ویژگی‌های حضرت زهرا علیها السلام همین حیا و حجاب بود.

چرا فاطمه زهرا علیها السلام از نابینا رو گرفت؟

هر چه معرفت انسان بیشتر شود حیای او بیشتر می‌شود. حضرت زهرا علیها السلام از نامحرم هم رو می‌گرفت. روزی پیامبر صلی الله علیه و آله دیدند که حضرت زهرا از کور رو گرفتند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دخترم این نابیناست، حضرت زهرا فرمودند: «إِنْ لَمْ يَكُنْ يَرَانِي فَإِنِّي أَرَاهُ وَ هُوَ يَسْمُ الرِّيحَ»^۱ او نمی‌بیند اما من که می‌بینم. این را حیا می‌گویند.

۱. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۹۱؛ دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۴.

حضرت زهرا علیها السلام حجاب و حیا دارد، چرا؟ چون بنده خداست. حجاب حضرت زهرا عادت نیست! الان بعضی‌ها حجابشان عادت است، مثلاً: پیرزن‌هایی هستند رویشان را یک چشمی می‌گیرند ولی به دختر یا نوه‌شان حق می‌دهند که بدحجاب باشد؛ چون این پیرزن اگر بخواهد بد حجاب باشد، عادت کرده مریض می‌شود و به او سخت می‌گذرد. این حجاب از ارزش بالایی برخوردار نیست. بدحجابی زندگی را در کام انسان‌ها تلخ می‌کند، بدحجابی سبب می‌شود که شیطان بیاید در ذهن مردها و بگوید آن زن بهتر است و مردها را از همسر خودشان دلسرد کند. ببینید از موقعی که در جامعه ما حجاب کم‌رنگ‌تر شد آمار طلاق بالاتر رفت، خیلی چیزها را از دست دادیم و زندگی‌ها روز به روز سردتر و بی‌مزه‌تر شد.

اگر کسی تمام وجودش را در همین بدن ببیند و تمام سرمایه زندگی‌اش را همین بدن بداند و کمبود داشته باشد و محتاج نگاه دیگران باشد، نتیجه‌اش بدحجابی می‌شود، اما اگر کسی بداند جسم و روحی دارد که این روح از جسم مهم‌تر است، همچنانکه جسم نباید آلوده شود و آسیب ببیند، روح هم نباید آلوده شود و آسیب ببیند بدحجابی نمی‌کند. حجاب برای این است که روح انسان آلوده نشود و آسیب نبیند، حجاب برای این است که به انسان آسیب هم نزنند؛ چون بدحجاب هم به خودش آسیب می‌زند، روح خودش را آلوده می‌کند و هم دیگران را آلوده می‌کند. دنیا یک راهی است که همه دارند می‌روند، هیچ کس نباید بت دیگری شود، هیچ کس نباید مزاحم حرکت دیگران به سوی خدا شود.

سازگاری با همسر

«فَقَالَ لَهَا يَوْمَ مَا يَا فَاطِمَةُ هَلْ عِنْدَكَ شَيْءٌ» در روایتی داریم یک روز امیرالمؤمنین علیه السلام به حضرت زهرا علیها السلام فرمود: فاطمه جان چیزی داری؟ حضرت زهرا فرمود: «وَالَّذِي عَظَّمَ حَقَّكَ مَا كَانَ عِنْدَنَا مُنْذُ ثَلَاثِ إِلاَّ شَيْءٌ اَثَرْتُكَ بِهِ» قسم به خدایی که حق تو را بزرگ داشت سه روز است که ما چیزی نداریم. پیداست که امیرالمؤمنین مرد میدان مبارزه بوده و همیشه در

رکاب پیامبر ﷺ بوده. گاهی می‌شده که سه روز یا بیشتر منزل نمی‌آمده و حضرت زهرا این تنهایی را به خاطر خدا تحمل می‌کرده، کما این که در روزگار ما همسران شهید و همسران رزمندگان فراق را به خاطر خدا تحمل کردند و اگر کسی فردی را به خاطر خدا بخواهد دیگر مزاحمش نمی‌شود.

زن و شوهر مؤمن که ازدواج می‌کنند یکدیگر را دوست دارند ولی هدف یکدیگر را از همدیگر بیشتر دوست دارند و مزاحم رسیدن دیگری به هدفش نمی‌شوند. بعد امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «أَفَلَا أَخْبَرْتَنِي» فاطمه جان! چرا به من پیام ندادی؟ حالا لطافت و ظرافت حضرت زهرا را ببینید! حضرت زهرا علیها السلام فرمود: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَهَانِي أَنْ أَسْأَلَكَ شَيْئاً» پیامبر مرا نهی کرد و فرمود: از علی چیزی نخواه.

پدرهای حالا باید یاد بگیرند پیامبر به دخترشان گفته بودند از علی چیزی نخواه، «فَقَالَ لَا تَسْأَلِي ابْنَ عَمِّكَ شَيْئاً إِنْ جَاءَكَ بِشَيْءٍ عَفْواً وَإِلَّا فَلَا تَسْأَلِيهِ» از پسر عمویت چیزی نخواه! اگر چیزی آورد که آورد والا چیزی نخواه، چرا؟ چون پیامبر ﷺ می‌داند امیرالمؤمنین علیه السلام دارد در راه خدا مبارزه می‌کند. امیرالمؤمنین بندگی‌اش را دارد می‌کند و ضمناً کریم است و روح لطیفی هم دارد که اگر کسی چیزی از او بخواهد و نداشته باشد شرمند می‌شود به ویژه اگر همسرش باشد. پیامبر ﷺ به حضرت زهرا علیها السلام می‌گوید چیزی نخواه! این را روابط انسانی می‌گویند. این که آدم دوست نداشته باشد طرف مقابلش شرمند شود تو را خدا این الگو هست یا نه؟ اگر دختری چنین تربیت شده باشد چقدر این زندگی شیرین است و وقتی هم که خانه بخت می‌رود باز هم چقدر همسر دوست داشتنی‌ای خواهد بود. این کرامت حضرت زهرا علیها السلام است.

کمک فکری به همسر

رابطه حضرت زهرا و امیرالمؤمنین علیه السلام در ابعاد گوناگون بوده، از جمله دارد که روزی

امیرالمؤمنین علیه السلام خانه آمد، فاطمه زهرا علیها السلام مشاهده کرد که امیرمؤمنان غصه‌ای دارند صورت حضرت گرفته بود، حضرت به شوهرشان فرمودند: «مَا هَذِهِ أَلْكَ أَبَةُ» این غصه چیست؟ چرا حالت اینگونه است؟ امیرالمؤمنین فرمود: «سَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ مَسْأَلَةٍ وَلَمْ يَكُنْ عِنْدَنَا جَوَابٌ لَهَا» پیامبر از ما یک سؤالی کرد ما جواب نداشتیم. حالا ببینید کمک فکری، ارتباط فکری و گفت‌وگوهای علمی چقدر جالب است! حضرت زهرا گفتند: «وَمَا الْمَسْأَلَةُ» آن سؤال پیامبر چه بود؟ امیرالمؤمنین فرمود: پیامبر از ما سؤال کرد «سَأَلْنَا عَنِ الْمَرْأَةِ» از ما پرسید زن چیست؟ یعنی هویت اصلی زن چیست یا برجستگی اصلی زن به چیست؟ ما گفتیم «قُلْنَا عَوْرَةٌ»؛ یعنی زن باید جلوه آرایی نکند «فَمَتَى تَكُونُ أَدْنَى مِنْ رَبِّهَا» پیامبر یک سؤال دیگر کرد فرمود کی زن به خدا نزدیکتر است؟ دیگر گیر کردیم «فَلَمْ نَدْرِ» از همین ناراحت بودیم که چرا ما نتوانستیم جواب این سؤال را بدهیم.

حضرت زهرا علیها السلام فرمودند: «ارْجِعْ إِلَيْهِ» به امیرالمؤمنین گفت: برو پیش پدرم و جواب را اینگونه بده، «فَاعْلَمَهُ أَنَّ أَدْنَى مَا تَكُونُ مِنْ رَبِّهَا أَنْ تَلْزَمَ فَعَرَّ بَيْتِهَا» اگر زن در خانه باشد به خدا نزدیکتر است مگر این که به خاطر انجام وظیفه با رعایت حدود و شرایط بیرون بیاید. امیرالمؤمنین رفتند «فَانْطَلَقَ فَأَخْبَرَ النَّبِيَّ» به پیامبر جواب را گفتند. پیامبر ﷺ فرمودند: از کجا این جواب را فهمیدی؟ «فَأَخْبَرَهُ أَنَّ فَاطِمَةَ علیها السلام» امیرالمؤمنین فرمودند: خانمم گفت، بعد حضرت فرمودند: راست گفت «صَدَقَتْ إِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي»^۱ فاطمه پاره تن من است. ما از این چه درسی می‌گیریم؟ درس می‌گیریم روابط ما بی‌حساب و کتاب نباشد، زن‌ها حضور حداکثری نداشته باشند. درس می‌گیریم اگر بنده خدا هستیم، اگر تسلیم حکم خدا هستیم، نوع رابطه را هم یاد می‌گیریم که زن و شوهر با هم گفت‌وگو داشته باشند، به یکدیگر کمک فکری بکنند و در مسائل فکری هم یار و یاور یکدیگر باشند.

۱. مستدرک، ج ۱۴، ص ۱۸۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۵۰؛ نوادر راوندی، ص ۱۴.

حضرت زهرا یکی از ویژگی‌هایشان انصاف است. ما متأسفانه گاهی در روابط بی‌انصاف می‌شویم. بی‌انصافی یعنی چه؟ یعنی ظلم، یعنی بی‌عدالتی، یعنی در نظر نگرفتن ظرفیت طرف مقابل. اگر مردی از همسرش تقاضایی داشته باشد که آن ظرفیت را ندارد یا کاری از او بخواهد که او توانایی انجام آن کار را نداشته باشد بی‌انصافی کرده. اگر پدری از بچه‌اش نمره‌ای بخواهد که فرزندش آن استعداد را ندارد، این پدر به این بچه ظلم کرده؛ چون پدر و مادرها دوست دارند کلاس بگذارند بگویند بچه ما رتبه‌اش چنین است، نمره‌اش چنان است؛ لذا همه‌اش می‌گویند بیست بگیر! به این بچه کلی اضطراب وارد می‌شود، بی‌انصافی است؛ چون استعداد همه بیست نیست. پانزده بعضی‌ها ارزش بیست را دارد. از زیردست نباید تقاضای غیرمنصفانه داشت. خدا با ما چگونه است؟ خدا می‌فرماید: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»^۱ اگر خدا تکلیف کرده یک تکلیفی است که ما می‌توانیم آنرا انجام دهیم.

فاطمه زهرا علیها السلام الگوی عملی

در روایت دارد که: سلمان پیرمردی بوده که با حضرت زهرا علیها السلام رابطه عاطفی تنگاتنگی داشته. نزدیک‌ترین صحابی به حضرت زهرا با این که مرد بوده، سلمان بوده به چند دلیل: ۱- سلمان سن بالایی داشت، ۲- از نظر عرفانی مقام بالایی داشت، رابطه‌اش با حضرت زهرا آسیب‌زا نبود. سلمان راوی این روایت است، می‌گوید: من دیدم که حضرت زهرا علیها السلام نشسته‌اند جلویشان سنگ آسیاب است دارند جو آرد می‌کنند، دسته سنگ آسیاب را که نگاه کردم دیدم خونین است؛ یعنی آنقدر حضرت زهرا این دسته را چرخانده بودند که دستشان خونی شده بود. این کارها را حضرت عبادت می‌داند، همچنان که از نماز و گفت‌وگوی با خدا لذت می‌برد. بعد سلمان می‌گوید: «وَ الْحُسَيْنُ فِي نَاحِيَةِ الدَّارِ» امام حسین هم آن گوشه خانه بود، «يَتَصَوَّرُ مِنَ الْجُوعِ» از گرسنگی ناله می‌کرد، «فَقُلْتُ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ دَبَّرْتُ كَفَّاكَ» گفتم: ای

دختر رسول خدا دست‌های شما متورم شده، «وَهَذِهِ فِضَّةٌ» فِضَه که هست چرا او کار نمی‌کند؟ حضرت زهرا علیها السلام فرمود: پدرم سفارش کرد «أَوْصَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تَكُونَ الْحِدْمَةَ لَهَا يَوْمًا» یک روز او کار کند و یک روز تو، دیروز فِضَه کار کرده امروز نوبت استراحت اوست - حالا شما می‌دانید فِضَه به مقامات عالی عرفانی رسید؟ می‌دانید این آیه‌ای که نازل شده که افطاریشان را دادند، نذر کرده بودند «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا»^۱ فِضَه هم مشارکت کرده؟ و این آیه در حق فِضَه هم هست، چرا فِضَه به این مقامات رسید؟ برای این که الگوی عملی را جلوی چشمش دید.

نسل ما امروز مشکلش این است الگوهایی که داریم در مورد حضرت زهرا و اولیای خودمان با چشم کم می‌بیند. این یک رمز و رازی در تربیت است. تربیت فقط با سخنرانی و با حرف زدن نیست. چرا بچه‌های جبهه زود عوض می‌شدند؟ چون هر آنچه را که شنیده بودند، ده برابرش را در عمل می‌دیدند - بعد سلمان می‌گوید: گفتم که من از این کارها بلدم شما می‌گویید من چه کار کنم جو آرد کنم یا حسین را آرام کنم؟ حضرت زهرا علیها السلام فرمودند: من بر آرام کردن بچه واردترم. این را ببینید هنری که زن برای تربیت فرزند دارد هیچ کس این هنر را ندارد! خدا به زن این عرضه و این توان را داده؛ چون به او لطافت، ظرافت و مهری فراوان داده است. فرمودند: حسین با من، تو اگر - به تعبیر من - می‌خواهی کاری بکنی همین جوها را آرد کن! بعد سلمان می‌گوید: من آرد کردم آنوقت صدای اذان بلند شد، مسجد رفتم و با پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خواندم، وقتی که نماز تمام شد برای امیرالمؤمنین علیه السلام داستان را نقل کردم، «قُلْتُ لِعَلِيٍّ مَا رَأَيْتُ فَبَكَى» امیرالمؤمنین گریه کرد که چقدر همسرشان رنج را در راه خدا تحمل می‌کند. شاید اشک شوق هم بوده. «وَأَخْرَجَ» امیرالمؤمنین دویدند و خانه آمدند، بعد سلمان می‌گوید: علی برگشت، دیدم دارد می‌خندد: «فَتَبَسَّمَ فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ»

پیامبر ﷺ سؤال کردند علی چه شده می‌خندی؟ «قَالَ دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ وَ هِيَ مُسْتَلْفِيَةٌ لِقَفَاهَا» امیرالمؤمنین می‌گوید: من وارد شدم دیدم حضرت فاطمه به پشت خوابیدند، «وَ الْحُسَيْنُ نَائِمٌ عَلَى صَدْرِهَا» امام حسین علیه السلام روی سینه‌شان خوابیدند، «وَ قَدَامَهَا رَحَى تَدُورُ مِنْ غَيْرِ يَدٍ» سنگ آسیاب جلوی حضرت فاطمه خودش دارد می‌چرخد. این کرامت حضرت زهراست.

پیامبر خندیدند و تعجب نکردند؛ چون می‌دانستند دخترشان چه مقاماتی دارد، «فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ قَالَ يَا عَلِيُّ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً سَيَّارَةً فِي الْأَرْضِ يَحْدُثُونَ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ»^۱ فرمود: ای علی آیا نمی‌دانی که خدا فرشته‌هایی دارد که روی زمین تا قیامت می‌گردند و خادم محمد و آل محمد هستند. حالا یک نکته لطیف، این‌ها با این مقاماتشان اینقدر ساده زندگی می‌کردند ارزش به این است. یک وقت ما ساده زندگی می‌کنیم نداریم، خوب است ولی ارزشش عالی نیست؛ چون عقلمان می‌گوید الان که نداری ساده زندگی کن! این‌ها در عین توانایی؛ یعنی می‌توانستند فرشتگان را به خدمت بگیرند اما ساده زندگی می‌کردند این ارزش است. این که پیامبر ﷺ فرمود: «الْفَقْرُ فَخْرِي وَ بِهِ أَفْتَخِرُ»^۲ فقر افتخار من است؛ یعنی فقر پیامبر از سر جبر نیست؛ بلکه یک انتخاب است. ساده زندگی کردن را دوست دارد. در فضائل ساده‌زیستی اگر بخواهم بگویم یکی‌اش این است که پیامبر یک وقت دیدند یک پرده آویزان است رویش عکس است در نهج‌البلاغه دارد به همسرشان گفتند این پرده را بکن. من وقتی به این پرده نگاه می‌کنم یاد دنیا و زیور دنیا می‌افتم. پیامبر چون عاشق خداست، عاشق بهشت است، دوست دارد یک چیزهایی را ببیند که آن چیزها او را به یاد خدا بیندازد. هر عاشقی اینگونه است. ماها به زبان می‌گوییم که عاشق خدا هستیم. اگر ما هم عاشق خدا باشیم زندگی پرزرق و برق را دوست نخواهیم داشت، چرا؟

چون زرق و برق زندگی، آدم را از خدا غافل می‌کند، زرق و برق زندگی، انسان را دلبسته‌تر

۱. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۸؛ الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۵۳۰.
 ۲. بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۳۰؛ عدة الداعی، ص ۱۲۳؛ عوالی اللالی، ج ۱، ص ۳۹.

به دنیا می‌کند؛ البته هر کسی باید کلاس ایمانش را در نظر بگیرد. حضرت زهرا علیها السلام از همه ساده زیست‌تر بودند ساده زیستی‌شان در اوج بود، چرا؟ چون از نظر ایمان در اوج بودند. در حالات ائمه معصومین علیهم السلام داریم که آن‌ها زندگی شخصی‌شان یک جور بود و زندگی‌ای که برای خانم‌هایشان تدارک دیده بودند جور دیگر. بعضی‌ها تعجب می‌کردند وارد خانه مثلاً، امام باقر، امام حسین، امام سجاد و... می‌شدند می‌دیدند عجب این خانه چرا اینگونه است؟ می‌فرمودند که این‌ها مال خانم‌های ماست. در یک روایت داریم امام فرمود: من مهریه خانم را داده‌ام او برای خودش این چیزها را خریده؛ یعنی چون ظرفیت‌ها فرق می‌کند آن رفتارها هم فرق می‌کند. هر چه عشق انسان به خدا بیشتر باشد، هر چه معرفت بالاتر باشد، قدرت روحی انسان بیشتر می‌شود و می‌تواند بارهای سنگین‌تری بردارد. ولی به هر حال زندگی حضرت زهرا علیها السلام زندگی ساده‌ای بود.

صبر در زندگی فاطمه علیها السلام

از جمله ویژگی‌هایی که حضرت زهرا علیها السلام داشتند که برای ما یک الگوی ناب و عملی است صبر است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «الصَّبْرُ شَجَاعَةٌ»^۱ صبر شجاعت است؛ یعنی آدمی که صبر ندارد در واقع شجاع نیست؛ چون شجاع کسی است که در میدان است، فرار نمی‌کند، زندگی میدان جنگ است که از سختی‌ها نباید فرار کرد. سختی‌ها را در راه خدا باید تحمل کرد. اطاعت از خدا گاهی سختی دارد، ترک گناه برای بعضی سختی دارد حتی حجاب این روزها برای بعضی‌ها سختی دارد، چرا؟ چون شیطان صفت‌هایی پیدا می‌شوند مسخره می‌کنند. بهشت را به بها می‌دهند نه به بهانه. اگر کسی سطحش بالا آمده باشد از ملامت دیگران نمی‌ترسد، مثلاً: ما داریم می‌رویم ببینیم چند تا مورچه جمع شده‌اند دارند ما را مسخره می‌کنند یا دارند برایمان کف می‌زنند؟! اگر سطح ما بالا بیاید خب مورچه است دیگر.

۱. بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۴۰۸؛ نهج البلاغه، حکمت ۴.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «عَظَمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ فَهُمْ»^۱ خدا در جان متقین عظمت پیدا کرد و غیر خدا کوچک شد. صبر در برابر سرزنش‌های دیگران خیلی مهم است. حضرت زهرا علیها السلام صبور بودند، چرا؟ چون وقتی بنده خدا هستی خودت را مالک همه چیز نمی‌دانی، اگر خدا بلا نازل کند می‌گویی همه زندگی ام مال خداست. ماها از پول خوشحال می‌شویم ولی حضرت زهرا از پول خوشحال نمی‌شود برای چه؟ چون می‌داند پول امانت الهی است. اگر خدا پول را بگیرد و بلا نازل کند ناراحت نمی‌شود.

از شما سؤال می‌کنم کارمند بانک وقتی گیشه‌اش پر پول می‌شود خوشحال می‌شود؟ نه؛ چون می‌داند امانت است و وقتی مردم می‌آیند پولهایشان را برمی‌دارند ناراحت می‌شود؟ نه؛ چون می‌داند مال خودشان را برده‌اند. اگر نگاه انسان به همه چیز این طور بود یک آرامش روانی پیدا می‌کند. نه الکی شاد می‌شود و نه الکی غمگین می‌شود. خنده و گریه عشاق زجای دگر است. خنده‌هایش یک رنگ و بوی دیگری دارد، گریه‌هایش هم یک رنگ و بوی دیگری دارد.

شکر خدا در همه حال

جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: یک روزی پیامبر صلی الله علیه و آله دیدند حضرت زهرا علیها السلام یک لباسی از پشم شتر پوشیده؛ یعنی یک لباس بسیار کم قیمت داشت. با دست خودش گندم آرد می‌کرد و همزمان بچه خود را شیر می‌دادند، «فَدَمَعَتْ عَيْنَا رَسُولِ اللَّهِ» پیامبر صلی الله علیه و آله اشک‌هایشان از صورت مبارکشان جاری شد و فرمود: «يَا بِنْتَاهُ تَعَجَّلِي مَرَارَةَ الدُّنْيَا بِحَلَاوَةِ الْآخِرَةِ» دخترم! دنیا را جرعه جرعه به خاطر شیرینی آخرت بنوش؛ یعنی کسی می‌تواند سختی‌های دنیا را تحمل کند که عشق به شیرینی آخرت داشته باشد. دقت کنید! حضرت زهرا علیها السلام فرمودند: «يَا رَسُولَ اللَّهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى نِعْمَائِهِ وَالشُّكْرُ لِلَّهِ عَلَى آلَائِهِ»^۲ خیلی عجیب است زندگی

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۸۵؛ المناقب، ج ۳، ص ۳۴۲.

فقیرانه و سختی دارد تا جایی که پیامبر اشکشان جاری می‌شود. حضرت زهرا به پدرشان عرض کردند: هم حمد بر نعمت و هم شکر بر آلاء می‌کنم. «آلاء» را گفتند آن نعمت‌های معنوی، یعنی چه؟ یعنی نداشتن هم خودش نعمت است، گرفتاری هم خودش نعمت است. چطور سختی، نعمت است؟! وقتی یک کسی می‌خواهد بدنسازی کند به باشگاه بدنسازی می‌رود، مربی ورزش به او رنج و زحمت می‌دهد آیا این ورزشکار که دوست دارد بدنش را بسازد، رنج‌ها را نعمت می‌داند یا نمی‌داند؟ نعمت می‌داند، سر خم می‌کند و به مربی احترام می‌گذارد؛ چون می‌داند مربی دارد او را می‌سازد. بچه را که به دندانپزشکی می‌برید ناراحت است ممکن است به پزشک بی‌احترامی هم بکند ولی این بچه بزرگ که می‌شود و به دندانپزشکی می‌رود پول هم می‌دهد و رنج را هم تحمل می‌کند، آخر هم می‌گوید: آقای دکتر دستتان درد نکند، خسته نباشید؛ یعنی این جراحی را که سبب سلامت می‌شود نعمت می‌داند؛ چون معرفت دارد؛ بنابراین این که حضرت زهرا علیها السلام در جواب پدر فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى نِعْمَائِهِ وَالشُّكْرُ لِلَّهِ عَلَى آلائِهِ» این نشان ظرفیت و معرفت حضرت زهرا در نعمت‌شناسی است.

شما در زیارت عاشورا نگاه کنید در آخر زیارت عاشورا سر به سجده می‌گذارید با این که در زیارت عاشورا می‌گوییم خدایا! مصیبت زده‌ام، مصیبت خیلی بزرگ است ولی می‌گوییم: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشَّاكِرِينَ عَلَى مُصَابِهِمُ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى عَظِيمِ رِزْيَتِي!»؛ یعنی حضرت زهرا و کسی که عزادار حضرت زهراست و همسو با او شده نه تنها بر مشکلات صبر می‌کند؛ بلکه تشکر هم می‌کند، این نکته خیلی بالایی است. آدم‌های بی‌معرفت بی‌صبری می‌کنند، به خدا بد و بیراه می‌گویند، ناشکری می‌کنند و ناراضی هستند. عزیزان! خدا دارد ما را می‌سازد، دنیا باشگاه روح سازی است، آمده‌ایم در این دنیا رشد کنیم و ساخته بشویم.

خدایا! ما را از پیروان راستین ائمه معصومین علیهم السلام قرار بده!

شرح فرازهایی از دعای بیستم صحیفه سجادیه

قال السجادة عليه السلام: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَلَا تَرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا حَطَطْتَنِي عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا، وَلَا تُحَدِّثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا أَحَدَنْتَ لِي ذِلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقَدْرِهَا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَتَعْنِي بِهَدْيِ صَالِحٍ لَا أَسْتَبْدِلُ بِهِ، وَطَرِيقَةَ حَقٍّ لَا أَزِيعُ عَنْهَا، وَنِيَّةَ رُشْدٍ لَا أَشْكُ فِيهَا، وَعَمْرِي مَا كَانَ عُمْرِي بِذِلَّةٍ فِي طَاعَتِكَ، فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَأَقْبِضْنِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتِكَ إِلَيَّ، أَوْ يَسْتَحْكِمَ غَضَبَكَ عَلَيَّ»^۱

مقدمه

امام سجاده عليه السلام فرمودند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَلَا تَرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا حَطَطْتَنِي عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا»؛ یعنی خدایا! مرا در میان مردم بالا نبر حتی به اندازه یک درجه، مگر این که به اندازه همان یک درجه مرا نزد خود پایین بیاوری. بعدش فرمود: «وَلَا تُحَدِّثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا»؛ یعنی برای من عزت ظاهری ایجاد نکن مگر این که برای من ذلت باطنی ایجاد کنی. این دو تا جمله یک توازی دارد که چقدر خوب است انسان درون و برونش با هم توازن منطقی داشته باشد؛ یعنی به اندازه‌ای که در نزد مردم محبوب می‌شود و مقام و جایگاه پیدا می‌کند، در درونش پایین بیاید؛ یعنی تواضعش بیشتر شود و معرفتش به فقر وجودیش بیشتر شود؛ یعنی بفهمد که هر چه دارد از آن خداست. دقیقاً مثل یک ترازو، اگر یک پله ترازو بالا برود، پله دیگرش پایین می‌آید. به اندازه‌ای که آن بالا می‌رود دیگری پایین می‌آید. ترازو

۱. صحیفه سجادیه، دعای بیستم.

اگر سالم باشد اینگونه است.

حضرت سجاد علیه السلام هم اینطور می‌فرماید؛ چون گاهی آدم در جامعه یک موقعیت و مقامی پیدا می‌کند که در چشم‌ها بزرگ می‌شود. اگر این توازن نباشد خطر عجب و غرور او را تهدید می‌کند، خطر این که دیگران را منحرف کند و بت دیگران شود. هر انسانی باید دیگران را به خدا برساند نه این که مانع رسیدن به خدا شود. وقتی که انسان در چشم‌ها بزرگ شد و ظرفیت هم نداشت کار خراب می‌شود. خلاصه فرمود: ظرفیت شهرت و ظرفیت مقام را به من بده! و کی ظرفیت این شهرت و مقام پیدا می‌کند، به ما می‌دهند؟ زمانی که ما هر چه داریم از آن خدا بدانیم و در درون افتاده‌تر بشویم.

جمله بعدش این است: «وَلَا تُحَدِّثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا» عزت ظاهری هم برای من ایجاد نکن مگر این که به همان اندازه ذلت باطنی برایم ایجاد کنی. ما یک ذلت ظاهری داریم و یک ذلت باطنی. ذلت ظاهری خوب نیست. انسان باید در برابر خدا سر به سجده بگذارد، نه در برابر انسان. از کارهایی که او را کوچک و خوار می‌کند پرهیز کند. اما ذلت باطنی چیز خوبی است. امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: خدایا! به من ذلت باطنی بده؛ یعنی در درونم خودم را نزد تو ذلیل ببینم. وقتی انسان ذلت باطنی داشت می‌تواند عزت ظاهری را حفظ کند و آلا سبب غرور می‌شود. شبیه همان جمله بالا باید به یک اندازه باشد تا این توازن و تعادل در وجود من برقرار باشد و وجود متعادلی داشته باشیم. شاید برخورد کرده باشید با افرادی که به یک مقامی می‌رسند، به یک موقعیتی می‌رسند منحرف می‌شوند؛ چون رفعت هم پیدا کردند انحراف آن‌ها سبب انحراف دیگران هم می‌شود و این خطرناک است.

گمراه کردن دیگران عامل به دوش کشیدن بار گناهشان

وقتی که انحراف انسان سبب انحراف دیگران شود، بار گناه دیگران را هم به دوش می‌کشد، بدون این که از گناه آن‌ها کم بشود. قرآن می‌گوید: «لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ

الْقِيَامَةِ» گناهان خودشان را حمل می‌کنند، «وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ»^۱ و گناهان کسانی را هم که گمراه کردند به دوش می‌کشند. شیطان گناه خودش را دارد و گناهان ما هم به گردنش هست اما از گناهان ما چیزی کم نمی‌شود؛ چون او دو تا گناه دارد: یکی گناه خودش و دیگری گناه گمراه کردن. به هر حال چقدر بد است که انسان سبب سقوط دیگران باشد و چقدر خوب است سبب هدایت دیگران باشد.

عملکرد بد؛ عامل گمراهی دیگران

ممکن است هیچ کس هم دوست نداشته باشد سبب سقوط دیگران شود ولی ناخودآگاه عملکرد بدش اینچنین می‌شود، اگر خلبان بد عمل کند جان یک عده‌ای را به خطر می‌اندازد، راننده اتوبوس بد عمل می‌کند جان یک عده‌ای را به خطر می‌اندازد اما وقتی انسان رفعت پیدا کند و در چشم‌ها قرار می‌گیرد و محبوب می‌شود بعد انحرافش خیلی ضرر می‌زند.

درخواست هدایت از خداوند

بعد فرمود: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَتَعَنِّي بِهُدَى صَالِحٍ لَا أَسْتَبْدِلُ بِهِ، وَطَرِيقَةٍ حَقِّ لَا أَرْيَغُ عَنْهَا، وَنِيَّةٍ رُشِدٍ لَا أَشْكُ فِيهَا» خدایا! بر پیامبر و آلش درود فرست و مرا بهره‌مند کن! از چه چیزی؟ هدایتی شایسته به نحوی که دیگر از دستش ندهم و با هیچ چیز آن را عوض نکنم.

اقسام هدایت

هدایت به دو تا معنا می‌تواند باشد: ۱- دلالت و راهنمایی، یک وقت به شما آدرس می‌دهند می‌شود هدایت. ۲- هدایت و رساندن به مقصد؛ زمانی است که همراهتان می‌آیند تا شما را به مقصد برسانند. این هدایت صالح می‌شود که منظور امام هم همین است؛ لذا ما در نماز

می‌گوییم: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»؛ یعنی دست ما را هم بگیر تا به مقصد برسیم. صرف علم و آگاهی دردی را دوا نمی‌کند، باید انسان را کمک کنند.

نمونه‌های از دست دادن هدایت در قرآن

اگر انسان هدایت را از دست بدهد دیگر به مقصد نمی‌رسد که در قرآن نمونه‌هایی را خداوند متعال نقل کرده، مورد اول: «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ» قوم بنی اسرائیل برایشان از آسمان غذا می‌آمد. خداوند به آن‌ها لطف کرده بود، «وَوَضَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّٰنَ وَالسَّلْوَىٰ» برایتان سایه افکندیم و مائده آسمانی فرستادیم. بعد از مدتی گفتند: ای موسی! ما هرگز در یک نوع غذا صبر نمی‌کنیم - مرغ، دلشان را زد یک روز مرغ دو روز مرغ - چه می‌خواهید؟ «فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ» از خدایت بخواه بیرون بیاورد برای ما همان چیزهایی که زمین می‌رویاند، «مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا» سبزی، خیار، پیاز، عدس و سیر.

حضرت موسی عليه السلام تعجب کرد! فرمود: «قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ»^۱ آیا می‌خواهید طلب مبادله کنید بهترین را بدهید، چیزهای پست را بگیرید؟ از آسمان، بدون دردسر نیازهایتان تأمین می‌شود. بشر وقتی که تنوع طلب می‌شود اینگونه می‌شود. مورد دوم: خدای متعال به کفار فرموده است: «أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ» گمراهی را خریدند و هدایتشان را از دست دادند. هستند آدم‌هایی که ایمان می‌آورند اما زمانی که در آزمایش قرار می‌گیرند خودشان و دینشان را می‌فروشند. حالا بعضی‌ها در شهوت جنسی، بعضی‌ها در شهوت مالی، بعضی‌ها بخاطر مقام و به شکل‌های مختلف.

کسی که دارد قله‌ای را فتح می‌کند تا به اوج قله نرسیده در معرض سقوط است؛ بنابراین حضرت می‌گوید: به من یک هدایتی بده که دیگر عوضش نکنم. در وصف منافقان هم داریم:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَى» هدایتشان را از دست دادند و ضلالت را انتخاب کردند، خدا هم می‌گوید: «فَمَا رَبَّحَتْ تِجَارَتُهُمْ»^۱ تجارتشان برای آن‌ها سود نکرد. در جای دیگری قرآن می‌گوید: مسیحی‌ها پیامبر را شناختند مثل ما که منتظر امام زمان بودیم آن‌ها هم منتظر بودند؛ چون در تورات و انجیل بشارت داده شده بود، اما «فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ» وقتی پیامبر آمد او را شناختند اما کفر ورزیدند، «فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ»^۲ می‌گوید به بد بهایی خودشان را فروختند.

در نهج‌البلاغه آمده که بعضی‌ها خودشان را می‌فروشدند و آزاد می‌کنند اما بعضی‌ها خودشان را می‌فروشدند و اسیر می‌کنند. آدم خودش را بفروشد و آزاد بکند اسیر نفس، شیطان و دنیا نمی‌شود که ان شاء الله ما از آن‌ها باشیم که اگر خدا هدایتی نصیب ما کرد آن را از دستش ندهیم و با هیچ چیز حاضر نباشیم آن را عوض کنیم.

چرا بعضی از انسان‌ها فریب دنیا را می‌خورند؟

ضرر و زیان در معامله به خاطر فکر نکردن است. اگر زرق و برق دنیا سبب می‌شود آدم سرش کلاه برود به خاطر این نیست که شیطان گفته من زیبا جلوه می‌دهم، «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ»^۳ بلکه به خاطر فکر نکردن است. انسان باید فکر کند بیست سال دیگر را با ذهنش تصور و تخیل کند، چهل سال دیگر، شصت سال دیگر؛ یعنی بیشتر از شصت سال زندگی می‌کنم، بیشتر از هشتاد سال زندگی می‌کنم فوقش صد سال. صد سال دیگر هیچ کدام از ماها نیستیم. انسان اگر تصور کند که به یک زندگی پر از عیش و نوش و رفاه برسد، وقتی می‌میرد چه می‌شود؟ می‌گذارد و می‌رود یا نه

۱. بقره، ۱۶.

۲. همان، ۸۹، ۹۰.

۳. حجر، ۳۹.

همسر، و خانه‌اش را می‌برد؟ با دست خالی از این دنیا می‌رود.

بگذر از این که عیش و نوشی هم ندارد، در چشم دیگران عیش و نوش است؛ چون آدم‌ها دلشان زده می‌شود. هر کسی در دنیای خودش یک غصه‌هایی دارد. ما از دور زندگی دیگران را قشنگ می‌بینیم، آنی که ندارد می‌گوید خوش به حال او که دارد اما آن که به یک چیزی رسیده می‌گوید خوش به حال آن کس دیگر؛ بنابراین انسان باید عبرت بگیرد برای این که گول نخورد، برای این که هدایتش را عوض نکند. معمولاً آدم‌ها گول می‌خورند شیطان هنرش این است با زینت‌های دنیا فریب می‌دهد. نباید انسان به قیمت از دست دادن انسانیت و ابدیت به خواسته‌های دنیوی‌اش برسد.

باید ارزش گذاری درست بکنیم که سهم هر چیزی در این دنیا چقدر است؟ اسلام خانه داشتن، همسر داشتن و فرزند داشتن را قبول کرده، اما سهمش چقدر است؟ من چقدر باید این‌ها را دوست داشته باشم، چقدر باید این‌ها را بزرگ بینم؟ این‌ها را نباید بیشتر از حدش بزرگ بینیم، باید در جایگاه خودش بینیم. فریب خوردن‌ها از آن جایی شروع می‌شود که آدم یک چیزی را بیشتر از حد بزرگ می‌بیند، زیاتر از آنچه که هست می‌بیند. اگر یوسف زیبا را دیدی، درست است زیباست ولی خدایی که این یوسف را آفریده زیباتر است.

بها دادن امام حسن علیه السلام به زیبایی

می‌گویند: امام حسن مجتبی علیه السلام وقتی می‌خواستند نماز بخوانند لباس تمیز، نو و زیبا می‌پوشیدند. یک کسی سؤال کرد، امام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ» خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد، «فَأَجْمَلُ لِرَبِّي»^۱ من هم خودم را آراسته می‌کنم؛ چون می‌خواهم نماز

۱. «أَنَّكَ كَانَ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ لَيْسَ أَجْوَدَ نِيَابِهِ فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لِمَ تَلْبَسُ أَجْوَدَ نِيَابِكَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ فَأَجْمَلُ لِرَبِّي وَهُوَ يَقُولُ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ فَأُحِبُّ أَنْ أَلْبَسَ أَجْمَلَ نِيَابِي» (وسائل الشيعة، ج ۴، ص ۴۵۵؛ بحار الأنوار، ج ۸۰، ص ۱۶۸؛ عوالم اللالی، ج ۱، ص ۳۲۱).

بخوانم و با او صحبت کنم. باید حد زیبایی‌ها را بدانیم. خیلی چیزها زیباست ولی بعد زیبایی‌اش از دست می‌رود. زیبایی صورت با یک تصادف، آتش سوزی و یک بیماری از بین می‌رود؛ هیچ اتفاقی هم نیفتد با گذر زمان از دست می‌رود. اینجا می‌گوییم خدایا! به من یک هدایتی بده که عوض نکنم.

سؤال: چه می‌شود که بعضی از انسان‌ها دین‌شان را می‌فروشند و فریب می‌خورند؟ یک چیزی را زیبا می‌بیند. یک چیزی را انسان می‌دهد و در مقابل یک چیزی می‌گیرد، هر کسی آن چیزی که دارد می‌گیرد فکر می‌کند بهتر از آن چیزی است که دارد از دست می‌دهد. ضرر در معامله از کجا شروع می‌شود؟ «وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»^۱ خسارت از کجا شروع می‌شود؟ از آنجایی که انسان آنچه را که می‌دهد ارزشش بیشتر باشد از آنچه که بدست می‌آورد. بدبختی این است که گاهی انسان یک چیزی را به دست می‌آورد به قیمت این که یک چیز بهتر از آن را از دست می‌دهد که قرآن می‌فرماید: «خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ»^۲ بعضی‌ها هستی‌شان، جان‌شان، شرافت‌شان و انسانیت‌شان را می‌بازند، حالا به چه می‌رسند؟ به یک خانه خوب، به رقابت در همسر داشتن و دوست از جنس مخالف، فکر می‌کند اگر دوست ندارد یک کمبودی دارد.

آیا تضمینی است که هوس‌های او همین‌گونه بماند؟ اصلاً هوس یکی از ویژگی‌هایش این است که جایگزین و عوض می‌شود.

یکی از هوس‌های زودگذر، ارتباط دختر و پسر

عزیزان! از موقعی که ارتباط بین دختر و پسر زیاد شد، جنایت‌ها، فریب‌ها، طلاق‌ها، خیانت‌ها و بی‌وفایی‌ها بیشتر شده است. این روابط اصلاً شروعش غلط است. شروعش این

۱. عصر، ۱، ۲.

۲. انعام، ۲۰.

بوده که آن را زیبا دیده است. سؤال: آیا زیبا می‌ماند؟ فرض کن زیبا بماند، هر آنچه را که ما زیبا بینیم برای همیشه زیبا می‌بینیم؟ واقع مطلب اینگونه نیست، ما خیلی چیزها را زیبا می‌بینیم بعد از مدتی دیگر زیبا نمی‌بینیم؛ یعنی در چشمان کم ارزش می‌شود. یک بچه یک اسباب بازی را زیبا می‌بیند و علاقه‌مند می‌شود، گریه می‌کند و می‌گوید من این را می‌خواهم بعد از دو هفته، دیگر کنار می‌اندازد، باز می‌گوید یک چیز دیگر می‌خواهم. این که خراب نشده، رنگش هم تغییر نکرده ولی او در درونش یک اتفاقی افتاده که دیگر مثل قبل نمی‌بیند.

وقتی انسان یک چیزی را زیبا می‌بیند به خاطر یک نیاز و یک ضعف و یک کمبود آن نیاز و آن ضعف که برطرف شد دیگر زیبا نمی‌بیند، مثلاً: افطار که می‌شود، این که می‌گوییم امتحان کنید! سفره افطاری چرا اینقدر دوست داشتنی است؟ زیباترین سفره‌ها سفره افطاری است؛ چون آدم‌ها خیلی گرسنه‌اند. وقتی وارد یک خانه‌ای می‌شویم که مهمانی است، احساسی که آن لحظه اول داریم نیم ساعت بعد هم داریم؟ نه تغییر کرده، یک ساعت بعد چه؟ آخرش چه؟ اما مزه سوپ، رنگ سوپ، رنگ خرما، رنگ زولبیا و رنگ بامیه هیچکدام تغییر نکرده، اما ما نه دیگر خوشمزه می‌بینیم و نه دیگر خوشرنگ، چرا؟ چون سیر شده‌ایم. چه می‌شود که آدم‌ها فریب می‌خورند و هدایتشان را از دست می‌دهند؟ علتش این است که نمی‌فهمند فکر می‌کنند این همیشه این طوری است. اما خدا همیشه می‌ماند، خدا همیشه زیباست، خدا بی‌نهایت است و خدا به نیازهای ابدی انسان پاسخ می‌دهد.

هیچ انسانی نمی‌تواند بزرگترین آرزوهای یک انسان دیگر را برآورده کند؛ چون آن انسان خودش محتاج و نیازمند است. انسان با رسیدن به یک انسان، به آن چیزی که می‌خواهد نمی‌رسد؛ البته اسلام با ازدواج موافق است و تشویق هم می‌کند اما اگر کسی فکر کرد به این انسان رسید دیگر به کعبه آمال و آرزوهایش رسیده این نقطه انحراف و سقوط است.

عشق‌هایی کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی بود

حالا همین قضیه در مورد ثروت و در مورد مقام هم هست. خدایا! مرا بهره‌مند کن به یک هدایت شایسته‌ای که به هیچ قیمت آن را عوض نکنم. پس کی می‌توانم عوض نکنم و راهش چیست؟ راهش این است که برای این هدایت ارزش قائل باشم و بدانم همه نعمت‌ها در مقایسه با نعمت هدایت کوچک است ولی ما متأسفانه گاهی با معیارهای مادی گریبان و هوسرانان می‌خواهیم خودمان را بسنجیم؛ یعنی خلاصه‌اش هم خدا را و هم خرما را می‌خواهیم. این وسط گیج هستیم، اگر ما برحقیق چرا ثروت نداریم؟ چرا آن فقیر است؟ خدا دارد آزمایش می‌کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام برای متقین می‌فرمود: «صَبْرُوا أَيَّاماً قَصِيْرَةً» چقدر این جمله قشنگ است «أَعْقَبْتُهُمْ رَاحَةً طَوِيْلَةً»^۱ یک چند روزی صبر کردند اما نتیجه‌اش یک راحتی طولانی بود. الان مگر برای دنیا همین کار را نمی‌کنیم؟ یک غذا می‌خواهیم بخوریم غذا چقدر طول می‌کشد معمولاً آدم‌ها خیلی زور بزنند خوردنش یک ربع طول می‌کشد، اصلاً بگو نیم ساعت ولی برای آماده سازی این غذا چقدر زحمت می‌کشند؟ خیلی بیشتر زحمت می‌کشند. برای نیم ساعت گاهی ده برابر زحمت می‌کشند تا نیم ساعت لذت ببرند، تازه اگر لذت ببرند؛ یعنی همان وسطش گاهی یک مشکلی پیش می‌آید، خبر بدی به انسان می‌دهند، یک صدایی ایجاد می‌شود دلش هری پایین می‌ریزد؛ یاد یک غصه دیگری می‌افتد؛ یعنی وسط لذت‌ها هم گاهی فاتحه‌اش خوانده می‌شود؛ اگر هیچ اتفاقی هم نیفتد ده ساعت زحمت، نیم ساعت لذت. حالا اگر آمدند گفتند خوب نیم ساعت زحمت، ده ساعت لذت می‌گویید خیلی خوب است، اگر گفتند نه، یک ربع زحمت، ده ساعت لذت، می‌گویید این بهتر است، اگر گفتند پنج دقیقه زحمت، ده ساعت لذت می‌گویید این بهتر است، اگر گفتند: یک دقیقه، می‌گویید این خیلی عالی است. حالا شصت سال زندگی در مقایسه با ابدیت اصلاً چند درصد است، اصلاً می‌شود

۱. بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۳۶۵؛ کشف الغم، ج ۱، ص ۱۰۰؛ نهج البلاغه، خطبه ۹۳.

سنجید؟ ابد؛ صد سال، هزار سال، یک میلیون سال و یک میلیارد سال که نیست، دیگر تمام نمی‌شود. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «تِجَارَةٌ مُّربِحَةٌ يَسَّرَهَا لَكُمْ رَبُّكُمْ»^۱ یک تجارت پرسودی دارند که خدا آن را آسان هم کرده، چه تجارتی از این بالاتر؟ این را اگر آدم نفهمد عوض می‌کند؛ بنابراین قرآن می‌فرماید: «بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»^۲ چاره‌ای نیست دیگر دست خودتان است. خدا آدم‌ها را آزاد آفریده، به زور هم کسی را بهشت یا جهنم نمی‌برد، می‌گوید: خودتان زندگی دنیا را برمی‌گزینید، «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى»^۳ آخرت بهتر و پایدارتر است اما اگر نخواست نمی‌شود کاریش کرد.

قرآن می‌فرماید: بعضی‌ها که زرنگ هستند می‌گویند: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً»^۴ آن یکی می‌گوید «فِي الدُّنْيَا» نمی‌گوید حسنه بده! می‌گوید در دنیا، هر کوفت و مرگی را می‌خواهد بده حلال و حرام مخلوط بده، ولی انسان مؤمن می‌گوید: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً» می‌گوید همچین چیزی را نمی‌خواهم، باید حسنه داشته باشد که در آخرت هم آن نصیبش شود.

درخواست هدایت بدون انحراف

جمله بعد این است: «وَطَرِيقَهُ حَقٌّ لَا أَرْيَغُ عَنْهَا»؛ یعنی مرا بهره‌مند کن از یک راه حقی که کج نشوم. بعضی‌ها راه را پیدا می‌کنند، در جاده دارند می‌روند، اما ته دره می‌روند. طریق حق و طریق باطل داریم. طریق؛ یعنی مذهب و روش. این جمله اشاره به احتمال لغزش دارد؛ به همین دلیل باید بگوییم «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» با این که نمازخوان هستیم، با این که مؤمن هستیم باز هم باید بگوییم «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»؛ چون تا حالا سالم رفتی؛ یعنی

۱. بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۳۶۵؛ کشف الغمّه، ج ۱، ص ۱۰۰؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۲. أعلى، ۱۶.

۳. همان، ۱۷.

۴. بقره، ۲۰۱.

احتمال لغزش هست؛ چون هر کسی نفس اماره دارد، هر کسی شیطان دارد، ممکن است انسان غفلت پیدا نکند! مثلاً: اگر یک تیم فوتبالی نیمه اول گل زد؛ یعنی بازی همینطوری تمام می‌شود؟ خیلی‌ها اول گل زدند، بعد ده تا گل خوردند؛ لذا قرآن از زبان راسخین در علم در سوره آل عمران می‌فرماید: «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا»^۱ خدایا! بعد از این که هدایت کردی دل‌هایمان را کج نکن، چقدر تلخ و سخت است برای کسانی که از دست می‌دهند. آن کسی که از اول نبوده هیچ، آن کسی که آمده و از دست داده خیلی بد است.

درخواست نیت صالح

جمله بعد: «وَنِيَّةٍ رُشِدٍ لَا أَشْكُ فِيهَا»؛ یعنی مرا از یک نیت رشدی بهره‌مند کن که دیگر در آن شک و تردید هم نکنم. نیت رشد یعنی چه؟ یعنی، تصمیم‌های خوب بگیرم، تصمیمی که در آن رشد است. گاهی آدم تصمیم خلاف می‌گیرد، شیطان هم مسیر خلاف را به انسان نشان می‌دهد و زیبا هم جلوه می‌دهد. گاهی نه تصمیم خوب می‌گیرد ولی آنهایی که تصمیم خوب می‌گیرند دو جورند: بعضی‌ها وسط راه شک نمی‌کنند، اما بعضی‌ها وسط راه شک می‌کنند، مسیری را انتخاب کرده می‌گویند خوب بود یا بد بود که شیطان یکی از کارهایش همین تردید است. حضرت سجاد علیه السلام در صحیفه سجادیه در مورد شیطان می‌فرماید: شیطان اینگونه عمل می‌کند: «يَتَعَرَّضُ لَنَا بِالشَّهَوَاتِ، وَيَنْصِبُ لَنَا بِالشُّبُهَاتِ»^۲ شبهه ایجاد می‌کند و از راه شهوت و شبهه وارد می‌شود. خدایا! این نیت را رشد بده که دیگر تردید نکنم.

انسان باید از وسوسه‌ها به خدا پناه ببرد. شک هم بیماری بدی است، باید از شک عبور کرد، باید عقاید را تقویت کرد و باید مدام انسان خودش را شارژ کند، به هر حال استقامت سخت است. قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا

۱. آل عمران، ۸.

۲. صحیفه سجادیه، دعای بیست و پنجم.

تَخَافُوا» ترسید، «وَلَا تَحْزَنُوا وَابْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»^۱ به شما مژده باد به آن بهشتی که وعده داده شده است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: شما «رَبُّنَا اللَّهُ» گفتید، حالا نوبت «فَاسْتَقِيمُوا» است. «رَبُّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا»^۲ خدایا! ما شنیدیم منادی می‌گوید: ایمان بیاورید ما هم ایمان آوردیم، حالا قدم‌های بعدش، «فَاسْتَقِيمُوا عَلَى كِتَابِهِ وَعَلَى مَنَاجِ أَمْرِهِ» بر کتاب خدا استقامت کنید، بر راه واضح امر خداوند استقامت کنید: «وَعَلَى الطَّرِيقَةِ الصَّالِحَةِ مِنْ عِبَادَتِهِ ثُمَّ لَا تَمُرُّوا مِنْهَا»^۳ بر آن روش صالح، نه جلو بزیند، نه بدعت در این راه ایجاد کنید و نه مخالفت کنید!

این سه تا جمله هم که شبیه هم بود تمام شد: ۱- مرا از هدایتی بهره‌مند کن که از دستش ندهم، ۲- نیت رشدی که شک نکنم، ۳- استقامتی که در آزمایش‌ها شکست نخورم. یک کم خودتان را امتحان کنید متوجه می‌شوید که شیطان چگونه وسوسه می‌کند، بارها و بارها انسان به دلش می‌افتد که یک تصمیم بگیرد، اگر زود اجرا نکند در دلش تردید ایجاد می‌شود، مثلاً: شما می‌خواهید حرم بروید یک باره به ذهنتان می‌آید حالا بعداً می‌روم، الان یک کار دیگری می‌کنم بروم قرآن بخوانم. شیطان تردید ایجاد می‌کند، وسوسه می‌کند «يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ»^۴ شیطان از جنس جن است دیده هم نمی‌شود، صدایش را هم نمی‌شنوید. به دل انسان‌ها القاء می‌کند. اگر تقوا داشته باشیم سریع می‌فهمیم که شیطان است.

قرآن می‌فرماید: «إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا»^۵ آنهایی که تقوا دارند، وقتی شیطان با آن‌ها ارتباط برقرار می‌کند و وسوسه می‌کند متنبه می‌شوند و می‌فهمند. این خیلی مهم است که شیطان هی می‌گوید: نه از این سمت نرو! تا به بصیرت نرسند، اتفاقاً با حمله

۱. فصلت، ۳۰.

۲. آل عمران، ۱۹۳.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۱۹۰؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۴. ناس، ۵.

۵. أعراف، ۲۰۱.

شیطان به بصیرت می‌رسند. فرض کنید در میدان جنگ، رزمندگان حمله می‌کنند و یک منطقه‌ای را می‌گیرند اگر دشمن خیلی آتش‌دار بود و هجوم آورد که می‌فهمند آن منطقه خیلی مهم است اما اگر دیدند نه دشمن نیامد، می‌گویند پس این منطقه مهم نبود.

مسائل سیاسی هم همین‌گونه است، شما ببینید! آمریکا بیشترین هجومش به سمت چیست؟ بیشتر به چه حمله می‌کنند؟ به ولایت فقیه بیشتر حمله می‌کنند؛ پس یک چیز مهمی است. اگر تقوا باشد آدم می‌فهمد که یک چیزی هست. به حجاب خیلی حمله می‌کنند؛ پس یک چیز مهمی است. از طریق ایجاد فساد خیلی وارد می‌شوند پس یک چیز مهمی است.

چه چیزی باعث شک می‌شود؟

«بَيِّنَةٌ رُّشِدٍ لَا أَشْكُ فِيهَا» چه جور می‌شود که آدم شک می‌کند؟ مثلاً: آدم مؤمنی است از قضا تصادف می‌کند، گرفتار هم می‌شود، فلج هم می‌شود و... یک آدم خوب چرا اینجوری شد؟ این آدم خوب چرا فقیر شد؟ چرا گرفتار شد؟ این معرفت ندارد نمی‌تواند تحلیل کند، مثال بزنم: یک بچه‌ای می‌گوید: اگر مامانم مرا دوست دارد چرا به من آمپول زد؟ فکر می‌کند هم‌هش باید به او خوردنی بدهند. دوستی دو تا جلوه دارد: ۱- گاهی محبت، ۲- گاهی خشونت که برخاسته از دوستی است. طرف مقابل نمی‌تواند تحلیل کند شک می‌کند. خیلی‌ها اینگونه هستند. امیرالمؤمنین فرمود: «فَلَا تَعْتَبِرُوا الرِّضَا وَ السُّخْطَ بِالمَالِ وَ الوَلَدِ»^۱ اگر می‌خواهی ببینی خدا از تو راضی هست یا نه، اگر می‌خواهی ببینی در مسیر درست هستی یا نه، یا خدا از تو خشمگین هست یا نه، از این راه نسنج که ببین پولدار هستی یا نه؟ بچه‌دار می‌شوی یا نه؟ عده‌ای می‌گویند: هر کس پولدار است خدا دوستش دارد، هر کس بچه‌دار می‌شود خدا دوستش دارد، هر کس فقیر است یا بچه‌دار نمی‌شود؛ پس خدا دوستش ندارد این‌ها دلیل نمی‌شود. سوره فجر را نگاه کنید «وَالْفَجْرِ وَلَيَالٍ عَشْرٍ» وسطش دو تا آیه قشنگ است،

۱. بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۴۶۷؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۱۵۱.

می‌فرماید: «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ»^۱ خدا وقتی انسان را آزمایش می‌کند به او نعمت می‌دهد، او قیافه می‌گیرد و می‌گوید: خدا مرا تحویل گرفت؛ وقتی خدا همین انسان را آزمایش می‌کند روزیش را کم می‌کند، می‌گوید: خدا مرا اهانت کرد، که هرگز اهانت نیست؛ بلکه آزمایش است، آن یک مدل آزمایش است و این یک مدل آزمایش است.

حضرت سلیمان علیه السلام را یک جور آزمایش کرد، حضرت ایوب علیه السلام را یک جور دیگر آزمایش کرد. باید انسان بتواند درست تحلیل کند. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْبَلَاءَ لِلظَّالِمِ أَدَبٌ وَ لِلْمُؤْمِنِ امْتِحَانٌ» بلا برای ظالم ادب است و برای مؤمن امتحان است، «و لِلْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ وَ لِلْأَوْلِيَاءِ كَرَامَةٌ»^۲ و برای اولیاء خدا ترفیع درجه است. حضرت زینب علیها السلام می‌فرماید: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا»^۳ یعنی آن همه سختی زیباست؛ چون معرفت دارد. کسانی که تحلیل درست ندارند، قرآن می‌فرماید: «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۴ اگر نمی‌دانید سؤال کنید، آن هم نه از هر کس، اهل علم باشند.

درخواست عمر باعزت

جمله بعد: «وَعَمْرِي مَا كَانَ عُمْرِي بِذِلَّةٍ فِي طَاعَتِكَ، فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَأَقْبِضْنِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتِكَ إِلَيَّ، أَوْ يَسْتَحْكِمَ غَضَبِكَ عَلَيَّ»^۵ «عمرنی»؛ یعنی به من عمر بده تا کی؟ تا آن موقعی که عمرم صرف طاعت تو می‌شود. خدایا! اگر عمر من چراگاه شیطان است؛ پس جان مرا بگیر! قبل از این که خشم تو بر من سبقت بگیرد. چند تا نکته در این

۱. فجر، ۱۵، ۱۶.

۲. مستدرک، ج ۲، ص ۴۳۷؛ بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۲۳۵.

۳. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۵؛ مشیر الاحزان، ص ۹۰؛ اللهوف، ص ۱۶۰.

۴. نحل، ۴۳.

۵. صحیفه سجاده، دعای بیستم.

فراز هست: ۱- این که اصولاً تقاضای عمر خوب است یا بد؟ جوابش این است که بستگی به اعمالی دارد که انجام می‌دهیم. الان در ماه رمضان یکی از دعاها، عمر طولانی است: «أَنْ تُطِيلَ عُمْرِي» خدایا! عمرم را طولانی کن، چرا؟ برای این که می‌بینیم چه ماه باحالی، نفس می‌کشی تسبیح است، می‌خواهی عبادت است، یک آیه قرآن می‌خوانی ثواب ختم کل قرآن را دارد، خب اگر می‌شود این گونه زندگی کرد عمر طولانی خوب است، اما اگر ماه رمضان تمام می‌شود گناه و معصیت شروع می‌شود عمر کوتاه خوب است؛ چون عذاب انسان کمتر می‌شود.

امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: خدایا! عمره بده اما مشروط، مشروط به چه؟ مشروط به این که شیطان در سرزمین وجود من چرا نکند و به اهداف خودش نرسد. اگر قرار است شیطان مسلط شود جان مرا بگیر! دقیقاً مثل این بازیکن‌های تیم فوتبال که می‌بیند دارد گل می‌خورد آرزو می‌کند که بازی زود تمام شود که گل کمتر بخورد، اما اگر می‌بیند دارد گل می‌زند می‌گوید: خوب است طولانی شود؛ البته یک گروه دیگر آدم‌های عاشق هستند با این که گل می‌زنند باز به خاطر آن عشقشان می‌گویند: خدایا! از این دنیا برویم. این را در خطبه متقین دارد: «لَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» اگر آن اجلی که خدا برایشان تعیین کرده نبود، «لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ»^۱ یک چشم به هم زدن نمی‌ماندند، مثل کبوتری که به زور او را می‌گیرند و در قفس قرار می‌دهند که اگر در قفس را باز کنند می‌گوید دیگر جای تو اینجا نیست، تو بال داری برو پرواز کن؛ البته این کبوترها هم گاهی در را باز می‌کنی بیرون نمی‌آیند به همان غذا و به همان جا عادت کرده‌اند.

ما هم مثل آن کبوترهایی هستیم که عادت کرده‌ایم اما آدم‌های عاشق باز فرق می‌کنند. در زیارت امین الله داریم: «مُشْتَاقَةً إِلَى فَرْحَةٍ لِقَائِكَ»^۲ خدایا! مرا عاشق دیدار شادی بخشش بگردان.

۱. بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۳۱۵؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۹۵؛ بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۲۶۴؛ کامل الزیارات، ص ۳۹.

بعضی‌ها اینگونه عاشق مرگ هستند. حضرت ابوالفضل علیه السلام روز عاشورا اینگونه به امام حسین علیه السلام فرمود: از زندگی سیر شده‌ام. حضرت قاسم علیه السلام به امام حسین علیه السلام فرمود: مرگ در نظر من از عسل شیرین‌تر است.^۱ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به خدا قسم پسر ایطالب انسیس به مرگ از انس طفل به پستان مادر بیشتر است. از مرگ که نمی‌ترسند؛ بلکه یاد مرگ در نزد آن‌ها شیرین و لذت بخش است. مؤمنین باید بگویند خدایا! به من تا موقعی عمر بده که گناه نکنم.

دو دسته گناهکار

دسته اول: گناه می‌کنند، خدا بر آن‌ها خشم می‌گیرد، غضب خدا مستحکم می‌شود ولی توبه که می‌کنند برطرف می‌شود. دسته دوم: کسانی هستند که توفیق توبه پیدا نمی‌کنند، مثل یک لیوان که در آن چای می‌ریزند یک کمی کثیف می‌شود بلافاصله می‌شویند تمیز می‌شود ولی اگر نشویند دفعه بعد باز چای می‌ریزند کثیف‌تر می‌شود، با تکرار به حدی می‌رسد که دیگر با آب پاک نمی‌شود. بعضی‌ها اینگونه هستند به این زودی‌ها تمیز نمی‌شوند، کلاً دلشان سیاه می‌شود. خدایا! به من عمری بده مادامی که عمر من در اطاعتت صرف شود، اگر عمر من قرار شد چراگاه شیطان باشد؛ یعنی من در دامن شیطان باشم، شیطان بر من مسلط باشد و با وجود من به خواسته‌هایش برسد عمرم را کوتاه کن!

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: شیطان با چشم‌های بعضی‌ها می‌بیند، با گوش‌های بعضی‌ها می‌شنود و با زبان بعضی‌ها حرف می‌زند. کسانی که در جامعه شایعه پخش می‌کنند تا جبهه حق را تضعیف کنند زبانشان زبان شیطان می‌شود. قرآن گفته شیطان می‌ترساند «إِنَّهَا ذَلِكُمْ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ»^۲ بعضی‌ها به جای این که به آدم‌ها امید بدهند آدم را می‌ترسانند. شیطان یکی از کارهایش تفرقه ایجاد کردن است که بعضی‌ها تفرقه ایجاد می‌کنند: «إِنَّهَا يُرِيدُ

۱. مع الركب الحسيني، ج ۴، ص ۱۳۸؛ بلاغ عاشورا، ص ۱۸۶.

۲. آل عمران، ۱۷۵.

الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ^۱ پس این که می‌گوید: عمر من چراگاه شیطان نشود؛ یعنی من ابزار دست شیطان نشوم.

افکار بعضی‌ها شیطانی است، طرح‌هایشان شیطانی است؛ یعنی نه تنها خودش فاسد شده؛ بلکه دیگران را هم فاسد می‌کند. معمولاً آدم‌هایی که آلوده شده‌اند دوست دارند دیگران را آلوده کنند. معتاد دوست دارد دیگران را هم معتاد کند. آنکه فاسد شده دوست دارد دیگران را هم فاسد کند؛ چون تنها که هست عذاب وجدان دارد، دو تا که می‌شوند عذاب وجدانش کم می‌شود؛ پس این چراگاه شیطان شدن، معنایش این است که شیطان به خواسته‌هایش برسد، «فَأَقْبِضِي» قبض روح کن مرا! خودم می‌گویم که دیگر این زندگی را نمی‌خواهم، می‌دانید چرا؟ چون در سوره نبأ داریم روز قیامت کافر می‌گوید: «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَاباً»^۲ کاش اصلاً خاک بودم و زنده نبودم - با این که زندگی خیلی شیرین است. همه آدم‌ها زندگی را دوست دارند، همه آدم‌ها وجود را دوست دارند - قیامت می‌بیند وضعش خراب است می‌گوید کاش اینگونه بود.

اگر کسی این دعا را بگوید ان شاء الله کارش به آنجا نمی‌رسد، می‌گوید: اگر قرار است من آدم فاسدی از کار دربیایم جوانم‌گ شوم و کسی که اینگونه می‌گوید احتیاط می‌کند و اگر احتیاط کرد نجات پیدا می‌کند. توجه داشته باشید عمر با صدقه، صلہ‌رحم و با دعا کم و زیاد می‌شود. خود همین نشان می‌دهد که دعا در کم و زیاد شدن عمر تأثیر دارد؛ چون ما دو رقم عمر داریم؛ یک عمر حتمی داریم که از قبل، خدا مشخص کرده که این شخص عمرش دویست سال است؛ دیگر بیشتر از دویست سال نمی‌شود. یک اجل معلق داریم این که گفتند دویست سال عمر می‌کند در صورتی که حادثه‌ای پیش نیاید؛ یعنی اگر این کار را

۱. مائده، ۹۱.

۲. نبأ، ۴۰.

بکند، آن کار را بکند، مثلاً: یک شمع تا کی می‌سوزد؟ تا صبح، یک جوری است که تا صبح روشن باشد روشنی بدهد، صبح که می‌شود تمام می‌شود. حالا همه شمع‌ها تا آن آخر می‌سوزند و روشنی می‌دهند؟ نه، ممکن است یک باد بیاید و این شمع را خاموش کند؛ شمعی که قرار بود ده ساعت نور بدهد یک ساعت نور بدهد. بعضی شمع‌ها دو ساعت بعد خاموش می‌شوند، بعضی‌ها سه ساعت بعد خاموش می‌شوند. صدقه می‌دهی؛ یعنی مثل شمعی هستی که تو را به آن حدی که خدا تعیین کرده می‌رساند. صله رحم و دعا هم همین‌طور.

توجه کردن به دشمنی شیطان

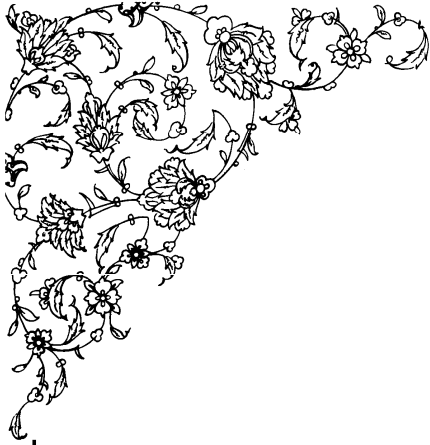
برای این که عمر چراگاه شیطان نشود یک نکته مهم این است که توجه کنی دشمنی به نام شیطان داری؛ لذا قرآن هم می‌گوید: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ» شیطان دشمن آشکاری است. یک جا قرآن می‌گوید: «فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا»^۱ خوب او دارد دشمنی می‌کند شما چرا با شیطان دشمنی نمی‌کنید؟ چرا نسبت به دشمنان بی‌خیال هستید؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: شیطان دشمنی است که شما او را نمی‌بینید اما او شما را می‌بیند. تشبیه کرد گفت: تیرش را به کمان گذاشته تا آخر کشیده از نزدیک نشانه گرفته خیلی خطرناک است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: که شیطان موکل به هر کسی است؛ یعنی هر کسی یک شیطان دارد. توجه به عداوت شیطان سبب می‌شود که در دام شیطان نیفتیم.

محاسبه سبب غفلت زدایی

یک کار دیگر هم بکنیم می‌تواند مفید باشد و آن محاسبه است. انسان خودش را بررسی کند، امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ رِيحًا» هر کس خودش را محاسبه کند سود

می‌برد، «وَمَنْ عَفَلَ عَنْهَا خَيْرًا»^۱ و هر کس خودش را محاسبه نکند ضرر می‌کند. ان شاء الله خداوند به ما توفیق بدهد که انس بیشتری با این دعاهایی که سرشار از معارف هستند داشته باشیم و بعد از این انس هم توفیق عمل و نشرش را پیدا کنیم.

۱ . «عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ رِيحًا وَمَنْ عَفَلَ عَنْهَا خَيْرًا وَمَنْ خَافَ أَيْنًا وَمَنْ اعْتَبَرَ أَبْصَرَ وَمَنْ أَبْصَرَ فَهِمَّ وَمَنْ فَهِمَّ عَلِمَ» (وسائل الشيعه، ج ۱۶، ص ۹۷؛ مستدرک، ج ۱۲، ص ۱۵۴؛ نهج البلاغه، حکمت ۲۰۸).



سخنرانی‌های

حجت الاسلام و المسلمین

نظری منفرد



اخلاق

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَصَّ رُسُلَهُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَاُمْتَحِنُوا أَنْفُسَكُمْ فَإِنْ كَانَتْ فِيكُمْ فَاحْمَدُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ ذَلِكَ مِنْ خَيْرٍ وَإِنْ لَا تَكُنْ فِيكُمْ فَاسْأَلُوا اللَّهَ وَارْغَبُوا إِلَيْهِ فِيهَا»^۱

مقدمه

بحث پیرامون خلق عظیم وجود مقدس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است. پیامبری که خداوند او را در قرآن کریم به خلق عظیم ستوده است. اخلاق حسنه مجموعه ویژگی‌ها و خصوصیات ارزشی است که انسان روح خودش را با آن ویژگی‌های ارزشی عجیب می‌کند، اما اخلاق سیئه ویژگی‌های منفی و ضد ارزشی است که شخص روح خودش را با این خصوصیات و ویژگی‌ها عادت می‌دهد و به این خصوصیات خو می‌گیرد.

جایگاه اخلاق در اسلام

جایگاه اخلاق در اسلام کجاست و اساساً اسلام برای اخلاق چقدر ارزش قائل شده است؟ پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّهَا بُعِثَتْ لِأُمَّمِ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ»^۲ من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَصَّ رُسُلَهُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَاُمْتَحِنُوا أَنْفُسَكُمْ فَإِنْ كَانَتْ فِيكُمْ فَاحْمَدُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ ذَلِكَ مِنْ خَيْرٍ وَإِنْ لَا تَكُنْ فِيكُمْ فَاسْأَلُوا اللَّهَ وَارْغَبُوا إِلَيْهِ فِيهَا قَالَ فَذَكَرَهَا عَشْرَةَ الْيَقِينِ وَالْفَنَاءَةَ وَالصَّبْرَ وَالشُّكْرَ وَالْحِلْمَ وَحُسْنَ الْخُلُقِ وَالسَّخَاءَ وَالْعَبْرَةَ وَالشُّجَاعَةَ وَالْمُرُوَّةَ قَالَ وَرَوَى بَعْضُهُمْ بَعْدَ هَذِهِ الْخِصَالِ الْعَشْرَةَ وَزَادَ فِيهَا الصَّدْقَ وَأَدَاءَ الْأَمَانَةِ» (الكافي، ج ۲، ص ۵۶؛ بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۷۱)

۲. مستدرک، ج ۱۱، ص ۱۸۷؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۸۲؛ مکارم الاخلاق، ص ۸.

را تمام کنیم. این حدیث به شکل دیگری در جوامع روایی شیعه هم آمده و آن شکل دیگرش این است: «عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَنِي بِهَا»^۱ اخلاق پسندیده را تحسین کنید و خود را متخلق به اخلاق پسندیده و صفات حمیده بنمایید، پروردگار من، من را به این مکارم اخلاق امر کرده. این نشان می‌دهد که جایگاه اخلاق در اسلام یک جایگاه رفیعی است؛ بنابراین در برخی از احادیث نبوی وارد شده است که «أَقْرَبُكُمْ عِدًّا مِنِّي فِي الْمَوْقِفِ أَصْدَقُكُمْ لِلْحَدِيثِ وَ آدَاكُمْ لِلْأَمَانَةِ وَ أَوْفَاكُمْ بِالْعَهْدِ وَ أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا وَ أَقْرَبُكُمْ مِنْ النَّاسِ»^۲ روز قیامت هر کسی اخلاق نیکوتری داشته باشد، در قیامت به من نزدیک‌تر خواهد بود؛ یعنی اخلاق تنها به درد دنیای انسان نمی‌خورد، بلکه در آخرت هم مؤثر است.

اشاره‌ای به خطبه شعبانیه

پیغمبر خدا ﷺ در آخر ماه شعبان خطبه‌ای به مناسبت ماه مبارک رمضان ایراد کردند. در اول آن خطبه این عبارت است: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ بِالْبَرَكَةِ وَالرَّحْمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ» خطبه مفصلی است که در آن خطبه رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ حَسَنَ مِنْكُمْ فِي هَذَا الشَّهْرِ خُلُقُهُ كَانَ لَهُ جَوَازًا عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزُلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ»^۳ اگر کسی در ماه مبارک رمضان که ماه خودسازی و ماه تهذیب نفس است متخلق به حسن خلق شود، این باعث می‌شود فردای قیامت از صراط آسان بگذرد؛ صراطی که یک عده‌ای می‌آیند عبور کنند در آتش سقوط می‌کنند؛ چون راه بهشت از آتش می‌گذرد، کسانی که می‌خواهند به بهشت بروند از مسیر آتش عبور می‌کنند که این مطلب را قرآن بیان کرده است: «وَإِنْ مِنْكُمْ

۱. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَنِي بِهَا وَإِنَّ مِنْ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ أَنْ يُعْفُو الرَّجُلُ عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَ يُعْطِيَ مَنْ حَزَمَهُ وَ يَصِلَ مَنْ قَطَعَهُ وَ أَنْ يُعْوَدَ مَنْ لَا يُعْوَدُ» (وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۷۳؛ مستدرک، ج ۱۱، ص ۱۹۱؛ بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۳۷۵).

۲. بحار الانوار، ج ۷، ص ۳۰۳؛ الامالی للمفید، ص ۶۶؛ تحف العقول، ص ۴۶.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۱۳؛ بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۵۶؛ عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۹۵.

إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا^۱ هیچ یک از شما نیست مگر این که وارد آتش خواهد شد و ورود بر آتش، گذشتن از صراط است که این یک امر حتمی است، «ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا» متقین عبور می‌کنند و نجات پیدا می‌کنند، «وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا» و ستمگران و متجاوزان همان جا می‌مانند؛ پس عبور از جثر جهنم که از آن تعبیر به پل صراط می‌کنند برای همه هست. اما یکی از چیزهایی که وسیله آسان عبور کردن از صراط می‌شود اخلاق پسندیده است؛ پس متوجه شدیم که اخلاق چه جایگاهی در اسلام دارد.

راه بدست آوردن اخلاق پسندیده

حالا سخن این است که چه کنیم اخلاق خوب داشته باشیم؟ گاهی در زندگی ما به یک خلق ناشایستی خو گرفته‌ایم، چه کنیم این خلق ناشایست را از وجودمان بزدااییم؟ خدای متعال در قرآن مجید می‌فرماید: «وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ»^۲ هر کسی که خودش را تزکیه کرد، نفعش به خودش می‌رسد.

صد بار بدی کردی و دیدی ثمرش را خوبی چه بدی داشت که یک بار نکردی

انسان باید تصمیم بگیرد که انسان ارزشی شود. انسان وقتی صالح شد، خودش از خودش لذت می‌برد. برخی از افراد که این ارزش‌ها در وجود آنها نیست، گاهی می‌گویند: خودمان از خودمان بدمان می‌آید، مثلاً: آدم دروغ‌گو و خائنی است، می‌گوید: خودم از خودم بدم می‌آید! انسان یک کاری بکند که لااقل خودش از خودش خوشش بیاید. روشی را در زندگی انتخاب کند که وقتی تصور می‌کند لذت ببرد. لذت زندگی تنها به خوردن و آشامیدن نیست؛ بلکه انسان گاهی به پرورنده عمرش نگاه می‌کند، می‌بیند پرورنده عمر او پاک و شفاف است، با

۱. مریم، ۷۱، ۷۲.

۲. فاطر، ۱۸.

اخلاص زندگی کرده، با صداقت با مردم رفتار کرده، حسد به کسی نورزیده، متکبر نبوده و... از گذشته زندگی اش لذت می برد.

پشتوانه اخلاق پسندیده معرفت است. تا معرفت در انسان به وجود نیاید اخلاق خوب اگر هم باشد پایدار نیست. وقتی آن معرفتی که پشتوانه اخلاق است در انسان پدیدار شد، آن وقت اخلاق در انسان استوار می شود. آن معرفت را ممکن است بعضی از افراد نداشته باشند، مثلاً: یک کسی که معتقد به خدا نیست، معتقد به معاد هم نیست، اما هیچ گاه دروغ نمی گوید، اگر از او سؤال کنی که چرا دروغ نمی گویی؟ می گوید: به این امر عادت کرده‌ام؛ که تازه پشتوانه هم ندارد. اگر انسان بداند تمام اعمال او رصد می شود، با یک رغبت و علاقه‌ای به کارهای پسندیده روی می آورد.

عکس العمل أعمال

شخصی خدمت پیغمبر اکرم ﷺ آمد و مسلمان شد. از پیغمبر خدا ﷺ خواست که به او تعلیم قرآن بدهد! رسول خدا ﷺ او را به مردی از یارانش سپرد، تا به او تعلیم قرآن کند و او آیات سوره زلزال را برایش خواند: «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ» تا به این دو آیه آخر سوره زلزال رسید: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» آن مرد از جا برخاست و گفت: همین مرا بس است، همه چیز را گرفتم، فهمیدم که کار من زیر ذره بین است.^۱

وقتی که خوبی و بدی اعمال به خود ما برمی گردد، چرا کار زشت و ناپسند انجام دهیم؟ خداوند در قرآن می فرماید: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ» اگر عمل صالح انجام دهید به خودتان برمی گردد، «وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا»^۲ بد هم بکنید به خودتان برمی گردد. حال که امر چنین

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۲۳۱.

۲. اسراء، ۷.

است چرا انسان متخلق به اخلاق حسنه نشود؟ بایستی انسان تلاش کند تا به اخلاق پسندیده و صفات حمیده خودش را متخلق کند. برای متخلق شدن به صفات پسندیده سه تا امر است که انسان باید در وجود خودش به آن پی ببرد.

۱. خدا باوری

اولین چیزی که باعث می‌شود انسان به صفات حمیده و اخلاق پسندیده متخلق شود خدا باوری است. خدا باوری را انسان بایستی در وجود خودش تقویت کند.

۲. معاد باوری

دومین چیزی که باعث می‌شود انسان به صفات حمیده و اخلاق پسندیده متخلق شود معاد باوری است. انسان بایستی قیامت را بپذیرد تا به یقین برسد.

۳. دین باوری

سومین چیزی که باعث می‌شود انسان به صفات حمیده و اخلاق پسندیده متخلق شود، دین باوری است. دین باوری آن راهی است که انسان را به هدف می‌رساند. خداوند در قرآن می‌فرماید: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي»^۱ پیامبر! به مردم بگو این راه است، شما را دعوت به این راه می‌کنم. من و پیروانم با بصیرت در این راه قدم گذاشتیم. اگر انسان توانست به این سه باور: ۱- خدا باوری، ۲- دین باوری، ۳- معاد باوری برسد، یک انسان متخلق به اخلاق و صفات پسندیده می‌شود. کسی باشد یا نباشد عقیف است، کسی باشد یا نباشد خائن نیست، کسی باشد یا نباشد دروغ نمی‌گوید، کار خلاف انجام نمی‌دهد، چرا؟ چون خدا را باور کرده است، قیامت را باور کرده است، راه را باور

کرده است. انسان بایستی به این باور برسد: «كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ»^۱ که جحیم هست و گویا جحیم را می‌بیند.

خدا باوری همام

امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی برای همام خطبه متقین را خواند، در پایان همام یک مرتبه صیحه‌ای زد و روی زمین افتاد، متوجه شدند که او از دنیا رفته است! این باور در او چنان تأثیر گذاشت و چنین او را دگرگون کرد که وقتی امیرالمؤمنین صفات متقین را برشمرد «فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا»^۲ متقین کسانی هستند که گویا آتش را دارند می‌بینند، بهشت را دارند می‌بینند. نتوانست طاقت بیاورد، دار فانی را وداع گفت. اگر انسان با چشم دل بهشت و آتش را ببیند، دیگر خلاف نمی‌کند.

خدا باوری حارث بن مالک انصاری

پیغمبر صلی الله علیه و آله روزی وارد مسجد شدند، جوانی را به نام حارث بن مالک انصاری مشاهده کرده که چرت می‌زند. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «كَيْفَ أَصْبَحْتَ» جوان شب را چگونه صبح کردی؟ سرش را بلند کرد، گفت: «أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنًا» شب را در حالی صبح کردم که به یقین رسیدم. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةً فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ» هر چیزی نشانه‌ای دارد، نشانه یقین در تو چیست؟ گفت: یا رسول الله این چهره زرد من، این چشم خواب آلود من و این بدن ضعیف من گویای این است که من شب را نخوابیده ام – جوان‌های عزیز! این عمر برای من و شما تکرار نمی‌شود، ما دو مرتبه به دنیا نمی‌آییم، از لحظه لحظه‌های عمرمان به نحو احسن استفاده کنیم. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا»^۳ خدایی که همه جا انسان به او نیاز دارد، در دنیا به او نیاز دارد، در برزخ به او نیاز دارد،

۱. تکوین، ۵، ۶.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۳. احزاب، ۴۱، ۴۲.

در قیامت به او نیاز دارد، در بهشت به او نیاز دارد، هر کجا باشیم ما به او نیاز داریم. او خالق ما و آفرینندهٔ ماست، چرا رابطهٔ ما با خدا کمرنگ است؟ یک بخشی از عمرمان را برای سرنوشتمان بگذاریم. این‌ها واقعیت‌هایی است که فراروی ماست. ان شاء الله از عمرمان خوب استفاده کنیم - پیغمبر خدا رو به اصحاب کرد و فرمود: «هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ» این بنده‌ای است که دل او به نور ایمان روشن شده است. پیغمبر از این جوان خیلی خوشش آمد، به او فرمود: چه می‌خواهی که من از خدا بخواهم که به تو بدهد؟ گفت: یا رسول الله از خدا بخواهید من شهید شوم. پیامبر ﷺ برای او دعا کرد، یک جنگی پیش آمد که در آن جنگ به شهادت رسید.^۱

انسان‌های الهی بعد از باور به اینجا می‌رسند که رابطهٔ خودشان را با خدا نزدیک‌تر کنند. بنابراین اساس اخلاق باور است. اگر می‌خواهیم خوش خلق شویم، راست‌گو باشیم، اخلاص داشته باشیم، عقیف باشیم و صفات رذیله را نداشته باشیم، باید به خدا باوری، دین باوری و معاد باوری برسیم؛ رسول خدا ﷺ چون این باورها را داشت، بهترین انسان اخلاقی بود.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۵۳؛ بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۵۹؛ مشکاة الانوار، ص ۱۴.

ویژگی های پیامبر ﷺ

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَصَّ رُسُلَهُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَاُمْتَحِنُوا أَنْفُسَكُمْ فَإِنْ كَانَتْ فِيكُمْ فَأَحْمِدُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ ذَلِكَ مِنْ خَيْرٍ وَإِنْ لَا تَكُنْ فِيكُمْ فَاسْأَلُوا اللَّهَ وَارْغَبُوا إِلَيْهِ فِيهَا»^۱

مقدمه

سخن پیرامون شخصیت انسانی پیامبر ﷺ است که خداوند او را بر همه انسانها برتری داد و او را اشرف کائنات قرار داد. لازم است درباره خصوصیات و ویژگی های این شخصیت برجسته سخن گفته شود و هر قدر هم سخن گفته شود باز هم کم است.

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم

پیامبر اکرم ﷺ شخصیتی است که همه خوبی ها در سراسر وجود و حیاتش جمع شده و انسان نقطه تاریک و مبهمی را در زندگی او مشاهده نمی کند. قرآن مجید از اخلاق پیغمبر ﷺ تعریف کرده است.

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَصَّ رُسُلَهُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَاُمْتَحِنُوا أَنْفُسَكُمْ فَإِنْ كَانَتْ فِيكُمْ فَأَحْمِدُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ ذَلِكَ مِنْ خَيْرٍ وَإِنْ لَا تَكُنْ فِيكُمْ فَاسْأَلُوا اللَّهَ وَارْغَبُوا إِلَيْهِ فِيهَا قَالَ فَذَكَرَهَا عَشْرَةَ الْيَقِينِ وَالْقَنَاعَةَ وَالصَّبْرَ وَالشُّكْرَ وَالْجِلْمَ وَحُسْنَ الْخُلُقِ وَالسَّخَاءَ وَالْعَبْرَةَ وَالسَّجَاعَةَ وَالْمُرُوَّةَ قَالَ وَرَوَى بَعْضُهُمْ بَعْدَ هَذِهِ الْحُضَالِ الْعَشْرَةَ وَرَأَى فِيهَا الصِّدْقَ وَأَدَاءَ الْأَمَانَةِ» (الكافي، ج ۲، ص ۵۶؛ بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۷۱)

۱. رأفت و مهربانی

«وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»^۱ یکی از ویژگی‌های پیامبر ﷺ رأفت و مهربانی است. می‌فرماید: پیامبر، اگر تو یک انسان خشنی بودی، مردم از اطراف تو پراکنده می‌شدند. در آیه دیگری می‌فرماید: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ» ما پیامبری از جنس خود شما فرستادیم.

۲. همدردی با مردم

«عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ» سختی‌های شما را نمی‌تواند تحمل کند. برایش گران است که شما در سختی باشید. اصلاً درد شما را درد خودش می‌داند.

۳. سعی و تلاش بر هدایت شما

«حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ» حریص است که شما هدایت شوید. حریص است که شما سعادت‌مند شوید. «بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ»^۲ نسبت به مؤمنین مهربان است. این‌ها ویژگی‌های رسول خداست که قرآن بیان کرده است.

۴. صاحب خلق عظیم

خداوند راجع به پیامبر ﷺ در قرآن می‌فرماید: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»^۳ که این تعبیر راجع به هیچ یک از انبیاء نیامده است. خدای متعال انبیاء را در قرآن ستوده است: اسماعیل عليه السلام را به عنوان «صَادِقَ الْوَعْدِ»^۴ مدح کرده است. ابراهیم عليه السلام را «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ حَلِيمٌ»^۵ با عنوان حلیم

۱. آل عمران، ۱۵۹.

۲. توبه، ۱۲۸.

۳. قلم، ۴.

۴. مریم، ۵۴.

۵. هود، ۷۵.

می‌ستاید. حضرت ایوب علیه السلام را به عنوان یک شخص صابر معرفی می‌کند و... لکن به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که می‌رسد، با عنوان «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»^۱ مدح می‌کند. «خُلُقٍ» یا «خُلُقٍ» هر دو درست است؛ یعنی شما صاحب اخلاقی عظیم هستید. خداوند متعال اخلاق پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را با عظمت یاد کرده است؛ پس معلوم می‌شود پیغمبر در اخلاق برجسته‌ترین انسان‌ها بوده است.

اسلام اجازه نمی‌دهد که ما اشخاص را بالاتر از آن مرتبه‌ای که دارند بستائیم یا پایین‌تر از آن مرتبه‌ای که دارند آن‌ها را توصیف کنیم. خداوند متعال وقتی از کسی تعریف می‌کند؛ یعنی آن شخص شایستگی این تعریف را دارد. وقتی قرآن نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم صاحب خلق عظیم است، بنابراین اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن مجید همان گونه که ذکر شد به آن تصریح شده است. اخلاق در انسان یک ارزش بزرگ است. انسان‌هایی که فاقد مکارم اخلاق هستند، در جامعه مطرودند، مثلاً: آدمی که متکبر است، شخصی که حسود است، فردی که خیانتکار است، انسانی که دروغ می‌گوید و... عموم جامعه از این گونه افراد متنفرند؛ پس اخلاق یک ارزش دینی و اجتماعی است. ما بایستی تلاش کنیم که اگر این ارزش در ما نیست یا احیاناً کاستی در اخلاق ما هست جبران کنیم.

من یک حدیث از کافی انتخاب کردم خدمت عزیزان عرض می‌کنم: عبدالله بن مسکان یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام است که راوی این حدیث است. حدیثی راجع به اخلاق انبیاء از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَصَّ رُسُلَهُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ» خداوند پیامبرانش را به مکارم اخلاق مزین کرد، «فَأَمَّا تَحْنُوا أَنْفُسَكُمْ» شما هم خودتان را آزمایش کنید! ببینید آیا در شما این مکارم اخلاق هست یا نه، «فَإِنْ كَانَتْ فِيكُمْ» اگر به خودتان مراجعه کردید دیدید این مکارم اخلاق در شما هست، «فَأَحْمَدُوا اللَّهَ» خدا را حمد کنید که خدا به شما تفضل کرده که این ویژگی‌ها را در شما قرار داده است، «وَإِنْ

لَا تَكُنْ فِيكُمْ» و اگر به خود مراجعه کردید، دیدید این خصلت‌هایی که خداوند در انبیاء خودش قرار داده در شما نیست، «فَاسْأَلُوا اللَّهَ» از خدا بخواهید، «وَازْعَبُوا إِلَيْهِ» رغبت کنید در این که این خصلت‌ها را در خودتان به وجود بیاورید! این ویژگی‌ها چیست که خدای متعال در انبیاء قرار داده و به عنوان مکارم اخلاق از آن یاد کرده است؛ چون وقت گذشت خلاصه عرض می‌کنم: ۱- یقین، ۲- قناعت، ۳- صبر، ۴- شکر، ۵- حلم، ۶- حسن خلق، ۷- سخاوت، ۸- غیرت، ۹- شجاعت، ۱۰- جوانمردی، ۱۱- راستگویی، ۱۲- اداء امانت.^۱

۱. الکافی، ج ۲، ص ۵۶؛ بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۷۱.

تفسیر عباد الرحمن (۱)

قال الله تبارك و تعالی: «و عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»^۱

مقدمه

قرآن کتابی است که برای هدایت بشریت فرستاده شده است. خوشبختی و سعادت انسان در گرو پیروی او از دستورات خداوند متعال است که بر قلب پیامبر ﷺ نازل شده و آن بزرگوار به مردم ابلاغ کرده است. فاصله گرفتن از قرآن باعث تباهی انسان می‌شود. استماع و شنیدن قرآن مطلوب است: «وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ انصِتُوا»^۲ قرائت قرآن هم مطلوب است: «فَاقْرَأْ مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ»^۳ تدبر در قرآن هم مطلوب است: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ»^۴ این کتاب کتابی مبارک است، خداوند متعال این کتاب را بر پیامبر ﷺ نازل کرد تا در آیات او تدبر کنند. این سه: شنیدن قرآن، تلاوت قرآن و تدبر در قرآن مقدمه برای عمل به قرآن است. از ما خواسته‌اند که این کتاب رساله زندگی ما باشد. خوشبختی و سعادت برای انسان هنگامی است که دستورات این کتاب را به مرحله عمل برسانیم. قرآن کتابی است که اگر انسان او را از زندگی کنار گذاشت،

۱. فرقان، ۶۳.

۲. أعراف، ۲۰۴.

۳. مزمل، ۲۰.

۴. ص، ۲۹.

در ظلمت حرکت کرده است. قرآن کتاب نور است. خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ»^۱ نور خاصیتش این است که راه را برای انسان روشن می‌کند تا انسان در ظلمت و تاریکی سقوط نکند.

بنابراین خداوند متعال بر ما منت نهاده و ما را مورد توجه خود قرار داده و این کتاب را برای ما فرستاده است تا هدایت شویم. سعی کنیم شنیدن، خواندن، تدبر و عمل به دستورات قرآن را جزو برنامه‌های روزمره زندگی خود قرار بدهیم. این موارد اموری است که در زندگی می‌تواند به خوشبختی و سعادت انسان کمک کند.

معنای عباد الرحمن

خداوند در آیات آخر سوره فرقان صفات بندگانش را می‌شمارد. عباد جمع عبد است؛ یعنی بنده. ببینیم آیا ما آن اوصافی که در یک بنده واقعی خدا هست را دارا هستیم یا دارا نیستیم؟ آیا ما مصداق «عباد الرحمن» که قرآن بیان کرده هستیم یا نه؟ مقصود از «عباد الرحمن» این است که انسان بنده خوب خدا باشد؛ یعنی تحت فرمان او باشد، نافرمانی و عصیان او را نکند. عده‌ای هستند که در مسیر اطاعت خدا گام بر نمی‌دارند، این‌ها گاهی «عبد الشیطان» می‌شوند، گاهی «عبد النفس» می‌شوند و گاهی «عبد الدنیا» می‌شوند.

هشدار امیر مؤمنان علیه السلام به بندگان دنیا

امیر المؤمنین علیه السلام ظاهراً بعد از جنگ جمل، یک مدتی در بصره توقف داشتند. به یک عده‌ای که مشغول کسب و کار و معامله بودند و دنیا آن‌ها را مشغول خود کرده بود، فرمودند: «يَا عِبَادَ الدُّنْيَا وَالْعَامِلِينَ لَهَا إِذَا كُنْتُمْ فِي النَّهَارِ تَبِيعُونَ وَ تَشْتَرُونَ وَ فِي اللَّيْلِ عَلَى فُرُوشِكُمْ تَتَقَلَّبُونَ وَ

تَتَأْمُونَ^۱ ای کسانی که تمام وجودتان را مسائل اقتصادی پر کرده که به هیچ چیزی نمی‌اندیشید. یک عده‌ای تمام همشان در دنیا مال دنیا است، این‌ها دیگر بنده خدا نیستند. مثل قارون. به او گفتند: «وَأَبْتَغِ فِيهَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ^۲» از آنچه که خدا به تو داده، قیامت خودت را تأمین کن! این جای تأسف است که ثروت داشته باشد اما به فکر آینده بعد از مرگش نباشد، ثروت را انباشته کند که دیگران نفع و سود این ثروت را ببرند و او بهره‌ای جز جمع کردن نداشته باشد!

پس گاهی انسان بنده دنیا می‌شود و گاهی بنده شیطان می‌شود. خداوند در قرآن می‌فرماید: «كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ^۳» وقتی انسان در اختیار شیطان قرار گرفت، دیگر بنده خدا نیست؛ چون مسیر شیطان جدای از مسیر رحمان است.

گاهی هم انسان بنده نفس می‌شود، ممکن است مال هم نداشته باشد و به دنبال جمع کردن ثروت هم نباشد. قرآن مجید می‌فرماید: «أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَ كَيْلًا^۴» پیامبر! آیا ندیدی کسی که خدای او هوای او بود؟ برخی از افراد خدای آن‌ها هوای نفس آن‌ها است. این سه قسم که عرض شد این‌ها مذمومند.

محقق شدن بندگی خدا با سه چیز

باید انسان بنده خدا باشد و بنده خدا شدن با سه امر محقق می‌شود: ۱- اعتقاد درست،

۱. «يَا عِبَادَ الدُّنْيَا وَالْعَالَمِينَ لَهَا إِذَا كُنْتُمْ فِي النَّهَارِ تَبِعُونَ وَ تَسْتَوُونَ وَ فِي اللَّيْلِ عَلَى قُرُوشِكُمْ تَتَلَبَّوْنَ وَ تَتَأْمُونَ وَ فِيهَا بَيْنَ ذَلِكَ عَنِ الْآخِرَةِ تَعْمَلُونَ وَ بِالْعَمَلِ تُسَوِّفُونَ فَمَتَى تُفَكَّرُونَ فِي الْإِرْسَادِ وَ مَتَى تُقَدِّمُونَ الرَّادَ وَ مَتَى يَهْتَمُّونَ بِأَمْرِ الْمَعَادِ» (مستدرک، ج ۱۳، ص ۲۷۴؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۴۲۴؛ الامالی للمفید، ص ۱۱۸).

۲. قصص، ۷۷.

۳. حشر، ۱۶.

۴. فرقان، ۴۳.

۲- اخلاق خوب، ۳- عمل صالح. انسان وقتی بنده خدا شد چه می‌شود؟ نتیجه‌اش این خواهد شد که خدای متعال به او می‌گوید: «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي»^۱ وقتی انسان بنده خدا شود بهشتی می‌شود. در آیه دیگری می‌فرماید: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ، فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ»^۲ اگر دنبال هوای نفس رفت، بهشتی نمی‌شود. اگر انسان جزو «عباد الرحمن» شد، در مسیر رضای خدا حرکت کرده، خدا هم فردای قیامت دست او را می‌گیرد و مورد لطف و عنایت خودش قرار می‌دهد؛ پس ببینیم آیا ما جزو «عباد الرحمن» هستیم و اگر احیاناً در ما کاستی و کمبودی هست، سعی و تلاش کنیم آن کمبود را جبران کنیم.

۱. فجر، ۲۹، ۳۰.

۲. نازعات، ۴۰.

تفسیر عباد الرحمن (۲)

قال الله تبارك و تعالی: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»^۱

مقدمه

بحث پیرامون «عباد الرحمن» است که بندگان خدا چه کسانی هستند؟ بینیم آن ویژگی‌ها و خصوصیتی که در یک عبد باید موجود باشد آیا در ما هست یا نه؟ اگر هست خداوند را بر این که جزو بندگان شایسته او هستیم سپاسگزاری کنیم و اگر آن ویژگی‌ها در ما نیست، تلاش کنیم که جزو «عباد الرحمن» شویم. گفته شد از انسان‌ها برخی «عباد الشیطان» هستند، برخی «عباد النفس» هستند، برخی «عباد الدنیا» هستند و برخی «عباد الرحمن» هستند. ویژگی‌های «عباد الرحمن» را بر می‌شماریم اگر آن ویژگی‌های «عباد الرحمن» را بدانیم، طبیعی است که می‌توانیم خودمان را با آن تطبیق کنیم.

تواضع اولین ویژگی عباد الرحمن

اول ویژگی‌ای که برای «عباد الرحمن» در آیه‌ای که ذکر شد تواضع است. می‌فرماید: بنده خدا کسی است که متواضع باشد. تواضع در برابر تکبر است. شخص متکبر خودش را برجسته از دیگران می‌داند و وانمود می‌کند که من نسبت به دیگران برترم. نقطه مقابل تکبر، تواضع

۱. فرقان، ۶۳.

است. بنده بایستی در برابر خدا فروتن باشد؛ اگر فروتنی نکرد و نافرمانی و عصیان نمود جزو «عباد الشیطان» می‌شود.

تکبر شیطان، عامل رانده شدنش از درگاه خداوند

وقتی به شیطان گفته شد بر آدم سجده کن! گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»^۱ گفت: من آدم را سجده نمی‌کنم، من از او برترم. این تکبر و خود بزرگ بینی در برابر پروردگار است. خداوند در آیه دیگری می‌فرماید: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»^۲ زمانی که گفتیم بر آدم سجده کنید، تمام ملائکه سجده کردند غیر از ابلیس که استکبار ورزید و جزو کافران گردید. شرط اول بنده خدا شدن تواضع است.

تواضع، از صفات پیامبران

خداوند متعال انبیائی را که برگزیده و آن‌ها نماینده خدا و سفیران الهی بر خلق شدند متواضع‌ترین و شایسته‌ترین افراد بودند. در حدیثی وارد شده است: «أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مُوسَى أَنْ يَا مُوسَى أَتَدْرِي لِمَ اصْطَفَيْتُكَ بِكَلَامِي دُونَ خَلْقِي»^۳ به حضرت موسی علیه السلام خداوند متعال وحی کرد موسی! می‌دانی ما چرا تو را برگزیدیم؟ چرا تو پیامبر شدی؟ در میان بنی اسرائیل مردم زیادی بودند چه شد که موسی علیه السلام منتخب خدا شد؟ عرض کرد: خدایا! چه خصوصیتی در من بوده است که من را برگزیدی؟ خطاب شد: «يَا مُوسَى إِنَّكَ إِذَا صَلَّيْتَ وَضَعْتَ خَدَّكَ عَلَى التُّرَابِ أَوْ قَالَ عَلَى الْأَرْضِ»^۳ موسی! در میان بنی اسرائیل کسی همانند تو تواضع نداشت.

۱. أعراف، ۱۲.

۲. بقره، ۳۴.

۳. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مُوسَى ع أَنْ يَا مُوسَى أَتَدْرِي لِمَ اصْطَفَيْتُكَ بِكَلَامِي دُونَ خَلْقِي قَالَ يَا رَبِّ وَ لِمَ ذَلِكَ قَالَ فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَيْهِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي قَلَّبْتُ عِبَادِي ظَهَرَ أَلْيَطَّنُ فَلَمْ أَجِدْ فِيهِمْ أَحَدًا أَدَّلَ لِي نَفْسًا مِنْكَ يَا مُوسَى إِنَّكَ إِذَا صَلَّيْتَ وَضَعْتَ خَدَّكَ عَلَى التُّرَابِ أَوْ قَالَ عَلَى الْأَرْضِ» (الكافي، ج ۲، ص ۲۳؛ بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۲۹؛ مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۹۱).

هر مقدار انسان در برابر خدا متواضع باشد، خدای متعال او را بالاتر می‌برد و موقعیت بهتری به او خواهد داد. موسی بن جعفر علیه السلام خطاب به هشام بن حکم فرمود: «يَا هِشَامُ لِكُلِّ شَيْءٍ دَلِيلٌ وَ دَلِيلُ الْعَاقِلِ التَّفَكُّرُ وَ دَلِيلُ التَّفَكُّرِ الصَّمْتُ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ مَطِيَّةٌ وَ مَطِيَّةُ الْعَاقِلِ التَّوَّاضِعُ»^۱ ای هشام! هر چیزی یک مرکبی دارد و مرکب عقل، تواضع است. انسان برای رسیدن به مقصد معمولاً از مرکب استفاده می‌کند، حال آن مرکب یا ماشین است یا حیوان است یا یک وسیله موتوری است یا هواپیماست یا کشتی است. امام کاظم علیه السلام فرمود: هر چیزی مرکبی دارد و مرکب عقل تواضع است. نشانه انسان خردمند تواضع است، اما نشانه انسان کم‌خرد یا بی‌خرد تکبر است.

اسلام آوردن نجاشی

جعفر بن ابی طالب برادر امیر المؤمنین علیه السلام به همراه تعدادی از مسلمانان به دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله از مکه به حبشه هجرت کردند و سال‌ها در حبشه ماندند. علت مهاجرت آن‌ها به حبشه فشار کفار مکه بود. این هجرت به حبشه برکاتی داشت که یکی از برکات آن این بود که نجاشی پادشاه حبشه به برکت حضور مسلمانان در حبشه اسلام آورد. پادشاه حبشه مسیحی بود اما وقتی جعفر بن ابی طالب به حبشه آمد و کفار قریش عده‌ای را دنبال آن‌ها فرستادند تا پادشاه حبشه مسلمانان را از حبشه بیرون کند، نجاشی در صدد تحقیق برآمد و گفت: دین شما چیست؟ جعفر بن ابی طالب آیات قرآن را بر او تلاوت کرد. نجاشی یک مقدار دقت کرد، فکر کرد و در نتیجه مسلمان شد و به کفار مکه اعلام کرد تا من زنده هستم، این مسلمانان در امنیت کامل به سر خواهند برد. حدود هشتاد خانوار از مسلمانان تا سال هفتم هجرت در حبشه بودند.

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۹۹؛ تحف العقول، ص ۳۸۳.

تواضع نجاشی در مقابل خداوند

تا سال هفتم هجرت در مدینه اتفاق‌های فراوانی رخ داد: مثل جنگ بدر، جنگ احد، جنگ خندق و... امام صادق علیه السلام می‌گوید: روزی نجاشی جعفر را خواست. جعفر طیار می‌گوید: پیش پادشاه حبشه رفتم، دیدم آن روز لباس‌های معمولی به تن کرده و روی زمین نشسته است، خیلی تعجب کردم! با خودم گفتم شاید مصیبتی بر او وارد شده که اینقدر اندوهناک است! به پادشاه گفتم: چه شده است که شما روی زمین نشسته اید و لباس‌های معمولی به تن کرده‌اید؟ گفت: مأمورین اطلاعاتی من از مدینه خبری آورده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه با کفار مکه جنگ کرده (جنگ بدر) و نبرد سختی داشته‌اند و در آن جنگ مسلمان‌ها پیروز شده‌اند. گفتم: این خبر، خبر خوشی است، شما چرا روی زمین نشسته اید و چرا لباس معمولی به تن کرده‌اید؟ گفت: من خبر پیروزی مسلمان‌ها را شنیدم، به خاطر سپاس و شکر این نعمت که خداوند مسلمان‌ها را پیروز کرده است، خواستم در برابر پروردگار تواضع کنم و تواضع من این است که من لباس‌های خودم را تغییر دادم و به نشانه تواضع روی زمین نشسته‌ام. مگر روی زمین نشستن تواضع است؟ بله.

سجده کردن بر خاک چرا؟

هشام از امام صادق علیه السلام سؤال کرد که چرا ما باید بر خاک سجده کنیم؟ امام علیه السلام فرمود: تواضع در برابر پروردگار ایجاب می‌کند که انسان بر خاک سجده کند نه بر پوشیدنی و خوردنی.^۱

۱. «قَالَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ - لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ إِخْرَجَنِي عَمَّا يَجُوزُ السُّجُودَ عَلَيْهِ وَعَمَّا لَا يَجُوزُ قَالَ السُّجُودُ لَا يَجُوزُ إِلَّا عَلَى الْأَرْضِ أَوْ عَلَى مَا أَنْبَتِ الْأَرْضُ إِلَّا مَا أَكَلُ أَوْ لَيْسَ فَقَالَ لَهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا الْعِلَّةُ فِي ذَلِكَ قَالَ لِأَنَّ السُّجُودَ خُضُوعٌ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ عَلَى مَا يُؤْكَلُ أَوْ يُلْبَسُ لِأَنَّ أُنْبَاءَ الدُّنْيَا عِبِيدٌ مَا يَأْكُلُونَ وَ يَلْبَسُونَ وَ السَّاجِدُ فِي سُجُودِهِ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا يَنْبَغِي أَنْ يَضَعَ جِهَتَهُ فِي سُجُودِهِ عَلَى مَعْبُودٍ أَبْنَاءَ الدُّنْيَا الَّذِينَ اغْتَرَوْا بِعُزُورِهَا وَ السُّجُودُ عَلَى الْأَرْضِ أَفْضَلُ لِأَنَّهُ أَبْلَغُ فِي التَّوَاضُعِ وَ الْخُضُوعِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۷۲؛ بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۱۴۷؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۴۱).

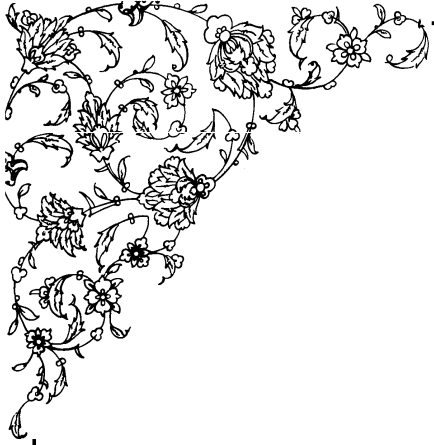
در روایتی امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: یکی از نشانه‌های مؤمن «تَعْفِيرُ الْجَبِينِ» است؛ یعنی پیشانی را بر خاک گذاشتن.^۱ این خبر نجاشی را مسلمان‌ها از حبشه به مدینه منتقل کردند و در محضر مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند: نجاشی به خاطر شکرانه پیروزی شما در جنگ بدر لباس معمولی به تن کرده و روی زمین نشسته است! پیغمبر صلی الله علیه و آله دو تا جمله فرمود: ۱- «إِنَّ الصَّدَقَةَ تَزِيدُ صَاحِبَهَا كَثْرَةَ فَتَصَدَّقُوا يَرْحَمَكُمُ اللَّهُ» هر صدقه‌ای که انسان می‌دهد باعث برکت می‌شود؛ پس صدقه بدهید، ۲- «وَإِنَّ التَّوَاضِعَ يَزِيدُ صَاحِبَهُ رِفْعَةً فَتَوَاضَعُوا يَرْفَعَكُمُ اللَّهُ»^۲ کسی که تواضع می‌کند باعث می‌شود خداوند او را بزرگ کند؛ پس تواضع کنید. شرط اول در این که انسان بنده خدا شود، تواضع است.

تواضع صفت پسندیده‌ای است، ببینیم آیا این صفت در ما هست، اگر هست، بر بودن این صفت سپاس گزار خدا باشیم و اگر نیست در خودمان به وجود بیاوریم و از همه مهمتر سعی کنیم این صفت را در خودمان حفظ کنیم. می‌گویند: تواضع را انسان باید از درخت یاد بگیرد و بیاورد؛ درخت تا بار ندارد، شاخه‌هایش بالاست اما همین که میوه می‌دهد، شاخه‌هایش به طرف زمین خم می‌شود.

هر مقدار دانش انسان زیاد شود و بر کمالات انسان افزوده شود، تواضع انسان باید بیشتر شود؛ لذا انبیاء الهی متواضع‌ترین خلق خداوند بودند.

۱. «عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحُسَيْنِ الْعَسْكَرِيِّ ع أَنَّهُ قَالَ: عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ صَلَاةُ الْحَمِيمِينَ وَ زِيَارَةُ الْأَرْبَابِ وَ النَّحْمُ فِي الْيَوْمِ وَ تَعْفِيرُ الْجَبِينِ وَ الْجَهْرُ بِإِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» (التهدیب، ج ۶، ص ۵۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۷۸؛ بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۷۵).

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۲۱؛ مستدرک، ج ۱، ص ۳۰۱؛ بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۴۱۷.



سخنرانی‌های

حجت الاسلام و المسلمین

نقویان



شخصیت حضرت زینب علیها السلام

قال الله تبارک و تعالی: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»^۱

مقدمه

پروردگار را شاکر و سپاسگزاریم که در یک چنین شب مبارکی، شب میلاد عقیده بنی‌هاشم، زینب کبری علیها السلام در یک چنین مکان مبارکی، حرم مطهر حضرت ثامن الحجج علیه السلام به من و شما اجازه حضور و شرفیابی دادند.

باز خدا را شاکریم که مهر و عشق این خاندان مطهر را در دل‌های ما نهادند؛ البته عرض کنم عشق به اهل بیت و خاندان مطهر رسول خدا ویژه ما شیعیان نیست، برادران اهل سنت ما هم در این مهر شریک هستند؛ بلکه انسان‌های عاقل، فهمیده، مطلع و با انصاف عالم، هر جا سخنی از بزرگان و عظمت اهل بیت علیهم السلام بشنوند جذب می‌شوند. به قول حافظ:

گل رخانش دیده نرگس‌دان کنند

هر کجا آن شاخ نرگس بشکفتد

کرامات اهل بیت علیهم السلام

من همین جا دو نمونه عرض کنم: ۱- خانم دکتر عایشه بنت الشاطی استاد دانشگاه الازهر مصر، استاد معروفی است، آنهایی که اهل مطالعه و دقت‌های اینچینی هستند با اسم و تألیفات او آشنا هستند. کتابی راجع به حضرت زینب کبری علیها السلام به نام *بطل کربلا* دارد؛ یعنی زینب قهرمان کربلا، به فارسی هم ترجمه شده است. یک خاطره‌ای را این خانم در مقدمه این کتاب می‌نویسد که من کودک چند ساله‌ای بودم که مادرم باردار بود، شبی که به شدت درد زایمان او را فرا گرفت - پدر ما که او هم سخنوری چیره دست بود - آن شب آمد که از ما و مادرم خداحافظی کند و به قاهره پایتخت مصر برای جلسه‌ای برود، ما به پدر گفتیم پدر چطور دلت می‌آید، همسر نازنین باردار خودت را که همین ساعت‌ها ممکن است فرزندش به دنیا بیاید رها کنی و کیلومترها آن طرف برای یک کاری بروی؟ امشب آن کار را تعطیل کن، زنت که مهم‌تر است می‌خواهد فرزندی به دنیا بیاورد!

پدر گفت: آخر نمی‌دانید که من چه کار مهمی دارم، امشب شب میلاد حضرت زینب علیها السلام است، او نواده رسول خداست، او خواهر امام حسین و قهرمان کربلاست، امشب من در قاهره سخنرانی برای این بانو دارم و از خدا می‌خواهم که همسر و فرزندم هر دو سالم باشند و این فرزند به سلامت به دنیا بیاید، به مادرتان هم سفارش کردم اگر این فرزندی که به دنیا می‌آید دختر هست حتماً اسمش را به مناسبت امشب زینب بگذارد. این را چه کسی دارد می‌گوید: یک سخنران اهل سنت؛ پس عشق و ارادت به این خاندان مطهر را هر انسان آزاده‌ای در دلش دارد.

۲- یکی از دوستان ما به نام دکتر فرشاد استاد دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی تهران، ایشان برای من این قصه را تعریف می‌کرد که در یک سمینار علمی ما دعوت به کشور فرانسه، شهر پاریس شدیم، یک بعدظهری بود با یکی از دوستان پزشک داشتیم در پاریس قدم می‌زدیم، ناگهان یادمان آمد ای وای ما نماز ظهر و عصرمان را نخوانده‌ایم، حالا این جا

پاریس است، اینطور نیست که هی قدم به قدم مسجدی باشد، از محل اقامتمان هم دور شده بودیم یک‌دفعه متوجه شدیم امروز روز یکشنبه است و کلیساها باز است. گفتیم: می‌رویم در یک کلیسایی می‌گوییم آقا ما مسلمان هستیم می‌خواهیم یک گوشه‌ای عبادت دینی خودمان را بجا بیاوریم، حتماً یک جایی به ما می‌دهند.

به اولین کلیسایی که باز بود رفتیم و یک گوشه‌ای ایستادیم، نمازمان را خواندیم، دیدیم در صحن اصلی کلیسا آقای کشیش دارد برای مسیحی‌ها سخنرانی می‌کند، به دوستم گفتیم: بد نیست ما هم برویم بنشینیم بالاخره یک مقدار هم فرانسوی بلد بودیم که ببینیم آقای کشیش چه می‌گویند! بالاخره حرف‌های آخوندهای خودمان را که شنیده‌ایم، حرف‌های آخوندهای مسیحی‌ها را هم بشنویم و ببینیم کدامشان بهتر حرف می‌زنند. گفت: نشستیم دیدیم از حسن اتفاق این آقای کشیش مسیحی در شهر پاریس در دنیای معاصر قرن بیستم و قرن بیست و یک دارد راجع به زنان قدیسه تاریخ بشر صحبت می‌کند.

گفت: چهار بانو در عالم بزرگترین بانوان هستی و تاریخ بشرند: ۱- جناب حوا همسر حضرت آدم علیه السلام، ۲- حضرت آسیه همسر فرعون و شرح حالی از هر کدام می‌گفت. ۳- جناب مریم مقدس، مادر عیسی مسیح علیه السلام، ۴- فاطمه علیها السلام دختر پیامبر اسلام. شروع کرد در احوالات این بانوی آسمانی مطالبی را گفتن، گفت: خدا شاهد است وقتی از کلیسا بیرون آمدیم این دوست پزشک من گفت: آقای دکتر خب ما مسلمان هستیم، من شیعه هستم و به حضرت زهرا علیها السلام ارادت داشتم و دارم اما این که شهرت این بانو عالم‌گیر باشد که یک کشیش مسیحی در یک کشور اروپایی پر از فسق و فجور از این بانو به عظمت و به تکریم یاد بکند و او را در اعداد بزرگترین بانوان عالم بشمارد این را نمی‌دانستم و امروز عشق و ارادت من به این بانو خیلی بیشتر شد.

گفته آید در حدیث دیگران

خوشر آن باشد که سر دلبران

این را برای جوانترها عرض کردم که واقعاً کسی خیال نکند این نازنینانی که ما به آن‌ها دل و دین باختیم این‌ها فقط در کشور ما، در حرم امام رضا علیه السلام در رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی تبلیغ می‌شود، یک مقدار آن طرف‌تر برویم خبری نیست و کسی این‌ها را نمی‌شناسد، اینطوری نیست، یک مقدار چشم‌هایمان را باز کنیم و بیشتر مطالعه بکنیم، می‌بینیم که هستی معبد، مسجد و محل پرستش پروردگار است، حالا چهار تا نخاله هم هستند که طبیعی است. کنار هر گلی چهار تا خار هم هست. به قول حافظ:

در این چمن گل بی خار کس نچیند آری، چراغ مصطفوی با شرار بولهی اس
عیسی که دمش نداشت دودی می‌برد جفای هر جهودی

خاطره‌ای خواندنی

من یک خاطره‌ای عرض می‌کنم که نکات اخلاقی و اجتماعی دارد. یک صندوق قرض الحسنه‌ای در تهران، محبت و لطف فرمودند به ما احترامی گذاشتند، گفتند: آقای نقویان اگر کسی را شما معرفی کنی ما به احترام امضای شما یک دویست سیصد چهارصد پانصد تومان وام قرض الحسنه می‌دهیم.

ما هم یک عده‌ای از این بیچاره‌ها را که برای چهارصد پانصد تومان به ما متوسل شده بودند طی نامه‌ای به مسئول محترم آن صندوق معرفی کردیم، بیست سی نفر وام گرفتند. یک روز دیدم مسئول صندوق زنگ زد، گفت: حاج آقا دو نفر از آن‌هایی که معرفی کردید قسطشان را نداده‌اند، هفت هشت قسط عقب افتاده دارند.

گفتم: آقا هر که این‌ها را معرفی کرده کور شود قسط‌هایشان را هم بدهد. یک‌دفعه دیدم آن آقا یکه خورده متغیر شد، گفت: حاج آقا ببخشید شما این‌ها را معرفی کردید! گفتم: خوب من هم دارم همین را می‌گویم، گفت: حاج آقا ما جسارت کردیم، گفتم: نه جسارت نشد من یکی

دو شب دیگر می‌خواهم ببایم آنجا شما حساب و کتاب‌ها را بیاورید، ببینیم چقدر بدهکاریم تا بدهیم.

حالا چهل نفر یک گره کوچکی از زندگی‌شان باز شده، دو نفر هم حالا یا نداشتند که بدهند یا اصلاً داشتند و ندادند، کلاهبرداری کردند حالا من از جناب‌عالی می‌پرسم اگر نفر بعدی آمد یک گرهی در کارش افتاد من دیگر معرفی نکنم؟ به اعتبار این که بشکنند این دست که نمک ندارد ما معرفی کردیم! آقا مردم دیگر قسط‌هایشان را نمی‌دهند، بیست تا دختر و پسر را شما به هم پیوند دادید، به توصیه و معرفی شما این‌ها عروس و داماد شدند، این‌ها زندگی خوشی دارند حالا از این بیست نفر یک نفرشان هم زندگیشان نشد به طلاق و متارکه کشید. این چه حرف زشتی است که ما پایمان را از یک سری گره‌گشایی‌ها بکشیم، دستمان را بکشیم که آقا ول کن حوصله داری، سردرد داری، اگر خوب شد می‌گویند خودمان کردیم و اگر بد شد گردن ما می‌اندازند، خوب بگویند شما مگر برای این‌ها داری انجام می‌دهی؟ برای خدا داری این کار را می‌کنی، خدا وقتی این پروژه عجیب و غریب هستی را ایجاد کرد می‌دانست در این عالم شمر هست، یزید هست، صدام هست، موسولینی هست، نرون هست، هیتلر هست، بوش هست، بلر هست، اوباما هست، بنده هستم و شما تشریف دارید، چرا خداوند خلق کرد؟

خدا می‌گوید: آقا وقتی به گل روی این بانوی هستی حضرت زینب کبری علیها السلام نگاه می‌کنیم حالا چهار تا خار هم هست، یک هند جگرخوار هم آنجا باشد، اصلاً به او نگاه نمی‌کنیم اینقدر این گل در این گلستان خوشبو هست که حد ندارد. خودش در قرآن می‌فرماید: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ»^۱ پیغمبر من! اینقدر تو برای ما خوشبو هستی، اینقدر جمال تو برای ما زیباست که تا تو هستی ما اصلاً این بدها را نمی‌بینیم و اصلاً این‌ها به چشم ما نمی‌آید. اگر آدم این‌گونه نگاه بکند، دیگر ناله نمی‌کند از چهار تا خار و خسی که در زندگی‌اش ایجاد

می‌شود، چهار نفری که به آدم یک نارویی زدند، یک بی‌ادبی و جسارتی کردند. به قول شاعر معاصرمان سهراب سپهری:

چشم‌ها را باید شست جور دیگر باید دید

از کجا آقای سهراب ایده گرفتی؟ می‌گویند: از همین زینب کبری که با آن همه مصیبت، وقتی آن ملعون در کاخ شیطانی خودش به او گفت: زینب دیدی! خدا با شما و برادر و خاندانتان چه کرد؟ قطعه قطعه و تکه تکه‌یتان کرد، یک جمله فرمود: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً»^۱ ما آن چیزی که دیدیم خیلی زیبا بود. این شعر سهراب از خودش نیست؛ بلکه از همین بانو و مکتب او آموخت. خودش می‌گوید:

من مسلمان هستم قبله ام

یک گل سرخ

من وضو از تپش پنجره‌ها می‌گیرم

سنگ از پشت نمازم پیداست

می‌گویند: من وقتی نماز می‌خوانم مثل آدمی هستم که در این دستگاه سی‌تی‌اسکن می‌رود، دستگاه سی‌تی‌اسکن یک اشعه لیزر ساطع می‌کند که کل بدن آدم مثل یک تکه شیشه می‌شود، مثل بلور می‌شود هر ناخالصی باشد خودش را نشان می‌دهد، خدا منبع نور است: «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۲ وقتی نماز می‌خوانیم با این منبع نور؛ یعنی یک نوری دارد چند میلیون برابر بیشتر از دستگاه سی‌تی‌اسکن به وجود ما می‌زند، هر چه ناخالصی است خودش را نشان می‌دهد، می‌گویند: من وقتی نماز می‌خوانم خودم یک تکه بلور می‌شوم، اگر یک سنگ پشت سر من باشد آن را می‌بیند، من دیگر از خود بی‌خود می‌شوم، خیلی لطیف و

۱. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۵؛ اللهوف، ص ۱۶۰؛ مشیر الأحرار، ص ۹۰.

۲. نور، ۳۵.

زیبا می‌گوید. ما حق نداریم آن را که نمی‌فهمیم زود به یک معنای بدی برداریم.

سفارش به حسن ظن

یک دختر بیچاره به من زنگ زد که آقا یک خواستگاری برای من آمده، تا خیلی از مراحل پیش رفته که فامیل‌ها و همسایه‌ها فهمیدند، یک‌دفعه این خواستگار پایش را عقب کشید، آبرو و حیثیت ما هم رفته، نمی‌دانیم چه خاکی بر سر کنیم؟ گفتم: دختر من! همین طوری که خواستگار پایش را عقب نمی‌کشد حتماً شما یا خانواده شما، مادر شما، پدر شما یک حرفی زدید، حرکتی انجام دادید که آن‌ها را ناراحت کردید؟

گفت: نه والله، چند تا پرسش و پاسخ یک‌دفعه گفتم: بله من گاهی با مادرم خانه خاله‌ام می‌روم، زمانی که می‌خواهم برگردم به خاطر این که تنها نباشم، مادرم هم نمی‌تواند بیاید یا زودتر رفته خواهش کرده که شوهر خاله من مرا برساند، شوهر خاله من گاهی من را با ماشین وانت رسانده، همسایه‌هایی که از پشت پنجره، از پشت در و دیوار دیده‌اند، به این‌ها گفته‌اند که بله این دختر والله نمی‌دانیم گاهی مثل این که با یک وانتی ارتباط دارد.

آخر خواهر من، برادر من! چرا با زندگی مردم، با آبروی مردم و با حیثیت یک دختر پاک بازی می‌کنیم؟ درست است تو با چشم خودت دیدی که این سه بار از این وانت پیاده شده، ولی این باعث می‌شود که هر جایی ذهن ما برود، ممکن است این وانتی دایمی یا عمویش باشد، یا شوهر عمه یا شوهر خاله‌اش باشد که این دختر را آورده برساند، فردا همین بلا سر دختر ما بیاید چه کار می‌کنیم؟ همین بلا سر پسر ما بیاید چه کار می‌کنیم؟ همین بلا سر خود ما بیاید چه کار می‌کنیم؟ چرا ذهنمان را به جاهای مثبت نمی‌بریم؟

«كَذَّبْ سَمْعَكَ وَبَصَرَكَ عَنْ أَخِيكَ»^۱ پدر بزرگوار حضرت زینب کبری عليها السلام فرمود: به چشمت بگو تو داری دروغ می‌بینی، به گوش‌ات بگو تو اشتباه شنیدی، آخر این نگاه یک نگاه

۱. الکافی، ج ۸، ص ۱۴۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۹۵؛ بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۲۱۴.

عجیبی است، این نگاه یک نگاهی است که ما باید امشب که شب میلاد زینب کبری است که وقتی فرمود: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً» ما این را عوض کنیم. به این امام رضایی که در محضرش همه ما شرفیاب هستیم، سوگند این اصل مسلمانی است، مسلمانی فقط نماز و روزه نیست، نماز و روزه معلوم است که باید بخوانی بلکه وظیفه اولیه ماست - آنهایی که کارمند دولت هستند فیش حقوقی دارند که در آن فیش حقوقی یک حقوق پایه نوشته، مثلاً: صد و چهل و هفت هزار و ششصد و پنجاه و دو تومان و سی شاهی، بعد با اضافه کاری می‌بینی جمع دریافتی کل زده مثلاً دو میلیون تومان - نماز و روزه آن حقوق پایه است که چیزی نیست که پرداختی اصلی ما به این دین است، اما اضافه بر آن وظایفی داریم. ما نگاهمان را به مردم، به یک برادر مسلمان، به یک خواهر مسلمان، به یک همسایه و به یک فامیل عوض کنیم حتی یکی زنگ زده و فحشمان داده، بگوییم شاید عصبانی بوده، بیچاره نظری نداشته، شاید آن لحظه من حواسم نبود، یک چیزی اشتباهی شنیدم.

قضاوت عجولانه

یک خاطره‌ای یک کسی برای من گفت که واقعاً عجیب بود. یک مرد مسجدی گفت: رفتم داخل مسجد مثل همیشه پشت سر آقا نماز جماعت مغرب و عشا را بخوانیم، دیدم امام جماعت طرف دستشویی رفت و از دستشویی بیرون آمد بدون این که وضو بگیرد به طرف صحن مسجد رفت. با خودم گفتم: ای حقه باز، خوب شد مچ آقا را گرفتم، خدا ما را دوست داشت که یک جایی حقه بازی این آدم را فهمیدیم، خودم که دیگر نماز نخواندم، به بعضی از دوستانم هم گفتم: که پشت سر این آخوند دیگر نماز نخوانید! این اصلاً وضو نمی‌گیرد، هر وقت مسجد می‌رفتم، یک گوشه می‌ایستادم و نماز فرادی می‌خواندم و اقتدا نمی‌کردم.

یک سال و نیم نزدیک دو سال گذشت یک روز مریض شدم، گلودرد گرفتم دکتر رفتم و دکتر از جمله داروها آمپول داد، غروب بود آمپول را تزریق کردم، آمدم که مسجد بروم،

یک‌دفعه در حیاط مسجد یادم آمد که نکند این آمپول را که زدم، لباس زیرم نجس شده باشد، طرف دستشویی رفتم، وضو داشتم فقط به نیت این که لباس زیر خودم را واری کنم، دیدم خونی نیامده، از دستشویی بیرون آمدم، یاد قصه دو سال پیش افتادم، یک‌دفعه گفتم نکند... پریدم طرف محراب، لحظه‌ای بود که آقا ایستاده بود می‌خواست تکبیرة الاحرام بگوید، گفتم: آقا یک لحظه صبر کن! من یک مسأله دارم، گفت: آقا باشد بعد از نماز، گفتم: نه آقا خیلی مهم است، خواهش می‌کنم یک لحظه صبر کنید! گفتم: شما حدود دو سال پیش مسجد آمدید، سمت دستشویی رفتید، بعد بدون وضو در صحن مسجد آمدید و به سمت محراب آمدید و به نماز ایستادید، چرا نرفتید آن روز وضو بگیرید، من شما را دیدم؟! گفت: آقا من آمپول زده بودم یک لحظه به ذهنم آمد که نکند لباس زیر من نجس شده باشد، رفتم لباسم را واری کنم. افتادم به دست و پایش گفتم: آقا مرا ببخشید من یک فکر بدی کردم، به بعضی‌ها هم گفتم، می‌روم تک تک این آدم‌ها را پیدا می‌کنم اصل قصه را می‌گوییم. امام جماعت گفت: من ببخشیدم ان‌شاءالله خدا هم ببخشد ولی دیگر هر فکری به ذهنت آمد اجازه ورود نده!

دلا مباش چنین هرزه گرد و هر جایی که هیچ کار ز پشت بدین هنر نرود

آخر برادر عزیز خدا شاهد است حقیقت و لب مسلمانان این‌هاست، اصل مسلمانان این است گول پیشانی قلمبه مهر گرفته بعضی‌ها را نخوریم. پیامبر ﷺ فرمود: «لَا تَنْظُرُوا إِلَى كَثْرَةِ صَلَاتِهِمْ وَصَوْمِهِمْ وَكَثْرَةِ الْحَجِّ وَالْمَعْرُوفِ وَطَنَطْتِهِمْ بِاللَّيْلِ» نگاه نکن یارو خیلی نماز شب می‌خواند، نگاه نکن نمازش را اول وقت می‌خواند، «وَلَكِنْ أَنْظُرُوا إِلَى صِدْقِ الْحَدِيثِ وَادَاءِ الْأَمَانَةِ»^۱ ببین چقدر در حرفی که می‌زند راست می‌گوید، چقدر صداقت دارد. کسی که شغلش دلالی است، دلال چکار می‌کند؟ آقا یکی خانه می‌خواهد بخرد، یکی

۱. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۹؛ الاختصاص، ص ۲۲۹؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۱.

می‌خواهد بفروشد، یکی می‌خواهد ماشین بفروشد دلال باشی و دروغ نگوئی، همسایه دیوار به دیوار رسول خدا می‌شوی؛ چون آنجا خیلی سخت است، کسی کنترل زبانش را داشته باشد، بگوید: آقا این ماشین راستش یک بار چپ کرده الان هم طوری درستش کرده‌اند که هیچ کس نمی‌فهمد، ولی من به تو صادقانه می‌گویم. این خانه این ایراد را دارد که در تابستان داغ می‌شود الان که زمستان است متوجه نمی‌شوی، این صداقت ارزش دارد.

احترام امام حسین علیه السلام به زینب کبری علیها السلام

چطور می‌شود یک بانویی زینب کبری می‌شود که هستی در مقابل او قد خم می‌کند؟ یکی از علماء فرمودند: یک وقتی ابا عبدالله علیه السلام مشغول قرائت قرآن بودند، وسط قرائت یک مرتبه قرآن را بستند و روی طاقچه گذاشتند، یک کسی گویا پرسید یا خود حضرت توضیح داد، فرمود: دیدم دارد خواهرم زینب کبری علیها السلام تشریف می‌آورند، خواستم قرآن را زود ختم کنم که وقتی ایشان می‌آید به احترام ایشان بلند شوم و بایستم، قرآن دستم نباشد که به خاطر قرآن مجبور بشوم تکان نخورم.

این چه بانویی است که خواهر است، مادر هم که نیست، سنش هم کوچک‌تر از امام حسین علیه السلام است، امام و معصوم هم نیست - البته این‌ها معصوم هستند، عصمت به قول علمای اهل کلام رتبه‌هایی دارد، زینب کبری در رتبه خودش معصوم است، اما عصمتی که امام حسین علیه السلام دارد یک عصمت دیگری است - ولی چه مهر و عشق و عاطفه برادری و خواهری است که با احترام او قرآن را ختم می‌کند! من برادر و خواهر سراغ دارم که برادر مریض شده، خواهر نرفته یک عیادت از برادرش بکند، نماز هم می‌خوانند، روزه هم می‌گیرند، چادر هم سرشان است. خواهر سراغ دارم که برادرش از دنیا رفته، خواهر سر تشییع جنازه‌اش نیامده، این مسلمانی است ما داریم؟ این دین است؟ گفت:

شیر را بچه همی ماند به او تو به پیغمبر چه می‌مانی بگو

خدا از ما نمی‌خواهد ما مثل رسول خدا و امیرالمؤمنین باشیم؛ چون توانش را نداریم، خود امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: شما نمی‌توانید مثل من باشید، زور نزنید ولی تلاشتان را بکنید یک جاهایی که می‌توانید آن جا جلو بیایید.

علاقه حضرت معصومه علیها السلام به امام رضا علیه السلام

حضرت معصومه علیها السلام از مدینه حرکت کرده که به زیارت برادر بیاید. آن روزگار با هواپیما که نیامده، با اسب، الاغ یا شتر که وسیله تردد آن روز بوده آمده است. آن همه خطر، یک بانوی تنها، می‌خواهد به من و شما یاد بدهد که می‌ارزد برای دیدن برادرتان خطرها را به جان بخرید.

جمال کعبه چنان می‌دواندم به نشاط که خارهای مگیلان حریر می‌آید

گاهی دیدن یک برادر، یک خواهر، یک پدر، یک مادر، یک پسر عمو، یک دختر عمو و... چنین اجر بزرگی دارد که حد ندارد. من یک طایفه در تهران می‌شناسم که حدود چهارصد هزار نفر هستند. لیست و شجره‌نامه خودشان را مثل یک درخت کشیده‌اند و این برادر، خواهر، عمو، خاله، عمه، بابا بزرگ، دایی و... همه را جمع می‌کنند که همه موظفند اگر در تهران هستند بیایند شرکت کنند.

همه همدیگر را می‌شناسند، چقدر گره‌گشایی می‌شود آقا پسر فلانی می‌خواهد زن بگیرد، پول کم دارد همانجا یک عده دست به جیب می‌شوند این صد تومان، این دویست تومان، این پانصد تومان، این یک میلیون می‌دهد که زندگی او سر و سامان پیدا کند، همین‌طور دختر فلانی می‌خواهد عروس شود، جهیزیه کم دارد، مهیا می‌کنند. پسر فلانی کار ندارد، یکی کارخانه دارد می‌گوید: فردا آقا بیا، هیچ نیازی به هیچ کس ندارند.

خداوند آن خانواده‌هایی را که با هم مهربانند انس و الفت و ارتباط و صله رحم بینشان هست، بیشتر به آن‌ها توجه و گره‌گشایی می‌کند ولو این که خیلی در خط دین و خدا و پیغمبر نباشند، نماز نخوانند، روزه نگیرند و حجاب آنچنانی نداشته باشند تا آن خانواده‌هایی که نماز

می خوانند و روزه می گیرند ولی همه با هم قهرند، همه علیه هم حرف می زنند، همه زیر آب هم را می زنند، این به آن فحش می دهد، این به آن ناسزا می گوید، این آبروی دیگری را می برد، او آبروی این را می برد، از دختر فلانی بد می گویند، از پسر فلانی می گویند.

علاقه حضرت زینب علیها السلام به امام حسین علیه السلام

ما این را امشب از این بانو یاد بگیریم، مدینه جسم است، جان مدینه کیست؟ امام حسین علیه السلام زینب کبری علیها السلام می بیند این جان دارد از این جسم می رود، می گوید: حسین جان دیگر مدینه بدون تو برای من صفایی ندارد، تو که نباشی مدینه خاک و گل می شود، هر جا شما می روی من با شما می آیم.

مردم هر چند عزیز است نگه نتوان داشت دلی که مهر نداشته باشد مثل جسم بی جان است

پس این دل را در خاک کن. امام حسین علیه السلام می فرماید: خواهرم! ما برای مسافرت نمی رویم، برای تفرج نمی رویم، نمی خواهیم فلان پارک سیزده بدر برویم، ما یک جایی می رویم که آخرش دربه دری است، خواهر می آیی؟ چرا نمی آیم؟ اصلاً می آیم تا همه ببینند آنجایی که قرار است این کشتی به گل بنشیند این خواهر آنجا هست، آن وقتی که سفره های پهنی داریم، آنوقت من کنار شما باشم که هنری نکرده ام، آنجا که خواهری معلوم نمی شود، حسین جان! آنجایی که تیر بالا می آید، من سینهام را سپر بچه های تو می کنم که همه بفهمند خواهر و برادری یعنی چه!

مدارا کردن با بدهکار

یک خواهری الان به من نامه داد که شوهر من یک اشتباهی کرده، برای یک کسی چک داده، آن آقا هم فرار کرده، چک های شوهر من را به اجرا گذاشته اند، آمدند او را بگیرند و زندان و چه و چه، برادر شوهرم آمد چکی داد، که برادرش به زندان نرود، حالا ما یک خانواده محترم و آبرومندی بودیم که من به کلفتی افتادم، و شوهرم هم به کارهایی که شائن نیست، ولی حالا دیگر چاره ای ندارد، باید به رفتگری برود، در گاوداری کار کند، تا پول مردم را بدهیم، حالا آن

برادر آمده و هوار و آبروریزی و فحش و بد و بیراه که ضامن تو شدم بیا هزینه را پرداخت کن! آخر برادر عزیز حالا که برادرت فعلاً در چاه افتاده باید دستش را بگیری و برادری کنی، حالا یک مقدار صبر کنی، می‌بینی که زن و شوهر دارند کار می‌کنند پول تو و دیگران را بدهند، کلاهبرداری که نکرده، یک اشتباهی کرده. قرآن می‌گوید: «وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ»^۱ اگر می‌بینی ندارد، به او مهلت بده.

الان مدتی است بالاخره اوضاع اقتصادی کشور یک مقدار مشکل دارد، خرید و فروش‌ها راکد شده، زمین و مسکن در رکود است که از یک نظر خوب است بالاخره کسی که می‌خواهد خانه بخرد حالا می‌تواند بخرد، هر روز قیمت‌ها بالا نمی‌رود ولی خوب بالاخره به یک عده هم لطمه وارد شده، حالا یکی بدهکار است ولی پول ندارد، اما زمین دارد، ملک دارد که فعلاً کسی نمی‌خرد ملکش را می‌دهد، می‌گوید: آقا من این ملک را به شما می‌دهم ملکش هم جای خوبی است، به قول امروزی‌ها جای استراتژیکی است، من نیایم چنان بر سر این مال بزنم، ملکی که می‌دانم در همین بازار راکد متری پانصد هزار تومان، متری یک میلیون تومان، متری دویست هزار تومان، در همین بازار می‌شود خرید و فروش کرد، یک مرتبه ملک پانصد هزار تومانی را بگویی آقا من صد هزار تومان می‌خرم، این بیچاره بینوا هم به خاطر آبرویش به خاطر این که به زندان نیفتد و آبروریزی نشود مجبور است این را آتش بزند و بدهد، این هم مسلمانی نیست، این هم جوانمردانه نیست.

برخورد حضرت یوسف علیه السلام با برادرانش

یک وقت دیگر باید راجع به یک موضوعی به نام فتوت با هم بحث کنیم که وقتی برادرهای حضرت یوسف علیه السلام هر جنایتی که بود در حق او کوتاهی نکردند، قصه‌اش را دارید و سریالش را هم دیدید که در شهر خودشان خشکسالی و قحطی آمده، آن‌ها هم که

نمی‌شناسند این عزیز مصر همان یوسفی است که این‌ها نامردی کردند و او را در چاه به قصد کشت انداخته‌اند، در بازار برده فروش‌ها او را به عنوان برده آوردند و فروختند، کلفت خانه عزیز مصر شده، بعد یک تهمت ناجوانمردانه غیراخلاقی به او زده‌اند، سال‌ها او را به زندان انداخته‌اند، همه این‌ها را این برادرها باعث شده‌اند، سال‌ها پدر را در داغ فراق یوسف خون به جگر کردند و دروغ گفتند، حالا صید با پای خودش به دام آمده است!

یوسف چند تا کار کرد: ۱- همان صحنه اول، به رخ این‌ها نکشید، قرآن می‌گوید: «فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ»^۱ او همان صحنه اول این‌ها را شناخت، اما آن‌ها یوسف را بجا نیآوردند، در آن ملاقات اول به رخشان نکشید و آبرویشان را نبرد. آقا یکی دروغی به شما گفته، دروغش را فهمیدید که می‌خواهد یک پولی از شما بگیرد، حالا پول را به او نده ولی دروغش را هم به رخش نکش که آقا خیال می‌کنی سر من می‌توانی کلاه بگذاری؟ این آبرویش نرود این بعد یک جایی خودش متوجه می‌شود شما مردانگی کن! ۲- گفت خوب چه می‌خواهید؟ گندم، باشد گندم به شما می‌دهیم و گندم هم به آن‌ها داد. ۳- همان مقداری که می‌خواستند داد و کم نگذاشت. ۴- به مأمورهایش گفت پول‌هایشان را هم به آن‌ها برگردانید یک لطف بالاتر، من از حقوق خودم می‌دهم. ۵- گفت پول‌هایشان را هم جلوی چشمانشان برنگردانید که خجالت بکشند، یواشکی در بارهایشان بگذارید، وقتی کنعان رسیدند، بارها را خالی کردند دیدند اه... تمام این کیسه‌های پول لای این گندم‌ها جاسازی شده!

گفتند: پدر، این عزیز مصر عجب نازنین است، «هَذِهِ بَضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا»^۲ پول‌هایمان را هم به ما برگردانده، خیلی مرد است. یک وقت شما به یک نفر یک لطفی می‌کنی ولی آبرویش هم می‌رود، خجالت هم می‌کشد، یک کاری کنید، خجالت هم نکشد. معلوم است این یوسف بالا می‌رود، معلوم است خدا قصه گوی زندگی او می‌شود، معلوم است برای سوره

۱. یوسف، ۵۸.

۲. یوسف، ۶۵.

یوسف بعد از سی قرن ده میلیارد بودجه می‌گذارند تا فیلمش را درست کنند که می‌ارزد، ولی زندگی من که نمی‌ارزد؛ چون چیزی برای گفتن ندارم، هر جا یک خار به پایم رفته دو هزار فریاد کشیدم. یکی یک کلوخ انداخته، من پاسخش را با سنگ داده‌ام، یکی یک فحش به خودم داده من به جد و آبادش نثار کردم.

عزیز مصر به رغم برادران غیور زعر چاه برآمد به اوج چاه رسید
اگر بینی و دست از ترنج بشناسی روا بود که ملامت کنی زلیخا را

بیاییم امشب از زندگی این بانو - زینب کبری علیها السلام - درس جور دیگر دیدن، درس روابط محبت‌آمیز با بستگان، فامیل، برادر و خواهر داشتن و در آخر درس جوانمردی و مردانگی را از او بیاموزیم.

تشویق به جوانمردی

در یک نقلی دارد وقتی این کاروان غم زده به مدینه برمی‌گشت، نزدیکی‌های مدینه بی‌بی زینب کبری علیها السلام به این خانم‌هایی که در کاروان بودند - چون یزید ملعون وقتی خواست این‌ها را برگرداند، دستور داد که هر چه از این کاروان به غارت رفته به این‌ها برگردانید، جواهرات و زیورآلات را برگردانند - فرمود: اگر کسی چیزی قیمتی دارد بدهد، ما لازم داریم، همه خانم‌ها دستبند، گوشواره، انگشتر، النگو و هر چه داشتند دادند، در یک دستمالی جمع شد، این‌ها خیال می‌کردند مثلاً: مسکینی آمده، فقیری آمده حضرت می‌خواهد به او احسانی بکند. فرمود: این را به رئیس این کاروان بدهید که ما را برگردانده!

گفتند: بی‌بی جان چرا؟ فرمود: همین که در برگشت دیگر تازیانه به ما نزدند، دیگر دست‌های ما را نبستند، به ما توهین نکردند، دیگر سرهای عزیزان ما را جلو چشم ما نیاوردند و همین که ما را با یک احترامی آوردند، می‌خواهیم از ایشان تشکر کنیم.^۱

شب قدر

قال الله تبارك و تعالی: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ»^۱

مقدمه

شب قدر، شب بسیار مهمی است. در مکانی که قرار داریم یکی از مقدس‌ترین مکان‌های عالم است؛ چون روایت داریم حرم حضرت رضا علیه السلام «رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ»^۲ باغی از باغ‌های بهشت است. یا امام رضا ما هم به عشق زیارت شما آمده‌ایم، شما هم قول داده‌اید که هر کس به دیدن من بیاید، من هم به دیدنش می‌آیم.^۳ در ادبیات ما ایرانی‌ها رسم است که هر دیدی یک بازدیدی دارد و مطمئنیم که شما هم خواهید آمد اگرچه ما لایق این نیستیم که شما به بازدید ما تشریف بیاورید ولی شما اینقدر بزرگوار هستید و اینقدر کرمتان زیاد است که به بازدید ما می‌آید؛ البته این دید و بازدید هم معنایش این نیست که فقط بیاییم و هم‌دیگر را ببینیم، او بزرگتر از دیدن می‌آید، مثلاً: شما یک مشکلی داشته باشید، مشکل شما را حل می‌کند، گرفتاری داشته باشید، گرفتاری شما را برطرف می‌کند.

۱. دخان، ۳.

۲. «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا أَنَّهُ قَالَ إِنَّ يَحْرَاسَانَ لِبُعْثَةِ بَأْتِي عَلَيْهَا زَمَانٌ تَصِيرُ مُخْتَلَفَ الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ فَلَا يَزَالُ فَوْجٌ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَفَوْجٌ يَصْعَدُ إِلَى أَنْ يُنْفَخَ فِي الصُّورِ فَيَقِيلُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَآيَةُ بُعْثَةِ هَذِهِ قَالَتْ هِيَ بِأَرْضِ طُوسٍ فَبَيَّيْتُ وَاللَّهِ رَوْضَةً مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ مَنْ زَارَنِي فِي تِلْكَ الْبُقْعَةِ كَانَ كَمَنْ زَارَ رَسُولَ اللَّهِ ص وَكَتَبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَهُ ثَوَابَ أَلْفِ حَجَّةٍ مَبْرُورَةٍ وَ أَلْفِ عُمْرَةٍ مَقْبُولَةٍ وَ كُنْتُ أَنَا وَ آبَائِي شُفَعَاءَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۵۸۵؛ التهذيب، ج ۶، ص ۱۰۸؛ وسائل الشيعه، ج ۱۴، ص ۵۶۷).

۳. «عَنْ الرَّضَا أَنَّهُ قَالَ مَنْ زَارَنِي عَلَيَّ بَعْدَ دَارِي أْتَيْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ حَتَّى أُخَلِّصَهُ مِنْ أَهْوَالِهَا إِذَا تَطَايَرَتِ الْكُتُبُ بَيْنَنَا وَ شِسْالًا وَ عِنْدَ الصَّرَاطِ وَ عِنْدَ الْمِيزَانِ» (من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۵۸۴؛ بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۳۴؛ جامع الاخبار، ص ۳۱).

صله رحم

یک پرانتزی هم باز کنم این صله رحمی که ما در اسلام داریم، معنایش فقط دید و بازدید نیست، دید و بازدید کمترین مرحله صله رحم است. در روایت داریم که صله رحم کنید و از فقر نترسید؛ یعنی چه؟ یعنی اگر یک فامیلی دارید که مشکل مالی دارد تو برایش دست به جیب کن، نمی‌خواهد هر روز شام و ناهار خانه‌اش بروی، این تازه خودش هم چیزی ندارد تو هم می‌روی او باید یک چیزی هم قرض کند مرغ و پلو درست کند، جلوی جنابعالی بگذارد.

بله یک جور صله رحم هست که فقط به دید و بازدید است، مثلاً: پدر و مادری که اصلاً نیاز مالی ندارند و نه می‌خواهند جایی استخدام بشوند، نه پدر می‌خواهد زن بگیرد که بچه برایش خواستگاری برود، نه مادر می‌خواهد شوهر کند خودش همه چیز دارند، فقط چشم به انتظار این در هستند کی این در باز بشود پسر داخل بیاید، عروس بیاید، داماد بیاید، نوه‌ها بیایند.

آنجا حد صله رحم این است، اما اصل صله رحم این است که اگر یک گرهی در کار یک فامیلی افتاده، همان اندازه که از دست ما برمی‌آید برویم و آن گره را باز کنیم. حداقلش دید و بازدید است، حداقلش او به ما بدی کرد ما به او بدی نکنیم، اگر ما رفتیم و او نیامد دوباره ما برویم، نگوییم حالا که نیامدی ما هم دیگر نمی‌آییم. بعضی وقت‌ها مثلاً: ایام عید که دید و بازدید می‌روند، می‌بینی زنگ خانه عمو را می‌زند، می‌بیند نیستند، یک کاغذ می‌نویسد آنجا می‌اندازد که ما آمدیم شما نبودید خدا حافظ تا نوروز سال آینده، اه... شما آمدید خانه آقا را ببینید یا آمدید خودش را ببینید؟ آمدید تشریف نداشتند فردا بیایید، پس فردا بیایید، پس اون فردا بیایید.

امیدوارم حالا که یا امام رضا! به زیارت و پابوسی شما آمدیم، شما هم آنجایی که گره به کار ما می‌افتد، آنجایی که دستمان کوتاه می‌شود، آنجایی که یک اشاره شما هزار گره را باز می‌کند، آنجایی که یک نگاه شما هزار غم را برطرف می‌کند، شما هم آنجا ما را فراموش نفرمایید.

شب قدر؛ یعنی شب اندازه‌ها. اندازه را هم زبان ما معین نمی‌کند، مثلاً: شما ممکن است سه توپ پارچه به خیاطی ببرید، پارچه را که کسی نمی‌پوشد، باید لباس شود. قرآن می‌گوید: با ازدواج، لباس هم می‌شوید: «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ هُنَّ»^۱ خیلی از ازدواج‌ها که دارد به طلاق منجر می‌شود یا زندگی تلخی هست؛ چون این زن و شوهر سایز هم نیستند. آن خانم در اندازه خودش خانم خوب، محترم، متدین و پاکدامن است و این آقا هم در اندازه و سایز خودش پسر خوب و نازنینی است.

لباس هم که اندازه آدم نبود، تنگ بود آدم نمی‌تواند در آن کاری بکند، گشاد هم اگر بود زمین می‌خورد. در راه رفتن دیده‌اید گاهی کفش داداش کوچولویتان را پا می‌کنید دو قدم راه بروید نمی‌توانید مثل بعضی از این دختر خانم‌ها که در خیابان راه می‌روند، آدم خیال می‌کند این مانتوی آجی کوچولویش را پوشیده، اینقدر تنگ است که حد ندارد، خانم آخر چرا لباس سایز خودت را تنت نمی‌کنی؟ این چه وضعش است! شما خواهرها چرا چیزی به این‌ها نمی‌گویید؟! بگو خانم به نظرم این مانتو مال خواهر کوچکتان است؛ چون هم تنگ است و هم کوتاه، شما اگر مشکل پارچه دارید من پول می‌دهم یک پارچه بیشتری این بار ببرید به خیاط بدهید بدوزد. فرقی نمی‌کند بعضی از آقایان همین‌طورند، تی‌شرت می‌پوشند، همین‌طور راه می‌روند، نافشان پیدا است، لباسی تنگ و کوتاه، این لباس مال برادر کوچکت است، این چه وضعش است؟! لباس باید اندازه باشد. قرآن می‌فرماید: بهترین لباس، لباس تقواست: «وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ» پس این بحث هم بحث اندازه است.

قرآن کتاب اندازه‌ها

آقا یک کلمه، قرآن کتاب اندازه‌هاست: اندازه زندگی ما را مشخص می‌کند که چه اندازه‌ای باید بخندیم، چه اندازه باید گریه کنیم، چه اندازه باید محبت کنیم، چه اندازه باید اخم کنیم،

چه اندازه باید ایثار کنیم، چه اندازه باید بخوریم، چه اندازه باید ببینیم، چه اندازه باید بخوانیم، چه اندازه باید بیدار باشیم و...

اندازه‌ها و سایزها را مشخص می‌کند، آن وقت جالب است شب قدر هم شب اندازه‌هاست، شبی است بسیار رمز و رازآلود و خدا اسمش را شب قدر گذاشته، قرآن هم کتاب قدر است، کتاب اندازه‌هاست، قدر و منزلت آدم را بالا می‌برد؛ چون باید ظرف و مظروف با هم نسبت داشته باشند. شما یک آب جوش صد درجه را نمی‌توانید در یک ظرف پلاستیکی یک بار مصرف بریزید؛ چون وا می‌رود و پاره می‌شود.

چرا قرآن شب قدر نازل شده است؟

شما خواهرها وقتی که یک غذای خوشمزه درست می‌کنید و مهمان دارید، در هر ظرفی نمی‌ریزید و جلوی مهمان نمی‌برید، ظرفش هم باید یک ظرف باکلاسی باشد. «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ»^۱ خدا می‌گوید: ما این قرآن را در یک شب مبارکی نازل کردیم؛ چون این قرآن خودش یک کتاب مبارکی است، باید در یک ظرف مبارک نازل شود. این خیلی واضح است؛ یعنی دلیل این که چرا قرآن در شب قدر نازل شده؛ این است که قرآن کتاب قدر است.

الان همه مشکلات بشر به نظر شما چیست؟ یک کلمه‌اش همین است که بشر اندازه‌ها را به هم زده است؛ اندازه‌ای که در بیرون با رفقا می‌گوییم و می‌خندیم، در خانه با پدر و مادرمان سرسنگین هستیم، پدر خانه در بیرون با رفقاییش، همکارانش و دوستانش اهل بگو و بخند و شوخی و خوشرویی است، در خانه با زن و بچه‌اش شمر بن ذی الجوشن، این اندازه‌ها را به هم زده‌ایم.

آقا من سراغ دارم طرف در خانه با زنش دو کلمه خوشرویی ندارد، در اداره با آن خانم همکار دو ساعت می‌نشیند دل می‌دهد و قلوه می‌گیرد، شما سراغ ندارید؟ حالا بعداً بزرگتر

شدید پیدا می‌کنید، حالا فعلاً هنوز جا دارید از آن بزرگان مجلس بپرسید زیاد سراغ دارند. خدا شاهد است، آن اندازه باید آنجا مراعات شود ولی نمی‌شود. به اندازه‌های بزرگتر برویم، بعضی‌ها مثلاً نباید زیاد حرف بزنند، تا حرف می‌زنند همه چیز به هم می‌ریزد، مملکت آشوب می‌شود، می‌گویید شما اصلاً حرف نزن خواهش می‌کنم، شما حرف نزنی همه چیز آرام است. بعضی‌ها باید کمتر حرف بزنند، اندازه حرف زدنتان که به هم می‌خورد، اینگونه می‌شود هستی به هم می‌ریزد. شهردار یک محله‌ای یک کلمه می‌گوید، یک مرتبه فردا قیمت خانه‌ها دو برابر می‌شود. حافظ می‌گوید: اینقدر اندازه مهم است که اگر کسی کار خلاف هم می‌کند، باید به اندازه بکند.

صوفی ار باده به اندازه خورد، نوشش باد ورنه اندیشه این کار فراموشش باد

می‌گوید: عرق هم می‌خواهی بخوری، به اندازه بخور؛ یعنی اینقدر اندازه مهم است، این کار کار زشت است ولی ای کاش آن را هم به اندازه می‌خوردی که دیگر سر و صدا راه نمی‌انداختی.

عرض کردیم ما هستیم و خیاطی مثل خدا، حالا شب قدر می‌خواهد به اندازه ما همسر برای ما ببرد، به اندازه ما محبت، به اندازه ما سلامت، به اندازه ما مدرک علمی، به اندازه ما هر چیزی که نیاز داریم. یک خانواده‌ای بچه ندارد هی به خدا التماس می‌کند که خدایا! یک فرزند به ما عطا کن. حالا خدا می‌خواهد به اندازه این خانواده به او فرزند بدهد که گاهی هم مصلحت ما نیست، می‌گوید: نه شما باید همین‌طور بدون فرزند باشی.

خدا شاهد است حدود دو سه ماه قبل یک کسی به من زنگ زد، گفت: آقا من بیست سال بود ازواج کرده بودم، دارای فرزند نمی‌شدم، اینقدر به درگاه خدا نالیدم و التماس کردم، خدا را دو میلیون بار به پهلوی شکسته حضرت زهرا علیها السلام به فرق شکافته امیرالمؤمنین علیه السلام به دست بریده حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام قسم دادم - دیدید گاهی آدم گره به کارش می‌افتد که

گاهی هم چرت و پرت می‌گوید، مثلاً ای خدایی که به گاو، گوساله می‌دهی، به بز بزگاله می‌دهی، به ما هم یک فرزند عطا بفرما! اینگونه دعا می‌کنیم، بله وقتی تو از اول بچه را بزگاله دیدی، معلوم است چگونه با او برخورد می‌کنی - خودش می‌گفت: بعد بیست سال بالاخره یک مختصر فرزندی خدا به ما داد که الان بیست سالش است، گفت: فردا داریم دادگاه می‌رویم به خاطر این که من و مادرش و خانه‌اش را سه تایی می‌خواست به آتش بکشد. دیدی این اندازه زندگی‌ات نبود.

دو نوع درخواست از خداوند

من یک پранتزی باز کنم: ما دو جور خواسته از خدا داریم، این در ذهن مبارکتان تا آخر عمر حک شود، اصلاً این را یادداشت کنید خیلی مسأله مهمی است. یک سری تقاضاها هست که مطمئن مطمئن هستیم اگر خدا به ما بدهد به نفع ماست، هیچ ضرری در آن نیست مثل چی؟ مثل این که بنده یک اخلاق تندی دارم، می‌گویم: خدایا! تو حلم و صبوری و بردباری به من عطا بفرما تا من زود عصبانی نشوم، زود از کوره در بروم. یا انسانی که حسادت می‌ورزد؛ چون در روایت داریم، امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ»^۱ چطور یک مقدار هیزم در آتش بریزیم خاکسترش می‌کند؟ حسد ایمان آدم را همین طور خاکستر می‌کند. از خدا بخواهیم، همین جا از امام رضا علیه السلام التماس کنیم که یا امام رضا این حسادت را از دل ما بردار! این یک جور خواسته است که مطمئن هستیم بی‌برو برگرد برد کرده‌ام، هیچ مشکلی نیست.

اما یک سری خواسته‌ها است که نمی‌دانیم به نفع ماست یا به ضرر ماست: ۱- پولدار شدن؛ چون خیلی‌ها پولدار شدند، خدا را ول کردند، خیلی‌ها پولدار شدند، خودشان را گم کردند، پولدار شدند، پول جهنمی‌شان کرد. قارون پولدار بود، قرآن می‌گوید: آخرش هم زمین او و تمام

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۰۶؛ بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۴۴.

دارایی‌اش را بلعید، رانش زمین او را درون خودش کشید، اما جناب سلیمان علیه السلام هم پولدار بود که پولداری به نفعش بود؛ چون پول‌ها را در راه خدا خرج می‌کرد.

۲- بعضی از ازدواج‌ها، این دختر را دوست دارید، می‌گویید یا امام رضا همین را من می‌خواهم، نه، این کم عقلی است بگو یا امام رضا این حالا مهرش به دل ما افتاده، دست خودمان هم نبود، اگر این به نفع ما هست، اگر ما در کنار هم، سایز و اندازه و لباس هم می‌شویم شما یک طوری محبت ما را در دل او و خانواده او هم بینداز که این‌ها جواب مثبت بدهند، اما اگر سایز هم نیستیم مهرش را از دلم بیرون کن.

شما اگر در دادگاه‌های خانواده بروید متوجه می‌شوید اینقدر دارند از هم طلاق می‌گیرند که دو هزار بار بیشتر از شما عاشق سینه چاک هم بودند، بعد از یک سال یا دو سال زندگی مشترک الان به تنفر رسیده‌اند، پسر از اتاق بیرون می‌رود، دختر می‌گوید دیو چو بیرون رود فرشته درآید. می‌گویی شما که دنبالش بودی؟ می‌گوید: من اشتباه کردم و نفهمیدم. فراوان من دیده‌ام، خدا شاهد است همین الان که دارم با شما صحبت می‌کنم، پنج روز پیش یک زوجی که خودشان هر دو شیفته و عاشق هم بودند که من واسطه ازدواج آن‌ها بودم، سر جلسه عقد چون وکیل تام الاختیار بودم، گفتم: بین پسر جان تو یک مقدار بداخلاقی، من تو را می‌شناسم، با تو یک سلام و علیکی دارم، تو این اخلاق را باید درست کنی، به خانواده عروس گفتم: این آقا بداخلاق است، به من گفتید من هم باید واقعیتش را بگویم.

گفتند: نه حاج آقا این پسر مثل دسته گل می‌ماند، بله آدم در مجلس عقدش مثل دسته گل می‌نشیند، آنجا که بداخلاقی نمی‌کند. پسر هم یک مقدار چپ‌چپ نگاه کرد که بیا، ما چه کسی را وکیل کرده‌ایم. یک سال و نیم از این زندگی گذشته، نگذشته، دختر بلند شد منزل ما آمد شروع کرد به گریه کردن که من دیگر از دست این آقا خسته شدم، دارم به تنفر می‌رسم. گفتم: یادت هست که شب عقد پدر و مادرت هم بودند، آن پسر هم بود، چه گفتم؟ گفت:

خوب ما خیال نمی‌کردیم که بد اخلاق باشد. گفتم:ها! من امروز را می‌دیدم، شماها در اوج احساسات کودکی، نوجوانی و جوانیتان بودید؛ پس بگوییم:

خدایا یا مرادم را بده یا فارغم کن از مراد

مولوی چه قشنگ می‌گوید: بیاییم محبت را از دلمان بگیریم، می‌گوید: من فقط همین را می‌خواهم، این که نشد، دیگر هیچ کس را نمی‌خواهم. این از آن دعاهای بسیار نابخردانه ماست. من حتماً باید این دکترا را بگیرم، نه خیلی‌ها دکترا گرفته‌اند و بیچاره شده‌اند. ۳- دانشگاه رفتن، خیلی‌ها در فلان دانشگاه رفتند، به هرزگی کشیده شدند و به اعتیاد کشیده شدند. برای خدا هم تعیین تکلیف نکنیم، بگوییم خوب چه می‌شود خدا همین را به ما بدهد، زندگی ما را هم شیرین کند یک دو واحد روانشناسی برای خدا بگذاریم، بگوییم خدایا! من خودم یادت می‌دهم چکار کنی، شما فقط این خواسته من را بده. بابا می‌گوید: جوانم! موتور برایت خوب نیست، می‌گوید: نه من موتور می‌خواهم، خُب موتور می‌خری، بعد با موتور زیر شتر می‌روی، دست و بال و گردن شکسته خانه می‌آیی. مولوی یک جایی می‌گوید:

بس دعاها کان زیان است و هلاک وز کرم می‌نشنود یزدان پاک

خیلی دعا هست ما می‌خواهیم و خیال هم می‌کنیم خوب است ولی خدا چون دوستان دارد، آینده ما را می‌داند و به ما محبت دارد، مستجاب نمی‌کند؛ چون می‌داند اگر مستجاب شد من مشکل پیدا می‌کنم. بچه دوست دارد شیرینی و شکلات بخورد؛ چون ذائقه‌اش شیرین است. پدر و مادری که می‌دانند برای این بچه خوب نیست، نمی‌گذارند او بخورد، از دستش می‌گیرند و از دسترسش خارج می‌کنند، بچه ناراحت می‌شود و گریه می‌کند.

عیدی که بچه عید نوروز، عید غدیر یا عیدهای دیگر از عمو، خاله، عمه و ... می‌گیرد این عیدی برای بچه است یا برای بابای بچه؟ نه مال بابای بچه است و نه مال مادر بچه است؛ بلکه مال خود بچه است؛ منتها بچه حق ندارد این را بگیرد و به بازار ببرد و هر چه دلش

خواست بخرد. بابایش می‌تواند پول را بگیرد و بگوید به تو نمی‌دهم، بچه می‌گوید: پول من است بده، می‌گوید: نه باباجان من این پول را برایت پس‌انداز می‌کنم، بعد که بزرگ شدی، هجده ساله شدی به تو می‌دهم.

بچه الان نمی‌فهمد پس‌انداز یعنی چه؟ گریه می‌کند و داد می‌زند و گاهی توهین می‌کند: بابای بد. به ویژه که بیرون می‌رود می‌بیند یک بچه دیگر قلمبه پول‌های عیدی در جیبش است همین‌طوری فرت و فرت خرج می‌کند و می‌گوید: این پول‌های عیدی‌ام است، او می‌گوید: این بابای من بابای بدی است به بابایش توهین می‌کند، مثل بعضی از جوان‌ها که یک رفیق ناباب می‌گوید: من آزادم، من در اتاق خودم مادرم هم حق ندارد بدون اجازه وارد شود حتی پدر من حق ندارد به اتاق من بیاید. دیگری می‌گوید جدی می‌گویی؟ می‌گوید: پس ما در قفس داریم زندگی می‌کنیم بابای من همین‌طوری بی‌اجازه در اتاق مرا باز می‌کند و داخل می‌آید، بابا، من بزرگ شده‌ام اجازه بگیر! نخیر من پدرت هستم بدون اجازه می‌توانم بیایم. خوب من شاید تنبون پایم نباشد، غلط می‌کنی در اتاق بدون تنبون می‌خوابی، پسر بی‌ادب! پدر بدون اجازه می‌تواند وارد اتاق شود، باید هم بشود؛ چون در تنهایی شیطان به سراغت می‌آید، من پدرت هستم، دوستت دارم، پسر، دخترم! آن رفیق ناباب، وسوسه‌های ابلیسی است.

ای بسا ابلیس آدم روی هست پس به هر دستی نباید داد دست

خدا می‌گوید: من این دعایت را مستجاب کردم ولی فعلاً برایت در حساب گذاشته‌ام. کی بچه می‌فهمد حساب پس‌انداز چیست؟ وقتی که هجده سالش شد، چیست زمانی که در بانک دو میلیون تومان پول دارد حالا اگر بابا از دنیا رفت، می‌گوید: بابا خدا رحمتت کند، حالا می‌فهمم حساب پس‌انداز یعنی چه، حالا می‌فهمم آن روزها چه خوب کاری کردی، پول‌ها را ندادی من بروم همه را از بین ببرم، مرا ببخش اگر جسارت کردم.

چه کسانی دوستان دارند؟

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: یک فرمول به شما بدهم که چه کسی دوستان دارد و چه کسی دشمنان است! «مَنْ أَحَبَّكَ نَهَاكَ»^۱ می‌خواهید ببینید چه کسی بیشتر دوستان دارد؟ آن کسی که بیشتر به شما می‌گوید نه. این کار را نکن، این جا نرو، این لباس را نپوش، این غذا را نخور، این فیلم را نبین و با این رفیق دوست نشو!

پس بدان این اصل را ای اصل جو هر که را دردیست او برده است بو

مثالی بزنم: مادری که بچهاش بیرون رفته تا با رفقاییش دنبال یللی تللی و بازی فوتبال که ممکن است هزار بلا هم سرش بیاورند، سیگاریش هم بکنند، سی‌دی ناجور هم به او بدهند، زمینش هم بزنند، موبایلش را هم بدزدند یک مرتبه این بچه وسط بازی تشنه می‌شود خوب سر زمین که حالا باید به خانه بیاید، خانه آن‌ها هم مثلاً دویست متر آن طرف‌تر است به خانه می‌آید و می‌گوید مامان آب بده!

مامان هم در آشپزخانه می‌شنود و خودش را به کری می‌زند. مامان می‌گوید: بچه‌ام به خانه آمد، حالا جوابش را نمی‌دهم یک مقدار بیشتر بایستد؛ بلکه یک خورده دیر کند تا رفقاییش بروند گورشان را گم کنند. بچه‌هی بلندتر داد می‌زند مامان، کری مامان؟ اصلاً مادر خودش را به کری می‌زند، بچه اول یک تشر می‌زند که نمی‌شنوی صدایت می‌کنم؟ خوب بگو حالا چه شده؟ مامان جان قربانت بروم، می‌گوید آب بده، آب؟ چشم فدای بچه‌ام بشوم، می‌رود آب بیاورد دوباره یک ربع معطل می‌کند بلکه این بیشتر پاییند خانه بشود. ای خدا چه طور می‌شود ما را پاییند خودت کنی؟

۱ . «قَالَ عَلَى عليه السلام مَنْ أَحَبَّكَ نَهَاكَ وَمَنْ أَبْغَضَكَ أَعْرَاكَ» کسی که دوست دارد تو را از گناه باز می‌دارد و کسی که دشمن توست تو را به گناه وامی‌دارد. (بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۹۰؛ أعلام الدین، ص ۱۸۷؛ کنز الفوائد، ج ۱، ص ۲۷۹).

شناختن دوست و دشمن در گرفتاری‌ها

مولوی می‌گوید: وقتی انسان بیمار می‌شود از همه بیزار می‌شود جز خدا، آنجا استغفار می‌کند که خدایا خطا کردم، به یاد مرگ می‌افتد، بعد رفقایش را می‌شناسد، آنهایی که رفیق بند کیف هستند، آنهایی که می‌آیند به آدم سر می‌زنند، آنهایی که مریض شدی، دیگر مجلسشان را نمی‌توانی گرم بکنی، دیگر بازارشان بدون شما سکه نیست رهایت می‌کنند. می‌گوید: دیدی این بیماری چقدر خوب است؟!

من برادر و خواهر سراغ دارم که برادر روی تخت بیمارستان خوابیده، خواهر به عیادت از او نرفته، آن وقت بلند می‌شود به حرم حضرت معصومه علیها السلام زیارت می‌رود! محال است این زیارت قبول بشود. حضرت معصومه علیها السلام به تو می‌گوید من از مدینه حرکت کردم با وسایل تردد آن روز، یک زن، با آن همه خطر بیایم برادرم را در خراسان زیارت کنم، تو برادرت در شهرت مریض شده، روی تخت بیمارستان نرفتی عیادتش، می‌خواهی زیارت من بیایی؟! محال است من زیارت تو را جواب بدهم برو اول برادرت را خوشحال کن!

بحث ما چه بود؟ بحث اندازه‌ها، پس این هم بخش سوم دعاهاست که گاهی خدا به یک مصلحتی که نمی‌دانیم این اجابتش را در حساب پس‌اندازمان می‌گذارد. یک دلیل تأخیرش هم همین است. روایت دارد که خدا گاهی از صدای بنده خوشش می‌آید، می‌داند که بدهد دیگر می‌رود. آب را که خورد دیگر بلند می‌شود بیرون می‌رود. فعلاً حالا که گرفتار تشنگی است و در این خانه باید به او آب داد مادر هی معطلش می‌کند، هی با او بازی می‌کند، هی در لیوان آب گرم می‌ریزد، بچه می‌گوید این چه آبی است؟ مادر می‌گوید: بیخشید مادر، حواسم نبود الان می‌روم آب یخچالی می‌آورم، البته مادرهایی که زیرک و فهمیده‌اند ها و آلا هر مادری هم این‌ها را نمی‌فهمد.

چند دقیقه دیگر وقت نداریم من آن موضوع را با این آیات اول سوره دخان ترجمه کنم. خدا

می‌فرماید: ما این قرآن را در شب مبارکی نازل کردیم، کتاب اندازه‌ها در شب اندازه‌گیری، «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ»^۱ در این شب اندازه‌ها معلوم می‌شود که شما آن یک توپ پارچه را که به خیاط دادید، خیاط حالا باید به اندازه شما برش بزند. سر پارچه را از ته پارچه، قسمت آستینش را از بالاتنه‌اش، پاچه شلوارش را از کمرش و... باید جدا کند. خدا در این شب قدر مشخص می‌کند که باید از دنیا برود، او را از دنیا جدا کند. «أَمْرٍ حَكِيمٍ» می‌پرسند حاج آقا ما حرم می‌آییم کجای حرم بنشینیم؟ آنجایی که کمتر مزاحم مردم می‌شوید آنجا ثوابش بیشتر است.

در مسجد النبی یک آقای از من پرسید کجای مسجد النبی ثوابش بیشتر است آنجا بنشینم؟ گفتیم: همین عقب‌ها! دیر که می‌آیی همین عقب‌ها بنشین جلو نرو؛ چون باید صد نفر را اذیت کنی تا جلو بروی؛ بله کنار ضریح مطهر، آنجا منبع نور، حرارت و انرژی است. شما وقتی زمستان سردتان است کجا می‌نشینید؟ کنار بخاری، منتها به شرط این که زود بیایی و مزاحمت ایجاد نکنی. بعضی از این خواهرها خدا خیرشان بدهد می‌خواهند کنار ضریح بروند، چادر به کمرشان می‌بندند انگار می‌خواهند به جنگ امام رضا علیه السلام بروند، از سرو کول هم بالا می‌روند. اینگونه نیست، شما علمای بزرگ را ببینید اصلاً جلو نمی‌روند با ادب همان کنار می‌ایستند یک زیارتی می‌کنند. مگر برای حضرت ثامن فرق می‌کند که کسی جلو باشد؟! حضرت ثامن نگاه می‌کند که چه کسی مؤدب‌تر است، چه کسی پاک‌تر است و چه کسی بیشتر مراعات می‌کند به او بیشتر توجه می‌کند.

هر کس جلوتر بیاید، امام رضا علیه السلام مگر دستش کوتاه است؟! اینگونه نیست، این خیلی نگاه کودکانه و نگاه نابخردانه است «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ»^۲ آقا ما سه تا کفش داریم کدام

۱. دخان، ۴.

۲. دخان، ۴.

را می‌پوشیم؟ ببین چه مهمانی‌ای می‌خواهی بروی، اگر بقیه، آدم‌هایی نیستند که خیلی سر و وضعی داشته باشند آن کفش گران قیمتت را نپوش، دل این‌ها می‌سوزد این یک امر حکیم است. خانم شما همسر تان سه تا سرویس جواهر چند میلیونی برایتان خریده، در این مهمانی که می‌خواهی بروی این‌ها آنقدری سر و وضع ندارند، آن سرویس گران قیمت را آویزان نکن! این‌ها ناراحت می‌شوند، این‌ها آه می‌کشند، این یک امر حکیم است.

اما نه، یک مهمانی که همه بالاخره دستشان به دهنشان می‌رسد اشکال ندارد آنجا هر چقدر که می‌خواهی جواهرات ببر! خدا هم می‌گوید: ما اندازه‌های حکمت‌آمیز را در این شب تعیین می‌کنیم؛ «أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ»^۱ این هم یک مسأله‌ای است که فقط مال ماست، هیچ کس نمی‌تواند این اندازه‌ها را در عالم تعیین کند. ما هستیم که این اندازه‌ها را تعیین می‌کنیم به قول حافظ:

وصالتش نه به کوشش دهند هر قدر ای دل که توانی بکوش

تو تلاشت را بکن، ولی خیال نکن با تلاش خودت به همه چیز می‌رسی، تو امشب که شب قدر است بیا اشک‌هایت را بریز، التماس را بکن، درخواستت را بکن بقیه‌اش با خدا.

احیای شب قدر چرا؟

سؤال: ای خدا چرا این اندازه‌ها را این طور درست می‌کنی، چرا ما را آن شب تا صبح به درگاهت کشاندی تا زاری کنیم؟ «رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ» چون دوستان دارم، چون می‌بینم شما زندگی‌تان را کاریکاتوری کردید، اندازه‌ها را به هم زدید، اندازه‌ها را هم که به هم زدید، خودتان به هم می‌خورید. اگر کسی پشت ماشین پراید بنشیند، صد و چهل تا برود، این ماشین بیش از ۱۲۰ بوق می‌زند؛ یعنی تو الان داری خارج از اندازه رانندگی می‌کنی، عزیز من در مرز خطری!

هر لحظه ممکن است تصادف کنی! من چون دوستت دارم یک مرتبه، یک مانعی سر راهت می‌گذارم تا مجبور شوی یک جایی ترمز کنی. خداوند می‌فرماید: «رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^۱ هم خوب می‌شنوم، کسی خیال نکند در شلوغی‌ها صدایش را نمی‌شنوم و هم خوب به اندازه‌های زندگی‌تان آگاهم.

دو راهکار: ۱- این که بدانم چگونه این اندازه‌ها را به هم ریختم، چه خلاف‌هایی کرده‌ام، بدانم یک ساختمانی دارم درست می‌کنم، می‌خواهم هزار تن بار روی این پی بگذارم، این ساختمان به اندازه کشش دویست کیلو هم ظرفیت ندارد، مقاومت مصالح که در مهندسی و سازه‌ها حساب می‌کنند خراب می‌شود، بار را روی این ساختمان بگذارم زلزله می‌آید. من بدانم با خودم اول چه کرده‌ام، با همسرم، با فرزندانم، با پدرم، با مادرم، با همسایه‌ام، با همکارم، با همراهم، با استادم، با شاگردم و... چه کردم!

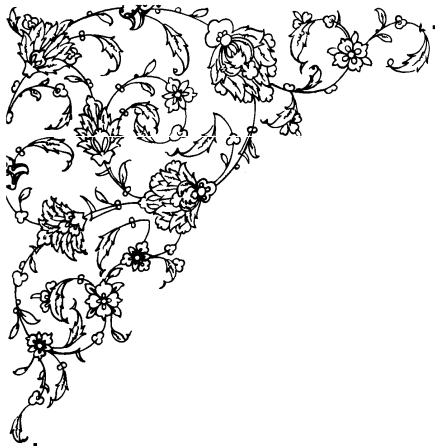
پدر و مادری که می‌آیند، من سر بچه شانس نیاوردم، نه! تو در تربیت بچه‌ات شانس نیاوردی. تو باید بگویی خدایا! «الهی العفو» تو مرا ببخش! من نتوانستم این بچه را درست تربیت کنم، من خطا کردم، من در تربیت او اشتباه کردم، من آنجایی که باید تحمل می‌کردم، آنجایی که باید این مقدار پول در نمی‌آوردم، کمتر پول در می‌آوردم، بیشتر سر زن و بچه‌ام بودم، من خیال می‌کردم هی پول در بیاورم، ماشین ژانم پراید بشود، پراید پژو بشود، پژویم پاجیرو بشود، این بهترین زندگیست! حالا فهمیدم پاجیرو به دست آورده‌ام پایه زندگی‌ام شل شده، پسرم معتاد شده، دخترم هرزه و خیابانی شده، من اشتباه کردم. این که گفتند شب قدر هر لحظه بهترین ذکرش استغفار است، چرا؟ یعنی من بفهمم که اشتباه کردم «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ» نه این که فقط زبانم به این ذکر بچرخد، نه، با هر یک «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ» یک عدد از اشتباهاتم را به یاد بیاورم.

۲- باور کنم که این اندازه‌ها را خداوند می‌تواند درست کند! خط کش دست خودت است، شاغول دست خودت است. حالا التماس کنم به آن کسی که «أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ»^۱ فقط ما هستیم که می‌توانیم اندازه‌های زندگی را تعیین کنیم.

خیال نکن آقای پاؤلف، آقای پیازه، آقای فروید، آقای آبراهام مزلو، فلان روان شناس، فلان حقوقدان، فلان جامعه شناس و آن طرف آبی می‌تواند تعیین کند، نه، آن‌ها هم اگر خیلی لالایی بلد بودند، خودشان خوابشان می‌برد.

این دو چیز را که بفهمیم شب قدرمان قدر می‌شود و قدر می‌بینیم و بر صدر خواهیم نشست. اندازه‌هایمان درست می‌شود، بالانس می‌شویم و سایزمان را به دست می‌آوریم، آن وقت همسایه امام رضا علیه السلام می‌شویم. «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَامِنُ الْحُجَّجِ» سلام بر شما ای امام مهربان، امامی که بالاخره همه ما را با همه خطاهایمان دوباره پذیرفتی، دوباره راهمان دادید! به قول آن دوستان که گفت: رحمت این امام رئوف بلا تشبیه مثل این سقاخانه اسماعیل طلایی است که با این شیرهای الکترونیک، دستت که زیر این شیر دراز می‌شود، دست خالی برت نمی‌گرداند، دگر نگاهت نمی‌کند این دست کثیف است، تمیز است، شیعه است، سنی است، بزرگ است، کوچک است، زن است، مرد است، عالم است، جاهل است، هر دستی به سمت این رحمت دراز شد حتماً دست خالی بر نمی‌گردد.

خدایا! یک دعا می‌کنیم در حرم امام رئوف و مهربان هستیم، تو را به حق این انسان‌های پاک! اندازه‌های زندگی ما را آنچنان که شایسته کرم توست و آنچنان که به نفع و خیر ما هست، همان طور برای ما رقم بزن و ما را راضی به تقدیرات خودت بفرما!



سخنرانی‌های

آیت الله هادوی



اثبات امامت از آیات قرآن

قَالَ الرضا عليه السلام: «كَانَ أَبِي عليه السلام إِذَا دَخَلَ شَهْرَ الْمُحَرَّمِ لَا يُرَى ضَاحِكًا وَكَانَتْ أَلْكُ أَبَهُ تَغْلِبُ عَلَيْهِ حَتَّى تَمُضِيَ عَشْرَةُ أَيَّامٍ فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْعَاشِرِ كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمَ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَحُزْنِهِ وَبُكَائِهِ وَ يَقُولُ هُوَ الْيَوْمَ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ»^۱

مقدمه

امام رضا عليه السلام فرمود: از آغاز این ماه آثار حزن و اندوه در چهره پدر بزرگوارم امام کاظم عليه السلام آشکار می‌شد و روز به روز که به عاشورا نزدیک‌تر می‌شد، این آثار افزایش پیدا می‌کرد و روز عاشورا به اوج خود می‌رسید. داستان امام حسین عليه السلام داستانی است که هر انسانی که از مسیر انسانیت منحرف نشده باشد، اگر با آن برخورد کند عاطفه او تحریک خواهد شد. مظلومیت امام حسین عليه السلام و خاندان بزرگوارشان در داستان کربلا دل هر انسان آزاده‌ای را به درد می‌آورد، اما وراء این اشک‌ها که برای امام حسین عليه السلام ریخته می‌شود ائمه عليهم السلام به دنبال معرفتی بودند که پیروانشان نسبت به جایگاه و نقش آن‌ها می‌بایست داشته باشند.

امروز حوادث مختلفی باعث شده که توجه به مکتب اهل بیت عليهم السلام به صورت یک مسأله عمومی در جهان دربیاید. در سال‌های اخیر پرسش عمومی مسلمانان در صحنه حج، پرسش از حقیقت مکتب تشیع، پرسش از حقیقت مکتب اهل بیت عليهم السلام است؛ نه فقط در بین کشورهای

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۵۰۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۳؛ الأملی للصدوق، ص ۱۲۸.

اسلامی؛ بلکه در بین سایر کشورها و پیروان سایر ادیان و مذاهب هم این مسأله به صورت جدی مطرح است که یک فرصت استثنایی برای پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام است که این مکتب را به جهان معرفی کنند.

بیش از هر زمان دیگری ضرورت دارد که پیروان این مکتب با این مکتب و حقیقت این مکتب آشنا شوند و در مقابل شبهاتی که دشمنان مکتب اهل بیت علیهم السلام هر روز از طریق ابزارهای گوناگون و رسانه‌های مختلف این شبهات را در سطح جهان گسترش می‌دهند پاسخگو باشند. گاهی از اوقات علی‌رغم عشق و عاطفه‌ای که ما به اهل بیت علیهم السلام داریم، ممکن است از برخی از اصول مکتب اهل بیت علیهم السلام بی‌خبر، یا کم‌اطلاع و یا غافل باشیم که لازم است اگر غفلتی است زوده شود و اگر جهالتی است رفع شود تا نگاه ما نسبت به این مکتب نگاهی عمیق‌تر، بینش ما بینشی گسترده‌تر و توان ما در پاسخگویی به شبهات در قبال این مکتب توانی بیشتر باشد.

اگر ما به امام حسین علیه السلام عشق می‌ورزیم، اگر امام حسین علیه السلام برای ما الگوست از آن جهت است که از نگاه ما آن بزرگوار امتداد وجودی نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم است. رسالت الهی در وجود نازنین نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم به نهایت رسید و بعد از آن بزرگوار مجالی برای نبوت دیگری نیست، اما ادامه راه آن حضرت در امامت تجلی پیدا کرد، و این مسأله‌ای است که ما باید یک مقدر دقیق‌تر و عمیق‌تر به آن توجه کنیم؛ برای پی بردن به عمق اندیشه امامت باید نگاهی دوباره به قرآن بیندازیم که به تعبیر برخی از بزرگان اهل معرفت تجلی و نمود همه علم الهی است که در ذیل آیه شریفه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»^۱ فرموده‌اند که این ضمیر «أَنْزَلْنَاهُ» به ذات اقدس الهی رجوع می‌کند و چون ذات حضرت حق عین علم اوست این تنزل علم الهی است؛ بنابراین قرآن تجلی و نمود همه علم الهی است که در پایین‌ترین مرتبه، در دسترس افراد

عادی قرار می‌گیرد؛ به همین دلیل در مراتب نزول قرآن قبل از نزول قرآن به شکل این کلمات و به شکل این خطوط، قابل دسترس برای عموم نبود. در مراتب بالاتر قرآن بر قلب انسان کامل؛ یعنی نبی مکرم اسلام ﷺ نازل شد.

ائمه علیهم‌السلام بنا بر آنچه که در آیات قرآن هست کسانی هستند که به تأویل قرآن علم دارند و دانش آن‌ها نسبت به قرآن دانش قبل از الفاظ است، در حالی که دانش ما نسبت به قرآن دانش بعد از الفاظ است. ما از روی الفاظ قرآن، پی به معانی قرآن می‌بریم اما اهل بیت علیهم‌السلام از حقایق و ریشه‌هایی که به تعبیر علامه طباطبایی (رحمة الله علیه) منشأ و مصدر آیاتند؛ آگاهند و تأویل قرآن؛ یعنی آنچه که قرآن از آن نشأت می‌گیرد و اصل و ریشه آن هست را می‌دانند.

آیات قرآن درباره امامت

قرآن کریم که نمود و نماد علم الهی است به مسأله امامت به اشکال مختلف از زوایای مختلف پرداخته که بعضی از این زوایا بیشتر مورد توجه قرار گرفته، مثلاً: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»^۱ که در جریان غدیر نازل شد. زمانی که نبی مکرم اسلام ﷺ علی بن ابیطالب علیه‌السلام را به عنوان جانشین خودشان معرفی کردند. اما برخی از آیات قرآن هست که به شکلی ظریف مسأله امامت و اساس اندیشه تشیع را مطرح کرده و شاید کمتر مورد توجه قرار گرفته و اگر آثار شیعی و آثار پیروان سایر مذاهب اسلامی را نگاه کنیم کمتر این بحث در آن‌ها دیده شده یا به تعبیر دیگر اصلاً دیده نشده است.

اگر ما به قرآن مراجعه کنیم، قرآن در مورد انبیاء، عبارتی را به اشکال مختلف با تعابیر گوناگون مکرر در آیات مختلف در سوره‌های متفاوت تکرار کرده، و آن تعبیر این است که «وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۲ به مردم بگویند که ما از

۱. مائده، ۳.

۲. شعراء، ۱۰۹.

شما اجری نمی‌خواهیم؛ چون اجر ما با خداست. تنها یک مورد استثناء وجود دارد که همه ما با آن آیه آشنا هستیم؛ البته با این رویکردی که خواهیم گفت شاید کمتر با آن آشنا باشیم. تنها یک پیامبر هست که این خطاب در مواجهه با او تفاوت پیدا کرده است، همان آیه شریفه‌ای که همه شنیده‌ایم و در مقام بیان بحث امامت به آن اشاره می‌کنیم: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»^۱ اما آیا این سؤال را از خودمان پرسیدیم که چرا در بین همه انبیاء تنها نبی خاتم ص هست که به او چنین امری شده و از او خواسته شده که از پیروانش مطالبه اجر کند در حالی که سایر انبیاء نهی شده‌اند؟ اگر مفهوم «الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» روشن شود خواهیم دید که این ویژگی‌ای است که مربوط به دیانت خاتم است. خاتمیت نبی اکرم ص باعث شده که او با سایر انبیاء در این داستان متفاوت باشد. تفسیری که معمولاً ما از «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» می‌کنیم چه به عنوان شیعه پیرو مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و چه بسیاری از پیروان سایر مذاهب اسلامی این است که خداوند تبارک و تعالی در این آیه در مقابل خدمتی که نبی خاتم ص به انسان‌ها کرده است از حضرت خواسته است که به مردم بگو که در ازای این خدمتی که من کردم، شما باید اجری به من بدهید و اجر شما مودت قربای من هست، شما باید کسانی را که با من نسبتی دارند دوست داشته باشید.

این تفسیری است که در آثار شیعه و در آثار اهل سنت مکرر شما می‌بینید؛ البته گاهی قربای پیغمبر ص آنچنان گسترده می‌شود مثل کلامی که ابن عربی در فتوحات دارد که شامل همه خاندان پیغمبر حتی کسانی که با واسطه زیاد به پیغمبر نسبت دارند می‌شود؛ یعنی به تعبیر ما همه سادات را در بر می‌گیرد و گاهی محدودتر قربای پیغمبر؛ یعنی فامیل نزدیک پیغمبر که شامل زنان پیغمبر و فرزندان پیغمبر می‌شود و گاهی تفسیر خاصی که شیعه دربارهٔ قربی ارائه می‌کند، برخی از خاندان پیغمبر هستند، اما تمام این تفاسیر در یک نکته با هم مشترکند و آن

نکته این است که این اجری است که ما باید به پیغمبر ﷺ در ازای خدمتی که به ما کرده، بدهیم.

این نگاه به آیه در واقع آیه را تنزل می‌دهد در حد یک عاطفه و احساس فقط، نتیجه‌اش این می‌شود که سال‌های سال بین شیعه و سنی درگیری بوده که «المَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى»؛ یعنی خاندان پیغمبر را دوست داشته باشید. دوست داشتن چه ربطی به پیروی کردن و الگو قرار دادن دارد؟ هفده سال پیش یا بیشتر در نماز جمعه بانکوک صحبت می‌کردم همین آیه را مطرح کردم و گفتم مودت اینجا به معنای تبعیت و پیروی است. یک استاد مصری که در جلسه نماز جمعه شرکت کرده بود بعد از جلسه آمد اعتراض کرد که شما شیعه‌ها اهل تأویل هستید، مودت کجا به معنای پیروی و تبعیت است؟ مودت؛ یعنی دوست داشتن. این تبعیت را شما از کجا می‌آورید؟ شما اگر به آثار شیعه و بحث‌هایی که در اثبات کلمه مودت کرده‌اند مراجعه کنید مشاهده می‌کنید که این سؤال را مورد بحث قرار داده‌اند که مقتضی تبعیت هست یا نه؟ ولی اگر ما به خود قرآن برگردیم، قرآن بیاناتی دارد که توضیح می‌دهد که اصلاً این تفسیر از آیه تفسیر درستی نیست «المَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى» اجری نیست که به خاطر خدمت پیغمبر ﷺ ما به آن حضرت بدهیم که اگر چنین بود خوب جا داشت مشابه این آیه در مورد انبیاء دیگر هم نازل می‌شد. حضرت عیسیٰ ﷺ مادری دارد با آن بزرگواری، با آن شخصیت که در قرآن آنچنان مورد مدح و ستایش است ولی نداریم که «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ اجْرَى إِلَّا الْمَوَدَّةَ امِّي» مثلاً حضرت عیسیٰ مأمور شده باشد از پیروانش مودت مادرش را بخواهد با همه آن منزلتی که مریم ﷺ دارد که در قرآن مدح شده؛ بنابراین مسأله باید چیز دیگری باشد که خداوند تبارک و تعالی در قرآن جواب می‌فرماید: «قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ» من که از شما خواسته‌ام این اجر برای من نیست «إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ»^۱ شعار

پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله مانند سایر انبیاء این است که اجر من با خداست «إِنْ أُجِرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ» پس این اجر چیست؟ «قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ»؛ یعنی آن اجری که من خواسته‌ام به نفع شماست. چطور به نفع ما است؟ قرآن جواب می‌دهد: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا»^۱ این سه تا آیه را شما کجا کنار هم دیدید؟ این سه تا آیه در سه تا سوره متفاوت است اما در دعای ندبه این سه تا آیه کنار هم ذکر شده است. این آیه اخیر که عرض کردم پاسخ به آن سوآلی است که چه نفعی برای ما دارد؟ خداوند می‌فرماید: بگو «مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ» تأکید بر نفی است؛ یعنی من هیچ گونه اجری از شما نمی‌خواهم «إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» مگر آن کسی که می‌خواهد راهی به سوی خداوند تبارک و تعالی پیدا بکند. این سه تا آیه را کنار هم بگذارید خوب دقت کنید! آیه اول، فرمود: من از شما اجر نمی‌خواهم الا دوست داشتن قربای من، آیه دوم، فرمود: به نفع شماست و آیه سوم، فرمود: من هیچ گونه اجری نمی‌خواهم مگر آن کسی که می‌خواهد راه به سوی خدا پیدا کند.

آمدن آیات ولایت در دعای ندبه

سه تا آیه را کنار هم بگذاریم همانطور که در دعای ندبه گذاشته و ما دعا را مکرر خوانده‌ایم اما شاید این نکته را توجه نکرده‌ایم که این سه تا آیه کنار هم یک معنای خاصی دارد. و آن این است: «المودة في القربى سبيل الى الله» است «مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» آن کسی که می‌خواهد راهی به سوی خدا پیدا کند راهش این است «المودة في القربى» به همین دلیل «فَهُوَ لَكُمْ» به نفع ماست نه برای پیغمبر صلی الله علیه و آله بنابراین اگر «المودة في القربى» طبق خود قرآن «سبيل الى الله» است باید این راه را انسان در عمل، در عقیده و نظر تابعش باشد و بر طبق آن عمل کند. در این بحثی که من می‌کنم به خصوص دوستانی که با شبهات درگیرند و برخی از

مخالفین مکتب اهل بیت علیهم‌السلام دائم به پاسخ‌های ما اعتراض می‌کنند که مستند پاسخ‌های شما روایات شیعی است و ما این روایات را قبول نداریم. بحث ما فعلاً بحث روایی نیست و صرفاً به استناد قرآن و با فهم خود قرآن و با دقت در خود آیات به این نتیجه می‌رسیم که عرض کردم دعای ندبه این نکته را در واقع به صورت رمزآلودی بیان کرده هر چند شاید رمزگشایی نشده که در مقام استدلال بر ولایت این سه تا آیه را کنار هم آورده است. وقتی این سه تا آیه کنار هم قرار می‌گیرد نتیجه این می‌شود که «المَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى» منفعتش به ما برمی‌گردد. محبتی مطرح است که ما را به خدا برساند، محبتی می‌تواند ما را به خدا برساند که ما تبعیت را از آن نتیجه بگیریم و محبتی مصدر هدایت است که تبعیت از آن نتیجه گرفته شود؛ بنابراین مسأله «المَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى» از یک مسأله عاطفی محض خارج می‌شود.

معرفت مکمل محبت به امام حسین علیه‌السلام

این تفسیری که متأسفانه بعضی وقت‌ها روی منابر ما گفته می‌شود که شما امام حسین علیه‌السلام را دوست داشته باشید اهل بهشت می‌شوید این عبارت‌ها متأسفانه من دوست ندارم این تعبیر را بگویم ولی واقعیت این است که این تعبیر، تعبیرهای مسیحی است - مسیحیت تحریف شده مقصود است نه حقیقت مسیحیت - این همان عقیده باطلی است که مسیحیان نسبت به حضرت عیسی علیه‌السلام دارند که صرف ایمان به عیسی علیه‌السلام و عشق نسبت به عیسی علیه‌السلام را عامل نجات معرفی می‌کنند و مسأله عمل و اعتقادات دیگر را نادیده می‌گیرند که این اشتباه است. به هیچ وجه مکتب اهل بیت علیهم‌السلام این نیست. قطعاً عشق به امام حسین علیه‌السلام ارزش دارد اما این به معنای این نیست که عشق به امام حسین جایگزین همه واجبات، محرمات و همه معتقدات ما می‌شود. اصلاً این عشق باید مصدر همه این‌ها باشد که در قرآن مطرح است؛ بنابراین همان‌طور که شیعیان گفته‌اند «المَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى»؛ یعنی تبعیت؛ یعنی مودتی که منتهی به تبعیت شود، البته خداوند خیلی زیبا و عمیق این «المَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى» را تعبیر کرده؛ یعنی ببینید

تبعیت دو جور متصور است: ۱- این که انسان به یک کسی دستور می‌دهد؛ چون دستور می‌دهد رئیس است، انسان باید تبعیت کند. این نوع تبعیت همیشه با نوعی تکلیف مواجه است؛ چون انگیزه درونی‌اش ضعیف است از بیرون باید یک عاملی بیاید و دائم این را اعمال بکند، مثل حکومت‌های غیر مذهبی، حکومت‌های لائیک و حکومت‌های دنیایی؛ البته این عامل در مباحث دینی نادیده گرفته نشده است. خداوند هم مجازات‌های دنیایی و هم مجازات‌های اخروی دارد. سیستم حکومتی اسلام هم قضا و هم جزا دارد. ۲- آنجایی است که این تبعیت بیاید درونی بشود؛ یعنی ما از یک نفر تبعیت بکنیم به خاطر این که به او علاقه و عشق داریم، اینجا این تبعیت یک رنگ‌وبوی دیگری پیدا می‌کند، یک محرک درونی پیدا می‌شود که بسیار عمیق است به همین دلیل مودت تعبیر شده؛ یعنی تبعیتی که از عشق و علاقه نشأت گرفته باشد؛ نه فقط یک عاطفه، عشق و علاقه.

شما می‌دانید اکثریت جهان تسنن اهل محبت‌اند! محبت اهل بیت علیهم‌السلام اختصاصی شیعه نیست، شما به سمت شرق تا اندونزی بروید می‌بینید که بسیاری از این مسلمانانی که در این مناطق هستند به اهل بیت علیهم‌السلام خیلی علاقه دارند، البته مفهوم اهل بیت را گسترده می‌گیرند و محبت هم دارند. شما به شمال آفریقا، مصر، الجزایر، تونس، مراکش، سودان، آفریقا و... بروید متوجه می‌شوید اکثریت اهل محبتند، در ترکیه اکثریت همینطورند، اما این محبت نهایتاً یک عاطفه است. بعضی از اشعاری که اهل سنت در سوز و گداز حادثه کربلا گفته‌اند از بعضی از اشعار شیعه دلسوزتر و غمناک‌تر است ولی فقط یک عاطفه است؛ چون به امام حسین علیه‌السلام به عنوان یک امام و مرجع برای عمل نگاه نمی‌کنند.

اینطوری نیست که بعضی‌ها فکر می‌کنند که اکثریت جهان سنی وهابی هستند، نه وهابی‌ها یک اقلیت کوچک و مطرودند در جهان اسلام که متأسفانه با سروصدا خودشان را بزرگ نشان می‌دهند و چون قدرت‌های مالی در اختیارشان هست زیاد خرج می‌کنند، بعضی

وقت‌ها این توهم پیدا می‌شود که آن‌ها واقعاً خیلی نفوذ دارند، اینگونه نیست که وهابی‌ها نفوذ واقعی داشته باشند به تعبیر مقام معظم رهبری (حَفِظَهُ اللهُ): وهابی‌ها خیلی خرج می‌کنند اما در مقابل آن همه هزینه‌ای که می‌کنند چندان درآمدی ندارند. واقعاً همینطور است؛ یعنی جذائیتی ندارند. اکثریت جهان سنی، وهابیت را دوست ندارند. بعضی جاها علمای اهل سنت حتی در اندونزی به من می‌گفتند: که آقا ما اینجا تحت فشار وهابی‌ها هستیم، پول و قدرت دست اینهاست، ما از این‌ها می‌ترسیم. اما همین جهان سنی که اکثریتش محبت اهل بیت علیهم‌السلام را دارند شما نگاه کنید! چه مقدار به اهل بیت مراجعه می‌کنند و چه مقدار از اهل بیت در مسائل مختلف استفاده می‌کنند؟ تقریباً هیچ؛ چون فقط یک عاطفه است و متأسفانه گاهی از اوقات ما این نگرانی را پیدا می‌کنیم که نکند شیعه هم همینطوری بشود؛ یعنی ما اینقدر بگوییم اهل بیت را دوست داریم، عاشقشان هستیم و این افتخار ماست و همین هم هست همه‌اش درست است اما در حد همین عاطفه باقی بماند و دیگر هیچ.

حالا دقت کنید من این قسمت دوم بحثم را هم تکمیل کنم؛ چون دوست داریم انشاءالله دوستان روی این مطلب خوب دقت کنند، بعد مراجعه کنند و مطالعه کنند. اگر کسی از شما پرسید که آقا مکتب تشیع ریشه‌اش چیست؟ جواب بدهید قرآن قبل از روایات و قبل از تاریخ، بدون نیاز به لغت، با تدبر در قرآن مکتب اهل بیت علیهم‌السلام را معرفی می‌کند؛ چون مکتب اهل بیت مکتب قرآن است، حقیقت اسلام است. نه این که یک مذهب باشد کنار مذاهب، اصلاً اینطور نیست خود متن قرآن است.

اگر «المَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى» اینگونه که عرض کردم تفسیر شود معنایش عوض می‌شود دیگر یک عاطفه و احساس نیست؛ بلکه قرار است از قربی تبعیت کنیم. حالا که قرار شد از قربی تبعیت کنیم دقت کنید، قرآن خودش معیار می‌دهد که از چه کسی می‌شود تبعیت کرد و در این معیار ما را به وجدان ارجاع می‌دهد، می‌فرماید: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ

لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى^۱ قرآن از ما سؤال می‌کند، این سؤال ارجاع به وجدان عقلایی ماست. می‌پرسد کدام یک از این دو گروه سزاوار تبعیت‌اند «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ» گروه اول: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ» این سزاوارتر است. گروه دوم: «أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى» با این گروه. «مَنْ يَهْدِي الْحَقُّ»؛ یعنی چه؟ یعنی کسی که به حق هدایت می‌کند. علامه طباطبایی (رضوان الله تعالی علیه) در المیزان می‌فرماید: یعنی به متن حق ما را هدایت کنید، یعنی به آنچه که هدایت می‌کند عین حق باشد.

کسی که گناه می‌کند ممکن است عمداً ما را به خطا بیندازد، مثلاً: بگویند این راه درست است در حالی که درست نیست و کسی که خطا می‌کند ممکن است ما را سهواً به اشتباه بیندازد در حالی که هیچ کدام از این‌ها «يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ» نیستند. «يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ» آن کسی است که نه گناه و نه اشتباه کند. این تعبیر پیامبر ﷺ که فرمود: «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ حَيْثُ مَا دَارَ»^۲ دلالت بر عصمت علی بن ابیطالب عليه السلام می‌کند. این علی هر جاست حق همانجاست، حق هر جاست علی هم همانجاست و معیار حق، علی است. «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ»؛ یعنی آن کسی که از مقام عصمت برخوردار است. «أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى»؛ یعنی کسی که نیاز به هدایت دیگران دارد.

این گروه دوم در مقایسه با گروه اول (البته بحث مقایسه است) «أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ»^۳ قرآن سؤال می‌کند کدام به تبعیت سزاوارند؟ هر انسان عاقلی می‌گوید گروه اول. این که شیعه گفته است گروه اول، این بحث قرآنی است نه روایی. درست گفته که وقتی معصوم هست نوبت به غیر معصوم نمی‌رسد. این آیه قرآن است ربطی به یک مذهب خاص اسلامی ندارد. روایت هم نیست که حالا شما بگویند سندش درست است یا سندش درست نیست؛ متن قرآن است. اگر

۱. یونس، ۳۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۴۳۲؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۹۷؛ أعلام الوری، ص ۱۵۹.

۳. یونس، ۳۵.

این ضابطه قرآنی به معنای تبعیت باشد با آن توضیحی که عرض کردم؛ یعنی مودتی که مصدر تبعیت بشود یک نتیجه‌ای به دست می‌آید که غیر از انتسابشان به پیغمبر یک چیزی باید خود قربی داشته باشند و آن این که «يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ» باشند. برای همین علی بن ابیطالب علیه السلام نه به خاطر این که پسر عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله است، نه به خاطر این که داماد پیغمبر صلی الله علیه و آله است؛ بلکه به خاطر خصوصیت‌های خودش؛ علی بن ابیطالب، علی بن ابیطالب است و الا از پسر عمو نزدیک‌تر، عموست در حالی که عموهای پیغمبر هیچکدام منزلت علی بن ابیطالب را ندارند، حتی پدر علی بن ابیطالب علیه السلام جناب ابوطالب علیه السلام که ما شیعیان برایش احترام قائلیم اما ابوطالب کجا و علی بن ابیطالب کجا؟

در ذیل آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»^۱ روایاتی هست که علی بن ابیطالب علیه السلام را نبی خاتم صلی الله علیه و آله در بین خاندانش می‌آورد و به عنوان «ولی» معرفی می‌کرد. علی علیه السلام یک جوان است که آنجا بعضی‌ها طعنه می‌زنند، طبق همان روایات؛ آنجا بعضی‌ها طعنه می‌زنند به ابوطالب که ابوطالب بین کار به کجا رسیده که پسر کوچک تو مولا و آقای تو شده! بحث سر سن و سال و انتساب نیست، درست است علی بن ابیطالب قربای پیغمبر است؛ این ویژگی در خود علی علیه السلام باید باشد. فاطمه زهرا علیها السلام اگر فاطمه زهراست به خاطر خصوصیتی است که دارد.

بعضی از شیعیان نگران بودند که مبدا این حرفی که بعضی از اهل سنت می‌زنند که پیغمبر دختران دیگری هم داشته باشد، آنوقت مثلاً منزلت فاطمه علیها السلام تنزل پیدا کند بگویند خُب دختران دیگری هم پیغمبر داشته است. برای همین هم بعضی از علمای شیعه خیلی زحمت کشیدند که اثبات کنند پیغمبر صلی الله علیه و آله هیچ دختر دیگری غیر از فاطمه علیها السلام نداشته، تمام دخترانی که منسوب به پیغمبرند دختران زنان پیغمبرند. این نگرانی که بعضی از علمای شیعه داشتند به نظر من به خاطر این بوده که فکر می‌کردند فاطمه زهرا؛ چون فقط دختر پیغمبر

است این منزلت را دارد این نیست؛ فرض کنید نبی خاتم صلی الله علیه و آله دختران دیگری هم داشته باشد هیچکدام آن‌ها منزلت فاطمه علیها السلام را ندارند همینطور ائمه علیهم السلام ما هم پسران متعددی داشتند، اما یکی از آن‌ها امام می‌شد؛ چون آن یک نفر، خصوصیات لازم را داشت.

حرف تشیع این است که بعد از نبی خاتم صلی الله علیه و آله در بین خاندان آن بزرگوار شخصیت‌های خاصی هستند که این شخصیت‌های خاص معصومند؛ نه گناه و نه خطا می‌کنند و ما باید از آن‌ها تبعیت کنیم؛ این حرف، حرف قرآن است با این توضیحی که عرض کردم نتیجه این است که «المودّة فی القربی» به معنای محبتی است که «سبیل الی الله» بشود؛ یعنی ما از آن‌ها الگو بگیریم و در عمل تبعیت کنیم.

بیان نکردن جزئیات در قرآن

هر چند بعضی جاها خداوند تا لبه نام بردن هم پیش رفته ولی باز هم نام نبرده، مثلاً می‌فرماید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^۱ این قسمت دوم تا لبه نام بردن پیش رفته و فرموده: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» بعد یک عبارت مفصل «وَالَّذِينَ آمَنُوا» آنهایی که ایمان آوردند «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» که اقامه نماز می‌کنند «وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» و زکات می‌دهند «وَهُمْ رَاكِعُونَ» در حالی که در حال رکوع‌اند. باز اسم علی بن ابیطالب علیه السلام را نبرده چرا؟ البته قرآن در مسائل مهم جزئیات را بیان نکرده است. این همه قرآن گفته نماز نماز نماز، اما کجای قرآن کیفیت نماز بیان شده که «أُولَئِكَ كَفَرُوا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الرَّاكِعُونَ»^۲ بعد از تکبیر، قرائت، بعد رکوع و بعد سجود کجای قرآن بیان شده؟ اصلاً این یکی از اسرار قرآن است که قرآن همیشه نیاز به عترت دارد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي»^۳ برای همین است که قرآن اصلاً یک جوری

۱. مائده، ۵۵.

۲. مستدرک، ج ۷، ص ۲۵۴؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۲۵؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۴۹.

بیان شده که بدون عترت کشف نمی‌شود. نمازش هم همینطور است، روزه‌اش هم همینطور است، تشیع آن هم همین طور است. اصل ایده تشیع در قرآن است، ولی بدون سنت روشن نمی‌شود.

قربای پیامبر ﷺ چه کسانی هستند؟

آیه تطهیر بیان می‌کند که «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» اما نمی‌گوید اهل بیت ﷺ چه کسانی هستند. بله شیعه و سنی نقل کرده‌اند که این آیه در خانه یکی از زنان پیغمبر ﷺ نازل شد، در برخی نقل‌ها هست عایشه و در برخی نقل‌ها ام سلمه، فرق نمی‌کند وقتی آیه نازل شد آن زن که همسر پیغمبر بود سؤال کرد که اهل بیت چه کسانی هستند؟ پیغمبر ﷺ جواب داد این اهل بیت نه به معنای اهل بیت پیغمبر که اگر این بود جواب پیغمبر درست در نمی‌آمد؛ چون حضرت فرمودند اهل بیت: «أنا و علی و فاطمه و الحسن و الحسین» این اهل بیت یک اصطلاح خاص قرآنی است به معنای همه خانواده پیغمبر هم نیست؛ بلکه افراد خاصی هستند که در روایت وارد شده؛ بنابراین مصداق اهل بیت در سنت بیان شده و یکی از مصادیق روشن که در تمام روایات اهل سنت به اشکال مختلف هست؛ امام حسین ﷺ هستند.

امام حسین ﷺ را دشمنانش هم می‌شناختند. زیاد بن ابیه وقتی شنید معاویه یزید را به عنوان جانشین خودش انتخاب کرده، نامه‌ای به معاویه نوشت - معاویه بن ابی سفیان با یک داستانی پسر ابوسفیان شد، آن هند با آن سوابق زشتش که نمی‌خواهم در چنین مجلسی اصلاً اشاره‌ای به این سوابق شود، مادرش بود و معلوم نبود پدر معاویه کیست! خلاصه به استناد شهادت یک یهودی می‌فروش، معاویه پسر ابوسفیان شد و زیاد بن ابیه هم باز به همین شکل از یک زن فاسد دیگری برادر معاویه شد که آن هم پسر ابوسفیان شد و برادر معاویه می‌شود، حالا این زیاد که همه می‌شناسید و در داستان کربلا نقشش را دیدید - وقتی که شنید

یزید جانشین معاویه شده، نامه‌ای به معاویه نوشت که در آن نامه عبارتی دارد که می‌گوید: این کسی را که شما جانشین گذاشتی، در حالی که بزرگانی در بین مردم وجود دارند، مثل حسین بن علی - از آن بزرگان فقط اسم امام حسین علیه السلام را می‌برد - می‌گویی: این‌ها مورد احترام مردمند، مردم به این‌ها علاقه دارند و رفتار این‌ها رفتار بزرگوارانه است.

شما در یک چنین شرایطی لاقبل به این پسر بگو که خودش را جمع و جور کند؛ یعنی زیادبن ایبه هم توجه دارد که با وجود امام حسین علیه السلام جایی برای یزید نیست. دشمن امام حسین است، اما منزلت و شأن امام حسین را نمی‌تواند انکار کند. آدم باید یک مقدار توجه کند که چه شد نیم قرن بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیروان همان پیامبر به نام همان پیامبر کسی را که طبق قرآن؛ کتاب آن پیامبر، باید از او تبعیت می‌کردند، باید او را الگوی خودشان قرار می‌دادند و باید او را جانشین پیغمبر خودشان قرار می‌دادند، او را به آن شکل به شهادت رساندند؟! جواب این سؤال چیزی نیست جز یک جمله: این که به دنیا چسبیدند و فریب دنیا را خوردند.

امامت

قال الله تبارك و تعالی: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^۱

مقدمه

روایات متعددی از اهل بیت علیهم السلام رسیده است که آیه تطهیر در شأن اهل بیت علیهم السلام نازل شده است. نیم قرن بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله که آئینی را برای بشریت به ارمغان آورد که تا قیام قیامت هدایت باشد، پیروان همان آئین و به نام همان آئین، امام حسین علیه السلام را به شهادت رساندند. جلسه گذشته اشاره کردم که اندیشه امامت ریشه در قرآن دارد. تدبر در قرآن بدون نیاز به حدیث، تاریخ و یا لغت این امکان را فراهم می‌کند که ما اساس اندیشه تشیع را از قرآن به دست بیاوریم که بعد از نبی خاتم صلی الله علیه و آله افرادی خاص در بین خاندان آن بزرگوار هستند که این‌ها مثل خود آن بزرگوار از مقام عصمت برخوردارند و طبق امر الهی ما باید از آن‌ها تبعیت کنیم.

اگر بخواهیم به ریشه تاریخی این داستان مراجعه کنیم زمانی که فتح مکه پیش آمد و در واقع شوکت اسلام آغاز شد و جماعتی به اسلام گرویدند از همان زمان در واقع کسانی که قدرت و عظمت اسلام را دیدند به دنبال این بودند که حال که نمی‌شود با این قدرت با عظمت برخورد کرد، بر موج‌هایی که از این عظمت و قدرت برخاسته سوار شوند و خودشان این قدرت را به دست بگیرند و در نهایت از درون اسلام را تغییر بدهند و مسخ کنند.

زمانی که ابوسفیان و امثال ابوسفیان در داستان فتح مکه مسلمان شدند و در واقع آن جریان مخالف با اسلام که تا آن روز مقاومت می‌کرد در برابر اسلام، به لایه‌های زیرین جامعه منتقل شد و در پوشش اسلام به شکل دیگری مخالفت‌های خودش را ادامه داد و از کفر تبدیل به نفاق شد؛ البته این نفاق مراتب گوناگون داشت و در افراد مختلف متفاوت بود، ولی واقعیتی بود که قرآن هم به آن اشاره دارد که برخی از آن‌هایی که با پیغمبر ﷺ و در اطراف او بودند در واقع به پیغمبر ایمان نداشتند؛ بلکه به دنبال اغراض دیگری در اطراف پیغمبر قرار گرفته بودند.

پیامبر ﷺ و یاد حضرت خدیجه رضی الله عنها

نبی خاتم صلوات الله علیهم سیزده سال از بیست و سه سال دوران نبوت خود را در مکه و ده سال پایانی را در مدینه بودند و بعد از فتح مکه هم که در اواخر عمر شریفشان سال هشتم هجری، در مکه باقی نماندند مگر سه شب، بعد از سه شب به مدینه بازگشتند و آن سه شب را هم به خاطر علاقه خاصی که به حضرت خدیجه رضی الله عنها داشتند، در کنار مرقد آن بزرگوار چادری زدند و همانجا مأوی گزیدند. علی‌رغم این که اعیان و اشراف مکه حضرت را به خانه‌ها دعوت می‌کردند و مایل بودند که ارتباط خودشان را با حضرت تقویت کنند تا از جایگاه اجتماعی بالاتری در نظام جدید برخوردار باشند، اما حضرت این را نپذیرفتند و آن چند شب را هم در کنار مرقد بانوی باوفای اسلام، شخصیتی که نقش اساسی در حمایت از اسلام در روزهای سخت آغاز اسلام داشت سپری کردند.

بعد از رحلت پیامبر ﷺ آن روایاتی که علی رضی الله عنه فرمود: «إِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ أَرْتَدُوا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ غَيْرَ أَرْبَعَةٍ»^۱ در تعبیر روایی وارد شده، نه به معنای ارتداد، به اصطلاحی که ما امروز به کار می‌بریم؛ یعنی خروج از اسلام و بازگشت به کفر باشد که اکثریت مسلمانان کافر شدند

۱. بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۲۷۹؛ کتاب سلیم، ص ۵۹۶.

و تعداد خیلی کمی بر اسلام باقی ماندند، نه اینطور نیست؛ بلکه این ارتداد به معنای لغوی است؛ یعنی به معنای بازگشت آن‌ها به دوران جاهلی است. چیزهایی که نبی مکرم اسلام ﷺ در طول ۲۳ سال نبوتشان با آن مبارزه می‌کردند ولی چون اکثریت مسلمانان، تازه مسلمان بودند و آن‌هایی هم که سابقه‌ای در اسلام داشتند، عده‌ای از آن‌ها از آن معرفتی که باید برخوردار باشند برخوردار نبودند و عده‌ای هم از ابتدا انگیزه‌های سالمی نداشتند. آن فرهنگ و هنجارهایی که قبل از اسلام وجود داشت بعد از اسلام در بین این مسلمانان همچنان باقی مانده بود.

جریان سقیفه

داستان سقیفه بنی ساعده یک استفاده بسیار هوشمندانه از همین فضای اجتماعی و فرهنگی است؛ یعنی از آنجایی که همچنان ارزش‌های جاهلی حاکم بود، با تأکید بر همین ارزش‌های جاهلی در واقع اقدام به تعیین جانشین برای نبی خاتم ﷺ شد. با این که همه آن‌هایی که آنجا بودند می‌دانستند که حضرت نظرش نسبت به آینده چیست و آن شخصی که حضرت به او نظر دارد؛ یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام از همه لیاقتش بیشتر است، اما وقتی دیدند که شرایط عمومی، فرهنگی و اجتماعی به گونه‌ای است که آن‌ها می‌توانند شخص دیگری را مطرح کنند و جریان دیگری را حاکم کنند از این فرصت استفاده کردند و با طرح موضوعاتی مثل انتساب قبایلی و طرح این که قریش یک امتیازی دارد - که این امتیازات را اسلام به هیچ وجه تأیید نکرده بود - و بعد با طرح موضوع کبر سن و شیخوخیت که از مفاهیمی بود که در فرهنگ قبایلی بسیار مهم است، با طرح اینگونه مفاهیم ابوبکر به عنوان جانشین حضرت مطرح شد.

هیچ سخن از این نبود که چه کسی تقدم دارد، در اسلام چه کسی بیش از دیگران برای اسلام زحمت کشیده، چه کسی اعلم به حقایق اسلامی است، چه کسی در صحنه‌های مبارزه

اسلامی شجاعت بیشتری از خودش نشان داده، در لحظات سخت، اسلام را یاری کرده و... چون می‌دانستند اگر این مسائل مطرح شود نوبت به آن‌ها نخواهد رسید و همه انگشت‌ها به سوی حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام اشاره خواهد کرد؛ چون بر همه آن‌ها در اسلام تقدم داشت، بیش از همه آن‌ها در صحنه‌های مبارزه اسلام شرکت کرده بود، شجاعتش را نشان داده بود و دانشش را همه آن‌ها اعلام کرده بود که در دوران خلافتشان هم دائم به او مراجعه می‌کردند و می‌گفتند: «لَوْ لَا عَلِيٌّ هَلَكَ عُمَرُ» این تعابیر را آن‌ها که می‌گفتند نه از سر یک تعارف بود؛ بلکه یک حقیقت بود. اما زمانی که مشاهده کردند متأسفانه ارزش‌های جاهلی مورد پذیرش اکثریت جامعه اسلامی آن زمان بود، مسیر را عوض کردند.

این نکته را من اینجا عرض می‌کنم نه بر مقام تطهیر آن‌ها که بزرگترین ظلم را در تاریخ اسلام کردند به طوری که یک نویسنده معروف مصری در کتاب خود با عنوان علی‌الامام المبین این تعبیر را دارد که اگر این اتفاق آن روز در سقیفه نمی‌افتاد آنچه که ما از انحرافات در تاریخ اسلام شاهدیم قطعاً رخ نمی‌داد، اما این نکته را نباید نادیده گرفت که شرایط عمومی جامعه آن روزگار و فرهنگ حاکم بر جامعه آن روزگار طوری بود که این جماعت استفاده هوشمندانه‌ای از این شرایط کردند و اگر شاید خیلی از ما بودیم آن روزگار، همان «ارتدّ الناس» بودیم نه جزو آن اندک کمی که استثناء شدند.

تعداد آدم‌هایی که بصیرت داشتند خیلی اندک بود و فضای عمومی فضایی بود که با حرف‌های آن‌ها سازگار در می‌آمد و آن‌ها یک شایعه‌ای را هم ایجاد کردند که این شایعه بعداً در ادامه تاریخ همچنان باقی ماند و آن شایعه این بود که اگر نبی خاتم صلی الله علیه و آله از علی بن ابیطالب علیه السلام تجلیل کرده‌اند و اگر در صحنه‌های مختلف برتری علی بن ابیطالب را به شکلی خواسته‌اند بیان کنند، این به خاطر نسبتی بود که علی بن ابیطالب علیه السلام با آن حضرت داشت؛ چون مثلاً داماد حضرت بود، پسر عمومی حضرت بود، حضرت هم به خاطر نسبتی که با او داشت به قول امروزی‌ها برای

علی بن ابیطالب علیه السلام پارتی بازی کرده بود. این ذهنیت البته خیلی ظریف و رندانه مطرح شد که در ادامه تاریخ، ما ظهور این ذهنیت را به صورت بسیار پیچیده و خطرناک در مقابل جریان امامت می‌بینیم که در واقع مسأله را به سطح بسیار نازلی تنزل می‌داد، گویا نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله خاتم النبیین آخرین شخصیت الهی که آخرین پیام الهی را برای بشر به ارمغان آورده، مثل یک آدم معمولی که حالا به قدرت و فرصتی رسیده می‌خواهد اطرافیان خودش را حمایت کند، مثلاً: از علی بن ابیطالب علیه السلام به عنوان یک فامیل خودش حمایت کرده باشد که این تنزل دادن جایگاه نبوت است که متأسفانه ما شاهدیم که این اتفاق افتاد و متأسفانه به خاطر این که بتوانند بعضی چیزها را به مخاطبین بقبولانند و آن اوج جایگاه نبوت اجازه نمی‌داد چنین اقدامی بکنند و خودشان هم که قابلیت این را نداشتند که به آن جایگاه نزدیک بشوند. در نتیجه سعی کردند که حضرت را در آن جایگاه عمومی در ذهنیت مخاطبان پایین بیاورند. اتفاق بسیار بدی که افتاد در واقع یک جنایت بزرگی که نسبت به حضرت رخ داد همین بود که حضرت را با آن شخصیت والا که قرآن از او با این تعابیر بلند تجلیل می‌کند که «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»^۱ او را تنزل بدهند و در حد یک آدم خیلی عادی که شبیه خودشان باشد جلوه بدهند تا بتوانند به مقصودشان برسند و عکس قضیه مذکور این است که بخواهند آن‌ها را از جایگاه خودشان بالاتر قرار بدهند که جریان غلو پیدا شد و به تعبیر برخی از روایات، جریان غلو صدمه بیشتری زد؛ چون در لباس دوست ظاهر شده بودند، اما این جریان عکس العمل آن بود که آن‌ها آمدند حضرت را از آن جایگاه و منزلت پایین بیاورند و الا همه این‌ها می‌دانستند که علی علیه السلام برتر است.

خاطره‌ای خواندنی

من منزل یکی از علمای بسیار متعصب صعودی بودم، به من گفت: فلانی انصافاً بگو نظرت راجع به خلفاء چیست؟ گفتم بین نهایت چیزی که شما می‌توانید راجع به خلفاء بگویید این است که خلفاء یک مصلحت اندیشی کردند و اشتباه کردند. گفت چطور؟ گفتم شما روایتی دارید که وقتی داستان سقیفه اتفاق افتاد، ابوبکر خدمت علی بن ابیطالب علیه السلام با چشم اشکبار آمد و گفت ما همه می‌دانیم که تو به این جایگاه از همه ما سزاوارتری، اما تو می‌دانی که این جماعت زیر بار نمی‌روند و حرف تو را قبول نمی‌کنند، اگر تو بخواهی زمام امور را به دست بگیری بین این‌ها اختلاف می‌شود و اسلام الان در شرایطی نیست که تحمل درگیری بین مسلمانان در این سطح وجود داشته باشد؛ تو از حق خودت بگذر و اجازه بده من که فعلاً مورد پذیرش این‌ها هستم، زمام امور را به دست بگیرم تا آن زمان مناسب فرا برسد که این‌ها تو را بپذیرند.

علی علیه السلام هیچ چیز نگفت و آنجا راوی تعبیر می‌کند که برای ابوبکر همین کافی بود که علی ابراز مخالفت نکند. من این را به آن عالم سنی گفتم تأملی کرد، جوابی نداشت گفت: البته این روایت از نظر ما خیلی در سندش قوت نیست. خواست مشکل را به ناحیه سند ببرد، ولی خود او هم می‌داند که این روایت سندش از منظر آن‌ها مشکلی ندارد و در نهایت اینطور ابراز کردند که ظرفیت عمومی برای پذیرش علی بن ابیطالب علیه السلام نبود.

علی بن ابیطالب علیه السلام موقع رحلت نبی خاتم سی‌وسه ساله بود. به تعبیر خود علی بن ابیطالب علیه السلام در حالی که استخوان در گلو و خار در چشم داشتند، سکوت کردند و آن‌ها هم از این فرصت استفاده کردند. دوران ابوبکر دوران کوتاهی است. دو سال و نیم خلافت ابوبکر بیشتر طول نکشید و بعد خلافت به عمر رسید که در واقع کارگردان صحنه سقیفه عمر بود، او ابوبکر را جلو انداخت تا مسیر عوض شود. او این استدلال را مطرح کرد که ابوبکر سنش از بقیه بیشتر

است و از قریش است و بعد که حکومت به دست او رسید این روایت را خود اهل سنت هم نقل کرده‌اند که گفت: دوران حکومت ابوبکر یک اشتباه و لغزشی بود که اتفاق افتاد؛ البته هم در دوران ابوبکر و هم در دوران عمر سعی شد که ظواهر حفظ شود هر چند در این دوران به شدت سعی شد حقایق کتمان شود.

داستان منع حدیث

خوب دقت کنید! یک داستانی در تاریخ حدیث داریم. آن دوستانی که اهل حدیث و رشته حدیث هستند احتمالاً با این داستان آشنا هستند که بعد از رحلت نبی خاتم صلی الله علیه و آله ما با پدیده‌ای به نام منع حدیث مواجه هستیم. بعد از رحلت آن بزرگوار تقریباً تا صد سال ما با منع حدیث مواجه هستیم. داستان منع حدیث یکی از معضلات تفکر مخالف مکتب اهل بیت است که علمای بزرگ اهل سنت با این سؤال مواجهند که چرا واقعاً حدیث را منع کردند؟! محمود ابوریه در کتاب ازواء علی السنة المحمدیه خیلی تلاش می‌کند که وجه معقولی برای منع حدیث پیدا کند، اما بعد از همه آن تلاش‌ها می‌گوید: این منع حدیث ولو این که با نیت خوبی انجام شد اما آثار بسیار بدی داشت که مهمترین اثر بد آن این است که باعث شد باب جعل حدیث باز شود؛ چون صد سال حدیث نوشته و نقل نمی‌شد. کسانی که جعل حدیث می‌کردند این‌ها توانستند میدان پیدا کنند و حدیث جعل کنند.

در دوران ابوبکر داستان منع حدیث با هدایت عمر آغاز شد؛ یعنی آنجا اگر روایاتش را مراجعه کنید، عمر به ابوبکر گفت: جلوی حدیث را بگیر! مردم با نقل حدیث از قرآن دور می‌شوند؛ چون احادیث جعلی وجود دارد. ابوبکر به هدایت و اشاره عمر جلوی نقل حدیث را گرفت و بعد در دوران عمر این منع شدیداً اعمال شد. منابع اهل سنت گویای این است که عمر اصحاب بزرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله را زندانی کرد، عده‌ای را تبعید کرد و عده‌ای را شکنجه کرد فقط به جرم این که از پیغمبر حدیث نقل کردند.

داستان عجیبی است؛ عمر یک روز به مسجد می‌آید و می‌گوید من شنیده‌ام خانه‌های شما از کتاب‌های حدیث پر شده، این کتاب‌های حدیث روایات جعلی در آن‌ها هست که شما قدرت ندارید روایات جعلی را از روایات درست تشخیص بدهید، کتاب‌هایی که دارید پیش من بیاورید، تا من روایات صحیح را برای شما از روایات ناصحیح جدا کنم! بعد راوی می‌گوید: کوهی از کتاب‌ها درست شد. تازه این‌هایی که کتاب را آورده بودند، یک گروه بودند، یک عده‌ای کتاب‌ها را نیاورند. قطعاً یک جمعی آوردند که باور کردند لابد می‌خواهد یک چنین اتفاقی بیفتد، کتاب‌هایشان را آوردند که برایشان تصحیح کند. بعد روایت می‌گوید: عمر همه کتاب‌ها را جمع کرد و آتش زد و گفت: هیچ کس حق ندارد حدیث نقل کند. این برخوردها در دوران عمر وجود داشت اما ظواهر دین حفظ می‌شد؛ یعنی ابوبکر و عمر سعی می‌کردند که به آنچه ظاهر دین بود و شیوه زندگی پیغمبر ﷺ بود تا جایی که ممکن است وفادار باقی بمانند.

فضائل علی علیه السلام از زبان عمر

یعقوبی از ابن عباس نقل می‌کند که ابن عباس گفت که اواخر عمر عُمر، عُمر من را با خودش به بیرون شهر برد و از من این سؤال را پرسید که من نگران آینده بعد از خود هستم، به نظر تو چه کسی لیاقت این را دارد که بعد از من خلافت را بر عهده بگیرد؟ ابن عباس می‌گوید: من جرأت نکردم بگویم علی، افراد دیگری را مطرح کردم. می‌گوید: هر کس را گفتم عمر یک اشکالی کرد و بعد می‌گوید خود عمر برگشت و به من گفت نظرت راجع به علی علیه السلام چیست؟ ابن عباس می‌گوید: وقتی نام علی را خود عمر به عنوان جانشین مطرح کرد گفتم که خیلی مناسب است؛ شروع کردم به تعریف کردن. می‌گوید: بعد عمر گفت ولی علی سه تا اشکال دارد: ۱- این که حرمت بزرگترها را حفظ نمی‌کند و با بزرگتر از خودش در می‌افتد، ۲- این که در جمع هم گاهی مزاح می‌کند، ۳- این که جوان است؛ البته می‌دانید که عمر دوازده سال خلافت کرده و اگر این داستان آن طوری که یعقوبی نقل می‌کند اواخر دوران

خلافت عمر باشد تقریباً چهارده پانزده سال از زمان رحلت پیامبر ﷺ گذشته و علی بن ابیطالب علیه السلام چهل و هفت یا چهل و هشت سالش بوده که این داستان اتفاق افتاده است. این داستان هم نشان می‌دهد که عمر هم به شایستگی‌های علی بن ابیطالب علیه السلام تا آخر دوران خلافتش اذعان دارد. آن داستان اولی مال زمانی است که ابوبکر انتخاب شد و این داستان مال زمانی است که عمر دارد خلافتش پایان پیدا می‌کند که هر دو اذعان دارند که علی بن ابیطالب علیه السلام شایستگی‌های خلافت را دارد و از همه شایسته‌تر است ولی عمر بعد از خودش داستان شورا را مطرح کرد و شورا را طوری طراحی کرد که می‌دانست این شورا نتیجه‌اش علی بن ابیطالب نخواهد بود ولی خودش کسی را تعیین نکرد.

گفت: در این شورا اگر اختلاف شد آن طرفی که عبدالرحمن بن عوف با آن طرف است آن طرف، حق است و می‌دانست که عبدالرحمن بن عوف هیچ وقت با علی کنار نمی‌آید و با این شگرد خلیفه سوم به قدرت رسید. دوران حکومت خلیفه سوم یک دوران جدید در تاریخ اسلام است. کاملاً با دوران دو خلیفه قبلی متفاوت است؛ یعنی خلیفه سوم دیگر آن رعایت‌هایی که در دوران خلفای قبل دیده می‌شود انجام نداد و بسیاری از آن چیزهایی که خلفای قبل دقت می‌کردند دقت نکرد و یک اتفاق بسیار نامبارکی که در اسلام افتاد این بود، کسی که خودش را حاکم اسلامی و جانشین پیغمبر ﷺ معرفی می‌کرد فامیل خودش را به قدرت و ثروت رساند و این‌ها شروع به جمع آوری مال کردند که داستانش طولانی است. از یک طرف، فامیل بازی و از طرف دیگر مال اندوزی که دیگر حالا ارقام نجومی است، ثروت‌هایی که این‌ها جمع آوری کردند. در این بستر است که با حمایت‌های خلیفه سوم معاویه به قدرت می‌رسد.

در دوران عثمان به خاطر فاصله گرفتن خلافت از امت، نارضایتی عمومی پیدا شد و نارضایتی عمومی منجر به کشته شدن عثمان گردید. بعد از او همان جریانی که از عثمان ناراضی بودند آمدند و علی بن ابیطالب علیه السلام را به اصرار به خلافت رساندند؛ البته این جماعتی که آمدند و به اصرار علی علیه السلام را به خلافت رساندند و تعبیری علی بن ابیطالب علیه السلام دارد که

این‌ها طوری هجوم آوردند که نزدیک بود حسین علیه السلام در فشار جمعیت خفه شوند - حسین علیه السلام دو تا جوان برومند و جنگ آور بودند نه دو تا بچه کوچک، متأسفانه در دورانی که تا آن زمان سپری شده بود اندیشه امامت به زاویه رانده شده بود، با منعی که از حدیث شده بود اجازه داده نشده بود که فضائل خاندان اهل بیت علیهم السلام عمومی شود، به همین دلیل آن جمعیتی که سراغ علی بن ابیطالب علیه السلام آمدند به معنای مذهبی شیعه نبودند ولی علی علیه السلام را از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله می دانستند، فضائل او را قبول داشتند و زندگی سالم علی بن ابیطالب علیه السلام را در طول این ۲۵ سال خلافت خلفای سه گانه دیده بودند. دیده بودند که علی علیه السلام چطور زاهدانه زندگی می کند و دلبستگی به دنیا ندارد و در مقابل، عثمان آنچنان دلبسته به دنیا بود که حد نداشت - این‌ها سراغ علی بن ابیطالب علیه السلام آمدند اما نه به نگاه یک امام معصوم و نه به نگاه تفکر شیعی؛ بلکه به عنوان یک شخصیت زاهد از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله.

به همین دلیل وقتی علی بن ابیطالب علیه السلام به قدرت رسید، از همان روز اول سیاست خودش را اعلام کرد و فرمود: من اموالی را که به ناحق از بیت‌المال گرفته شده، به بیت‌المال برمی گردانم ولو این‌ها در کابین زنان باشد، به هر شکلی که باشد ولو کنیز خریده باشید من این کنیزها را می فروشم و دوباره اموال را برمی گردانم.

از همانجا یک عده‌ای احساس کردند که نه، مثل این که این با آن‌ها سازگاری نخواهد داشت و به همین دلیل، دوران کوتاه امامت علی بن ابیطالب علیه السلام یکسره در جنگ‌های داخلی و درگیری‌ها سپری شد و این مسلمان‌ها به جای این که کمک کنند تا آنچه را که در طول این ۲۵ سال خراب شده بود و مسیری که منحرف شده بود علی علیه السلام آن‌ها را دوباره اصلاح کند و به جاده اصلی برگرداند، دائم با درگیری‌هایی که ایجاد شد، علی بن ابیطالب علیه السلام را مشغول کردند و اجازه ندادند که علی علیه السلام آن کاری را که باید انجام می داد و می توانست انجام بدهد انجام بدهد.

توقع بی‌جا از حکومت پنج ساله مولا علی علیه السلام

حالا بعضی وقت‌ها این سؤال را مطرح می‌کنند که علی بن ابیطالب علیه السلام پنج سال حکومت کرد چرا چین و چنان نشد؟ به تعبیر حضرت آیت الله جوادی آملی (حفظه الله) یک وقتی یکی از وزرا خدمت ایشان آمده بود، ایشان این تعبیر را آنجا فرمودند که علی بن ابیطالب علیه السلام که در شخصیت او حرفی نیست و منزلت و جایگاه او روشن است، اما کارگزارانش چگونه بودند؟ فرمود: یک عده‌ای از آن‌ها مثل کمیل بودند - همین راوی دعای کمیل - که مقدس بودند اما بصیرت نداشتند که علی بن ابیطالب علیه السلام در نهج‌البلاغه آنطور کمیل را سرزنشش می‌کند و یک عده از آن‌ها کسانی بودند مثل زیاد بن ابیه، که معاون فرماندار بصره بود. بصره که می‌گویند نه به معنای شهر بصره‌ای که امروز در عراق هست، منطقه بصره که می‌گویند جنوب عراق تا کویت و بخشی از کشورهای منطقه خلیج فارس را شامل می‌شود، این بصره یک استان بسیار بزرگی را در روزگار علی علیه السلام تشکیل می‌دهد؛ یعنی علی بن ابیطالب این طور نیست که کارگزارانش کارگزاران شایسته‌ای باشند، کارگزاران شایسته داشت اما کم.

همه فرصت، قدرت و توانایی علی بن ابیطالب علیه السلام صرف درگیر شدن با این جریاناتی است که دائم از گوشه و کنار هجوم می‌آوردند و با سوءاستفاده از احساسات مردم و جهالت مردم سعی می‌کردند به علی بن ابیطالب علیه السلام ضربه بزنند که آن داستان حکمت یک نمونه روشن دیگر است که آنجا به آن شکل خلافت علی بن ابیطالب علیه السلام را زیر سؤال بردند و عمروعاص با آن حيله‌ای که زد، توانست جایگاه علی بن ابیطالب علیه السلام را تضعیف کند. همه این شرایط فرصتی برای معاویه بود که دوردست نشسته بود و با تحریک این جریانات بر علیه علی بن ابیطالب علیه السلام توطئه می‌کرد. جنگ جمل را هم که راه انداخت معاویه مدیریت می‌کرد؛ در صحنه نیامد اما او در واقع مدیریت می‌کرد. اصلاً این فکر که عثمان را علی بن ابیطالب علیه السلام کشته و باید به خونخواهی عثمان بر علیه علی قیام کرد را معاویه مطرح کرد و مدیریت کرد و داستان جمل را

ایجاد کرد و اصحاب بزرگ پیغمبر ﷺ را مقابل علی بن ابیطالب ﷺ آورد، همسر پیغمبر ﷺ را مقابل علی بن ابیطالب ﷺ آورد تا جایگاه علی ﷺ تضعیف شود.

حیله‌های معاویه خیلی عجیب است؛ یعنی سیاست بسیار پیچیده‌ای داشت که علی بن ابیطالب ﷺ از او تعبیر به «نکراء» می‌کند. واقعاً شیطننت معاویه عجیب است با این شیطننت از تمام ابزارهای تبلیغی و از تمام زمینه‌های فرهنگی استفاده کرده و امروز وقتی ما به تاریخ نگاه می‌کنیم نمی‌خواهیم قصه بگوییم، نمی‌خواهیم بگوییم این اتفاقات افتاد در گذشته تاریخ تمام شد، می‌خواهیم دقت کنیم که هر روز و هر زمانی همین چیزها ممکن است باشد، در زمان امام معصوم اگر چنین چیزهایی ممکن است در این زمان به طریق اولی ممکن است. آن زمان که نزدیک به پیغمبر ﷺ بودند، چنین چیزهایی ممکن است، زمان امروز که بیش از چهارده قرن از زمان پیغمبر ﷺ دارد می‌گذرد هم چنین چیزهایی ممکن است. اینگونه نیست که ما از انحرافات مصون باشیم و این داستانی که اتفاق افتاد و این حلقه‌ها به هم پیوست و آن فضاهایی که این‌ها ایجاد کردند، طوری بحث را مطرح کردند که علی بن ابیطالب ﷺ مجبور بود سکوت کند.

همکاری کردن علی ﷺ با خلفاء در بعضی از موارد

اهل سنت گاهی امروز به ما اعتراض می‌کنند که آقا شما می‌گویید که خلفاء حق نبودند و حق نداشتند به حکومت بپردازند؛ چون علی ﷺ بود و ایشان معصوم بود و قرآن فرموده «أَفَمَنْ يُهْدَىٰ إِلَىٰ الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدَىٰ إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ»؛ یعنی در جایی که معصوم هست نوبت به غیر معصوم نمی‌رسد. شما که این‌ها را می‌گویید پس چرا علی بن ابیطالب خودش با خلفا مخالفت نکرد؟ نه تنها مخالفت نکرد؛ بلکه همکاری هم کرد. خوب راست می‌گویند درست است علی بن ابیطالب ﷺ مخالفت نکرد؛ بلکه در بعضی موارد همکاری هم

کرد چرا؟ به دو دلیل: ۱- این که مصلحت عمومی امت را علی بن ابیطالب علیه السلام رعایت می‌کرد و می‌دید که این مردم ظرفیت ندارند و نمی‌شود حق را برایشان گفت؛ بنابراین مجبور است با این شرایط به گونه‌ای بسازد؛ البته سعی می‌کند تا جایی که ممکن است جلوی خطاها را بگیرد که اینقدر تصحیح می‌کرد رفتارهای آن‌ها را که آن‌ها گفتند: «لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ أَبُو بَكْرٍ» می‌گفتند اگر علی نبود ما خیلی اشتباه می‌کردیم. ۲- این بود که این‌ها جوئی ایجاد کردند که گویا دعوی علی علیه السلام برای حکومت یک دعوی شخصی است و در حقیقت خودخواهی و مقام پرستی است؛ این که علی علیه السلام می‌خواهد خودش در حکومت باشد و این‌ها نباشند. وقتی مردم اینطوری فکر کنند که یک شخصی خودش برای خودش تلاش می‌کند و منافع خودش را در نظر گرفته، دیگر به حرفش گوش نمی‌دهند و ارزشی برایش قائل نیستند.

چرا علی علیه السلام با تأمل حکومت را پذیرفت؟

به همین دلیل بعضی‌ها سؤال می‌کنند که وقتی سراغ علی بن ابیطالب علیه السلام آمدند - خوب دقت کنید من سعی‌ام این است که پرسش‌های زیادی را البته بدون این که خیلی مستقیم به آن‌ها بپردازم جواب بدهم - چرا علی علیه السلام بلافاصله نگفت من قبول دارم می‌آیم و حکومت را به دست می‌گیرم؟ گفت: نه، دنبال شخص دیگری بروید «وَالْتَمِسُوا غَيْرِي»^۱ غیر مرا بگیرید دنبال من نیابید چرا؟ فرمود من وزیر باشم بهتر از این است که امیر باشم چرا؟ یک دلیل این که علی بن ابیطالب علیه السلام ابتدا خلافت را نمی‌پذیرد، بعد خود علی علیه السلام می‌فرماید که شماها اینقدر اصرار کردید هجوم آوردید که نزدیک بود حسنین علیهم السلام در آن هجوم زیر دست و پای شما کشته شوند، به خاطر این که این شبهه را دفع کند که من دنبال قدرت و حکومت نیستم علی‌رغم این که قطعاً علی بن ابیطالب علیه السلام خودش را شایسته‌ترین شخص می‌داند، کنار می‌زند؛ برای این که اگر

۱. بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۷؛ شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۳۳؛ نهج البلاغه، خطبه ۹۲.

بلافاصله دستش را باز کند و بگوید بفرماید جلو بیایید، من با شما بیعت کنم، این‌ها می‌گویند: ببینید ما می‌گفتیم این همیشه دنبال قدرت است، اما با این که علی بن ابیطالب علیه السلام اینگونه رفتار کرد باز این را گفتند که عثمان را علی علیه السلام کشت تا خودش به قدرت برسد.

از طرف دیگر علی علیه السلام یک نکته دیگر را هم توجه داشت، می‌دانست این جماعتی که سراغ او می‌آیند او را به عنوان امام نمی‌شناسند، جایگاه و منزلت او را درک نمی‌کنند و به دید امامت نیامده‌اند. این‌ها چنین شرایطی را ایجاد کرده بودند؛ یعنی اصلاً یک کمی اگر انسان آن فضایی را که در آن فضا علی بن ابیطالب بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سپری کرده، تصور کند، می‌بیند که علی علیه السلام در چه خفقان و مظلومیتی بوده است. شخصیتی با این عظمت اینگونه تحت فشار افکار عمومی و تبلیغات قرار می‌گیرد و به جای این که از درایت او، دانش او و «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي»^۱ قبل از این که از بین مردم برود از وجود او استفاده کنند، علی علیه السلام بیاید کار یدی بکند، چاه بکند، آب استخراج کند.

بزرگترین سرمایه در آن روزگار آب است که این آب‌ها بزرگترین سرمایه بودند، می‌توانستند مصدر ثروت برای علی علیه السلام و خاندان او باشند، اما تا به آب می‌رسد آن‌ها را وقف عموم می‌کند. این که یک شخصیتی مثل علی علیه السلام برود چاه بکند برای علی علیه السلام قطعاً افتخار است ولی برای انسان‌هایی که چنین کاری را کردند واقعاً نشان خفت و خواری است، نهایت غفلت و جهالت است که یک شخصیتی که این همه می‌شد از او بهره ببرند به یک چنین شرایطی او را گرفتار کنند. حالا در این فضا معاویه همچنان در آن زاویه به قدرت خودش باقی است. دوران علی بن ابیطالب علیه السلام سپری می‌شود و معاویه قدرتش را از دست نمی‌دهد و تقویت می‌شود. دوران کوتاه امام مجتبی علیه السلام نیز شاهد این قضیه است که عملاً با حیل‌های معاویه قدرت امام حسن مجتبی علیه السلام سلب می‌شود.

معاویه یک قدرتی دارد، یک هوشمندی دارد و یک مردم فریبی دارد که خیلی عجیب است. بعد از امام مجتبی علیه السلام امام حسین علیه السلام به امامت رسید، ده سال دوران معاویه بود. سال ۵۱ - ۵۰ امام حسن علیه السلام به شهادت می‌رسد. از سال ۵۰ تا سال ۶۰ امام حسین علیه السلام هیچ اقدامی علیه معاویه نکرد، چرا؟ ۱- به دلیل پیمانی که امام حسن علیه السلام با معاویه بسته بود، ۲- به دلیل خصوصیت‌های خود معاویه و مردم فریبی معاویه؛ چون افکار عمومی دست معاویه بود؛ البته این آدم با همه این سیاست‌ها فریب خورد و یزید را جانشین خودش کرد و در واقع خلافت را تبدیل به سلطنت کرد. یزیدی که وقتی او را جانشین کرد زیاد بن اُبیه که به اصطلاح برادر معاویه بود، همان‌طور که داستانش را در جلسه قبل اشاره کردم.

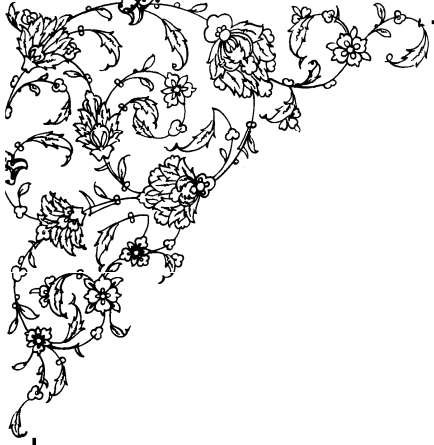
به معاویه نامه نوشت که آقا! وقتی شخصیت‌های برجسته و مقبولی مثل حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام در بین مردم هستند، شما یزید را جانشین خودت کردی؟! به او بگو حداقل کمی ظواهر را حفظ کند؛ یعنی یزید اینقدر مفتضح بود که زیاد که دشمن علی بن ابیطالب علیه السلام و خاندان او بود نمی‌توانست سکوت کند و این نامه را نوشت.

در این شرایط است که امام حسین علیه السلام قیام می‌کند؛ البته مظلومیت علی بن ابیطالب در امام مجتبی علیه السلام و امام حسین علیه السلام هم هست.

امام حسین علیه السلام هم در نزد افکار عمومی باز متهم است که دنبال حکومت است، قدرت طلب است و حرکت او یک حرکت خودخواهانه است که اگر می‌فرماید: «لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي»^۱ این را عرض کردم که به اینجا برسیم که چه شد داستان امام حسین علیه السلام رخ داد؟ اگر ما زمینه‌های تاریخی و حوادثی که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اتفاق افتاد را نگاه کنیم می‌بینیم اتفاقی که برای امام حسین علیه السلام افتاد عجیب نبود؛ چون امت آنقدر از ارزش‌ها و از حقایق فاصله گرفته بودند که آمدند فرزند پیامبر آن امت

را به نام همان دینی که آن پیامبر آورده بود کشتند و این‌ها سکوت کردند.

امام حسین علیه السلام که در واقع یک مظلومیت تاریخی را از زمان رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله تحمل کرده بود تا با خاندانش به صحنه کربلا آمدند، آنجا حضرت بروز داد، با این که می‌دانست به شهادت می‌رسد، می‌دانست چه اتفاقی می‌افتد ولی خواست نشان بدهد که آن طرف چه کسانی هستند. آنجایی که می‌آید و علی اصغر علیه السلام را می‌گیرد، امام حسین علیه السلام می‌داند علی اصغر علیه السلام زنده نمی‌ماند چند لحظه دیگر کشته می‌شود، به خاطر این که نشان دهد آن طرف چه کسانی هستند که بچه شش ماهه‌ای را که هیچ فرهنگی آن را به عنوان دشمن نمی‌پذیرد با تیر می‌زنند و وقتی حنجره مبارک علی اصغر علیه السلام شکافته می‌شود به تعبیر راوی؛ حضرت این خون‌ها را می‌گیرد و به عنوان شاهد با خدای خودش مناجات می‌کند.



سخنرانی

حجت الاسلام و المسلمین

هاشمی نژاد



امانت

قال الله تبارك و تعالی: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»^۱

مقدمه

سید بن طاووس (أعلى الله مقامه الشريف) یکی از بزرگان فقهای شیعه است. در کتاب شریف الاقبال می‌نویسد: زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام در بیست و سوم ذی القعدة چه از دور و چه از نزدیک باشد مستحب است. معمولاً یکی از زیاراتی که در حرم مطهر ائمه علیهم السلام خوانده می‌شود، زیارت مشهور امین الله یا زیارت جامعه کبیره است.

زیارت امین الله از نظر سند بسیار قوی و متقن است. در زیارت امین الله می‌خوانیم:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ»؛ یعنی سلام بر تو ای امین خداوند در زمین!

امین بودن یکی از صفات پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام

یکی از صفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام این بود که همه آن بزرگواران امین بودند. پیغمبر صلی الله علیه و آله خود را برای مردم با این جمله معرفی می‌کنند: «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ»^۲ به درستی که من برای شما مردم، فرستاده‌ای امین هستم. در سوره مبارکه مؤمنون می‌خوانیم: «وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ»^۳ جای تأسف است که کسی پنجاه سال حرم بیاید، زیارت

۱. نساء، ۵۸.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۹۵؛ بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۲۶۶؛ البلد الامین، ص ۲۹۵.

۳. شعراء، ۱۰۷.

۴. مؤمنون، ۸.

مخصوص آن امام را بخواند یا زیارت دیگر مثل جامعه کبیره یا زیارت امین الله را بخواند و بویی از امین بودن و امانت‌داری از او نیاید. عرض حقیر این است می‌خواهم بگویم ما چقدر سنخیت با علی بن موسی الرضا علیه السلام داریم؟

برگرداندن کلید کعبه به عثمان بن طلحه

پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی مکه را فتح کردند، کلیددار کعبه فردی به نام عثمان بن طلحه بود که مشرک بود. حضرت کلید را به امانت از او گرفتند، در کعبه را گشودند و وارد شدند، امیر المؤمنین علیه السلام به وسیله دست‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله بالا رفتند، حتی پایشان را روی شانه پیغمبر صلی الله علیه و آله گذاشتند و بت‌ها را شکستند که از امام صادق علیه السلام سؤال شد چرا پیغمبر صلی الله علیه و آله گذاشت علی علیه السلام پایش را روی شانه او بگذارد؟ فرمود: به خاطر این که مردم قدر و منزلت علی بن ابی طالب علیه السلام را بفهمند که چه جایگاه رفیعی دارد.

وقتی در کعبه را قفل کرد، عباس عموی پیغمبر عرض کرد: عموجان! کلید کعبه را به من بده! این آیه نازل شد: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»^۱ خداوند امر می‌کند امانت را به دست اهلیش بسپارید. پیغمبر صلی الله علیه و آله عثمان بن طلحه را صدا زد؛ چون کلید را از او امانت گرفته بود، کلید را به او داد. ^۲ کسی که زائر امام رضا علیه السلام است و در زیارت می‌خواند: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ» اما سال‌هاست که خیانت می‌کند، زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام در او چه اثری گذاشته است؟!

رسول خدا صلی الله علیه و آله و امانت‌داری

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی می‌خواستند قلعه خیبر را فتح کنند، مدتی طول کشید، اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله فوق العاده گرسنه شدند. چوپانی از یهودیان می‌خواست برود وارد قلعه شود که با

۱. نساء، ۵۸.

۲. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۴۰۲.

پیغمبر ﷺ بر خورد کرد، موعظه‌های پیغمبر او را عوض کرد. عرض کرد: یا رسول الله! این گوسفندانی که دست من است مال یهودیان داخل خیبر است، من وظیفه‌ام الان چیست که مسلمان شده‌ام؟ پیغمبر ﷺ در مقابل چشم چندین هزار سرباز گرسنه که گرسنگی دلشان را به درد آورده بود، فرمودند: خیانت در امانت در منطق دین اسلام گناه بسیار عظیمی است، برو داخل قلعه خیبر، گوسفندان را به صاحبانش برگردان و خودت بیا! رفت گوسفندهارا به صاحبانش تحویل داد و برگشت و در محضر پیغمبر ﷺ بر علیه یهودیان جنگید و شهید شد.^۱ پنج سال است که طرف پول مردم را خورده، در امانت مردم خیانت کرده، اما مشهد که می‌آید نماز شب می‌خواند، مثل ابر بهار گریه می‌کند، زیارت امین الله می‌خواند و... امام صادق علیه السلام فرمودند: «لَا تَنْظُرُوا إِلَى طُولِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَ سُجُودِهِ» به رکوع و سجود طولانی مردم نگاه نکنید، به ناله‌های نیمه شب هم نگاه نکنید! بلکه به صداقت در گفتار و امانتداری طرف نگاه کنید: «وَلَكِنْ انظُرُوا إِلَى صِدْقِ حَدِيثِهِ وَ آدَاءِ أَمَانَتِهِ»^۲ ملاک ایمان دو چیز است: ۱- صداقت در گفتار، ۲- امانتداری. کسی که به زیارت امام رضا علیه السلام می‌آید و زیارت امین الله را می‌خواند، می‌گوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ» اگر خائن باشد، علی بن موسی الرضا علیه السلام به او چه می‌گوید؟! می‌گوید؟!!

رد کردن امانت حتی به انسان فاجر

امام صادق علیه السلام فرمود: «آدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ»^۳ امانت را چه آن طرفی که به تو داده آدم خوبی باشد، چه آدم فاسقی باشد، به او برگردان!

۱. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۵۸.

۲. «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ لَا تَنْظُرُوا إِلَى طُولِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَ سُجُودِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ شَيْءٌ اعْتَادَهُ فَلَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ لَدُنْكَ وَ لَكِنْ انظُرُوا إِلَى صِدْقِ حَدِيثِهِ وَ آدَاءِ أَمَانَتِهِ» (الكافي، ج ۲، ص ۱۰۵؛ وسائل الشيعه، ج ۱۹، ص ۶۸؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۸).

۳. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِأَحَدٍ فِيهِنَّ رُخْصَةً آدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ وَ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ وَ بَرُّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ كَنَانًا أَوْ فَاجِرَيْنِ» (الكافي، ج ۲، ص ۱۶۲؛ وسائل الشيعه، ج ۲۱، ص ۴۹۰؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۵۶).

امام رضا علیه السلام مظهر رحمانیت و رحیمیت خداوند

علی بن موسی الرضا علیه السلام مظهر رحمانیت و رحیمیت حضرت حق است. خداوند در عالم دو سفره پهن کرده است: ۱- سفره رحمانیت که تمام انسان‌ها سر این سفره نشسته‌اند. ۲- سفره رحیمیت که فقط برای مؤمنین است. امام رضا علیه السلام مظهر رحمانیت حق است؛ یعنی لطفش عام است.

متوسل شدن مأمون به امام رضا علیه السلام

مأمون به امام رضا علیه السلام عرض کرد: یا بن رسول الله من کنیزی دارم که خیلی دوستش دارم، حامله می‌شود اما نمی‌تواند حمل را نگه دارد، شما که وارث علم اجداد طاهرینت هستی، از شما می‌خواهم دعایی کنید که این کنیز حامله شود و فرزندش را به دنیا بیاورد! حالا ببین رأفت تا کجاست. امام رضا علیه السلام می‌داند قاتلش است. بلافاصله حضرت فرمود: «فَإِنَّهَا تَسْلَمُ وَ تَلِدُ غُلَامًا أَشْبَهَ النَّاسِ بِأُمَّهِ» فرمود: این کنیز برای تو فرزندی می‌آورد که به مادرش شبیه است، در انگشت دست راستش یک انگشت اضافه دارد و در پای چپش نیز یک انگشت اضافه دارد. مأمون می‌گوید: مدتی گذشت کنیز من حامله شد و بچه‌ای با همان مشخصاتی که امام رضا علیه السلام فرموده بودند به دنیا آورد.^۱

بعد از شهادت امام رضا علیه السلام مأمون کسی را صدا زد و گفت: مرثیه بخوان! گفت: مرثیه چه کسی را بخوانم؟ گفت: مرثیه علی بن موسی الرضا را بخوان! من می‌خواهم بر امام رضا علیه السلام گریه کنم. مرثیه امام رضا علیه السلام را برایش خواند و مأمون بر علی بن موسی الرضا علیه السلام گریه کرد و بعد این قضیه را گفت و گفت: به کسی نگویید ثامن الحجج صاحب چنین قدرتی در عالم بود! امام رضا علیه السلام مظهر رحمانیت حق است؛ یعنی چه؟ یعنی هر کس بیاید دست خالی بر نمی‌گردد.

۱. بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۳۰؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۲۳.

متوسل شدن شخص غیر مسلمان به امام رضا علیه السلام

چند سال پیش یکی از موثقین برای من نقل کرد که شخصی از کالیفرنیا تلفن زد، گوشی را برداشتم، گفت: حرم امام رضا است؟ گفتیم: بله، گفت: گوشی را به طرف حرم نگه دار! گفتیم: با امام رضا چکار داری؟ گفت: محله ما آتش گرفته است، تمام خانه‌ها سوخته، آتش به نزدیک خانه من رسیده است، از امام رضا علیه السلام می‌خواهم که خانه من را حفظ کند. پشت تلفن به امام رضا علیه السلام عرضش را کرد. یک ساعت بعد دوباره زنگ زد، گفت: گوشی را به طرف حرم امام رضا علیه السلام بگیر! می‌خواهم از امام رضا علیه السلام تشکر کنم. چه شد؟ گفت: آتش پشت دیوار خانه من رسید، ناگهان آتش خاموش شد. فهمیدم دست دیگری در کار است و آن قدرت علی بن موسی الرضا علیه السلام است.

متوسل شدن حیوانات به امام رضا علیه السلام

سلیمان جعفری می‌گوید: من در محضر علی بن موسی الرضا علیه السلام در باغی نشسته بودم که گنجشکی به محضر حضرت آمد و مطالبی را بیان کرد. حضرت فرمود: آیا می‌دانی که این گنجشک چه می‌گوید؟ گفتیم: خدا و رسول و پسر رسول داناترند، فرمودند: می‌گوید لانه من بالای این درخت است، چند تا جوجه دارم، ماری دارد بالای درخت می‌رود که به جوجه‌های من آسیب برساند. آقا تو امام من هستی به داد من برس! در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم: «و بِكُمْ يَنْفَسُ الْهُمَّ وَيَكْشِفُ الضَّرَّ»^۱ به سبب شما همه ضررها دفع می‌شود، به سبب شما هم و غم‌ها دفع می‌شود — آقا به من فرمودند: عصای من را بردار، بالای درخت برو و مار را دور کن!^۲

نوجوان بودم که در همین صحن کهنه یک روز دیدم ازدحام عجیبی پشت پنجره فولاد

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۱۵؛ التهذيب، ج ۶، ص ۹۹.

۲. كشف الغمه، ج ۲، ص ۳۰۵.

است، گفتم: چه خبر است؟ گفتند: یک شتر از قصاب خانۀ مشهد به امام رضا علیه السلام پناه آورده است. علی بن موسی الرضا! حیوانات را از در خانه ات ردی نکردی، کافر و گبر و ارمنی را ناامید نکردی! امشب می خواهی با این عشاق چه کنی؟

کرامتی از امام رضا علیه السلام

مردی از اهل بلخ همراه غلامش به زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام آمد. وقتی زیارت کردند، می خواستند از حرم بیرون بروند، مولا رو به غلامش کرد و عرضه داشت: به برکت این زیارت چند کار می کنم: ۱- تو را در راه خدا آزاد کردم، ۲- فلان کنیزی که دوستش داری او را هم آزاد کردم و به عقد تو در می آورم، ۳- فلان باغ و ملک حاصلخیزی را که در بلخ دارم به تو بخشیدم. غلام شروع کرد بلند بلند در حرم گریه کردن! مولایش گفت: عوض این که خوشحال باشی گریه می کنی؟ گفت: من فدای این پسر فاطمه شوم، همین الان این ها را از آقا خواستم، گفتم: می شود همین الان به دلش بیاندازی من را آزاد کند، کنیز را هم آزاد کند و می شود به دلش بیاندازی محبتی بکند او را به عقد من در بیاورد و می شود به دلش بیاندازی که آن باغش را هم به من بدهد که من غم روزی ام را تا آخر عمرم نخورم. این آقا نگذاشت من از حرمش بیرون بروم، همین الان جوابم را داد. این قدر کرامت و معجزه از صاحب این قبر مطهر فراوان است که انسان مبهوت می ماند چه بگوید.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. صحیفه سجادیه.
۴. آیین زندگی و نیایش، حسین غفاری ساروی، قم، انتشارات بنیاد معارف اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۵ ش.
۵. الاخبار الطوال، ابوحنیفه دینوری.
۶. اسیران و جانبازان کربلا، محمد مظفری سعید، بی‌جا، بی‌تا.
۷. أعلام الدین، حسین بن ابی الحسن دیلمی، قم، مؤسسه آل‌البتین علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.
۸. أعلام الوری، امین الاسلام، فضل بن حسن طبرسی، قم، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم.
۹. الامالی، للشیخ الصدوق، قم، انتشارات دارالثقافه، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
۱۰. الامالی، للشیخ المفید، بی‌جا، انتشارات کتابخانه اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۶۲ ش.
۱۱. انساب الاشراف، بلاذری.
۱۲. الاحتجاج، احمد بن علی طبرسی، مشهد مقدس، انتشارات مرتضی، ۱۴۰۳ ق.
۱۳. الاختصاص، شیخ مفید، قم، انتشارات کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
۱۴. الارشاد، شیخ مفید، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
۱۵. ارشاد القلوب، حسین بن ابی الحسن دیلمی، قم، انتشارات شریف رضی، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.

۱۶. الاقبال، سید رضی الدین، علی بن موسی بن طاووس حلی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۶۷ ش.
۱۷. با کاروان حسینی، علی الشاوی.
۱۸. بحارالانوار، محمد باقر مجلسی، بیروت، لبنان، موسسه الوفاء، ۱۴۰۴ ق.
۱۹. بشارة المصطفی، عماد الدین، محمد بن ابی القاسم طبرسی، نجف اشرف، انتشارات کتابخانه حیدریه، چاپ دوم، ۱۳۸۳ ق.
۲۰. بلاغات النساء، ابن طیفور، قم، انتشارات شریف رضی.
۲۱. بلاغ عاشورا، شیخ جواد محدثی.
۲۲. البلد الامین، ابراهیم بن علی عاملی کفعمی.
۲۳. پژوهشی پیرامون شهدای کربلا، جمعی از نویسندگان.
۲۴. پند تاریخ، موسی خسروی، کتابفروشی اسلامیة، چاپ سیزدهم، ۱۳۷۸ ش.
۲۵. پیام پیامبر، بهاء الدین خرمشاهی، مسعود انصاری، تهران، انتشارات منفرد، چاپ اول، ۱۳۷۶ ش.
۲۶. پیغمبر و یاران، محمد علی عالمی دامغانی، قم، چاپخانه مهر استوار، چاپ دوم، بی تا.
۲۷. تاریخ الامم و الملوک، طبری، محقق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، روائع التراث العربی، بی تا.
۲۸. تأویل الآیات، الظاهرة، سید شرف الدین، علی حسینی استرآبادی، قم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
۲۹. تحف العقول، حسن بن شعبه حرّانی، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ق.
۳۰. ترجمه و تحقیق مفردات قرآن، الفاظ قرآن، حسین بن محمد راغب اصفهانی، غلامرضا خسروی، تهران، انتشارات مرتضوی، چاپ دوم، ۱۳۷۴ ش.

۳۱. تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش سلمی سمرقندی، تهران، انتشارات چاپخانه علمیه، بی تا، ۱۳۸۰ ق.
۳۲. تفسیر فرات، ابوالقاسم، فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی، بی جا، مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.
۳۳. تفسیر القمی، ابوالحسن، علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، قم، مؤسسه دارالکتب، چاپ سوم، ۱۴۰۴ ق.
۳۴. تفسیر منهج الصادقین، ملا فتح الله کاشانی، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، کتابفروشی اسلامیة، چاپ پنجم، ۱۳۷۸ ش.
۳۵. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی و جمعی از نویسندگان، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۲ ش.
۳۶. التوحید، شیخ صدوق، قم، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ دوم، ۱۳۵۷ ش.
۳۷. التهذیب (تهذیب الاحکام)، شیخ طوسی، تهران، دارالکتب الاسلامیة، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ ش.
۳۸. ثواب الاعمال، شیخ صدوق، قم، انتشارات شریف رضی، چاپ دوم، ۱۳۶۴ ش.
۳۹. جامع الاخبار، تاج الدین شعیری، قم، انتشارات رضی، چاپ دوم، ۱۳۶۳ ش.
۴۰. الجواهر السنیة، کلیات حدیث قدسی، محدث عاملی، زین العابدین کاظمی خلخالی، تهران، انتشارات دهقان، چاپ سوم، ۱۳۸۰ ش.
۴۱. الحکم الزاهره، با ترجمه انصاری، علی رضا صابری یزدی - محمدرضا انصاری محلاتی، قم، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۵ ش.
۴۲. خصائص الائمة عليهم السلام، سید رضی، مجمع البحوث الاسلامیة، ۱۴۰۶ ق.
۴۳. الخصال، شیخ صدوق، قم، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.

۴۴. الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، قم، انتشارات مؤسسه امام مهدی علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
۴۵. درخشان پرتوی از اصول کافی، سید محمد حسینی همدانی، قم، انتشارات چاپخانه علمیه، چاپ اول، ۱۳۶۳ ش.
۴۶. درر الاخبار با ترجمه، سید مهدی حجازی، سید علی رضا حجازی و محمد عیدی خسروشاهی، قم، انتشارات دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.
۴۷. در سوگ امیر آزادی یا گویاترین تاریخ کربلا.
۴۸. دعائم الاسلام، النعمان بن محمد التمیمی المغربي، مصر، انتشارات دارالمعارف، چاپ دوم، ۱۳۸۵ ق.
۴۹. دلائل الامامة، ابو جعفر، محمد بن جریر بن رستم طبری آملی، قم، دار الذخائر للمطبوعات، بی جا، ۱۳۸۳ ق.
۵۰. دیوان اشعار ملا محسن فیض کاشانی.
۵۱. رجال ابن داود، ابو محمد، حسن بن علی بن داوود حلی، تهران، انتشارات دانشگاه، ۱۳۸۳ ق.
۵۲. رجال الکشی، محمد بن عمر کشی، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ش.
۵۳. روایات تربیتی، محمد تقی فلسفی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸ ش.
۵۴. زمینه‌های قیام امام حسین علیه السلام، جمعی از نویسندگان.
۵۵. زندگانی امام حسن مجتبی علیه السلام، محمد جواد نجفی، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۲ ش.
۵۶. زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام، موسی خسروی، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۰ ش.
۵۷. سرشک خوبان، محمد باقر محمودی.
۵۸. شاگردان مکتب ائمه علیهم السلام، محمد علی عالمی دامغانی، قم، چاپخانه اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۱ ش.

۵۹. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ ق.
۶۰. الطوائف فی معرفة مذاهب الطوائف، سید بن طاووس، قم، بی جا، چاپ اول، ۱۴۰۰ ق.
۶۱. طوائف الحکم یا اندرزهای ممتاز، میرزا احمد آشتیانی - شاگردان، انتشارات کتابخانه صدوق، چاپ سوم، ۱۳۶۲ ش.
۶۲. عبرت‌های عاشورا، جمعی از نویسندگان.
۶۳. العدد القویة، رضی الدین، علی بن یوسف بن مطهر حلّی، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.
۶۴. عدة الداعی، ابن فهد حلّی، انتشارات دارالکتب اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.
۶۵. علل الشرائع، شیخ صدوق، قم، انتشارات مکتبه الداوری.
۶۶. عوالم العلوم و المعارف، عبدالله بن نورالله بحرانی اصفهانی، قم، مؤسسه الامام المهدي علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
۶۷. عوالمی اللالی، ابن ابی جمهور احسائی، قم، انتشارات سید الشهداء، چاپ اول، ۱۴۰۵ ق.
۶۸. عیون أخبار الرضا علیه السلام شیخ صدوق، انتشارات جهان، ۱۳۷۸.
۶۹. الغارات، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال شقفی کوفی اصفهانی، دارالکتب، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.
۷۰. غررالحکم، عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، قم، دفتر تبلیغات حوزه علمیه، چاپ اول، ۱۳۶۶.
۷۱. الغیبة، شیخ طوسی، قم، انتشارات مؤسسه معارف اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.
۷۲. الغیبة، محمد بن ابراهیم بن جعفر کاتب نعمانی، تهران، انتشارات مکتبه الصدوق، ۱۳۹۷ ق.
۷۳. فرهنگ عاشورا، جمعی از نویسندگان.
۷۴. الفضائل، ابوالفضل شاذان بن جبرئیل قمی، انتشارات رضی، چاپ دوم، ۱۳۶۳ ش.

۷۵. قرب الاسناد، عبدالله بن جعفر حمیری، تهران، انتشارات کتابخانه نینوی.
۷۶. قصص الانبیاء، سید نعمت الله جزائری، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
۷۷. قصص الانبیاء، فاطمه مشایخ، تهران، انتشارات فرحان، چاپ اول، ۱۳۸۱ ش.
۷۸. الکافی، ثقة الاسلام کلینی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ ش.
۷۹. کامل الزیارات، ابن قولویه قمی، نجف اشرف، انتشارات مرتضویه، ۱۳۵۶ ش.
۸۰. کتاب سلیم بن قیس، شیخ ابو صادق سلیم بن قیس هلالی عامری کوفی، قم، انتشارات الهادی، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
۸۱. کشف الغمه، علی بن عیسی اربلی، تبریز، انتشارات مکتب بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ق.
۸۲. کشف الیقین، علامه حلی، مؤسسه چاپ و انتشارات وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.
۸۳. کمال الدین، شیخ صدوق، قم، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۹۵ ق.
۸۴. کنز الفوائد، شیخ ابوالفتح محمد بن علی بن عثمان کراچی طرابلسی، قم، انتشارات دار الذخائر، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.
۸۵. گلستان سعدی.
۸۶. گلهای جاویدان، سید عطاء الله مجدی، تهران، انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۹ ش.
۸۷. مشیر الاحزان، ابن نما حلی، قم، انتشارات مؤسسه امام مهدی علیه السلام، چاپ سوم، ۱۴۰۶ ق.
۸۸. مجموعه ورام، ورام بن ابی فراس، قم، انتشارات مکتبه الفقیه،
۸۹. المحاسن، احمد بن ابی عبدالله برقی، قم، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۷۱ ش.
۹۰. مستدرک الوسائل، محدث نوری، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.

۹۱. مستطرقات السرائر، محمد بن ادريس حلی، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، چاپ دوم، ۱۴۱۱ ق.
۹۲. مسند الامام الرضا، عزيز الله عطاردی، مشهد، آستان قدس (گنجره)، چاپ اول، ۱۴۰۶ ق.
۹۳. مشکاة الانوار، علی بن حسن طبرسی، نجف اشرف، انتشارات کتابخانه حیدریه، چاپ دوم، ۱۳۸۵ ق.
۹۴. مصادفة الاخوان، شیخ صدوق، قم، ناشر: کرمانی، چاپ اول، ۱۴۰۲ ق.
۹۵. مصباح الشریعة، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۰۰ ق.
۹۶. مصباح المتہجد، شیخ طوسی، بیروت، انتشارات مؤسسه فقه الشیعه، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.
۹۷. معانی الاخبار، شیخ صدوق، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۱ ش.
۹۸. مع الركب الحسينی، عزت الله مولایی، ج ۴.
۹۹. مقالات، جمعی از نویسندگان.
۱۰۰. مقتل الحسين، خوارزمی، ابوالمؤید الموفق بن احمد مکی، نجف، مطبعة الزهراء، ۱۳۶۷ ق.
۱۰۱. مکاتیب الرسول ﷺ، علی احمد میانجی، قم، انتشارات دارالحدیث، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.
۱۰۲. مکارم الاخلاق، رضی الدین حسن بن فضل طبرسی، قم، انتشارات شریف رضی، چاپ چهارم، ۱۴۱۲ ق.
۱۰۳. المناقب، ابن شهر آشوب مازندرانی، قم، انتشارات مؤسسه علامه، ۱۳۷۹ ق.
۱۰۴. اللہوف، سید بن طاووس حلی، تهران، انتشارات جهانی، ۱۳۴۸ ش.
۱۰۵. منتخب الانوار المضيئة، سید علی بن عبدالکریم نیلی نجفی، قم، چاپخانه خیام، ۱۴۰۱.
۱۰۶. منتہی الآمال، شیخ عباس قمی، قم، انتشارات بقیة الله، چاپ سوم، ۱۳۷۸ ش.
۱۰۷. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ سوم، ۱۴۱۳ ق.

۱۰۸. منية المرید، شهید ثانی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
۱۰۹. میزان الحکمه، محمد محمدی ری شهری، قم، انتشارات دارالحدیث، چاپ اول، ۱۴۲۳ ق.
۱۱۰. نهج الحق، علامه حلی، قم، مؤسسه دارالهجرة، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.
۱۱۱. نهج الفصاحه، ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات دنیای دانش، چاپ چهارم، ۱۳۸۲ ش.
۱۱۲. النوادر الراوندی، سید فضل الله راوندی، قم، انتشارات دارالکتاب، چاپ اول.
۱۱۳. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، قم، مؤسسه آل البیت الاحیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
۱۱۴. وقعة صفین، ابوالفضل، نصر بن مزاحم بن یسار منقری، قم انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.
۱۱۵. هزار و یک حکایت اخلاقی، محمد حسین محمدی، قم، انتشارات زمینه سازان ظهور امام عصر علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۸۸ ش.